

بالغه او بایجاد لغات مختلفه و احداث الصنفه متنوعه تا هر کس
 آنچه خواهد ادا نماید توانائی گزارش مقامه بخشید - منعمی که ابر
 انعامش بر دور و نزدیک باران است و فیض فضلش بر دوست
 و دشمن ریزان - لطیفی که از غایت لطف و کرم انبیا و رسل را که
 رهنمایان دین و پیشوایان اهل یقین اند بر انگیخت - تا به مباحثت
 تجرد از پیشگاه الوهیت که عقل دور بین و وهم تیز رو در نور دیدن
 مباحث ادراک آن عاجز اند استفاده نموده بعلاقه تعلق بر بنی نوع
 افاضه نمایند - و چون اظهار صفات کمال آن ذات بی همتا که عقول
 عالیه بسان اذهان مانده در بیدای عظمت و جلال او هایم و واله
 اند مقدر بر شرنه - و نعمت عمارش قطار شمار بر نتابد - و رحمت
 تاملش به مقیاس تخمین در نیاید - لایحرم حمد او جز اعتراف بعجز
 و تسویر از ادای آن نتواند بود - و شکر او جز اترار بقصور و تقصیر در
 گذارش این نباشد - هرگاه تجرد نهادان آسمانی را دست ادراک از
 دامن هودج کبریای او کوتاه باشد محبوبان تنگنای زمین را چه
 یارای دم زدن از ستایش والای اوست - خردی که از بدایع
 مکملات تن که اثبات البیت اوست چنانچه باید آگاه نباشد از مدارج
 کمالات ذات بی شبهه و نمون که در مضمار شناسائی آن اشهب
 دانش لنگ است و راهش فرسنگ در فرسنگ چگونه کامیاب
 دافائی شود - زهی دادار بی نیاز - پادامی را که ده در خور عتبه سماوی
 اوست منتج مزید نعمت ساخت - و نیایشی را که نه سزای
 حضرت علیای او مثمر فروزی قربت - ایضت کردگار بنده نواز که
 بحدای نعمتی چنان وافر بشکری چنین قاصر خرمند است

و به ازای قربتی چنان شایسته به بیایشی چنین بارها فرامند •
 ملوات سامیات و تحف تعلیمات نامیات که راجحه آن عرمه
 بهنار خاک را بسا طبله عطار معبرین گرداند - و نکست آن حقه
 خضرای آسمان را چون ناب آهوی چین مشک آگین - نثار اوج
 ابدا خصوما ذات مطهر و شخص مقدس ملک خورشید هدایت -
 خورشید فلک ولایت - همای ارج جلالت - اوج همای رسالت -
 گره کشای کار درو بستگان - مرهم بند نامور دل خستگان - زمینگی
 آسمان پدما - آسمانی زمین گرا - مهتر اصفیا - بهتر اندیا -
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که ثمره دوحه آفرینش -
 و دوحه ثمره دانش و بیلش است - و مفتاح مغلق داب بدوت -
 و مصباح کارگاه بدوت -

• بیت •
 انبیا گرچه محبتش بودند • هر یکی صفرا این رقم بودند
 گرچه پیشد و پیش ازین چه غمست • پیشی مفر مدشی رقم امت
 و بغایس دنا و لطایف درود بر اهل بیت طهارت که در اربعی ملک
 رسالت اند و لای صدق ولایت - میما مرثی عین الرسول - و بضعتی
 کبد البترول - و بر اصحاب و احباب که بسدیث (اصحابی کالبحوم
 بایهم اتدیثم اهندیقم) مجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین عوایت
 اند - خصوصاً خلفای اربعه که چهار رکن کعبه دین اند و چار
 عنصر شخص یقین - متواتر و متوالی بان •

بر متفحصان اسرار - و متقیعان آثار - پوشیده بدست که دور اسرار -
 و عالم اسمایا و الاسرار - که بغایت بی عایت امتداد کان را از خاک
 بدلت بردارد - و دلیان را بر مرز عزت برآرد - آهم خاکی را بسخه

جامعه تجرد و تجسم گرهانیده پایه اعتبار برانزود - و بزبان گویا
 و دل دانا امتیاز بخشیده جماعیت کمال و کمال جامعیت
 برمسند خلافت متمکن ساخت - و ترشنگان را با بار ناصه عصمت
 بسجود انداخت - و چون اجل موعود اورشید و امر موعودش
 منصرف شد برخی از اولاد امجادش به نیروی حکمت و شجاعت
 بار خلافت کبری و صغری که ازان به نبوت و ازیں به سلطنت
 گذارت دهند متحمل شده در رهمنونی پرستش خالق بیچون
 و حسن معاشرت با خلائق گوناگون تیغ زبان و گرفته زبان تیغ
 یکار داشته موجب سرانجام اسباب معاش و معاد گشتند - و در
 چندی که توانائی این دو بار گران نبود این دو خطب خطیر
 از هم جدائی گزید - و حاملان خلافت کبری بانبیا و رسول معبر
 شدند - و متکلمان خلافت صغری به سلاطین و ملوک - و چون نبوت
 ظهور اهل کائنات - و افضل موجودات - و بروز مضایل و کمالات
 ذات قدسی حیات

• ع •

آن بیش از آفرینش و کم از آفریدگار

که مجمع خلقتین بود رسید - از آنجا که چون همه سودش غایت
 ایجاد موجودات بود مرتبه خلافت کبری باوج کمال صرقتی گردید -
 و جهانی از دریابار عنایتش که بسار غنایت دریا بار عام است
 به دلی اهدا برآمده - و بآداب ظهورش که صادر ظاهر آفتاب
 قام است از ظلمات کفر و ضلال رهائی یابد - و چون بنا کاسی
 زمینیان و کلمه بی آ - مایان ازین خاندان قانی بفرهنگه جاردانی
 انتقال فرمود بهادت مستمره الهی که هر کمائی مستعقب زوالی

است خلافت کبری را انقطاع بعمود - و بدین صحبت آر دات
 ذاب الکمالات اعماء هدایت را که ثمره خلافت کبری است
 تا رواست عباد و سعادت بلاد خلغای آزاده بدوش همت
 برداشتن - و همگی بیت حق گرس و طوب صدق آئین بر اعلای
 کلمة الله گماشتند - و آنچه در زمان صدق دشار صدق ار اداست
 امور مسلمین خصوصاً قتل اهل ردة - و در روزگار حق آثار ماروق
 از عدالت و داد گستری و طالع گذاری و مظلوم پروری و کشایش
 بلاد اهل عباد و مروتین درهای منده و مساه - و در ایام «عادت
 انتظام دو دور رس از فتح اصهار و تحهیر مساکر اسلام شعار - و در آوان
 شعاع سلوان حیدر کرر از کشتن کندوران وطن گرا - و حستین
 دلاوران عداوت آما - بروی کار آمده از کثرت اشتها و مرط انتشار
 محتاج نگارش نیست - و چون کار از حاکم سلطنت محص
 و مملکت صرف امتداد و مدار ملاطین بر دراز دستی - و ظلم
 پرستی - و روزگداشتن حقوق معهود و عباد - و اندوختن لداوت
 حسامی بی نیاید - شد - چنانچه در تاریخ نامها تفصیلی
 گذارش یافته که نگارش آن حر فرسودن زبان حامه - و حراشدن
 روی نامه - فایده دیگر بدهد - و از مسمای سلطنت حراسمی
 و از حقیقت فرمان دهی حر رسمی - نماید - و لوازم این امر
 عظیم - و مزایم این شان حرم - محتل گشت - و عدالت
 و سونت که میرال انتظام احباب معاش و معارف اخیام موان معاد
 است مهمل - باندنای حکم و مصالح از ادب کامله ایردی - و
 مشیت شامله سرمدی - بران رعت که دایم این مرتبت حلال -

و توایم این منزلت جمیل - باز سر بر افرازد - و ازان در که شایستگی
این کار گران اعتبار در ذرات ذوات السعادات فرمان گذاران
این دودمان قدسی نژاد - خصوصاً ذات ملکی ملکات فرازنده
دایات جلال - براننده اورنگ اقبال - ناهج مناهج جهانکشان -
بانی مبنای عالم آرائی - قطب دایره عظمت - مرکز محیط ابدیت -
خدایو هفت کشور - فرمان فرمای بحر و بر - سلطان المشرقین -
و خاتان المغربین - مالک الخاقین - ثالث القطبین - معین
الدنیا و الدین - غیاث الاسلام و المصلین - مورد عنایات ایزد منان -
حضرت امیر تیمور صاحب قران - که بتائید ایزدی سی و پنج ساله
بر تخت اقبال جلوس نمودند - و به تیسیر مردمی آنچه از بلا و
امصار همت آسمانی رفعتش در عرض سی و چهار سال بر کشود
تا انقراض عالم زینت انزای تاریخنامها خواهد بود - چنانچه باید
بماند آمد - مبنای این بنای عالی باسم سامی این گروه والا شکوه
بلندی گرای شد - و چون استعداد این کار بزرگ - و قابلیت
این شان سترگ - در نفس نفیس - و شخص قدیس - مقدر
قوانین جهانیانی - مدون دوازده کشور - ستانی - سرمایه عدالت
و نصفت - پیرایه رحمت و رافت - مطلع انوار خلافت الهی -
منبع اسرار ظل الهی - مخیر معالی و مکارم - مرجع اعالی
و اکرم - مجدد مایه عاشره - مکسر نفقه اکاسره - پایه انزای همت
بلندان - نشیب انداز خود پسندان - ایزدی مکنش عرش مکان -
گردون شوکت قدر توان - روشن دل مهربان - مهر افسر سپهر سریر -
آسمانی از رفعت در یک افسر - جهانی از خرد در یک سر - بسیار

بخش کم بدتر - ژود عفو دیر گذر - نظام ملک و دولت - قوام شرع
 و ملت - صفا و امتزاج ادوار و اکوان - معاد و مصالح عناصر و ارجل -
 عرص اصلی از اختلاف لنالی و ایام - مقصد کلی از انقلاب عناصر
 و احرام - ملذع معارف حکم - منشاء محاسن شیم - مروج بخشش گوهر
 آم - مطهر اسرار احم اعظم - رحمت اعم آمرندگار - سانه اتم پروردگار -
 دور بین دشوار پسند - صواب گرم حق پیوند - عنوان خردمند قدر
 و رضا - سالك منهج تعلیم و رضا - مهرست گرام احلاق - صلحای
 اعظم آفاق - برآمورند چرخ بقیاسی - برامرانند پایه دانی -
 مفتاح کدوز آسمانی - کشاف هرابر معانی - رابع البون تحقیق -
 ماصب اعلام تدقیق - چهره کشای امرار تفقید و اطلاق - دانی رموز
 انعم و آفاق - زبانش با خلق و دلش با حق - داتش در کسوت
 تقد مطلق - طاهرش با رمیعیان دمسار - ناطقش با آسمانیان
 همراه - صورت لوح و روح صورت - معنی حار و حار معنی -
 اسوه برامروزند گل چرخ حل - مدوه بوردند گل راه نظام کل -
 مطهر عطایم کرامات - منشاء شرافت آیات - آب گوهر اختیار
 جوهر شمشیر جهان داری - رمخش رایات ضروری - تنش آبت
 بهر روی - رایش روی آینه مصالح جمهور - ریش آینه روی
 مصالح امور - گاه بخشش اسریدسان هنگام کوشش هر در زبان - در
 برم همه دسب - در برم همه دل - تاج از سر عرش گرایش در مناهات -
 تحب از پای مرقدان سایش در ثقات - پایه تختش برگردن شیر گردن -
 کار چرخش زیر پایه گردن - تاحد ازان خدمت گذارش ارزمند -
 خدمت گران است متاحداری با حرمند - همتش ملک سلیمان پدای

موری نستانند - عدالتش، دل موری بسلیمانی نرنجاند - عزم شتاب
 آئینش چون نغایش جهان پیما - حزم درنگ گزینش چون عهدش
 یابرجا - بطقه عنای جهانی مسخر گرداند - بنهضت رگابی سلطانی
 فرمان بر - شرفات قصر جلال بی زوالش سر بآسمان بر آوراخته -
 اقبال بی همالش بگنگرنگ دوام رخ برافروخته - بتوجهات پادشاهانه
 اش قاعدۀ موافقت دین و دولت استوار - و بتدبیرات ملکنه اش
 رابطۀ ملک و ملت پابدار - ابراق انلاک از صحیفۀ مکارمش جزوی -
 خط استوا از صفحۀ مغلخرش سطوی - بادشاهی را با دوام آگاهی
 انباز ساخته - تپیر را به تعلق دمساز گز انید - جدیدش در عالم
 اندوژی خورشید ظلمت زدا - دستش در جود گستری بد بیضا -
 نسیم گرمش اشجار مهرگان زده را بجوهر نمین آستان کند - ابر
 انفالش از شورستان مهر گیا برزداند - در زمانش اختر آمال روی
 و بال نه بند - آرنش رنگ نا امیدی بر آیفۀ امانی نه نشید -
 بساط جاه بسطش فراخنای شش جهت را در گرفته - صدای پنج
 نوبت جهانکشایش گوشت هفت فلک باز کرده - داد گستری که تا
 ریات عدل آیاتش بر سائر زمین برافراشته - هنر برجان شکر چون
 شیر عالم بخوردن بان در - ساخته - و باد خزان در احیای اموت نبات
 خاصیت دم مسیح بر روی روز انداخته - فتنۀ بیدار که زمانه را آشوب
 خانه ساخته بود سر بیالین خواب گذاشته - سبب امن و آرام عالمیان
 است - روزگار جفا کار که جهانی را به بی آرامی انداخته بود در
 ملک بندگانش منسلک گشته هواخواه جهانیان - گروی بی سروین
 چرخ در خم چوگان از - ابلق - رکش زمانه زیران از - رونق عبادت

و روح معاند بجائی رسانیده که در میگذهائی عرند، مصتی تکبیر
خدا پرستی است - و عوص بعد از میخواران مناجات شب زنده داران .
دختر روز که پرده از رخ برانداخته در کوچه و بازار حلوه گر بود از خمیازه
عدم سر در نمی آورد - دستی که شام را بمعانقند ننت العنب بام
میدر-ادید جز سحبه گردانی کاری دیگر ندارد • بیت •

انکه زو هست در سر امرازی • ملک ثرکی و ملت تازی
ابو المطهر شهاب الدین محمد صاحب قرآن ثانی شاه جهان نانشاه
فازی که همواره جباه خواقین گردون اقتدار سجود عتد علیه او معمر
باد - و شعاع سلطین والا مقدار بتقییل سده سینه او صدر - چنانچه
شاید جلوه ظهور داد - کوس این دولت سامی نام گرامی او بلند
آوازه شد - و اوراق این سعادت نامه بام سامی او در شیرازه •

گذارش باعث نگارش این نگارین نامه

از آنجا که درین حضرت آسمان رتبت بیک بهیچ عام است .
و خیر سگالی تام - در خاطر قدسی مآثر پرتو افکند که چنانچه
موانع نگاران نامدانی محیفه هر قریبی بدکر محمد خاقانی ترئیس
دوده گوتس و گردن روزگار را بفراید مناقب او مخلص و مقلد
ساخته اند - اگر تدبیراب صابند و امارت فائده که برای استقامت
مومل رزائی از قریحه صواب اندوز این نیازمند درگاه می نیاز
حقیقی بررسی کار آمده - و مقدمات بیداری و مقالات هوشیاری که
بجهت استند است ادراک آرائی از مکر دانش امروز این مستمند •
کارزار تحقیقی جلوه ظهور یافته - بنحریه دو آید - هم موجب انتشار

محمّد جلیلّه این دولت بلند صولت - و اشتہار مکارم نبیلّه این
سلطنت والا مرتبت کرده - و ہم لای دریا بار ملک داری و درازی
سمای فرمان گذاری را دستور العمل جهانبنانی باشد - و ہم دیگر
سلاطین سعادت آئین را قانون ملک رانی - و چون برای این کار والا
آثار طرز گران از اکبر نامه که در تلفیق مضامین نو آئین - و تنسیق
عبارات دل نشین - بطراز رنگینی و تازگی مطرز است - پسند خاطر
دشوار پسند خدیو دانش نواز دانا پرور افتاد - جست و جوی کسی
که باین طریقہ اندیقه مقاصد را ترتیب دهد - و مطالب را تہذیب
نمودند - تا آنکہ بخواہی

• بیت •
هر انکو مہیا بود در لاتی را • اگر ار فچوید بجویدش دولت
بوسیلّہ بعضی از ملتزمان بساط تقرب بعرض اشرف اقدس رسید
کہ عبد الحمید لاهوری المولد و المنشاء کہ دل رمیدہ را از اختلاط
این و آن - و خاطر شوریدہ را از ارتباط فلان و بہمان - وا پرداختہ در
معمورہ پتنہ بزویہ تنہائی - و پیغولہ بی نوائی - در ساختہ است - روش
سخن بردازی و طراز انشا طرازی شیخ ابو الفضل نیک مرا گرفتہ -
اگر نگارش معالی و مکارم این دولت والا - و گزارش محامد و مآثر
این سلطنت دست والا - بدر باز گذاشتہ آید - هر آئینہ این تالیف
منیف - و این تصنیف شریف - بلہجی کہ در خاطر درو بین صواب
گزین مرکوز است نکاشتہ شود - از انجا کہ روزگارم خجسته بود - و ناکامی
رخت از غمخانہ ام بر بسته - منشور سعادت گنجور کہ نقوش معنبر
و بطور منور آن بہ انامل فیض شوامل جهانداری تکریر و تحبیر
یامتہ بود - و هر کدہ آن سوان دیدہ بیفا و سویدای دل دانا برای

طالب این مقام بناظم آن صوفیه عرض در یافت. بعد از رحبتن آن
مثال دولت تمثال • بیت •

بمزم خدمت شد جستم از جای • پدای ناد گشتم راه پیمای
همه ره محده میکردم قلم رار • بتارک راه میرفتم چو پرکار
و چون بر دربارگاه ملک دستگاه که مستغای امانی است - و ملتقای
سعادت جاده ای - رسیدم - بعرض رسید که آن مرید و غلام نو خرید
هر عتبه ملک رفته منتظر دریافت دولت فارامت - بحکم معلی
قرین بخت معبود و روزگار محمود درون در شده • بیت •

عوض دیدم چون جان و جوانی بحوشی

شادی امزای چو جان و چو جوانی عم گاه

و سعادت زمین بوس رسیدم چون گویم که آسمان را در آغوش
کشیدم - • بیت •

بیک نگر چه مرد نادانم • کاسمان را زمین همی خوانم

اراسجا باشاره مقدس به پیشگاه قوایم اورنگ جهانهای بردند • ع •
بخت آنجا بمن و پایگاه من کرد نگاه

و پس از آنکه از مشاهده طلعت خورشید آسای مشغری سیما -
و استماع محاوره گویا امروز دلکشا - دیده را نور دل را مرور
در گریست - حکم اقدس نگارش معاصر و مائر این دولت
معلی بشرف مدور رسید - اگرچه بحکم واجب الاتباع این
امر بدیل و شال جلیل که به در خور دانی و توانایی این قلیل
البصاعت ضئیل الاستطاعت بود پذیرفته آمد - اما دل درویدین
زنان ملاست کشود - و خاطر انعام گزین راه سلامت نمود - که این

جسارت نکند مگر رنجور رنج نادانی - یا گنجور گنج معانی - شکر
 هر خدا را که ازین رنج تندرستی است - و رضا مرتضا را که ازین
 گنج تهی دمتی - درین قدمی محفل که مجمع فضلی اعجاز
 آثار و فصای عطاره کار است از توجه آید - که تحمین را شاید -
 • بیت •
 و چه بر آید - که بنظر در آید -

لب دریا و آنکه قطره آب * رخ خورشید و آنکه کرمک شبناب
 درین اثنا همت صواب اندیش که بیمن فرمان پذیر خاتان دانش نواز
 رد آورد از در خیر خواهی در آمده گذارش نمود - که کشایش هر
 دشوار در بند اشاره پادشاه فلک گاه امت - و نمایش هر کار در گرو
 رضای خدیو سلیمان جاء - زمانه بخواش او کار گزار است - و چرخ
 فرمان از در گیر و دار •
 • بیت •

کار نه این گنبد گردان کند • هر چه کند همت مردان کند
 عقیدت راسخ ذریعه وصول این امنیت است - و ارادت صادق
 وسیله حصول این نیت - اگر بعد از تحصیل این کام و تیهیر
 این مرام - از امداد بخش موافق - و اسعاد روزگار مساعد -
 شهنشاه کام بخش بچشم عنایت نظر فرماید - و بگوش رعایت
 اصفا نماید - چرخ سرکش غاشیه خدمت گذاریت برورش
 کشد - و روزگار جفاکار حلقه پیش کاریت درگوش - لاجرم بتحریر
 این نامه نامی که باسم سامعی پادشاه نامه مرسوم گردید پرداخت *
 چون نگارش زاینچه ذات مقدس که منبئی است از دلایل

میروزی و کامردانی - و شواهد بهر روزی و جهان یکسانی - و
 امارات مطابقت تدبیرات اس مطهر مدوح نامندای نا تقدیرات
 آلهی - و آیات آنکه آستان عرش مکاشف دلاء گاه پادشاهان
 و پناه حای حق آگاهان گردد - ناگرم مقام بود - بعضایل
 دستگاه ملا علاء الملک توبی که از من فحوم و دیگر علوم معقوله
 و معقوله بصیغه وائی دارد و از پیشگاه دوارش پادشاه دانش
 نوار لفظات ماضل حای و خدمت مشرسانایی مرموز امت درمان
 شد که راجعه گرامی ولادت را متعلق محضمان یونانی و هندوستانی
 که نادرآک دولت حضور سعادت اندوز اند استنداط نموده رقم پذیر
 گرداند - از ناصر اندس اس قدکرة نرکات آسمانی و تقصیر سعادات
 خاوندانی نگارش نموده - و نگارنده معارف و معالی اس دولت بلند
 مرتبت داخل اس رتبه کرمه ساخت *

مطوع نمر اعظم و طلوع سعد اکبر یعنی ولادت با سعادت
 حان همت ابلیم حدیو تحت و دهم نظام لحش کارخانه ایجاد
 که حکمت کامله و قدرت شامله مشاطة الحکم و ابلک را واحطه
 التیام و ازدواج اصداد گردانیده و کیفیت متوسطه مزاج را
 مشیمه قانله امشاج موالند و مرکبات ساخته گوناگون نقوش
 ندیعه و صور عذیده از پردة تولدی عدم نصحرایی ترائی و حور
 آروده است - صبح معانت و معاد معشر دشر را که از قربیت
 آنای علوی و امهات سفلی بشرف (ولقد کرما نبي آدم)
 مشرب است و حور مبعود انبیا و ملوک معوط و مربوط ساخته
 حوط نظام کل را در هر درر صاحب نامومی مورد نوحی

و الهام و آیات و معجزات بر انگیزت تا باقتضای ایام و مصالح انام
 شریعتی خاص و طریقتی مخصوص گردانیده بدواعی استیلا و
 زواج و روع و باس خلائق را دعوت کند - و وظایف عبادات و احکام
 عبادات را بتجوی که مودی بصلاح معاش و معاد بود تعیین نماید -
 و محافظت قواعد شریعت را در هر قرن پادشاهی صاحب شوکت
 بمرصه وجود آورده بخلعت خلافت قامت او را برار است - و در اقامت
 امر و نهی و حل و عقد دست او را قوی ساخته فرمان پذیرش را
 در کلام اعجاز نظام (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)
 به اطاعت خویش و صاحب شریعت قرین گردانید - تا احکام شرع
 بشکوه و شوکت او نماند و از امر و نواهی شارع بصولات و هیبت او
 دایر باشند - چه استقامت مصالح دین بی شکوه و شوکت پادشاهان
 متعسر است - و نشستن آتش فتنه بی شمشیر آبدار ایشان - قال الله
 تعالی شأنه (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و
 المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فیه باس شدید و
 مذانع للناس)

• بیت •

مکن خیال که بی نور شمع شرع و مل
 بعقل خربش کسی ره برد بکوی نجات
 اگر نه هیبت سلطان کند حمایت ملک
 درین جهان ندهد کس نشان امن و ثبات

مصدق این حیات و مصداق این سباق است - ولادت مرور اندیا -
 در درج اصغیا -

• بیت •

چراغ انروز چشم اهل بینش • طراز کارگاه آفرینش

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزدیک تبدیل مصمم
عظمی و انتقال ابتدا بالغ جامع قریب آثار در قمر و توان
پادشاه اسلام - قتل امام - مرارده اورنگ خلافت آہی - مرارده
دہم ظل اللہی - حورشد سپہر معدلت طراری - ابوالمطہر
شہاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاہ حہار پادشاه عاری - معارف
انتقال ابتدا بالغ ثانی و تبدیل مصمم عظمی و ابتدا
در قبر چہمچندان در آثار کہ ساعدت ازل متعصی تاسدس
اساس شریعت - و تمہید قواعد دس و ملت - و امامت مراسم
دعوت و حجت - و ارتعاع اعلام ارشاد و ہدایہ بود - کوکب ولادت
سرور انبیا - صدر بشی نارگاہ مصطفی - حورشد سپہر رسالت -
ماہ ملت' خلالت - مشق برج سعادت - مطب سماوی سادات - ناق
ام القری در ماہ ربیع الاول موافق مدساں ماہ رومی سال ہشتصد
و ہشتاد و در اسکندریہ از مطلع ارادہ مستحالی - و مشرق
عدایت یردانی - طالع گردید - و فروع اموار سعادت دیدہ ہماین
روش ساحت - و ہ پرتو اشعہ ہدایت عرصہ حہار از طلعت
خلالت و پرداخت • • نیت •

سی اتادا بعد ناس و مترہ • مس الدس والوثن فی الارض تعدد
ماہ صوا مدبرا و ہادنا • یلوح کما لاح الصقیل المہد
در انجام کہ حکمت بالغہ انتصاف نمود کہ اساس شریعت متارگی
تشئید یابد - و قواعد ملک و ملت از سر نو تجدید - عرصہ روزگار
بمدل و داد آراختہ شود - و قہم ظلم و ستم از ساحت مرا ہستان
گیتی برانداختہ پیشگاہ ہستی را بسط دسات اس و امان زمام

زیبت افزاید - و کارگاه دینی را بنقش و نگار عدل و احسان رواج و رونق - ضوابط و قواعد پستندیده بروی کز آید - و وضع زمانه از لباس اندراس برباید - برطبق حدیث (ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجد لها دینها) بر سر مائة عاشره در شب پنجاهه که شب سلخ شهر ربیع الاول سنة الف من الهجرة که با مصطلاح اهل تفحیم که شب صوخر تابع روز انکارند شب بیست و پنج بود اردی ماه آکلی و باعتبار شرع و عرف که شب مقدم تابع روز دارد شب بیست و ششم دی از شهر سال سی و ششم جلوس مجدد مراسم دولت - محمد حدود سلطنت - برافرازنده لوای جهانبانی - بر امروزنده شمع کمرامی - آفتاب میهر جلال - میهر آفتاب اقبال - رونق امزای دیهیم و گاه - پادشاه آسمان جاو - جلال الدین محمد اکبر پادشاه در دار السلطنت لاهور که از اعظم بلاد اقلیم ثالث است و طولش از جزایر خالداات یکصد و نه درجه و بیست دقیقه عرضش از خط استوا سی و یک درجه و پنجاه دقیقه بعد از گذشتن پنج ساعت و چارده دقیقه و بیست ثانیه از اول سب مذکور مقارن خروج الشعاع که مقتضی وقوع سهم الغیب است در طالع و دلیل روشنی ضمیر - و حسن تدبیر - و مناسبت رایی - و رجاحت عقل و صفای نفس - و قوت حدس و ازین است که آنچه بر زبان حقیقت گذار گذرد بوقوع آید طلیعه طلعت پادشاه فلک بارگاه داد گر عدل گستر بطالع میزان از امو و ولادت و مشرق سعادت طلوع نمود و شروق اموار مولد همایونش دیدد آبیای علوی و امهات سقلی ضیا آگین ساخت و فروغ طلعت مبارکت بروجفات کائنات پرتو سعادت

انداخت ببرکت قدوم منمقت لزومش سر امتحان زمینیان با آسمان
 رسید و طلطنه کوس بشارت از ایوان کیوان گذشت • بیت •
 ز نور طلعت این دَرّی - پیر کرم
 چو بوستان ارم شد ریاض جان خورم

باز فرج‌بیدن خجسته اش چون خورشید پیدا - که بر مظهر حریر سلطنت
 هرچه زرد تر آفتابی شود گیتی امروز - و از امارات طالع موعودش
 چون صبح هویدا - که شب قار عالم علقریب از طلوع نیر دلنش
 روزی گردد خرم تر از عید و نوروز • بیت •

فی المهدی یفطق عن سعادة جده • اثر اللجاجة ساطع البرهان
 ان الهلال اذا رايت فموء • ایقنت ملة البدر فی الدمان
 صورت زائچه مسعود که کارنامه ادوار - و هیکل بازوی ثابت و سیار -
 است • باخبار رآمدان وقت ولادت - و مترصدان طلوع آفتاب برج
 سعادت - و تصدیق قمودارات مقروءه معتبره - و شهادت دلایل
 و امارات ظاهره - ایراد دلایل سعادت - و تعداد امارات و شواهد
 میمنت - طالع خجسته اش درین وقت که بمقاد (ماکل و اجبا
 علی العکک الدوار ادنی و انجز) اوضاع فلکی ایفای رعد - و موعود
 آسمانی انجام عهده - نموده - و مبادی عالیّه مقالید امر و نهی
 و حل و عقد بقضه اقتدارش داده - و امهات سامله ماده بحروکان را
 بارمنان در کنارتش نهاده - آستان فلک نشانش بوسه نجی اکسره
 روزگار - و مسجد گاه جبایره هر دیار - گردیده - و مرادقات جاده و
 جلالتش - و شادروان شوکت و ابوالش - عرصه ربع مسکون را نوا
 گرفته - اگرچه در طاهر از مقوائه تحصیل حاصل است

و ليس يصح في الالفان شيء • اذا احتاج الفهار الى دليل
 لیکن بجهت آنکه جهانیان بدانند که مسامی جمیل و مآثر جلیل
 این پادشاه سلیمان حاد در کار ملک و ملت - و نظام دین و دولت -
 بمعاضدت عذایات یزدانیست - نه بمواقف تدبیرات انسانی -
 و قضایای عظیمه - و وقایع جسیمه - که بفرودست رزق افزونش صورت
 انجام یافته بمعاضدت تأییدات آسمانی است - نه بفرزیه تدبیرات
 زمینی - و اتفاقات زمانی - برخی از دلایل و شواهد سعادت این
 زایش خجسته - و نمودن از احکام این طالع فرخنده - هست
 نگرش می یابد - تا همکنان کیفیت ارتباط عالم عناصر و املاک در
 یابد - و سببها عالم بالا را غرض از تکوینی و جست و جوی شناخته
 صفحه ضمیر را بتصویر (ذلک تقدیر العزیز العليم) بر آریند -
 و زبان بیان را بتقریر (ربنا ما خلقت هذا باطلا) بر کشایند - چون
 در رفع مبانی شریعت - و وضع قواعد سلطنت - وجود مسمود
 این پادشاه گردون بارگاه نایب ذات اقدس پیغمبر آخر الزمان -
 و ثانی پادشاه آسمان توان حضرت صاحبقران - آمده - نقشبندان
 گزگاه اختراع طالع خجسته اش برج میزان، نگشته اند - خانه زهره
 شرف زحل موافق طالع خاتم النبیا - مطابق عاشر طالع صاحب
 قران کشور کشا - صاحب طالع زهره کوکب اسلام صاحب عاشر قمر
 صاحب دوز مستولی بر طالع کوکب زحل و زهره هر دو ناظر بطالع
 زحل در معاشر با صاحب طالع متناظر صاحب طالع در خانه سعد اکبر
 با صاحب خانه در یکخانه تا بفرزیه موافقت طالع مراسم شریعت
 سید المریدین را احیاناً نماید - و احساس تولد صاحبقران را تجدید -

بطالع بوس گویند (العمل في تولد الرجل من اهل بيت الملك على
 مشاكلة موده لهيئة الملك في الوقت الذي قام فيه ذلك الملك)
 بودن رجل در عاشر طالع و شمس و عطارد در رابع و زهره در ثالث
 که جهات مشاکلت یا طالع صاحب قران است مقتضی آنست که
 چنانچه آنحضرت دلو قدر و رجب صرلت بر ساطن روزگار و
 خواجه کاکار غالب و عایق آمده - و صورت هر مراد که بملک امید بر
 لوح اندیشه کشیده - در حسب دلخواهش ترمول پذیرفته - و حکام
 طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلی ظهور نموده - و همانرا را مقر
 مریر سلطنت و پادشاهی گردانیده - و آن مملکت را در زب و زینت
 و رونق و معموری و عظمت از سر نواد عالم گذرانیده - این پادشاه
 چهار پناه را پس مراتب (طائق الفعل والفعل و القدة بالقدة)
 محصل و میسر گردد - و مهال آمالش مژمر انجای سعادت شود -
 و نقش هر مراد که بر صفحه ضمیر کشد بی توقع با حسن صور و
 ایستاده بر منصف ظهور جلوه گر آید - سبحان الله کمال نمی آید
 که در هیچ وقت اهل احکام در درستی قواعد خویش این چنین
 دلیلی پس یافته باشند - و این قسم شاعری مشاهده نموده - هرگز
 در معنی شده بوده باشد واقعا و حالات این پادشاه را که این
 سپاس نامه نعم ایندی حامل آنست مطالع نماید - و صورت
 یقین را مشاهده -

• شعر •

حذ ما تراء ودع شیئا سمعت به

في طلعة الشمس ما يعينك على رجل

بودن طالع نخستین و تد طالع مال قران عیون که قبل از ولادت

همایون در ماه ربیع الآخر سنه نهصد و نون و يك در بست و دور
درجه و پانزده دقیقه برج حوت اتفاق افتاد بانق دار السلطنت
لاهور که مکان توان است و طلوع کرمک و قدت در سال نهم مقارن
وصول تیسر طالع بشره قران که وقت ظهور معظم اثر قران است
برهانی قاطع و دلیلی ماطع بر آنکه صاحب قران ذات اقدس و شخص
مقدس این پادشاه فلک بارگاه باشد - بظلمیوس گوید (انظر الى
موضع القران الاصغر من طالع السنة التي يكون فيها فمقدار ما يكون
بينه و بين البروج يكون ستين الى اعظم ما يكون بينه) و قران
قوسی که قران اکبر است استعداد و شایستگی قبول خلعت خلافت
را صورت تمامی دهد - و قران امدی طالع عالم را مطرح اشعه سمود
گردانیده تخت دولت و محنت را بوجود مسعودش بیاراید -
و عرصه جهان را از خار تعرض اهل فساد و عناد به بپرازد - و نهال
امال خلایق را بر شکات محاب عدل و احسان بپروزد - و کشت زار
امانی خاص و عام را بقطرات فمام انعام سرسبز و شاداب گرداند -
و در مدت قران حوتی رایت اقبالش افراخته گردد - و ابواب فتوحات
بر روی روزگارش گشاده - ملوک انالیم گردن طاعت بطوق اطاعتش
در آورند - و سرکشان صاحب تاج و دیهیم عمان اختیار بقبضه امتدارش
سپارند - بودن طالع فرخنده و تد طالع وقت قران قوسی و بودن طالع
سال قران امدی که قران جلوس همایون است برج حوت بانق
دار السلطنت لاهور و وقوع سهم السعادة طالع سال مذکور بر درجه
عاشروالدات و بودن برج حوت برج قران مقدم بر ولادت و طالع
جلوس مینت مانوس و وقوع جلوس در سال معظم تاثیر قران

و موافقت طالع سال قرآن حوتی با طالع اشرف و وقوع قرآن در یک
 بدرجه صانع بودن طالع او اوقات طالع و صفت قرآن بودند میدهد که سائمه
 چتر ملك و سایش اكثر الما دم عالم را مرور کند - معالند دشت ممالك
 ربع مسكون و قصه اختیارش در اند - انوار مرحمتش بسان آفتاب
 جهانتاب بر مشرق و مغرب تابد و در بسط نقد بساط عدل و داد
 نگشود - سلاطین اطراف عاسیگ هوا حواعتش بر دوش ازادت بهند -
 و حوادی کذاب حلقه احلامش در گردش اطاعت گشود - بودن طالع
 حلوس که از مادی معتبر و امیات و اصول معرره صفت درج قرآن
 مقدم بر ولادت طالع سال قرآن دولت موصع قرآن ایام حلاقت
 از نوادر التذفات و عرایب و امیات است - و عقل در اندیش و اردرک
 دقایق آن مظهر کتبه - همانا ملک کج رمقار بواسطی گرانیده اس نقش
 ندیع بروی کار آورده - ما ماند ابدال نه بروی نحت دندار ناس وضع
 بادر رهنمایی کرده - آری (ادا اراد الله امر اقدر احسانه و بسر ادواته
 و اتاح له الدرامی و اماط دونه العومق و العوادی) هرگاه مشیت
 الهی بنمیشیت باری تعلق گردد احباب آن سلسله وار دمت در
 یکدیگر دهد و مواد و ارات آن زبده بود معرفه ظهور اید - و کثرت
 هیلاج و تعدد کدخدا درون زانچه سعادت انماچه هم و شمس و
 حر و مقدم و درجه طالع صلاحیت هیلاجیت دارد چه نیچه روزه
 و مریخ و زحل شایستگی کد حدائی دلیل است بر درازی عمر
 و طول حیات و امتداد ایام دولت و جهانبایی - و استقامت روزگار
 حلاقت و کشور ستابی - و شعول صحت و قوت طبعیت و اعتدال
 مزاج و استقامت طبع و حودت نفس و جذب مهم و نگاه و حواس

و قوی - صاحب کتاب الأصول گوید (کثرة الهیجات و قوتها و نظر بعضها الی بعض تدل علی طول عمر المولود و قوه حیاته و صحته و ذکاته و فطنته و جوده ذهنه) یومین موضع نیر اعظم درجه پنجم برج میزان بزعم احکامیان پذیرش کوکب زهره قاسم اولش کوکب زحل که در طالع اندس یکی صاحب طالع و دیگری دلیل دولت است دلیلی است قوی بر آنکه ذات مطهر این پادشاه دین پرور مظهر آثار بزرگ و مآثر سترگ گردد که سالها ذکر آن برالسنه و انواء جاری و قرنهای صیت آن بر صفحه روزگار ساری باشد و بر حکم زاویان فاسور و فرمان دهان بزرگ قدر غالب و مسئولی باشد و جدابره دهر و قیامره عصر و سروران انجا و گردنکشان ارجا را بلطف و عطف مطیع و منقاد گرداند و روز بروز قوایم سلطنت و عظمتش ارتفاع یابد و قواعد جاه و شوکتش استحکام پذیرد و آنچه قهرش دست متغلبان را تاب دهد و آزاره پاشش زهره مقمردان را آب سازد بودن برج طالع مبارک برج منتهای الوف بعقیده اسمیان و بودن برج اسد که برج منتهای الوف است بزعم احکامیان برج قران دولت دلیل است بر آنکه دست تغلب روزگار از دامن این دولت خداداد راسخ بنیاد کوتاه باشد و تا انقراض زمان اهل جهان را این درگاه آسمان جاه قرنا بعد قرن ملجاء و پناه ایزد تعالی و تقدس کند اهل اسلام را از مباحن نصفت و عدالت این خاقان ممالک ستان تا چرخ را مدار و ارض را قرار باشد مستمتع و برخوردار دارن بالنبی و آله الطهار و اصحابه الابرار •

کشف استار این فهاخانه اسرار - و شرح رموز این کار فاضله

ادوار - خاطری مبلعواعد آتش بهاد - آپ نژاد - از آرایش تعرفه
 در از بند تعلق آزاد - قاطعات جوهر فمدای معارفه تواند
 پیوست - و صفای طبع پذیرای صور معطعمه الواح املاک تواند
 گشت - امسره طبع خاکش حصار علائق را آرزوی وصول به تمام
 خیال حام است - و هر مرده خاطر ناک پدما می نامد عوانق را هوس
 حصول آب مرام از ادب شده و اتمام - پس همان ده که ارس وادی در گذرد
 و اقتضای محالحت را مقصد موده شرح آثار و خصوصیتی که
 درس مرآه حق بهما مشاهده میکند مساعدت وقت حواله نماید
 و دستور معهود و رسم مرسوم مراکز بیوت دورد گانه و بدنی
 ارا حکام آن نریگارد •

حانه اول - مرکز این حانه بدو وزارت مقرر و دقت چهاردهم است
 اردر حانه دوم از برج میران که حانه رهرة و شرف رحل و هبوط شمس
 و وبال مریح است حد رحل و حد قمر در بحال رهرة از دهان عطارد
 ابلی ششده و نه بهر و هفت بهر رهرة دوحه مدبره مدبر صاحب مثلثه
 عطارد بشوکت زحل و مشتری مستوی مر در حانه طالع زحل و زهره
 استدلال ارس حانه خدایندش و قمر و سهم الحیوة و سهم الهیلاج و سهم
 العمادة و سهم العیوب و هلاج و کد حده و ارباب مثلثات طالع دروس
 مرا حول قس و حار و کیفیت عمرو و بدگانی و چگونگی قوای جسمانی
 و جسمانی نمایند درس سهم العیوب و سهم الهیلاج در طالع محفوظ
 یا شعله معدنی و انوار قمری و سهم الحیوة در حوت در تدبیر
 معد اکثر و تعدد هیلاج و کد حده و قوس صاحب طالع در خانه
 سعد اکثر و قوت ارباب مثلثات طالع و بدر نبوت دلیل است

بر طول عمر و زندگانی و امتداد ایام عیش و کثرتی و خوبی صورت
 و نیکوئی سیرت و حسن ترکیب و تناسب اعضا و حداث فهم و چوخت
 ذهن و قوت حدس و صدق وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و حماحت
 طبع و روشنی ضمیر و راستی اندیشه بودن همه کواکب ناظر بطالع
 دلیل است بر آنکه ذات اقدس بصفت جامعیت موصوف بوده
 مظهر صفات جمال و جلال - و مجمع جلائل نعوت کمال - باشد حلمش
 با سیاست قرین - تواضعش با مهابت همفشین - غضبش با رحمت
 توأم - صولتش با رامت همدم - از عطیة نیر اعظم بعلو مکان - و زینت
 شان - و کمال خرد و دانش - و عقل و بینش - و نهایت شکوه و شوکت -
 و غایت اقتدار و عظمت - متفرد باشد - و از مآثر کواکب علویه بحکم
 رحیا و رقا - و کتمان اسرار - و زهد و عدل و عفان و سخاوت و بلندی
 همت و علو فطرت و سعی در کار عمارت و امر بمعروف و نهی از
 منکر و رعایت ابرار - و قهر اشرار - و شجاعت و جلال و سطوت و صولت
 موصوف و از مزاج کواکب سفلیه بقظامت و ظراعت و لطامت طبع
 و خوشخوئی و عیش جودئی و تحمل تجمل و مرحمت و شفقت و رموز
 دانی - و نکته سنجی - و دینداری و حق طلبی - و سخن گوئی - و حاضر
 جوابی - و دوراندیشی و کارشناسی - و کشف اسرار - و رفع اسرار - و بذل
 مال - و عموم عطا و نوال - معروب باشد - کارهایی خطیر بعقل قوی
 و رای متین مراعیام دهد و در رتق و فتق امور بمشیر و وزیر
 محتاج نباشد - و مهمات ملکی و مالی را بنفس نفیس صورت پذیر
 گرداند - و عقدهای دین و دولت بسر انگشت خرد بکشد - و ارباب
 فضل و دانش - و اصحاب عقل و بینش - را تربیت نماید - و عالم را

بزیور عدل و داد بیاراید - و قوانین پسنیدیده و موافق شایسته بارشاد
 عقل دور بین بروی کز آورد - صمیر حورشید بطیرش مرآه سرور عیدیه -
 و معانی گوید - نوده هرچه در پیشگاه خاطر ملکوت باطرش
 بر تو ظهور انگند - موافق واقع و نفس الامر باشد - چون زحل در
 عاشر است مسئولی بر طالع و سهم العیب محسوب ناپار کواکب و
 زحل با صاحب طالع متناظر و عطارد در خانه زحل دلیل است
 بر آنکه در احداث عمارات عالیه و انبیه و میده که مهفوس روزگار را
 تمثال آن در آئینه ضمیر نگذشته باشد معمار همتش دست صنعت
 بکشاید و حاصل بحر و کل را صوب آن نموده بانواع خوشحالی و
 حریمی در آن روزگار گذراند •

خانه دوم - مرکز این خانه بطریقی مراکز محققه یک درجه
 و بیست و هشت دقیقه است از برج عقرب که خانه مریخ
 و هبوط قمر و نال زهره است حد و درجه و درجه و اردحان
 و اثنی عشریه و هفت و نیم مریخ و به بهر قمر درجه نیمه مذکور صاحب
 مثلثه مریخ شرکت زهره و قمر مسئولی کوکب قمر این خانه
 منسوب است مال و معاش و اعوان و انصار ازین خانه و خداوندش
 و سهم السعاده و خداوندش و مشتری و سهم المال و خداوندش
 و خداوند مثلثه بیرونست و مثلثه خانه مال و مثلثه مشتری
 و سهم السعاده برین امور استدلال نمایند مونس مریخ قابل تدبیر
 عطارد که مسئولی بر سهم السعاده است و نظر شمس که خداوند
 بیت الرجا است بمریخ و یونس سهم الملك و السلطان در بیت
 المال دلیل است بر آنکه این پادشاه روشن دل بحسن تدبیر و صرب

شمشیر فخریه بحر و کان و اندوخته حلاطین جهان را سالک و
منصرف شود - و رقیه گردن کشان دوزان را بر بقیه خراج پذیري
و باج گزاری ادره خزاین موقوفه و ذخایر غیر محصوره که محتاسب
عقل از حصر و احصای آن عاجز و قاصر آید بموزة تصرف
و تملک در آورد - بودن سهم المال در خانه زهره و درجه شرف
قمر مستوایی بر وقت قمر و قوت ارباب منلذات غیر نوبت و مشتری
سهم السعادت و بیت المال دلیل است بر رونق اسباب زیب
و زینت - و اطراف مواد عیش و عشرت - و وصول پیشکشهای لایق -
و تحفهایی موافق - از اطراف و اکناف عالم بپایه سریر اعلی -
و رسیدن نوادر هر دیار - و طرایف بلدان و امصار - بدرگاه معلی -
اتصال شمس و عطارد و زهره بمریخ و بودن گوشت زحل در عاشر
طالع قابل تدبیر مریخ دلیل است بر آنکه مظهر نظر کیمیا اثر در
جمع خزاین و انقبای ذخایر رزاج و رونق امور سلطنت و توسعه
دایره ملک و دولت - و نظام و نسق کار لشکر جهانکشا - و حفظ
و حراست اطراف ممالک از بکایت اعدا - و اقتضاء خوائج زیر دستان -
و امعان مطالب حاجتمندان - و افاضت خیرات و مبرات باشد -
و نعمت دریا بوال را همواره بداد و دهش کشاده دارد - و اسباب
عبثت و مراغمت جهادیان را آماده - میست بر و احسانش و آوازه
جود و امتنازش بر مصرع جهان پیمای صبا معابقت جوین - و از
پیک دریا نورد شمال گوی - سرعت رفاید - اسوال مروان و نقد و جنس
بیکران در مسالک رضای ایزدی صرف نماید - و در احراز مثنویات و
ادفار خیرات - می بلیغ و جد بچین نماید و قضای حوائج را غنیمتی

نرنگ و موری سرگ سناخته بصاعب معر آحراب و راد راه معاد
 سارد - بودن صاحب بیت الاعوان و انصار که مریخ اسم در خانه
 حو، قوی حال دلیل اسم در آنکه سید گران و لشکر پیکران چون
 حرکات گردون می نمایند و چون در آب آفتاب مور از حد و عاصب
 با عدد بسیار و جهت دشمار در طلال زانان نصرت آتشی که مطالع
 طوالع آفتاب سعادت و اقبال و مشارق شوارق ماه حاد و خال اسم
 مجتمع شود و مظاهر تحت بیدارش و معامدت شمشیر آوارش
 دسات ایت واد رمان و سلاطین ناند مرمیان را در بوزند و ملاح و
 حصونی که از عایت رعیت سر شرفاتش با آسمان ساند - و کره زمین
 از مزار مصلش کمتر از دره نماید - معنوح و معمر گردانند - اتصال
 رهبره مریخ و عقاب با طالع دلیل اسم در آنکه همت والا بر رعایا
 و ترتیب اعوان و انصار معطوب و مصروف باشد و ایدان نیشتر
 از پانگ استعداد و استبدال مورد مراحم و عواطف پادشاهانه گردند
 و ناند از تربیت و رعایت و عطوب و مرحمت مصدر خدمتی
 شایسته که موقع قبول ناند و در پانگ مرمی حاکمیت مستحسن و
 پسندیده آید بشود و هوات و رقت را عفو و صبح از مکارم اخلاق
 پادشاهی امیدوار باشد *

خانه مدوم - سرگ اس خانه نکرده و حی و چهار دودقه
 اسم از برج دوس که خانه مشتری و مال عطارد و هبوط راس
 و شرف دس اسم حد و در حاکم و اثنی عشره و هفت مهر
 مشتری رجه عطارد اردحان قمر ده مهر مریخ درجه بدر مذکر
 صاحب مثلثه مشتری شرکب آفتاب و رطل مثنوی کوکب

مشتري - این خانه منسوب است به برادران و خواهران و خویشان و درستان و نزدیک آژین خانه و خداوندش و سهم الاخوة و خداوندش و شمس و قمر و زحل و مشتري و مریخ و زهره و عطارد بر منسوب است این خانه استدلال نماید - شمس و زحل دلیل برادران مهتر - عطارد دلیل برادران کهتر - و مشتري و مریخ دلیل برادران خواهران میانه - بودن شمس و زحل به ترییع طالع و مریخ بمقابله و عطارد مخفی به تسدیس مریخ دلیل است بر آنکه برادران از نادانی و کوتاهی بینی در مقام یکجتهی و ارادت نباشند - و نشو و مرور شوکت و حشمت راه سعادت و صواب از دیده بصیرت آنها پوشاند - و سودای محال اندیشه تسلط و استقلال بخاطر راه دهند - عاقل از آنکه برگزیده درگاه ذوالجلال را نکال و مال بدستگاران طراز آستین اقبال است - و ادبار و نكونماری بد اندیشان و بی اخلاصان تمیمة بازوی جاد و جلال - لاجرم بوخامت عاقبت و سود خاتمه که نتیجه سود بدست و قبیح سرپرست است گرفتار آیند - و از هنگام ظهور صبح دولت تا طلوع آفتاب خلافت بپناه بیستی و هارویه هلاکت فرورود و بر صفحه روزگار از آنها اثری نماند • بیت •

هر که سر بر قدم او بارادت ننهاد

تبغ دیداد فلک داد سرش را بر باد

بودن قمر و زهره ناظر بطالع تقلید و تسدیس دلیل است بر آنکه خواهرانش را بپایه محبت و صمیمیت روزگار باشد و بهذایات و سراحم سرافراز باشند و در ظل دامت ابر طراز آسوده خاطر و فارغبال روزگار بسر آورند - وقوع معدین درین خانه دلیل است بر آنکه مخلصان

و درختان بر بساط یگرگی و حامیاری بوده در مراسم دولتشواهی
 ثابت قدم باشند و از نوازش و مزاحم پادشاهی بهره مند گردند و
 بمقام بلند و درخات و الامایز شوند - وقوع صاحب طالع درین خانه
 با صاحب خانه دلیل مت برانکه خاطر ملکوت باطر پسرهای
 نزدیک مایل و راعب باشد و نقل و حرکت بسیارری دهد و
 مسرت مزای خاطر اقدس و متضمن نواید و منافع باشد •

خانه چهارم - مرکز این خانه یکدرجه و بیست دقیقه است
 از برج جدی که خانه زحل و شرف مریخ و هبوط مشتری و رنال
 قمر است حد عطار و وجه مشتری در بحال و اندی عشریه و ده بهر
 و هفت بهر زحل از دچان شمس صاحب مثلثه قدر بشرکت زهره
 و مریخ مسئولی مریخ و زحل ازین خانه و خداوندش و شمس
 و زحل و زهره و قمر و قابل تدبیر خداوند خانه و صاحب بیت او
 استدلال در حال پدر و مادر و ملک و صیاع و عقار و عواقب امور
 و احکام کارها نمایند - نون زحل در عاشر محاسب راس با زهره
 متناظر قابل تدبیر مریخ و نون مریخ قابل تدبیر آفتاب دلیل
 احمیت برانکه مقدم اقبال توامش بر دودمان معلی و اروع والا
 و مبارک و فرخنده باشد و بواسطه ذات اقدسش افتاب شکوه و
 شوکت خاندان جلال آشیان اعلی حضرت صاحب قران بارچ
 شرف رسد و از مریخ بر توش عرصه جهان روشن گردد - و از حضرت
 جد نامدار چهر اقتدارش بواسطه وجود معصوم و راهنمایی قاید
 اقبالش دولت و مملکت بحضرت والد ماچند عالیمقدار خورشید
 اشتهاش انتقال نماید - و از آنحضرت به پیروی شمشیر و لطف

بمقتضای (قد رجع الحق الی اهلہ) در مرکز اصلی و مکان طبعی قرار گیرد و ممالک بسیار و قلاع بیشمار بتأزگی بحیز تسخیر در آید و با ملک موروثی منظم گردد و قرن‌ها و سال‌ها در تحت تصرف بندگان درگاهش باشد - بودن سهم عواقب الامور محقوف بانعمه سعدین قریب بمطرح نور مشتری و بودن قمر که صاحب بیت کوکب عاقبت است متصل بمشتری نابل نور آفتاب دلیل است بر آنکه عاقبت کارها بر وفق اراده مدعی باشد و همت و توجه بر هر کار که مصروف شود موافق خواہش بحصول انجامد و آخر هر امر بهتر از اول باشد و لطایف غیبی در اموری که مرکوز خاطر ملکوت ناظر باشد بر منصب ظهور جلوه گر آید و هر امر صعب و کار دشوار که پیش آید در ضمن آن لطیفه باشد و بر وفق اراده صورت حصول یابد و ازان مسرت و خوشحالی روی نماید •

خانه پنجم - مرکز این خانه یک درجه و دو دقیقه است از برج دلو که خانه زحل و دبال آفتاب است حد عطارد وجه زهره در بجان و اردجان و هفت بهروائی عشره زحل نه بهر زهره صاحب مثلثه عطارد بشرکت زحل و مشتری مسئولی کوکب عطارد این خانه منسوب است بهروندان و تحف و هدایا و اخبار و رحل و ذخایر اسباب و شادی و نشاط ازین خانه و خداوندش و مسئولی بر این خانه و از سهم اول و خداوندش و آفتاب و زهره و ارباب مثلثات این خانه و از کوکبی که درین خانه باشد استدلال بر احوال منسوبات این خانه نمایند - بودن سهم الاول در برج حوت در حد زهره و تدبیر علوین و بودن قمر درین

خانه متصل مشقري دليل است بر تعدد ازاله و ابعاد و رضا
 خوئی احلاص خوئی بر خوردن و مردار شایسته ناسته و مرد
 عباد و ثمال توجه اقدس بر عباد و تربیت آنها و رسیدن آنها
 بمناسبت تائید تربیت و وساطت رضا خوئی و احلاص و ارادت
 بمراتب بلند و درجات از محمد بودن صاحب پنجم در عاشر
 محاسن راس با صاحب طالع مدعایر دليل است بر آنکه مردمان
 عالی مقدار از برتو افعال و عبادت اقدس و نظر محبت و عظمی
 معدس بهره مند و کامیاب باشند و فعل و قدر و مودت و ارتعاع شان
 و رتبه امتدار نامده و مودت کمر خدمت بسته می سپر طریق
 موم احلاص و مطاوعت و ارادت بوده شخص خلعت را دوة الطهر و
 نازوی سلطنت را سر پندخت لطف و مهر باشند و لغو مریخ و رحل
 معصی است که مردمان عالمه مقدار از خواص و بزرگوار پرهیزگار
 عالی تنار شریف اندک حلال الحسب معصی و خود آند و بودن
 مهر و عطا در نه تغلب طالع و رحل فابل قدس مریخ دليل است
 بر آنکه محبت و هدایای دستار و عاقل و طرائف هر دوازده معصی
 بر سبیل پندشکش و ارمغان و درمی نرسد ناح و حواج تحران و عاصره
 عابد گردد و نظر رهبر بر حل دليل است بر آنکه طاعت مبارک
 باسماح اصواب حوس و نعمات دلکش مائل و راعی باشد و در اکثر
 اوقات بوصول اخبار سازه از اطراف و ورود رسول اکتاب خاطر
 ملکوت ناظر درون نعمت و شادمانی باشد •

خانه ششم - مرکز این خانه دوازده پنجاه و نهم برج حوس
 است که خانه مشقري و شرف رهبر در بال و هموط عطار است

و اردجان زهره وجه زحل در یحییان دهفت یهر و اثنی عشریه
 مشتری نه یهر قمر صاحب مثلثه مریخ بشرکت زهره و قمر
 مستوی کوکب مشتری و زهره درجه قیمه مذکر - این خانه
 منسوب است بحشم و خدم و امراض و علل و عبید و اما - ازین خانه
 و خداوندش و مستولی و مهم المرض و مهم العبد و خداوند
 هر یک و ارباب مثلثات و قمر و کوکبی که درین خانه باشد بر احوال
 منسوبان این خانه استدلال نمایند - بودن سعدین مستولی برین
 خانه و نظر قسیدیس شمس و عطارد دلیل است بر قوت طبع و
 اعتدالی مزاج و امتداد است صحت و استمرار عاقبت و سلامت قوی
 و اعضا از علل و آفات و عاقات - بودن صاحب طالع در خانه
 مشتری و بودن مشتری در خانه خود قوی حال دلیل است آنکه
 اگر اعیانا عارضه پیرامون ذات اقدس گردد بی شایبه امتداد
 بصحت مبدل شود و عده اسباب حفظ صحت و ازاله مرض سلوک
 اقدس باشد بر طبق قوانین حکمت و استیلا و قوت مدبره طبیعت
 و حسن تدبیر و اصابت رای و قوت حدس مقدس - بودن منم
 العبد در طالع در تدبیر مشتری و بودن مشتری که صاحب خانه
 شمس است به تسدیس طالع دلیل است بر بسیاری غلامان وفادار
 و خدمتگاران جانسپار که بحسن احصا و یکجتهی مصدر خدمات
 پسندیده و ترددات شایسته شوند - و امور عظیمه و مهمات بخیمه
 را کفایت نمایند - و از مراحم و الطاف بیکران پادشاهی نوازش
 و تربیت یابند - و بجمعیت خاطر و فراغ بال روزگار گذرانند -
 تشریق صاحب سانس و قبول تدبیر قمر دلیل است بر کثرت خیل

و چشم و دوز عید و خدم و توحه خاطر اندک نرعات مردم
معروف و مشهور و صرف اوقات مرخصه ساعات در کار حیاه منصور •
خانه هدم مرکز این خانه نگرده و چهارده دفعه اسب از
برج حمل که خانه مریخ و شرف آفتاب و نال رهبر و هندو رحل
اسب حد مشرقی و حد درجی و اردخان و هفت بهر و نه بهر
و اندی عشره مریخ درجه هده مدکر حد اورد مثلثه مشرقی
بشرکت شمس و رحل مسئولی مریخ و آفتاب اس خانه
مدرس اسب نارواح و شرکا و اصداد و حصا از اس خانه و حد اورد
و مسئولی و سهم الدروم و حد اوردش و سهم العدد و حد اوردش
و اوقات مثلثات و رهبر و عمر و کوکبی که درس خانه باشد بر احوال
مدرسات اس خانه استدلال نماید - بودن مسئولی درس خانه
مریخ و آفتاب و سهم الدروم درس خانه و نظر صاحب طالع و عمر
و اوقات مثلثات اس خانه ناس خانه دلیل اسب بر آنکه محدود
حرم محاسب عقاب بزرگ منش حسنه کردار پاکیزه و روزگار
باشد از خانواده عمر و شرف آباد حد سنگاری آراسته دل
در لوازم رضا خوئی گذاشته از نیکو حد معنی کامیاب دولت - و ارباب
اعتمادی بهره مند سعادت دنیا و آخرت - بودن مریخ نه قرین رحل
دلیل اسب بر آنکه از رذوع قصه ناگزیر بعضی حرم عظم نحاطر
مدارک راه یابد و اندوه بی اندازه نکرد صغر مدیر در آند بودن
مریخ درس خانه معادل طالع در تربیع رحل دلیل است بر آنکه
ندسکات و حصا از مدرسات مریخ و نه باشد و چون رهبر و مشرقی
و دیگر کواکب باین خانه باظر اندک اب اندک از شر و مکر و عذر این

طایفه محفوظ و محروس باشد و این گروه اظهار دوستی و موافقت را وقایع جان و مال ساخته از باو قهر و سطوت امان یابند و باقتباس انوار رفاه سلامت مانند - صاحب کتاب ظفر نامه در احکام طالع پادشاه مغفور مبرور میرزا شاهرخ میگوید مریخ خنجر گذار شمشیر دارد و تد مایع که مقابل طالع است و شریک خانه و منازل تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هر که پای از جاده مطارعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه بوارد بی توقف جوهر روح بدست قابض ارواح سپارد هر که درین معنی شکی بخاطر آرد هم در آینده حال خود صورت یقین مشاهده نماید •

خانه هشتم - مرکز این خانه یک درجه و بیست و هشت دقیقه است از برج ثور که خانه زهره و شرف قمر و وبال مریخ است حد و دریجان و هفت بهر و اثنی عشریة زهره وجه عطارد اردجان قمر نه بهر زحل درجه نیمه مذکر خداوند مثله قمر بشرکت زهره و مریخ مسئولی کوكب این خانه منسوب است بخوف و خطر و بیم و هراس و اسباب آن و مال میراث ازین خانه و خداوندش و از مسئولی و از سهم الخوف و از سهم الارث و خداوند هر مهم و از کوكبی که درین خانه باشد استدلال بر حال منسوبات این خانه نمایند بودن قمر و شمس ناظر باین خانه و اتصال قمر بمشتق و خلو این خانه از نحوس دلیل است بر عدم خوف و خطر و وصول بعمر طبیعی و استیغای عطایای کنخداها بودن صاحب این خانه زهره با سعد اکبر در یک خانه دلیل است بر حسن عاقبت و فرج بعد از شدت و انتهای آوان اندوه و تعب یزوان شادی و طرب بودن مهم المال

درین خانه دلیل است برآنکه از قم میراث امباب و اعیانی
بیحد و نهایت بخزانه عامه عاید گردد و در کار ملک و دولت
صرف شود چراکه زهره با زحل متماظر است •

خانه نهم - مرکز این خانه یکدرجه و سی و چهار دقیقه است
از برج جوزا که خانه عطارد و شرب راس و وبال مشتری است حد
و در بیان و هفت بهر و انفی عشری عطارد وجه مشتری اردجان
شمس نه بهر زهره درجه نهم مونس خدایند مثلثه عطارد بشرکت
زحل و مشتری مسئولی کوكب عطارد و مشتری این خانه مذسوب
است بدین و مذهب و ملت و علم و حکمت و مقرر در و دنیا و
زهد و تقوی از جواهر این خانه و خداوندش و مسئولی و قابل
تدبیر خداوند خانه و از قمر و مریخ و عطارد و مشتری و سهم العلم
و سهم السفر و خداوندان این سهم بر مذسوبات این خانه استدلال
نمایند بودن مشتری و عطارد که کوكب علم و دین است ناظر
پایین خانه و وقوع سهم العلم در تدبیر قمر دلیل است برآنکه ذات
اقدس را حفظ مراسم دین و رواج شرع مید المرسلین پیش نهاد
همت باشد و در فصل قضایا از جاده شریعت غرا تجاوز جایز
ندارد و بکمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست و پاکیزگی
عقیدت و صفای نیت و دینداری و شریعت پروری سرآمد ملوک
و مخاطبین روی زمین باشد و در عنقوان جوانی و ریعان شباب که
مجال و سانس شیطنی است و سیدان هواجس جسمانی توفیق
توبه و انابت یابد و دمت رد بر روی منکرات و مناهی نهد و
معارف و ملامی را پشت پای زده تحری رضای یزدانی را بر

تتبع هوای نفسانی تقدیم نماید بودن عطارد و قمر ناظر باین خانه
 دلیل است بر توجه خاطر ملوک ناظر به تحقیق مسایل و قضایا
 و عوز و توغل در ادراک حقایق اشیا و رغبت بعلوم اوایل و
 معقولات و تدقیق در مقامات شرعیه و منقولات بودن خداوند خانه
 زحل و بودن زهره و مشتری ناظر بخانه نهم دلیل است بر دقت
 طبع و قوت فکر و صفای ضمیر و روشنی زای و حصن تدبیر و
 ادراک غوامض بعقل ثابت و ابداع صنائع و بدایع برای
 و منجیدگی در سخن و شیرینی در کلام بودن عطارد و مشتری
 ناظر باین خانه دلیل است بر دیدن خوابهای درست و موافق
 در اکثر اوقات و ظاهر شدن تعبیران بزودی ناحسن صورت و بهترین
 وجوه نودن مریخ و قمر ناظر بطالع و تاسع و بودن قمر مدبر
 سهم السفر و وقوع صاحب طالع در بیت زایل و مریخ در وتد دلیل
 است بر وقوع اسفار بعیده و اشتغال آن بر فواید و منافع عدیده
 بودن مریخ قابل تدبیر عطارد مقتضی آنست که اغلب باعث
 و محرک سفر قلع و قمع ارباب بغی و عذاب و تسخیر ممالک و فتح
 قلاع و بلاد باشد و بامداد تائیدات آسمانی در طلب هر مراد که
 رخش همت جوآن دهد پیکر مطلوب دوا سپه باستقبالش شتابد
 و در تحصیل هر غرض که سالک طریقی گردد شاهد مقصود
 امتثالش نماید •

خانه دهم - مرکز این خانه یکدرجه و بیست دقیقه از برج
 سرطان که خانه قمر و شرف مشتری و وبال زحل و هیوط مریخ است
 حد مریخ وجه زهره اردجان زحل در بجان و هفت بهر و اثنی

عشر قیمة مذکور خداوند مثاثة مریخ بشرکت زهره و قمر مستولی
 کوکب مریخ این خانه منسوب است و در وقت رحشمت
 و خلطت و ریاست و شکوه و شوکت و عظمت و شعل و عمل از
 جوهر این خانه و خداوندش و قابل تدبیرش و از مستولی و از
 سهم الملک و سهم العمل و خداوند هریک و از شمس و قمر و زهره
 و مریخ و کوکب منیر و زحل و مشتری و کوکبی که درین خانه
 استدلال نمایند بودن زحل که صاحب شرق طالع است در عاشر
 محاسب راس و اتصال خداوند عاشر مشتری و بودن مریخ قابل
 تدبیر آفتاب و استیلای آن بر عاشر و احتیاج شمس و قمر
 بکواکب دلیل است بر آنکه چون منشور درلش بطعراى جهان
 ازای و انتباه الملک موشح گردد و ماهیچه چتر ملک مرعایش بر بسیط
 زمین و زمان سایه گستر شود و شروع رای جهان کشایش ساخت
 ملک و دولت منور گردد منظور علو همتش تقویت دین مبین و
 نصب العین سمو طرقت احکام شریعت سید المرسلین باشد
 عرصه جهان در عهد دولت روز آمدنش رشک و صفا و سعادت و ساحت
 ربع مسکون در ایام خلعت همایونش مهد امن و امان گردد بهار
 ایام دولتش چون ایام بهار خرم باشد و خرمی هنگام سلطنتش
 مانند هنگامه خرمی دور از عم از رشحات عمام عدل و احساسش
 گلشن مملکت همچون بهشت از مدیخ سلسبیل ناصر و بارور و از
 قطرات نیسان صحاب برو امتدانش نهال اقبال طوبی دار از رشحات
 آب کوثر مرصع و تازه و تر همگی همتش بر انوار خیرات و اشاعت
 مبرات مصروف تمامی عزیمتش بر تعظیم عادات و علما و تکریم

مشایخ و صلحا معطوف احتشاف شمس و قمر بکواکب و بودن
 راس بر درجه مهر شرعی یمانی و سهم الظفر در عاشر دلیلی است
 قوی بر آنکه پایه قدر و رعتش باقصی مدارج کمال ترقی نماید و
 ملاطین صاحب تمکین بدرگاه جهان پناهش ملتجی شوند پرتو
 شهرتش عالم گیر گردد و وصیت عظمتش بکره ائیر رسد دست
 حوادث از دامن درلش کوتاه باشد و احتان میهر نشانش گردن
 کشان را مامن و پناه مواد جاد و جالش پیونده در انزایش و
 اسباب شوکت و اقبالش همواره مصون از کمی و کاهش و هرچند
 ایام عمر مبارکش بیغزاید موجبات ازدیاد شکر و شوکتش پیشتر
 شود و دایره مملکتش وسیعتر و چون سن مبارکش از مرحله شست
 شمسی بگذرد لطایف غیبی بر روی کار آید و اجواب فتوحات
 پرروی روزگارش گشاده گردد و رایت استعلا و اقتدار بر انرازد
 و چهره فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده کند و اعدا و بدسگالان را
 مقهور و مغلوب گردانیده بفراف بال با کمال تمکن و استقلال بر تخت
 دولت بعیش و شاد کلمی روزگار گذراند •

خانه یازدهم - مرکز این خانه یکدرجه و دو دقیقه است از
 برج اسد که خانه آفتاب و ریال زحل است حد مشتری وجه زحل
 در بجان و هفت بهر و درازده بهر آفتاب اردجان زهره نه بهر
 مریخ درجه نهمه معد مذکر خداوند مثلثه مشتری بشرکت شمس
 و زحل مستولی مشتری این خانه منسوب است باسید و رجا و
 اصنافا و اسباب زینت و موجبات سعادت و امرا و ارکان دولت از
 جوهر این خانه و خداوندش و قابل تدبیر خداوندش و از مستولی

و مهم الرجا و مهم الامدنا و حدویدان مهم و زهره و مشتری بر
احوال منسوبت این خانه استدلال نمایند بودن قابل تدبیر شمس
مریخ و قابل تدبیر زهره و زحل و بودن شمس و مریخ و زحل در
اوتاد دلیل است بر آنکه مورد نظر الثقات و عنایت اقدس پیشتر
ارباب صلاح و خدایان خاندانهای قدیم باشند و پایه قدر و شان
این گروه بيفزاید و کامیاب حصول مطالب و مارب گشته بدرجات
بلند و مراتب عالیة نایز گردند و چون این کواکب بمقابله و تربیع
طالع اند بقدر حق تربیت و مرحمت مصدر خدمات پسندیده
نشوند و آینه خاطر جمعی بفبار بی اخلاصی و زنگ بفاق مکرر
باشد بودن مسئولی مشتری در تصدیس طالع و تثلیث هادی
عشر و بودن مهم العقل و انطق در حادی عشر دلیل است بر آنکه
وزرا و نواب دولت این طراز بحلیه فضل و دانش آراخته بوده
در کارها ار روی عقل خوض میدوده باشند و نفس الامر و واقع
را ملحوظ داشته قطع و وصل مهمات ملکی و رتق و منق امور
مالی بارشاد عقل دور بین اقدس و دولت فکرمذین مقدس
البحام دهند و در وضع ضوابط و قوانین و رفع شبهات و کشف
مشکلات از مشکوة خاطر ملکوت ناظر اقتباس نمایند بودن صاحب
طالع در تصدیس طالع و به تثلیث هادی عشر دلیل است بر
مراوانی اسباب زینت و دور موجبات شکوة و شوکت و حصول
صرادات و متمنیات بروفق اراده و دلخواه *

خانه دوازدهم - مرکز این خانه پنجاه و سه دقیقه است
از برج سنبله که خانه شرب عطارد و هبوط زهره و زحل مشتری

اعت حد و در بجان و اثنی عشریه و هفت بهر عطار و وجه شمس
 اردجان مشتری نه بهر زحل درجه قبه مونت خداوند مژده نمر
 بشرکت زهره و مریخ مستولی عطار این خانه منسوب است
 باعدا و دراب و خوب و هراس خانه و خداوندش و قابل تدبیر و
 خداوندش و سهم الاعداء و دیگر سهام و خداوندان سهام نخستین
 بر احوال منسوبات این خانه استدلال نماید بودن عطار مختفی
 و سهم الاعداء در جدی در تدبیر زحل و نظر سعدین بطالع و این
 خانه و مقابله مریخ با طالع از وده دلیل است بر بسیاری اعدا و
 گرفتار شدن آنها بوبال و نکال و شقارت و نکبت و سوء خاتمه
 و خسران دنیا و آخرت و مراغ خاطر اقدس از نکابت و مکایدت آنها
 بودن آفتاب ناظر باین خانه از تثلیث مقتضی آنست که شخص
 مقدس در مواقع خوف و خطر چون کوه استوار باشد و در معارکی
 که مرد را قدم ثبات از جای رود از روی پردلی عمان تمکن و وقار
 از دست ندهد و بعمره و ثقی توکل متمسک بوده غبار و هم و
 هراس و نزل بر آینه خاطر ملکوت باظرش نه نشیند بودن مریخ
 در وده قوی حال در برج ملکی قابل تدبیر آفتاب و عطار و
 بودن سهم السعادة درین خانه دلیل است بر فراهم آمدن دراب
 بسیار و چهار پایان بیشمار به خصوص فیلان کوه پیکر آسمان
 حرکت و اسپان قوی هیکل قهر سرعت و انعام بی نهایت ازین جنس
 باطل سلاح و مهتران سیاه و اعوان و انصار •

راقم این کلمات که حصول اسباب سعادت و فتح ابواب دولت
 وابسته بعنایت مسبب الاسباب و اراده مفتح الابواب میداند و آبابی

عمادی و امهات سغلی را در دارخانه تعهد و نگارخانه تصویر والد و
 حذران و عاجر و سرگردان می شناسد چون مساعدت بددند که اسرار
 حکمت الهی و حوت بعضی اسناد و مربوط ظهور بعضی اسناد ساخته
 باشد چنانچه طراوت نباتات و اوهار و لطافت و باطن و انداز را بحس
 طلعت بهار و لطف اعتدال لیل و بهار بار بسته اندکی از مآثر و
 معاصر این پادشاه عالیجهدار سپهر انداز که بعضی الیعی مشاهده
 نموده بعد از مطرت نامی حوت تر خواهد و دلایل این طالع حسیه
 معطوق گرد اندک و برای جمع استعداد برسدل اشهاد بر لوح بعض
 نگاشت و شرح احوال آینده را سال سال چون وندی و صنع و خاطری
 فارغ می حواس برگرداشت و سخن را در دعا حتم نمرد * نظم *

تا بود معذور گردون سعد و محس و حذر و شر
 تا بود معذور سوز و گرم گدنی شمع و شاد
 پایت مدرس مناد از گردش گردن مود
 عالم ماهس مناد از آفت گینی حواب
 نفس پاکش همچو تاب عمل ایمن از مساد
 سال عمرش همچو دور چرخ ندرن از حساب

ذکر ادای کرام و اسلاف عظام حلیه رمن و زمان

چون معاصر و مآثر حاکمان بحر و بر مرمان مرمانی ملک کشور -
 موسس اساس جهان دانی - مشد ارکان گدنی سدانی - پادشاه
 عرس سرور - شهشاه ممالک گیر رابع و ابات عدل و احسان - حامی
 اعلام دور و نگران - حصرت صاحب مران را مآ شرف الدینی علی

یزدی در ظفر نامه و ملا عبد الله هاتقی در تیمور نامه و دیگر
 ارباب تاریخ در مصنفات خویش به تفصیل نگاشته اند - و احوال
 میمنت اشغال قهرمان قدوسی نژاد - حکم ران قدوسی نهاد - پایه
 افزای توایم اورنگ شوکت و حشمت - گره کشای معاهد سلطنت
 و عظمت - حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
 غازی در واقعات بابری که آن حضرت بزرگ ترقی بخط خجسته
 نمط نگارش فرموده اند و سوای جزوی چند مبین حال چند
 ساله که از میان افتاده در کتابخانه پادشاهی موجود است رقم
 پذیرفته - و اخبار و آثار نامب اعلام شوکت - رافع الوبه ابهت -
 چمن پیرایه دین و دنیا - گلشن آرای صورت و معلی - حضرت
 جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی - و خداوند
 فرو فرهنگ - خدیو دانش و هنک - فروغ بخش ایوان جلال - فلک
 رخس والا اقبال - حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر
 پادشاه غازی بشرح و بسط در اکبر نامه گزارش یافته - و سوانح
 و وقایع فرازنده مهک کمکاری - برارنده سر بر بختیاری - چراغ
 خاندان مسجد و علا - شمس دردمان عز و اعتلا - حضرت جنت
 مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه در جهانگیر نامه مزبور گشته -
 و مکارم و محاسن دیگر نیاکن عظیم الشان - و اجداد رفیع المکان
 این پناه درازان - قبله گیهان - تا جناب نبوت مآب ابو البشر علی
 نبینا علیه الصلوة و السلام در کتب مبسوطه تاریخ مرقوم گردیده
 خامه بدایع نگار وقایع گذار ذکر آنرا تحصیل حاصل دانسته متعرض
 نمیگردیم - و بدنبال تاریخ ولادت و جلوس بر تخت فرمان دهی

و ارنحال و مدت زندگانی و سلطنت حضرت صاحبقران - و احباب گرامی آن افتخار رمن و ژمان - که در سلسله سلسله سامی این رمنت انزای اورنگ و دیویم - مرمان مرمای هفت اولیم - واقع اند می بردارد - تا مقتضای احبار در محملی از احوال اس مرگردگان الهی اطلاع حاصل نمایند •

سلطان اعظم حامل معظم مالک الحاقص ثالث القطین
 قطب الدین و الدین حضرت امیر تیمور صاحبقران
 اسکند الله فی محدوده الجلال •

آن والا شکوه عالیقدر شب سه شده دعوت و پنجم شعبان سال هفصد و سی و ششم طالع حدی در ظاهر خطه کش که شهر سمر شهرت دارد و از بلاد توران است و یکس منزل سمرقند در انحصار و حدود قدم سادات نوام بهاده جهان امروز گشتند - و روز چهار شده درازدهم ماه مبارک رمضان سال هفصد و هفتاد و یکم که عمر گرامی نحی و پنج سال و هفده روز رسیده بود در شهر لاج اسر مرمایه و الکلیل کشور کشائی بر سر بهاده اورنگ جهانمایی را آسمانی پایه ساختند - و بدم قائید ایود بی همال - و بیروی دولت و اندال - اراندای حلوس مرتجب کامرانی تا انتهای انام زندگانی که سی و پنج سال و یازده ماه و پنج روز بود فتوحات عظیم و تسخیرات حصیم که ناحج کارنامههای پیشینیان و صاحبی دارنامههای باستانیان است بیروی کار آوردند - و مملکت ماوراء النهر و دندخشان و حواری و ترکستان و زانستان و کابلستان و هندوستان تا دارالملک دهلی و حراسان و عراق عرب و عراق عجم و فارس و ماورای و گیلان و کرمان و طبرستان

و جرجان و دیاربکر و آذربایجان و کردستان و خوزستان و مصر
و شام و روم و دیگر بلاد و امصار و بحار و اقطار که نگارش تفصیل
آنرا نامه جداگانه باید بل خامه فرموده زبان از عهده گذارش آن
بر نیاید مسخر ساخته اند - و رقبه فرمان روایان جهان در رقبه اطاعت
کشیده اند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر
قدسیه خطبه فرمان فرمائی بنام نامی آنحضرت خوانده شد - از
بدو ایجاد عالم تا حال هیچ یکی از سلاطین روی زمین در شوکت
و جاه و مکنات و دستگاه و شکر فی طالع ملک پیر و نیرنگی اقبال
جهانکشا بدین پایه نرسیده - و چشم روزگار چنین بادشاهی ندیده -
و گوش زمانه مثل این فرمان روائی نشنیده - شب چهار شنبه
هفدهم ماه شعبان سال هشتصد و هفتم در اثنای آنکه آن خاقان
گیتی ستان به تسخیر ممالک خطا متوجه بودند در موضع انزار
که از سمرقند تا اینجا هفتاد و شش فرسخ است رخس حیات
بفسکت مرای جهان باقی تاختند - نعش عرش پایتخت آن حضرت
بشکوهی که شایسته آن خدیو نشاتین باشد بسمرقت رسانیده جسد
اطهر آن بزرگ دین و دنیا را بروفق سمت سنیه خیر الانام علیه
و علی آله و صحبه الصلوٰه و السلام در گنبدی که آن حضرت مضجع
مقدس خود قرار داده بودند دفن نمودند - مدت عمر هفتاد سال
و یازده ماه و بیست و دو روز بود - در تاریخ ضبط سنین احوال آن
عالم آرا گفته اند

• رباعی •

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود

در هفتصد و سی و شش آمد بوجود

در هفتاد و هفتاد و یکی کرد جاوس

در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

(۱) آن شرف گوهر آدم نظام مکتش عالم را چهار پسر بود - نخستین جهانگیر میرزا - آن والا نسب در حیات آن حصر بست مرحله از عمر نور دیده در هفت صد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمودند - دوم عمر شلیخ میرزا - آن رابع صغیر در زندگی پدر رابع قدر در رابع الاول صد و هشتصد و شش در سن چهل سالگی شریعت شهادت چشیدند - سوم میرزا میران شاه - تاریخ ولادت و ارتحال آن گواهی نداد نگاشته می آید - چهارم شاهرج میرزا - و آن عالی مرتبت بعد از پدر برادر چهل و سه سال و چهار ماه در ممالک مغنوخه صاحب قران طغر قرین سیواوی روم و هندوستان حکم رانی نمودند و در شهر ذی القعدة سال هشت صد و پنجاهم بعد از زندگی هفتاد و دو سال راه بقا پیمودند) •

میرزا میران شاه

حلف الصدق حضرت صاحب قران طغر قرین اند در هفتصد و شصت و نهم قدم در ملک هستی نهاده بعد از شفقار شدن حضرت صاحبقران ابا نکر میرزا مهین پور الحباب (۲) خطه و سکه را بنام پدر والا بدر زینت داده چندی مهمان ملکی سرانجام نمود - در بیست و چهارم ذی القعدة هشتصد و نهم از وحشت

(۲) این عبارت فقط در نسخه [ک] بوده است •

(۳) [لکناب یعنی میرزا میران شاه •

آباد این جهان بدار انفس جنان شتافته اند مدت حیات آن
عالی درجات چهل و یکسال بود •

سلطان محمد میرزا

فرزند دولت پیوند میران شاه اند - با برادر خود میرزا خلخل در
سمرقند می بوده اند و در زمان سلطنت میرزا شاه رخ ازین سپنجی
سرا بدار البقا رحلت فرموده اند چون تاریخ ولادت و ارتحال آن
حضرت در تواریخ معتبره بلظر در نیامده بنابراین نگاشته نشد •

سلطان ابوسعید میرزا

بن سلطان محمد میرزا - در سنه هشتصد و سی باشاءت انوار
وجود تمام سود جهان را فروغ آمود گردانیدند و در سن بیست و
پنج سالگی بر اورنگ سلطنت جلوس نمودند و هزده سال فرمان
روائی کرده بیست و پنجم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بفرودم
برین خرامیدند مدت زندگانی سامی چهل و سه سال بود •

عمر شیخ میرزا

پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا اند تولد آن والا نژاد در سال
هشت صد و ششم در سمرقند بوقوع آمد و بعد از والد ماجد در
اندجان که دارالملک ولایت فرغانه است اورنگ آرای سلطنت
گشند و روز دو شنبه چهارم رمضان سنه هشت صد و نود
و نه در اخصیکت از نشأ تعلق دل بر گرفته سفر عالم تجرد

(۲ ن) و بعد از والد ماجد ولایت فرغانه و خجند و اوراتیبه که اصل
نامش استروشنه است در تصرف داشتند و روز در شنبه الخ

بر گردید زمان زندگی آن بلند دور می و ده سال بود •
حضرت گیتی ستایی مردوس مکانی
طاهر الدین محمد با نرپادشاه عاری

آن حضرت ششم ماه محرم سال هشتصد و هشتاد و هشتم قمری سنی
بسیط روی رمن را رشک بهشت برین ساختند و روز سه شنبه پنجم
روضان سال هشتصد و نود و نهم که من مبارک ده یارده سال و
هفت ماه و بیست و نه روز رسیده بود در خطه دلکشای اندلس
روبق امرای سربرجهامانی گشتند و یارده سال در مازاد العهر
حکم وان بودند و با حلاطس چغتایی و اورنگ برنهای عظیم بودند
پس از آن بیست و یک سال و دو ماه و سه روز در کابل و قندهار و
بلخشان و عربین و توابع و مصافات آن دینار نورمان دهمی
پرداختند و در آن میان پنج نوبت دصد کشایش هندوستان
آمده اذن نوبت پنجم روز جمعه هشتم رجب سال نهصد و سی
و دوم در ظاهر قصه پای پته نا سلطان ابراهیم ولد حلاطس مکندر
بن سلطان بهاول لودی که صد هزاره سوار اعلان و هزار میل جنگی
همراه داشت نا انکه در وکاب میروزی از نوکر و نوکر نوکر و
سوداگر و حزان همگی درارده هزار کس بود محاربه نموده
عظیم را کشته لوی فتح و طغر بر امراشته هندوستان بهشت نشان
را (سیوی دکن و گجرات و بنگاله) مسخر ساخته اند (بعد از آن)

(۶ ن) نقطه در نسخه (ک) (۷ ن) ازس حا تا صفحه ۶۲

سطر ۱۱ عبارتی که چاپ شد نقطه در نسخه (ک) ندره است •

فیروززی عالم افروز به یازده ماه و پنج روز با رانا سنکی کافر که از
 تخریب فزونی مکتب و غرور و انبرهی جمعیت باهنگ پیکار و داعیه
 کارزار یا خانوه (کله) آمده بود نبرد مرد آزما و جهاد حیرت امزا
 فرموده بصرصر حملهای گوه شکن خلافت پیشکان شقاوت بر سر را مثل
 مور و ملخ پراکنده ساختند و جمعیت آن جمع مغرور را بسان هبات
 مذکور بباد داده اساس هستی آن ادبار پڑوهان را با خاک برابر
 گردانیدند چنانچه فتحنامه که در واقعات بابری رقم یافته و درین
 شاهنشاه نامه نتج اینزدی نقل می یابد تا جویندگان «وانج را بر
 حقیقت حال اگهی پدید آید و ژرف نگهان درو بین را سرمایه
 معرفت الهی بدست امتد ازان بازگوید *

نقل فتحنامه

الحمد لله الذی صدق وعده - و نصر عهده - و اتمر جنده - و هزم
 الحزاب وحده - ولا شی بعده - یا من رفع دعایم الاسلام بنصر اولیایه
 الراشدين - و رفع قوایم الاصنام یقهر اعدایه الماردين - فقطع
 دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین - و صلی الله
 علی خیر خلقه محمد سید الغزاة و المجاهدین - و علی اله
 و اصحابه الهدات الی یوم الدین - تواثر نعمای سبحانی باعث
 تکثیر شکر و ثنائی یزدانیست - و تذکر شکر و ثنائی یزدانی مورث
 تواثر نعمای سبحانی - بر هر نعمتی شکر مرتب است - و هر
 شکر را نعمتی از عقب - ادای لوازم شکر از قدرت بشر متجاوز
 است - و اهل اتداری از استیغای مراسم آن عاجز - علی الخصوص

شکری که در مقابل نعمتی لازم آید که در دنیا درستی ازل
عظم تر باشد و نه در عینی سعادت ازل محض تر نماید - و ای معنی
حرصت در ادوایی کفار و استیلا بر اعدای مجار که (اولئک هم
الکفرة العکرة) در شان امثال ایشان بار نصرت نخواهد بود و در نظر
نصیرت ارباب الداب احسن ازل سعادت نخواهد نمود المنة له
که از سعادت عظمی و موهبت کبری که من المهد الی هذا العود
مطلوب اصلي و مقصود حقیقی صغیر حذر ادبش و رای مواب
کیش بود درس ایام حسمه مرحام از مکمل عواطف حصص
ملک عالم روی نمود - متاج فی مدت و میاض فی علت محدد
بمقتاج منتج انواع میض در چهره آمال نواب نصرب مال ما کشود -
اسامی نامی انواع با انتهای ما در دفتر عرات گرامی مثبت گردید -
و لواپی اسلام ده امدان لشکری طعرا انعام ما فوج و معیت و ارتقا
رسید - کیفیت صدور از سعادت و ظهور از دولت آنکه چون اشعه
سیوب سپاه اسلام پناه ما ممالک هند را ملومات انوار منتج و طعرا منور
ساحب - و چنانچه در منتج نامهای سابق ممت تحریر یافته - ایادی
تومیق رایات طعرا آنات ماراد ممالک دعلی و اگری و حویپور و حرید (؟)
و بهار و غیردک در امر احب - اکثر طوایف انوار از اصحاب کفر و ارباب احلام
اطاعت و انعیان نواب مرحدده مرحام مارا اختیار نموده طریق عرویت
را تقدم صدق و احصای پیمودند - اما سگلی کامر که در سوانق ایام
دم از اطاعت نواب حسمه انعام ما میرد اکنون در صوم (این و
استکبر و کل من الکابری) عمل نموده شیطان صفت سر کشید - و قاید
لشکر دوران و سر حیل سپاه محجوزان گشته باعث اجتماع طوایف

گروید - که بعضی طوق لعنت زنار در گردن و برخی خار محنت
ارتداد در دامن داشتند - و استیلاي ان کافر لعین (خذله الله في يوم
الدين) در ولایت هند بمرتبۀ بود که پیش از طاع امتاب دولت
پادشاهی و قبل از سطوع نیر خلافت شاهنشاهی با انکه راجها و رایان
بزرگ سعادۀ در مقابلۀ اطاعت فرمانش بودند - و حاکمان و پدشوايان
متصف به ارتداد که درین محاربه در عنانوش بودند بزرگي خود را
منظور نداشته در هیچ قتالي متابعت بل مواضت دي نکردند -
و در هیچ مسامرت طریق مصاحبت و مراقبت او نسیپردند -
تمامي سلاطین رفیع این خطۀ وسیع چون سلطان دهلي و سلطان
گجرات و سلطان مندو و غیرهم از مقاومت ان بد سیري مواضت
کفار دیگر عاجز بوده اند و بلطایف الحیل مدارا و مواامی نموده اند -
لواي کفر در فریب دریعت شهر از بلاد اسلام افراخته بود - و تخریب
مساجد و معابد نموده عیال و اطفال مومنان ان مدن و امصار را اسیر
ساخته - و قوت وی از قرار رافع بجائی رسیده که نظر بقاعدۀ مستمره
هند که یک ولایت را صد سوار و کرووی را ده هزار سوار اعتبار
میکند بلاد مسخره آن سرخیل کفره بدۀ کرور رسیده که جای يك
لک سوار باشد - و درین ایام یسی از کفار نامی که هرگز در هیچ
معرکه یکی از ایشان امدادش نه نموده اند بنابر عدوت عسکر اسلامی
براشکر شقاوت اثر وی افزوده - چنانچه ده حاکم به استقلال که هر يك
چون دزد دعوی سرکشی می نمودند و در قطری از اقطار واید
جمعی از کفار بودند - مانند اغلال و سلاسل بدان کافر فاجر متصل
گشتند و ان عشرۀ کفره که بر نقیض عشرۀ مبشره لواي شقاوت فزاي

(وشرهم معداب الیم) می امرا شدند توابع و عساکر بغداد و برگذات
وسیع الاقطار داشتند - چنانچه صلاح الدین سی هزار سوار را ولایت
داشت - و اول آنسنگه ناکری دوازده هزار سوار و صدسی رای دوازده
هزار سوار و حسن خان صدوائی دوازده هزار سوار و تارنمل اندری
چهار هزار سوار و تربت هاء ا هفت هزار سوار و - نردی کهپی شش
هزار سوار و بیرمدی چهار هزار سوار و برسنگه دو چهار هزار سوار و
محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت و برگذات نداشت اما ده
هزار سوار نمیدادند واری سردازی جمع کرده بود که محمودیه
محمد بن آل سحران وادی سلامت و امیدب بطریقاعده برگذات و رقیب
دراک (۹) و یک هزار داشت الفصه آل کامر و مردوز ناطن کور طاهر دلها
نامساوت کهار سناه روزگار که طلمات بعضها فوق بعض نایکدنگر
مواقق ساخته در مقام مخالفت و محاربه اهل اسلام و هدم اساس
شریعت سند الاقام علیه الصلوة والسلام در آمد - محامدان عساکر
پادشاهی مانند قصابی الهی در سر آن دجال اعور آمده بودند (ادا
حاجه العصابی النص) را معظور نظر مصیبت اصحاب حضرت گردانیدند
و کریمه (من حاهد عالمی یحاهد لنفسه) را ملحوظ داشته در میان
واحد الاذعان (حاهد الکفار و المهادن) را دامضا رسانیدند
روژ شده سردرهم شهر حمادی الذبی سنة ۹۳۳ که (دارک الاله فی
سدتکم) بشال مبارک آن روز سب در دواختی مع کله (۱۰) از مصائب

بیانه حوالی کوهی که ده گروهی اعدای دین بود مضرب خیام نصرت
انجام لشکر احلام گردید - چون کوکبه و دبدبه موکب اسلام بگوش
اعدای دین و کامران لعین رحید مخالفان ملت محمدی که مانند
اصحاب نیل در پی اسهام کعبه اهل اسلام بودند فیلان کوه پیکر
عزیزت منظر را اعتضاد خود ساختند - و همه متفق و یکدل گشته
لشکر شقارت اثر خود را فوجها پرداختند *

به آن میلها همدان ذلیل * شده غره مانند اصحاب نیل
چو شام اجل جمله مکروه و شوم * سیه ترز شب بیشتر از نجوم
همه همچو آتش و لیکن چو دود * کشیده سراز کین بپرخ کبود
چو مور آمد اندازیمین و یسار * سوار و پیاده هزاران هزار
و بعزم مقاتله و کارزار متوجه اردوی نصرت شعار شدند - غزاة
عسکر اسلامی که اشجار ریاض شجاعت اند صنوبر صفت صفها
کشیدند - و نوک خود منبر هیات آفتاب شعاع را چون مجاهدان فی
الله بارچ ارتفاع رسانیدند - صفی چون سد سکندر آهس خام و مانند
طریق شریعت با استقامت و استحکام مبین موت متانتش (کانه
بنیان مرموع) و فلاح و فیروزی بمقتضای (اولدکا علی هدی
من ربه و اولنک هم المفلحون) به اهالی ان صف مخصوص
دران رخنه نی از طباع و هیم * چو رای شهنشاه و دین تویم
علمهای او عرش فرسایم * الفهای انا فتنا همه
رعایت حزم را مرعی داشته بطریق غزاة روم جهت پناه تفکیک
و رعایت اندازان که دو پیش پایا بودند صفی از ارباب ترتیب نموده
یا یک یک زنجیر اتصال داده شد - القصه جیوش احلام چنان انتظام

و استحکامی بدید آورد که عقل پیر و چرخ ثمر مدبر و مرتدش را
 آمرس کرد - و درس ترتیب و انتظام و تشدید و استحکام مقرب
 الحصره السلطانی اعتماد الدولة اجماعی نظام الدین علی حلدعه
 داد سعی و اجتهاد داد - و همه تدبیراتش مواضع تقدیر و حمله
 سردارها و کارگزارهای او پسندیده رای مدیر امتداد - مقرر عرت
 پادشاهی در دول مقرر گشت - و بر دست راست برادر عرب را
 ارحمد سعادت یار اخص معاطف الملک المستعان حسن
 تیمور سلطان و مرزبان امر ارشد ارحمد معطور ابطار حضرت الله
 سلیمان شاه جذاب هدایب ماب ولایب انتساب حراجه دوستخواوند
 و معتمد السلطنة العلیه و موتمن العتبه السعیدیه مقرب خاص و
 زنده اصحاب اختصاص یونس علی و عمدة الخواص کامل الاخلاص
 شاه منصور برلاس و عمدة الخواص زنده اصحاب اختصاص
 درویش محمد ساریان و عمدة الخواص صادق الاخلاص عدد الله
 کتانداد و دوست ایشیک آقا در محال خود قرار گرفتند - و بر دست
 چپ عول سلطنت ماب خلافت انتساب سلطان علاء الدین عالم خان
 دن سلطان لهلول لودی و مقرب الحصره السلطانی مشار الیه و
 دستور اعظم الصدور مین الانام ملاک الجمهور صوبه الاسلام شیخ زین
 حوامی و عمدة الخواص کامل الاخلاص محمد علی ولد مقرب
 الحصره السلطانی مشار الیه و عمدة الخواص تردی بیگ برادر
 قوچ بیگ مرحوم معرور و شیرامکن ولد قوچ بیگ مرحوم مذکور
 و عمدة الاعظم والاعیان خان معظم آرایش خان و دستور اعظم الوزرا
 بیس الاسم حواجه حسینی و جماعة دیوانیان عظام هریک در موضعی

مقرر ایستادند و در برادران مرزند اعزاز شد ارجمند سعادتیار کامگار
منظور انظار عنایت حضرت افریدگار اختر برج سلطنت و کامکاری
مهر سپهر خلعت و شهر یازی الممدوح بلسان العبد و البحر معز
السلطنة و الاخلاص محمد همایون بهادر متمم گشته - به یمین
سعادت قربن آن عزیز مرزید جناب سلطنت مآب المختص بعواطف
الملک الدیان قاسم حصین سلطان و عمدة الخواص احمد یوسف
ارغلاقی و معتمد الملک کامل الاخلاص هندو بیگ توجین و معتمد
الملک صادق الاخلاص خسرو کولکناش و معتمد الملک قوام بیگ
اردو شاه و عمدة الخواص کامل العقیده و الاخلاص رأی خازن و فراموری
و عمدة الخواص پیر قلی سیستانی و عمدة الوزراء بین الاسم
خواجه بهلول بدخش و معتمد الخواص عبد الشکور و عمدة الاعیان
سلیمان آما ایلچی عراق و حسین ایلچی سیستان مقرر گشته بریسار
ظفر دثار مرزند کامگار مشار الیه الیجناب سیادت مآب مرتضوی
انتساب میر همه و عمدة الخواص کامل الاخلاص مهدی کولکناش
و خواجگی اسد حادار تعین یافتند - و در برادران از امرای هند
عمدة الملک خالخان دلاور خان و عمدة الاعیان ملک داد کررانی
و عمدة الاعیان شیخ المشایخ شیخ کرزن هریک در مقامی که فرمان
شده بود ایستادند و در جبران عساکر اعلام شعار عالی جاه نقابت پناه
رفعت دستگیر انخار آل طه و یس سید مهدی خواجه و برادر اعز
ارشاد کامگار منظور انظار عنایت حضرت افریدگار محمد سلطان
میرزا و سلطنت مآب خلافت انتساب عادل سلطان بن مهدی
سلطان و معتمد کامل الاخلاص عبد العزیز میر اخور و معتمد الملک

صادق الاخلاص محمد علی جیحنگ و عمدة الخواص کمال الاخلاص
قتلق قرم قراول و شاه حسین یارکی معول غامخی و حان بیک
اتکه صف کشیدود و درین جانب از امرای همد نتیجه
السلطین حلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین مذکور
و عمدة الاعیان علیخان شیکراده فرولی و عمدة الاعیان نظام خان
میدانه تعیین شده بودند - و جهت توغمة معتمد الخواص تردیک
و ملک قاسم برادر بابا قشعه با جمعی از مرفه معول در حاسب
برانمار و معتمد الخواص مومین اتکه و رستم ترکمان با شلغ با
حماعی از تابینان خاصه در حرانمار باورد شدند - و عمدة الخواص
کامل الاخلاص زبداء اصحاب اختصاص سلطان محمد بخشی اعیان
و ارکان غزاة اسلام را در مواضع و محال مقرره ایشان داشته خود
باستماع احکام ما مستعد بود - و تولاچیان و یساول را باطراف
و جواب ارسال میگردانید و احکام مطاعه را در ضبط و ربط سپاه
و سپاهی سلطون عظام و امرای کرام و سائر عراف ذوی الاحترام
میرسانید - و چون ارکان لشکر قائم گشته هرکس بجای خود شناخت
مرمان واجب الاذعان لازم الاستدال شرف اصدار یافت که هیچکس
بی حکم از محال خود حرکت ننماید - و بی رخصت دست نمکاره
نکشاید - و از روز مذکور تخمینا یکپاس و دوگوشی گذشته بود که مریقین
متقابلین متقارب یکدیگر گشته بنیاد مقاتله و کارزار شد - قلبین
عسکریں مانند نور و ظلمت در برابر یکدیگر ایستاده در برانمار
و جرانجا چنان عظیم قتالی واقع شد که زلزله در زمین و دایره
در سپهر برین امتداد - جرانمار کفار شقاوت انار بجنب برانمار

میمنت دثار عساکر اسلام شعار متوجه گشته بر هر خسرو کوکلتاس
 و ملک قاسم بابا قشعه حمله آوردند - برادر اعزازشند حسین تیمور
 سلطان حسب فرمان بکومک ایشان رفته مردانه قتالی آغاز
 نهاده و کفار را از جا برداشته قریب بعقب جلب ایشان رسانید
 و جلد و بنام آن عزیز برادر شد و قادر العصر مصطفی رومی از غول
 فرزند اعز ارشد کامکار منظور انظار حضرت امیردگار البختص،
 بعواطف الملك الذی یغی و یامر محمد همایون بهادر
 اراپها را پیتش آورده صفوف سپه را به تفک و ضرب زن مانند
 قلوب شان منکسر گردانید - و در عین محاربه سلطنت ماب قاسم حسین
 سلطان و عمده الخواص احمد یوسف و قوام بیگ فرمان یافته
 بامداد ایشان شدانند - و چون زمان زمان امواج اهل کفر و طغیان
 متعاقب و متواتر بامداد مردم خود می آمدند - ما نیز معتمد
 الملك هنر بیگ قوچین را و از عقب او عمده الخواص محمدی
 کوکلتاس و خواجگی اسد و بعد ازان معتمد السلطنة العلیه موتمن
 العتبة السنیة مقرب خاص زبدی اصحاب اختصاص یونس علی
 و عمده الخواص کامل الاخلاص شاه منصور برلاس و عمده الخواص
 صادق العقیده عبد الله کتاب دار و از پی ایشان عمده الخواص
 دوست ایشبک آقا و محمد خلیل آخته بیگی بکومک فرستادیم
 و برانگار کفره بکرات مرات حملها بر جانب چرانغار لشکر احلام آوردند
 و خود را بغزاة ذوی النجات رسانیدند و هر نوبت غازیان عظام
 بعضی را بزخم سهام ظفر فرجام بدار البوار (یصلونها و بیس القرار)
 فرستاده برخی را برگردانیدند - و معتمد الخواص موسی اتکه ورستم

ترکمان بحانب «قب چپاه طلعت ده تکه» تا کفار عقارت پناه توجه
 نمودند . و معتمد الخواص ملا محمود و علی انکه با شلیق بوکران مقرب
 الحضرت العاطائی اعتماد الدولة الخاقانی نظام الدین های خلیفه
 را بکرمک مشار الیه مرستادیم - و مرادر امر ارشد محمد سلطان میرزا
 و سلطنت ماب عادل سلطان و معتمدی الملک عبد العزیز میرآخور
 و قتلوق قرم قراول و محمد علی جفتک و شاه حسین یارکی معول
 ثنائی دست بمحاربه کشاده پای محکم کردند - و دستور اعظم الوزرا
 بی اسم حواجه حسین را با جماعه دیوایان بکرمک ابشان مرستادیم
 همه اهل جهاد در عایت جد و اجدها راعب صفاته آمده آیت کریمه
 (قل هل ترصون بنا الا احدى اعدائنا) را منظور داشتند و عزیمت
 جامعشائی کرده لوائی جان سنائی امراشند - و چون محاربه و مقاتله
 دیر کشید - و بتطویل انجامید - مرمان واجب الادعای بغداد رسید که
 از قابیلان خاصه پادشاهی جوانان جمعگی و هزاران پیشه بکریگی که در
 پس ارابه مانند شیر و روزه بجزیر بودند - از راست و چپ عول بیرون آید
 و جای تفکچیان در میان گذارند - و از هر دو جانب کارزار نمایند - از
 پس ارابه مانند طلوع طلیعه صبح صادق از فوق اتق بیرون تلخند
 و خون شفق گون کفار با میمون را در معرکه میدان که بطیر - پیر
 گردان بود ریخته بسیاری از سرهای شرکشان را ستاره صحت از ملک
 وجود محو ساختند - و نادر العصر استاد علی قلی که با توابع خود
 در پیش غول ایدماده بودند سرها انگیها کرده سگهای عظیم القدر که چون
 در پله میزان اعمالش بهند صاحبش (مامان منقلب موازینده نهو
 می عبثه راضیه) نام برآورد - و اگر بر کوه راسخ و حبل شامخ اندازند

(كألعن المنفوتس) از پا در آرد - بجانب حصار آهنی دثار صف کفار
 انداخت - و بانداختن سنگ و ضرب زن و تفک بسیاری از اینجی
 اجسام کفار را منهدم ساخت - تفک اندازان پادشاهی حسب فرمان
 از اراده بمیان معرکه آمده هریک از ایشان بسیاری از کفار را زهر
 ممات چشانیدند - و پیاده در محل مخاطره عظیم در آمده نام خون
 را در میدان شیران پیشه مردی و دلیران معرکه جوانمردی ظاهر
 گردانیدند - و مقارن اینحالت فرمان حضرت خاتابی به پیش راندن
 اراپهای غول بنغاز رسید - و نفس بعیس پادشاهی فتح و دولت
 از یمین اقبال و نصرت از یسار بجانب کفار متحرک گردید
 و از اطراف و جوابد عساکر ظفر مناقب اینمعنی را مشاهده نموده
 تمامی بحر ذخار سپاه مصر سوار توج عظیم بر آوردن و شجاعت همه
 بهنگان آن بحرها از قوه بعمل در آورده طایف غبار غمام کردار چون محاب
 مظلوم در تمامی معرکه متراکم گشت - و بر روی امعات سیون دلاوران
 دران جنگ خونریز از لعل برق در گذشت تهیج گرد روی خورشید
 را چون پشت آئینه از نور عاری کرد - و ضارب بمضروب و غالب
 بمغلوب آمیخته سمت امتیاز از نظر متواری شد - ساحر زمانه چنان
 شیی در نظر آورد که سیاره دران غیر قیدر نبود و کواکب ثوابتش جز
 مواکب ثابت الامدام نمی نمود

* سنوئی *

فروست و برزفت روز ببرد * نم خون بهاهی و بر ماه گرد
 زسم ستوزان دران پهن دشت * زمین شش شد و آسمان گشت هشت
 مجاهدان غازی که در عین سراندازی و جانبازی بودند از هاتف
 غیبی نبود (ولاتهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون) می شتوندند - و از منهی

از بی مژده (نصر من الله وفتح قريب و نشر المؤمنين) اجتماع می نمودند - چنان بشوق محاربه میگردیدند که از قدسیان ملا اعلیٰ ندای تعسیس بدیشان میرسد - و ملائک معرب پیرانه صعب لرزد سرانشان میگردید - و ما فی الصلوات باور و قتال چنان اشتعال یافد که مشاعل آن علم در انلاک می افراشد - و منعمه و منسره لشکر اسلام میسره و منعمه کفار باورحام را نابلسان در یک محل مجتمع گرداند - و چون آثار عالیه مجاهدان باسی و ارتفاع لواهی اسلامی ظاهر شدن گریست ساعتی آن کفار لعن و اشرار بی دس در حال خود متحیر میامدند و آخر دلهای ارجاس هرکنده در حاسب و اس و چپ عول حمله آوردند در حادب چپ منتشر هجوم کرده خود را نزدیک رسانیدند - اما عرات شجاعت سمات ثمره ثواب را منظور داشته بهال نمره در روم منعمه هرماک شانیدند - و همرا چون بخت سیاه ایشان در گردانیدند - فردن این حال مسام بصوت و اندال برچمن در لب بواب حخته مآل ماورید - و مرد (انا فتحناک علیما مننا) رسانید - شاهد فتح که حمال عالم آرایش بطره (و نصرک الله مصرنا عربنا) مردن گشته بدعاب اسمعایل در ستر احتفا بود باری نموده فردن حال گردید - هندوان اطل حال خود را مشکل دانسته (کالهن المنعوتی) مدعوق شد و (کالفرات المنعوت) متلاشی گشتند بسیاری کشته در معرکه انداد و کذیری از سر خود در گذشته سردر بیابان آوارگی میادند و طعمه راع و رعین گردیدند و از کشته پشده ها ابراحقه شد و از سرها معارها پرناخته گردیدند حسمان مواتی بصرف تهنک در سلک اموات در آمد و همچین

پیشتری از - رکشان ضلالت نشانرا که - برآمد آن قوم بودند
 تیر و تفک رسیده روز حیات سرآمد - لا جمله رادل اُدی سنگه مذکور
 که دای و لیت درنگر پور بود و دوازده هزار سوار داشته در ای چندر
 بهان چوهان که چهار هزار سوار داشته و مانکچند چوهان و دلیت
 رای که صاحب چهار هزار سوار بوده و کنکو و کرم - سنگه و درنگرسی
 که سه هزار سوار داشته و جمعی دیگر که هر یک از ایشان هر خیل
 بزرگ گروهی و سردار قاطبه ذی شوکت و شکوهی بودند راه دروخ
 پیمودند و ازین دار و محل بدرک الاسفل انتقال نمودند و راه دار الحرب
 از زخمیان در راه نامرده مانند جهنم پر شد - و درک الاسفل از ملأقان
 جان بمالک دروخ - پیورده معلو گردید - از عساکر اسلامی هر کس
 بهر جانب که شتافتی در هر کامی خود کامی را کشته یا مئی - و
 اردوی نامی از عقب منتهزمان هر چند کوچ نمودی هیچ قدمی از
 فرسوده - منشمی خالی یا مئی • • مفدوی •

همه هندوان گشته خوار و ذلیل • بسنگ و تفک همچو اصحاب فیل
 ز تلها بسی کوهها شد عیان • بهر کوه زان چشمه خون روان
 ز سهم سهام صف پر شکوه • گرازان گریزان بهر دشت و کوه
 و اوا علی ادبار هم بغرزا - و کن امر الله قدرا مقدورا - فحمد الله السميع
 العليم - و ما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم •

شرح ارتحال آن حضرت انکه - از اتفاقات عارضه تب
 بر مزاج اعتدال امتزاج حضرت جنت آشیانی (•)

که در مدخل قبول حوش کامیاب عیش و عشرت بودند
 طاری شد و به امتداد کشید - آن حضرت از استماع این خبر
 وحشت اثر بهرار گشته از مرط عطومت مرمان دادند که
 ددارالملک دهلی رمیده از آجا دکشتی روانه پادشاه سعادت
 شوند - تا در حضور اشرف طغیان حادق که در پای تحت اند
 معالیه پردازند - اتفاقا بعد از رسیدن حضرت حدت آشنایی
 باستان رامت هرچند اندیشه در معالجات نگار بست و تدبیرات
 بروی کار آمد در ازاله بیماری سودمند یافتند - وری اندر طرف دریای
 حوض به اتفاق دانایان مصر مگری در معالجه داشتند میر ابو القاسم
 که از اعظم امامان آن روزگار بود معرض معالی رسانید که از
 دلبشوران پندش چنین رمیده که هرگاه اطباء موری از علاج
 امثال این رنجوری عاجز آیدند چاره کار است که گزیده ترش اشنا
 تصدق نموده تندرستی از حباب صمدیت معالمت نمایند - آن جهان
 گرم فرمودند که بهترس چهرها مرد همانوس منم - و همانوس از صرم
 گرامی ترو شریفتر پیمری ندارد - چون را عدای او میسارم ابرد
 جهان بخش قبول کند سعادت اندوزان حضور معروض داشتند که
 این حرب چرا بر زبان اقدس روک ایشان معالمت الهی صحت عامل
 یافته در سایه دولت حضرت نعمر طبعی خواهند رسید - عرض
 پندشندان است که از مال دنیوی گرس چیرگی تصدق باید نمود
 پس آن الماس دیدها که بعد از گشته شدن انراهم افعال دست
 افتاده بود و نه ایشان مرحمت شده و هشت مفعال وزن دارد
 تصدق باید کرد جواب دادند که مال دنیا چه رابع دارد و عوض

همایون چه تواند شد خود را فدای او میکنم که کار یرو سخت شده
و طاقت ازان گذشته که بی طاعتی او توانم دید و این همه رنج او را
توانم تاب آورد انگاه بخیریت سرا در شده و بمناجات دانای جهان و
اشکار پرداخته و شغل خاص این طبقة علیه بجا آورده - سه بار گرد
سر حضرت جنت آشیایی گشتند چون تیر دعوت بهدف اجابت
رسیده بود اثر گرانی در طبع کریم یافته فرمودند برداشتیم و فی الفور
حرارت غریبه عارض قدسی پیکر آنحضرت شد و در آنصورت حضرت
جنت آشیایی خفت پدید آمد و در اندک فرصت صحت کامل
ردی نمود و ذات فیض سمات آنحضرت زمان زمان گران ترمی شد
تا آنکه اختلاف مزاج تزاید و تضاعف گشت و علامات رحلت و انتقال
هولدا گشت) و ششم جمادی الاول سال فصد و سی و هفتم از چار
باغی که در دار الخلافت اگره بر لب آب چون سر سبز کرده ان بهار
اقبال بود بگلگشت ریاض و روان توجه فرمودند نعش اقدس
را بدار الماک کابل برده جسد مقدس را در گذرگاه کابل مدنون
گردانیدند مدت زندگانی چهل و نه سال و چهار ماه و یکروز بود و
زمان سلطنت می و هفت سال و هشت ماه و ده روز سی و
در سال و ده ماه و سه روز پیش از تسخیر هندستان بهشت
نشان از انجمله ده سال و چهار ماه در ماراء النهر لیکن
درین مدت از سلطنت جز نامی نبود و پیوسته بجنگ و جدل
میگذشت و بیست و دو سال و شش ماه و سه روز در کابل و غزنین
و قندهار و بدخشان و چار سال و نه ماه و بیست و نه روز با فرمان
روائی کابل و قندهار و بدخشان و غزنین و هندوستان با استقلال

و استمداد داد معدلت پروری و بصفت گستری و ملک آرائی
و مقده پندرائی داده و الحاقی نوامری می و داد و اعلاهی معالم عرو
و حهاک نموده ساختن بستان سرای اس مملکت وسع را از حسن
و حاشاک و خود تنه کیشاں مساک اندیش پاک گردانید *

حصره حب آسانی بصیر الدس

محمد همام بادشاه عاری

آن حصره شب سه شده چهاردهم دی القعدة سال بهصد و
سیزدهم در ارک دارالملک کابل زینت بخش هستی گشته و
نهم حمادی الاوی سده بهصد و می هفت (۰) (در دست و چهار
سالگی در دارالحکومت اگره تحت بهانداری را بحلوس سعادت بلند
پایه گردانیدند و اوایل حمادی الاوی بهصد و چهل و یک بقاید

(۰) اوس ها تا ۶۷ سطر ۳ عبارتی که ثبت می شود
اس عبارت معط در سطر [ک] بود و در دیگر نسخ معوص آن
عبارت مندرج دپل بوده است *

(که عمرگرای ده بهمت و سه سال و شش ماه قمری و پنج
روز رسیده بود در دارالحکومت اگره تحت بهانداری را بحلوس
سعادت ماموس بلند پایه گردانیدند و روز یکشنبه سیزدهم ماه
ربیع الاول سده بهصد و شصت و سه در دارالملک دهلی از قدرت
حای دنیا بدهت سرای عقبی توحه نمودند - ایام حدات آن رسوا
مرتبت چهل و سه سال و چهار ماه قمری و ده روز بود و مدت
سلطنت بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز) *

اقبال و هدایت دولت بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب شوکت
 نهاده عنان یکران همت از دار الخلافت باراده تسخیر مالوه و گجرات
 معطوب داشته سلطان بهادر که سیوم رمضان این سال قلعه جونپور
 از راجپوتان رانا اردیسنکه گرفته بود از اسباب بقصد مبارزه بسمت
 موکب عالی روان شد و در همین ماه نواحی مندور از مضامین
 صوبه مالوه تلقی عسکری دست داد از شگرفی اقبال هشتم شوال
 این سال بی استعمال زبیره همدان و قتال سلطان بهادر شب هنگام
 راه گریز بجانب مندور پیش گرفت و فراوان خیل و اسباب و
 و اموال بدست لشکر اقبال اندک آنحضرت بتعاقب پرداخته متوجه
 مندور گشتند و سلطان پس از تحصن چند روزه چون قلعه مندور افتتاح
 پذیرفت بکام ناکامی بقلعه چادپادیر که بهترین قلاع گجرات است
 رفت و از اینجا بکنایات و از آن بدویت (۶) شتامت و آنحضرت عنان از
 تعاقب باز نمی کشیدند چنانچه بهادران رزم جو تادیب تکامشی
 نموده با فراوان غنایم بکنایات که مخیم اقبال بود معاونت نمودند
 بتأییدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دوم فتح ولایت مالوه
 ولایت گجرات نمود و در سنه نهصد و چهل و پنج کشایش بنگاه
 چهره کشا گشت دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بحسب
 سرنوشت عین الکمالی رسید و تا پنج حال پنج ماه و پانزده روز در
 فکر تدارک گذشته گذشت بعد از انقضای مدت مذکور روز پنجشنبه
 بیست و پنجم جمادی الاخری سنه نهصد و پنجاه و در قلعه
 از میرزا عسکری که به نیابت میرزا کامران به تنظیم و تنسيق آن
 می پرداخت اشراع فرمود و شب چهارشنبه دوازدهم رمضان

سال مزبور شهر کرامت بهر کابل را از میوزا کامران که در آنجا دو گرفتند - و ادایل نهصد و پنجاه و سه روی همت بصوب بدخشان که میرزا سلیمان حکومت آن اشغال داشت و سر از مرغان برداری پیچیده بود و اندیشه سروری در دوشش میداد آورده آن را برگزیدند و واسطه ذی الحجه نهصد و شصت و یک از کابل بصوب هندوستان بهشت نشان توجه فرمودند - و دوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و دو دارالسلطنت لاهور را بقدم امور مرور آسمانی بخشیدند و ازان مصر جامع بهفت فرموده هجتم رجب این سال سرهند را پرتو ماهچه عالم آرا روز آگهی ساختند - دوم شعبان این سال در ظاهر سرهند با سکندر سوز داماد شیر خان که اصل نامش احمد است و از جانب سلیمان خان حکومت بلخ داشت و بعد از سپری شدن روزگارش مدعی مرغان رزائی شد و خویش را سکندر نام نهاد و از هند تا دریای گنگ بقصر در آورده جنگ صف نموده بود منتهی گردید - و روز یکشنبه چهارم رمضان این سال بدارالملک دهلی تشریف آوردند و در انجاء روز یکشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول هجده بهصد و شصت و سه از عبور جای دنیا به نزهت برای عقبی خرامش نمودند - روزه منوره آنحضرت بحکم حضرت عرش آشیانی در دارالملک مزبور پرکنار دریای چون برامراحت شد ایام حیات آن رضوان مرتبت چهل و سه سال و چهار ماه قمری و ده روز بود از ولادت تا جلوس بیعت و سه سال و شش ماه و پنج روز از ادراک نشینی تا سلقار شدن بیعت و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز ازان میان از روز تخت آرائی که ده سال هشتاد

یک روز با ملطفت رانی کابل و غزنی و قندهار و بدخشان فرمان
فرمایی هندوستان بهشت نشان بودند - بعد ازان تا پانزده سال
و بیست و پنج روز بسطوح برخی سوانح دست تصرف از ممالک
هندوستان کوتاه بود - و از جمله این مدت قریب نه سال و هشتماه
ولایت غزنی و قندهار و بدخشان متصرف بودند پس از معارف
هندوستان نیز فرمان فرمائی نمودند *

حضرت مرش آشیانی جلال الدین

محمد اکبر بادشاه غازی *

آنحضرت شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم در
حلیکه شمس در اول درجه مقرب بود در حصار امرکوت بدولت
و اقبال از مطلع جاء و جلال طلوع نموده بسط هفت طبق خاکرا چون
نه طارم انلاک نور اگین گردانیدند - و قریب نصف النهار جمعه
دویم شهر ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سیوم هنگامی که شمس
در دهم درجه حوت بود و عمر گرامی به سیزده سال و چار ماه
شمسی و هزده روز که سیزده سال و هشتماه قمری و بیست و هشت
روز باشد تخت دولت را در کلانور از مضامات لاهور بیجلوس مقدس
رفعت آسمانی و زینت مرش سلیمانی دادند - و شب چهارشنبه
دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده مطابق دویم آبان در
دارالخلافت اکبره از شور شکده دل افکار جهان بمرغزار چنان رحلت
نمودند مدت عمر آن والا شکوه شصت و سه سال شمسی و یکروز
بود که شصت و چهار سال و یازده ماه قمری و هفت روز باشد و
مدت فرمان فرمائی چهل و نه سال و هشتماه شمسی و سیزده روز

که پناه و یکسال و دو ماه عمری و ده روز میشود - آنحضرت را به
 اعلی حضرت خاناسی صاحبقران ثانی تعلق تمامی بود - همواره
 در کثف عاطفت تربیت میفرمودند (شرح این احوال آنکه چون
 ولادت با سعادت گیهان خدیوزنت امرای عالم هستی گردید
 حضرت عمرش آشنایی روز ششم از میدان سعادت نبداد بمنزل
 حضرت حلت مکانی تشریف برد و فرمودند که خواهش مقدس
 آنست که تازه لاله بوسقان عظمت را معرزدی پرورتن نمایم -
 و در حشر شفقت خویش ترشیح مرایم و گیتی خداوند را
 بدولتخانه والا آورده بمهین حليلة خویش حجله نشین دمعت واعنة
 پرده گرین مجد و علا - دره دریایی کامگاری - قره باصره بختیاری -
 ملنقه مقام ابهت - محتججه حجاب طمت - خدیجه الزمالي رنده
 سلطان بیگم بدت هندال میوزا بن حضرت مردوس مکانی پرده
 برگزاردند که ما را از بطن شما فرزدی قیمت این دلند سعادت
 مند بخت بیدار اقبال آثار فرزند ما و مرزد شما است در آموش
 رامت و گزار عطومت خویش حضانت نمایند - و آن مروع بخش
 شدت ملطفت گیتی خدیو را از مهد صلی تا عهد تمیز بلطف
 ترشیح پرورتن نمودند - و اعلی حضرت در اندوختن سعادت خدست
 جد احمد گوشیده تا نفس و پسین آن علئین مکمل جدائی نگزیدند
 چنانچه هنگام احتضار آن اسما اقتدار حضرت جدت مکی
 (۲) بسبب مخالفت خسرو که درون قلعه دار الحکومت اگر بود و

بمدد خان اعظم و راجه مان سنگه با حضرت جنت مکانی که به درون
 قلعه مذکور بودند راه منازعت پیمود چنانچه تفصیل آن در جهانگیر
 نامه مسطور است) والد ماجد اعلی حضرت را فرستاده هر چند
 آن گوهر اندر خلافت را یتاکیست تمام طلب فرمودند و پیغام دادند
 که در چنین وقت بودن آن فرزند در اینجا مناسب نمی نماید نظر
 بر عنایتی که حضرت عرش آشیانی را برین نور پرورد الهی
 بود دست از خدمت گزاری باز نداشته والد معظه را رخصت
 نموده بر گذاردند که تا رمقی از زندگی آنحضرت باقیست خود را
 از خدمت باز نمیدارم - درین اثنا حضرت جنت مکانی تشریف
 آوردند و بعد از ملازمت حضرت عرش آشیانی دست اعلی
 حضرت گرفته بدولتخانه خود همراه بردند - اعلی حضرت از ششم
 روز ولادت تا این زمان در ملازمت حضرت عرش آشیانی بودند -
 و ازین تاریخ التزام خدمت حضرت جنت مکانی نمودند اکثری
 بزبان مقدس خدیو اقبال میبرد که این سه بادشاه گردون
 عظمت را حقوق بسیاری است فحمت خاتان کبیر حضرت
 صاحب قران عالم گیر که تسخیر ممالک جهان خصوصا هندوستان
 بهشت نشان نموده اند و قانون ملک گیری در میان آورده و هلمون
 اخلاص سعادت پیوند گشته - دوم حضرت گیتی سدان بابر بادشاه
 که از ولایت بهندستان آمده بضرب شمشیر جهان پیرا آن را
 مسخر ساخته - سوم حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه که
 ولایت بهندستان در عهد فرمان رانی آن بادشاه جم جاده از خار فتنه
 پیرامته شد و بوستان امن و آرام شد و حصون دشوار کشا تسخیر

پدیرمب و گردن کشان روزگار عاشقانه افتیاد مردوش گرمند •
 حضرت حنّت مکنی روز الدین محمد جهانگیر پادشاه
 از حضرت بیداد انتصای هفت گهری از روز چهار شده
 هفتم ربيع الاول سال نهم و هفتاد و هفتم مطابق هزدهم
 شهر رور سنه چهارده اکر شاهي در دار السور منچور سبکری
 متولد شدند - و پس از سپری شدن یک ساعت نجومی از
 روز یکشنبه بیستم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری
 مطابق دهم آبان سال پنجاهم اکر شاهي که عمر گرامی سی
 و شش سال و یک ماه شمسی و بیست و سه روز بود که سی
 و هفت سال و سه ماه قمری و سه روز باشد در دار الحلاوة آگره سریر
 دولت را بلند پایگی بخشیدند - و بیست و دو سال شمسی و شش روز
 که بیست و دو سال و هشت ماه قمری و سه روز می شود همیشه
 و کامرانی و طرب و شادمانی گذرانیدند - در آخرین تشریف آن
 حضرت نکشیر عارضه صیق العنفس فراب حضرت اشتداد پدیرمت
 وضعف بکمال رسید - و از انحال قوی و مقدار اشتها علامات
 ارحال و قرب زمان انتقال بران حضرت ظاهر شد - چه ناپچه هنگام
 انصراف دادر السلطنت تهور فرمودند معلوم نیدم که تا چند حیات
 مستعار دریا کند - و در احوال مرض طعیان نمود - و تا رسیدن منزل
 پس متعیر گشت - و روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار
 و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم آبان در حیدیه عمر گرامی
 ده پنجاه و هشت سال و یک ماه شمسی و بیست و سه روز که
 پنجاه و نه سال و یازده ماه قمری و دوازده روز باشد رسیده بود

در همین منزل همای روح پاک آنحضرت ازین قشیدن خاک پرواز نمود - و چون شهریار که از بس ناپابلی و بی جوهری بناشدنی معروف است و در السنه و افواه بهمین نام مذکور پیش از نهضت موکب مسعود آنحضرت یاد برآورده بود - و مرثه و آبرو بداد داده و بدین سبب روی مغرمت قبله و مربی و رخ نمودن باهل روزگار گذاشت - و بمبالغه و ابرام تمام رخصت حاصل نموده پیشتر بلاهور شدتة بود که روزی چند در اینجا بمعالجه و صدای خویش پردازد نور محل که مصدر چلندین متنه و فساد شده عالمی را شورانیده بود بخيال محال آنکه زمام حکم رانی بدستور زمان حضرت جنت مکانی در کف اختیار و قبضه اقتدار خویش داشته باشد بناشدنی نوشتند که جمیعتهی فراهم آورده بزودی بشتابد - یمین الدوله آصف خان بارادت خان که در همه حال دم یکجہتی و مراقبت میزد برگزاده که چون موکب منصور خدیو اقبال خلیفه باستبہال از دار الخلافه اگره دور رافع شد و تا وصول رایت جاء و جلال بآن شهر کرامت بهر عالمی پامال فتنه و آشوب میگردد و بدست آوردن بادشاهزاده های تالمقدار محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب که در حرم نزد نور محل می باشند بالفعل متعذر است - صواب آنکه روزی چند بلاتی پسر خسرو را که اولایسمی نور محل نزد ناشدنی می بود و هنگام رخصت او از کشمیر بلاهور حضرت جنت مکانی ازو گرفته بارادتخان حواله نموده بودند ینابیر مصلحت بسلطنت که جزاسمی پیش نخواهد بود برداشته اطفاء نایره آشوب نمایم - و متوجہ استیصال ناشدنی گشته شاهراه دولت را از خس و خار وجود نابگار

او پیردارم قاضی الحال دمع اس ولادت مرشد ناسهل و جہی منبر
 است ازاد تاجان تا یمیں الدولہ ہمداسداس شد و آن بہال بی حاصل
 برسدن دولت را کہ فامب خلعتی از خلعت دانایب و جوہر
 د تی عاری بود و کرامت مدطرش تصدیق کلام الطاهر عدول الباطن
 مسموم در لباس سلطنت لباسی درآوردند - و موزا اورا سوار کردہ
 با حمیمی از موافقان و دولخواہان کہ اعتماد تمام بر مول و معل
 ایدان بود روانہ منزل پدش گشتند - و مقرر ساختند کہ نور محل یک
 منزل از عقب میآمدہ باشد - و در ہمیں روز بمن الدولہ بخارسی
 ہندو را بمواعید عنایات نادرشاهی اسدوار ساختہ مقرر نمود کہ در
 مسامحت و استعجال مرصفا و شمال مشی گمرتہ ہون را بحکومت
 سراسر سعادت رساند - و چون وقت بدکشتن عرصہ داشت و شرح احوال
 دما بمنکرد مہر خود را بہب اعتماد باز داد کہ بظرائدس درآوردہ
 وایع را بتفصیل بموصی معذس رساند - و مقرر شد دارد کہ وقت گنجائی
 توقف ندارد و درنگ در بیاند در سندن تمجیل مدوحہ دارالحکامہ
 آگرہ گوید - و پس از فرآمدن لشکر از کوهستان و رسیدن بہ بہنر
 آن بدرہ حوایی ہند مکل حواکہ ابو الحس را کہ یک منزل پدش
 رہ مبعوردید و بدس بہت یکہ روز پدشقر رہ بہنر رسیدہ بود تا
 حممی از اسرا و اعیان در استیصال ناشدنی تا خود متفق
 صاحب - و بظنر مصلحت دولت نور محل را کہ آن والا شان اردو
 آس ہون از محل پادشاهی بمنزل خود آوردہ نگاہ داشت - و ہرہ
 پادشاہرا دہائی کامکار را اردو گمرت - و چون قاضی را بحکومت برداشتہ
 بود دہدایشن این مد حوال تحت برن حویش مناسب ددانہندہ

خدمت این دراری حمای خلافت را بصادق خان که ابن عمش بود و همشیرا مکرمه اش در حبالة نکاح او مقرر نمود - ناشدنی بعد از اطلاع برین وقایع از تهی دستی نقد عقل و شعور ابواب خزاین لاهور گشاده بنگاه داشت لشکر و سامان جمعیت پرداخت - و در عرض دو هفته قریب هفتاد لک روبیه نقد بی موقع و بی جا بمردم بی سر و پا داد - چنانچه بعد از امتیصال آن بد مال و استقوار این دولت ابد اتصال که متصدیان مهمات سرکار خاصه شریفه بجهت آذمکه خام طمعان روزگار عبرت گیران و من بعد احدی بی وجه معقول بر اخذ مال پادشاهی جرأت ننمایند در صدد مطالبه آن در آمدند و در هر جا هر کرا یافتند مواخذه نموده آنچه از ذواتر بنام او بر آمدن باز خواست کردند - مبلغ چهل و پنج لک روبیه داخل خزانه عامره شد - و قریب بیست و پنج لک آن بشامت و خیم العاقبه از میان رفت - القصه او بعد از تضییع مال و دادن مناصب و خطابهایی نا مناصب بنوکران بی نام و نشان خویش قریب پانزده هزار سوار از مردم قدیم و جدید فراهم آورده انواع مرتب ساخت - اگرچه اولیای دولت بواسطه تنگی و صعوبت راه کشمیر اکثر مردم را بجایگیرها رخصت نموده بودند - و درین وقت همگی جمعیتی که با یمین الدوله همراه بود به هزار سوار نمی رسید - و در میان این مردم نیز جیبده مفقود بود چه قور خانه و کارخانجات زاید را در لاهور گذاشته جریده رفته بودند اما یمین الدوله همت بر دفع مخالفان گماشته به ترتیب انواع و تسویه صفوف پرداخت بلاقی را بر یک فیل و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را بنر فیل دیگر

سوار کرده خود با اینان و صومختان و میر عبد الهادی و میر خلیل الله پسران میر میران یزدی و خاندان خلف ذو الفقار خان قرامانلو که بتازگی از ایران آمده دولت بغدادی حضرت جنت مکانی یافته بود در قول جای گرفت. - هراول حواجه ابو الحسن با راجه جگت سنگه ولد راجه یاسر و اله وردیخان و مخلص خان و جمعی دیگر از بهادران عرصه شهادت مقروض شد. - برانگار از ارادتخان و شرف الدین حسین ولد یوسف نیکفام و مروت خان ترکمان و میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ و فخرالدین احمد و مه مرشد و گروهی دیگر از منصبداران و تمامی اخدیانی که در سفر کشمیر همراه بودند قرار یافت. - و در جرئتار صادق خان با خان زمان و شاه نواز خان و میر جمل و معتمد خان و جمعی دیگر از بندهای رزمجو معین گشت و این فوج بغر وجود بادشاهزاده های عالی مقدار محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد ادرنگ زیب که نزدیک حوضه قبل چون سه گوهر بیک درج و سه اختر در یک برج جای داشتند زیلت یافت. - و انوش شایسته خان با شیر حواجه و سید هنر خان و خواص خان و سید جعفر در حید عالم باره و منصبداران جلو که داروغگی آنها بار بود و خربقی از راجپوتیه مقرر کردند. - و روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سال مستور ناشدنی جمیعت پراگنده خود را به اسلحه تورخانه پادشاهی و امرا مسلح کرده بایستغفرخلف شاهزاده ادبالب را که حواله خواجه ابو الحسن بود و در روز واقعه حضرت جنت مکانی قرار نموده نزد او براهور رفته سردار این لشکر ادبار ساخته و سلطان سپهسالار نامیده بمقابله و مقاتله تعیین نمود. - و خود با جمعی بصواب

دید زنش که او و مادرش ماده و آماد فساد بودند از عقب برآمد
بعد از عبور از دریای زادی انضل خان که در زمان حضرت جنت
مکانی خدمت میرسامانی داشت درین جهت با کار خانجات
پادشاهی بیشتر بلاهور شتافته و درین هنگام ظاهرش با ناشدنی بود
ولهذا رکب و مدار علیه جمیع مهماتش گشته و باطنش قدائی
اعلی حضرت از راه دولتخواهی خدیو فشتاین برگذارد که رفتن
بذات خویش لایق دولت و مناصب حال نیست تا رسیدن خبر
لشکر توقف ناگزیر است - و چون در سه گروهی لاهور کنار رود یک
تلاقی فریقین شد بمجرد مواجهه بی آنکه هنگامه ستیز و آویز گرم
شود و تفنگی کشاد یابد یا تبری از خانه کمان بیرون آید جمعیت
پریشان ناشدنی راه فرار پیش گرفت - آن ادبار سرشت از اجتماع
خبر هزیمت بایسنغرو پراکنده شدن لشکر نکبت اثر خویش معادرت
نموده بدولتخانه پادشاهی که پس از ارتحال حضرت جنت مکی
از منزل خود بانجا آمده بود در خزید - سائر سپاه فیروزی شایسته
خان خلف خودتس و ارادت خان و انضل خان - که همان روز از
شهر برآمده با آن اصف دوران ملاقات نموده بود بدرون حصار
مرستاد اینان داخل قلعه شده بضبط کارخانجات پرداختند - و فیروزخان
و خدمت خان که از خواجه سرایان معتمد حضرت جنت مکی
بودند درون محل پادشاهی رفته ناشدنی را با زوجة تنده سکل او از خانه
که دران پنهان شده بود بر آوردند - و در محلی محفوظ حبس نمودند
روز دیگر یمین الدوله و سایر دولتخواهان بشهر در آمدند - و دیدند
ناشدنی را میل کشیدند تا دیگر میل سلطنت نماید - و نگاه بدان

سو نكند و يمين الدوله عرصه داشتني مشتمل بر كيمنت حال و
 بشارت اين فتح و القباس عجلت در توحه ددار الحلامه لخدمت
 پادشاه سليمان شاه مرمتك - و نزارمي كه حذر شكارشدين حصرت
 حسب مكاني بركه بود فعال احتيجال پروار نموده - و در عرصه دهشت
 روز مسامت نعدده را طي كرده روز يكشنبه نور دهم شهر ربیع الاول
 اين سال بحر رسند - و از راه معمرل مهاجرات كه فاندك روزي
 پيش از شرف تفصل بساط حلامه فامده بود رست - و نا از نزارگاه
 عالم پناه شادمانه حلقه نقب و ابعه را نموب عرصه زمانيد - و مهر
 يمين الدوله را بنظر انبورد آورده - بمكحامي كه شرف اندوز حضور
 سراسر نور مودند در مان شد كه ساعتی حسب توحه موكب حلال
 بصوب دار الحلامه احتيار كند - و چون از حانجهان لودي ماطم
 دكهي عرصه داشتني برسند مقرر نمودند كه موكب ابدال از راه
 گجرات ددار الحلامه ركعت مرماید - و روز پنجشنبه نشست و سدوم
 ربیع الاول مطابق دهم آور در ساعتی كه مختار من نجوم بود
 از حير دهشت درمودند - معش و عدايت گنجور مشتمل بر وصول
 نزارمي و زمانيدن احبار توحه موكب كيهان بود از راه
 احمد آباد بصوب دار الحلامه يمين الدوله ارسال داشتند - و حان نثار
 حان را كه از بدن های مزاج دان و مدويان حان مشال بود، بطعراي
 عراي انهب محتوي بر انواع لطف و عدايت و جمال داشتن مصص
 و جاگر و صوبه دارئي دكهي دستور سائق بود حانجهان لودي
 رخصت دادند تا بوند عواطف گوناگون رسانيده ازرا نعدايات
 پادشاهانه مشتمال دارد - و در مصعيات صمير از رومي حافلي

نموده آنرا بعرض ومانده - آن نادان پس وصول فرمان عنایت عنوان
 جوابی داد که سرش بیاد داد - و با نظام الملک موافق مطلب
 خویش عهد و موافق در میان آورده بایمان معظه موکد گردانید
 و تیماری ولایت بالاکهاست باز حواله نمود - سولی سپهبد ارخان که قلعه
 احمد نگر بعهد حفظ و حراست او بود در باب تعلیم این قلعه
 نوشته او را اعتبار ننموده - دیگر همگی جاگیرداران بموجب نوشتهجات
 او محال جاگیر خود را وا گذاشته به برهانپور آمدند - و چنین مملکتی
 مفت و رایگان بتصرف نظام الملک دادند - و او جان نثارخان را بی
 عرضه داشت رخصت کرد چنانچه مشار الیه در احمد آباد بسعادت
 ملازمت رسیده حقیقت معروض داشت - و فرزندان خویش را با
 سکندر دوتائی و جمعی از اعیانان که با و نهایت اتفاق داشتند
 در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای پادشاهی مثل راجه گج
 سنگه و راجه جیسنگه و غیرهما که ضرورت با او در امر وقت زده خود را
 از شر او محفوظ میداشتند و انجام کار پس از شنفتن خبر وصول
 اعلام فیروزی باجمیر از وجدائی گزیده بمواطن خویش رفتند
 بماندر آمد - و مالو را از مظفرخان صوبه دار آنجا گرفته متصرف
 شد - و ازین حرکت نامواب منویات خاطر متذکر اندیش او بر روی
 روز افتاد - و چون ماهیچه راوت اقبال بر سرحد گجرات پرتو افکند
 مرضه داشت ناهرخان مخاطب بشیرخان که از تعیناتیان عهد آن
 صوبه بود مبنی از اظهار دولتخواهی خود و اراده باطل سیفخان
 بی اخلاص که دران وقت صوبه دار احمد آباد بود رسید - لهذا خدمت
 صوبه داری احمد آباد باز عنایت فرمودند - و حکم شد که سیف

حان را بطریق نظرند قید نماید - و چون همشیره حضرت مهد علیا
 که آن حذر معظم را جز او همشیره حقیقی نبود و بدین سبب با
 او کمال محبت داشتند در حباله نکاح سیب حان بود - خدمت
 پرست حان که از علما و مدوی معتمد است معین شد که با احمد آباد
 رفته او را بدرگاه آسمان جاه بیارد - و بگذارد که باز اسیدی و گردیدی
 برسد اگر نه این محبت بودی سیب حان در احمد آباد پیاسا
 رسیدی و ند بدست جدا گشتی و مومان صوم داری مصحوب
 خدمت پرستان شیر حان کرامت ارسال یافت - و مرکب
 معلی کوح بر کوح بکار برده آمده از گذر بابا پیاره عبور نمود
 در هر منزل جمعی از تعیناتیان صوفیه گجرات بهدایت طالع و
 ملا رزئی بحسب دولت زمین بوس در می یافتند - سلج شاه مذکور
 مطابق هفدهم آذر در ظاهر قصبه سینور که بر کنارات برده واقع است
 جشن رزن قمری انتهای سال سی و هفتم و اندک ای سال می و
 هشتم از عمر ابد پیوند مرتب شده عمزده و مرج مرا می خاطر ها
 گشت - و در آن روز مبارک سید دلیر خان باره سعادت زمین موس
 دریامت - در همین روز عرضه داشت شیر حان بدرگاه والا رسید
 معروض داشته بود که از نوشته هندی گجراتی که در دار السلطنت
 لاهور میباشند ظاهر شد که یمن الدوله و سائر دولتخواهان در
 حوالی لاهور با باشندی جنگ کردند - و او شکست ماحش خورده
 حصاری شد - و پدای خود بردان مکانات رمت - بدین مزه حسب
 الحکم الاتقدس بقاره شادیانه مواخلفه - و چون خدمت پرست حان
 بحوالی احمد آباد رسید شیر حان استقبال نمود - و مراسم ادب بتقدیر

رسانیده سیف خان را که در آن وقت عارضه جسمانی ضمیمه مرص
 بی اخلاص او شده بود بوی حواله کرد - او آن رفیق را نادانی را نظر
 بند بدرگاه عالی آورد داشته جرم بخشش بشفاعت حضرت مهد علیا
 جرایم او را بعفو مقرون داشته آن زندانی خوف و دهشت را از
 بند غمها آزاد ساختند - و در حوالی سورت از توابع گجرات میر شمس
 که بمنصب دو هزار و پانصد و هزار و پانصد سوار سر بلند بود
 و بالتزام ركب دولت كسب سعادت می نمود - بشخصت قلعہ داری
 قلعہ سورت سر ابرار گردید - و شیر خان قاسم آباد که دوازده گروهی
 احمد آباد است با مقابله شتافته باردوی کیهان بوی پیوست
 و بتقابل عقبه پیر مرتبه سرانرازی کونین حاصل نمود - و نظر
 و پیشکشی در خور از اتمش احمد آباد بنظر انور در آورد - و میرزا
 عیسی ترخان و میرزا والی و دیگر بندهای تعینات آنجا نیز سعادت
 اندوز ملازمت گشته مورد عنایات شدند - هفدهم شهر ربیع الثاني
 مطابق پنجم دی ماه کنار قلاب کانگریه که در خارج شهر نراست
 پیر احمد آباد واقع است مخیم بارگاه آسمان جاه گردید - و شیر خان
 را که بصوبه داری گجرات سرانرازی یافته بود بشخصت و خنجر
 مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و باضافه دو هزار و دو هزار
 و پانصد سوار بمنصب پنج هزار و پانصد سوار و عنایت اسب
 از طوبه خاصه با زمین مطلق و میل بر فواختند - و خواجه جان مخاطب
 بخواجه جهان را که از قدم خدمت بمنصب دو هزار و دو هزار
 سوار معنخر است دیوان آنجا گردانیدند - هفدهم میرزا عیسی ترخان
 را بشخصت و صوبه داری قمر و باضافه دو هزار و سیصد سوار

بمنصب چهار هزارى ذات و در هزار و پانصد سوار مربراراخته
 بد انصوب رخصت فرمودند - و معتقد خان را که بمنصب چهار
 هزارى در هزار سوار و جمال نوهانى را که بمنصب هزار و پانصدى
 پانصد سوار و سيد مبارک را که بمنصب هزارى سيد سوار سرمرزاند
 در احمد آباد گذاشتند - و سيد دلير خان را با چندي ديگر از بندهاى
 تعينيات احمد آباد در رکاب دولت گرفته بيست و پنجم از انجا
 قربن سعادت روانه دارالخلافه اکبر آباد گشتند - و شيرخان دستورى
 معاودت يافت - و خدمت پرست خان يدار السلطنة لاهور معين
 گشت - و نظر بر نظام وکل مصلحت جمهور مصحوب او فرمان عالي
 شان بخط مبارک مشتمل بر کشيدن ميل بچشم باشدني و بلاقي
 و برادرش طهمورث و هوشنگ که ديده عاقبت بين نداشتند و
 ناپيدا آوردن اين پنج تن بدرگاه معلى اگر ميسر باشد والا فرستادن
 بجائى که مقر اينهاست با خلعت خاصه و خلجى مرصع باپهل
 کتاره و شمشير مرصع گران بها بيمين الدوله ارحال يانت - و چون
 خدمت پرستخان روز يکشنبه بيست و دوم جمادى الاول سال هزار
 و مي و هفتم مطابق دهم ماه بهمن فرمان فضا جريان و تبرکات
 سليمان زمان باصف دوران رسانيد - يمين الدوله و ديگر دولتمخواهان
 همان روز خطبه بنام تاسي خوانده منبر بالقلب سامي بلند پايه گردانيدند
 و بلاقي را که از سلطنت جز نام نداشت و حقيقه مقيد و ناکام بود
 در محلى مناصب محبوس ساختند - و شب چهارشنبه بيست و پنجم
 مطابق سيزدهم بهمن ماه هر پنج را مرحله پيماي وادي فنا گردانيدند
 و گلشن هستي از خار وجود اينان پاک ساختند و چون لواي جهان

پیرا بنواحی ولایت رانا رمید - رانا کرن از روی اخلاص و عقیدت
 استقبال نموده چهارم جمادی الاولی در مقام کوکند که قبل ازین
 با رانا امر سنگ پدر خود در همین جا دولت ملازمت اندس دریافته
 بود چنانچه گزارش خواهد یافت بزمین یوس سربر امراخت - اورا
 بعنایات پادشاهانه برنواخته و بمنصب پنجہزاری ذات و پنجہزار
 سوار بدستور سابق و مرحمت یتول پیشین سرامراز ساخته دستوری
 معارفت بخشیدند - هشتم مطابق بیست و پنجم دی بر کنار تالاب
 قصبہ مادل جشن شمسی و زن انتہای سال سی و ششم و ابتدای
 سال سی و ہفتم از سنین عمر ابد طراز ترتیب یافته کام بخش
 چہانبان گشت - ہفتم ساحت اجمیر بہ پرتو شایعہ اعلام لامعہ
 مروج اگین کردید - و عمارات کنار تالاب انا ساگر کہ بفرمودہ حضرت
 جنت مکانی صورت اتمام یافته بنزول اجال آسمانی پایہ شد - خدیو
 خدا آگاہ با آئین جد بررگوار و پدر نامدار خویش از انجا پیدایہ
 بروضہ متبرکہ سرخیل اہل یقین خواجہ معین الدین روح اللہ
 روحہ تشریف بردہ - و رسم زیارت بتقدیم و ایدہ - معتکفان و مسجوران
 آن مزرہ ایض الانوار و مستحقین آن دیار را بہ عطای نذر
 و صدقات و تعین وظایف و ادوات کسباب ساختند - و غربی
 سمت مرقد متبرک فراخور زمین مسجدی مشتمل بر یازدہ طاق
 بطول پنجہزار و پنج ذراع و عرض دہ طرح انداختند - و طول صحن
 شصت گز و عرض چہار دہ گز قرار یافت - و فرمان شد کہ بنایان مانع
 نظر و سنگ تراشان صنعت گر تمام آن را از سذک مرمر در کمال
 صفا و استحکام بسازند *

شرح احوال خواجه معین الدین قدس سره

خواجه از پیستان ست و او را منجری گویند که معروف سنگری است در پانزده سالگی او پدر بزرگوارش خواجه حسین که مزارعت مشغول بود و دعایع میکرد اید در گذشت - شیخ ابراهیم محدث و قدری را گذر فرومندان - و از میامس نظر او در طلب داس گیر همت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بمرقد و بحار شمامت و قدری معلوم کسی اشتغال فرمود - از اینجا بحراسان رست و بشوینا در آنجا یاب - و در هارون که از توابع بدشاپور است ادراک صاحب شیخ عثمان هارونی نموده دست ارادت ناورد - و بیست سال در محبت شیخ ریاضات شانه کشید - و سفرها و عرینها پیش گرم - و بسیاری از بزرگان وقت زامانی شیخ نعم الدین کردی در بامت - خواجه از اکابر سلسله چشتیه است - بدو واسطه بحواجه مودون چشتی مدرسد و بهمت واسطه دالراهم ادهم می پیوندد - و پیشتر از آمدن سلطان معر الدین محمد بن سام مشهور بشهاب الدین عوری از عربی بهندوستان بر حصت پیر خود آمد - و در احمیر که رای پنهورا حکم را هندوستان آنجا امامت داشت منزل گرم - و در اینجا در سنه ششصد و سی و سه رهگرای ملک تقدس شد - مرقد میامس مورد اد که مرار حمایان است و مطاف عالمیان آنجا است - خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در معدان در ماه رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد امام ابوالکلیف بمرقدی بحصور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ ارشد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان تارات خواجه معین الدین استماع یامت - شیخ مود شکر گنج

اجوده‌نی مرید خواجه تطب الدین امت - و شیخ نظام الدین اولیا
بدلونی دست ارادت بشیخ فرید داد - و او پیر شیخ نصیر الدین
محمود اودهی امت که بپراخ دهلی - اشتهار دارد - سخن کوتاه
بسیاری از ارباب کمال از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند -
قدس الله اسرارهم *

درین تاریخ قبول مہابتخان در صوبہ اجمیر و برکات
نواحی آن مرحمت فرمودند - وانی رای و راجہ بہارتہ و سید بہوہ
و نور الدین قلی با دیگر منصبداران کہ حضرت جلالت مکانی ہر سر
مہابتخان تعیین فرمودہ بودند و اینان در اجمیر توقف داشتند
امام علیہ السلام نمودند - و چون الویۃ اقبال طراز از اجمیر بصوب دار
الخلافہ نہضت فرمودند خان عالم و بہادرخان اوزبک و راجہ جیسنگہ
و مظفر خان معموری و دیگر بندگان درگاہ خلائق پناہ بدولت
زمین بوس رسیدند *

نگارش تاریخ روزنامہ بہرزی و بختیاری - فہرست
چریدہ فیروزی و کامکاری - یعنی جلوس ابد
مانوس فرازندہ اسرجہانگیری و ملک داری - و
برازندہ تخت عالم کشائی و فرمان گذاری - عنوان
صحیفہ مرزنگی و سرمرازی - ابوالمظفر شہاب الدین
محمد صاحب قران ثانی شاہ جہان بادشاہ غازی - کہ
ایام دولتش چون اعوام دہر باہم پیوستہ باد - و
ادوار سلطنتش چون حرکت فلک از ہم ناگسستہ *

دادار بیہمال و آفریدگار بی مثال بقدرۃ کاملہ افراک نوع انسان را

یواخته جلب منفعت و دفع مضرت که سرمایه زندگی است
 و پیرایه بایندگی محل قوت شهوی و غضبی گردانید - و پیداست
 که مورد شهوت و مورد غضب که هر کس با خود را هر چند
 باعث زیان دیگری شود اجتناب می نماید - و این از مضرت
 خویشتر با آنکه موجب نفع غیری باشد اجتناب - ان مقتضی عدم
 توالف است و متقاضی وجود مخالف - و این مقتضی است باختلال
 مصلحت تمدن که کار گذاری و مددکاری یکدیگر باشد و اسلح
 عقد نظام عالم و قوام بنی آدم - و رفع این مخالفت فطری و دفع
 خصامت جبلی بعدالت و سویت جبری منوط است - و با اتحاد و
 و داد قسری مربوط - و تحصیل این شان کبیر و تیسیر این امر
 عسیر بی قهرمانی که گاه مرالهی بر سر و قبا فیروی ظل الهی در
 برداشته مظهر قهرای و غفاری ایزدی باشد سرانجام نگیرد - و بی
 جهان بینی که به تنظیم ادب ملک رانی و تقدیم وظایف گردانی و
 اقامت حدود سیاست و احکام معدلت جهاد را آباد دارن و بامضاء
 مراسم دادگستری و اجراء لوازم جهان پروری و کفایت مراتب مظلوم
 نوازی و ظالم گذاری دانا را شاد صورت نپذیرد - همت جهان کشایش
 که با آسمان دم همد می زند - و با مقدمان ملا اعلیٰ مرهمسری امر از
 بر امن و آسایش جهانیان مبذول باشد - و رای گیتی ازایش که
 سقیر عالم ملکوت بود - و جام جهان نمایی اسرار ملک - بر آزادی گرفتاران
 و اصلاح فساد گاران مصروف - و بصلاح کار این بختیار سعادت مند - و
 سداد روزگار این دادگر اتبال بلند - انام کامة و برایا قاطبة بر مستحیت
 روشن حجت ملت بیضا - و جاده سر کشاده شریعت غرا - منتقدیم

و مستدیم باشند - و مرموز اداس و نهی الهی با بیرون نفاذ
 همگی همت صرف الکساص ان و اجتناب این گردانند - عالم
 خزان زده را با بیاری معدلت چنان سرسبز گردانند که دیگر روی
 پژمردگی نه بیند - و از شور شکوه جهان گرد بیداد چنان فرو نشاند
 که بر هیچ دلی غبار کدورت نفتیند - اشغال بی پایان جهانبنایی
 را بنیروی الهی باصرام رسانند - و بار گران فرمان روانی را بردوش
 همت گران بار بردارد - چهره وفا را بناخن خنجر نخراند - و حرف
 وفای از لوح دل صفا منزل بکزک نفاق نتراند - حقیقت سلطانی
 پاسبانی همه داند - و غرض از جهانبنایی شبانی رسم - ریاض
 دیلداری با بیاری تیغ ابدار ادسرسبز و شاداب گردد - و حیاض
 کامکاری بممدن کاری جو یبار عدالتش بر آب - دلهای تیره بفروغ ارشادش
 روشن - و خاطرهایی پژمرده به نسیم احسانش گلشن گردد - مصاف
 ازان بر انگیزد که دلهای غمزده را از غبار محنت صاف گرداند -
 و تیغ خوهریز بآن از غلاب بر آرد که خنجر فتنه را در نیام کند -
 در شوره زار درون مشرکان که منابیت کهر و عصیان است غنچه
 توحید و ایمان بشگفاند - و دلهای تاریک قسارت زده را با شعده
 آفتاب هدایت فروغ آکین گرداند - بمعاضدت سروری باستقلال
 سرکشان متمرده را قید کند - و بمعاونت پیشوائی باستبھال دلهای
 فرمان پذیران را صید - در حسن سلوک بمقتضای خلعت الهی
 خویش را بر بیگانه و نزدیک را بر دور رجحان به بخشد - و در
 امضا اتصال به اقتضای ظل الهی باید و نیک و درست و دشمن
 یکسان معاملت نماید - در همه احوال و اوقات تربیت اهل فضل

و هنر فاگیر بر حبابهای دادند - و مرام عزت آن طبقه و لوازم معیشت این طائفه در خور حالت با انجام رساند - تا بصیلت و صیقلیت دوستی و صوت هنر پروری او دانیان جمیع بلاد خاطر از موطن و مساکن را برداشته تعجب راه دوری سرمایه حاصل مطالبه دانسته روم تختهگاه او دهند - و هنرمندان همگی دیار دل از عشایر و قنائل برگرفته محنت غربت و بیگمی سرمایه وصول مآرب پنداشته بدرگاه جهان پناه او شتابند - در تسهیل مشکلات و قیاس بر مصلحت استمداد را از همت آسمان رقت خاک بشیان کوی دیار اثر عظیم دادند - و همواره پاس آن دارد که از نفس تیره درونی زنگ کدورت بر آئینه دل این گزیده حق بزره بکشیند - بدرکت نیک حق طوبیت او آثار رحمت الهی از آسمان بر زمین آید - و بمیمنت همه ملوک نهایت او مقامات از زمین ملک گیراید -

• نظم •

چو نیت بیک باشد پادشاه را • گهر حیرت بجای گل گیا را
 'مراخیها و تنگیهای اطراف • ز رای پادشاه خود زند لاف
 مرآة این مفاهرو محالی ذات ذات العرکات - لزوم السعادات و مرحدات
 سعادت - ملکی سمات - پادشاه دین پناه - حق گرین حقیقت آگاه -
 سلیمان شاه - کبود بارگاه - ملک حشمت - قدر قدرت - ابو المظفر
 شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی است
 انکه گردون هر معس گوید ز قدر و شوکتش
 کو - ایمان تا در انگشتش دهد انگشتی
 در غنوا و معرکه ایام عقلت و تن آسایدست اسرار کاردانی از

اسرار دلپذیرش که خطوط فریزداتی است و مظهر لطف سبحانی
 ساطع بود - در عنوان صبی که هنگام بیهوشی و نادانیدست آثار
 جهانبانی از جبین میبفتش که آئینه دلائل بختیاریمست و جام
 جهان نمایی شمایل کامکاری لامع - و چون اسباب جهانبانی این
 دولتمند حق پسند آمده شد - و ابواب جهان ستانی این بختور اقبال
 بلند گشاده و صبح سعادت می که زمانه را از دیر باز چشم آرزو در راه
 سطرع آن باز بود دمید - و کوب دوتی که چرخ در جست و جوی
 آن شب و روز گردش داشت باوج طلوع رسید - مرادی که آسمانیان
 بدعاهای ذیم شبی بلسان تخشع و استکانت درخواست میکردند
 بر فراز روانی برآمد - و امید می که زمینیان بسجادات سرگامی
 بزبان تضرع و ابتغال معالت می نمودند جلو ظهور داد - یعنی
 برارنده اورنگ خلافت روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی
 سال هزار و سی و هفتم دار الخلاء اگره بآرایش و آذین حیرت
 انزای دیده و روان شد - و خرد و بزرگ برای دریافت سعادت دیدار
 فیض آثار از خانه ببازار برآمدند - چنانچه جا بر تماشا نشانیان
 تنگ گشت - و همگان از چیدن نثار تارک مبارک کام دل برگرفتند
 چندانکه پای اندیشه در مضمار ادراکش تنگ با فراهی و شان
 ظل الهمی انوار پادشاهی از جبین مهر آئینش تابان و آثار جهان
 پناهی از آئینه روی حق نمایش درخشان بآن شهر کرامت بهر
 ورود میمنت آمود نمودند - و چون ساعت سعادت اشاعت جلوس
 مبارک درازدهم روز بود بمنزل فیض محفل که در ایام پادشاه
 زادگی مقبل اقبال و قبله اسال بوده بر کنار دریای جون سر

برابر آنکه تشریف فرمودند - و ده روز دیگر در آن مکان والا ندان
توقف گرفته روز دوازدهم هشتم شهر جمادی الثانی سال هزار
وسی و هفت هجری مطابق بعثت و پنجم بهمن ماه الهی و عمر
اسعدارمد ماه خاللی صد پانصد و چهل و ده ملک شاعی و بیست
و هفتم تبر ماه قدسی صد پانصد و هفت و هشت روز خردی و چهارم
شباط ماه رومی صد هزار و پانصد و سی و نه اسعداری که سی
گرامی سی و شش سال شمسی و دویست و هشت روز که سی
و هفت سال و ده ماه قمری و هشت روز قمری باشد رسیده بود -
روز مبارک دو شده که بشارت مولد گرامی صدر مشد بارگاه متوت
و کرامت مدعب سامی حاتم و فاتح ناب بدوت صلی الله علیه و آله
و علم مشرب و مکرم اسب برگردون داد ستر آسمان سار در خانه
ژس چون حور رشید در خانه چرخ چار من بشمته شکوة سلیمانی -
و شوکت صاحب قرانی - تحت دندان بر نمبر - و افعال کارگزار
بر بشار - آسمان کمر خد منگاری بر منان حد کاری بسته در پیش -
و زمانه خلعت درمان برداری نکوش حق گزاری کشیده در پس -
در دولتحانه لک دار الحکومة بکرة که از متاناب و ارتفاع روی ماه
و پشت ماهی حراشیده است - و معماران حادو من از سنگ مرج
چندان پرداخته اند - گوئی شفق است از حیب آسمان سر بر کشیده
مانند روح در بدن و گل در چمن در دل سعادت فرمود - و بعد
انقضای سه و نیم گهری که یک ساعت و بیست و چهار دقیقه
در رومی باشد در حقیقت ساعتی که چون روز جوانی همه شادمانی
بود - و مانند شب وصل جوانی همه کامرانی - کلاه جهان بینی که

در کارگاه ربانی بدستکاری منعکران آسمانی ترصیع یافته بود بر
 سر - و قباي حکم راسي که از اطلس ملک اطلس برشته شمع
 آفتاب و سوزن مسیح خیاط کار خانه ابداع درخته بود در بر - و تیغ
 جهان کشاي کفرزدا که ریاض دولت را چشمه سار شادابیست -
 و حیاض دین را جویبار سیرابی - در کمر پای آسمان پیما بر تخت
 فرقد سار نهاد - و درهای شادکامی بر روی روزگار کشاد - و داددهش
 را در بازار دیگر شد - و نشاط و انبساط را با دلها سروکار دیگر
 • قطعه •

بخت چون بر تخت دیدت تهنیتها کرد و گفت
 ای که بر تخت جهانداري قومیدانی نشست
 چون جهانداران کمر بر بند و عالم می کشاي
 وقت کار آمد کنون بیکار نقوابی نشست
 آسمان چتر برین آفتاب جهان کشا چون چتر آسمان بر خویشید
 عالم ارا بر امراخته - نی نی همای همایون سیدماست که بر تارک
 آسمان سای شهنشاه جهان سایه سعادت انداخته - یا چرخ ستمگار
 است که بمعارت جفا پیشگی گرد سر صاحب قران ثانی میگردد -
 ارباب سیف و قلم و اعیان دولت و حشم زبان تهنیت کشودند -
 دست نثار کشاده در آرز و نیاز بر روی روزگار بستند • بیت •
 بزرگان برو تهنیت ساختند • بدان سر بزرگی سر افراختند
 نقاری که باشد سزاوار تخت • فشانند بر شاه فیروز بخت
 و اصحاب عمایم از مبرات بادشاهی جیب و دامن کن زر و جواهر
 گردانیده طنطنه این دعا بآسمان رسانیدند
 • شعر •

مطهر داد بر دشمن سپاهش • معتقد از سردرلس کلاهش
 مرادش را سعادت راهبر باد • ردوهرورش اعدا دگر داد
 مرحدده حشلی دلکشا که چرخ همه تن دهنده مثال آن بخواه بدیده
 و حسنه نر می روح امرا که گردندگان ربع مسکون و لورندگان کوه
 و هامو ازان گلش همده بهار گل حضرت چیده در آراسه شد -
 دل رومنه بهشت نرس است که نعماشای بازگاه آسمان کارگاه و طب
 ملک جهاندا بی در روی و من آمده • شعر •

دگر باره در حدش آمد نشاط • در آموده شد حصروایی دسات
 در آراس از گوهر و زر و نوب • چو نای ارم محاسن دلبرست
 و امشگران حاد و نعمه نازندی و دم و هردی ملک را روح و قالب
 را روح مندا دند و پیری پیکران دستان مرا بخش نعمه و نعمه حسن
 چشم و گوش را رشک امرای نکدر میگردانند • شعر •

عزلهوان عزال تاری رن • نعمه شکر و نخته از لبان
 ناهنگ ترکی ننان چهل • رنوده دل نو نعمه و نعمه
 رصوب خوش اندک پهلوی • ترم کدان و هره در پندری
 نهار محمر و محور علم رمن را طبله عطار و آسمانرا گوی عذر
 گردانید • و دماغ قدوسان ملاء اعلی چون رومنه بهشت نرس معذر
 • بیت •

هر منکدم نسرود بهر نحرزان • مشک سعادت را در محمر آفتاب
 احشاش مدادر از اعاب نامی چون شاح گلن شکفت - پایه اس
 از رعب اسامی گرمی پا بر مناکب کواکب بهاد - رنای خطب
 بیمن اسماء سعادت حتما چون دست در امثال کرم گستر خواهر رنر

شد - و دهانش بطرف دعای بی ربای سلطان دادگر چون صفت
 و ناله در آگین و مشک بیدر • شعر •

سزد گرج بر تیل آید ازین پیروزه گون منظر
 کند افاق را خطبه بنام شاه دین پرور
 بیا باید کنون خاتم بیفزاید کنون سکه
 بیا راند کنون نذنه بیا آید کنون منبر

خطیب لبیب بعد اداء محامد الهی و نعت سید المرسلین و
 مناقب خلفاء راشدین بذكر مفخر عشره کمله از فرمان روایان این
 دودمان والا شان که مرآت حالات عشره مبشره و مظهر کمالات عقول
 عشره اند - و صبح آواز شان که هرگز بشام انجام نرسد از مصطع
 ذات اکمل صاحبقران اول - طوع نموده - و خورشید کمال شان که هرگز
 کسوف نقصان میدهاد از مطلع شخص اقدس صاحبقران ثانی طلوع
 پرداخت - بانیذی که درین سلسله سنیة متعارف است - بر اسم
 هر یکی از ابناء گرامی خلعت و لا گرامت فرموده سرفرازش بآسمان
 برافراختند - و چون بانقاب سعادت نصاب این یگانه افاق رطب اللسان
 و عذب البیان گشت - گرامیه خلعت زر نگار که دامن قیامت طراز
 آستین اعتبار اسلاف و اخلافتش خواهد بود پوشانیدند - و چندان
 زر و سیم بر نام نامی که خاها بخاران سزد زدند - که آرزو مندان
 تهری دست را جز فراخی جیب و دامن آرزوئی نماند - و از و نیاز را
 باد لها گفت و گوئی - در اعم و دقایق یسکه صاحبقران ثانی رخ
 برافروخته - ماه و مهر شب و روز محتاجانست یا از اسم اعظم
 شاه جهان خاصیت دار بانی گرفته گرد فاصه تسخیر عالمیان • شعر •

چون سکه ندام شاه پذیرفته شد • در چشم ستاره قدر مه کاشته شد
 متن یگرویی اشرفی و روپیه را نگارش کلمه طیده و حاشیده ناسامی
 سامیده حلهای راشدوس و روی دیگر نفوشتن نام نامی و العابه
 گرامی - حورشیده سپهر کمال - خدیو هریر حلال - رشک ادراعی مهر
 و ماه گردایدند - بحکم مقدس دینران محسن پرداز ندایع طراز نقام
 در در مشک دیر سناشیر حلوس میمنت مانوس که تمیمه گردن
 بهروری است و حرز نازوی میروزی نگاشته شد • شعر •

دینر حردمند روش صمیر • نگارنده نامه داپدیر
 مهالی بود حامی اش نازوس • ز بسیاری میوه سرور رمین
 نگوش مخالف زمر دیک و درر • سرور می کنگ او بعم صور
 و مرا می نصا آئین نظمرای عرای ابو المظفر شهاب الدین محمد
 صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه عاری مطرژ - و مهر اشرف اورک
 مرین گشت - و درمان شد که مسرعان دان سیر با طراب و اکتاب ممالک
 محرومه پرده جهادادرا بود دولت مودن و مؤذد نشاط محلد رسانند
 مهر امدس اورک که صورت مهر است و روی مرمان طغر عدوان
 را چشم جهان دس و صفحه مشکس مدشور سادات گدور را چشمه
 آفتاب نور آگس تا ندام والا احتشام حصرت حدت مکانی و اعماء
 هشتگانه اجداد والا مران مرین بود ده ده - پیر اشتیهار داشت - درین
 هنگام میمنت التیام که امیر دان گری و اورک جهاداداری لخلوس
 اند پیوند مروهها از سر کرم - و حق دینی و دین پروری رزوق
 وصیاء دیگر اسم گرامی قسم پادشاه حق اگاه بحکم حیر الامور
 اوسطها در میان اسامی ده گانه انای شرب انما فقتس بدیر شده

مرکز دایره پذیر گشت - و یمثابه باصره در حواس ده گانه - از
مشکوی رفعت و اتبال خوانهای جواهر و زر نواب امان قباب -
خورشید احتجاب - ملکه ملکی عصمت - مالکه همت - کریمه
مکرمات بنی آدم - عظیمه معظمت عالم - عاقله دهر کامله عصر
قدرة مطهرات - احوه مقدسات - صفیه صانی دم - زنیه وافی کرم -
دره دریای وزارت و سپهسالاری - غره ناصیه سعادت و بزرگواری -
موجّه بحر دولت - مدینه لای سلطنت - صدقه مروت - حدیقه
فتوت - خاتون شبستان عظمت و جهانیا نی - بانوی مشکوی رفعت
و کامرانی مخدرة حذر عصمت - مسطوره ستر عصمت - نخله کریمه
برومندی - ررحه شریفه سربلندی - واسطه عقد لطف ایزدی -
رابطه سلسله رحمت مردمی - ثمره شجره بختیاری - شجره ثمره
تاجداري - ذریعه حصول مرادات - رسیده وصول کرامات - عطیه مراحم
یزدانی - نتیجه مکارم - بختانی - حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
ارجمند بانو بیگم الملقبه بممتاز محل * شعر *

بانوی اکمل و خاتون اجل * عصمت الدین شرف دین و دول
آن بجاه و بشرف به زملک * آن بقدر و بملک به ز رحل
ببارگاه ملک جاه فرستادند - باز یافتگان بساط تغرب بدست ادب
پیوست بر فرق آسمان سای انشانند - آسمان پشت خم شده دراهم
نثار فراهم ساخته است *

کوتاه بینان همه کواکب دانند

زمین دامن باز کرده دنانیر گرد آورده است *

نانش خردان زر معاد خوانند

حاجان کامکار حصاران نرم مرصعه را از نوئیدان بلند مقدار و امرای
والا اعدار و سادات و مشائخ و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب تسخیم
به بخششهای پادشاهانه و ملات ملکانه که تعصیل آن گزارش
پذیرد محملی از آن نگارش خواهد یافت کامیاب گردانده مشکوی
درآب را لعل حضور سراسر قدر فروغ آگین ساخت . بیت .
درآمد ده مشکوی مندو مرشت
چو روح الامیں کامد اندر بهشت

پردگیان حرم محبت ماندن کواکب بر درون ماه شمسیتان حال
گرد آمده مراسم تهذیب و وظائف مدارکند تقدیر و سببند - و سرور
الطاف سبحانی حضرت مهدعلیا ممتاز الرمائی مجلس پادشاهانه
و محفل ملکانه از استه حوایهای خواهر و طلا و نقره که در کمیت
و کیفیت مسامی نثار نرم میروی بود نرمق مدارک امشاندند -
و پیشکشی که از چنان ملکه ملکی همت - ملکی بهمت - برای
چنین پادشاهی والا دستگاه سرد و رند از حوایر زواهر و لالی متالی
و نقائص امشده هر دیار و شرایع تعسقات همه کشور بطور اکسیر
اثر در آوردند - و بشرف پذیرائی شهشاه بسیار محش کم پذیر رسید
• بیت •

مر نابوان با روی بیک لخت • نه پندش شهشاه خورشید تحت
کشید انچنان پیشکشهای نعر • که بیدنگان را بر امروخت معر
و بواب عصمت مناب - عیب مناب - گوهر درج سلطنت و بهروزی -
احقر درج در لب و میروزی - لعل کل مروت - مگین حاتم منوت -
بهال دایع حلال - سرو دو حقان اوصال - و دور حدیقه شاه جهانی -

نور حدیقه صاحب قران ثانی - دره دریای نامداری - دره سماوی
 کامکاری - غره دولت و سروری - نامیه سعادت و بختوری - قره
 بامره جهان شاهی - واسطه عقد عالم پناهی - فاتحه ادواب خیر
 اندوزی - خاتمه کتاب طاعت انروزی - مخدره سرادق ابهت وجلال
 مستوره قباب شوکت و اقبال - واحده جهان عصمت و کرم - ثابته
 رابعه و سررم - بهین ثمره شجره ملک رانی - مهین شجره چمن
 جهانبابی - ملکه زمین و زمان - مالکه کون و مکان - پادشاهزاده
 عالم و عالمیان - جهان ارا بیگم المدعوه به بیگم صاحب - که بشمایل
 پسندیده - و خصایل گزیده - و شرایف آثار - و کرایم اطوار - پیش
 از دیگر درازی فلک سلطنت و لالی بحر دولت بنظر عنایت
 و التفات گیتی خدیو عالم خداوند منظور اند نثار بایسته و پیشکش
 شایسته بنظر خجسته اثر در آوردند - از روی عطونیت و رافت
 شرف قبول یامت - نزد معما شکان اسرار حقایق - و لغز کشایان
 حقایق اسرار - در تساری عده (انی جاعل فی الارض خلیفه)
 (شاه جهان پادشاه غازی) سلمه الله و ابقاء اشارات است
 با انکه این شکوه و اعتلا چون کلام قدیم الهی آسمانی جاودانی است
 نه زمینی فانی - و این فرو بهامانند ملک سلیمانی طبعه یزدانی
 است نه بسط انسانی - و مسافه این کلام اعجاز انتظام باعداد فلک
 جاه (شهاب الدین محمد شاه جهان صاحب قران ثانی) که بسبب
 اشتغال بر القاب کرامت نصاب حضرت ظل الهی اشاره مذکوره
 را صریح بر گزارش میدهد - بر خاطر قاصر این خاک بینز کوی نبار
 پرتو انگنده - برای جلوس مبارک سخن پردازان فصاحت آثار و شعر

طرازان بلاغت کز تواریخ رنگس یافته اند - از آن جمله اس تواریخ امب
که حکیم و کلامی کاشی متخصص مصلح کلاس نظم پوشانده و مسامع
نشارب مسامع حدیو و صیقل دست عامل دار رسانده - و ده
تجسین و حایره کامیاب صروب و معنی کردند • بیت •

پادشاه رسام شاه جهان • حرم و شاد و کسراں باشد

حکم از بر حلقه عالم • همچو حکم و صا دران باشد

بهر سال خلوس از گفتم • در جهان باد تا جهان ناسد

محمدای گیلانی مخاطب ده بی بدل حال که بخدمت داروغین زرگر

خاندان والا سر امر از امب در تواریخ خلوس مقدس ماس • ع •

خلوس شاه جهان دانه رست ملک و دس

ملهم شده - و میر مالی حوین دوس تواریخ اورنگ آرائی چیدین

منظوم ساخته • • بیت •

تا بود از عالم و ادم نشان • شاه جهان دان پناه جهان

کلاک قصا حال خلومش نوشت • شاه جهان باشد شاه جهان

و (رفعت شرح) و (خدا حق سخن دار داد) بدر یافته اند و در دل

اس در روزی کرکوی بیارمدان (دوشده دیست و پنجم بهم) که از

اتذاعات حسه مشتمل امب در عدد روز و نام روز و ماه خلوس

معدس و اعدادش تواریخ حال اس عطیة داده است وارد گشته •

حصرت حمت مکانی اعلیٰ حصرت را در ایام سعادت مرحام

پادشاه را دمی دم از تجسین تسخیر ملک دکی نام سامی شاه

جهان موسوم ساخته بودند - چون خوانین این دردمان والا شان

بالعاب سمیه ملقب اند چنانچه حصرت میردوس مکانی بطهیرالدین

و حضرت جنت آشیانی بنصیر الدین و حضرت عمرش آشیانی
بجلال الدین و حضرت جنت مکتبی بنور الدین - لقب کرامی ابن
برگزیده الهی و مورد الطاف نامتناهی پس از ارزنگ ارانی
بالتماس یمین الدوله آصف خان شهاب الدین مقرر گردید - و بالهام
لاریبی و امانه غیبی تیمنا و تبرکا لقب دیگر صاحبقران ثانی اختیار
فرمودند - لله الحمد که کارهای حضرت شاهنشاهی را که در ایام
پادشاه زادگی بروی کار آمده باشند فرازنده انسرجهانبانی برازند
ارزنگ گیتی ستانی غیاث الامام و المسلمین معز الملة و الدین
ثالث القطبین حضرت امرتیمور صاحبقران انار الله برهانه که پیش
از جلوس سر برزده مشابیه و مجانست تمام است - و مساوات
بیدات صاحبقران که - یصد و شصت و پنج است باز بر شاه جهان
شاهد صدق این مقوله است •

پیرایه تخت و مغر قاج • کاتبان بروی اوست محتاج
نور نظر بزرگواران • بحسب نماز تاجداران
ای ختم قران پادشاهی • بی خاتم تو مباد شاهی
درین روز نشاط امروز پادشاه کام بخش که کان و دنیا از دل و
دستش در یوزه گراند - و باین سرمایہ بتوانگری و کرم پیشگی نام و
در لک اشرفی و شش لک روپیه بحضرت مریم عهد آسمان مهد ممتاز
الزمانی به صیغه انعام مرحمت فرمودند - و ده لک روپیه مالیانه
مقرر شد - و به پادشاهزاده جهان و جهانیان بیکم صاحب صد هزار
اشرفی و چهار لک روپیه بخشش شد - و شش لک روپیه مالیانه قرار
یافت - و حکم شد که دیوانیان کرام نصف را نقد از خزانه والا و عوض

نیمه دیگر محال حدیث نمایند - و هشت لک روپیه دیگر بحسب
 مہد علیا - پردہ - کہ ہر گاہ مطہر دلائل قاضی مراد شامیل
 تختیاری - مطرح اوار الہی مطمح اطار شہد شاهی - گوہر
 - روزی - عنصر بررگی و برتری - پادشاہرادہ محمد داراشکوہ - و سرو
 حرمہار دولت - کوکب برج سعادت - معشاد آثار رسالت - مہم اطرار
 بدالت - پادشاہرادہ محمد شاہ شجاع بہادر - و جامع امارات و ہر روزی -
 حاوی آیات و روزی - مورد عنایات پادشاہی - مطہر الطاب ظل
 الہی - پادشاہرادہ محمد اورنگ زیب - اردار السلطنت لاہور دار
 السلطنت اکبر آمدہ نامہ محمدی و دولتی نہ تلام دار گاہ آسمان
 ہا ہر امروزند - چار و دم لک روپہ صدای ایشاں تقسیم نمایند - ندی
 گوہ - دولک روپہ ہمیں حلف سعادت - و یک و نیم لک روپہ
 ندی ہمیں ہر عظمت - و یک لک روپہ ہر مہم ہر دولت - و
 و دم لک روپہ پادشاہرادہ کامکار والا تدار مراد بخش و پادشاہرادہ
 ار محمد لطیف اللہ و دو لک روپہ تختیاری روشی راہی نغم و عرف
 دولت و روزی ثرما نامہ ہمہ نهدند و ہر پادشاہرادہ والا مقدار
 محمد دارا شکوہ ہر روز روپہ - و پادشاہرادہ عالی تدار محمد شاہ شجاع
 بہادر ہر صد و پنجاہ روپہ - و پادشاہرادہ فتح بہادر محمد اورنگ
 زیب ہر صد روپہ - و پادشاہرادہ عالی نسب مراد بخش ہر صد و
 پنجاہ روپہ مقرر فرمودند •

تصویر رانچہ طالع سعادت مطالع حلوس اند مانوس
 مرادہ لوای بہمانی حضرت صاحب مران قادی کہ
 مرید دہلوی بطور احقر شناساں ہواہی استخراج ہوئے اند

سینه برکت کونی و الهی - تختۀ سعادت زمینی و آسمانی -
 تبصرۀ میامن دینی و دنیوی - تذکرۀ محاسن صوری و معنوی -
 یعنی زائچۀ طالع سعادت مطالع جلوس ابد پیوند نقش پذیرخامۀ
 حقیقت نگار گردانیدن ناگزیر دقیقه سنجان حقایق موجودات و
 موشکافان دقایق کائنات است - تا جهانیان که بیشتر گمراه و کمتر
 بره اند از پس پردۀ غفلت و پندار برآمده چنین امور جلیله را
 از تائیدات یزدانی نه تدبیرات انسانی دانسته سرسری نه پندارند
 و چنین شیون نبیله را از تیسیرات جادوانی آسمانی به تسهیلات
 زمینگی فانی پنداشته آسان نه انکارند - و باین اصطراب حقیقت
 کشا بدانند که مقصد انجم و املاک ازین گردش سال و ماه و ثگادر
 گاه بیگاه تحصیل این امر خطیر و تیسیر این شان کبیر بود - و باین
 مرآة حق نما به بینند که چه مایه نظرات سعادت بکار رفته - و چه
 پایۀ سعادت نظرات بروی کار آمده - تا کار گزاران کار گاه آسمانی -
 و چهره کشایان تقدیر یزدانی - این فرازندۀ رایات ملک داری و
 جهانگیری - برارزندۀ تاج فرمان روائی و جهان کشائی را زیمنت
 افزای اورنگ این سلطنت بی زوال - و زیب امروز دیهیم این
 دولت بی انتقال - گردانیده - جهان و جهانیان را نوید آسایش
 آوردند - و مرزده نشاط سرمد رسانیدند •

زائچۀ طالع شاهیست این • جدول اسرار الهیست این
 لایحۀ دولت و لوح مراد • فذلکۀ دانش و فهرست داد
 کوکبۀ کوکب عز و علاست • کون و مکنرا بسعادت صلاست
 دیده برین لوح ازل یاز کن • بر دو جهان تا بابد ناز کن

چون محبت امتیاع حصایص و وصعت استیقای نذایح بیوت
دوازده گانه بیش از آن است که پیاپی مردی گلگون گوته کام حاصه
بوردیده آید - بحکم ناگزیر وقت اندکی از سفار و یکی از هزار مریوم
قلم صواب رقم گشت - تا بدو بامت لحتی از بوالعجبایی آن ابدال
اند اتصال و شگرت کاری این دولت بلند صولت که از حواص
نظرات بدیعه و آثار حرکات مرده است دیده حق نیں هوا حواص
انصاب گریں جلای تازه پذیرد - و باتوار بینان بی راه رو حاده
مسئله یم رامت ببینی و درست آفیدی مرا پیش گیرند •

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانه اول — که خانه طالع اشرف اصحاب روح حوت واقع شده
که خانه سعد اکثر و بیت الشرف سعد اصغر است - و مرکز این خانه
دقیقه پانزدهم از درجه بیستم این روح است که حد مریح و رده
مشتري باشد - و این درجه صولت امت و بیرون و رب مثلثه اش زهره
بشرکت مریح و خدمت قمر و اثنی عشریه زهره و نه بهر مشتري
و هفت بهر عطارد و در میان قمر و اردخان شمس و معتولی بریں
خانه مشتري بشرکت زهره و مهم الملک و السلطان در دقیقه سی
و چهارم از درجه بیست و بهم و زهره در دقیقه چهل و دوم از درجه
دوازدهم که بحسب تسویه الدیوت در خانه درازدهم امت و بحسب
برحبیب در طالع بشرکت - بیان احکام این خانه - چون صاحب طالع
مشتري است که سعد اکثر است بشرکت مریح و سعد اکبر در وقت
عاشور و قمر یافته که خانه دولت و سلطنت است - و مریح بحسب

برجیت در و تدوابع و بهرهای قوت مریخ پنجاه و در زیاده برضعفش
و بهرهای قوت مشتری صد و چهل و چهار زیاده برضعفش و قوی
حال و مستولی بر جرو طالع سعدین و سعد اصغر که صاحب طالع
اصل است بدرجیت در طالع است که برج شرف اوست . و سهم
الملک و السلطان در طالع و صاحب او در عاشر واقع شده دلالت
میکند بر دوام دولت و سلطنت و استقرار خلافت و شوکت و انظام
امور مملکت و حشمت و داد گستری و رعیت پروری و علو همت
و سمو منزلت - و بون سهم الملک در طالع و صاحب او در عاشر
در طالع جلوس اشرف دلیلی است قوی بر درازی مدت سلطنت
چنانچه در کفایة التعلیم آورده که اگر سهم الملک و صاحب او در
ارتان طالع جلوس باشند مدت دولت و سلطنت در آن خاندان
مدت قران اعظم باشد - و چون درین زائچة مبارک بعضی کواکب
تسویه و بعضی بدرجیت القمر ناظرند این دلیل است بر آنکه اکثر
ممالک اقالیم سبعة در تصرف ازیای دولت قاهرة در آید چنانچه
در بعضی کتب قرانات آورده اند *

خانه دوم - برج حمل است که خانه مریخ است و شرف آفتاب
و مرکز این خانه دقیقه سی و سوم از درجه بیست و سیوم این
برج است که حد مریخ است و وجه زهره و رب مقلده اش
شمس بشرکت مشتری و خدمت زحل و اثني عشریة زحل و
نه بهر زهره و هفت بهر زحل و در بیان مشتری و ارد جان قمر و
این درجه مذکور است و مظلومه و مستولی برین جزو مریخ است
بقوی از شرکت شمس و سهم الشجاعة در دقیقه پنجاهم از درجه

دبست و سیوم است و سهم الفتح در دقیقه پنجاه و سیوم از درجه هفدهم - بدان احکام این خانه - چون صاحب این خانه مریخ است شرکت زهره و مریخ بحسب ترحلت در و تد رابع و زهره بحسب ترحلت در و تد طالع و در شرف خود مریخ در نیت قوت و محتوی ترین حرور بکثرت شهادت مریخ و امتاب و سهم المال بحسب تسویه ادبوت در خانه یازدهم و صاحبش زحل در روح شرب واقع شده دولت میکند بر معمودینی حرانه عامره و انکه خواهر و بغاص دیگران و اموال در اول از ولایات معدده و جهات مختلفه بحرانه جمع آید و چون آفتاب و مشتری بقوای ذاتی و عرصی آرامند در برج مذکورند و زهره بحسب بودیت در طالع قرار گرفته دلالت بر استدامت دولت و استقرار خلافت و معمودینی خرابی و کثرت دها بر میکند *

خانه سیوم - برج ثور واقع شده که خانه زهره و شرب قمر است و مرکز این خانه آخر درجه دبست و چهارم این برج است که حد و حده زحل و رب مثله اش زهره شرکت قمر و خدمت مریخ و اندی عشرت زحل و نه مهر شمس و هفت مهر مریخ و در بحال زحل و اردحان زهره باشد - و این درجه صوفاست و حایده و مستولی ترین حرور زهره و سهم الشرف در دقیقه شانزدهم از درجه چهاردهم احکام این خانه - چون صاحب خانه زهره است شرکت مریخ و مریخ بحسب تسویه ادبوت در این خانه و زهره بحسب ترحلت در طالع و این خانه برج ثامت واقع شده دلالت دارد بر انکه رفعت و جلالت و عظمت و شوکت انحضرت روز امروا گردد - و چون صاحب

خانه سیوم ناظر است بخانه نهم که خانه دین و اسلام و سفر است
 و زهره که کوکب اسلام است صاحب این خانه است همواره در سفر
 ریایات عالیات بفتح و ظفر بر افرزند - و یک دین درست اعتقاد
 و متوجه احوال سادات که متضمن خشنودی سید کائنات است
 صلی الله علیه و آله وسلم و علما و فضلا و صلحا باشند - و در راج دین
 اسلام مساعی جمیله بظهور رسانند و چون این خانه به برادران
 و اقربا منصوب است و بحسب قسیده بیوت مریخ در اینجا رافع شده
 دلالت دارد بر آنکه برادران و اقربا نزدیک و دور صاحب طالع منکوب
 و مغضوب شده بفلکت و هلاکت رسند - و چون زهره در برج شرف
 است دلالت دارد بر آنکه مخدرات سرادقات عصمت و محتجبات
 حجب عفت خصوصا ذوات قرابت قریبه همیشه خوشوقت و مسرور
 بوده بدولت و جمعیت خاطر باشند - و نهایت محبت و اخلاص از
 آنها بظهور رسد - و توجه آنحضرت شامل حال ایشان باشد •

خانه چهارم - برج جوزا است بشرکت سرطان که خانه عطارد
 و شرف راح است و مرکز این خانه دقیقه پنجاه و پنجم از درجه
 بیست و سیوم این برج است که حد مریخ و وجه اقتاب است
 و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتری و اثنی
 عشریة مشتری رفته بهر مریخ و هفت بهر شمس و درجیل زحل
 و ارد جان مشتری و این درجه مذکر است و ذیرة و مستولی برین
 جزر عطارد بنحوی از شرکت مریخ و سهم العلم و الحکم در دقیقه
 هشتم از درجه پنجم و سهم اللخوة و الاخوات در دقیقه هشتم از درجه
 پنجم و مریخ در دقیقه یازدهم از درجه شش و مریخ در دقیقه سیوم از درجه

پانزدهم است - بیل احکام این خانه - چون این خانه که رتد رابع
 است معروف است به اوقات امور و املاک در اسباب - و صاحب خانه
 عطار است شرکت قمر و عطار بحسب تسویه در خانه یازدهم
 و قمر بدر حیات درین خانه دلااب کند بر حسن عاقدت و ثبات
 مملکت و امرویی جاه و مرتب و کثرت اسباب و اموال و علو قدر
 و مدرست و طرح نمودن عمارات لطیعه و بهایهای عریضه و بسیاری
 خیرات و مبرات صاحب طالع - و انتفاع گرفتن خلق از کثرت
 محصولات و ارزایی و آبادانی و نبات - و نمودن سهم السعادت بحسب
 تسویه درین خانه دال است بر اینکه عواقب کارها بخیر و خوبی
 بگذرد و سرانجام مهمات بر وجه احسن بود •

خانه یازدهم - برج سرطان است شرکت احد که خانه قمر و شرف
 مشتری است و مرکز این خانه دقیقه پنجاه و یکم از درجه بیستم
 این برج است که حد مشتری و وجه عطار است و در مائمه
 این زهره و شرکت مریخ و خدمت قمر و انعام شریف زحل و ده مهر
 مشتری و ده مهر آفتاب و در میان مریخ و اردجان قمر و این
 درجه صوب است و مظلوم و مستولی بر این جود زهره و سهم
 السعادت در دقیقه چهل و ششم از درجه نهم و سهم عواقب الامور
 در آخر درجه بیست و پنجم و سهم العقل و المطق در دقیقه یازدهم
 از درجه بیست و بیوم و سهم الورطه و الشدة در دقیقه اول از درجه
 نهم و راس در دقیقه سی و چهارم از درجه بیست و هشتم - بیل
 احکام این خانه - چون این خانه بقدر مدال و عیش و عشرت و هدیه
 مذکور است و صاحب او قمر در برج جوزا و آفتاب در برج دلو

و تمر در برج جوزا محفوظ است یعنی از برج شرف برآمده در
 بخانه دارد و راس درین خانه و سهم السعادة بدرجیت هم درین
 خانه و مستولی برین جزو زهره واقع شد دلالت دارد بر آنکه
 فرزندان سعادت پیوند بطومت و شفقت شاهنشاهی قرین باشند
 و در سایه دولت و کف عنایت حضرت اقدس اعلی توبیت یابند
 و بسعادات صوری و معنوی فایز گردند - و تحف و هدایا از اطراف
 و اکناف و جهات مختلفه پدایه سرور اعلی برسد - و اثر اوقات بفرح
 و شادمانی و عیش و کامرانی گذرد - و میل خاطر اشرف بشنودن
 و دانستن نعمات و مقامات و اصوات و الحانات بیشتر باشد *

خانه ششم - برج اسد است که خانه آفتاب است و مرکز این خانه
 دقیقه چهاردهم از درجه نوزدهم این برج است که حد عطارد و رجه
 مشتری است و رب مثله اش آفتاب است بشرکت مشتری و
 خدمت زحل و اثنا عشریه مشتری و نه بهر عطارد و هفت بهر زحل
 و در بجان مشتری و ارد جان شمس و مستولی برین جزو شمس
 بلحوی از شرکت عطارد - و این درجه مذکور است و خالیه و مهم
 السبب والافه در دقیقه سیزدهم از درجه یازدهم - و سهم التزویج در
 دقیقه بیست و هشتم از درجه نوزدهم - و سهم العبد در دقیقه سیوم
 از درجه دوم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بخدم
 و عبید و امراض و دران برج اسد واقع شده و صاحب این خانه آفتاب
 است بشرکت عطارد و اکثر کواکب ناظر اند باین خانه و سهم العبد
 به برجیت درین خانه و مستولی برین خانه آفتاب و عطارد است
 دلالت دارد بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان

و نادار و خدمتکاران جاسپار باخلاص و یکجتهی و یکرنگی
 خدمات پسندیده و ترددات نمایان بها آورند - و منافع بسیار و مواید
 بیشمار رسانند - و مهمات عظیمه کفایت نمایند - و از یمس دولت آن
 حضرت بالواقع نوازش قریبت یابند - و روزگار معراصب و جمعیت و
 مرج و سرور گذرانند - و چون مشتری از خانه عاشر باطر است بدطر
 تذلیمت نگاه ششم اقتضای معادب حارود میکنند *

خانه هفتم - مرج - سنده است که حاده و شرب عطارد است
 و مرکز این خانه دقیقه پادردهم از درجه بیستم این برج است که
 حد مشتری و رجه زهره است و در مثله آتس زهره بشرکت صبر
 و خدمت مریخ و اثنی عشریه و هفت بهر مریخ و نه بهر عطارد و
 درجای و اردجای زحل و مستولی برین حر و مشتری و این درجه
 صونک است و مظلوم و سهم السعد در دقیقه چهارم از درجه دهم و
 زحل در دقیقه بیست و نهم از درجه سیزدهم و محاسب تسویه درین
 خانه - بیان احکام این خانه - چون این خانه و تد سابع است
 و صاحبش عطارد بشرکت زهره و مستولی برین حر و مشتری
 و زحل بحسب تسویه درین خانه است دلالت دارد بر مقهوری
 اعدای دولت - و مغلوب و منکوب بودن مخالفان - و اینکه آنحضرت
 همیشه از شر و سحر و غدر این طبقه ایمن و سالم از ضرر و نقصان
 ایشان در حفظ و حراست ایرد سبحانه و تعالی باشند - و چون زهره
 ناظر احب بنظر مقابله احوال ازواج مطهره آنحضرت بکبر و خونی
 گذرد - و محبت و الفت بدرجه کمال باشد - و مواسست و موامقت
 بی نهایت بود - و نسیم بعضی عنایب و توجه بیشتر باشد *

خانه هشتم - برج میزان است که خانه زهرة و شرف زحل است و مرکز این خانه دقیقه سی و سیوم از درجه بیست و سیوم این برج است که حد زهرة و وجه مشتری است و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتری و اثنی عشریه قمر و نه بهر و هفت بهر مریخ و درینجان عطارد و ارد جان آفتاب و مستولی برین جزو زحل و این درجه مذکر است و نیره و سهم الحیل در دقیقه هفدهم از درجه بیست و نهم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بخون و خطرو مواریث و صاحب خانه زهرة است بشرکت مریخ و زحل بحسب برجیت درین خانه است که برج شرف اوست دلالت دارد بر عالم بودن پیکر اقدس از جمیع امراض و مگروهات - و مصون بودن مزاج اقدس از کل علل وافات و اگر اخیانا عارض ذات اقدس گردد زود دفع شود - که صاحب این خانه در برج شرف خود است و در طالع *

خانه نهم - برج عقرب است که خانه مریخ است و مرکز این خانه آخر بیست و چهارم درجه این برج است که حد مشتری و وجه زهرة است - و رب مثلثه اش زهرة بشرکت مریخ و خدمت قمر و اثنی عشریه آفتاب و نه بهر و هفت بهر زحل و درینجان قمر و ارد جان زحل و مستولی برین جزو زهرة و این درجه مؤنث است و نیره و سهم الغیب در دقیقه چهل و چهارم از درجه سیوم - و سهم الضیاع و العقار و سهم بعد النور در دقیقه شانزدهم از درجه بیست و دوم و سهم المرض و سهم الاعداء در دقیقه پنجاه و هفتم از درجه دوازدهم و سهم الورع در آخر درجه هفتم - بیان احکام این خانه -

چون این حاده منسوب است به علم و دین و سفر و صاحب خانه
 و مریخ شرکت مشتری و سهم العیب در دروس خانه واقع شده و
 مسئولی دروس خرد و زهره است که گوشت دین و املام است دلالت
 دارد بر رموز اعلیٰ حضرت در دین اسلام و وزع و عبادت و طاعت
 و تقویت شرع و تربیت اشراف و ملحا و شفع و مهرنایی در علما
 و مصلا و حسن مراسم و سامان کار و بار و معروضات رای
 و مناسبت مکر و امانت تدبیر یعنی اکثر آن موافق تقدیر وقوع
 یابد - و دلالت کند بر ریاضت مهم و مراسم - و دانش و کیناست -
 و بر کثرت معرکه منابع بشمار و مواید بسار دارد - و سند و روز
 دولت و عظمت و ریاضت حاد و شوکت و مال و مکنت است *

خانه دهم - برج قوس است که خانه مشتری و شرف دلب
 است و مرکز این حاده دقیقه پنجاه و پنجم از درجه بیست و سوم
 این برج است که حد و رجه زحل است و در مثله اس آنداز
 شرکت مشتری و خدمت زحل و اثنی عشوه عطار و نه مهر
 زهره و هفت مهر قمر و در میان شمش و اردکان زهره و مسئولی
 دروس خرد مشتری اسب النحوی از شرکت زحل و این درجه مذکر
 است و مظلّم و سهم الاعتماد در دقیقه سی و دوم از درجه شانزدهم
 و مشتری در دقیقه بیست و دوم از درجه بیست و هشتم - دیدن
 احکام این خانه - چون این خانه و یکدعا شرافت و منسوب است
 بدولت و سلطنت و عمل و جاه و صاحب این خانه مشتری است
 شرکت زحل و مشتری دروس حاده قوی محال و مستوای بر طالع
 و مسئولی بر خروخ و زحل در برج شرف دلیل است بر اوردن

دولت و عظمت و افزونی جاه و حشمت و میل خاطر اشرف اعلیٰ
به نیکنامی و نتج ابواب عدالت و رعیت پروری و نصفت
و داد گستری و سعی در انتظام امور مملکت و اسباب شوکت و
ابہت و این که ایام سلطنت بعیدش و کامرانی مقرون باشد - و صورت
هر مراد که بر لوح خیال اقدس نقش بندد بحسب خواهش دل
ظہور یابد - و انحضرت بعلو قدر و رفعت منزلت بر سایر سلاطین
رورگار فایق و غالب آیند •

خانه یازدهم - برج جدی است که خانه زحل و شرف مریخ
است و مرکز این خانه دقیقه پنجاه و پنجم از درجه بیستم این برج
است که حد زهرة و وجه مریخ است و رب مثلثه اش زهرة بشرکت
قمر و خدمت مریخ و اثنی عشری شمس و نه بهر عطارد و هفت
بهر و در بیان زهرة و ارد جان مریخ و این درجه مونث است و قیمة
و مسئولی برین جزو زحل و سهم الاولاد در دقیقه بیست و دوم
از درجه پنجم و ذنب در دقیقه سی و چهارم از درجه بیست و
هشتم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است برجا
و اصداف و معادتها و صاحب خانه زحل است و مسئولی برین
جزو در برج شرف خود و سهم المال درین خانه واقع شده دولت
میکند بر بسیاری دولتخواهان عمده از خاندانهای قدیم - و وزرا و ارکان
دولت دانا و حکیم - و وصول مفاع و فوائد کثیره و حصول مرادات
و مطلوبات عظیمه و هر مطلبی که بخاطر اقدس گذرانند بزودی
و خوبی برآید - و آنچه در آینه خیال پرتواندازد بزود ترین وقتی و
خوبترین صورتی بحصول موصول شود - و بانواع خرمی و فرح و نشاط

و سرور گذرانند - و مهمان سلطانی و معامات دیوانی محاسب
خواهش دل میسر گردد .

خانه دوازدهم برج دلوس که خانه زحل است و مرکز این
خانه دقیقه چهاردهم از درجه نوزدهم این برج است که حد مشتری
و رده عطارد است و رب مثله ات زحل شرکت عطارد و خدمت
مشتری و اندی عشرت عطارد و به بهر مشتری و هفت بهر رعد
و در بحال عطارد و اردحان قمر و مستوی درس حر و زحل نسوی
از شرکت - و این درجه صد و یک است و دره و سهم المال در دهم
سی و هفتم از درجه هفتم و حر و اجتماع معده در دهم هفتم از
درجه هفتم و شمس در دقیقه پنجاه و بهم از درجه بیست و
پنجم و عطارد در دقیقه نازدهم از درجه سیوم - بدان احکام این خانه
چون این خانه مدسوس است بدشمنان و چارهایان بزرگ و صاحب
این خانه زحل است شرکت مشتری و مستوی درس خانه زحل
و مشتری و هو در قوی حال اند - و مرا عظم که در سرو اسحم و عطیه
نکش عالم است بدر درس خانه با عطارد واقع شده - و اجتماع ایشان
در حقیقت نمائند اجتماع دو آفتاب است دلالت میکند که بسبب
از دیان حاه و دولت و رموز عظم و حشمت همدشه اعدا مقهور
میکوب - و همواره دشمنان محذول و مغلوب باشند - و اولاد و اعقاب
سعادتمند و دولت اند و بود قریا بعد قرون و سلا بعد نسل مایر
گردند - و چهارپایان بزرگ از مدل و اسپ و شتر مسیار در مرکز خانه
شریعه جمع آیند - از عرایب اتفاقات آنکه طالع خلوس مبارک
مواقط طالع سال قران اصعراست که در سده هزار و سی و دو

در برج اسد واقع شده - و این دلیل است قوی بر طول مدت دولت و ایام سلطنت - و چون همه کواکب بقوای ذاتی و عرضی قوی حال اند دلالت قطعی دارد بر کشایش کارها و حصول مراد و نیل مقصود .
در هنگام فرمان روائی حضرت عرش آشیانی و تخت آرائی حضرت جنت مکنی هرگاه یکی از آیدگان به شرف ملازمت مشرف میگشت یا یکی از بندگان بتکرمه عنایت پادشاهی مکرم میکردند هر بسجده می نهاد - چنانچه در سال ساله و اسم سابقه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین بطریق تحسین و فررتی به عبادت و بندگی پیشانی بر زمین می گذاشتند - و سجده صلیکه هر آدم را و پدر و برادران یوسف را ازین گونه بود - و این تحسین در اسم پیشین بمثابة سلام و مصافحه بود - پس از آنکه عالم بفروغ خورشید آئین مستدیم محمدی و دین مستقیم احمدی نور آگین شد - و چراغ ملل یالیه و ادیان خالیه فرومرد - این تحسین ملسوخ شد و بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت .

ای ملتها ز بهمت تو * چون مکتبها بعید و نوروز
چون خاتان دین دار و جهانبان عبادت شمار بر سریر سلیمانی و اورنگ گیتی ستانی جلوس اقدس فرمود همگی همت پادشاهانه بر تجدید مراسم ملت مصطفوی که در باند اس نهاده بود و نهمت ملکه بر تشئید مبانی شریعت محمدی که مشرف بر انطماس شده بود گماشته - نخستین حکمی که دران روز سعادت افروز که شب قدر ازان سرمایه کرامت اندوژی در یوزه کند - و روز نوروز پیرایه دلکشائی و جهان افروزی - از پیشگاه دین پروری و

شریعت گسترده و زودرس یافت - این بود که سزوار این تعظیم ذات
 مقدس - موات معبود حقیقی دانسته برای دیگر ناصیه بر خاک مذات
 نهند - مهابت خان خانان - پده سالار معروف داشت که ایزد
 جهان افرین برای نظام عالم چنانچه بندگان را در مرتبه نوازش و
 بزرگداشت متفاوت آفریده - یکی را بیابنه اوج رفعت و عزت برمی
 آورد و به مرتبه ولای خداوندگاری و پایه بلند فرمان گذاری رسانیده
 بر معنند کامکاری و بختیاری متمکن میسازد - و دیگران را به حکم
 پذیری و فرمان برداری اد باز داشته هر کدام را باندازه استعداد کار
 و حالت روزگار در اتمام امور ضروری او ممد و معان میگرداند
 همچنین تفاوت در مراتب تعظیم و تبدیل نیز از اوزم انظمام و مراسم
 قوام این نشاء گردانیده - بر همکنان هویدا است که چنانچه این بردمان
 رفیع الشان بحسب کیفیت دولت و جاه و کمیت زمان و مکنت
 و دستگاه از جمیع فرمان روایان والا مقدار امتیاز دارد - چه از زمان
 نوح تا امروز بطنا بعد بطن ارثا و حسب با استقلال اورنگ نشین اند -
 و خاقان بعد سلف استعدان از نسبتا با سندیها لگبندی ستان - و درین عهد
 بعید و مدت مدید غبار غار متابعت غیری بردمان رفعت و اعتبار
 این طبقه علیه نه نشسته - و سلسله ازین فرو بها و حبل متدین عزو
 اعتلای این طایفه رفیع از هم ناگسسته همچنن ناگزیر پایه
 شناسی و مرتبه دانی است که تحیه این گروه والا شکوه نیز منابر
 تحیات مشترکه میان سایر بندگان الهی باشد - و چون حضرت از
 پرهیزگاری و اطاعت اوامر بار بختعالی و تقدس ده سجده راضی
 نیستند اگر بجای سجده زمین پوس قرار یابد هر اینه سرور شده

استیاز مخدوم از خادم رئیس از مرؤوس و سلطان از رعیت که استقامت امور جمهور و استقامت جمهور امور بان باز بسته است مضبوط باشد - و سبب انتظام جمعیت انام و النیام رفاهیت خاص و عام چنانچه باید بروی کار آید - پادشاه دین پناه بجبهت پذیرائی ملتمس آن هواخواه قرار دادند - که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت دست را استلام نه' یفتد - تا هم تحدید رعایت یابد - و هم سجده بروی کار نیاید

از مرتبه دانی است درین مرتبه آرای
ایزد بدعه مرتبه جز مرتبه دان را

و بارچون این رعایت جانب سادات و الا درجات که مستحق تعظیم و تکریم اند و نصیحتی صلاح آزار و درویشان پرهیزگار و زاویه گزینان عبادت گزار فرموده این تواضع بیزمام نمودند - و در زمان ملازمت بسلام و هنگام وداع بغایت اکتفا فرمودند - و چون زمین بوس صورت سجده داشت پس از چندی پادشاه حق آاده آن را نیز برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر فرمودند - چنانچه تفصیل آن در سالی که قرار یافته نگاشته خواهد شد *

و چون اعتضاد خلافت و فرمان روائی - اعتماد سلطنت و کشور کشائی - نص خاتم وفاداری و حق گذاری - آب جوعر حقیقت و جاسپاری - مونس وحدت سرای حضور - خاص الخاص بزم سرور - مستشار دولت خاقانی - موتمن بارگاه سلطانی - همدم دلکشی مجلس خاص - محرم خلوة سرای اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس مزاج دانی و آگاهی - مورد الطاف

شاهنشاهی - مطرح عواطف ظل الهی - جوهر صراحت حقیقت و ربا -
 قروح شمع یکرنگی و صفا - قدردانی خواندن بلند مکان - منازل الحلة
 یمین الدواء آصف خان - که منشایان و لغت نشان نیکارس این
 لغات سعادت مصاب در مصامین مراحم آگین که بنام آن قدردانی
 مؤثمنان زمان شرف حضور خواهند یافت مامور گشتند - هدوز از دار
 السلطنة لاهور بدار الحکومه اکثرآنان برسدند بود - و شرف ملازمت که
 در حقیقت ملازمت شرف است در بیامده - مدشور مخاطبت بحظ
 موازن نمط نگاشته هیكل گرس اعتماد اسباب و تمیمة ساعد انتخاب
 اخلاص آن سجدت معالی و مکارم گردایدند - و در مرماں مقدس
 بلفظ عمو که طرار آستین مهاباد و بهش بگین مفاحرت آن مجمع
 اطوار هواخواهی و ممکن اسرار پادشاهی است هر اختصاص
 بخشیدند - منصب آن رکن رکن دولت روز امروں در مرماں روانی
 حضرت جذب مکنی بهمت هزاره ذات و هفت هزار سوار دو - ا - پده
 سه ا - پده که در آن زمان و در عهد حضرت عرش آشیانی منصب
 هیچ یکی از امراء ذی شان بران زیاده نبود - و بیش از دو سه
 مؤثمن والا اعتبار باین پایه گراسایه ارتقاء نموده بودند و رسیده بود -
 درین سلطنت خداداد که عیار شناسی و مقدار داری را روز بازار
 است - و روزگار عداوت کار برخلاف گذشته مستعدان موازن و -
 مستحقان ترمیم را خدمت گذار - حمایت هشت هزاره ذات و
 هشت هزار سوار دو - ا - پده سه ا - پده که در تقواید سواران از یک ا - پده
 ده بیست امزون است مقرر گردید - و برای درام ذکر مناصب
 و معاصر آن عمده مؤثمنان والا شان اسوا امرای رابع امکان

نقل آن مذكور عفايت گنجور درين نامه نامي ثبت افتاد .

نقل فرمان كرامت عنوان

داذابي رموز سلطنت عظمى - واقف احوال خلافت كبرى - سرخيل
يكرنگان وفادار - سائر يكجته قل حق گذار - كار فرماي ارباب سيف
و قلم - مدير امور عالم - زبدة خوانين عالي شان - قدوة اسراي
بلند مكن - عهد الخلفه - يمين الدوله - عموي داذا آصف خان -
در امان حضرت ملك منان بوده بدانند - در چهارم كهزي روز
مبارك دوشنبه بيست و پنجم ماه بهمن موافق هشتم جمادى
الثاني سنه هزار و سي و هفت بمباركي و نيز روزي در دار الخلافت
اگر جلوس ميمنت مانوس بر تخت سلطنت و سرير خلافت واقع
شد - بدستورى كه معروض داشته بودند لقب را شهاب الدين قرار
داديم - چنانچه نام مبارك ما را بعنوان اقبال نشان صاحب قران
فانى شاه جهان پادشاه غازي در خطبه كه درين روز بلند آوازه
گردانيدند درج نمودند - و سكه هم بهمين نام مقدس زده شد .
لله الحمد كه آن نقش كه خاطر ميخواست

آمد اخر ز پس پردگ تقدير برون

اميد داريم كه الله تعالى اين پادشاهي كل هندوستان بهشت نشان
را كه بمحض كرم خود بما عفايت نموده بر ما و شما كه شريك اين
دولت جاري طرازيد مبارك گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و
نصرتهاي بي اندازه نصيب اوليای دولت روز افزون سازد -
خدمت پرستان آخر روز جمعه رميد - وعرضه داشت شمارا گذرانيد

و معرض رساند که معرور مودود آمد که روز پنجشنبه دهم و یکم
ماه دهم از اینجا روانه شود و در جمعه چهاردهم ماه اسفند از آمد
بمقام ما مشرف گردند از معنی چون دلالت بران منمود که
زمان در باب عزیمت مرد ملک رسیده خوشحال ساختم - قرار داد
از معنی که پادشاهانهای کامگار بر حوزدار را همراه بناروند و حواحه
ابو الحسن را در لاهور نگذارند مستحسن آمدند - هر پاشی که در روز
مدارک خلوس میبست مابوس پوشیده بودند برای آن عهد الحاقه
مرستندم - هر چند که هر چه آن عمر عذاب مرمانم رسانده از آن
گنجایش در د اما بالفعل منصب هشت هزار دین و هشت هزار
سوار و اچده ده اچده عذاب بموادم و سواي آن بندر لاهوری را بطریق
انعام مرحمت فرمودم این عذابیها ما در شما مدارک باشد •
گذاشت دوازدهای ملکانه که در ناز اصرار
منصود از آن و دیگر بندهای که روز خلوس معدس
در لب اندوز حضور بودند خلوص ظهور نامده •
چون از بدر تندر مطرب پادشاهانه مصررت تحصیل مکارم اوصاف
و مفاخر احاطه است و طبعیت ملکه مندول تحکیم دلها با عذاب
و بان و اتفاق تمامی اندیشه آنکه مرداس دلی عذاب محبت
بنشدند - و همگی خواهش آنکه از در حاطری درو عم در درند -
و مراسم بنار دو نامدهام دهند - و صدایی آرزو ناهدام - سخا تا داش
که چشمه سار در نای حوت سب چون رنگ تا گل آینه است -
و عطا تا دستش که لوحه حظوظ دهمودسب چون شا نامل
در یک دلب رخته •

بذل بی دستش نماید همچو دانش بی خرد
مال با جودش نماید همچو شاهی با حشم
روح را از رنج های دل تهی کرده کنار
آز را از گنج های جود پر کرده شکم

درین روز میمنت امروز که افسر جهانبانی نوررضایی تازه یافت
و تخت ملک ستانی مرو بهایی بی اندازه - انضال را آب رنجه بجوی
آمد - و نوال را رونق گم داده بکوی - از فزونی گرمش حرص گرفته
چشم دیر سیر بامتلا اندک - و امید جهانگرد بر بارگاه سلاطین
پناهش بار اناست کشاد - مبلغ هفتاد و دو لک روپیه - شصت لک
روپیه در مشکوی اقبال به پردگیان عصمت و بادشاهزادهای والا
گوهر چنانچه گذارش یاست - و دوازده لک روپیه بسادات و مشایخ
و فضلا و صلحا و شعرا و غیرهم عطا فرمودند * * بیت *

درخت همت او خوه در ابتدا عالیست

ز سدره مر گذرد چون به منتهی برسد .

و مناصب لختی از بندها که شرف اندرز حضور بودند بدستور سابق
مقرر شد - و برخی باضانه سرامراز گشتند - و مرحمت خلعت
گرانمایه و خنجر مرصع و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره
و تومان و طوغ و اسب بادپا و فیل کوه آسا ضمیمه عنایت منصب
و انعام نقد گردید - نخست عوطف بادشاهی درباره دولت مندانی
که بسان اقبال در رکب دولت از خیبر بدارالخلافة آگه آمدند بر
می نگارد - مهابتخان که از ملازمت حضرت جنت مکانی هنگامیکه
از کابل بدارالسلطنت لاهور می آمدند از راه جدا شده و نجات

خود در هائی مرزندان و حفظ ناموس درین دانسته از روی عادت
 اندیشی در حیرت برده اندرگاه آورده سعادت ملازمت مستعد گردیده
 بعدایف خلعت خاصه تا چارفت طلا درزی و خنجر مرصع تا پهل
 کتاره و شمشیر مرصع و منصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار
 دوا سپه سه اسبه و خطاب والای خانجانی و سپه سالاری و علم و تقاره
 و تومان و طوع و دو اسب از طویل خاصه تا زین طلا و میل از حلقه
 خاصه پایدارق نقره و ماده و میل و چهارلک روپیه نقد ورق مناهات
 بر امر امانت - و وزیر خاں که بحکم وزارت امر اختصاص داشت
 بحکومت و خنجر مرصع تا پهل کتاره و منصب پنج هزاری ذات
 و سه هزار سوار و علم و تقاره و اسب از طویل خاصه تا زین طلا و
 میل از حلقه خاصه و انعام یک لک روپیه - و سید مطهر خاں
 باره مهمتوری بحکومت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و منصب
 چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و تقاره و اسب از طویل
 خاصه تا زین طلا و میل از حلقه خاصه و انعام یک لک روپیه - و
 داور خاں تربیع بحکومت خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات
 و دو هزار پانصد سوار و علم و اسب از طویل خاصه تا زین طلا و
 میل و انعام پنجاه هزار روپیه - و نهاد خاں روهنگه بحکومت و خنجر
 مرصع و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و اسب
 از طویل خاصه تا زین طلا و میل و انعام پنجاه هزار روپیه - و سردار
 خاں بحکومت و خنجر مرصع پانصد سوار و منصب سه هزاری
 ذات و دو هزار سوار و علم و تقاره و اسب تا زین نقره و میل
 و انعام سی هزار روپیه - و راجه بیتهل داس پسر راجه گوپال داس کور

که از بندهای معتبر جان پدر درگاه والا بود - در ایام پادشاهزادگی
 شهنشاه فلک بازگاه یا یک پسر جانشین بلرام نام جانرا در راه
 رای نعمت خویش ندا نموده - بخلمت و جمدهر مرصع و ازاصل و
 اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و بعلم و اسب
 از طویل خاصه با زمین نقره و فیل و انعام سی هزار روپیه - و میرزا
 مظفر کرمانی بخلمت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري ذات و
 هزار و بیست و دو سوار و علم و اسب با زمین نقره و فیل و انعام سی هزار
 روپیه - و راجه منورپ ولد راجه جگناتپه کچهاوه بخلمت و جمدهر
 مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار سوار و علم و اسب با زمین
 نقره و انعام بیست و پنج هزار روپیه - و قلیچ خان بخلمت و خنجر
 مرصع و اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو
 هزار سوار و بعلم و اسب با زمین نقره و فیل و انعام بیست و پنج هزار
 روپیه - و خواجه قاسم سید اتانی بخلمت و خنجر مرصع و منصب
 دو هزار و پانصدی ذات و هزار و بیست و دو سوار اسب با زمین نقره
 و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه - و رضا بهادر مخاطب بخندست
 پرستخان که به بخت بیدار و اختر سعادت یار از ایام صبی بغلامی
 خداوند جهان مفتخر گشته - و بمزاج دانی و نیکو خدمتی درام حضور
 در حریم محرمیت راه یافته - بخلمت و خنجر مرصع و ازاصل و اضافه
 بمنصب دو هزار ذات و هزار و دو بیست سوار و بعنایت اسب
 و فیل و انعام بیست هزار روپیه و خندست والی میر توزکی و
 عصای مرصع - و هریک از یوسف محمد خان تاشکندی و جاننار
 خان و لهراسپ ولد مهابت خان خانان بخلمت و خنجر مرصع

و منصب درهراری داب و هزار سوار و نخستین بمرحمت اسپ
و بیل و پانزده هزار روپیه و دویست بیست و یکم علم و اسپ و مدل
و دوازده هزار روپیه - و دمانت خان دشت نعلی بخلعت و منصب
درهراری دات و هشتصد سوار و اتمام هفت هزار روپیه - و بکه قار
خان بخلعت و منصب هزار و پانصدی داب و چهار صد سوار و
انعام شش هزار روپیه - و نصیب شیرانی بخلعت و منصب هراری
دات و هشتصد سوار - و ترحان میانه بخلعت و منصب هراری دات
و ششصد سوار - و هریری از ابراهیم حسن محافظ بمرحمت خان
و برادرش خان و خواجه برخوردار و حیات ولد علی خان ترس که
از بلدهای روشناس اس درگاه واد بود و در راه حله و مرشد چون
خان درواخته و حبیب سنگه و آتپور و سدوزام کور و تمام سنگه پیسودیه
بخلعت و منصب هراری دات و پانصد سوار - و حیات ترس و انعام
هفت هزار روپیه - و حبیب سنگه و انعام شش هزار روپیه - و هرکدام از
یونس خان و بهان خان کاکر بخلعت و منصب هراری دات و چهار
صد سوار و انعام شش هزار روپیه - و خنجر خان و علاول ترس بخلعت
و منصب مسطور و انعام پنجاه هزار روپیه و شریف خان و عثمان و عیله
عم بهادر خان بخلعت و منصب هراری دات و سصد سوار - و اهتمام خان
و ترکثار خان بخلعت و منصب هراری دات و دویست و پنجاه سوار و انعام
شش هزار روپیه - و حدیب سوار بخلعت و منصب هراری دات و دویست
سوار - و رشید خان خواجه سرا بخلعت و اراصل و اساده بمنصب
هراری دات و دویست سوار و انعام چار هزار روپیه سواران گشتند •
پس از آن نگرش - مراحم شاهنشاهی در داب و دویست که در

زمان دولت حضرت جنت مکانی منصب داشتند - و درین روز
 مسرت اما دوات اندوز بودند - و لختی بمناسب سابق و برخی
 باضاده سر برافراختند می پردازد - خان عالم را بخلعت و خنجر
 مرصع با پهل کتاره و منصب شش هزار ذات و پنج هزار سوار و
 علم و نقاره و اسب از طویل خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه
 با ماده فیل سربلند گردانیدند - و قاسم خان جوینی را بخلعت و
 خنجر مرصع با پهل کتاره بر نواخته - و از حواریان منصب از دوهزار
 سوار دو اسبه سه اسبه مقور نموده بمنصب پنج هزار ذات و پنج هزار
 سوار دو اسبه سه اسبه و بعلم و نقاره و اسب از طویل خاصه با یرق طلا
 و فیل از حلقه خاصه سرسرا ساختند - و لشکر خان بخلعت و خنجر
 مرصع با پهل کتاره و صوبه داری کابل از تغیرخواجه ابو الحسن
 که ظفرخان پسرش نیایه به نظم آن می پرداخت و باضاده دوهزاری
 ذات و دو هزار سوار بمنصب پنج هزار چار هزار سوار و بعلم و
 نقاره و اسب از طویل خاصه با زین مطلا و فیل - و راجه جیسنگه
 ندیره راجه مان سنگه بخلعت و جمدهر مرصع و باضاده پانصد سوار
 بمنصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار و بعلم و نقاره و سید
 دلیر خان باره بخلعت و خنجر مرصع و از اصل و اصاده بمنصب
 چار هزار ذات و دو هزار و پانصد سوار و بعلم و نقاره و فیل -
 و راد سوز بهوری بخلعت و جمدهر مرصع و باضاده هزار ذات
 و پانصد سوار بمنصب چار هزار ذات و دو هزار و پانصد سوار
 و بعلم و نقاره و اسب و فیل و راجه بهارته بندیه بخلعت و جمدهر
 مرصع و باضاده پانصد سوار پانصد سوار بمنصب سه هزار ذات

و پانصد سوار و معلم و اسب - و میرزا خان ولد شاه نواز خان بن
 عبدالرحیم خانخانان خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزار و دو
 هزار سوار و علم و نقاره و میل - و مصطفی بیگ خلعت و خنجر
 مرصع و ناصبه هزار و ششصد سوار منصب مسطور و خطاط
 برکمان خانی و علم و اسب نازس بقرة - و ایرانی (۴) خلعت و حده هر
 مرصع و منصب سه هزار و ذات و هزار و پانصد سوار - و دادو خان
 لرانی خلعت و خنجر مرصع و ناصبه پانصد و سه صد سوار
 منصب مذکور - و هر یک از سید بهو و علیقلی دزمن و بهار سنگه
 بدیده خلعت و خنجر و حده هر مرصع و منصب دو هزار و دویست
 و هزار دو بیست سوار - و سید بهو خطاط دندار خانی و علم و
 سپ - و علیقلی ده علم - و نورالدین ملی خلعت و منصب دو هزار و
 دویست و هشتصد سوار - و سید یعقوب بخاری خلعت و ناصبه پانصد و
 سه صد سوار منصب هزار و پانصد و ذات و هزار سوار - و حکمال
 زاد گش سنگه راتهور خلعت و منصب هزار و پانصد و ذات و
 هشتصد سوار - و سید عالم باره خلعت و ار اصل و اصانه منصب
 هزار و پانصد و ذات و ششصد سوار - و راحه دوازده داس کچه و ابده
 خلعت و منصب هزار و ذات و هشتصد سوار - و هر دیرام کچه و ابده
 خلعت و منصب هزار و ذات و ششصد و پنجاه سوار - و راحه بیست و
 خلعت و منصب هزار و ذات و ششصد سوار - و سواران خان پسر
 شکر خان خلعت و ار اصل و اصانه منصب هزار و ذات و پانصد
 سوار عراقکار اندوختند - و مرهان شد که قبول سائق ایمن لخال
 باشد - و نسیمی که نعره می میصد سر امرایی یافته اند طلب

افزاده تن گردد - چون نگارش اسمی کمتر از هزاری درین فهرست
ال بطول می آید بحسب الحکم الشرف بر ذکر جماعه مذکور
نه از افتاد - و الا درین روز فیض اندوز تا هزار منصبدار از موج
ز جود پادشاه دریاوش کن بخشش باندازه استعداد و استحقاق
در گشتند *

اسمی بخت بندارانی که در ایام خجسته فرجام
پادشاهزادگی دولت بندگی اندوخته بعد از
جلوس ابد مانوس بپایه اعتبار رسیده اند *

چون جمعی از بندگان فرخ روزگار از ایام نیک انجام پادشاهزادگی
تا اوقات قدیمی حمات فرمان روائی در ملازمت گرامی ترتیب
یافته بحسن خدمت و دوام حضور در دل فیض منزل کیهان
خدایو جایی کرده اند - و از اخلاص رافی که بهترین مفاخر بنی آدم
است - و بهترین مکارم عالم - و رنای صافی که سرآمد شمایل بهبه
است - و سر دفتر خصایل رضیه - در سفر و حضر خدمت گذاری
قبله دین و دنیا نموده اسباب رفعت و جاه - و مواد مکنت و دستگا -
اماده گردانیده اند - و بنوازشهای پادشاهی کامیاب صورت و معنی
گشته بحکم خامان بنده پرور - جهانباان احسان کمتر - محامد نکر
شاهنشاهی و منافع گذار ظل آلهی - اسمای این بختیاران درین
گرامی نامه مثبت میگردد اند - تابانتشار فکر جمیل - و انتشارصیت
نبیل - عمر ثانی بل زندگانی جاودانی بیندوزند - یادگار خجسته
و تذکار فرخنده هر مایه اعتبار اسلاف و پیرایه افتخار اخلاف این
فدویان عقیدت گیش گردد - وزیرخان که بمنصب وزارت سرفرازی

داشت سید مظفر خان نازده اسلم خان که خدمت لشکرگیری
 سر بلند بود نگارش مراتب خدمتگذاری و هواداری و حامیاری و
 مرمای برداری انان را دقتی جداگانه داید - معتمد خان دلاور خان -
 بهادر خان - سردار خان - راحه بقیه اس کور - مدررا مظفر کرمانی -
 راحه مغروپ - فلاح خان - حواحه فاهم - سید اتانی - رضا بهادر مصاطف
 خدمت پرستخان - یوسف محمد خان تاشکندی - خان غارخان
 احلاص خان - حواحه جهان حوایی - اعدمان خان حواحه بکه
 تارخان - زبردست خان - موثقان شرره خان - اهتمام خان - ترکداز
 خان - رشید خان حواحه سرا - سعد احمد - مدر خان - یگدل
 خان حواحه مرا •

(۱) اکنون تقریباً دوازده سال گذشته است که در این جمعی
 که میبایست تربیت حاکمان تحت روزگار بدوخته دولت رسیده
 پیش از خلوص عالم آرا از مروت و احوال در دست
 و پیکار خان در باخته بیگنامی اند اند حقه اند می نگارد •

راحه بهدم پسر زبا زمر سکه که شمول عواطف شاهنشاهی فطانت
 مهارتگی سرانراز گشته بود و از امور خمایت و مسالبت در جنگ
 صف تلاشهای گردانده دروی کار آورده مردانه رحمتها برداشته در راه
 حدایک قدر دان خان را بذار نموده و راحه نکرمحیط که از
 عمدهای این دولت بود و نامش سید داس و نه ادای مراسم

ندوبت و تقدیم خدمات پسندیده و تودعات نمایان بخدمت بخطاب
رای رایان فرق امتحان براراخته بود و پس ازان پیایه والی راجگی
رسیده بدین خطاب مامور گشته و در عرصه پیکار برسیدن زخم
تفنگ بر پیشانی خود را ندا ساخته و راجه گوبالداس گور که از
بدنه های مستعبر جانشین درگاه مملی بود و با بلرام پسر جانشین
خود در تنه هنگام یورش که بر قلعه آن شده بود نقد جان در راه
ولی نعمت خویش در باخته و بیوم بیگ ترکمان که بخدمت
بخش یگرمی لشکر اقبال بلند پایکی داشت و با حسن بیگ پسر
خود بر ساحل دریای گنگ و چون که بهم پیوسته میروند در میدان
دغا بمردانگی جانفشانی نموده و محمد تقی سمسار مخاطب
بشاه قلیخان که از نیز جان نثار گشته و شیر خواجه که از یکه جرابان
معرکه اینجا بود و در جنگی که مهاراجه بکار آمده از نرونی تهور
پای استقامت نموده و مرایه همتی بذل نموده و عابد خان پسر
خواجه نظام الدین احمد که به بخشی گرمی حضرت عرش آشپانی
انار الله برهانه مباحی بود و از پیش از وزیرخان بخدمت
دیوانی سرانرازی داشت و در راج مهمل که الحال به اکبر نگر
اشتهار دارد روز یورش گوهر زندگانی ایثار نموده و علیخان قرین
که از بندهای روشناس شده جهانبانی بود و در ولایت تنه روزی
که راجه گوبالداس بکار آمده جرعه شهادت در کشیده شاه بیگخان
که در روز یورش قلعه برهانپور بدلیبری جان سپرده و خانقلی بهادر
برادر کلان قلیچ خان که در تلنگانه بزخم تفنگ شهید شده هنگام
نبرد پسر افضلخان که یوارونی طالع از رکت معادت جدا شده روانه

نجا پور گشته بود و به کيفر اين کردار بکوهيده از تيردقتل رسيد
و محمد خان مهنه که روز فتح بنکاله و کشته شدن ابراهيم خان
صوه دار آجا و رحيم خان کاکر با پسر خود الهداد در روز سپري
شدن عايد خان و جمال خان و رستمخان يري که در جنگ
نواحي کانگره که با مرزبان آجا بروی کار آمده و حسن بيگ
بدخشی و شير بقا و سيد عبد السلام داره که اينان ميرزوي که
ماند حل پنجاه شهادت مرزفي گشته و صالح بيگ موجودار پرنده
پيلاد از مضامین گجرات حومرز قدگانی صوب نموده *

نگارش گروهی از نویدان والا اعتبار که در درمیان روایی
حضرت جغتو مکاني ابار الله برهاده نظم موصحات
می پرداختند - و دعداد جلوس سعادت مائوس برخی
ندستور صادق منصوب ماندند و لحتی معرول گشتند
اسامی جماعت منصوب

يعين الدوله صاحب صوبه لاهور و ملتان که نظم مهمات ملتان
به نيابت او امير خان ولد قاسم خان همگی می نمود - خاصه
لودی نظم دکن و برار و خاندیس - اعتقاد خان صوبه دار کشمير -
بافر خلی نظم ثانی صوبه دار اودیسه *

اسامی کرده معرول

میزا رستم صوبه دار می بهار ازو تعير شد - و سحابی او خان عالم
معین گشت - خواجه ابو الحسن ناظم کمال و ظفر خان پسر
بنیادست او در انجا می بود - لشکر خان حکومت آن سررازی بام
قاسم خان جوینی صوبه دار دار الحکمة اگره بود - از تعير مدائجان

بنظم بنگاله سر بلند شد - سیف خان در اثناء توجه مرکب اقبال از دکن بصوب دارالخلافه هذکام وصول رایات جهان پیمای بحوالی احمد آباد از صوبه داری احمد آباد معزول گردید - و بجای او شیر خان برنواخته آمد - مظفر خان حاکم مالوه از تغییر او خان زمان ولد مهابت خان را تعیین فرمودند - جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم از صوبه داری الیه آباد معزول شد - و بجای او جانشینار خان منصوب گشت - مختار خان ناظم دهلی از تغیر او بقلیچ خان مقرر شد •
گذارش آغاز تاریخ جلوس ابد پیوند حضرت صاحب

قران ثانی - و ترتیب ادوار و سنین جاردانی *

از آنجا که ربط معاملات دینیه و مهمات دنیویه و ضبط اموال و محاسبات و احکام سلطانی بی آنکه جزوی از اجزای زمان را که مورد ملاحظه عظیم مشهوره مانند تجدید ملتی یا حدوث دولتی شده باشد مبداء وقایع و مفتوح حوادث که انقلاب زمانه مقتضی آنست و گردش چرخ متقاضی آن - گردانند صورت نه پذیرد - چه تبدلین زمان ورود احکام و تعین نامخ و منسوخ و ضبط انساب و موالید و حفظ و نیات و اعمار بی تشخیص آغاز متعسر بل متعذر است - و صکوک و رسایل بدرون تاریخ اعتبار نگیرد - ناگزیر جمیع اسم سالفه و اقوام سابقه برای تعیین وقایع و تبیین حوادث مبداء قرار داده مدار معاملات دینی و دنیوی بران مهاده اند - و آنرا بزبان تازی تاریخ گویند - نخست هبوط آدم را تاریخ گرفتند - بعد ازان بعثت نوح - پس ازان طوفان - سپس آن بعثت ابراهیم - ازان پس مبعث یوسف - ازان سپس بعثت موسی - پسترمبعث سلیمان -

پسر اران معذب عیسی - و میان عیسی و حاتم احدیس که انام
 جاهلیب و مژده بود مرودان احمدعل تا مرک کعب بن لوی دناه
 کعبه - بعد اران عام اهل تاریخ کردند و در فارسیا خلوس هر
 تاحداری تاریخ اعتماد می نموده اند - و در مدامی همدردستان
 پیر همین طریقه حازی بود و چون مروج حورشید ملک مصطفوی
 عالم را در گرمس - و مصالح ملل حایده مرد مرد - تاریخ هکری
 وضع شد - واضح آسم که واضح آن مازوق اعظم است - چون از
 بعض اعمال مکاتب بی منط تورج مرسید - و باهمال آن معاملات
 چنانچه باید تنقیح می پذیرفت - امیرالمومنین از هر مران بود
 مرس پرسید که محوس چیری را که ناس حفظ اوقات کنند چه
 می نامند - گفت ماه روز انرا معرفت ساخته مروج گفتند و اران
 تاریخ اشتقاق یافت - و اران زد که دوروز عالم امروز معتدال هوا و
 استواء لیل و بهار - و ریخت دایع و راع نامصام هوا که واژمار - و زیست
 کوه و صحرا نابواع رباحی و اشعار - و ارایش زمیں و زمان بحصارت
 و بصارت بسنت تجمیع آمده امتیاز داشت - در اندر نامه و
 چهارگیر نامه بر آغاز حدیں از مروردیں نشاط آئین نمودند - دریں
 را که ندم دولت خاماں روزگار - حلیمان چهاردار روی لشکر
 اسلام - پشت سپاه ایمان - که در انداء خوانی - دل اعار عقل
 هدولای - انوار دیروزی و آیات فرمانگذاری از چهار مشتری
 سیمای این مستند کسوت پادشاهی هوندا بود - و آثار دیس پرورزی
 و امارات دیدداری از حمه مهر آسای این مستحق جلالت الهی
 پند - چهار پزمرده ترمیم حاددای گرمس - و زمانه پیر طراوت

جوانی - و هرچه از آثار پسندیده بالقوه بود بطراز فعل مطرز شد -
 و آنچه از اطوار گزیده بالفعل بود بحلیه کمال متحلی گشت -
 از آنجا که همگی همت پادشاهانه و عزیمت ملکانه خدیو پشته
 کشور - خداوند بحر و بر - مصروف رواج دین حق آئین محمدی
 و رونق طریقه انیقه احمدی است - علیه من الصلوات اکرمها -
 و من التحیات افضلها - و باعلو منزلت و جاه - و فزونی مکنت و
 دستکاه - از خزاین بی پایان - و عساکر بیدکران - و کثرت اسباب تنعم
 و تن اساسی - و مرط مواد مستلذات جسمانی - لحظه از رعایت
 اوامر و نواهی ملت غراء مصطفوی بغفلت نگرایند - و لکن از
 حمایت احکام شریعت بیضای نبوی فراموشی نگزینند - بر خاطر
 صواب ناظر پرتو افکند که سی و دو سال شمسی و شش روز و هشت
 ساعت نجومی و ثلثی سی و سه سال هلالی است - و پیدا است که
 مدت ترویج سی و سه سال دین مبین راسی و دو سال نکشتن
 خردمند سعادت و در دین پرتو نپذیرد - بنابراین مفتوح سوانح
 و مبداء وقایع جلوس مقدس قرار داده مدار حفظ اوقات احکام -
 و ضبط حوادث ایام - بر سنین و شهور قمری که مبناء تاریخ هجری
 است نهادند - و ازین جهت که عدد فرمان روایان این دو دهان
 کرامت نشان بوجود همه سوداین برگزیده الهی بشمار بیست و نه
 رسیده است - حکم معلی شرف نفاق یافت که هر ده سال را ازین
 عهد سعادت مهد یک دور اعتبار کنند - و درین نگارین نامه سنین
 را باین طریق سال اول از دور اول و سال نخستین از دور دوم و
 برین قیاس می نوشته باشند - و اگرچه اورنگ جهانشانی هشتم

ماه جمادی الثانیة ملحوس والا دلتد پایگی یافته بود اما چون
ابتداء سال از سرآغاز ماه اولی - از پیشگاه دانش مرصا شد که
مداء سال مرحله جلوس عرف جمادی الثانیة اعتبار گردد - و بدین
مضمون مناشیر قصا تاذیر بصوحت ممالک محروسه صادر شد *

قا ملک طول دهر بیامد • بدراع سیدی و شهر شهزور
سدین و شهرزور دوس ناد • طول ایام و امتداد دهور

حلیة مقدس ذاب اندس بادشاه دین

پناه - و شمس اکمل خاتان حق آگاه *

دادار قدیر - و آمریدگار خدیو - ترکیب عربی انسانی را در
اشتدایک عروق و ارتباط عضلات و اتصال عظام که منابع
صنایع آن را بارک بیدان علم تشریح تفصیل داده آثار
شگرف کارجی قدرت الهی بروی روز انداخته اند تا دیگر حانداران
ابراز ماحات - و باعتدال اعضا و انتصاب قاصت و خیل جلوس و
خطوط دمت و پا که دقیقه شلحال علم دیامه از کیفیت آن شمایل
بهیه و لحصال رصیه و اسرار عربده و آثار عجزیده امتداد دوده
حیثیت امرای موشگامان دقایق صنعب فیچون گشته اند استیارداد -
و چنانچه در مراتب جاه و منازل دستگاه بدنگان را منعادت آورده
در دلایل بدرتعارف نهاده - قیامه پادشاهان را بادشاه قیامه گردانید
مصدق این مقال صدق مآل احوال مصدقیه این خدیو خدا شناس
است - و اعمال کریمه این خداوند دین احساس - و از آنجا که
تفصیل امارات دولت بلند - و تطویل آیات سلطنت حق پسند را
که ماهران این علم شگرف از پیکر انور آن صورت مردمی و معنی

آدمی فرا گرفته اند دستری جدا گانه باید - ناگزیر نبندی مطابق
استنباط دانایان هندوستان بهشت نشان که در فن قیانه بیش از
دیگر دانشوران غور نموده کتابهای مبسوط فراهم دارند - برسم اجمال
و اختصار نگارش نموده بر کوبی از چرخ دوار و برگی از گلزار اکتفا
می نماید - و کوران فاتران بندی را دیدم حق بین و لنگان شا راه
اصناف گزینی را پای صدق پیما سرانجام می دهد *

قامت والا اعتقاست که الف ابجد آفرینش است و سروچوبها
پیشش بحکم خیر الامور اوسطها متوسط است - و آن بر دانائی بلند
و ذکا بپیمانه دلیل - سر دانش پرور که در فرو شکوه همه نداشت
و در خردی و بزرگی میانه است - و ازان بر هوشیار مغزی و بیدار
دلی و دانائی تام و عدالت عام پی برند - رنگ گرامی اسمر
است و آن بکمال خرد و فزونی فطانت و درام هوشمندی و کثرت
دانشوری راهبر - و همرنگی مید کونین و اشرف ثقلین بر حصول
سعادت دارین دبلی دیگر *

انا املح چو حدیث تو در افواه انداخت

قصه یوسف مصری همه در چاه انداخت

لوحه پیشانی نورانی که لوح محفوظ شمایل سلطانی است -
و تقویم قویم خصایل جهانبنانی - در کبر و صغر معتدل است -
و آن دال است بر اعتدال انبساط و انقباض در اختلاط خلایق - و
انچه از خصایص جهانداري و تدایج فرمان گذاری که هوا خوانان
خطوط پیشانی ازان صحیفه صحامن نسخه میامن فرا گرفته اند
به نگارش انجام نپذیرد - برپسار آن صفحه دولت نزد منبت

مو مشکین خالیدست زلف امرا همایا عذریس نقطه است که از
 علم صانع بیچون در صفحهٔ مجد افتاده - یا نقطهٔ انتخاب است که
 دست ناظم کامل بر شاه بیت قصیدهٔ آفرینش نهاده - و امارت
 حسستگی و آیات مرحددگی که در بعهٔ سحر علم قیامه ازان
 استخراج نموده اند از بسیاری گذارش بدو ریست - طاق انور که در
 زبانی طاق است - و نا مردانگی حق - و راحی و کشادگی آن
 دلیل دل گشاده و خاطر آزاده است - و امارت اعتنا ادوات دولت
 و انحلال عقده‌های سلطنت - چشم دور رس که دوکون در چشمش
 در بنیاد در تکی و راحی اعتدال دارد - و در سیاهی و بی‌عدی
 کمال - و اعتدال آن دلیل است بر عزارت علم و پاکی طبع -
 اسباب العین آن چشم مردم و چشم مردمی که چون قلعهٔ صلوات
 کعبهٔ صلابت همایان است مایلند عین السجود در هر دو طلسمات
 حاوید زندگی بخش عالمیان است - و آن دلیل است بر مزوی
 رقرار و مرار می عقل - بر پشت چشم راست مشکین خالی است
 در کمال زینتی - اسرار لورک و آثار سعادت آن در لب هاله و حاشه
 زبان گذارش و نگارش بدو ریست - حساد این دولت حدادان را • بظم •
 بیدی ادر کمال انوری شاه • قیر دل دور ماوان بینی است
 و استوای آن که العا از دعوی راستی برد آن خط نه بیدی کشیده
 دلیل اسد است آثار و استقامت اطوار است - و مایل چشم چپ
 پیوست بیدی آخ که آنرا ده هندوستانی زبان مسه گویند واقع
 شده - و آن امارت دولت مستقیم و سلطنت مستقیم است - گوش
 حق بیوت که در بجهٔ صحران اسرار الهی است - و شاه راه بشایر

نامتناهی متوسط است - و ازان حدت فهم و شدت حافظه استنباط نمایند - روی امور که خورشید ازان انوار عالم افروزی فرا گیرد - و مشتری آثار سعادت اندوژی - در کمال اعتدال است - و آن برانعال پسندیده و احوال گزیده دایل - دهان جواهر افشان که مکن لالی اسرار الهی است - و کلمه یواقت حقایق نامتناهی - از روی اعتدال در تنگی و فراخی امارت مردانگی است - و آیت فرزانی - لبهای مبارک که از شک تبسم دلرویش دل غنچه خونین است - و از حسرت تکلم جانفزایش آب حیات ظلمت نشین - در ستبری و باریکی میانه است - و ازان لطافت فطرت و نظامت طبیعت استنباط کنند - امان لالی مان در خردی و کلانی کمال اعتدال دارد - و باهم نهایت انتظام - و اتصال آن امارت راست گوئی است - آواز مقدس در اثناء شفقت و مهر روح گستر و روح پرور است - و در هنگام مطوت و قهر دل گداز جان شکر - بیشتر بفارسی در کمال فصاحت و بلاغت تکلم میفرمایند - و به بعضی هندوستانی زبانان که فارسی ندانند بهندومتانی - و چون نواب جنت مآب خدیجه الزماني رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا بن حضرت فردوس مکانی که در عهد صبی به پرورش آن نور پرورده الهی می پرداختند چنانچه نگاشته اند ترکی زبان بودند - و بلخدمت مشکوی دولت بترکی حرف میزدند - از بسیاری استماع اکثر الفاظ این زبان می فهمند - لیلک از قلت ممارست بآن کمتر سخن میکنند - چه در خرد سالی طبع اقدس را باین زبان رغبت نبود - و نواب خدیجه الزماني از کمال رافت و عطوفت کام و ناکام بریاد گرفتن آن نمی

داشتند - زوری حضرت حجت مکانی از زوری عنایت و مهرنایی
 زبان طیبیت و مودود که اگر شخصی از من پرسد که از صفات
 پسندیده چیست که ما را حرم بدارد بخواهم گفت که زبان ترکی -
 حدیو اعدال در پاسخ والد صاحب از زوری کمال ادب عرض رسانیدند
 که انشاء الله تعالی بتوجه حضرت این صفت نبر حاصل شود - همانا
 این پادشاه صورت و معنی که همان کمال آسمان بی عیب است -
 دانسته نازالت این منقصب بپرداخته - تا چشم زخم را بپلندی
 باشد و دیده ماتوان بین را بپلندی - محاسن و شارب آن مجموعه
 معالی و محاسن سیاه رنگ است - و در تنگی و اندوهی و درشتی
 و نرمی متوسط - و از آن کمال گیاست و مراحم اعتدال کند - بر
 و من سینه صندل بدو صورت را قصر میکنند - و محاسن را یک قصه
 میگردانند - گردن خمسته در بهادری صفا و اعتدال است - و آن
 دلیل است بر بدالت بعض و تعالت ذات و اصالت تدبیر و اصالت
 صمدیت - سینه را میگویند که گنجینه امرار الهی است در فراخی و تنگی
 مریاده است - دستهای مریخته که در دستن و کشیدن ابواب دولت
 نمودارین الهی است - و در گرفتن و دادن اسباب ثروة یادگار قدرت
 نامتناهی - در کوفتهی و درازیه قنایت اعتدال دارد - و آن دال
 است بر لطیف و قهر و داد و ستد بموقع - کف دست که بحر
 محیط کعبی است از آن دریا ناز بخشش در کشادگی و نرمی
 متوسط است - و آن دلیل دور بینی و مهرگرایی است - اصابع
 منص مراتب پنجگانه که هر یک حدولی است از دروایی و حمیت
 الهی - که ریاض امال و امالی چار و کس عالم را شاداب دارد - دل

دریای نواست که بمحیط کف پیوسته حیاض شش جهت عالم را سیراب - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و سبزی و تنگی در نهایت توسط است - و ازان فرمان روائی و جهان کشائی استنباط کنند - از اتفاقات حسنه بر هر یکی از مسببه و وسطی و بعصر و خنصر دمت راست مبارک خال خچسته خال واقع شده - و این چار نمودار شگرف آثار دلیل امت بر کشایش جهات چهار گانه عالم - بر کف هر دودمت چون پیوسته که در بزم و رزم ید بیضا است خطی واقع است - که مثل درام زندگی و توبیع خلود پایدگی است - پای فلک ما در کمال اعتدال است - و خطوط آن که امارات اقبال روز افزون است - و بطور آیات دولت همایون - حیرت افزائی دیده و ران قیافه شناس امت - بر کف پای مشکین خالی است میمنت اشتمال دلیل بر جهان کشائی و فرمان روائی *

پیش از جلوس اقبال مانوس بچند مال در حوالی خطه دلکشای اجمیر در اثناء اشتغال بعشرت فخریه از دور صومعه بنظر خورشید اثر درآمد - چون انتاب بنصف النهار رمیده بود - و حرارت بر هوا مستوای گردیده - عنان توجه منعطف ساخته ان زاویه را بغیض نزول زیست بخشیدند - زاویه نشین دولت ملازمت دریانت چون در فن قیافه مهارت داشت التماس مشاهده اسرار دایر دست حق پرست و خطوط پای سریر آرا که امارات دولت کونین است و اشارات میمنت نشاتین نمود - از آنجا که درین درگاه آسمان جاه هیچ نیامندی را برد ملتزم دل شکسته نگردانند - این امنیت که اقصای مطالب سعادت مندان است - و استای مآرب دولت

ملکدان در معرض قبول امداد - و بعد از اعلان نظر دعوی معذرت
رسامند که خطوط نسب دولت بدوحت که حداقل دربار خود
اسب - و بطور لوحه بدوحت - از آن گویی معذرت که خلعت رندگانی
گرامی نظرات طول مطرر است - و کتاب عمر سامی نشر از درازی
مشرر - و حال مددیت اشتمال پای چپ معنی که حال رحسار
دولت اسب - و معطه صحیفه سلطنت - از آن مدنی است که
دست آناه مددوحتان که چار دانگ جهان اسب - و سواد اعظم
گدیان ارثا و استعدادانی مبارعی ناس شخص اندس نارگرد
و مابر ممالک و اناکم موهده و استحقاقانی مشارک ناس نفس
مقدس - و سلاطین عالی شاه و حوادس والا دستگاه استقامت ملک
رتبه که ملجاء حداقلان تحب و دینم است - و ماس در مالدگان
هعب اقلیم - در سادته گرامب دارس و سلاطین شاتس بیعدورد -
و صوابت مرمال گزاری و روابط ملک داری دسوی تازه و بطمبی اندازه
یابد - و چون علامت اند قری و سلطنت ملد آئس ندی که
آن بدعوله گرس گذارش نموده بود در مرمال ظهور فر آمد - امید عظم
اسب که پادشاه داد گرو جهان پناه خود گستر فر تحت دولت
و کامروایی و متکاء سلطنت و جهاندایی تا

• ع •

ملک را دور گیتی را در یک اسب

مرمال زوایی دس و دینی - و جهانکشای صورت و معنی داشت •
گذارس لیختی از عادات شریعه و عادات مدیه

اسد کارسار - و دادار جهان پردار - نوع ندیع اسان را ندل دانا و ریان
گودا از سایر حاداران امتیاز بخشید - تا ندل هستی آمریدده شداخته

بفکر مقاصد جليلة دينيه و تدبير مطالب ذيليه و نيز بيه که ناگزير زندگي و نا گذران پايندگي است نمايند - و بزبان شکر منج جسيغه ايزدي و سداس نعم عظيمه مرمدی گزارده از مطالب ديگر آنچه خواهد بينازان و يادوان برماند - اگرچه رواتب عبادات از جمیع امراء انساني در جناب احديت مطلوب است - اما از ناظران کثرت که بفزونی آلا و فرادانی نعم از ساير جهانيان اختصاص يافته اند مطلوب تر - و تا ذات قدسي سمات سلطان روزگار بحلیه طهارت و صلاح آراسته نباشد - رتبه ديگران برفقه قبول اوامر و نواهي الهي در نيایند - و دل زمانيان به پيروي شرايع نبوي نگرايد - و از پنجهت منة سنيۀ آلهي بران جاري است که هرگاه کار دين رو به اندراس نهد - و شمار اسلام رخ به انطماس بتائيد ايزدي یکی از بندگان سعادت اندوز بروي کار آید - تا به ابداری مسمعی جميله گرد فتور از سلامت اسلام فرو نشاند - و بدهتيايی دين پروري و ديانت وری احساس شريعت را مشيد گرداند - و چون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود - و مبانى شريعت رخ به انعدام - ايزد کار ساز اين بادشاه اسلام نواز کفر گذار را اورنگ آري اقبال گردانيد - بفيان اسلام را چنان محکم و مرموض ساخت که تا روز نشور کرد فتور بر دامن دوام نه نشيند - و بدست حوادث روزگار غدار ارکان رفيعۀ آن تزلزل نپذيرد - هر چند تفصيل شرايف عبادات اين سلطان پرهيزکار و کرام عبادات اين خاقان دين دار بيش ازین است که خامۀ بريده زبان از عهدۀ نگارش آن برآید يا در تکلفي صفحات نامه در آيد - اما برخي ازان بر رسم اختصار نگاشته خداوندان بصرا به بصيرت و همنون ميگردند - و نابيدان را

هرگاه بیدانی سرانجام میدهد - اوقات شما روزی آن و دوزخ است
 طهارت بوضو میگردد - و در غسل واحدی است در یک روا بدوید
 و در ادای صلاه و صیام مکتوبه است یعنی که در کتب معتبره
 جامع شده بایست اهتمام نگار می داود - و در لدالی متذکره و یاد در
 نصف لطافت و ادعیه و بیارمندی درگاه صمد و امانت حدیث
 و میراث نجات و مشایخ و صلا و علما و مصایح احباب محتاج
 میگردد - و در جمع اوقات و حالت آید که راضی و مدبر حق
 شناس روی بیار درگاه بی بنار حقیقی و کار ساز تحقیقی دارند
 و در برهت بمرتبه احتیاط میفرمایند که اگر در صفت طهارت
 پیوست به معصوم دیگری حتی حواهر شب امروز که در رعایت
 دنیا لطافت و شرافت صرف المذل است بحد معشوند - و مثل
 خاطر قدسی مآثر معطران روح پرور روح گسترده به اهدا و نگارش
 حاشیه مشک در عنبر و بر است - و از اشتقاق و ادب حال پرور در
 بهشت آید که همیشه به انواع عطر و اسامی نخبه معطر و منجر
 است رو حادبان تقدس بهاد تحرد نژاد برای قوت دهرها بر
 میدارد - و لدان لطافت آسان آن ملکی ملکت چنان عطر امده
 است که اگر احیاناً در شارع اتعاق عدور آمدن گوئی کاروان خطا و
 و چش در اسرار کشاده - یا نامهای چید و قاتار در رهگذار
 افتاده - عطر چهایی که عذرات است از خفیه گلاب در زمان
 آنحضرت اختراع یافته - و لدی سمع به این نام موصوف شده همگی
 عطریات را از اعتبار و مقدار انداخته است - و جمیع دوهایی حوت
 را کاند بارار ساخته و در حرم بخشی و عذر پنداری آن قدله ارباب

بخشش و بخشایش که گذارش آنرا دفتری جداگانه باید باین
بیت اکتفا می نماید

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید
گر نه بیند عشقبازیهایی عقوش برگناه

و آنچه در اغماض عین از تقصیرات جمعی که در اوقات سعادت
سمات پادشاه زانگی خصوصاً ایام نیک انجام اقامت دکن
در رکب ظفر نصاب بودند - بروی کار آمده - اگر بتفصیل آن
پردازد جز آنکه حمل بر اغراق مدح طرازان رود صورتی دیگر
ندارد - ناگزیر بکارش مجملی سعادت‌مندان بخت پذیر را در عفو
اندوختی و کرم آموزی دستور العمل تازه میگذارد - جماعت کثیری
از نوکران حضرت جنت مکانی به تربیت آن خسته نواز
شکسته هر روز به ارتقای مدارج علیه و اعتلای معارج سزیه کامیاب
صورت و معنی گردیدند - و طایفه غزیره از ملازمان آن چشمه سار
فتوت و مردمی بنوازشهایی ملکانه از حضیض خمول به اوج رفعت
و بلند نامی برآمده از اعبان دولت گشتند - چون هنگام آن شد که
حقیقت وفای این گروه بسبب فطرت دون همت که از اخلاص
خالص فدویانه چون گویم که از خرد مصاحبت آمیز بازوگانه نیز
نصیحه نداشتند بمحک تجربه رسید - چشم کوتاه بین را از گوناگون
حقوق نوازش و تربیت پوشیدند - و خاک بی‌دوئی بفرق روزگار
نکوهیده بیخته جدائی گزیدند و آبروی خود را وهم پیشگان را بر زمین
شرمساری و بی اعتباری ریخته - از دولت هم‌رهی محروم گردیدند
و چون اورنگ جهان‌بانی بجلوس سعادت مانوس سدره العرشهای

آمال و آمایه گردند - چنان حرائم دور آرزوهایش را ندیل اعماص
 پادشاهان پوشیده باز بهمان مداخله عالیه سرزدند گردانیدند تا
 حیالت و اعمال نگشند چندی تعصیرات و بیل را در حلا و صلا یاد
 نمرودند - از آنجا که همگی به حق طوبت مصروف السب که
 حرمع سیامات در وقت شریعت عرا با حرا رسد و تمامی احکام در
 طلق دین مقبیل نامما - در مملکتی داین مسجت که سه طرف آن
 دریای شور پیوسته است نمودندی برای مطالب و مصاول با قوای
 دشمنان - و در ولایتی داین و سب که هر صوفه از آن ملک در میان روایی
 والا شکوهی بوده در ریخته مطلوبی تحت طالبی در مذند - و اگر یکی
 بقتل شخصی یا نریدن عصوی بی وجه شرعی پردازد در پشگاه
 حاکم و عدالت حرای آن در وقت شریعت تقدیم دهد و اگر احیاناً
 در یکی از مملکات شخصی مستحق عقوبت شود باطل آنجا
 بی آنکه تعرض ایستادن بانه هر مرتکب رسد در سناست اندام
 نماید - و در اجرای امور مدانی از کل دولت را از احاد الناس
 باز نداند - اگر اتفاقاً سفاکی ملاحظه دوم و قریبش و او ربک و بی
 ناکی انسان در سیاحتی گوناگون مذکور محاسن بهشت آئین
 میشود خاطر مهر خاطر چنان متاثر میگردد که آثار کدورت و آشفتگی
 در پیشانی نورانی ظهور می یابد - در میان الهام بدان مکرراً گذشته
 که ایرد بده نوار ملاحظه را حکم گذار و سایر مدی نوع را مومنان
 در دارالان گردانیده - که همگی همت ملکانه را بر عدالت و عوینت
 که نظام عالم و قوام عالمیان به آن فارسته است مصروف گردانند
 و سیاست را آنچنان تقدیم رسانند که حسب طالع و غیر امور دامن

مظلوم نگردد - و با زبردستان در کمال مرم خوئی و شگفتند ررئی
 - لوک نمایند - و یکندن خارین حتم و تعدی گلشن جهانرا به
 پیرایید - نه آنکه تیغ کین اخته به مختصر زلتی و کمتر تقصیری بخور
 افراد انسانرا که بذیان باشان الهی امت بریزند - و به اندک ترمسی
 و کمتر گمانی با بنی نوع خود که بدایع و دایع ایزدی اند بستیزند
 هوشیاری و خبرداری از افعال نزدیکان - و تجسس و تصفح احوال
 دوران بدرجۀ کمال امت - تا بدو نیکویی که از ملتزمان سعادت حضور
 و حکام صوابان و پیشکاران آنها سر بر زند مکانات آن بدهدیم رسد
 بذل و عطای این خاقان دریاوش کان بخشش بزبان خامه گزارش نموده
 نارسائی خویشدن بر روی روز افکند نیست - آنچه سلاطین والا دستگاه
 در عمری انعام کنند - درین دولتخانه در هر جشنی بکار میروند
 چنانچه در جای خود گذارش یافته و خواهد یافت • قطعه •

با فراوان سیم و زر خورشید هنگام سخا
 یا بدلویی سیم بخشد یا بمیزان زر کشد
 شاه را بدین با کمال راه مردی سیم و زر
 نی به پیماید بکیل و بر ترازو بر کشد

حیا و آزرم بحدیست که در خطاب هیچ یکی از بندگان حرفی که
 فی الجمله قدسی و مراکتی داشته باشد بر زبان طهارت نشان نمیرود
 و بر روی هیچکس سخنی که باعث انفعال و خجلت باشد چه جای
 هتک حرمت و خرق عزت نمی فرماید • فرد •

حیای عالم با اوست وین عجب نبود
 که چشم عالمیان است و چشم جای حیاست

در نگارش طلاست لسان و مصاحب بیان و حسن تقریر و لطف تحریران
مجموعه محاسن و مناسبت ده همی بیب اکتفا مینماید • دلب •
حان پاکل سرور شگفتی سخنش • نندۀ نو زمانۀ کهنش

هرگاه ذکر مقدمه یا بدل سرگذشتی بر زبان حوهر نشان مندرود
مراتب سلامت و حرالت و مدارج تراجم و ناعب چنان رعایت
می یابد که دشوار و پندار محسوس طرار و ددعه سخنان معنی پرور
قلمند نماید ابرآزمودۀ کوس حقایق دیوش منگردد نند • درد •
گر نگر انگذ زبان را از • مانده نختند همه جهان را از

اگر کلمات قدسی سمات و عبارات وحی آسمانی آن منبع معاصر
و کمالات که بحصار محفل دیص منزل اناده می فرمایند دراهم
آیند - هرآینه سلاطین عالیمقدار و حوادیس والا اقتدار را برای
آموختن آداب سلطنت و جهانداری - و اندوختن اسباب دولت
و درمان گذاری - و وزرای صایب الزام را در تدبیر ممالک - و تدویر
مسانک - و عموم برابرا را در حسن سلوک ده اندای حسن و لطف
معشوب با اهل منزل - نابوی قاره بروی کار آید - خط و خط دمط
آن معدن مکارم و معالی که در خط مهوشان خطۀ دلربایی خط نسخ
کشیده با شکستگی کمال درستی دارد • مرد •

گرچه ارتنگ مانی امت آنخط • از چه خطهای مقاد کشب سقط
دلب او با فلم چو یار شود • در معانی محسوس سوار شود
خط و معنی وی رطلم و نور • هست چو زلف خور و روح خور
اکثر اوقات در مهماب ضرورۀ پادشاه راندهای کامکار تحت دیدار و
امرای عالیمقدار خط نوارس دمط فرمان می بوسند - و گاهی در

توان منشوری که مغشای عطار آزار به نرفتنان والا اقتدار نگاشته
 باشند سطرې چند تحریر میفرمایند - اگر نیکان این عصر محمود
 و پاکان این دهر مسعود بوجود همه سود این سلطان حق گذار
 دار بنافزاند جای آن امت - و در تمامی اوقات زندگی بعد از
 این نعمت والا پیردازند سزای آن - چه با آنکه بهمگی مهمات دولت
 و معاملات مملکت بنفس اقدس که نمودار نفوس قدسیه است
 می پردازند - لمحله از فرمان برداری جهان آمیزین و خبرداری عجزه
 و مساکین غافل نیستند - پیشینیان وجود حق آمد چنین بادشاه
 دادگر مهر آئین - و خاقان کرم گستر حق گزین را بدعاهای نیم شبی
 و آرزوهای سحری خواستند - و به آن نرسیده بهزاران حسرت و فاکاهی
 رخت ازین نمکده بر بستند - چنانچه قدوس سخن طرازان افضل
 الدین الخاقانی میگوید

* رباعی *

هر یک چند از خسان جهان میر آید
 روشن جانی ز آسمان زیر آید
 خاقانی ازین جنس درین دهر مجبوی
 برره منشین که کاروان دیر آید

و نیز بطرز دیگر میگذارد

* رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل دقایق محرم
 آمد زین پیش ما نژاده ز عدم • آید پس ازین و ما فرو رفته بنم
 بیان قسمت اوقات قدسی سمات و قدوسی برکات
 بجاییل امور یزدانی و نبایل شیون سلطانی
 بغایت بیغایت • بخانی انسان از سایر موجودات بعقل و کردانی

مختم گشته محل تکلیف او امر و موهبی و مورد و در رس آری
گرددند. و چنان مخلوقی که انموذج صفای غیر متناهی است و سره
اقرار کوبی و الهی ناری و برای ناری بیاورده اند • مقبوس •
تو چه چهری چه گهری چه کسی • رسیدی بحوش در چه رسی
عرش کم در در گوارش تو • مرش در موبک عمارت تو
دل مقصود کلی و مطلوب اصلی آنست که در سنتش امر بکار نذوق
رساند. و در معاملات انسانی چنان سر رشته سونت و عدالت ندست
داشته در مقام یاری و مددکاری باشد. و نا اهل منزل در دان و سنج
و کار گذاری طریقه اندوه هم • خلوک مرعی دارد. علی الخصوص
موجان زوایان والا شکوه که در بیرونی پردانی و مر آسمانی از کامه
درایا بحکمت و مبادت الهی امتدار یافته انتظام عالم و التمام
جهان را بهم رجه همت والا گردانیده اند. چه ناگزیر ملاحظه نمود
مرقت آنست که سر پنجه مظلوم از دست هیچ ظالم دور دارند. و
دلای عالمیان نکریم پروری و داد گستر می مبرور. و در ترویج دین
قوم و شرفست مستخدم نهایت اهتمام بکار داشته قبی دستار را
در ایصال مراد و توانگران را رعایت و مرحمت شان گرا اند الله
الحمد. که قنای این شمایل رسیده مر فاست زبانی این پادشاه دین
پناه چهرت است. و امر این حصایل هدیه مرق آسمان سای
این حاکمان ملک دستگاه درمت. درخی از اوقات میمنت آیات این
دات ملکی صفات نعمات الهی و لحتی مهمات پادشاهی و باره
در استراحت دن برای ترطیب دماغ. و ترویج قوی. تا مهمان دادشاهی
و حواله بدکان الهی باندساط طبیعت و رطوبت دماغ نابصرام

رند میکنند. و گاهی برای اعتیاد آوردن و دشواری را گهی از احوال ملک
 و انعال رعایا به نخچه در می پردازند - و در خورد و خواب که ناگزیر
 زندگی و پایندگیست نهایت اعتدال رعایت میفرمایند - و اصلاً
 بسان فرمان رویان متغلب که غرض از پایه گرانمایه سلطنت جز
 اندوختن مال و منال که سرمایه دزد و دبال است امر دیگری ندارند
 و همگی زندگانی کرامی را به مستلذات جسمانی و مغننات نفسانی
 که پیرایه اثم و نکال است صرف نمایند - لکن به نفع و بطالت
 بسر نمیروند - خجسته ساعات شبانروزی چنین انقسام یافته - پیش
 از بامداد بدر ساعت نجومی از خواب عبادت انقصاب در آمده بوضو
 می پردازند - در آغاز صبح صادق سنت موکده گذارده تا رسیدن هنگام
 مستحب صلوٰه فرض رو بقبله مرادات در کمال تشفع و استکانت
 نشسته به اوراد و ادعیه مشغول میشوند - پس ازان فرض را بخلوص
 نیت و حضور قلب و تعدیل ارکان در نهایت تضرع و اقبال ادا
 نموده بوظایف مقرر می پردازند *
 * مثنوی *
 خود ندیدند بر سر گاهی * حال پیمودگان چو تو شاهی
 بهترین مایه اش از سرحد وجد * سنت احمد است و فرض احد
 طاعت ایزدی بضاعت را * سنت احمدی شفاعت را
 بعد از طلوع آفتاب بدر سه گهری سر مهر افسر از دریچه که آن را
 بزبان اهل هندوستان جرکه درشن گویند بر می آرند - جہانیان
 سعادت کورنش دریافته کامیاب مطالب صوری و معنوی میگردند
 اکثر در گهری بگاهی باقتضای قلت و کثرت مهمات و کمی و فزوننی
 انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر هم می نشینند - و غرض از وضع این

لرز بار که حضرت عترت آشیانی انارالله برهانه اختراع فرموده اند
 هست که اکثریندها بی مزاحم و صانع درمیدانی که مانند دل
 دست کریمان وسیع است پدیس از جمیع کارها بدریاست طلوع امان
 سماں آرا و سطوع دورشید گیتی کشا میص دور و دور میص دریابند
 م گرمگل و چور کشندگل بی معاری درامی و مقاصد خود را
 معروض دارند - و متصدیان مهمات عدالت نکرده معامله را رخنه
 ر درلخانه خاص و عام با حلقه تحاده که معسلخانه معروف گشته و
 هدیه و زمان آرا بدرلخانه خاص موسوم ساخته اند چنانچه
 دارش می یاند معروض اقدس رسانند - تا به نفس معیسی بازار پس
 رسوده وصل معاملات برومق شریعت مرا نمایند - و زیرمیان دست
 سرکش آدم گش که اوردن آنها در درلخانه خاص و عام باعث حضرت
 ام است درهمین جا از نظر اندس نگردند - و حتمک میل که خاصه
 ادا شاهان هندوستان است - و درخور تماشای مومنان زبایان و الاشار - بفر
 رهن مکل و صلیح واقع شود - الحوی بی چنان میدانی وسیع آورده چندی
 و عفریت معطر کوه پیکر بر روی کار نیاید - در زیر دست و پای
 ن در بی خدو با چار ستون در اثنای گور و تعاقب حبابی
 ست خوس و پا مال گردن •

کجهان پشه را کشد مراحای • روزگار از دو بدل پهلوی های
 لرجه ناستانی سلاطین هندوستان ده تربیب امیال کوه کن صف
 کن پرداخته اند - اما آنچه از حیات امر که این نوع در کمیت
 کیفیت سماں دیگر است - ص کامله - بفر انواع درین دولت بلند
 رقت بهم رسیده در هیچ زمانی شعیده نیامد - تا ندیدن چه آمد

کافی بیکم انبساط طبیعت تا چهار پنج جفت بچنگ می اندازند و نیکن کوه آسای باد پارا در همین سرزمین برآسپ می درانند تا در پیکر بر سوار دایر در آید - و این اقواچ قاهره و تابینان امرا در همین عرصه پهنادر می بینند - و ازین مقام کرامت (نظام چهاررکه در آنجا) خاص و عام که در کمال زینت و صفا است و بالای آن برای پناه آفتاب و باران ایوانی از پارچه برپا میگردند و از بر آن ماندها موش میشود و سه طرفش چوبین مستحرمی است بطول پنجاه گز و عرض پانزده مشتمل بر سه دروازه تشریف میفرمایند - و چهارنیل سعادت کورنش دریانده کامیاب مرادات میگردند - پادشاهزادهای عالیقدر بر زمین و شمال من ایستند - و هرگاه حکم میشود می نشینند - و اندر بندها پشت بمسجر درگاه ایوان و برخی که به نسبت قرب امتیاز دارند درواست و چپ آن نشین معالی بادازد مرتبت سعادت پیام می اندازند - و متصدیان مهمات برابر چهاررکه در خور رتبه ایستاده معاملات ملکی و مالی به مرض اقدس میرسانند - و ملتمسات منصبداران بوسیله بخشیان عظام معروض میشود - و جمعی باضافات و خدمات سر بلند میگردند - و برخی که از صوابعات و اطراف ممالک بدرگاه عرش اشتباه می آید بسعادت ملازمت مستعد می شوند - و طایفه که بصوابعات و خدمات متعین میگردند دستوری می یابند - و بذریعه میر آتش و مشرف توابعات و بخشیان احدیان برق اندازان و احدیان از نظر کیمیا اثر میگردند - و هرکرا مستحق رعایت دانند التماس مینمایند - و متصدیان معاملات سرکار خالصه شریفه از میر سامان

و دیوان دیوان مطالب کونا گون بمعرض اشرف اندس میفرسایند -
و هر کدام را نداده پاسخی که حیثیت امرای و وزرای عظام آنجا
نمیکنند و تکیه چنان کارگذار شوند میفرمایند - بواسطه مقرران درگاه
عرائص یا دلاشاهراهای عالمه مقدار و حکم صوبجات و موجداران و
دیوان و بخشی و دیگر متصدیان مهمات اسباب و پیشکشها میکنند
عرائص درازئی ملک سلطنت و عیالهای دولت بنفس بعض
مطالعه میفرمایند - و حقیقت عرائص دیگر ندهان و سلفه دارند و غرض
بمعرض میفرسند - و مدبر کل ممالک مکروه از عرائص مدبر حرر
آنچه قابل عرض باشد بموقع عرض میفرسایند - و احوال و خواص اهل
استیفاء را از سادات و مشایخ و فضلا و ملکیا مرسوم میدارند
و مقاصد این جماعه را صرام مینویسند - و در حضور اندس بهر کدام
در حوز استمداد مدعی بقدر عطا میشوند - و متصدی حمت عرض
مکرر یادداشتهای مدایب و حاجت و نهی و اقسام معاملات
انوار اعال و از باب التماس سائر احکام مطاعه دار دیگر بمعرض
اشرف میفرسایند و کارگذاران اصالی و دول حلف دول و دیوان و هم
مندان از نظر مقدس میگردانند - ماطله گذشتن معاند و از خواص
زری که بحسب حوزاک در باب از سرکار و نص آثار تن میشود بر تقدیر
زبونی و لغوی این خاندان از مصنوعات پادشاه دایر دستک
حصرت عرض آشنائی است - و متصدیان دایر و تصحیح کنند این امر را
که در حال تاره دایر و تصحیح رسیده باشد دایر دایر دایر
اندر درمی آید - تا اگر آدم ناامید زدن باشد - تا پیش ناشی و معاند
پادشاهی مدایب گردانند - دیگر مساعله روا ندارد از اینجا پس از چهار

گهزی و گاهی پنج بتقاضای قلت و کثرت حوائج و مهمات بندگ
 الهی برخاسته بدولتخانه خاص رفته پایه افزایی و رنگ اقبال میگردند
 در عهد دولت حضرت عرش آشیانی میان دیوانخانه و مشغوبی
 دولت جایی بود که آن حضرت در آن غسل میگردند - و در آنجا بعضی
 ملتزمان بساط قرب بار می یافتند - و دیوان و بخشی نیز سعادت
 حضور در بامته مطالب ضروریه بعرض می رسانیدند - بمرور ایام این
 خلوتکده از آنر که حمام متصل آن اساس می یابد باسم دولتخانه
 مشهور گشت - و برالسفله خاص و عام مذکور - و اکنون بتسمیه اقدس
 بدولتخانه خاص زبان زد روزگار است - و در اینجا جواب بعضی عرایض
 ضروریه بخط مبارک می نویسند - در جواب اختی مطالب که بذریع
 وکیل یا وزیر یا متصدیان خدمت عرض عرایض صوبه داران بعرض
 اشرف میرسند دبیران بلاغت آئین مطابق آنچه بر زبان الهام بیان
 جاری شود فرامین فائد مضامین قلمی می نمایند - و بعد از نگارش
 بشرب مطالعه خدیو دور بیدن احتیاط گزین می رسد - اگر ضابطی در
 عبارت یا سهو و نسیانی در مطالب رفته باشد اصلاح می فرمایند - و از
 بادشاهزادهای بامگار هر که صاحب رساله باشد رساله خود در ظاهر
 فرمان اطاعت عنوان نوشته بمهر خود می رساند - و پادین رساله دیوان
 معرفت خود می نویسد - بعد از آن فرامین قدر آئین بحکم محترم
 میرود - تا بمهر اشرف اوزک که نزد حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
 است مزین گردد - و درین خلوتکده دیوانیان عظام مهمات خالصه
 شریفه و تذراوات ارباب مناصب معروض داشته بانصرام می رسانند
 و نیز صدر کل حوائج اصحاب استحقاق بعرض اقدس می رسانند - و خدیو

خدا آگاه جمعی را زمین و منعمی را نعمت و نرحمی را دومی در حور
 امتعداد سرخمت نموده کائنات مدگردانند - و لختی را مصالح از
 حران در و زن و تصدق در دامن مراد رنجته از احتیاج بر می آرند
 و بدی از اوقات دیدن کار نامهای صعب گران سر طرار خادر پر دار
 از مرصع کار و مدنا کار و غیره می پردازند - و داروهای کارگاه عمارت
 حاصه نایاق معماران شگرف کار نادره آثار طرح عمارت بنظر اصلاح
 اسر در می آرند - و چون خاطر حور شدن مآثر را دانند رومعه و امینه
 معینه که روزگار دراز بحکم آن آثار ما تدل علینا از علو همت و سمو
 دوامت خداوندس بران بی ربانی د گفتارند - و اعصار دیر بار از انان
 گذری و رعب گسری و مراه - و زری نامش یادگار توحه تمام است
 اکه معماران را نقص بعضی طرح منورمانند - و در آنچه معماران
 چنانک دست بکار دراز طرح کشیده باشند تصرفات بحار و خواستههای
 دنیا میکنند - و بر طرح مهر و رکن رکن دولت ساعد رخص سلطنت
 یعنی الدوله آصفهان شروح دومی احکام برمی نگارند - تا دست آورد
 منصفان عمارت و معماران باشند - درین عهد آسایش مهشکار عمارت
 نحائی رسیده که دولت امروای جهان بوزدان دشوار باشد و معتمدان
 خادو کار این صعب بی مانند است قفصل آن در محالش
 نگارنده نامه را رنگ آسیر و حاصه را بعضی انکار خواهد گردانید - و
 گاهی حاضران شکاری از پرده و دره بنظر واد در می آرند - و لختی
 تماشای اسپار پری صطر کوه پیکر نادر آتش سار برق نهاد
 داق بران که رایصر چنانک سوار در صحن دولتخانه خاصه میگردد
 می پردازند - و چار پنج گهری روز نایب مشاعل نسر منور و حدیور من

در باز پرس جور خمتگان دل شکسته با آنکه مردم دانای معامله نهم
 خدا ترس را پشان و الا شان فضا و عدالت و داروشکی آن نصب
 فرموده زن روز چهارشنبه بی تخلف از جهروکت در سن برخاسته
 در آنخانه خاص را رشک بهشت برین میگرفتند - و در آن روز معدلت
 امروز جز متصدیان عدالت و ارباب قنوی و چندی از نفعی
 دیندار دیانت کار و برخی از امرا که همیشه ملتزم بارگاه
 حضور اند بار نعی یابند - و متکفلان عدالت یک یک از
 دادخواهان را بنظر اقدس در آورده مدعی بمرض اشرف میروانند
 و خاقان مظلوم نواز ظالم گداز بشگفته روئی و نرم خوئی کیفیت
 واقعه استفسار فرموده بروفق نقوئی علما حکم مینمایند - و اگر
 میبایستی باید کرد برخصت شارع بتقدیم میرسد - و درباره داد
 و درهان اطراب و اکفاف که فصل مدعیات آنها جز در همان سرزمین
 صورت پذیر نباشد مناسبه والا بدظامان انجا صادر میگردد که بدور
 بینی و حق گزینی صدق از کذب باز دانسته متم را تدارک نمایند
 و ستم دیده را بداد رسانند - والا متخاصمین را بدرگاه عدل و انصاف
 تا دارالخلافه اکبر آباد که محط رایات جلالست بفرستند - و از مشاغل
 در آنخانه خاص نراغ یافته بشه درج که در بلندی بسدره الحنثی
 هم آغوش است - و در استواری بعد سقندری هم دوش - تشریف
 میفرمایند - در بن بیت الشرف غیر پادشاهان هائی کامکار بخت بیدار
 و چندی از ملتزمان بساط قرب هیچ یکی بی دستوری راه ندارد
 حتی خدمتکاران که اینان نیز بی طلب در نمی آیند و بانخدمت
 قیام دارند توقف میکنند - و بعضی امور پادشاهی که بروی روز

اقتضای آن صلاح در آن بدست و مصالحی فراهم و مصالح آنکه
 با امرای دور دست ناید دوش و اظهار آن • مصالح ملکی در انتخاب
 نازر در میان می آرند و آنچه از مطا - سروده حاله و مطلب و
 تحکیم ارباب مناصب در دولخانه خاص معروض در رسیده باشد وزیر
 در آنجا معروض دانسته تا حکام میرسانند و در آن وقت که دولت
 در آن کهری می بشینند - و گاهی که معاصد بیشتر باشد بیشتر و نزدیک
 ده بده روز مشگویی ابدال را بقدم میمند ازوم رشک امرای
 میرو می گردانند - و همین که وقت نماز ظهر میرسد نماز و اذان
 پرداخته طعام تناول میفرمایند - و تا معاملات ده قرطیب دماغ و
 اندساط خاطر بقدم رسد ساعتی تروقی سنت سنه ندویه علامه کرام
 الصلوات و التمجید و تقبلوله می پردازند - و در حرم مختوم بفرستاد
 دیگر دولتمندان عدالت پیشه مستادان جسمانی و مسمات مسمی
 پرداخته نقصای حوائج محتاجان استعمال می نمایند - و وقت
 صاب معصم احتیاج سنی الساحانم که از مزاج دای و شعور دانی
 و حسن خدمت و لطف است در خدمت ملکه روزگار حضرت مهد
 علیا بهم ساری و معامله پنداری سعادت اندوز است هموار
 مطالب در ماندگان و مقاعد افتادگان معروض آن اہت معاف حور شد
 نقاب میرساند - و آن بانوی حرم ابدال بعد از حداد پوست معروض
 میدارند - و چہانی کامیاب مرادات میگرد - و مستوراب پراکنده
 اوقات مزاحور حال زمین و روزیانه و زر بعد مرحمت میشود - و برخی
 در شیرگان را که از کسی و بی چیزی اسباب عروسی سرانجام پدیدرد
 ارحای و حلل و بتدو رد دیگر آنچه تا گزینای کار است - در حور اصالب و

حالت جهاز عنایت میشود - و به همسران آنها نکاح انعقاد می یابد
و هر روز در محل اقدس از زر و زیور و مبالغ گراهند باین عنوان
بخشج میگرد - و پس از نه تر عصر گاهی بجهت رکنه دولخانه خاص و
عام بر می آیند - و بدنگ سعادتمند بدولت کورنش میروند - و
بارداز و وقت مهمات روانی می یابد - و کشکچیان که بهندروستانی
زبان چوکی داران گویند تسلیم قور میکنند - و همواره بمرافقت
سعادت نماز شام را در دولخانه خاص بجماعت ادا میفرمایند - بعد
از نماز دران بشیمن مردوس آئین که از نزدی کابوری شمع مرصع
لکن فروغ اگین است قریب چار پنج گهری بنظم مهمات سلطنت
اشتعال مینمایند - و گاهی درین مکان نزاحت نشان باستماع
قسام نغمات گوینده و سازنده توجه میفرمایند - مهارت پادشاه
دانش دستگاه درین صناعت بی مانند که لذت ترین مستلذات و
دقیق ترین معقولات است خصوصا نغمه هندوستانی بمرتبه ایست
که زیاده بران متصور نیست - بر همگان پیدا است که حسن صورت
را خصوصا اگر متکیف بکیفیت نغمه - و در دلربائی و خاطر کشائی
اثری عظیم است - چنانچه در اطفال بی تمیز مشاهد و معاین است
ولهذا هیچ امتی از اهم بی موسیقی نیست حتی سکن شوامخ
جبال و قطان براری و قفار - و آنچه از وسعت دستگاه و نزدی
اداهای نازک و مراداتی معانی رنگین و مضامین دلنشین و گذارش
مراتب ناز و نیاز در نغمه هندوستان است در دیگر نغمات عشری
از اعشار یکی از هزار نیست - و باجمله حسن نغمه هندوستان -
چون نغمه حسن هند عالم گیر است - و نغمه شناسان و حسن

برستان هر دیار مراد را امیر • نظم •
 گوش چشمی شود حوآرد درمگ • چشم گوشتی شود چو - ارد چنگ •
 و ساز موبیان صافی دل و رداست صدان پیوند گسل در محفل
 میس منزل صناع و تواحد حل فحائل نامایی - پیونده اند -
 و دریمت حیا را شکفته پیشانی - تفصیل آن از بسیاری شهرت
 محتاج نگارش نیست - و بعد مراع ازم امور نماز عشا را ادا نموده
 از دولخانه خاص نشاء برج تشرع میفرمایند - و اگر کاری
 در دولت خانه خاص مراجع بماند باشد وزیر کل و محشیان
 را طلب مرموده بامام میفرمایند - و از هشیاری و جد کاری کار
 امر از بهر ادا بینداخته مل کار مردا اسرور ساخته مشکوی دولت
 تشریف می برند - و دوسه گری در اینجا با اجتماع همه مرج بخش
 حاضر مقدس گشته با دل بیدار و خرد هشیار مردانش هر روز
 بر بالین خواب می بید - و تا بوشین خواب در شوند محاسبان شیوا
 بیان در پس پرده کتب سیر و تاریخ مدین احوال اندیا و اولیا و وقایع
 ملاطین سابقه و حوادث خوابین سابقه که سعادتمندان پند پذیر را
 تذکرا بیداروست - و بیدار بختان روشن ضمیر را تدصرا هشیاری -
 خصوصاً طفر نامه که در آن آثار مرموز و رائی و حهاش کاشائی حضرت
 صاحبقرانی گذارش بماند و واقعات بانری میخوانند - و همگی
 اوقات خواب عبادت انساب قریب بدو پهراحت - اکثری میفرمایند
 که اوقات که بداد گستری - و خلق پروری - و انجام مهم حها بیان -
 و قضای حوائج محتاجان - و انداختن اسباب رضای الهی - و
 ادای حق نعمت پادشاهی - بصرتوان برد حیف باشد که بهان

موتاه بیغان ناسپاس و تن پروران حق ناشناس بخواب غفلت
مصرف گردانیده شود *

تعریف وسعت و آبادی اکبر آباد و توصیف ممارات آسمانی ارتفاع آن

بخدم پادشاه جم جاه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
بجای پیشین قلعه اگره بر ساحل دریای جون مشرق روبرو شهر
بخشت و گل بدا یافته بود - و بمرور ازمنه قوائد آن رو بانهدام نهاده
معماران کارپرداز و مهندسان جادو طراز در نهصد و هفتاد و در
هلالی عالی حصاری که تا رختخیز از مموارکن همت حضرت
عرش آشیانی و علو بنیان دولت بانی باز گوید بساعتی که در
فرخندگی کار و پایندگی حصار مختار بود بنیاد نهانند - در نهصد
و هشتاد آن بنای آسمان سارا که دورش سه هزار ذراع پادشاهی
است - و عرض اساس سی و پهنای دیوار نزدیک بفصیل پانزده و
ارتفاع آن از اساس تا کنگره شست - و مشتمل است بر بروج بهنگامه
نظم *

برجش همه برج آسمانی است * گوئی ملک البروج ثانی است
و چهار دروازه دارد که هر یک - ر بقلک کشیده در دولت بروی
جهانیان کشاده است - بانجام رسانیدند - از پایان دیوار تا شرفان
سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل کرده اند که دیده باریکبین
بدوز آن پی نبرد - و بفرمان آن حضرت دران حصار گردون سار
منازل عالیه برای نشیمن خاص از سنگ مبرخ که درین دولت

این اعتصام که دراج صنایع را روز بازار دیگر امت - و عیایت ایردی
 را بآرایش عالم سرور کار دیگر - بحای آن منازل ملکی ارتفاع از
 ملک مرمر که مانند آئینه سکندری عکس نماسد - و عیان باطن
 ریاضت مددان مصفا - چنان ساخته و پرداخته شده که حیرت امرای
 جهان نوردان امت - چنانچه گذارش خواهد یافت - برآراخته -
 اگرچه در اکثریامه مدلع خرچ عمارت نگارش نیامده اما در جهانگیر
 نامه مسطور است که می و پنج لک روپیه صرف آن شده - ظن
 بحال است که این مدلع بر عمارت قلعه و مہدازی که در دولت
 حضرت عرش آشیانی در قلعه اتمام یافته خرج شده باشد - و برگذار
 دریایی حوض شهری چون عرصه زمین معینج دل چو ساحت آسمان
 وسیع آباد شد - از اتمام مفاہیس و گوناگون عرایب همه کشور و
 الواں نعمات و انواع مختلفات هر دیار یادگار مہشت بریں است -
 اصناف ناگہر عشرت و ناگذران معشیت و ضعیف و شریف دران
 اماده - و الای صدمت گران و حریم پیشکش مرمره الحال مارع البال
 پر روی روزگار خرد انواع جمعیت کشاده • شعر •

شهری بیتی چو مکر دانا • دروی همه کائنات پیدا

چون عارض درست از کوئی • دروی همه ارز که خوئی
 و نیازگی از جلوس سعادت مانوس حضرت صاحب قرآن ثانی
 بکرامت تازه و شرامتی اندازه رسیده محظ رحال انسانی و آمال
 و محظ افاضل رحال گزیده - تا حصول این دولت والا بہمان نام
 قدیم موصوم دو - حوض وجود هر شیئی دولت خاص و شخص
 مخصوص منوط است - مشید از کل مرہاں روانی - مقنن قوانین

جهان کشانی - حضرت مرش آشیانی که پنجاه و یک سال در ملاء
 قمری و ده روز با استقلال و جمعیت بر تخت کمرانی متمکن بوده
 اکثر اشیا را با سامی جدید موسوم گشت آفیدند - این شهر را با آنکه
 نام قدیمش از حسن لفظ و معنی عاری بود با اکبر آباد موسوم
 ساختند - و این نام نامی همچنان در پردۀ غیب مستغنی و مستجب
 بود - حضرت صاحبقران ثانی روز جلوس عالم ارا این مستقر اعلام
 رفعت و جلال را اکبر آباد نام نهادند - و از آنجا که هر چه بر زبان الهام
 بیان پادشاه روشن دل حقیقت آگاه رود مثل تقدیر الهی رزائی
 دارد - اکنون بهمین نام گرامی بر السنته خاص و عام مذکور
 است - و در دفاتر مسطور - دقیقه شداسان انجم و افلاک این بلده
 را از اواخر اقلیم دوم شمرده اند - طولش یک صد و پانزده درجه
 امت - و عرضش بست و شش درجه و سه دقیقه - شرقی آنولایت
 بهار و بنگاله است - غربی اجمیر و تنه - شمالی دهلی و پنجاب و
 کابل - جنوبی مالوه و دکن - اگرچه در سالف ایام دهلی پادشاه
 نشین و سلطان گزین بود اما اکبر آباد از آنرو که در وسط ممالک
 محروسه واقع شده - و دریای جون که آتش روشن تر از روان
 عاقلاست - و گوارا تر از احسان باذل - و از بسیاری دریا دریا خون
 در دل فرات انداخته است - و از عذیبت و گوارائی دجله دجله
 آبروی چشمه حیوان ریخته - از میان شهر جاری - چنانچه آمد شد
 متردین طریق و آورد و برد احوال و انتقال جانبدین - همواره
 بکشتی است •

• نظم •

رود پست که کوثرش عدیل است • آتش مسلسل سلسبیل است

لا بل که زرشک از همه سال • شیدایی مسلسل است مسلسل
آتش همه گوشت مذاقست • - یساره مرکز ذرات است
حضرت عرش آشیانی مادامت برگزیده مقررات دولت و اقبال
گرد آمدند - در دارالاسلام بغداد که سواد اعظم بلاد عراق عرب است
و مهد بعید و مدت مدید دار الخلافه خلفای عباسیه بود و شعرای
پیشین بنغازی و واری در مدح آن اشعار عرا گفته اند - مردم
بدو مرسج است - چنانکه مجمع مضایل ملا شرف الدین علی پردی
در ظفر نامه نگاشته - و آن تحمیدنا شش گروه رسمی است - و در
مهدوره دار الخلافه اکثر آباد از هر دو جانب دریای حوض ده گروه
پادشاهی است - که پنج فرسخ ولایت و قریب پانزده گروه رسمی
هندوستان باشد - برین تقدیر مراتب زناده مرغدان است -
قلعه و دولتمندانه والا و عمارات مرتفعه پادشاهانهای عالمهقدار و امرا
پیشتر آبادانی درین طرف آب که خانها معروف است واقع شده و
این آبادانی هشت گروه است - و طول دو و نیم گروه و عرض يك
گروه - و بسا ازین منازل روح امرای روح کشا نیک لک روپیه تا پنج
لک صورت اتمام پذیرفته - و آنچه کمتر ازین الحمام گرفته از دایره
احصای برون است - در آن طرف آب که سمت مشرق است دماغهای
عالمی دایم و عمارات رفیع و دلکش میان مسکنین ساخته شده - و
عمارتی که امرا بجهت سکونت ساخته باشند کمتر است - و آبادی
آن دو گروه دور و يك گروه طول و نیم گروه عرض دارد •
مرجوبندگل آثار و حوائدگل احداث پوشیده نماید که در کتب
تواریخ و غیر آن نام این دریا حوض می نویسند و در داستانهای نامها

حکمای هندوستان جمعا یفتح جیم و ضم صیم و ذون و الف چنانچه
 زبان زن روزگار است و در کتب ایشان این آب را اسامی بسیار
 است از انجمله کالندی - کالند نام کوهی است که منبع این دریا
 است - چون نقول احادیث متشابه است - و افغان اقاریل متشابه
 گنگون تیزگام خامه برزن گذارش این داستان چند بتقریبی
 نور دیده بشاه راه نکارش وقایع دولت ابد پیوند که مرا پیش
 داشت رسید *

چهارم روز نشاط اندرز از جلوس انبال مایوس امان الله مخاطب
 بخانه زاد خان مهین خلف مهابت خان خانانان از دار السلطنة
 ظهور آمده بتقبیل بارگاه عرش جاد چهره سعادت بر افروخت -
 همان روز عشرت امروز او را خلعت خاصه و خنجر مرصع با بهول
 کتاره و شمشیر مرصع و صوبه داری مالوه و باضافه هزار سوار بمنصب
 پنج هزاره ذات و سوار خطاب خان زمانی و مرصع است از
 طوبیله خامه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه و اعیان ایک لک
 روپیه نقد بر نواخته دستوری آنصوبه دادند *

هفدهم جمادی الثانیه راجه گچ سنگه ولد راجه جورج سنگه که
 خال زاده حضرت خاندانی است - و این مهین منقبت خال رخسار
 انتخار از رطن مالوف که ولایت جوده پور و توابع آنست و بهارار
 اشتهار دارد بدار الخلافه رسید - و بزمین بوس آستان عرش مکان
 سر بلند گشته مشمول مرام پادشاهانه گردید - و بمنایت خلعت
 خامه و خنجر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و منصب پنج هزاره
 ذات و سوار که در عهد حضرت جنت مکانی داشت و علم و تقار

و امپ ار طولی خاصه نازس مطا و منل از حلقه خاصه
هوازی نام *

بدست و دوم ارادت خان و معربه خان و حکم مسیح الرمان
ار دار السلطنة لاهور آمده دولتش گویش رسیدند - اراد خان را
تخلعت و حنجر مرصع نایه و لکناره و شمشیر مرصع و جامه پادشاهی
ذات و هزار سوار تملصب پنج هزاری دلب و سوار نورمحمد علم و
مقاره و امپ ار طولی خاصه نازس مطا و منل از حلقه خاصه
بر ابراهیم دستور سابق معر فحشی گردانیدند و معر فحان را
تخلعت خاصه بر مواخذند - و تخت همی از خدمت معاف
داشته قصه گیراند را که وطن ارس و بدوخته در خاکبر از بوده
مرحوم مرمودند - که لغزاع بال بدعا روز مریدی حشمت و اقبال
و هزاری عمر پادشاه ناحاه و حال مشغول باشد - پدرش شبح بها
در مقامت حصر عرش آشنایی خدمت طرابلس خاصه خراچی که
دران من لی بطور روزگار بود تمام می نمود او بر درین خدمت پی
عزیز و سهم امت - حصرت حنب مکی از دیرین دندگی او را
برنده والای امارت رسانیده بودند - و او را که در زمان دولت
آب پادشاه ملک بازگاه در کارساری و معامله پردازی بود هر کار و
کار هر مرد مظهر بود بهمنی که از حواغر و خوب داشت صولت عمده
گجرات که مایه سورت و کلمات که هر یکی معنی تعایس و
مدع رعایت است و نادو دارد و او دادند - و چون از عهد کارگذاری
ملک و سرداری - پناه نتوانست برآمد صولت مذکور را از در آورده
و بطاع اعالی حصرت معزز کردند - و حکم مسیح الرمان را تخلعت

و به آئین بدشین بمنصب سه هزارى ذات و پانصد سوار سرانراز
 ساختند - از آنجا که در فرمان روائى حضرت جنت مکنى نیز
 بارگاه آسمان جاه این پادشاه احسان دستگاه پناه جاي سلاطين عالي
 شان و راجه‌هاي والا مکن بود و هرجا کار فرو بستگ بود باین استان
 دولت آشیان روي نیاز می نهاد - و هرجا روزگار خستگ بود درین
 سده سینه بار اهل میکشاک - ابراهيم عادل خان حاکم پنجپور از خرد
 درواین و راي صواب آئین اسرار خلافت و جهانبنائي از لوحه پيشانی
 نورانی این خدیو خدا اگاه خوانده - و انوار سلطنت و کشور
 ستاني در جبین نور آگین این خاقان جهان پناه درخشان دیده
 همواره سلسله اهلي و یکدلي دوست اخلاص پرمت داشته همگی
 همت مصروف هوا جوئی و رضا بروی این قبله راستان میگردانید
 و از حزم گزیني و احتیاط آئیني همیشه استدعا می نمود که ظل ظلیل
 رافت و عاطفت پادشاهانه بر متعلقان او خصوصاً پسرش محمد
 نام که اکنون جانشین اوست ميسوط و ممدود باشد - و چون ابراهيم
 عادل خان هنگامی که موکب گيتي پيما در خیبر اقامت داشت
 زندگانی از جهان ناني پرست - پادشاه دوست نواز دشمن گداز
 از روی مروت ملکانه و فتوت پادشاهانه سلاله دودمان نبوت میر
 عبد السلام مخاطب باختصاص خان را بتعزیت و دلجوئی
 فرستاده محمد عادل خان ولي عهد او را باعتبار تازه و افتخاری اندازه
 امتیاز بخشیده بودند - ان مطمح انظار خاقاني مراسم تسلیه چنانچه
 باید و آداب سفارت انچنان که شاید - بتقدیم رسانیده درین تاریخ
 سعادت اسلام عتبه خلافت اندوخت - و پیشکش محمد عادل خان

از اقسام حواهر شک امروز و انواع مرمع آلت بیش بها نظر پادشاه
 بسیار بخش کم پذیرد در آورد . و خلعت و خنجر مرمع و منصب
 چادر هارای ذات و دو هزار سوار و خطاب اسلامی و احب با زب
 صلا و ذیل و خدمت تحشیگری دوم و عرص مکرر که منصفی آن
 حر معتمد شاید سر بر امر است *

درین هنگام بسمع والا رسید که رانا کرس را روزگار بحر آمد . چون
 از بواخته های این درگاه سلاطین پناه بود . و سرکشید های این
 بارگاه آسمان جاء . و حکمت سنگه حلف جامشین از پس از مالش
 مرمودن گیتی خدیو در ایام سعادت مرحام پادشاهزادگی رانا
 امر سنگه جند او را چنانچه گذشت می یابد از سخت در پی و بیگ
 اختیری در بهساق دکن و شیر کشمیر ملازم رکاب میروزی نصاب بود .
 او را بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سمرقاز گردانیدند . و در میان
 نوازش عنوان متفلس خطاب رانا که لقب آقا و اجداد اوست و
 خلعت حامه و کهدوه مرمع با بهولنقاره و شمشیر مرمع و اسب
 از طوبیله خاصه با زمین طه و میل از حلقه خاصه با برای بقرة مصحوب
 تاجه بزر در این فاز درختاندند . و آنچه از وطن مالوک به پدر او
 برسم قبول مودون منصب پنج هزاری ذات و سوار مرحمت شده
 بود باز عنایت مرمودید *

اکنون بنگارش میرمنی افعال خانامی در تادیب و تنذیه

رانا امر سنگه میپردازد *

چون در نامه اطور مرحدده آثار مرمای این زمان
 محمود و کشور کشای این آواں محمود اورنگ آرای جهان بامی

حضرت صاحب قرآن ثانی از عنفوان مهد ارائی دلایل جهانداري و
شمايل حکم گذاري هويدا بود - همین که عمر گرامي بسن رشد و
تمیز رسید حضرت جنت مکاني گشایش هر مهم صعبی و حل -
هر کار مشکلی به رای وزین این پیش بین و خود صواب گزین
این بیش دان شجاعت و حماست این دست پرورد لطف الهی
و جلالت و بسالت این شهسوار معرکه دلیری و آگاهی حواله می
فرمودند - و بحسن تدبیرات صلیع الطاف بزدانی کارهای دشوار
انچنان بآین شایسته رائي می یامت که موجب حیرت دیدوران
آگاه میگردد - از انچمله امت معامله رانا امر سنگه واد رانا پرتاب
پور رانا اود پسنگه این رانا سانکا که با پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه
خلد آرامگاه حضرت فردوس مکاني در نواحی موضع خاصه از مضانات
بیانه نبرد ارا گشته بود - و ان حضرت در واقعات بابری شرح حال او
چنین نموده اند (۳) که قوت وی از قرار واقع بجائی رسیده که نظر
بقاعداء مستمره هندوستان که یک لک ولایت را مد سوار و کرور را
ده هزار سوار اعتبار میکنند بلاد مسخره آن سر خیل کفره بده کرور
رسیده که جای یک لک سوار باشد - و دویین ایام بسی از کفار
نامی که هرگز در هیچ معرکه که یکی از ایقان اسد داش ننموده بنا بر
عداوت عساکر اسلامی بر لشکر شقاوت اثر وی افزودند - چنانکه ده حاکم
باستقلال که هر یک چون دود دعوی سرکشی می نمودند و در
قطری از اقطار قاید جمعی از کفار بودند مانند اغلال و سلاسل بدان

کامرناحدر متصل گشتند - و آن عشرة که در قیص عشره امشروه لوای
 شقاوت مرای - و مشرهم بعد از الیم - می ادواشتند توابع و عساکر
 بسیار و ولایات و مبع القطار داشتند (ن - ک) - چنانچه سلهیدی می
 هزار سوار را ولایت داشت - و راول ادیسکه با گری نوارده هزار سوار
 و مبدنی رای درازده هزار سوار - و حسن خاں میوانی دوازده هزار
 سوار - و بارهمل ایدری چهار هزار سوار - و مرهت هادا هفت هزار سوار

(ن - ک) داشتند - و حمیت هر کدام بتفصیل در وابعات
 بدان مرصوده اند و مدین ساخته که پس از پیوستن این ضلالت
 پیشگاه تمامی جمعیست شقاوت اندوزان در لک سوار باشد هرگاه
 آن حضرت چنین نگاشته اند یقین که از یک لک سوار موهود
 کم نخواهد بود - پرتیده نماید عابوسی که آن حصر در باره
 حمیب رقم پذیر خامه حقایق نگار گردانیده اند در آن ایام
 معمول رسیدار بود ازین رهگذر که در جای و مقام خود بوده
 حرکت نمی نمودن تا وحود انتقال و ارتحال این صاعده متمشی
 نشود و بقدر بعد محاسن مطلب از مواطن و محاسن حرکت
 موجب مردنی تا همواره پناه گردد و لهذا آنچه اکنون درین دولت
 خدا داد مدت از بزیاد مرزبان هندوستان بهشت نشان که
 همگی در زندگی این عتبه پیر مرتبه اند و از تردد و سفر
 بجهت تقدیم خدمات مأموره ناچار بموثران خود میسر نمید
 بسببی ندارد تا با آنچه دیگر بعدگال به تائیدان خود می دهند چه
 رند - سخن کوتاه

و مله‌دی کنه‌چی پلمچ هزار سوار - و پرم دیو چهار هزار سوار - و نرسنگه
دیو چهار هزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت
و برگنه نداشت اما ده هزار سوار تخمیناً پامیدواری سرداری جمع
کرده - که مجموع جمعیت آن مسجوران وادی سلامت و امنیت نظر
بقاعده برگنه و ولایت دراک سوار باشد - هرگاه آن حضرت چنین
نکاشته اند یقین که از یک لک سوار موجود کم نخواهد بود - سخن
گفته سلسله را با همواره پدر بر پدر سرور و افتخار خاریده - و با اعتماد
جبال شامخ و قلاع و اسنخ دم نخوت و استکبار زده - بهیچ فرمان
فرمای هندوستان طریق اطاعت و انقیاد نمی پیوند - چنانچه
حضرت عرش آشیانی با آن عظم شان و سمو مکان و فزونی
دستگاه - و بسیاری عدت - و امتداد زمان سلطنت - و کثرت
نوینان عالی‌مقدار - و امرای خدمت گذار - و فرط عساکر - و
وسور ذخایر - و ظهور کارهای سترگ - و قیادارهای بزرگ - که
هریکی کارنامه روزگار - و بارامه اعصار است - هرچند همت بر
گماشتند که دودمان رانا باطاعت و انقیاد دراید - و ولایت او مسخر
گردد - و ملعه چتر را که از قلاع متین و حصون مصدق رانا اودی
سنگه بود بیستم ربیع الثانی سال نهصد و هفتاد و پنجم بذات اشرف
مستصره نموده سه شبه بیست و پنجم شعبان سال مذکور بغلبه و
اتیلا مفتوح ساختند - و بعد مراجعت بدارالخلافه مکرر ادواج ناهمه
به سرداری امرای بمالش رانا اودی سنگه و رانا پرتاب و رانا امر سنگه
فرستادند - اما تبعیت و انقیاد صورت نگرفت - و چون از فزونی
اهتمام در اواخر عهد دولت اوایل ربیع اول سال هزار و هشتم حضرت

حذب مکانی را که میس پور حلقه و دلی عهد دولت بودند در
 والا امر سنگه تعیین فرمودند - آنحضرت بی لیل مطلب از ادیپور
 مراجعت نمودند - و والا پسر بزرگ خود را بخدمت آنحضرت بفرستاد
 تا به خدمت او پیوسته - و پس از آنکه دولت عهد می آنحضرت خدمت
 مکانی رسید از حمیت ملکانه در گذشتند که چون ما در انام پادشاه
 وادگی باب مهم مامور گشته بودیم و اسامی نگرفته نخستین کاری
 که همگی همب در آن مصروف داریم این است - اولاً شاعران و پرور
 باقالیقهی آصف خان حمیر بنگ با بسازی از امرا مرخص گردیدند -
 دوم باز بهاب خان با لشکری گران در دوری یامب - باز خدمت
 عند الله خان بهادر با حدود موجوده دستاورد معدن شد - اراسا
 که گشایش این کار و حل این دوا و عطر و عدت و رانی و روست
 این تعلیم نامند دستاورد این در حقه بود - هر بار هر سرگرد بی
 عسکر نیکه متروک نگشت - با گرد - حضرت حذب مکانی باده مشق
 آنکه تاحود متوجه بشود این مهم صورتی پیدا خواهد کرد - پس
 از انقضاء ماه گهزی از شب دوم شعبان سال هزار و بیست و دوم
 هجری مطابق بستم و چهارم شهر یوز از دار الحکامة اکبر آباد بصوب
 دارا حیدر احمیر توجه فرمودند - پنجم شوال سال مذکور مطابق بیست
 و ششم آمار بآن مکل میض مشا رسیدند - و علاج آنحضرت در تعدد
 شخص اندک حضرت - انانی در مدد بود در اسما امانت گردیدند -
 و چهاردهم ذی القعدة این سال مطابق بششم ذی این بهاب اندال
 و آنکه در آن وقت سن مبارک نه بیست و دو سال و هفت ماه قمری
 و بارده روز و بیست و یک سال و یازده ماه شمسی و بارده روز میشود

(مید، بود - بمطای قباى طلا دوزي مرصع گل که مروارید بر اعراق گلهای
 آن کشیده بودند - و چیدۀ زرد دوزي که طره آن از عقود لالی بود و کمربند
 مسلسل مروارید و کاپوه مرصع با پیچول کناره و شمشیر مرصع و باضائه
 چهار هزاري ذات و هزار سوار بمنصب دوازده هزاري ذات و شش
 هزار سوار و مرحمت در اسب خاصه یکی عراقی کوه پاره نام با زین
 مرصع - دیگری راهوار برق سرعت با دو رفتار با زین طلا و نیل فتح گنج
 نام خاصه با یراق نقره و ماده نیل نوازش فرموده به تنبیه و تادیب
 رانا امرنگه رخصت دادند - از ملتزمان پیشگاه حضور راجه سورج
 سنگه خال حقیقی علی حضرت - نوازش خان ولد سعید خان -
 میف خان ولد سید محمود خان بارهه - تربیت خان نبیره مقیم
 خان - ابو الفتح دکنی - کشن سنگه کهین برادر حقیقی راجه
 سورج سنگه و رانا سنگه (که حضرت جنت مکانی او را مخاطب رانا بر
 نواخته بودند - و پسر رانا اودی سنگه است) سلیمان بیگ مخاطب
 بغدادی خان بخشی - و واقعه نویس ابن لشکر منصور - رادرتن هادا -
 راجه سورجمل پسر راجه باکو - راجه بکرماجیت بهدوریه - سید علمی
 مخاطب بصلابت خان ولد سید قاسم بارهه خسر ولی اوزبک -
 سید حاجی حاجی پوری - میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ - میر
 حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو - رزاق بی اوزبک -
 درست بیگ - خواجه محسن عرب خوانی مخاطب به عرب خان -
 سید شهاب باره - در خدمت اقدس معین گشتند - و مقرر شد که از

صوبه مالوه خان اعظم میرزا عزیز کولکناش طلم آن ولایت - مردود
 خان ولد محمد قلی خان مرقس - سردار خان برادر عبدالله خان بهادر -
 و سایر منصفان آن صوبه - و از صوبه گجرات عبدالله خان بهادر صوبه دار -
 داور خان کاکر - سروار خان برادر عبدالله خان بهادر - زاهد ولد
 شجاعت خان - یار بیگ و دیگر منصفان تعینات آنجا (ن - ک) -
 و از صوبه دکن و اکثر لشکریان پادشاهی پادشاه زاده پرور
 در آنجا بود و از مدهوشی و بی خبری و کار نامرمانی سردار بودن
 ایشان در آنجا محض عیب - قلبی منافی راجه رسیدگی دیو بود ببله -
 محمد خان دیبازی - یعقوب خان بدخشی - حاجی بی ادب -
 میرزا مراد ولد میرزا و ستم مغربی - مبرحاج محاطب بشرزه خان -
 الله یار کوکه - تتلی خان جالوری که مجموع † بنسب هزار سوار بود
 به همراهی معین گشتند اما تا رسیدن اعلیٰ حضرت باز دیو بر نصیب
 این لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود - و چون موضع مایل که
 پیداست و چار کره های اجمیر واقع شده و مددای ولایت راجه - و
 سلطان پرور و مهاجران از آنجا ددم حرارت پیش و گذاشته بودند
 سوار ق جلال گشت - حدیو اقبال شروع در و شاند تهاجمات نمودند -
 تهاجم عسارت است از جمعی از سوار و پیاده تفکچی و کماندار که

(ن - ک) بملازم مقدس دشتابند مجموع این موج شایسته
 هزار سوار بود - اما تا رسیدن اعلیٰ حضرت نه از دیو پرور نصیب این
 لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود بعد از وصول اعلام طغر طراز
 با جمعی دیگر بمر قتل راجه رسیدگی دیو † چار هزار

چار دیواری بر دور خود کشیده در مکان محفوظ فروکش گفتند - و
 بمحاطت راه و ضبط محال نزدیک تپانه و رسانیدن رسد از تپانه
 بتپانه دیگر پیروان زدند - بزرگوار شش تپانه مقرر گردید - جلال خان
 قره کی درمانند - دوست بیک و خواجه محسن درلیاس - سید حاجی
 در استوله - عرب خان خوافی در شاه آباد معروف بهمار - میر حسام
 الدین ولد میر جمال الدین حسین ابجودردیوک - سید شهاب پاره
 در کتل ده بازی - و چون رایات میروزی به او توله که ده گروهی اردیپور
 است رسید اعلی حضرت راجه - ورج سنگه و چنددی از عهدهای
 دولت که سارستگی گفتند داشتند درباب تعیین محل اقامت استفسار
 نمودند - راجه - مردی داشت که صلاح در آن است که او توله که پیروان
 گوه است محط عسکر ابدال گردد - و بکوه در شدن و به او پیروز رفتن
 مناسب نبی دهاید - که غنیمت ملک موحی خواهد سوخت - و رسد
 بخواجه رسید - شهباز سرکه دایری و دلادری مشورت ظاهر بینان
 قبول نموده با دلی موی و خاطری مطمئن به او پیروز - تشریف
 فرمودند - و آنرا اقامت نام نهاده چار موج بجهت مالش رانا و
 و تشریب ولایت و بهب و غارت میل و استرو بدست آوردن
 فیلان تعیین کردند - یکی سرداری عبد الله خان بهادر پیروز جنگ
 که از احمد آباد همانجا رسیده دولت ملتزمست اذدس دریامده بود -
 دوم به باشلیقی دلار خان کاکر - و بمقتضای حزم و احتیاط پرم بیگ
 بخشی بهمراهی او معین گردید - قلدر تقدیم خدمت مساهله
 فرورد - میوم بسرکردگی سید سیف خان باره و کشن سنگه و یکی از
 بقدهای اعلی حضرت - چارم بکار مرعائی محمد تقی میر بخشی

اعلیٰ حضرت (+) (که از گیاه صمصام پنبه بدین شده بود - و فراوان درنا و غیر کشته و خفته مراعات نموده - و در آوردید و سعادت ملازم صمصام میمنت مستعد گشته اینان) بناخت پرداخته - و صمصام یحیی و تاراج کشاده و داد کشش و کوشش داده - و تمامی آن دیار پی سپر مراکب صواکب میروزی گردانیده گروهها گروه بگو بستنی مرستادند - و جمعی کثیر از دکن و ادات گغار بابکار با میری گرفتند - بعد الله حال بهادر که میل عالم کماں سرآمد اقبال رانا را با پنج میل دیگر بدست آورده بود روز روز عالم امروز مطاف بهم سفر سال هزار و بیست و سیوم هجری احراز دولت کوروش نموده اقبال صدکور به پیشگاه حضور آورده - دلدار خان و بیوم بیگ (ر) هم سعادت آستان نوس در مانده میلی چند که گرفته بودند از نظر مقدس گذرانیدند - و دیگر سران سپاه بزر قرین حضرت معاد بدو به ملازم اندک و بزر گشتند (+) (اعلیٰ حضرت میل عالم کماں و هدهد میل دیگر را عرصداشت مشتمل بر مبارکیاد روز و بود متوجات تاره مصدوب بجاورن رای دیوان متوات خویش کدست حضرت حمت مکانی ارسال داشتند - و آن حضرت در میان غذایت عدول محتوی بر فراوان آفرین و هزاران تحسین بخط خود نوشته مرستادند - و چون خان اعظم در آمدن از موده مالوه درنگ نموده بود چنانچه خدیو

(+) این عبارت فقط در نسخه (ک) است •

(ر) بزم بیگ

اقبال حکیم خوشحال پسر حکیم همام را فرستاده بودند که
 - هزارگی نموده اورا بموکیب فیروزیه برساند - با وجود منصب کلان و
 خدمت نظم صوبه مالوه جمعیت قلیلی که همگی بسه صد سوار
 میرمید همراه آورده بود - و معینا چشم از حقوق نمک خوارگی
 پاز پوشیده نفاق می ورزید - و در شکست کار میکوشید - و خدیو ادب
 امر او را به بیت الادب زندان نشاییده حقیقت بخدومت جنت
 مکنی معروض داشته بودند - و آن حضرت این معنی پسندیده
 مهابت خان را معین ساخته بودند تا بادی پرورفته او را بدرگاه
 معلی بیاورد - چون مهابتخان را بوالا درگاه رسانید آن حضرت او را
 به آصفخان که دران هنگام حراست قلعه گوالیار بعد از او بود حواله
 نمودند که بدانجا بفرستد - و خدمت نظم صوبه مالوه از تغیر می
 با سه کرور دام بطریق انعام ازان صوبه بفرورغ انزای گوهر خلافت عطا
 فرمودند - (القصه خدیو در برین باندیشه آنکه برسات رسیده آید
 نشود که فرصت از دست رود در شعاب جبال و قتل اتلال که مقرر
 و مقرر او بود تهاجمات نشانیدند - و مقرر ساختند که بدیع الزمان
 ولد میرزا شاه رخ باجمعی از منصبداران و تشکیپیان در کوئنهلمیر -
 مید سیف خان بارهه در جاورل - رانا هنگر ولد رانا اودی سنگه
 در کوکنده - دلاور خان کاکر در آمنه - فریدون خان پراس در اورتن -
 هادا در اوئنه - محمد تقی میر بخشی در چاروند - بیرم بیگ در
 بلجا پور - ابراهیم خان مهند از ملازمان سوکار اعلی حضرت در
 چاور - میرزا مراد پسر میرزا رستم صفوی در بادبری - هزارار خان
 برادر عبدالله خان بهادر در پاتوره - زاهد پسر شجاعت خان

در کنوره - لحدی از راجپوتان راجه سورج سنگه در سادهمی
 باشند - و مداحل و محارج برود مسدود گردانند - و آن وحشی
 دشت ادبار را در میان گرمه تا نکشند با قندس میارند دمب ارد
 باز ندارند - و سرانجام جمعیت بر تپانه آنچنان نمودند که رانا از
 هر طریقی که سر در در تپانه در آنجا دو تنیده او معدن دیگری محتاج
 نشود - هر یکی از میان شانه رود دریا و مقام خود مستعد پیکار و
 آماده کارزار بوده در حوالی آن تردد می نمود درس زد و برد
 اولیچ و استر دیشمار بدست اولدای دولت فاهره آمدان - و فراوان در
 و گذشت پس ای اشکر اسلام مهتم گشت - و حرمس عمر پسپاری از
 باطل گذشان در در هیاکل داد و نایامت - محمل ده آرای صایده
 و انگار نامه و تذکرات کشور کشا و ترددات هنرت امرای حصر
 شاهنشاهی در دواندن افواج پی در پی می ملاحظه - و رت گرما و
 گذشت داران و مهب و عارب و قتل و اسر و صدف مداحل و محارج
 و شادان تپانجات درون و درون کوه حاصه در محالی که از
 ناگوارانی اب و با سازگاری هوا و معروفیت مکل و هم ده لشکر تپانه
 در آنجا پی نمی برد - در مدت دلتی کار آن چنان نیرونگ ساختند
 که از حان و ناموس خود را در معرض هتاک و تلف دیده
 و خدای در گرو فرمان برداری و نجات منحصر در خدمتگذاری
 دانسته برای سبب دلس مدرسان اهل حصوت متوجهل شد - و
 بدرجه ع - و استکاب و وسیله انکسار و مراعات امن خواه و عمر
 پژوه گشت - و عرصه داشتی مصحوب هر دامن جهالا که عمده ترین
 راجپوتان از دود و سبکبر حالوی خود که از معتمدان او بود

بوماطت رای مذکور فرستاده معروض داشت - که خود آمده ملازمت نماید - و کرن پسر گلان جانشین او برکاب فیروزی بخدمت حضرت جنت مکئی رود - اگرچه قصد اقدس احتیصال او بود اما چون رای سندر داس استعفا نمود - و نیز بعد از رسیدن این ماجر با بمسامع حضرت جنت مکئی فرمان عالیشان صادر شد که آن فرزند سعادت مند وقوع اینمعنی را خدمت عمده نمایان دانسته دست از هلاک او باز دارد - ملتمس شرف پذیرائی یافت - و برطبق آرزوی او ملا شکرالله دیوان و رای سندر داس که بعد از انجام این مهم حسب التماس اعلیٰ حضرت نخستین بخطاب انضال خان و درمیین بلقب رای رایان از بیشگاه عنایت حضرت جنت مکئی سر برافراخت - از حضور سراسر نور مرخص گشتند که تحلیه او نموده او را بآستان رانفت بیاروند - و نشان والا شان مزین بنقش پنجگه مبارک که برات حیات او بود مصکوب ایقان شرف صدور یافت - رانا که دل از رهائی برگرفته بود و دست از چان شسته و از نرژندان و ناموس و ولایت مایوس گشته بوصول این توتیع زندقانی عازم عقبه کرم گردید - و چون بحوالی او رسیده حضرت خاقانی عبده الله خان بهادر و راجه سورج سنگه و راجه سکهدیو بنذیل و سید سیف خان باره را پذیره او فرستادند - او پس از آنکه دید امیدش بفرورغ جمال عالم آرا روشنی پذیرفت بآئین بندها ناصیه ادب بر زمین سوده مراسم عبودیت بتقدیم رسانید - خاقان بیهمال سرش بدست مبارک برداشته او را سرفراز صورت و معنی گردانیدند و بکلمات امید انزا و مقالات بیم زدا جمعیت ظاهر و باطن بخشیدند

و بموجب امر معالی عند الله حال نهادن و راحه مورخ سنگه نریمیں
 سعادت قرین و رانا نر شمال میمنت استعمال بشستند - بعد از آن سه
 پسر او مورحمل و دهم که موی همدکل و نس مردانه بود و دیمس ندگی
 این درگاه لحظاف راحگی و پس از چندی مهاراکی سرولندی
 یامب و ناگه و در فراز رانا همه و کلیان و دیگر عشیره و راجپوتان
 به او نار کوریش مامند - رانا لعل گلان مشهوری نوز هشت
 قادیک با دیگر حواهر و مرصع آلاب و به اسپ و ده میل بقید تاراج
 ادواح قاهره پدشکس گذرا بید - و خلعت ماحره و حمدهر مرصع و شمشیر
 مرصع و اسپ فتیاق از طولی حاصه با دس طلا و میل از حلقه حاصه
 با سار بقره سر در ابراحت - و ده کس که سه پسر و دو برادر
 و پنج راجپوت معتبر او بودند خلعت و حمدهر مرصع و اسپ
 و پهل تن دیگر خلعت و اسپ - و به پنجاه راجپوت خلعت تنها -
 مرحمت شد - و رانا دستوری معارفت دهقر خوش پاست - و
 لکھت مرید عرت و اعتماد و اصل حال د رای رایان نمشایمت
 او مامور گشتند - و از آنجا که او کور را همراه میاورده بود چه طریقه
 و میبنداران اسپ که پسر خانشین خود را د حومشتن بملازمین
 نمی آرند و ساعت انصراف اعلم طغر آسجام احر همان روز بود مقرر
 گشت که افضل و رای رایان در همین روز کور را بدرگاه معالی آرند -
 و آخر آن روز کور حبه سای ندگی گردید - و رعایت خلعت
 ماحره و حمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ از طولی حاصه با دس طلا
 و میل از حلقه حاصه با یراق نقره مفتخر گشت - و چون ارتاح
 و ناراج ادواح بحر امواج پرشادی تمام محال سلسله را با راه یافته

بود و از بی سامانی - برانجام این سفر برگردن دشوار پنجاه هزار روپیه بطریق انعام باو عنایت فرمودند - و روایات اقبال قرین هزاران فرخی و فیروزی و فراوان خجستگی و بهروزی بصوب دارالخیر اجمیر بلندی گرای شد - (ن) چون نوزدهم محرم ظاهر اجمیر مخیم سرادات جلال گشت جمیع امرا با امر حضرت جنت مکانی باستقبال شتامتند - و فردای آن روز یکشنبه بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق یازدهم اسفندار سعادت ملازمت والد

(ن) و چون ظاهر اجمیر مخیم سرادق جلال گشت جمیع امرا با امر حضرت جنت مکانی باستقبال شتامتند - و فردای آن روز یکشنبه بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق پانزدهم اسفندار خدیو جهان خداوند دوران بشکوه آسمانی و شوکت سلیمانی برگامون اقبال سوار شده بتوزک تمام و آراستگی تام که مشاهده آن شگفت افزای روزگار بود یسال بسته روانه شدند - اوای نقاره شادمانی پایوان گویان رسید - و صدای مرنار کرنا واوله در زمین و زمان انداخت - زمینیان بدیوت در شدند - و آسمانیان بدعای بقا رطب اللسان گشتند - حضرت جنت مکانی که درین هنگام پس پنجره در جبهه که تماشای فوج آرائی و توزک این شهسوار عرصه و غما مینمودند بعد از داخل شدن خاقان ممالک ستان در دولتخانه بجهه روکه خاص و عام برآمدند - و طی حضرت را در حین سعادت اندوژی ملازمت از فرط مهربانی و قدر دانی به برگرفتند و پوشانی مبارک بوسیدند سلیمان زمان هزار مهر بطریق نذر الخ (نسخه ک)

بزرگوار اندر ختنند - حضرت حنت مکانی از مرط مهربانی و مدر دانی
 به برگرفتند - اعلی حضرت هزار مهر بطریق نذر و هزار دیگر در رسم
 تصدق و تلویزین صندوقچه کار مادری کاران ندیک مشحون بحواهر
 ثمین ما لعل کلاں مشهور رانا که حواهر شفاخان شصت هزار روپیہ
 قیمت آن نمودند - و میل عالم کمال مہتریں میثاق رانا و دیگر
 ایبالی که از و اتداع او دروں یساق خدمت افتادہ بود ناآئین
 پیشکش گذرانیدند - حضور حنت مکانی قنای زریعت خاصہ
 با چار قم طلا درزی که دران گلہای مرصع بشادہ بودند - و خنجر
 مرصع و شمشیر مرصع و در اسب از طوبیہ حمامہ کی با زین مرصع
 دیگری با زین طلا و میل از حلقہ حمامہ یکی کنگرہ نام با ہراق
 نقرہ و مادہ بیل عنایت فرمودند - و در حلدوی این خدمت
 ہر منصب این جہاں میروزی کہ دارادہ ہراری ذات و شش
 ہزار سوار در اسبہ سہ اسبہ بود سہ ہراری ذات و دو ہزار سوار
 در اسبہ سہ اسبہ امروند - کہ مجموع پانزدہ ہراری ذات و ہشت
 ہزار سوار تمام دوا اسبہ سہ اسبہ باشد - و سواي آن در اثناي این مہم
 سہ کرور دام بطریق انعام از صوبہ مالوہ ما خدمت بطم آن صوبہ از
 تعمیر حان اعظم میرزا عمر ترکو کلتاش کہ بحضرت دامادی خسرو چشم
 از حقوق نمک حواری ناز پوشیدہ بفاق می ورزید و در شکست کار
 می کوشید در بدین سبب حدیو ادب آموز اورا بہ بیت ادب زندان
 نشانده حقیقت خدمت حضرت حنت مکانی معروض داشتہ
 بودند - و در حجاب سلطنت مستحکم انتادہ و مہا تاجان مامور گشتہ
 کہ بہ اردیپور رمتہ اورا بدرگاہ معلی بیارند - و پس از رسیدن او

بواله درگاه به آصف خان که دران هنگام بخطاب اعتقاد بخان سر
 بلندی داشت و حراست قلعه گوالیار بعهده او بود حواله شده که
 بدانجا بفرستد (مرحمت نمودند - پس ازان کور دولت باریاست
 ازان پس نوینان که در رکاب فیروزی آمده بودند سعادت اندوز
 کورنش گشتند - و کور بعنایت جمدهر مرصع و مالی سرورین و کپوه
 مرصع با بهولکناره و حسب الالتماس خدیو نشاتین بمنصب پنجهازاری
 پنجهازار سوار و مرحمت نصب جاگیر درون کوه و نیمه دیگر بیرون
 ان سر بر انراخت - و عطای اسپ و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه
 نقد ضمیمه دیگر عنایات گشت - و پس از چهار ماه رخصت
 انصرا ب بموطن و مسکن خویش یاست - و مقرر شد که جگت
 سنگه پسر کلانش که امروز بجای پدر و جد (ن) خویش
 راناست با هزار سوار در دکن خدمت نماید - بدست و سیم جمادی
 الثانیه عظمی افضل خان که از مضای دار العلم شیراز است و از
 ایام نیک فرجام پادشاهزادگی اطمین حضرت سعادت اندوز بددگی
 چنانچه گذارش یافت بوسیله فضایل صوری و معنوی و ذریه اخلاص
 خالص و عقیده راسخ و قدم خدمت و وفور مزاج دانی و کارشناسی

(ن) خود بخطاب رانا سرفراز گشت در ملازمت باشد - و از
 چنانچه نگاشته آمد با هزار سوار در هر دو یساق دکن که در سنین
 اتیه بتقریبی گذارش خواهد یافت در رکاب اقدس دولت اندوز
 خدمت بوده در سفر کشمیر نیز ملتزم رکاب فیروزی بود • بدست
 و ششم جمادی الثانی الخ •

مهرند اعتبار و اعتماد امتیاز دارد از دار السلطنت لاهور رسیده دولت
 ملازمت اندوخت - و خلعت والا و خلعر مرصع و ناصانۀ پا صیدی
 پانصد سوار بمنصب چهار هزاری داد و در هزار سوار و مرصع
 امپ با زمی مظل و میل سر بلند گردید - و خدمت میر سامانی
 دستور حادق منصوب گشت - حاج اس ماء پادشاه خطاپوش عطا
 پاش دالتماس حضرت مهد علیا ممتاز الرمانی سبک حان را که
 بعد بعضی تقصیرات از پیشگاه بطر عاطف انداخته از منصب
 و حاکم بر دار داشته بودند خلعت و منصب چهار هزاری ذات و سوار
 و علم و بقاره مر بلند گردیدند - صلیانۀ حکم رکنای کاشی نسبت
 و چهار هزار روپیه مقرر شد •

رسیدن نادرانهای والا مقدار و یمین الدوله اصفهان از دار السلطنت لاهور دار الحکومت اکبراناد

مرکز رحمت سال هزار و سی و هفتم هجری مطابق مورد هم اسفند آمد
 ماء - درازین ملک اندال - لایق صند حلال - انوار حدیقه دولت - اثمار
 حدیقه سلطنت - پادشاهزاده محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و
 محمد ادرنگ زیب - و مدد اسرای والا مکل - اموا بولیدان عالی
 شان - رکن رکنی مرصع روئی - ساعد معاند جهان کشائی -
 یمین الدوله اصفهان - و دیگر حووس وحشم - و حایر عدید و خدم
 از دار السلطنت لاهور حوئی دار الحکومت اکبراناد رسیده بحکم جهان
 مطاع در ظاهر بهشت انان معروف بمعدده مرل نمودند -
 حضرت مهد علیا از بود قدوم - مسرت لزوم - اثمار مواد - و ارهار

مراد - و مزد و رسیدن ابوین مکرمین - کمال - سرور اندوخته
بدستوری خدیو عالم خداوند بقی آدم - یا در مدف دولت -
موجه بحر سلطنت - عمر ناصیه کامرانی - فرقه العین حضرت
صاحب قران ثانی - بیگم صاحب و دیگر فرزندان والا گوهر برسم
پذیره متوجه گشتند - ازان سو یمین الدوله در خدمت درازی
فلک جلالت باستقبال هودج والا و محمل علیای حضرت ممتاز
الزمانی - و گوهر درج جهانپانی بیگم صاحب سوار شد - حضرت
مهد علیا در انانی راه جائی که سراق رفعت برای ملاقات
برافراخته بودند بدیدن دیدار مسرت اثار فرزندان کامگار بعد از
مفارقت دراز - و لقای رامت افزای والدین ماجدین پس از
مهاجرت دیر باز - چندان نشاط اندوختند که نکارش نپذیرد - چه
در کار خانه ابداع مهارتی که بگذارش کفایت این انبساط که خالقی
است جنانی و وجدانی - نه امانی و بیانی - و نا کلد - ایجاد نیانته
و تمام روز بجمال فرحت انروز اولاد امجاد و دیدار گرامی ابوین
شریفین بهجت آمود گشته شب هنگام به شکوی ابهت معاودت
فرمودند - فردای آن روز پنجشنبه جمیع اعیان خلافت و ارکان سلطنت
بحکم مقدس استعبال نموده پادشاهزاهنی اقبال مند بخت بلند
را با یمین الدوله و دیگر بندهای اخلاص اندیش ارادت کیش
ببارگاه عظمت آوردند - و چون جهور که دولتیخانه خاص و عام پیرتو
جلوس اقبال شهنشاه سلیمان جاء نور آگین گردید - پادشاهزادهای
بخت بیدار و یمین الدوله و دیگر سعادت پژوهان بدولت ملازمت
رسیدند نخست مهدین گوهر مکان جلالت بهین جوهر بیغ

بسالت - محمد داراشکوه - عادت زمینی موس اندرختند - و هرار
 مهر برسم بدر و هرار دیگر قصیده نثار گدرایدند - پس ازان دور
 خدمه اقبال - نور حذیفه حلال - محمد شاه شجاع زمینی ادب طلب
 دیار نوید - یکا هرار و پاصد مهر مصف بدر و نصف ده نثار
 بنظر کیمیا اثر در آوردند - انگاه سرو حوضار شوکت - گلن گزارار
 حشمت - محمد اورنگ زیب واسطه حاجت جهانانی سعادت اندوز
 گشتند - و هرار مهر مصف بدر و نصف ده نثار گدرایدند - آن
 آسمان حار و حلال کواکب ثواب اقبال را در آغوش عاطفت گشوده
 تقدیل حدیثی روش نیشانی گردانیدند - بشاط اس روز عشرت امروز
 که ملعله در زمینی - ولوله در چرخ نرم - انداخته بود از گداوش
 بیگانه امت - و بانکارش آشنا به - معذاران عمان الماطات یعنی الدوله
 اصاف حان به تلذیم عذبه واک مرتبه سرورعت با آسمان ابراح
 و هرار مهر بدر و یکا حواں هرار قسام حواهر نا هرار مهر دیگر برسم
 نثار گدرایدند - و باشاره حدیثو حهاں حداد و دکنهاں بحر و که که بردان
 پائنه آسمان رفعت احب رفته سرحدود و بر پای ملک پیم
 گذاشت - پادشاه حق شناس حقیقت اساس از پنده پروری
 و پرورده نواری بهر در دست کرامت و دعوت سران سرگروه ارناب
 صدق و صفا برآمد اصحاب حقیقت و وفا فرداشته در آغوش عبادت
 گرفتند - و باین عاطفه پادشاهانه - رش با آسمان رسید - در همان
 مجلس شکوه مایس پادشاه دربارش - کل بخشش - حکمت حاصه
 با چاروب مرصع و حلجر مرصع نا به و نثاره گران بها و شمشیر مرصع
 با پردله مرصع که از عنایم فتح احمد نگر بود و حضرت عرش

آشیانی بحضرت جنت مکنی و آن حضرت در جلدوی کشایش
 دکن بشه‌نشاہ سلیمان جہا مرحمت فرمودہ بودند و یک اک روپیہ
 قیمت داشت و علم و نقارہ و تومان و طوغ و در اسپ از طویلہ
 خاصہ یکی عربی با زین مرصع دیگری عراقی با زین طلای مینا
 کار و شاہ آن نام فیل از حلقہ خاصہ کہ سرآمد فیلان ایام پادشاہ
 زادگی بود با ساز طلا و مادہ فیل عنایت نموده سر مہابت آن
 واسطہ عقد معالی و مکارم بکیوان رسانیدند - و خدمت والا رتبہ و
 وکالت تفویض فرمودہ مہر مقدس ازک کہ در مشکوی اقبال
 نزد حضرت مہد علیا می بود بالتماس آن گردون قباب خورشید
 احتجاب بآن عماد دولت سپردند - و در مخاطبات بلفظ عمر کہ
 تا دامن قیامت طراز آستین افتخاران نسخہ مخاخر خواهد بود
 گذارش نموده مسود و مہبوط جہانیان گردانیدند - الحق ادای
 آنچه از اداب عقیدت و لوازم ارادت ازین حق گذار نعمت - و
 سپاس دار منحت - بتقدیم رسیدہ و آنچه از مراسم نوازش
 و کام بخشی و مراتب بندہ پروری و پروردہ نوازی از بادشاہ سرور
 نہاد - شہنشاہ فتوت نژاد - بروی کار آمدہ از انداز خامہ کوتہ زبان
 بیرون است - بعد از ان شایستہ خان مہین خلف یمین الدوام
 سعادت گورنش دریامہ بخلعت فاخرہ و خنجر مرصع با پھولکثارہ
 و شمشیر مرصع و باضادہ ہزار و پانصد سوار بمنصب پنج ہزاری
 چہار ہزار سوار و بمرحمت علم و نقارہ و اسپ از طویلہ خاصہ با زین
 مطا و فیل امتیاز یافت - و دیگر امرا کہ در خدمت پادشاہزادہای
 کامکار با یمین الدولہ از دار السلطنت لاہور باستان اقبال رسیدہ بودند

و در ترتیب مناصب نفع‌دل عتقه‌واله فاضله نجف معتمدی بر امر و حقه
 مشمول عالیایاب شاه‌شاهی گشتند و لختی مناصب سابق و
 برخی به اصناف سر امراری نامتند بدین تفصیل صادق حان
 نجفعلی و خنجر مرصع و منصب چهار هزاره دات و سوار و علم و
 بقاره - حواصط نامی حان مخاطب بشهر حواصط نجفعلی و خنجر
 مرصع و منصب چهار هزاره دات و سوار و هزار و پانصد سوار
 و علم و بقاره و امپ تا رس مطلا و سوره داری قهقه از قهر
 میرزا عیسی ترخان که در اندام توجه زانبات چهل کشار دکن
 بدار الکلیب اندر آباد هنگام وصول موکب افعال بحوالی احمد
 اداک بنظم سوره مرئوز دستوری یافته بود - میر حسام الدین انجو
 که در سالف انام مصدر خدمتی شده بود نجفعلی و خنجر مرصع
 و منصب چهار هزاره دات و سوار و علم و امپ تارین
 مطلا و میل - شاه نواز حان پسر میرزا رستم صفوی نجفعلی و خنجر
 مرصع و منصب سوار هزاره دات و هزار و پانصد سوار و علم و امپ
 تارین بقره - میر حمزه نجفعلی و خنجر مرصع و منصب سوار
 هزاره دات و هزار و دویست سوار - موسو حان نجفعلی و نه اصناف
 هزاره دات دو صد و پنجاه سوار منصب سوار هزاره دات و
 نجفعلی و مهابت کل ممالک محروسه دستور سابق - معتمد حان
 نجفعلی و منصب سوار هزاره دات و هشتصد سوار و امپ تارین
 بقره - حواصط نجفعلی و منصب دو هزار و پانصدی دات و هزار
 و پانصد سوار و امپ - محاسن حان نجفعلی و خنجر مرصع و
 منصب در هزاره دات و سوار و علم و امپ و میل - الله و بر دی

که در عهد حضرت جنت مگای بمعتمد خان مخاطب گشته بود
 بخلعت و خنجر مرصع و منصب در هزاري ذات و سوار و خطاب
 الله و برد بخان و احپ و فیل - بهار بداس کچه واهه بخلعت و
 منصب هزار و پانصد ي ذات و هفتصد سوار - راجه روز افزون
 بخلعت و منصب و پانصد ي ذات و ششصد سوار - حکیم خوشحال
 ولد حکیم همام بخلعت و منصب هزار و پانصد ي ذات و در صد
 سوار - حکیم ابو القاسم گیلانی بخلعت و منصب هزار و پانصد ي
 ذات و پنجاه سوار و خطاب حکیم الملک و انعام پنج هزار روپیة -
 راجه گردهر بخلعت و منصب هزار ي ذات و پانصد سوار - میرزا
 شجاع ولد میرزا شاه رخ بخلعت و منصب هزار ي ذات و چار صد
 سوار - تشریف خان بخلعت و منصب هزار ي ذات و در صد سوار
 سرانرا از گردیدند - و تیول سابق اینان بحال حکم شد - و دیگر
 نویدمان و منصب دارانی که در صوبجات بودند جمعی بمنصب
 سابق و جوتی باضافه نوازش یابند - بدین نمط - خانجهان لودی
 بمنصب هفت هزار ي ذات و هفت هزار سوار در اسفند سه آمده -
 و هر یکی از خواجه ابوالحسن و مپه دار خان و یاقوت خان حبشی
 و جادون زای کایتبه بمنصب پنج هزار سوار - و اعتقاد خان و باقر
 خان و ججهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو بندیل و اوداجی رام دکنی
 بمنصب چهار هزار ي چار هزار سوار - و فدائی خان و بهلول میانه
 بمنصب چهار هزار ي سه هزار سوار - و جهانگیر قلی خان خلف
 خان اعظم کوکلتاش و مبارز خان افغان بمنصب سه هزار ي سه
 هزار سوار - و بیگلر خان بمنصب سه هزار ي در هزار و پانصد سوار

و هر کدام از سواران از خان و شهناور خان در تانی و راحه حکمت
 سنگه ولد راحه با سو بمنصب سه هزاره پانصد سوار - و رشید خان
 اصراری و بحر الملک ولد یاقوت خان هفتی بمنصب سه هزاره
 هزار و پانصد سوار - و سید هریر خان ناره بمنصب سه هزاره
 هزار سوار - و هریرک از لشکری ولد میرزا موسی خان و سید نظام
 خلعب سید صدر جهان حضرت عرش آشتیانی بمنصب دو هزار
 و پانصدی دو هزار سوار - و امیر خان واحد خان بمنصب دو هزار
 و پانصدی هزار و پانصد سوار - و الله یار خان بمنصب دو هزار و
 پانصدی هزار و دو صد و پنجاه سوار - و ظفر خان ولد خواجه
 ابو الحسن بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار - و
 هر کدام از اسلام (ارسال) بیگ مخاطب به شمشیر خان و ناگوبلیج
 بمنصب دو هزاره و پانصد سوار - و سبحان و یردی ملقب
 به کلچر خان و رموی خان و مختار خان بمنصب دو هزاره و
 دو بیست سوار - و سعید خان بمنصب دو هزاره و یک صد سوار -
 و هریرک از میرزا والی و محصل الله ناماده پانصدی دات و دو
 صد و پنجاه سوار - و آتش خان دکنی از اصل و اصاده بمنصب دو
 هزاره و سوار - و انراهم حسین کشمیری و هریر الله و محمد زمان
 طهرانی و سرب دکنی و راول کلیان جلمیری و محکدار
 خان دکنی بدستور پیشین بمنصب مسطور - و التقات خان ولد
 میرزا رستم صدوی بمنصب دو هزاره هفت صد سوار - و سید
 نایزید باصاده پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاره هفتصد سوار
 و میرزا خان خواجه سرا بمنصب دو هزاره پانصد سوار - و راول

پونجا بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر یکی از زین العابدین
ولد جعفر بیگ و آصف خان باضافه پانصدی در بست سوار - و
شرف الدین حسین باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار - و سر سال ولد ماد هو سنگه کچه واهه باینین سابق
بمنصب مزبور - و یادگار حسین خان از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هشت صد سوار - و هر کدام از میرزا حسن ولد میرزا
رحیم صفوی و سعادت خان فبیره زین خان کوکلتاش و نظر بهادر
خویشگی بدستور سابق بمنصب هزار پانصدی هفتصد سوار - و
جلال ولد دلور خان کاکر باضافه پانصدی صد سوار بمنصب مرقوم و
شیخ فرید باضافه پانصدی در بست سوار بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار - و حکیم عبد الحاق ولد حکیم هماد گیلانی بمنصب
هزار و پانصدی ششصد (ن - سه صد) سوار - و هر یک از بکر ماجیت
ولد چهار سنگه بندیل و راول سمرسی بمنصب هزاری هزار سوار -
و صالح محمد ولد میرزا ساهی و سکندر برادر شهباز خان دوتانی
و دولت خان ولد الف خان قیام خانی بمنصب هزاری هشتصد
سوار - و سهرانخان ولد جعفر بیگ و آصف خان و سید غلام محمد
برادر سید یعقوب و بابا خواجه و لعل خان بمنصب هزاری هفتصد
سوار - و اکبر قلی ککو و بلبله و هرنگهاوت و کشن سنگه و ماد هو
سنگه ولد راورتن هادا بمنصب هزاری ششصد سوار - و میر
عبد الله و میر ابراهیم خویشان میرزا سید یوسف خان از اصل و
اضافه بمنصب هزاری پانصد و پنجاه سوار - و منزل خان ولد
زین خان و طغرل بدره عبد الرحیم خانخافان و اکرام خان ولد اسلام

حان فتح پوری و کرم الله ولد علی مردان بهادر و دوست ننگ
 ولد ننگ خان و بهار عمل ولد کشر سنگه و آلهوز و مرتضی ولی
 برادر حامد پاد حان و پرورش حان نازده و اما اصل دستور سادق
 بهمنصب هراری پانصد سوار - و منورا حان ولد رس حان نامانده
 پانصدی دات و چار صد سوار - و بهرام بندر حان اعظم و کرمه
 و آلهوز (ن) از اصل و امامه بمنصب مذکور - و کامل حان ولد حان اعظم
 و شاه ننگ حان و در القعار ننگ ترکمان و حواحه نادانی مسجد طاب
 نجار حان نائنی پانصدی هراری چهار صد سوار - و لطیف
 حان بهمنصبی از اصل و امامه بهمنصب مرپور - و حواحه باسم ملقب
 بهمنصب حان بهمنصب هراری به صد و پنجاه سوار - و منورا حان
 ولد منورا مطهر صغوی نامانده پانصدی پنجاه سوار بهمنصب
 هراری دزد سوار - و شرف و کورس کشموری دستور سادق
 بهمنصب مسطور - ر فر مراحتند *

پنجم رحمت حان - پاد حان ترکمان از دکن رنده دولت کورنش
 در بامت و بهنایب حامی و خنجر مرصع و ده امامه هزار و پانصدی
 دات و هزار سوار بهمنصب چار هراری دات و چار هزار سوار و علم
 و نفازه و امپ نا رس مظل و مدل و صوله داری انه ناد سر اندکار
 نامان و حادید *

هشتم زاد رتن هادا از وطن آمده حدی طالع ده تعدیل عتده
 ملک رتده بر ابراهیم - و بهرحمت حامی و حمدهر مرصع بهمنصب

پنج هزاری ذات و سوار بدستور سابق و علم و تقار و باسپ باز
مطهر و نیل تارک (انتخاب بر افرامت - همدین روز خدمت و زار
حسب التماس زمین دولت بارادت خان مقرر شد - و خلعت
خاص و قلمدان مرصع باو عقیقت فرمودند - و صادق خان با از قن
ار میر بخشی گردانیده خلعت و قلمدان مرصع پایت اعتبار
آوردند - درین تاریخ بهیم راتپور بمنصب هزار و پانصدی ذات
هفتصد سوار - و پرتو پراچ راتپور بمنصب هزار و پانصدی ذات و شش
صد سوار - رفراز گشتند - پمیر ظهیر الدین علی یزدی سه هزار
روپیة انعام شد •

جشن مسرت افرای نوروز عالم آرا

دیدی قدم بهجت نروم نوروز جهان امروز جهانرا نوید عشر
جدید رسانید - و طافند مقدم مدخ توام بیار نشاط آثار زمانیان
موند عیث جاوید - از رسیدن کوکب شاه رنگین گداز گل اشجار پزیر
خلعت خرمی و شادانی پوشید - و روزگار خوار دیو و چمن مهر
رسید بر زمردین یصاف - جزه باد شفقگی و - میرایی در کشید
بلبل نغمه - را باطن یاریدی نمودن خزان را نشاط تازه بخشید
و صلصل جادو نوا بصوت زهری آسودگان مهرگان را انبساط
اندازه - ابر گوهر بارشایه بان فیض میریزی صحن گلشن بر افرامت
برق درخشند بر لبی روشنی - سلس باغ مشعل بر افرامت - و
خروشتند کوه عروسی گل بر بام قلعه می تواند - یا عجز و سخت
است که پنداری اموات نبات می پردازند - روز دو شب دو روز

و جیب هزار و بی و هفتم هلالی سرمایه نور و خدای آسمانیان -
 بدرایه فرد بهای زمینیان - جمشید زرین گداز - خورشید عالم آرا -
 نبی خسرو آسمان گداز - متقاب ظلمت زدا - رایات عدالت و اعتدال -
 و الویه شوکت و جلال - بشرف خاند خورش برافراشت - باد - بکویا
 بفراشی بساط عالم را رفت و روب تازه داد - و امر چاهکا دمت
 بهقانی بسط زمین را آب و تاب بی اندازه - روی گداز و هامون چون
 انگارون بگوهای رنگارنگ نگارون شد - و رخسار باغ و راغ چون
 بوتلمون برنگهای گوناگون نمودار بهشت برین - شمال روح هر روز از
 و باحین روح کمتر علیرت بدامن و آملین کشید - و از بوی بهار
 چون زلف یار و طبله طار مشت بجز و زهر ریز گردید - مرصه
 زمین را من و یاسمین چون آسمان بر زهره و پروین ساخت -
 سخن بوستان از - یزدا زمردین رنگدور و میروزا چرخ برین انداخت -
 گل جلوه نثار و عطره گران لغاب از رخ بر انداخت - و دابل شیدا
 کشاید دل دردا از متاع شکبائی برداخت -
 • نظام •
 • جهان شد تاره از باد بهار • زمین را آبرو اندود باران •
 • خور خرم لهاد خرمی درخت • بگلها بردوید از خرمی هودت •
 • گل از گل تخت کاوسی برآورد • بغشده هر طایفه بر آورد •
 • زهر شاخ شکفته نو بهاری • گرفته هر گلی مر کف نزاری •
 درین اوقات رخساره سمات که از اعتدال و اولیا از غم و انداخته بود -
 و خاطر ها با خرمی در ساخته - اهتمام بهشکاران کارگاه دولت -
 و کار گزاران کارخانه مملکت - در سخن دولت خانه خاص و عام
 سایه بانی مودت بدل بادل که مانند عرش بلند مکن است - و

چون آسمان فراح دامن - برافراخته - پهری دیگر بر روی چرخ
 برین کشیدند - و در ته آن امپکی از مخمل زربفت و بر دوران
 شامیانها هم ازین جنس بستوفهای طه و نقوه برپا کردند - و
 مرشاهی رنگارنگ و بستهای گوناگون گسترده در دیوار درخشان خاص
 و عام را بمخمل زربفت و پردهای فرنگی و دیباهای روسی و
 چینی و زربفت های گجراتی و ایرانی آرایش دادند - مجلسی
 بروی کار آمده که عقل دشوار پسندان جهان گرد را بحیرت انداخت •

• بیت •

زده خیمه های بریشم طناب • در درخت زربفت پیش از حساب
 همه پرده ها دیبۀ شستری • همه فرشها سندس عبقری
 چنان نقشها کرده بروی نگار • که نقاش چین گشته زو شرمسار
 خدا و عالم - خداوند بنی آدم - طراز کسوت جهانبانی - مظهر
 رحمت یزدانی - که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند
 احجار قیمه قدر است - و دوا بن معادن و خزاین بحار چون خاک
 و آب بی اعتبار - بر اورنگ جهانبانی که سدره آمال و امانی است
 و طوبای افضال و ممرایی - با فرآسمانی - و شان سلیمانی -
 جلوس مہمانت مانوس مرصوده بر روی زمانیان (سباب نشاط و ابواب
 انبساط آماده و کشاده گردانیده - نسایم عدل - دماغ روزگار عطرآمود
 گردانید - و رایج بذل مشام زمانه بخور اندود - و آفتاب بر و نوال کوه
 و صحرا را منور ساخت - و ابر احسان و افضال خارستان و گلستان را
 تازه و تر •

• نظم •

هر چه ملکوت افزون کند سراموازی • که سایه پوسرش افکند خسرو غازی

ملک تلاء اردو را پس ژمان بدهد از سره که حسب ادعیه سرسرا براری
 خطاب محسوسه انجم کنون نگردانند . که مصلحت بدو محسوسه بنساری
 عرب و کوس و کرنا - و صدای بغیر و سرنا - اوای مسرت در زمان
 و زمین اندام - و طعنه دعای اصحاب عظیم و استعناق و زمزمه
 ثنای محس طرازان نظم و نثر و لوله در چرخ مری - درازی برج
 دولت در درج حشمت چار یادشاهزاده والا گوهر که چار عنصر
 شخص دولت اند - و از کل ارمه کعبه سلطنت - در چار گوشه
 تحت سایه سایه با مرسلطانی قرار گرفتند و در پای سرور حلاوت -
 سرآمد از کل مملکت - سرور و اعیان دوام - یهین الدوله اصطفی
 امتداد سر اعجاز مر ابراحت - و دیگر از کل دولت و اعیان سلطنت
 و سایر ارباب مدام در دور بسدت و منزلت ایستادند - و مجمع
 مفاجر و معالی یهین الدوله بغوازه های سلکانه امتیاز یافت - و
 عنایت خلد زریں و انعام میل گرین چندوله نام دایر اوراق طلا و ماده
 میل صمیمه دیگر عواطف گردید - در ایام محسوسه مرحام بادشاهزادگی
 ضرورت وقت ده (۱۰ - ۲) لك زریه از لشکر خان گرفته بودند -
 از آنجا که دامن همب گیوان و معب که چون حبیب آسمان از بقایص
 پاکسب عمار سندن بر بیاید - همواره مرکوز ضمیر در نا بطیر بود که هرگاه
 وقت مقتضی باشد باز دهد - درین هنگام که روزگار پیشکار این دولت
 بلند است - و چرخ عاشره در دار این سلطنت می مانند - آن مدح
 را بار مرحمت فرمودند - حدیود در بعض صواب گرین نالهام لاریبی
 و تائید عیدی که همیشه دستار این دولت جاوید امتداد است - و کار
 این سلطنت اندام میعاد - پیش از آنکه خضر آمدن قدر محمد خان

هر چه کابل چنانچه گذارتن خواهد یافت به سامع حقایق میجامد
 رسد - و باعث تغیر ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن که در زمان
 حضرت جنت مکانی به زیارت پدر نظم مهم صوبه کابل مینمود
 بروی کار اید - روز جلوس سعادت مانوس او را بصوبه دارئی کابل
 سر بلند ساخته بودند - چون درینوقت بعرض مقدس رسیدند که ظفر
 خان در دره خرمانه از مضامین تیراه در حینئی که عبد القادر پسر
 احداث بد نهاد را قتل نموده بود خبر شنقار شدن حضرت جنت
 مکانی شنیده بمقرب خان بدخشی و بالچوقایچ و سعادت خان و عبد
 الرحمان ترنابی و معین خان بدخشی و جمعی دیگر از بلدهای
 جالندپار را بکابل فرستاد - و خود به پشاور آمد - و پس از نظم مهمات
 انجا برسم هر ساله که اعظم آن صوبه تشاق در پشاور کند - و ثبلاق در
 کابل اراده رفتن کابل نمود - هر چند که دیدگان بیکار و زلزیده ازین
 قصد بی هنگام منع نمودند بگوش قبول نشنوده از راه کوتل شادی
 بهنثار و خیبر روانه شد - و از خرد مالی و ناآزمونی مراتب حزم در
 حل و ترحال و مدارج احتیاط در خط و انتقال رعایت ننموده
 بیره نوردی در آمد - ناگاه آرک ژئیان و افریدیان ددکار بد کردار که
 در شعبه از شعب پر شغب امانه این کوهستان اند و در ظاهر
 فرمان بردار و خدمتگزار و در باطن فتنه جوئی و شورش پزوه و
 پیوسته خواهان فرصت دزدی و دست اندازی بر سر راه آمده دست
 بتاراج اردو گشودند - و از آن رو که سردار نا کرده کار جمعی دور بین
 نبود - گزین که بمداغه دزدان و ره زبان توانند پرداخت در ساقه
 بگذاشته پیش رفته بود - اموال بسیار بغارت رنبت و بهمراهان و نوکران

لو خمارت مرادان رسید - و اوعنان همب و زمام ثمت چندان از دمت
 داد که بهیچ وجه بچاره آن نتوانست پرداخت - حضرت چه اندامی
 درسی روز معرفت آما اوزا اعدایت خلعت خامه سر بلند گردانیده نظم
 مهمات آن صوبه و حصص نمودند - و نزدیک پاینده هزار سوار
 کار دیده پیکار و رزیده از سادات ناره و نحاری و معول و اعدان و
 راجپوت بدست از رکاب نصرت مصاب نمک از دستوری یافتند -
 بهادر خاں زرهیل خلعت و تیراندازی سرکار کاپی و مالش
 زمینداران متمردان سرزمین و محصل خاں خلعت و موجداری نروژ
 و آن نواحی و راجه بهارت نندیل خلعت و موجداری پرگله اتاره
 و مضافات آن که از حالصات شریعه امت و دیندار خاں خلعت و
 موجداری میان دوآب - و معول خاں ولد زین خاں کوکه خلعت
 و قلعه داری کابل مر مر ابراخته مرخص گشتند - و ملا مرشد
 شیرازی خلعت و منصب هراری دات و در حد حوار و خطاب
 مکرمت خامی و دیوانی بدوآت و حکم حمای کاشی بخدمت
 دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و مرفعی منصب - و سید عبد الواحد
 ولد مصطفی خاں نحاری موجداری سرکار حصار سر بلند گردیدند
 چون حصار دولت خانه حاص و عام را از سوچ خبر بخشش
 پادشاهی کامیاب صورت و معنی ساخته مشکوی جلال را تقدیم -
 میمنت لازم مریخ آگین گردانیدند - پردگیان مرادق عرت مراسم
 تهنیت بپندیدیم رسانیدند - و هر یک در خور حالت و مدرت بدوازشی
 مرفراز گردید - بحضورت مهد علیا اصناف پیرایه و اقسام ردور که
 قیمت آن پلجاء لگ روپیه بود مرحمت شد - و جوهر و حلی بیست

هر سر کابل چنانچه گذارتن خواهد یافت بمسامع حقایق میجامع
 رسد - و باعث تغییر ظفر خان ولد خواجه ابراهیم که در زمان
 حضرت جنت مکانی به زیارت پدر نظم مهام صوبه کابل مینمود
 بروی کار اید - روز جلوس سعادت مانوس او را بصوبه داروغه کابل
 سربلند ساخته بودند - چون درینوقت بمعرض مقدس رسید که ظفر
 خان در دره خرمابه از مضامین تبراه درحینى که عبد القادر پسر
 ابدان بد نهاد را قتل نموده بود خبر شنیدار شدن حضرت جنت
 مکانی شگفته بمقربان بخان بدخشی و بالچو قابچ و سعادت خان و عبد
 الرحمان قرناپی و معین خان بدخشی و جمعی دیگر از بندهای
 جالسه پادشاه کابل فرستاد - و خود به پشاور آمد - و پس از نظم مهمات
 انجا برسم هر ساله که ناظم آن صوبه قشاق در پشاور کند - و ثبلاق در
 کابل اراده رفتن کابل نمود - هر چند کار دیدگان پیکار ورزیده ازین
 قصد می هنگام منع نموندند بگوش قبول نشنوده از راه کوتل شادی
 بهینار و خیبر روانه شد - و از خرد مالی و ناآزمونی مراتب خرم در
 حل و ترحال و مدارج احتیاط در خط و انتقال رعایت نموده
 برة نوردهی در آمد - ناگاه آرک رؤیان و افریدیان ددکار بد کردار که
 در شعبه از شعب پر شغب امانت این کوهستان اند و در ظاهر
 فرمان بردار و خدمتگزار و در باطن فتنه جو و شورش پزوه و
 پیوسته خواهان فرصت دزدی و دست اندازی بر سر راه آمده دست
 بتاراج اردو کشودند - و از آن رو که سردار نا کرده کار جمعی دور بین
 نبود - گزین که بمداغه دزدان و ره زبان توانند پرداخت در ساقه
 بگذاشته پیش رفته بود - اموال بسیار بغارت رفت و بهمراهان و نوکران

از حصار مراد رسید - و از عدل هم و روم ثمن چنان از دم
 داد که نهیج و ده نچاره آن بتوانست پرداخت - حصار چنانچه
 در پس روز مغرب آما و از اعداد خلعت حاصه سر بلند گردانده بدست
 مهمات آن صولت و حصص نموده و نزدیک پائیده هزار سوار
 کار دنده پیکار و رزیده از سادات ناره و نزاری و معول و اعدا و
 واحدوت بدست از رکان مصر بصلت بمک از دستوری ساختند -
 بهادر خان در هیئت خلعت و تدویناری سرکار کاپی و مالش
 رسیدن از آن متمدن از سر زمین و محصل خان خلعت و وحداری برور
 و آن نواحی و راجه بهار بدست خلعت و وحداری برگشته اداره
 و مصافات آن که از حالات شریفه امت و دیندار خان خلعت و
 وحداری میان دولت و معول خان ولد من خان کوکه خلعت
 و قلعه دارائی کابل سر فراموشانه مرخص گشتند و ملا مرشد
 شیرازی خلعت و منصب هزاره ذات و دود سوار و خطاب
 مکرر حانی و دیوانی دوتاب و حکم حمای کاشی خدمت
 دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و مری میمص و سده عند الواحد
 ولد مصطفی خان نزاری و وحداری سرکار حصار سر بلند گردیدند
 چون حصار دولت خانه حاص و عام را از موج حشر بخشش
 پادشاهی کامناب صورت و معنی حاجده مشکوی حقل را بدو
 میمص لرم مروع آگس گردانیدند پردگنان مرادق عرب مراسم
 تهییه بقتدم رسانیدند - و هر یک در حوز حالب و ملرب دیواری
 ممر قرار گردید - بخصوص مهد علیا اصناف پیاده و اسام ریدر که
 قیمت آن پناه لگ رودیه بود مرخص شد - و خواهر و خلی بیص

هر چه کابل چنانچه گذارتن خواهد بابت بمسامع حقایق مجامع
 رد - و بابت تمیز ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن که در زمان
 حضرت جنت مکی به زیارت پدر نظم مهام صوبه کابل می نمود
 بروی کار اید - روز جلوس سعادت مانوس اوزا بصوبه دارین کابل
 سربلند ساخته بودند - چون درینوقت بعرض مقدس رسید - که ظفر
 خان در دره خرمانه از مضامین تیراه در حین که عبد القادر پسر
 احداث بن نهاد را قتل نموده بود خبر شنیدار شدن حضرت جنت
 مکی شگفته بمقربان بدخشی و بالچو قابیج و سعادت خان و عبد
 الرحمان قرناپی و معین خان بدخشی و جمعی دیگر از بندهای
 جانیپار را بکابل فرستاد - و خود به پشاور آمد - و پس از نظم مهام
 اینجا برسم هر ساله که ناظم آن صوبه قشاق در پشاور کند - و تعلق در
 کابل اراده رفتن کابل نمود - هر چند که دیدگان بیکار ورزیده ازین
 قصد بی هنگام منع نمودند بگوش قبول نشنوده از راه کربل شادی
 بهمنار و خیبر روانه شد - و از خرد مالی و ناآزمونی مراتب حزم در
 حل و ترحال و مدارج احتیاط در خط و انتقال رعایت بنموده
 بیه نوردی در آمد - ناگاه آرک ژبیان و افریدیان ددکار بن کردار که
 در شعبه از شعب پر شغب امانت این کوهستان اند و در ظاهر
 فرمان بردار و خدمتگزار و در باطن فتنه جوی و شورش پزوه و
 پیونده خواهان فرصت دزدی و دست اندازی بر سر راه آمده دست
 بتاراج اورد و کشوندند - و از آن رو که سردار نا کرده کار جمعی در بین
 نبرد - گزین که بمداغه دزدان و راه زنان توانند پرداخت در ساقه
 بگذاشته پیش رفته بود - اموال بسیار بغارت رفت و بهمراهان و نوکران

از خمارت مراد رسیده - و از عقان همت و زمام ثبوت چنان از دست
 داد که بهیچ وجه نجات آن نتوانست برداخت - حضرت جهانمندی
 درس روز معرفت آما و از اعدایت خلعت خامه سر بلند گردانیده بنظم
 مهملات آن صوبه رخصت نمودند - و قریب یک پانزده هزار سوار
 کار دیده پیکار و رزیده از سادات نازده و نحاری و معول و اعیان و
 راجپوت بدست از رکان بصرت بصاب بکمک از دستوری یافتند -
 بهادر خان روحیله بخلعت و قیدلداری سرکار کاپی و مالش
 زمینداران متمرد از سرزمین و مخلص خان بخلعت و دوداری فرور
 و آن نواحی و راجه بهار فندیل بخلعت و دوداری پرگله افتاده
 و مضامین آن که از حالات شریعه است و دیندار خان بخلعت و
 دوداری میان دو آب - و معول خان ولد زین خان کوکه بخلعت
 و قلعه داری کابل سر بر امر اخذ مرخص گشتند - و ملا مرشد
 شیرازی بخلعت و منصب هراری دات و در صد سوار و خطاب
 مکرمت خانی و دیوانی دیوتاب و حکیم حمای کاشی بخدمت
 دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و مزونی منصب - و سید عبد الواحد
 ولد مصطفی خان بحاری دوداری سرکار حصار سر بلند گردیدند
 چون حصار دولت خان حاصل و عام را از موج خبر بخشش
 پادشاهی کامیاب صورت و معنی حاجت مشکوی جلال را تقدیم -
 میمنت لزوم دروغ آگین گردانیدند - پردگیان مرادق عورت مراسم
 تهنیت بقدیم رسانیدند - و هر یک در خور حالت و مدرک و نوازشی
 مرفراز گردید - محضوت مهد علیا اصناف پیرایه و انعام زیور که
 قیمت آن پانجاه لک روپیه بود مرحمت شد - و جواهر و حلی بیست

و پنج لک روپیه پادشاهزاده عالم بیگم صاحب - و جواهر و مرصع آلات
بیست و پنج لک روپیه بدیگر پادشاهزاده های کامگار عالیقدر
محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب و مراد بخش
و روشن زای بیگم و ثریا بانو بیگم عنایت فرمودند - و با خجسته
روز شرف به بزمهای دلکشا و جشنهای فرح انزا حیرت انگیز که
سالان جهان گردیده و دشوار پسندان غرایب دیده گشته جهان را کام
اندوز گردانیده از روز جلوس مقدس تا این روز عشرت افزای یک
کرور و هشتاد لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر
مرصع و جامه مرصع و شمشیر مرصع و امپ و دیل و اشرفی
و روپیه انعام فرموده ناخج جوهر نامهای سخا کوشان پیشین و مانج
پار دامهای گرم فروشان نخستین گشتند * نظم *

کرده شاه از دراز دستی جوهر * از جهان دست خواستن کوتاه
در کرم خود چنین تواند بود * بشری لا اله الا الله

از انجمله یکا کرور شصت اک روپیه حضرت مهد علیا و پادشاهزاده های
کامگار - و بیست لک روپیه بسایر پندها - اگر فیکان این زمان
مسعود بوجود همه سود این سلطان کرم گستر بپردازند بجا است -
و پاکی این روزگار محمود به بود همه جوهر این خاقان دادگر سر
برافرازند سزا - چه آنچه سلاطین عالی مقدار بجد و جهد فراوان
بروزگار دراز فراهم آرند - و آن را سرمایه مکنات و جاه و پیرایه
شوکت و دستگاه بدارند - درین حضرت فلک رتبت با تمام یکروزه
وفا نکند - بل به بخشش یک تن اکتفا - * بدین

هنگام جوهر ما حاضر یک عطای تست *

هر حاملی که از دل دریا و کنی رسد -

و آنچه در این ایام عشرت انتظام از پیشکش ثواب مهد علیا
و پادشاهان و امای کما و اسرای و الامم و اشراف پذیرائی یامت ده لک
روزه بود - چون رکن العطفات بمین الدوله شان سپاه داده و پنج هزار
هزار حوتی نسیب و یرق از نظر خورشید اثر گذرا دیده بود - و بحسب
کمیت و کیفیت پسندیده طبع دشوار پسند خاقانی افتاد - در روز چون
امروز بر منصب آن صمد ارمنی بزرگی هزاره ذات و هزار سوار دو
ایده سه ایده امزدند - که از اصل و اصانه نه هزاره ذات و نه هزار
هزار ایده سه ایده باشد - و جایگزین که حامل هر سال آن پنجاه
لک ربه است مرحمت مرموند - در سلطنت این دردمان عرش
مثل هیچ نونی باین پایه گران مایه مرموند تا بدولت ملوک
دیگر چه رسد - مهابت خا خا خا خا خا سالار و پادشاهان را
نام بیل از حلقه خاصه با یرق نقره و ماده و بیل سوزاند گردانیدید -
در روز معصرت ادرا که تاریخ روز بامه دلکشائی و کما راسی است
آنچه از جابل عطفات پادشاهانه و فبایل مرام صلکانه بروی
کار آمد - بخشیدن حرام عید الله خان است - و وهائی یافتن او از
زنداد - بذریعه دوخواست قدره ارباب سقوت و صفا احوال اصحاب
معرفت و تقوی عبدالرحیم خواجه - آن حلقه سلسله ندویه نقاره طبقة
ملایه نقش بندیده از قبل امام قلی خا خا خا خا خا خا خا خا خا خا
غفران پناه حضرت جنت مکی امار الله موهامه موسم رسالت آمده
در دار السلطنت لغور احراز معاشات ملازمت نموده بود - آن حضرت
چه از رهگذر نسبت قدم لخاص و دعاگوئی این سلسله سامیه -

باین خاندان بلند مکان وجه بجهت کرامت نصب و شرافت صاحب
 باقسام اعزاز و اکرام سرفراز گردانیدند - چنانچه هرگاه سعادت
 حضور می اندوخت بهلوی تخت معلی حکم نشستن میفرمودند
 و باین عنایت والا از جمیع اکابر و اشراف ایران و توران و هندوستان
 امتیاز عظیم یافت - و چون بعد از جلوس میمنت مانوس حضرت
 صاحب قران ثانی بدار الخلافه اکبر آباد آمده سعادت ملازمت
 اندوخت شهنشاه تدر شناس که در عهد عاطفت مهدش خدایرندان
 احساب و انساب را روز بازار دیگر است خواجه را بعنایت خلعت
 خاصه با چار قب طه دوزی و انعام پلجاء هزار روپیه نوازش نموده
 بهلوی تخت مقدس عقب پادشاهزادهای والا گوهر حکم نشستن
 فرمودند - با آنکه سلاطین والا تدکین که مدت های مدید صاحب
 سکه و خطبه بوده اند - و از حوادث روزگار غدار و نوازل چرخ ستمگار
 باین درگاه ملوک پناه زینهار پی شده می ایستند - و چون عبد الله
 خان را بسلسله حنیفه نقشبندیه نسبت قرابت بود خواجه التماس
 مغفوتقصیرات او نمود - و بادشاه جرم بخش عذرتبوش خواجه را
 به پذیرائی درخواست مقتضو مباحی گردانیده عبد الله خان را از
 زندان رستگاری بخشیدند - ان تذکرة السلف - گرامی خلف -
 مقبول درگاه باری - خواجه کلان خواجه جوینباری است - که بمی
 و نه واسطه بمید طی عریض بن امام جمفر صادق میرسد - از اجله
 سادات و اعز اکابر توران است - اخلاص و اعتقاد خوانین اوزبک
 باین دردمان عالی در مرتبه کمال است - و وجود این خاندان
 متعالی دران دیار بس گرامی - عبد الله خان اوزبک والی توران

حلقه ارادت حواله کس در گوش عقیدت داشته حصول پایه سلطنت را از مدام توحه صوری و معنوی آن نبرگرفت الهی میدانست - درس روز مرسته رای سنگه ولد راجه بهیم که پسر رانا امر سنگه است و نامش عنودیت حاکم و عقیدت صادق از پیشگاه نوارش حضرت شاهنشاهی خطاب مهاراجه که اعظم خطاب های الوس را چو تید است سر بلند گشته بود بنقدول عنده ملک رنده تازک نیست در امر است - حامان قدر دان رنا داری و مان سپاری و خدمات پدیدیده و تورات گردید پدرش رعایت نموده او را باورد حرد سالی سلطنت ماهر و مر پنج مرمع و حردهر مرمع و منصب در هراری دات و هزار سوار و خطاب راجگی و امپ و میل و اعمام نیست هزار روید نقد سر بلند گردانیدند - صالح برادر راده حردریک آصف حان نروداری نهرایج نوارش یاست - مودعت حان بخشی احدیان نا موحی ازیس گروه نمالش مساد اندیشان آبروی آب مرمع شد - مقاصی محمد سعید شریخی گرهردی (ن) صاحب عادل حان حاکم و بحایوز سلطنت و منل و نه هزار روید مرمعت شد - یاموت حان بخشی را که از علامی جداوند حان نه یاقوت جداوند حان اشتها ریخته و او شد و شجاعت مدار علیه و مشار الیه دولت نظام الملک که نامی مصمبی حکومت حرسندی دارد دود - و اکنون در ملک نندگار منسلک است و منصب پنج هراری دات و سوار مناهی - رعایت ارحال علم و بهاره مرامزار ساختند •

بیست و چارم رجب فرورداس ولد راجه نرسنگه دیو بلدیله بمنصب پانصدنی دو صد سوار مر بلند گشت - شب بیست و هفتم که لیلة المعراج بود مبلغ ۱۵ هزار روپاء باصحاب استعناق بنایت فرمودند - چهارم شعبان حاجی خواجه بمنصب هشت صدی سه صد - وار سرانراز گردید - شب پانزدهم که لیلة البراءة بود • شعر • بحکم شه چراغان انپنان شد • که گیتی رشک هشتم آسمان شد اگر از کیفیت و کمیت آن نگاشته آید ظلمت کدو درات مانند قرص آفتاب چشمه نور شود - و زمان سیاه خامه چون شعله طور - درین شب متبرک مبلغ ده هزار روپیه بارباب نیاز رسید - و عبادت مخصوص آن بروی کار آمد - هزدهم قاسم خان و راجه جیسهنگه با دیگر بند های کار طلب بعنایات شاهنشاهی مر بلند گشته به برگردن بلنج فائده و رشک فساد متمردان سرزمین مهابن و نواحی آن دستوری یامتند - چهار سالگه ولد راجه نرسنگه دیو بلدیله از وطن آمده دولت کورنش دریانت - و هزار مهر بصیغه نذر و یک فیل برسم پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و جوده هر موصع با پهل کتاره و علم و نقاره لوای عزت بر امراخت •

رحلت بادشاهزاده عالمیان ثریابانوبیکم به نرخت کاه اخرت

از انجاء روزگار بی سداک - و عالم کون و فساد - مقتضای انار متخالفه - و مقتضای اطوار متغایره است - درین هنگام عشرت انتظام • مزاج ثمره چمن انبال - نهال گاشن جلال - ثریا بانوبیکم

بهارمه آبله از منج اعتدال الحراب یامت - و بیست و سیوم
 سعدان هزار رسی و هفتم هلالی در سن هفت - الکی از محنت
 سرای دیبا به تربیت آباد آخرت رخت هفتی در بست - اگرچه
 و مقتضای شجعت و دهاد پدری و فرزندی که ناگزیر باشد تعلق است
 گرد مثل در صغوب کده خاطر حق ناظر بادشاه مهر گمتر دشت -
 وزنگ کدرت در آید صمیر مهر تیزرخان جهان پرور - اما چون
 آن دانی اسرار کونی و الهی شناسی رموز انفسی و آمانی - جمیع
 تقدیرات الهی را خیر خالص یا غالب چنانچه در حکمت نامهای
 عیانی و بدائی حقیق و بدی - است - دانسته - در گلزار همیشه
 بهار رضا و تسلیم که پیشه رسیدگان دوگاه ایوبی است - مقدم است -
 درین صیبت شکیم ربا رضامند و خرمند بوده همگی ماتم
 دیدگان شکوی کامکزی - و غم - بدگل شپستان بهانداری - را
 خصوصاً حضرت مهد علیا که از مرد و محقق ثمره اعداد - و بر مردن
 زهره المراد - عدار الم مرأة خاطر دریا مائرتس را سخت تارد شب
 رهنمای شکبائی و مدوری گشت - رشید خان انصاری از دکن
 آمده سعادت آستان موس دریا - و بغایت علم اوای صفاخرن
 بر ادراخت - اند جان معموری از پرهاپور آمده چارده میل پیشکش
 گدراید - هر یک از پهار سنگه ولد راجه مرسته دیو بدیدله -
 و اهتمام خاب ناعم میل عزامت از اندوخت - چون صفار خانان
 نبوت و ولایت عبد الرحیم خواجه بدیرین مرضی که داشت از
 تگدانی دیبا بوسعت آناد آخرت شتامت - از سهمان نوازی -
 و غریب پروزی - که شیمه کریمه این کیوان مرده است -

به علامي افضل خان حکم شد که صدیق خواجه ولد خواجه مرحوم
را تعزیت نموده بشرف ملازمت برساند - پس از آنکه خلف
الصدق خواجه بحضور رحید او را مشمول مراسم پادشاهانه ساخته
بخلعت سرعزت درآراختند - مخلص الله ولد احمد بیگ خان
کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر شد •

ولادت بادشاهزاده عالمیان سلطان دولت افرا

بعد از انقضای پنج گهری و هفت پل از شب چهارشنبه چهارم
شهر رمضان سنه هزار و سی هفت هلالی مطابق بیستم اردی
بهشت از خدر معلی هر معظم حضرت مهد علیا فرخنده کوکبی
بر سپهر خلانت طالع گشت - شهنشاه دوران دامت نوال و انصال
گشوده بر روی جهانیان در آرزو نیاز بر بستند - و جشن سرور و
بساط سرور مرتب و مبسوط ساخته امرای والا مقدار را بخلعت
های باختره سرافراز گردانیدند - و اصحاب عمایم و استحقاق و ارباب
طرب و نشاط را بمبالغ گران مند بینیا - ملتزمان بساط تقرب
باندازه حال نذر و پیشکش گذرایدند - و همگی بحضرت مهد علیا
انعام شد و آن ثمره شجره خافت بسلطان دولت افرا موهوم گردید •

رخت هستی بریستن بادشاهزاده جهانیان

سلطان لطف الله از وحشت کده دینا

دادار کار ساز - و آفریدگار کام پندار - سلاطین جهان کشا - و
خواتین عالم آرا را - بتوایع اراد کامکار و تعاقب اعقاب بخت بیدار

و ثواب اسباب جهان کشائی و توادف مواد دولت مرائی - کامیاب
 داشته - کافی بوموع ها ننگ دل آشوب - و حدوث واقعه حاطرکوب -
 گرد کدورت بر ساحت بواطن دزاهت موطن این مظاهر الطاف
 الهی می انگیزد - تا عین الکمال گروه بقصاں پزوه را سبندی
 باشد - و چشم بد بین را بعدی - لهذا در اثنای آنکه آبیاری
 امضال شهشاه دریائش - کل بخشش - حیاص دلہای حبابیان
 را بسوز شادانی - و موج انگیز میرانی داشت - بهم رمضان
 مطابق بیست و پنجم اردی بهشت پادشاهزاده سلطان لطف الله
 پس از زندگی یکسال و هفت ماه از شررش کدۀ دنیا بآرام گاه
 آخرت شتامت - خاطر خیراندیشان دولت - و عیش هوا جوان
 حاطمت را مبدور و منحص گردانید - پادشاه حقیقت آگاه که در
 شدت و رخا تعلیم و رضا شیمه کریمه آن حضرت والا رتبت امت
 بصورتی و شکیمانی ناز گشته حضرت مهد علیا را بمواعظ دل
 نشین رهنمای تسلی گشتند - پسردهم مهامت حان حاکمان بپه
 سائر بمنابیت خلعت خاصه و جمدهر مرموع نا پهل کتاره سر بر
 امراخته محای حان جهان لودی صاحب صونگی ولایت دکن و
 برار و خاندیس چهره عزت بر امرارخت - و حکم شد که خان زمان
 خلعت او که صوره دار مالوه بود بیایه به نظم مهام صونعت مذکوره
 بپردازد - و موده مالوه از تغیر او بحان جهان مرحمت شد - هفدهم
 مهابت حان خانان جواهر گران بها و مرموع آلاب و نقایص
 اقمشه برسم پیشکش بنظر کدیمیا اثر در آورده - از الحمله متاع یک
 لک روپیه برای سرمرازی او شرف پذیرائی یامت - هزدهم مختار

خان بقوجدارى سرکار متکبر مفتخر گشت - بیدست و دروم میر
 حسام الدین اسچورا بخلمت و خلچر مرع و خطاب مرتضى خان
 و عنایت قیل و پنجاه هزار روپیه نقد بلند پایگی بخشیده بجای
 شیرخواجه که در اثنای راه تنه و گرای ملک بقا شده بود بصوبه دارى
 تنه سرانراز ساختند - اخلاص خان بخدست دیوانى صوبه برهانپور
 و عنایت قیل سر بلند گردید - از انجا که همگی همت ملکه بر
 تیمار دارى روزگار خستگان و نیکساری ملک شکستگان مصروف
 است درین ماه مبارک رمضان هر شب حلقه دودسان سیادت
 موسوی خان صدر بحکم جهان مطاع گروهی از اهل احتیاج و
 استحقاق از نظر خورشید اثر گذرانید - و همگان کسبیا گردیدند -
 مویا یومیه و مدد معاش مبلغ سی هزار روپیه نقد باینان
 مرحمت شد - چون شهر سعادت بهر رمضان بادای میام و امضاد
 حاجات و اعطاء مبرات بانجام رسید - شب یک شنبه غره شوال
 مطابق پانزدهم خرداد • ع • هلال عید پدید آمد از کنار خاک
 هدای شادیانه از زمین به پروین رسید - و ندای مبارکباد ممکن
 و ممکن - صبح گاه باد شاهزادهای بخت بیدار و امرای عالیمقدار
 و دیگر خدم و حشم در بارگاه آسمان جاده فراهم آمده دید آرزو را بطلوع
 آفتاب عالم آرای حضرت صاحب قران ثانی و سطوع طلعت مشتری
 میامی ماه نور انزای جهانبای روشن گردانیدند - و تسلیات
 تهنیت بتقدیم رسانیده باین ترانه رطب اللسان گشتند • شعر •
 ای عید دین و درامت سعادت خجسته باد
 ایاست از حوادث ایام رسته باد

تا رسم تهیه نمود ایندو جهان معید

هر نامداد بر تو چو عدت حسمت نه داد

جهاندار عذاب گزار دشکوه سلیمانی و شوکت صاحب قرانی در
شد در ماه رقتار معید گاه رفته هزار ادا فرمودند . و در تشریف
بردن و آوردن چندان رویتار نشانیدند - که رسم آروینار ارجهان درانتان
• قطعه •

تا همت هر خردۀ انام نام عدد • تا عید طمعها را عشرت مرا شود
انام دولتش را هر روز عید داد • عدوی کزو مراد در عالم ادا شود
دوم شرف الدین حسین خطاب همت حانی - و شاه بیگ
ادریک که از حوایل کار دنده پیکار ورزیده است خطاب حانی مر
در امر احتند - سوم خواجه فاسم که در همگی ایام نیک مرهام
پادشاه رادگی ملازم رکب طغریماب بود خطاب صفر حانی - و
لشکری ولد منیرا نوسف حان رموی که از پدشگاه نوارش حضرت
حبیب مکانی بدم خطاب سر امرار بود خطاب صغ شکس حان
بامور گشدد - پنج بدل که نامر حان نعم بابی از اودنمه دعوان
پیشکش فرستاده بود دطر کیمیا اثر در آمد - هرکرا در بدر دطرت
الوده طندب تیره روزگار و ناص عمار سرشته اند - هر چند احباب
کامروائی و مراد در آینه مدی او بنشدر مراغم آید و امتعه دعوته که
والا همت بلند دطرب نال ارجا نرود و روز دفریزی بود - هم در سپاس
داری پروردگار بنچون و چگون و حق گذاری آمریدکاری شده و
نمون - منتهج تا دوم بی مرمانی و محکم تا معتقیم تن آسانی
پیموده - و هم نحدای محاری و خداوند جعقی که ناعت رواج کار

و رونق روزگار است - ورشته حسن عقیدت و لطف خدمت از دست
 راه شده - و راه بی‌وفائی و حادّه معصیت گران - پرد - خود را
 مطعون خاص و عام و مطرود ناقص و تام می‌گرداند - مصداق این
 مقال احوال شقارت مال دریایی روهله است - از از فرومایگان و
 و گم نامان گروه شورتس پزوه امانغه بود - خدیو عالم خداوند بنی
 آدم - که غریب نوازی و شکسته پروری سچیّه رضیّه حضرت اسمان
 رقت است آن تنگ حوصله را از نشیب فناکامی و گم نامی
 نوکری مرتضی خان بر مرار کامرانی بر آورده در سلک نرئیگان
 والا اعتبار مملکت گردانیدند - و ازان رو که باد نوازش پادشاهانه
 که مردان مرد و خداوندان خرد را از جا می برد زیاده بر آبچه
 حوصله تنگ و ظرف تنگ از بر تابد واقع شد - و کمان قهور که
 دران چندین هزار دلی خرد وزن جهالت من شریک غالب است
 علامه اسباب بد مستی و تنگ شربعی اوگشت - کارش از هشیاری
 به بی‌هوشی و از مرزانی بدیوانگی امتاده - و اسباب نکل و مواد
 زوال از روز بروز بفزونی نهاده تا آنکه در جنیر خاک بی‌وفائی بر
 مرق کار خود پیخته - و گرد بی حقیقی بر قارک روزگار خود ریخته
 از رکاب سعادت جدائی گزید - و نزد خان جهان که از قبل حضرت
 جنت مکانی صوبه دار دکن بود رفت - و بهمین کور نمکی و کافر
 نعمتی اکتفا نموده محرک سلسله اندیشه‌های فاسد و خیالهایی
 کاسد گشته - از (جمله) اسباب مزید جهالت و ضلالت و بواعث ازدیاد
 تباهی و گمراهی آن قیره رای کوتاه بین گشت - درین هنگام که
 توایم اوزنگ جهانبنانی بجلوس مقدس آسمانی پایه شد - آن بد

صفت داده دی خردی از کردار نکوهیده و اطوار فاه‌سندیده بدامت
کشیده بدست او برضاعت و انتفال که درون درگاه خلابی پناه قوی
ترن ذرایع بخشش و بخشایش است بدرگاه عرش حاد آمده تارک
بخت متعبدیل امتان کیوان مکل بر امر اخت - املی حضرت عفو ثقه صدرات
را از مکملات مراسم جهان داری و مضمات مکارم فرمان گذاری دانسته
از جرام او اعماص نموده او را اخلعت و منصب چار هراری ذات
و سه هزار سوار امرار گردانیدند - دل ارزندگانی قاره امتیاز بخشیدند
تا بیداموزن شاهانی که زر بخشند و سیم

رسم‌ها بخشیدن از خاها دین محرم نواز

در از دهم شوال خوانده ابو الحسن تربتی که خدمت دیوانی
حضرت حجت مکانی سرلک بود از لاهور آمده سعادت آستان دوس
رسید - و دعایات خلعت و خلعت مرصع را قبول کرد و اسب
نازین مالا و بیل مناهی گردید - میرزا حیدر داد میرزا مطهر
صفوی از خاکبر آمده دولت کورنش دریامش - شب هفدهم بعد
از انقضای بیست و چهار سکه عدیه از قمره رانی و تده خردی
و شقارت ذاتی و سه مخفی مطری از درگاه خواندن پناه دوطن
برفتن خوش گریخت - هر چند اعلان دولت معروض داشتند
که اگر حکم قضا بمان عز صدور یافت آن خسرا زده را تعاقب
نموده مامور یا مقتول گردانیده آید - تا دیگر هیچ کوه اندیش بر
گشته نخت بر چیدن تبه کزی حراب و حصار و اندازد - رازان
قضا و اسرار خول قدر که کار هر وقت و وقت هرگز را چنانچه در
کار خانه ابداع مقدر گشته می داند مرمون - که اشاء الله تعالی

جزای اطوار ناشایسته و مزایا کردار نا بایسته از عند قریب انچنان
در گذار روزگار آن بد مست باد و جهالت نهاده می آید که همگی
متار سوختن شقاوت اندوز عبرت برگرفته دیگر پیرامون بنی
و نماد نکردند - شجری روی رویله بخطاب شهباز خاسی سردلند شد -
چون اعتماد خان خواجه مرا که از خدمت گذاران قدیم این درگاه
عالم پناه است التماس زیارت حرم من شریفین نمود بیست و
چهارم ادرا رخصت داده بیست هزار روپیه نقد پوی امان
فرمودند - و حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای والا گوهر نیز
ده هزار روپیه مرحمت کردند - بیست و نهم - سید محمد اسفراینی را
که از ماحد سادات آن دیار است و از نرد قطب الملک آمده
معادیت ملازمت دریافته بود هزار مهر عنایت شد - روز در شنبه
سلج شوال که روز تیر از ماه تیر بود جشن عید گلانی انتقال
یافت - پادشاه زادهای کامکار و بعین الدوله صراحیهای مرصع
و دیگر نوینان نامدار صراحیهای میناکار و زرین و سیمین
پراز گلاب و عرق فندک و عرق بهار از نظر مقدس گذرایدند -
دوم ذی القعدة عبد الله خان را که رقم عفو برجراید جرایم
او حسب التماس عبد الرحیم خواجه کشیده بودند چنانچه
نکارش یافت بمنصب والی پنج هزارهائی پنج هزار سوار و عنایت
شمشیر و علم و نقاره و امپ با زرین مطلا و فیروز انعام پنج هزار
روپیه بر نواختند - و سرکار قنوج به تیول او مرحمت گشت -
قامم خان و راجه جیسنگه و دیگر بندهای کار طلب که بتادیب
تمرد کیشان مهاین و آن نواحی رفته بودند تغذیه شایسته نموده

سیوم ماه مذکور سعادت آستان نوس در یافتند - چارم هریکی از
چند رهن و به گوانداس پسران راجه نرسنگدو نندیله نمنصب هراری
ذات و ششصد سوار سرامراو گردیدند - هفتم عند الرحیم ولد خدا دوست
باصا و پانصدی پانصد سوار نمنصب ده هزار و پانصدی ذات ولد
هزار و پانصد سوار و نعلایب علم و نقاره - و چهار سنگه نندیله باصا و
هزارمی هشتصد سوار نمنصب سه هزارمی دو هزار سوار - و نهاری
داس کچه واده از اصل و اصماء نمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
مر لاند گردیدند - هشتم سلافة الحادات الکرام سید حلال بهاری ن
سید محمد نندیله پیشوای اولیا شاه عالم گجراتی از وطن مالوف
به تهنیت حلوس مقدس آمده بشرف ملازمت چهارم سعادت مر
امروخت - و نندایت خلعت و انعام ده هزار روپیه حرعرت برامواحب -
نهایت خان دست نیاسی نندیت نندیت گجراتی و واقعه نویسی و کس
سر پاند گردیدند - نهم میرزا رحتم صهوی و دو پسر او میرزا مراد
محاط سلافة التذات خان و میرزا حسن از صوفیه بهار آمده سعادت
آستان نوس رسیدند - و نندایت خلعت و نوزش یافتند - اولجا که
همت آسمان و نعت پادشاه هم حاه مر مراعت دل و نندایت عیش
عالمیان مصر است خصوصاً گروهی که از حوادث روزگار و شداید
زمانه عذاب دایم حضرت حورشید منقبت زیبهاری شده از مری
احباب عشرت و حاه یاد موطن مالومه نمیکند حکم شد که میرزا
که عارمه نقرس مرمن علاوه کمرس او گشته از حرکت باز داشته
است. یکا لک و بیست هزار روپیه سالی میداده باشند تا در
دار الحکومه نفع نال بگرداند *

آمدن نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان
بهوس تسخیر کابل و برگردیدن او بهزاران
خواری و شرمساری و نبذی از احوال
او برادر کلانش امام قلیخان والی توران

حق بین انصاف گزین داد که هر که باسباب دنیۀ دنیا پرور و
مواد فانیۀ جسمانیۀ پایۀ کار و اندازۀ روزگار خود نشناخته هوای
کشور کشائی و تمنای ملک گیري را در سربشی مغر که هوس خانۀ
امانی کاذبه و اصال باطله است جا گرم کند - و بکلمات صوفیه و
مقدمات مزخرفۀ خوش آمد گوینان که در لباس دوستی کمر دشمنی
پانجام می رسانند از جا رفته نسبت باقبال بلندان و بخت بیداران
مورثۀ ادب ورزی و مرتبه دانی از دست راهشده رهگرایی بی
اعتدالی و بدسگالی شود هرائینده خسارت دیده کونین و خبیثت
کشیده نشانین گردد

سرکشد با سرو در بستان کدو • یعنی این سر برکشیدن همسریست
آسمان داند که از سرو کدو • خود کدامین سر سزای سرور است
مصدق این مقدمات حق آیات احوال نگوینده مال نذر محمد خان
برادر خرد امام قلیخان حاکم توران است - آن تیره رای غنوده خرد
از کوتاه بینی و بد همفشیفی که دو کفۀ میزان خسران ابد و خذلان
سرمه است وقوع حادثۀ ناگزیر حضرت جنت مکانی و بودن اعلام
دولت انتظام اورنگ ارای جهانبنانی دران هنگام در جنیر که اقصای
دکن است - بسان نذۀ پژوهان فرصت جو و شورش طلبان فساد خو

موجب دور مطالب داده بسده بهوس تسخیر کامل گرن لشکری از اور کل
 تنگ چشم نوریه و و ا ح بان صحرا دشمن گراز خو در اقم آورد
 و چون اسباب حوری و مواد شرمساری از بهار گسسته شوریده کار
 سر انجام داده بود به شال درز گوازی اس سلحله سده که پناه حای
 سلطان والا حایه اس چشم عاصف دس دند و ده شوکت
 به پاندازی اس حاندا و منع مکان که رنهار گاه روزگار سگسنگان بی
 دسنگاه اس لحاظ چهل گرن رسا دند و ده منع برادر کلان ممنوع
 گشت و از حدون خوانی و مدون داندی هر حب و ضروری و ناکاهی
 و بهروزی نعلب و کثرت خشم دانسته عامل از انکه سلطنت بعدایت
 بعدایت ابدی مدوط اس و دولت بحالت بی بهایت سرمدی
 مربوط - و بعد راب در دانی مطابق ارادت معائناتان مرحدده
 روزگار و از کمی سپاه کلل و سقاری عسکو حوک نرور انداده روانه
 کال شد و بدانست که سد سکندر لشکر باحوج هر چند سوار
 باشد رحمه پدرد و مملک سلیمان بخشرمور هر چند بشمار بود حلال
 نگردد در ا کر (گندو) رسیده معور دود که عند العرب پسر کلانش
 که در عور سب با عند العرب بی دیوار ونگی اتالون او و نایی
 برادر کلان عند العرب حاکم وادان و سه بدر مدراحور حاکم
 طالعار و عوص حاحی ندمای حاکم عوزی و قاسم حسن پوششی
 حاکم ایک و ظاهر مدررای مدعط حاکم معان و صالح کولکدش
 بدر محمد حال حاکم امام و کامری حاحه حاکم اندرای و تروون
 بی طلعان حاکم انکمش و حق بطر توچی ناشی و حاحم تومسانه
 و جمعی دیگر بوجم هرادل پدس رود - و حوا از عقب روان گردین

ایمان بنواحی قلعه ضحاک که بر فراز کوه واقع شده آمده باشاره
 خان همت بر تسخیر آن گماشتند - و پانزدهم رمضان مطابق سی
 و یکم اردی بهشت سه موج شده قریب صبحگاه که شام دولت بدخواه
 بود کرنا کشیده از اطراف هجوم آوردند - از جانب آبگیر که شمالی
 قلعه است عبد الرحمن بی اتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین
 و طاهر میرزای منفذ و کاشغری خواجه و جوتی - و از طرف دروازه
 که شرقی است صالح کولکناش و حق نظر توپچی پاشی و حاجم
 توقسه و جمعی - و از سمت مرکوب قلعه که جنوبی است شه نذر
 میراخور و ترسون بی درگروهی - چون عبد الرحمن بدروازه رسید
 خدیو خان حارس قلعه از اخلاص راسخ و عقیدت صادق باعثضاد
 عنایت الهی که همواره کار ساز این دولت ابد مدت است - و اعتماد
 اقبال شاهنشاهی که همیشه کام پرداز این سلطنت قدر قدرت - دل
 بر جان فشانی فدا ده همگی همت مصروف نبرد گردانید - و
 جمعی از بهادران نامجوی اوزبکیه را بضرب توپ و تفنگ رهگرای
 عدم ساخت - بقیة النار راه گریز پیمودند - پیکار گران جوانب دیگر
 نیز دل بنای داده بهزنان خواری و سرمشاری بزینهار فرار درآمدند
 نذر محمد خان پس از آگاهی از غیرت بی جا و حمیت ناسزا بر
 سران سپاه و سردران ببرد گاه زیان تهدید و توبیخ بر کشاد - و دل را
 باین خوش کرده که هرگاه کابل بقصر ف در آید توابع و مضانات
 آن بی محنت ترند و شدت بیکار بدست خواهد آمد و بکابل
 نهاد - و بخاطر کوتاه بینش در نیامد که هرگاه چنین حشری گران
 به پیکار قلبی که بمحافظت این قلعه نامزد بودند کاری از پیش

مقرر شدند بود - و قلعه کابل که جمعی گنجر از مدرسان حانسپار و
 و مازان احصاء کرده کدوب و ناسانی آن می بردارند - و در راه
 خدمت گذاری حدایی محاربی و حدارند ختنه می خاں ناری و
 سرانداران را بهاء میخوانند - چگونه کار پیش خواهد بود و از آنجا
 که کندهار از حمر ایش - و گردان هواکش - این دولت اند
 امتداد راه در آمد کابل از طرف مرور نقد و چارنگاران در انگره بی
 شکره ستاء بودند از طریق سیاه - ملک روانه کابل شد - و چون به دواخی
 پیمان رسید دست تعدی و تجاوز دراز صاحب - و پلنگنوش را بقتل
 و عازب سکن پیمان و لند که در دره سکونت موده بودند و از شر
 این سفاک بی پاک دراز پناه گاه فراهم آمده تعدی مود - و برخی
 از فغان ایتار که از طاعت سده موده بودند اسیر موده اسباب و مال
 و نکل برای خود سرانجام داد - و از آنجا گذشته در بر دیکگی کابل
 مرور آمد - و پوشش و وعد و وعده و پندامهای آمد و تهدید به
 ندهای پادشاهی که در حب احصاء شان مآنداری و مازاری بنج
 و شاح نوری و ثرما رساننده و از آن شهر که طلایی و مای شان نمک
 از مود کامل عیار بر آمده - مصحوب صالح ایسک اناسی و چندی
 دیگر از معتمدان مرستانه و حواس که بخدمت کاران خدمت اندر را
 نمرده و تلبیس از راه بود - و معوب خان بدحشی و بالچو و سلج داماد
 و سلج خان و معدن الرحمن ترابی و معدن خان بخشی و ماسی را هد
 ماسی کابل که از صلحاء و پرهیزکاران اصعب و دیگر معتمدان پادشاهی
 و اهالی شهر در صفت بیرون دروازه دهلی فراهم آمده مرستانهارا
 ظمیدند - و در مضمون مراسلات اطلاع یافته گفتند - که این مدرسان

را که بطناً بعد بطن نواخته و سوانراخته این دودمان عرش مکن اند
 جز وفاداری پیشه و غیر جان سپاری اندیشه نیست - و تا این بندگان
 مرده‌ای را که از دولت نوازش این دودمان خلاصت مکن استیغای
 جمیع مآرب موری و معنوی - و اقلنای همگی مرادات دینی و
 و دنیوی - نموده اند از جان مستعار و حیات بیمدار رمقی باقی
 است با اعدای این دولت حق پسند جز محاصمت و منادات - و
 با بداندیشان این سلطنت بی مانند غیر مخالفت و معادات -
 کاری دیگر نخواهد بود - بمقتضای الدین النصیحة گفته میشود -
 که پیش از آنکه افواج نصرت استزاج و عساکر فیروزی مآثر که درین
 نزدیکی بکوسک اهل قلعه میروند - بپایده ارزوی تسخیر این قلعه
 که از آمال کاذبه امت - و هوس گرفتن این ملک که از آمانی باطله
 از سر برآورده بملک خود مراجعت فرمایند - و الا بعد از رسیدن
 شیران خونخوار و دلیران جان شکار برگردیدن و بوطن رسیدن اگر
 میسر شود بدشواری و خواری خواهد بود - چون ایلچیان برگردیده
 حقیقت را گزارش نمودند - نذر محمد خان از حمیت نازیبا همگی
 که می داشت بر تسخیر قلعه گماشت *

روز پنجمشبه پنجم شوال موافق فوژدهم خرداد قراولان ارواز
 پشته نهر نتچ و پشته ماهر و نمودار شدند - قراولان جلود نصرت آمود
 بر پشته ده افغانان و مقبره مید مهدی خواجه در برابر افواج غنیم
 تا آخر روز بمداومت پرداختند - و چون تحقق ظلام عالم را در گرفت
 جدآوران طرفین بمقر خود باز گردیدند - و بعد از آن که لوای نور
 انزای اورنگ آرای چرخ چهارم بر مواکب کواکب چیرگی یانست

و عسکر ظلمت اثر شب مانند اعدای این دولت خدا داد در بر زدمت
 نهاد - جهالت کیدشان باطل اندیش از چای خود کوچ کرده در دور
 قلعه فرود آمدند - فخر محمد خان و عبد العزیز در خانه عبد الرحمن
 بیگ تیرانی که شمال قلعه است - و پلنگتوش بی اتالیق داداری
 در مقبره خان دوران که شرقی قلعه است محاذی دروازه دهلی
 و عبد الرحمن دیوان بیگی در مدرسه خواجه عبدالحق که شمالی
 قلعه است پهلوی دولت خانه قدیم - و کاشغری - سلطان مرغه فخر محمد
 خان در قلعه که جنوبی قلعه است - منازل گزیدند - و از هر جانب
 ملچارها آماز نهادند - بدین تفصیل ملچار پلنگتوش داداری دروازه
 دهلی ملچار عبد العزیز عبد الرحمن اتالیق دروازه آهلی - ملچار احمد
 باقی بی قلماق طرف شیخ طائوس - ملچار باقی دیوان بیگی
 و رقاص حاجی اسک آقا باشی و نذر پرواچی و منظر جوره اتاشی و
 حق نظر توپچی باشی میان دروازه دهلی و دروازه آهلی - ملچار
 کاشغری سلطان و منصور حاجی و ترسوس میرزای مختصر دروازه
 خواجه خضر - ملچار جوجک بیگ حاکم ترمذ و حاجی بیگ
 برادر او رازنی با جمعی میان ملچار پلنگتوش و ملچار کاشغری
 سلطان - ملچار قباد میراخورو یاد کار بکریت میان ملچار پلنگتوش
 اتالیق و ملچار باقی دیوان بیگی - ملچار شادی بیگ پرواچی
 حاکم ده نو با مردم امام قلی خان میان ملچار عبد العزیز و ملچار
 محمد باقی بی قلماق - و از طرفین ناستعمال آلات حرب رادوات
 ضرب هلاکانه جان بازی گرمی داشت - و بضرب توپ و تفنگ
 گردان لشکر پیروزی - هر روز جمعی از روشناسان اوزبکیه راه نیدستی

را که بطناً بعد بطن نواخته و سرافراخته این دردمان عرش مکن اند
 جز وفاداری پیشه و غیر جان سپاری اندیشه نیست - و تا این بندگان
 مروری را که از دولت قوازش این دردمان خلافت مکن استیغای
 جمیع مآرب صوری و معنوی - و اتقانی همگی مرادات دنیوی و
 و دنیوی - نموده اند از جان مستعار و حیات بیمدار رمقی باقی
 است با اعدای این دولت حق پسند جز سخاوت و مصادات - و
 با بداندیشان این سلطنت بی مانند غیر مخالفت و مصادات -
 کاری دیگر نخواهد بود - به مقتضای الدین النصیحة گفته میشود -
 که پیش از آنکه افواج نصرت امتزاج و عساکر فیروزی مآثر که درین
 نزدیکی بکوسک اهل قلعه میرسد - بپاید که از روی تسخیر این قلعه
 که از آمال کاذبه امت - وهوس گرفتن این ملک که از آمانی باطله
 از سر برآورده بملک خود مراجعت نمایند - و الا بعد از رسیدن
 شیران خونخوار و دلبران جان شکار برگردیدن و بوطن رسیدن اگر
 میسر شود بدشواری و خواری خواهد بود - چون ایلچیان برگردیده
 حقیقت را گزارش نمودند - نذر محمدخان از حمیت نازیبا همتی
 که می داشت بر تسخیر قلعه گماشت *

روز پنجشنبه پنجم شوال موافق نوزدهم خرداد قراولان از
 پشت نهر فتج و پشت ماهر و نمودار شدند - قراولان جنود نصرت آمد
 بر پشت ده افغانان و مقبره مید مهدی خواجه در برابر افواج غلیم
 تا آخر روز بعد از انعت پرداختند - و چون تقی ظلام عالم را در گرفت
 جدآوران طرفین بمقر خود باز گردیدند - و بعد از آن که لوی نور
 افزای ادرنگ آرای چرخ چهارم بر مواکب گواکب پیچیدگی یافت

و همکار طلعت اثر شب مایند اعدای این دولت خدا داد روزیست
 مهاد . بهالت کیشاں باطل اندیش از جای خود کوچ کرده در در
 قلعه فرود آمدند . نذر محمد خان و عهد العزیز در خانه عبد الرحمن
 بیگ قربانی که شمال قلعه است - و پلنگنوش می اتالیق داداری
 در مکه بود خان درواں که شرقی قلعه است مساحی دروازه دهلی
 و عبد الرحمن دیوان بیگی در مدرسه خواجه عبد الحق که شمالی
 قلعه است بهلوی دولت خانه قدیم - و کاشمری - سلطان دره نذر محمد
 بخش در کلمه که جنوبی قلعه است - منازل گردیدند - و از هر صاحب
 ملچارها آمار بهادند - بدین تفصیل ملچار پلنگنوش داداری دروازه
 دهلی ملچار و بدایعز عبد الرحمن اتالیق دروازه آهنی - ملچار محمد
 باقی بی قلماق طرف شیخ طاروس - ملچار باقی دیوان بیگی
 و قاض حاجی اسک آماناشی و نذر پرواسپی و مطر حوره اتاشی و
 حق نظر تربچی باشی میان دروازه دهلی و دروازه آهنی - ملچار
 کاشمری سلطان و منصور حاجی و ترووس میروای مختصر دروازه
 خواجه خضر - ملچار جوجک بیگ حاکم قرمذ و حاجی بیگ
 برادر ازانی با جمعی میان ملچار پلنگنوش و ملچار کاشمری
 سلطان - ملچار قباد میراخرو و یاد کار بکریت میان ملچار پلنگنوش
 اتالیق و ملچار باقی دیوان بیگی - ملچار شندی بیگ پرواسپی
 حاکم ده نو با مردم امام قلی خلی میان ملچار عبد العزیز و ملچار
 محمد باقی بی قلماق - و از طرفین استعمال آلات حرب و ادوات
 ضرب هنگامه حال بازی گرمی داشت - و بضرب توپ و تهنک
 گردان لشکر میروزی - هر روز جمعی از روشناسان ارادیکه راه نیدستی

می پیمودند - و چون ملچارها بکنار خندق رسید و دمدنها بر
 افرافتند میر موسی مشهور بمیرگل از تایینان خولج^۱ ابو الحسن
 با گروه پیکار بنزد احدیان از قلعه برآمده بر ملچار محمد باتی بی
 قلساق دوید - و جمعی را باز گران سر از دوش بلا آغوش بر گرفته
 بسبک باری بادیه پرمای عدم گردانید - و سر کوب شان بخاک
 برابر -احت - و با درازده ناموس پرست ده گنگونه زخم رخسار
 روزگار خون بیاراست - و سر و حلاج مخالفان نزد اهل قلمه آورده تهلیل
 فیروزی گفت - و قاسم ماه که لشکر خصم دایه^۲ محاصره تنگ داشت از
 هر دو جانب کشت و کوشش را روز بازار گرم بود - با آنکه درین نزدیکی
 اورنگ جهانبانی بجلوس مقدس خدیگانی پایه آسمانی گرده بود -
 و اشتات ممالک و متفرقات ممالک وسعت آباد همدوستان بر وفق
 دل خواه انتظام و التماس نیامده - بمیرد اطعان - سرگذشت از مرایض
 متصدیان مهمات صوبه کابل - خاقان زمین و زمان از حمیت ملکانه
 وفیرت پادشاهانه اندیشه شورش اوساط ملک را بدل توکل منزل راه
 نداده - پانزدهم ذی القعدة مطابق بیست و دوم تیر ماه مهابت خان
 خانجنان سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه و چند هر مرمع با پهل
 کتاره و شه شیر مرمع و اسب از طویله^۳ خاصه با زمین مطلا و فیل از حلقه^۴
 خاصه با یراق نقره و ماده فیل سرالمد گردانیده بجهت مدافعت
 نذر محمد خان و مالش گروه خذلان پتوه ازوبکده رخصت فرمودند
 و از رتن و راجه حی^۵ سکه و راوسور و معتقد خان^۶ بعنایت نفاز

نابد آزاره گردند - و خدمت بخشگری و داده بخشی این سپاه
 رزم خواه نه تفویض نامست و سردار حان و شهناز حان ابعاد و
 سند هر دو حان و مطربان در خودشکی و سند عالم ناز و راجه دور
 ادب و دستانری از امرای احصا کار و مصدقاران خاصه پادشاهان
 و برق ابدان حوارج و لامرد این خدمت گشتند - و هر یکی از
 امرا در حور حالت و مدرب فحلمت و اسب و دمل نوارش
 نامست - محمله نامست هزار سوار مگوشمال اوردند و مراسم مهم
 صوفیه کتل - وای عسکری که نا لشکر حان صوفیه دار کتل پیش رفته
 بود و حاجانان معش شد - لشکر حان در اثنای راه حذر آمدن
 بدر محمد حان شده نادل احصا اند و همکار گریس دسرمت
 تمام روانه دح حشر هر دمب اثر اوردند گشت - و ده پشاور رهنده
 پسر حور - سردار حان را با جمعی از ندهای پادشاهی که در اسحا
 می بودند نرسم مدعای روانه پیش گردانند و طغر حان را چون
 حکم شده بود که تا در و شستن عمار مقبله اوزک دران صوفیه نکومک
 لشکر و نری و نام نهادند در با قادیان مدرش و عشرت مرسان و حور
 با خدمت شایسته ارجمه روان شد و از چار ناع حلال آباد که
 اکثر تعمیرات کالی مدل - سند حان و مدار حان و دیگر ندها که
 ندل ازین همراه طغر حان بودند در اسحا چشم در راه کومک درگاه
 داشتند کوچ کرده به نمله رسید - و نا آنکه اعدا لشکر در توقف
 مبالغه به نند عمار ناز مکشده نکومک و مت - و برای بعضی
 مصالح در در مقام کرده از اسحا کوچ نمود - و از راه الچرک که عذر
 مذکور است اعدا هشت گروه پیش رفته مدرب گرد - و از احصا

شعاری و جد کاری انتظار چه ساقی نبوده در دنع غلیم راه جلالت
 سپرد نذر محمد خان از رسیدن لشکر خان بداریک آب که درازده کرده
 کابل است. آگاهی یافته دست از محاصره قلعه کابل باز داشت -
 و مردم پراگنده خود را فراهم آورد بهوس آنکه دست بردی
 باشکرخان تواند نمود بموقع نگرانی نزل کرد - لشکرخان از ناموس
 جوئی و پیکار طلبی بمجرد استماع خبر پیش آمدن نذر محمد خان
 بقصد جنگ صف برمدیل استعجال روان شده به پسر خود سزارخان
 و سعید خان و مبارز خان و هیل و سایر فدریان که بطریق متقه پیش
 فرستاده بود بهوست - و دستظهار اقبال عدو مال حضرت صاحبقران
 ثانی عساکر ملک مائرا که چون اجل مومون و قضای مستکوم رو
 نگردانند ترتیب داده روانه گردید - و چون نذر محمد خان دید که
 لشکر فیروزی در نهایت دلیری و چیرگی می آید و نوکران ماهواره
 خوار پیکار گذارش که در روز به هم پائی کنند قلیل اند - و
 بسیاری از المانان غارت گر غنیمت بر مال مسلمانان بدست انداز
 بر گرفته بارطان مالونه برگردیدند - و همراهانش از هر دو طایفه
 زیاده بر هفت هزار سوار نخواهد بود مود این تجارت نامریج و
 فایده این بضاعت ناملجج - من فجاپراسه فقد ریج - دانسته روز
 جمعه نهم شهر محرم الحرام حنه هزار و سی و هشت هجری موافق
 هفدهم شهر یور دل برگریز نهاد - و سرعت از باد و برق استعاره
 نموده - و ساعات شب بر اوقات روز افزوده - نشیب و فراز مسانتي
 که در یک ماه قطع کرده بود بیچاره روز نور دیده به بلخ رسید - چنانچه
 جمعی از لشکریان او را ده نشینان و صحرا گزینان بقتل رسانیدند -

و لشکرخان روز جمعه شلمزدهم محرم مطابق بیست و چهاره شهر
یور داخل نزهت گاه کابل گشت - اگر لشکرخان بی توقف تعامد
می نمود هر چند به نذر محمد خان می رسید اما بسیاری از همرفران
از مقید و مقبول میگردیدند - طالب کلیم قاریج رخصت ادواج بصرت
امتزاج بمالش از بیکه (لشکر فتح) یامت - هانا وقوع این معنی
مصدق آن است که شعرا تلامیذ الرحمن اند - و زبان اینان لسان
الغیب - پیه سالر خبر مسرت اثر این فتح والا که ماتمک منوحات
بزرگ امت و مقدمه نصر قهای سترگ در سهرند شنیده هاسما
علی عزیمت باز کشید - و حقیقت بدرگاه خایق پناه عرضه داشت
نمود - و چون این ماجرای نشاط امرا از عرضه داشت پیه سالر و ال
هرایض لشکرخان و واقعه نویسان کابل و دیگر بندگان نیز بعرض
اقدس رسید - شهنشاه حق آگاه ازین فتح دلگشا و نصرت فرحت امرا
زبان حق گدار بشکر - و دست زر بار شکرانه - کشود - و جهایی را
از نیازمندان بی نیاز گردانید - و صیت این فتح نامی باداب
و نوامی رسید - و صوت این بشارت گرامی تا ادایی و انامی • طعه •

از تو رزم ای شه و از بخت هوا و نصرت

از تو عزم ای ملک و از ملک العرش ظفر

همه پوشد کفن چون تو پوشی خفتان

همه خواهند امان چو فتنو بخواهی مغفر

الحق هر که با اقبال مقدان کمر چپکر بندد و با بخت بلندان دست

پرخاش کشاید جز ناکامی و بد نامی طرفی نه بندد • بیت •

مومیاژی همه دانند کرا چرخ شود

هر کجا پشه یه پهلوزدن آید با پیل

حکم شد که خاندان بر گردیده سعادت تقبیل عتبه فلک رتبه
 در داید - و معتقد خان از سهرند بدار السنطنت لاهور رفته بنگمان
 و سائر پادشاهان حرم برای حضرت جغت مکی را از اینجا بدارالخلافه
 اکبر آباد آرد - و لشکر خان را با رسال خلعت خاصه و بخت بلند نام
 و پیل از حلقه خاصه و ماده و پیل با حوضه نتره بر فواخته - و چون
 از عریض رقاب نگران کابل معروض اندس شد که اوزبکان تهی دست
 از سکنه شهر و رعایای فواحی آن هر چه درین مدت مدید از عدل
 شامل وجود کامل این دردمان ظالم گداز مظلوم گذار اندوخته بودند
 دست تعدی کشاده بذهب و غارت برده اند - از رعیت پروری و
 گرم گستری درمان قضا توان صادر گشت که مبلغ یک اک روپیه
 از خزانه عامه کامل بصواب دید قاضی زاهد که بصلاح و دیانت
 مقبول دلهاست بستم کشیدگان غارت دیده قسمت نمایند •

• قطعه •

ناظران ملوی و سفلی ز بندل جود تو
 بحر و کسرا در فراق گوهر و زریافته
 کیده از جود تو سلطان و رعیت درخته
 بهره از دست تو درویش و توانگر یانته

چون انان احادیث بهان فنونش متشابک است - و اطراف
 اقاریل مانند امنانش متعائق - نبذی از احوال نذر محمد خان
 و برادر کلانش امام قلی خان والی توران نوشته خوانندگان این
 سعادت نامه را از انتظار برمی آرد - این هر دو برادر پسران دین

محمد خان مشهور به مقدم خان بی حاجی خان بی یار محمد خان
 عمراذ خان حاکم خان والی اورکنج اند - یار محمد خان پس از
 گرفتن طایفه اروس و لقب هشتار خان را از امالتش بعلیه
 و استیفاء بی - نامان و سرانجام معاوضه الفهر آمد - سکندر خان
 پدر عبد الله خان اورا حواس اصل و دل دامخته دحتر حو - را که
 همشیره دهنقی عبد الله خان بود در حاله نکاح از در آورد اور
 حاجی خان متولد شد - و از حاجی خان پنج پسر دیس محمد خان
 که از همه کلاں بود - دومی محمد خان ولی محمد خان پانده
 محمد سلطان - اندیم سلطان - و این هر پنج برادر از بدل عبد الله
 خان در تون و فاس می بودند - اندم سلطان در اینجا در گذشت -
 و یار محمد خان که با عبد المومس خان پسر عبد الله خان که در
 تلخ می نو - پس اراں که عبد المومس خان اورا دسمب کدورتی
 ارا با احراج نمود بهندوسان بهشت نشان آمد - و سعادت ملازم
 حضرت عرش اشنانی در یافتن مرود عنایات پادشاهانه گشت و پس
 از چندی مرخص شده نقدهار رعب تا اراں راه هرات حرمین
 شریفین نشاند - درسی امنا عبد المومس خان در ولایت راس ده تفریکی
 از اورنگیه که از که پرن معمر دل شکستکل سم دیده کشان یافته بود
 مدعی گرای شد - و در قوزان هرج و مرج عظم روی نمود
 چنانچه هر - ری - سردری و هر دوی در نازی گشت - دس محمد
 خان با برادران حرم قتل عبد المومس حل شنیده از حاجی که نو -
 ده هرات رسیدند آرا منصرف شد - شاه عباس دعهصد پیکر اینان لشکری
 ترتیب داده بهرات آمد - چون برود در گرمیت شکست بر اورنگیه

امداد - و دین محمد خاں کشته گردید - در میرو رفتن او برخی گویند که از جنگ که بر آمده بالوسی رسید - و اینجا در گذشت - و بقول جمعی بیکي از احشام رست آن جماعه شناخته ملوک با شایسته کردند - و بعد از شناخت از بیم التام از هم گذرانیدند - باقی محمد خان باری محمد خان بطرب بخارا آمد - و پس از چندی والی توران شد - و پاینده محمد سلطان بجانب قندهار امداد - شاه بیگ خان صوبه دار اینجا اورا مقید ساخته بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن پادشاه والا جاء اورا بحسن بیگ شیخ عمری که متوجه کابل بود سپردند - و بقلیچ خان صوبه دار پنجاب رسانید - و بعد از یک سال در دار السلطنت لاهور جهان مانی را پدرش نمود - یار محمد خان از قندهار نزد نجیره خود باقی محمد خان رفت - باقی محمد خان اورا بر معند حکومت آن ملک متمکن ساخته - که و خطبه بنام او کرد - و چون باقی محمد خان دریامت که جدش به تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که به از مادر جانی خان اند سرگرم است - پدر خود جانی خان را بخامی برگرفت - بعد ازان که یار محمد خان و جانی خان رخت هستی ازین پنجگی سرای بر بستند - باقی محمد خان بر مسند خانی نشست - و چون پیمانۀ عمرش نبروز شد خانی توران بولی محمد خان قرار یافت - خواجۀ ابو هاشم خواجۀ ده بیدی و محمد بادمی بی قلساق که از قتل ولی محمد خان حاکم سمرقند بود و پلنگتوش بی اتالیق که بکمک او در اینجا می بود - چون از اوضاع نگوهیدند دنی محمد خان آزار یافته بودند خطبه و که بنام

امام قلیخان کرده اردو از فلج طلب نمودند - او را برادرش بدر محمد
 خان طلب ایمن از آب حنیفون گذشته حواسی که از ره کوه تن
 سمرقند رسد ولی محمد خان بعد از آگاهی دردمندی از بخارا
 لشکری فراهم آورده از مرشی و حورار گذشت - و بدلتش رسیده
 مرزاه در ایمن گروست - بعد از رسیدن این برادر به ندگ حرم
 که چار گروهی مجلس امت همراهی او که از کور بمی وزیر پرسی
 چشم کوتاه بدن از حقوق جداوند جمعیتی پوسیده روز دهمی صاحب
 را هنگام کامیابی می پنداشتند روح روح جدا شده داین در برادر
 می پیوستند - اگرچه دلها از کردار نا هموار ولی محمد خان آورده
 بود - و خاطرها از اغوار می هنجار او اموده - اما درین وقت
 تغ که از موگاه خوانمردان حقیقت گرس است بدایستی ولی
 نعمت دین خود را از دست داد - ولی محمد خان در معدنی
 اطلاع یافته از اضطراب نگ برادر در خود پندوده بعد از یک
 شب از تلاش به بخارا رفت و سه روز در آن جا توقف نمود - چون
 در اسحا بدوخی بدن در خود دید پندامی تمام درآمد و آی حام
 کوچ خود را در فلعت چار خوی که در کنار حنیفون است گذاشته با
 رستم سلطان پسر خود از راه مرو بمشهد مقدس رفت - و از آنجا پسر
 را همراه مرستاده خود دطلب کمک برد راه عدم داصعها شتاب
 امام قلیخان بر مرز او آگاه گشته بدر محمد خان را دعای رواده
 گزایدن و خوب سمرقند رفت - بدر محمد خان تا آب حنیفون
 تعام نمود و چون دریافت که ولی محمد خان دور دست رفته و
 رسیدن بدر میسر نیست آبی حام مذکوره را که حاکم چار خوی

بار را - ننیده بود گرفته به بخارا آمد - و او را در آنجا گذاشته برای
دریامت برادر و دیگر مصالح رو به مرقد نهاد - پس ازان که
به مرقد رسید حکومت و خانی و سکه و خطبه بنام امام قلیخان
مقرر گشت - و ملک را با هم قسمت نمودند - امام قلیخان والی بخارا
و - مرقد گردید و نذر محمد خان حاکم بلخ و بدخشان - امام
قلیخان پردگیان حرم عم خود دیده آی خانم دختر عبد الله
سلطان برادر خرد عبد الله خان را که نخست در حباله نکاح عبد
المومن خان بود - و بعد ازو در تصرف ایشم خان قزاق و پس ازان
در ازدواج پیر محمد خان و ازان پس در عقد نکاح با قلیخان - پس
منکوحه ولی محمد خان - و در ازبکده به نیکو روی و یمن قدم
اشتهار داشت - بعد در آورد - و از بی باکی و نا پرهیزگاری زوج
غیر مطلقه هم زنده را بنکاحی که در هیچ مذهبی درست نباشد
منصرف شد - شاه عباس اگرچه مقدم ولی محمد خان را با عزاز
و احترام تلقی نمود - اما بدادن کومک و دیگر مراتب اعانت و
امداد که در گرفتن ملک بکار آید نپذیرداشت - اتفاقاً در اثنای آنکه
ولی محمد خان از امداد والی ایران مایوس گشته نه رای بر
گشتن داشت و نه روی ماندن خطوط سران ازبکده که او از شومع
نفاق آنها اراده شده بود مشتمل پریشیمانی از گذشته و خدمت گاری
و جاسپاری در آینده به او میرسد - از رسیدن این مکاتیب و
شنیدن قصه پر غصه آی خانم از شاه عباس رخصت حاصل نموده
متوجه بخارا گردید - و بعد از شش ماه که در رفتن و برگشتن از
از عراق گذشت بتوران رسیده بمعاونت بعضی امرا که از کردار

خود بدامب کشیده در مقام تلاقی بودند محار را بی حدک دست
آورد - امام فلیحان از محار را مرار بموده تفرشی آمد و آبی حاتم را
انجا گذاشته بسمیرند و صب ولی محمد حار از راه میانکال بسمیرند
متوجه شد - و چون بدو مرستی بسمیرند رسید امام فلیحان بیرون
پیرآمده حاکم کرد - و بحکم مرولی محمد حار انذار و یکی از
ملازمین امام فلیحان انبیل حافظ نام از راه دستگیر کرده برد امام
فلیحان آورد - و بحکم امام فلیحان کشته شد و سلطنت قوران استقلال
بامام فلیحان بازگشت و حکومت بلخ و بدخشان و مضافات آن
بی مبارزی بدر محمد حار تعلق گرفت *

چهارم دی الحجه چهارم فلیحان پسر حار اعظم را از تندر لیگلر
حار ولد - عند حار ناظم مرکز سورتیه گردانیده رحمت مرصود -
پرتاب سنگه انداخته بمقتضی هزار و پانصدی داب و هزار و
هفتاد راجگی و عذایب قتل مرعرت در امراحت در عهد و زمان
روائی حصر عرس اسپانی و سلطنت حصر خدمت مکانی و بعد
از خلوس حصر عهدانی تا آن تاریخ پس بهرگز دولتیانه
خاص و عام که در آن جمیع ننگان ده دولت بار و سعادت دیدار
میرسد عمارتی که ملیرمان بساط حضور را از نار و گرما
بناه باشد - بود - ایوانی از پارچه استاده میکردند چنانچه نگاشته
شد - و چون درین زمان مسعود هرچه سرمایه آسایش
عهدانی است از مملکت فوت بمطهر فعل آمده و آنچه پیرانه
آرایش جهان است از حصص عدم اوج و خود شده - بحکم
عالم آرا ممداران حادو آثار - و بخاران آرزو کار لروانی عالی که سر

بکبون کشیده است و بذئی و فیه که بسدره المنتهی رسیده در پیش
 جهرزنگ دوات خانه خاص و عام بطول هفتاد گز و عرض بیست
 و در گز پادشاهی در چهل روز چنانچه در مراغه ضمیر نورانی
 حضرت کیتی سنائی پرتو افکنده بود باتمام رسانیدند - هم ایستادگان
 پیشگاه اورنگ جباببایی را از آب و آفتاب پناهی تازه بهم رسید
 و هم روی بارگاه آسمان جاده را زیفتی بی اندازه - سه طرف این ایوان
 و الابنیدن که هر طرف راهی دارد و ازان امرا و خدمت پیدگان و دیگر
 منصبداران روشناس در می آیدن حجری از ذقره نصب کرده اند -
 درین ایوان بند ها در خور پایه بجائی که معین است به آئینی
 که لائق محفل سلاطین با مرو تمکین باشد می ایستند بدشتری پشت
 به حجر و چندی که بنسبت قرب امتیاز دارند متصل بدور سزونی
 که نزدیک جهرزنگ است و نور برداران با علمهای زرین و طوغهای
 زرین و نور خاصه در جانب چپ پشت بدیوار قیام می نمایند -
 در پیش این بنای آسمان سا محلی است وسیع برداران چوبین
 حجری رنگین که بران سایبانهای مشمل زیفت بر می ارازدند -
 درون جا هرکه منصبش از دوسدی کمتر است و احدیان کماندار
 و تفنگچیان قدر انداز و برخی از تابینان امرا بار می یابند - بر
 دروازه های دولت خانه خاص و عام و هر دو حجر گرز برداران
 معتمد و یسارلان و دربانان بلباس های فاخر می ایستند - تابینگانه
 را و هرکه لایق مرتبه ازین مراتب بار باشد راه ندهند - معنی
 بردار شعر طراز طالب کلیم این رباعی در وصف این مکان و الابنیدان
 نظم نموده بعرض اقدس رسانید - و بصله پادشاهانه دامن امید از

• شعر • گراں بار و ظا گردید •

این تازه مداف که فرش همسایه اوست
رومب حریفی ز وقتت پایت اوست
دایمست که هر ستون صفزش مرویست
کامایش خاص و عام در ساند اوست

و حکم مقدس شرف صدور یافت که در دار السلطنت لغور مدور
پیش جبروت دولت خاندان خاص و عام دوشمینی آئین ابدانی عالی
پدا کنند . و عمارت شاه مرج با تمام وسامند - ابن مرج و مدع و نای
صلیع را که سر و معش به لفظ پیروزی کشیده است و اساسش
به پشت کار زمین رسیده •

• شعر •

با پشت گاو ماهی در اصل همقرون
با برج گاو و ماهی در مرج همقرون
مقوان ازو مشاهده کردن بچشم حور
کمقبت گواکب و اشکل آسمان

گوئی دوصد ایست از بهشت مریں - یا آسمانی با چندین تمایل
و دور در زمین •

عمر ما آذر وردهم سال از خلوس حضرت حق مکتبی آمار
مقر اساس نمودند - و معداران که بیلداران چانک دست ابراه
پیروی بارو ده اب رسانیدند مهدسان دورویی جد آئین و معیاران
سوار کار بسنگ و هاروج در کمان استحکام و مناسبت بر آورده
مطرح زمین برانگیزانیدند - و در مرز اساس کرسی معانی اسمانی
و در دل جاودانی مآخروء ملک چهو تره آما یک لخت گردانیده

تا هفت ذراع مرتفع ساختند - پس از اوزنگت ارانی خازان گیتی
 ستان تا سال چهارم جلوس میمنت مانوس - ذراع دیگر بهمان
 دستور برافراخته آمد - چنانچه در هر رده که یک قطار خشت را
 بنایان بکار می بردند یک اک و هشتاد هزار قالب خشت
 صرف می شد - چون متکفلان عمارت دار السلطنه طرحی که در زمان
 حضرت جنت مکانی قرار یافته بود بدرگاه محتبین پناه ارسال داشتند
 و پسند طبع دشوار پسند یافتند - بحکم خانانی بمین الدوله که بر دقایق
 این صنعت آگاه است طرحی چند که استادان شمار کار بصواب دیدار
 بر نگاشتند ب نظر اقدس در آورد - یکی بشرف قبول و اصلاح مقدس
 رسید و پازده گز دیگر گرمی معنی اسمانی بلند ساختند. مطابق آن
 صباهی فلک را بر امر شدند - بالای این سطح یک لخت که ارتفاع
 آن از روی زمین بیست و یک ذراع است ابوابی بطول بیست و شش
 ذراع و عرض دوازده که اساطین دوازده گانه دارا آن از سنگ مرمر
 است و من اراره و حاشیه آن را با حجار گوناگون بر پیخته کاری
 نموده اند سر بر افراخته - همایا از پرتو تپا ریل این قصر گردون
 عظمت است که اسمان فیروزه نام هر بام و شام لولوی و بهرمانی
 میگردد - از رنگ امیزی این بنای اسمان را و محلی بند بهار
 رخساره لاله و چهره یاسمین می آراید - عقب آن ظنّبی خانه ایست
 بطول دوازده ذراع و عرض هفت که اراره اش بسان اراره ایوان
 است - و مشرف است بر دریای چمن - ساحل آن و شرقی و غربی
 مثنی خانّه دارد بقطرشش ذراع - هر یک گنبدی - سقف در جانب
 ایوان کلان در ایوان خلد نشان است - هر کدام بدرازی ده ذراع

و دم - و پهنا - و دهم و در هر صلح شرقی و غربی ساه برج ا وایی
 لره بطول ده ذراع و عرض شش مرتب گردند حوالی این منزل
 مردر من مشاگل شش مشعش دیگر در کمال صفائی و رودانی است که
 از اژدها همه از سنگ مرمر است و سهوب و خدرا آن درامای خلی
 وند دانه - عربی ساه برج ننگه از سنگ مرمر ساخته اند
 بر چندکاری عقده و مرجان و دنگ احکار شده و سنگ افرای از پخته
 مادی است - شمالی و جنوبی آن ننگه دو ادوات است که رو
 بمشرق دارد مرش صحن این عمارات براهب اصاب را که پیکار
 ذراع در پیکار است از سنگ موسی و سنگ مرمر گردیده نموده اند
 در وسط صحن حوضی است در وسط در وسط که چهار هزاران
 مدشعب منگردند و میان حوض چند ترفه بر چندکاری پنج در مدج
 با ارتفاع سه سوره از روی صحن - خدوی صحن مرمر شده
 است مربع درص و طول سه و دم ذراع که شرقی و غربی آن دو
 شاه نشین است با دو حجره در آگس هر یک بطول سه و دم
 ذراع و عرض سه متصل هر حجره طوقی حاشیه واقع شده و در وسط
 هر حاشیه ادوایی دو شمال بطول ده ذراع و عرض چار س دگ ادوا
 طبعی حاشیه ایست که حوضگاه معدوم است و درازایی ده گرد
 پهنای پنج با اژدها سنگ مرمر که مصور و مکتوب طرار و نقاشان
 حاد و پر دار ماهام تلون و بدهد و تصاویر و هوس خصوصاً
 تمایل لال و دعاتش آنرا نمودار حاشیه ها ساخته اند حاوران
 سوی صحن مسطور پامان کرسی این عمارت صحنی دیگر واقع شده
 بطول پیکار و پنج ذراع و عرض پیکار و دگ و دم *

هفتم ذی الحجه گرمی را هزار باضافه پانصدی ذات و سه صد
 هزار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد هزار نوازش یاست •
 روز جمعه دهم عید قربان عشرت انزای جهانیان گردید
 • رباعی •

دو عید است ما را از روی دو معنی • هم از روی دین و هم از روی دنیا
 خجسته یکی عید دیدار سلطان • مبارک دیگر عید قربان افسی
 آرازه تهنیت از چار جهت عالم برخاست - و غریب شاد یانه زمین
 و زمان را در گرمی - شهنشاه ایزد پرست بر گلگون آسمان هیکل
 ماه رفتار سوار گشته با مر فلکی و طلعت ملکی و شان خدا داد بعید گاه
 تشریف برموده بادای نماز پرداختند - و در رفتن و آمدن رسم نثار
 بزمی کار آمد - و مراسم قربان بلهجی که در شرع مطهر مبین و مقرر
 است بتقدیم رسید •

پانزدهم قاسم خان را خلعت و صوبه داری بنگاله و عنایت
 اسپ از طویل خامه بایراق طلا حربلند گردانیده بنظم مهام
 آن ملک رخصت فرمودند - دریای رویه را بعنایت خلعت
 و جمدهر مرصع و اسپ با زمین مطلا و فیل و بیست هزار روبیه
 سر امر از ساخته بدکن دستوری دادند - و حکم شد که جایگزین
 اردر همان صوبه تن شود - بمیر جمله سی هزار روبیه مرحمت
 گشت - قلیچ خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - هر یکی از
 میر عبد الله و میر ابراهیم خویشان سید یوسف خان از اصل
 و اضافه بمنصب هزار ذی و پانصد و پنجاه سوار سرفراز
 گشتند - محمد قلی که از قبل شاه عباس نژاد قطب الملک

بایلچی گری رفته بود و بعد از توقف مدید از گلکند و داین راه
 مراجعت نموده سعاد زمین موس درمات - خلعت ماهر
 قامت افشارش برادر - نقد - و نعام پانزده هزار روپیه دامن
 امیدش برآمده رحمت ایران فرمودند چون که یلوحی و هوسله
 که از عمدهای نظام الملک بود درهمی تحت بندار داخل
 مدهای درگاه عمرش اشتباه گشت - و ناهارمان پسر مهانت خان
 حاجان که پنداشت پدر حکومتی همگی ممالک دکن و نوار
 و حاندیس می پرداخت پنداشت - او را دمصب پنج هزار دات
 و پنج هزار سوار سرور گردانیدند - و برای سرلندی او و امبداری
 دیگران موم استمالت و خلعت و حمد هر مربع و عام و دقاره
 و اسب و اس مظل و میل ارسال فرمودند - درویش محمد
 را که مساعدت طالع و مراقبت تحت از عادل خان هدائی گرفته
 در سلک مدگان این آستان دولت آشیان مدسک گشته بود دمصب
 سه هزار دات و دو هزار سوار منتظر ساختند - و ده ارسال خلعت
 و خلعت بر بواحقند - پیشکش عادل خان و قطعه الملک که تحت
 هرد ساله و دومین درازده ساله در مصند حکومت بیا کل نشسته
 دمان آنا پذیرای قدسی احکام اند - نا مراض مشتمل بر تهنیت
 درمان گذاری و جهانداری و شرح ایدان در ارادت و خدمتکاری
 دطر حورشید اثر در آمد - از جمله پیشکش عادل خان دلمی بود
 تمام عیار مرد کامل دوزر پنج مثقال قیمت آن سی هزار روپیه نوار
 یاست - امر - سکه و اندواحه گنج سکه نعام بدل تارک اعتبار در
 امواحت حکیم الملک از اصل و اصافه دمصب دو هزار دات و پنجاه

سوار مرولندی یافت *

از غره محرم (سنه ۱۰۳۸) تا روز عاشورا ده هزار روپيه باریاد

احتیاج عطا کردند *

روز جمعه بیست و سیوم خاقان قدردان بزیارت مرقد منور

حضرت عمرش آشپاسی ابار الله بر خانه تشریف فرمودند - و پس از

وصول بدروازه آن مزار فیض آزار پیاده شدند - و بلوازم زیارت

پرداخته و آداب بتقدیم رسانیده ده هزار روپيه بخدشه آن موضع

مغنیف و اهل استیفاء بذل نمودند - بمسأله العبادات حاوی

کمالات سید جلال بخاری که از احمد آباد وطن مالوف خود به

تهنیت جلوس میهنیت مانوس آمده بود چنانچه نگاشته شد

خلعت و قبل و سه هزار روپيه نقد مرحمت نموده رخصت معاودت

دادند - چون بمسامع حقایق محامع رسید که خان عالم از فزونی

گوگمار مهمات صوبه بهار چنانچه باید نمیتواند پرداخت - از انجا

که همگی همت والا بر نظام بهانیان مصروف است - و تمامی

نهمت مدلی بر انتظام عالمیان معطوف - او را معزول گردانیدند

و سدق خان را بمعنایت خلعت و صوبه داری آن مملکت و اسب

بازین مطلا و بدل سر امر از ساخته رخصت فرمودند - مخلص خان

بفوجدارعی سرکار جونپور معدن گردید *

پانزدهم صفر منزل ساعد مساعد سلطنت یمین الدوله که برکنار

دریای چون متصل دولت خانه ایام پادشاهزادگی واقع است

بهیامن قدیم محرت لزوم حضرت خاقانی اسمانی پایه شد - آن سرآمد

نویذیان عالی مدر مراسم پانداز و نثار و لوازم جشن و سرور بتقدیم

رعایده پیشکش والا از حواهر و مرصع آلات و نفاس اقمشه هردیوار
 و امپای قنچق و میلاز داسی با مراقب های زوس و سیمین که قیمت
 همه پنج لک روپیه باشد از نظر اسرارگر درایند - خانان بنده مواز
 بجهت سرواژی آن عماد السلطمت دورور دیگر با حضرت مهد
 علیا و پادشاهرادهای حواس بخت دران منزل دلکشا نشانمایی و
 کاهرابی گذرانده روز چهارم بدولت حاکم مقدس تشریف آوردند
 پوشش اعتقاد حاس باطم کشید از نظر کیمیا اثر گذشت.

بیست و پنجم سید نظام باصافه پانصدی ذات منصوب
 هراری ذات و دو هزار سوار و عیانت مقارعه سرلند گشت.

بیست و ششم صفر چون مطابق بودندم آنال ماه که تاریخ ارتحال
 پادشاه رموان دستگاه اند آوام گاد حضرت عرس آشنایی ازار الله برهانه
 زوس جهان مانی به برهنگاه حاروانی است - شهید شاه حق آگاه پیرار
 و دص آثار آن حضرت رفته آداب ربارت بتقدم رعایندند - و نقرمان
 والا انواع اطعمه و الوان حلوائی و اسماء مطریات که حسب احکم
 علمی اوصول حاس مرمیامان سرانجام نموده بود - در سرچار
 مخیالان ناع دلگشایی آن مطاف بهنیلان پرسماط آسمان اندساط
 حوان در حوان چندود - و اسرار و مقصدان و گزر دران واحدیان
 و سادات و مشایخ و علما و صلحا و دیگر حلایق ازان اصناف نعم
 بهره برگرفتند - آخر روز عمار توحه اسرف بدولتخانه و الامنعطف
 گردید - و چندینی از اسرای نامدار باسرحدانند جهان دران ممکن
 بهشت نشان شب رنده داشته ده هزار رنده ده حیات و دیگر اهل
 احتیاج و استحقاق رسانیدند - راحه بهار تهمه بتدیل به بنایب بقاره

بلند آوازه گشت *

ششم رابع الاول - هزاران خان باصافه پانصدی ذات و صدسوار
بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصدسوار منتخبر شد *

هفتم مهابت خان خانخانان که بعد از انیزام نذر محمد خان
پیغمبرمان قدر توان از مهرند معاودت نموده بود به سعادت احمیتلام عتبت
فلک رتبه مستعد گشته هزار مهر نذر گذرانیده به عنایت خلعت
خاصه و احب از طویلک خاصه با زمین طه و فتح نصرت نام فیل از
حلقه خاصه سربلند گردید - و دیگر امرا که برسم کمک همراه او
بودند نیز سعادت آستان بوس دریافتند - و هر یک فراخور
حال نذر گذرانید *

هشتم شهباشاه بنده نواز منازل یمین الدوله را مورد سعادت
و جلال گزیدانیدند - آن مجمع معانی رحم با انداز و نثار بتقدیم
و جانپندنده پیشکش گرانمایه بنظر انور در آورده - خدیو جهاندار برای
مزید انتخار آن والا اعتبار یک شبا روز با حضرت مهد علیا و
یادشاهزادهای بخت بیداد و کامکار دران اندیک فزاهت امکانه بنشاط
و انبساط گذرانیده بدولتخانه والا مراجعت فرمودند - از اصل و اضافه
تبد الرحمن بیگ ترنابی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار -
و معین خان بمنصب هزاری سه صد سوار نوازش یافتند - و هم
بمیرزا عیسی ترخان بعد از تغییر صوبه داری متهرا و فواحق آن در
جایگیدو عیادت شد *

شب دوازدهم مجلس میلاد سعادت تهی * شعر *

آن سرگز دور هفت جدول * گرداب پسین و موج اول

علیه و علی و محمد و اصحاب و انصاری و اهل بیت - ترتیب
یافت - و بسیاری از سادات و مشایخ و علما و صلحا مراهم آمدند -
گفتی حدیث در مسجدی که تحت تعظم این مجلس منیف
در زمین گسترده بودند خلوس مرصوده درآمده هزار رزقه دیدار صدای
عطا نمودند - و در حوز حال جمعی مرغیهای شال مرصوب شد
و گروه اندوه از اسام اطعمه و الوان و حلاوی و انواع مواکه و منقعات
و اصناف عطریات بهره ور گشتند *

ابلیجی فرستادن حضرت صاحبقران ثانی نزد امام ملی خان والی ثوران

چون در ناصیه اطوار مرصوده آثار مرمیای این زمین
مسعود - و کشور کشای این آذان محمود - اوزنگ ازای هابندایی
حضرت صاحبقران ثانی - از عنقوان مهدارائی دلائل هابنداری
و شمایل حکم گذاری - و اسرار امانت ملوک - و آیات امانت دیوب -
هوبدا بود - همین که عمر گرامی من رشد و تمیز رسید - حضرت
جنت مکانی کشایش هر مهم معنی - و حل هر کار مشکلی -
برای رزین این پیش دیس - و حرد هوا گرس این پیش دان -
و شجاعت و حماست اس دست هر روز لطیف الهی - و خلعت
و سمالت این شهسوار معرکه دلبری و آگاهی - حواله می فرمودند -
و بحس تدبیرات این صنع الطاف برداشتی کارهای دشوار آسپکان ده
آئین شایسته روائی می نامد که موجب حیرت دیده و زان آگاه
می گردید - چنانچه مدح و اناء امر حبه و ولد و اناء پرتاب پرور رانا

اردی - انکه بن راجا - افکاره که گذارش یامت - و فتوحات دکن که
نامخ منج نامهای پیشینان - و ماحی آثار باستانیان است - و
تسخیر حصار استوار مکره و دیگر شیون که شرح هر یک برسم اجمال
در اثنای نگارش وقایع سنین آتی در محل مناسب رقم پذیر خواهد
گشت - ازان باز گوید و - از صادرات افعال - و واردات احوال -
این بزرگ کرده ذی الحلال که در ایام پادشاهزادگی جلوه ظهور
یامت - سلاطین نامدار و خواقین کامکار حساب هر گرفته بودند -
چنانچه شاه عباس مرسان روای ایران دران هنگام خجسته آغاز فرخنده
انجام - از ظهور این آثار - و اصرای این اخبار - به آمد شد تبار -
و سایر متردین آن دیار - و اتمام شمایل رضیه - و خصایل بهره
و اوضاع گزیده - و اطوار پسندیده - ببتین می دانست - که اورنگ
خاست و سرور سلطنت پس از حضرت جنت مکانی بوجود تمام
سود این سایه اتم پروردگار رحمت اعم دادار زیب و بها و زینت و
وصیا خواهد یامت - و مکرر به ارسال رسل و رسائل فاتح ابواب
محبت و داد و محرک سلسله مروت و اتحاد گشت - بنابراین
والی دوران امام قلیخان سلامه علیه علمیه علیه طبعه سیده نقشبندیه
عبد الرحیم خواجه را که احوال او سابقا نگارش یافته برسم حجاب
بملازمت حضرت جنت مکانی فرستاده بود - تا معروض دارد - که
چون آن حضرت ما در برادر را فرزند می خوانند درینولا که شاه
عباس بر قندهار آمده آقا بقصر در آورده است لایق انکه اشکر
گران با سامی در خور در ظر رایت پادشاهزاده بخت بیدار - مرید
والا آثار - اعتضاد و استظهار ظفر - سکندر جاه سلیمان فر - شاه جهان

که صیبا ضروری و صوب بهرزیش تا دیگر مکارم احلاق و محاسن
 شیم بهای پسمامت نتحسب مدهار معدن گردد تا ارس طرف
 بالشکر مازای الدهر و بلخ و بندخشاں بدان صوب شنافته آید - و
 آنچه مقصدی مرزندی نسبت نآن حصرت و برادری نسبت
 پادشاه زاده حواں تحت پر حرک استا تعدد رسد و بعد از
 فتح مدهار به تحسب حراساں پرداخته شود - پس از آنکه آن ملک
 تصرف در آید هرچه خواهد بود صمیمه ممالک محروسه گردانند -
 و قدمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه در اثنای این گفت و شنود
 مصیبه ناگه بر حصرت حکمت مکانی روی نمود و بعد از آنکه عالم
 امسره از حلوس مقدس بصارت تازه یامت - و بهای برهم هرزده
 انتظام بی اندازه حواحه از دار السلطنه لاهور نادر الحکامات
 اکثر آناد آمده سعادت ناز اندر حب و برمن موس مقدس چهره
 امتحار بر امر وحت و در همان مردیگی به دهری مرصده داشت
 در گذشت - از آن روکه ملک سکالی و حرا ددشی امام ملیحان در
 پیشگاه صمبر صواب پدر شهشاه حق آگاه حس بدول نام
 شارد هم ربیع الاول مطابق نسبت و درم آن ماه حکم حائق را
 که پدرش حکم امام گیده بی اتفاق صد صدر بهای صدر در عهد
 فرمان فرمائی حصرت عمرش آشپامی برسم رسالت برد آمد الله
 حان رفته بود - بعد از خلعت و خنجر مرصع و اسب و بدل پایه
 اعتبار بر امر وحت و برسم ارعاع خواهر و مرصع آلات و دیگر امتعه
 و نقایس هندوستان بهشت نشان که یک لک و پنجاه هزار روپیه
 قیمت داشت نامه منهی از مراحم صدق و صفا و مدنی از لوازم حلب

و در بدو حواله فرموده نزد خان بمفارت فرستادند - و محمد ددیق
 خواجه خلف الصدق عبد الرحیم خواجه را بخلعت فاخر و کمر
 خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نوازش نموده با حکیم دستوری
 معارف دادند - و ده هزار روپیه نقد بصیغه انعام نوازش نموده
 بحسن خواجه جویداری برادر کلان عبد الرحیم خواجه مستحوب
 حکیم ارسال داشتند *

نقل مراسله بندکن اعلیٰ حضرت بامام قلی خان والی توران

تا رشحات ناک بدایع نگار - و نغمات خامه مشکبار - در اظهار
 روابط دوستی و ولا - و بیان مراتب صدق و صفا - طراوت بخش
 چمن خلعت و وداد - و عطر انزایی مسفل صداقت و اتحاد باشد -
 دیباجه آمال و امانی - و حدیقه حشمت و کسرا نی - سلطنت
 مآب - معدلت قباب - نصفت ایاب - شوکت انتساب - عنوان صحیفه
 ابیت و کامکاری - طفرای منشور دولت و بختیاری - فارس مضار
 فتوت - جوهر مرآة صفا و صفوت - زبندة انصبر خانی - شایسته
 وسادة کشور ستانی - سلاطه دودمان عالی - شعبه شیرة مفاخر و
 معالی - گوهر بر عدل و احسان - مجدد قوانین آبای عالی
 مکن - الموبد بالتائیدات الازلیة من الله المعین المستعان - دامت
 ایام اخوته و سلطنته - و زادت اعوام خلعت و محبته - بتوتیع سعادت
 جاردانی موشح - و برشحات محاب کرامت در جهانی مرشح - باد -
 حقیقت اتحاد معنوی - و ارتباط صوری - که بواسطه موانع ظاهری

مدنی در حجاب حفا مصحوب بود - از مراسله سامی - و مقارنه نامی - مشهور فحواهر زواهر مصادمت - و محتوی در درر عور مراسع - که مصحوب معارف اصغری کرام - عمده بحای اقام - با هیچ مباحث دین بود - حواحه عند الرحم در باب مهم حیرت انتظام این نامند درگاه الهی و دیگر معصومات پسندیده باطن حضرت مدسی مرتبت - رموان پناه حلد آرامگاه - ادار الالهیه نظر بر قرابت سابق - بی تجدید جهات لاحق - سمت ارسال پذیرفته بود - خلوه ظهور و بروز نامی - و گرامی نامه محرک حلسه مصادقت و موالات - و مشدد مدانی موافقت مصادقات گردید - و از مطاوعی آن شمایم معوت دهمام مصادمت رسد - مرکز خاطر مقدس آن بود که دو اول خلوس میمند مایوس در از رنگ ملطبت و مرمان روانی حواحه مشار الیه را تا یکی از معتمدان درگاه رحمت مرمام تا مکدن رانط ضروری و معدومی و مدکر مقاسبات مدسی و حدیدی گردید - مدوح دو معده مدب توقف و تراخی گردید - یکی موت حواحه مرحوم بعد از اندازک عمر مرمومت دالا و احراز شرف خدمت معلی - دوم آمدن معارف املا کرام بدر محمد حال از روی بی مکررها و بی تشریها که درم ایام شهاب است نگال - اگر مدقلب عقل رهمن از اندیشه بی حامل و پندار دور ارکز ده باعوانی حمعی از کوه ادبشان بی خود باقی آن شده بود تعاعد نمی وزرید - مرستادن حیدوش مدصوره از درگاه ضرور بود و بعد از آنکه امواج فاعره بی درسی میسرمد ملاحظه آن بود که عمار وحشتی در میان برانگیخته شود - و علامه دوستی و روابط چندین ساله دهمان را مسان آن کوه

بیگان نرو مایه از هم گسیخته - چون شیوه ستوده ارتباط و انقیام از
 قدیم ایام الی الان نیمیاین این دودمان رفیع الشان و سلسله
 جلیله خوانین - چه تمکین ولایت توران متحقق بود - و آئین صدق
 و داد بین اجداد بین صورت انتظام و انعقاد داشت - درین ایام
 معادلت ابتسام که بمعارفت تائیدات ربانی - و مظاهرت تبسرات
 آسمانی - بانواع فتوحات غیبیه - و اصناف فیوضات لربیبه - مقرون
 است - و شاهد هر مدعی و مقصود که بر صفحه خاطر خیراندیشان
 این سلطنت ابد قرین مرتسم می گردد - باتم وجوه و احسن طرق
 جلوه ظهور مینماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آن است
 که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمایر
 قدسی سرایر باشد - و در استحکام قواعد مودت - و اتساع عرصه صداقت
 که مستلزم ابسط خاطر درون - و انتظام اوضاع جهان و جهانیان -
 است - زیادت تاکید رود - تا وثافت اخوت - که ابد الاباد درنژاید
 باد - مشهود همگنان گشته - نتایجی که بران مترتب است بمقرب
 پرورق اراده اولیاء دولت طرفین بعرضه ظهور آید - بالفعل جهت
 تشدید مبانی وداد و رفاق - که نظام بخش انفص و آفاق است -
 بسیادت مآب - مرتضوی انتصاب - سلامه دودمان کرام - خواجه
 محمد صدیق خلف الصدق خواجه مغفور از روی عاطفت و مرحمت
 رخصت انصراف ارزانی داشته - حکمت مآب - نتیجه الاماجد
 والاعالی - لایق العزایات السلطانیه - حکیم حاذق را که از خانه زادان
 معتمد محرم رامت گفتار - دوست کردار - درگاه والا است -
 بخدمت آن گوهر اکلیل شجاعت - فارس میدان شهامت - فرستادیم

که بعد از ادراک سعادت ملازمت فایده مقدماتی که در هر باب
بتقریر او تفویض یافته مبادرت نمائید - شیعه دویمه مواخات آنکه
همیشه بهمین طریق بمواضعات صفت سابقه - و قرانت قریه - نارمال
مراعات ملیده و معاوضات - رعبه که احسن مکاره اخلاق ارباب
وفاق است - بشتر مکاره سلسله خصوصیت و چه اندکی گشته -
همواره بوارادات ذات لازم الکرامت و اظهار مرعوب طبع و احوال سرش -
که رابطه یگانگی - و رابع عایانه یگانگی است - مسرت پدرای
صمیم عطاوت اشراق گردیده حوشوقت میساخته باشد - مسند است
و خانی محکم - و سایر سلطنت و کامرانی موند ناد *

بر افراختن رایات نصرت ایات شکار بازی
و نمایشای حصار دوالیار که از حصون منیع
هندوستان بهشت نشان است و بیدار ساختن
جبهه نگوینده کردار از حواب غفلت و پندار

بر دقایق شناسان انجم و املک هومداست - که احرام علوی
که بهملیات نسبت فاعلمت دارند پیوسته در حرکت اند - واحسان
سغلی که معلومات علاقه و ادلب دارند همواره یا بیشتر در سکون -
و هر چند حرکت مزور تر - آثار فراوان تر چنانچه سرعت سحر و
کثرت آثار سیارات از آن باز گوید - ندانرا لافق سلاطین داد گستر
و خوانین کرم پرور - که درین بشا شصتی در وضع شان
پادشاهی - و نفاذ اراسر و داعی - مدانه اداکند - حرکت است -
و در خور رعایا که در پستی و زیرد - ای و برنگ خاک - سکون - و هر قدر

ازین کرده والا شکوه حرکت بیشتر - انتظام مملکت و امن مملکت
روز افزون - و نتایج اقبال را جلوه ظهور گوناگون - و لهذا اکثر
ارقات ریایات جهان کشای حضرت خاقانی - و مواکب گیتی
پیمای اورنگ آرای جهانبانی - از شهری بشهری انتهای می
نماید - اگرچه در برخی حرکت بظاهر عزیمت به مبرر شکار است -
اما در باطن پیش نهاد همت فلک رتبت آنست - که حقیقت
آبادی مملکت - و کیفیت امن ولایت - از قرار واقع بر ضمیر
خورشید نظیر که آئینه عکس پذیر تقدیرات الهی است روشن گردد
و متمدان فتنه انگیز - و مفسدان شورش آمیز - بدریافت کیدفر
کردار نکوهیده دیگر سر از فرمان پذیری بر نتابند - و براه تباه
خودسری و خودرایی نشتابند - زهی توفیق و خبی قانید که
آنچه در دیگر ملک داران رهنمائی لهور بازی است - و دست
آریز غفلت و معصیت پردازی - درین برگزیده بارگاه کبریا -
سرمایه تقدیم مراسم - پاس داریست - و بدوایه اقدام بر
لوازم حق گذاری *

سرور شاهان بتوانا تری * نامور دهر بدانا تری

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن امرار الهی درو

تاشب دروز است شبش روز باک * گوهر شاهیش شب آنروز باد

از انجمله این نهضت فیروزی گرا است - که بسبب اشتغال بر
مالش چپهار سنگه و ازون بخت بصیرت بخش عبرت گزینان گشت
او پسر راجه نرسنگه دیو بنده است که در ایام پادشاهزادگی حضرت
جنت مکانی بوسیله قتل شیخ ابوالفضل - که تصنیف اکبرنامه سرمایه

اینجا و پندانه اشتها را بس و نیروی می رسد و اعتبار در خدمت
 حصر عیش آسمانی می شود و روزگار بود و عیش آمده که عیش آن
 ماحری آنکه چون مدسی سراج آن حصر حصر لحنی امور از حصر
 حب مکانی انحراف نام است شیخ را که برای نظم مهماب ندکی
 در سنده بود او را و هگدو که خدمت اندوزان حضور نار گشتی
 خدمت مکی داشتند و در احصای و راستی و درستی و اعداء و
 مکرر مکتب هنج یکی را و معرصد طلب مرمود و حکم شد که
 جمعیت خود را در اسکا گذاشته حریه ده پندگاه حضور نشاند
 او بر مملکت و نو نوئی در آمد حصر حقت مکتبی که از مرط
 احصای و یک رژی شیخ ناولی بعثت خویش عذار آلوده خاطر
 بودند آمدش در پس هنگام محل مطلب پنداشته - و حریه
 شناسندش عیدم انکسده از قدر ناشناسی و ع شیخ را تحسین
 مامد سلطان دانسته بر میگردد و را که ممانعت اختصاص داشت و
 شیخ را از سر زمین او عبور ناگزیر بود گوناگون نوارس و عده کرده
 نعل او تخرص نمودند آن مرمود از روز پرسی در کمن
 مرصا بود پس از رسیدن شیخ نمر و نوم او تا حوار و مذاقه نسلار
 هجوم آورد هچند هوا خواهان شیخ نمرعست سر آمدن از عرصه
 پندار نمودند از عاز مرار مرخود نه پسندیده حال هزار و نارد هم
 مردانه بعد زندگی در راه مدله خود در راحت بر میگردد و نص از
 حلوس حصر حب مکانی تعدد ادس امر نگومنده نعر و
 مبراب اعتبار نامت و مورد عنایات گشت و در اواخر سلطان
 آن حصر از آن رو که از شدت عارضه مدنی النقص بی دماغی

بعضی گرامی راه یافت - و امور مهمت دولت - و شیون معظمه
 - ملطفت - از انتظامی که داشت بر اوقاد - و مد'رکر بر درزای طمع
 آموه شد - و هنگامه باز پرس و بازار باز خواست در بانسردگی و
 کساد نهاد - بدست آویز رشوت دست تعدی و تطاول بمجال
 زمیندارانی که در حوالی ولایت او بودند دراز ساخت - و ضرورت و
 محنت و خزاین و دنانین و مواد جمعیت و دست گاه اذرا ولایت
 سیر حاصل و سپاه بجائی رسید که هیچ یکی از راجهای وسعت
 آباد هندوستان را میسر نبود - پیش از شفقار شدن حضرت جنت
 مکانی به چهار ماه روزگارش سپری شد و جانشینی او بر چهار
 ملکه پسرش قرار گرفت - چون از املاک و اموالی که از درین
 مدت مدید اندوخته بود بیکبار بی محنت بدست این ناخلف
 افتاد - پس ازان که بمیامن جلوس اقدس روزگار افسرده تازگی
 از سر گرفت و حل و عقد امور دولت و رتق و فتق شیون سلطنت
 بارباب اخلاص و اصحاب اعتماد باز گشت - و ابواب تشخیر
 معاملات و تلقیح مهیات از قرار واقع بیم و امید که دو کفه ترازوی
 استقرار دین و دولت است در میان آمد - آن تبه رای تیره خرد
 بتوهمات باطل : و تخیلات لطایل - و غرور اموال صوفوره - و قلاه
 حصینه - و اشجار متراکمه - که آبای فتنه اندوز از برزگار دراز
 محافظت نموده برای روز سیاه ادبار اماده داشتند نیم شبی که
 شام بد انجام نکبت و خذلان او بود از دار الخلافت اکبر آباد راه رطیر
 پرفتن پیش گرفت - چنانچه فکاشته آمد - و چون بادیه پیدای
 خلالت بسرعت هرچه تمامتر بارندجهه که پناه جای تیره رو

فرار او بود رحیده در صدد استعداد لشکر و احکام قلاع و اعداد
 امداد قلعه داری و احکام مدخل و محارج شد - چون گونم که به
 برانداختن حالت دولت خود و بر امر احق لوائی ناکامی پرداخت -
 و مکر ماسد و اندیشه کاسد او معرض مقدس رسد - برای برگردن
 خارتش مسدود آن کوتاه بدن بی سداد و در آمدن نعیان عرو و
 پندار آن برگشته روزگار بی رشاد ده فرار روده از دلاران ناصوس
 جو - و گذاران پرخاش جو - تا در هزار تنگیچی و پاسبان نیندار
 بسرکردگی مهانتان خانانان سپه سالار از پدشاه خلافت معین
 گشت - وحید مطهرخان باره و دلار خان بریح و اسلام خان و سردار
 خان و راحه رامداس نروزی و بطر بهادر خوشگی و راحه روزامزون
 و بهکوان داس بدیل و حبیب مور و لختی دیگر منصوبان درین
 موج مقرر شدند - و فحشگری و راحه نوری این لشکر نبروزی
 باسلام خان که بقدم خدمت و رموز اعتماد امتداد دارد ناسردگشت -
 و هنگام رخصت خلعت خاتم و نادر و کلنگی مرصع پسپه سالار
 و نقاره و میل ده دلار خان - و علم و نقاره و اسب با زین مطلا
 و میل باسلام خان - مرحمت فرمودند - و مرمان سپهر توابع
 محاسن لودی صاحب صوبه مالوه شرف صدور یافت - که او تا
 لشکران صوبه و راحه بهارته بدیل که ناکاس راحه اوندجه بودند
 و حضرت خدمت مکنی از پدر کلان او گرفته بنظر نگه داری بودند
 و با چهار سنگ دشمنی نروزی است - و راحه بهاندیس گور و
 انبرای سنگه دلی و صعدرخان تیمور دار نروزی و نور الدین قلی
 و سرسال ولد ماده و سنگه کجرواه و نعلبدی سیکهات و بهیرخان

میانه و راجه گردهر و خلیج خان جوڑه قاسی و برخی دیگر
 منصبداران که مجموع هشت هزار سوار بود و در هزار تفنگچی پیاده
 و پانصد بیلدار راه چندیروی که جنوب رویه اردجهه است بملک
 آن شقارت پیشه در آمد - و بخشی و واقعه نویسن این فوج نورالدین
 قلی شد - و منشور والا بقام عبد الله خان بهادر بصدور پیوست که
 از جاکدر خود قانچ با بهادر خان رو هیله و رار سور بهورتهه ر شهباز
 جان افغان و رشید خان امصاری و بهار سنگه بندبیل و کشن سنگه
 بهدوریه و شاه بیگ خان و جمعی دیگر از بهادران کار دیده پیکار ورزیده
 که مجموع هفت هزار سوار بود - و در هزار تفنگچی پیاده و پانصد
 بیلدار از طرف شرقی مرز و بوم خرابه ادبار در آید و بخشیکری
 و واقعه نویسی این گروه نصرت پزوه به سلطان نظر برادر سیفخان مقرر
 گردید - و بموجب حکم اقدس از تأییدان و کن رکن دولت - ساعده
 رحیم - لطفیت - یمین الدوله آصف خان دو هزار سوار بسرگردگی
 محمد باقر نیز به همراهی این فوج معین شد - و مجموعه بیست و
 هفت هزار سوار مرد امکن - و شش هزار تفنگچی شیراژن -
 و هزار و پانصد بیلدار سنگ شکن - برای استیصال آن بد مال
 نامزد گشتند - و مقرر شد که تا خدیو دادگر در باری و آن نواحی
 بساط زمین را بهال معال سرائب گیتی پیما - و روی هوا را با شراق
 ماهچه ریات جهانکشا - مزین و منور داشته بنشاط بدر و شرت
 خنجر پردازند - امواج سه گانه از سه طرف در آمده تلاح او را تسخیر
 نمایند - و خارین مسدود کج گریان بی سداد مرکنده آن سرزمین را
 از لوث وجود بی سود ایمان پاک گردانند •

روز مبارک در شنبه بخت و سلوک ربیع الاول مطابق بخت و نهم
آبان بعد از اتمام قضای یازده گمراهی وزیر خلی را بحراست دارالحکومت
اکبر آباد گذاشته بصوب باری بهشت مرصودند - و نور منزل را که
بباغ دهره زبان زد روزگار است برورد مسعود بیص آمد گردادیدند
و از آن فز هتگاه بدو کوچ ظلال ربایات مریزی در صاحب متجسسور انگذند •

خجسته جشن قمری وزن

روز مبارک در شنبه سلج ربیع الاول سال هزار و سی و هشتم
هلالی مطابق ششم غره آذر که نشاط و کامروائی اولیاء دولت است
در دولتخانه فتنه پور جشن قمری وزن انجام سال سی و هشتم و آغاز
سال سی و نهم از سنین زندگانی جاردانی حضرت خاقانی آراسته
شد - و قریب بصبب النهار آن گرانبار عذایات رحمانی که قدر گران
سنگش که عین مهر و ماه بر نباد یکبار بطه و بکمرته بدقرا و شش
پار با جلاس دیگر وزن نموده آمد - و آن وجوه باصحاب احتیاج ارباب
نیاز رسیده و جهای از مالکمی برآمد • بیت •

شاهی که دلش طلسم اعظم دارند • نه گنج ملک پوزن ازو کم دارند
از شرط بزرگی نتوان دزدش کرد • در یکطرفش مگر دو عالم دارند
و بزر و سیم نثار که حضرت مهد علیا یائین هر وزن از مشکوبی
اقبال مرحقانه بودند - دامان امید عالمی از ملحا و فضلا و شعرا و دما
و اهل نعمه و نوا برآموندند - چون صدقات در دمع مضاربدمی و
جانی - و جلب منافع روحانی و جسمانی - بانفاق اصحاب ملل و
نحل - و اطباق ارباب دین و دول - فتایح و آثار دارد - حضرت

عرش آشیانی آئین رزین وزن اختیار نموده ذات مقدس خود را
 در مرتبه یکی بعد از انقضای سال شمسی و دیگری پس از
 انتهای سده قمری وزن می فرمودند - لیکن در وزن شمسی دوازده
 بار - نخستین بار بطلا و یازده بار بدیگر اشیا - و در وزن قمری هشت
 بار - اولین بار بنقره و هفت بار باشیای دیگر - و وزن فرزندان کامکار
 یکبار با اعتبار سال شمسی بوقوع می آمد - و وجوه وزن در مصارف
 تصدق صرف می شد - و حضرت جلالت مکانی پیرروی حضرت
 عرش آشیانی نموده هر سال این رسم منقعت رسم را بعمل می
 آوردند - از آنجا که این کار میمنت آثار موجب درائی حاجات نیازمندان
 است حضرت جهانبانی در مرتبه شخص اکمل خود را وزن میفرمایند
 و از نزدیکی جود گستری در هر مرتبه وزن طلا و نقره مقرر نموده اند
 در وزن شمسی نخستین بار بطلا و دوم بار بنقره و ده بار باجناس دیگر
 و در وزن قمری اولین بار بطلا و دیگر بار بنقره و شش بار دیگر اجناس و
 پادشاه زادهای سعادت پرور را یک مرتبه برمی میچند - از اصل و اضافه
 خدمت پرستان بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار - و امام قلی
 ولد جان سپار خان بمنصب هزار و چهار صد سوار سرانرازی یابندند •
 هفتم ربیع الثانی میرزا عیسی ترخان که صوبه داری شده
 ازو تغیر یافته بود و متبرا و فواهی آن در تیدولش مقرر شده از ثله
 آمده بمساعت کورنش کامیاب صوری و معنوی گردید •

هشتم ظهر قصبه باری بفروغ ماهیچه آیات گیتی آرامنوز شد - و تا
 پنج روز دران مرزمین عشرت نخبیر نشاط انزای خاطر اقدس بودند
 و چون عزم تماشای قلعه گوالیار و سیر و شکار آن قواحی مصمم بود •

بیمت و بلعم از آنجا کوچ نموده متوجه تماشای آن بلعه آسمان و رما شدند - طغر حان ولد حواجه ابو الحسن ترندی از کابل آمده لشرف آستان موس رسید - هفت بدل چادر و سه صافه که حواجه باسم محتاط به عقیدت حان دیوان صوفیه چهار اجمال نموده بود بدینگونه ابر در آمد •
 دهم حمادی الاول نادگار حصین فرزند آن حصین حان بحضرات حانی پورش یامب •

هژدهم طاهر گواندار محکم عسکر گیتی کشا گردید - هماروز برادران حصین بر آمده آنرا با تمام میمنت التیام آسمانی پایه گردانیدند - از آن روز که هر است آن محکمه رسیدن مطهر حان متعلق بود و توابع آن لجا گنرا مقور - سید منصور پسر پندشکشی در حور از بدل والد خویش گذرانید - چون جمع اموال و اموال و حرکات و سکنات این بهان کشای دادگرو سلطنت برای عدل گستر مر مصالح دقیقه و مواید عمده که عقول عامدان در ادراک آن داصر و عاجز است احتمال دارد - از جمله حکم حقیقه این مهصب والا رستگاری زندانیان این حصار آسمان ساز است - بموجب حکم معلی احوال جمعی کثیر از اهل حرام و تعصیر که از دیر باز در آن محکمه که دار العقوبه مستعدان تعدیس و تشدید است و نادید حانه مستحقان تندی و تهدید محسوس و معدود بودند تعرض مقدس رسید و بنفس اقدس متوجه شخص احوال و تعقدش اعمال این گرفتاران گشته چندی را که وجود شر آمود شان سبب فتنه و عساد بود و از ناصیه روزگار بکوهیده آثار ایمان در دل پادشاه بهفته آگاه چنان پرتو انگند که هنوز از اطرار نا پایسته و کردار

ناشایسته در مقام زمامت و خجالت نیستند - معیند گذاشته دیگران را
بصدق نرق مبارک رحمتی برودند •

تتمه داستان چهاروازون طالع آنکه افواج بحر امواج که برای
برگشتن خار بن فساد آن تهر نهاد نامزد شده بودند از وصول
مواکب گیتی کشا بگوایار استیاده تازه یافتند - و جماعه بنفیده را
که دست خورش نبراس و پامال باص بودند دست از کار و
کار از دست رفت - خانخانان سپه سالار از طرف گویار بقصبه
جاده که شانزده گروهی قلعه اوندجهه است - و خانجهان لودی از
جانب نرور به موضع گذار که سه گروهی آن محکمه است - و عبد
الله خان بهادر از کاپی بحوالی کبرج که آن نیز شانزده گروهی
اوندجهه است رسیدند - و بهادران جانهاز و دلیران نبرد پرن از کبر
همت بسته دست جلالت کشودند - و به سنان جانستان و تیغ سرانسان
دمار از روزگار خاکساران پادیه ادبار بر آوردند - و چون چهار نابکار
را روزگار به تبرگی و کار به تنگی گرائید - و بهیچ وجهی رای گریز
و روی ستیز نماند - بمهابت خان خانخانان سپه سالار متوسل گشته
از راه الزحار - دمار نوشت - که اگر بمراحم خسروانه رقم عفو بر
جریده اعمال نگوئید مآل این تبه کار بر گشته روزگار کشید، آید
هرآینه بدرگاه سلاطین پناه شفاعت سعادت آستان بوس دریابد -
بهر خدمتی که تعین فرمایند صفت پذیر گشته حیوة باقی در تلافی
تقصیرات گذشته بانجام رساند - درین اثنا از نکشته وقایع نویسی
فوج عبد الله خان بهادر بعرض ملتزمان آستان عرش مکان رسید که
چهاردهم جمادی الاولی او با بهادر خان روئیده و جمعی از کومکیان

خود قلعه ایبح را که در تصرف چهار تنه روزگار بود بدستداری
 نائید یزدانی و پایمردی اعمال حضرت صاحب قرآن ثانی بچستی
 و چیره دستی سرسواری کشود - و عذمت مرادل بدست محاهدان
 دیں و مدارزان لشکر نصره آتش در آمد تفصیل اس ماحراری
 عزت امرا آنکه عند الله حال بهادر ما همراهان و محمد ناصر سرآمد
 تاملان بمن الدوله و معصی سران دیگر از شرمی ابوح که مشرق
 رونه ملک ندیده است و چهار بکوهیده کار از سحربران ماستواری
 مداخل و محارح مراهم حاضر بود - و بهادر حال زدهنده ما موحی
 که همراه داشت از طرف شمال - ورشید خان و بهادر سنگه ندیده از
 جانب جنوب یورش نمودند - و عند الله حال بهادر ناقوشون خود
 پیش از همه هنگامه پیکار گرم گردانید - و دلبران معدر و دلاوران صعدار
 پای نصالت بشده دست حماست کشودند - و تا یک بهر داند مردی
 و مردانگی دادند - و بعد از زد و خورد بسیار و کشتی و کوشش دشمار
 از روی حدکاری و احصای شعاری پنداده شده از حدق گذشتند - و
 بقدیم حسارت بر دیوار حصار بر آمده درون و میخندند - و بحسارت
 پیشگاه سیه گلیم گرم آدینه گشته بسا پیروز بر ما را که تبع حوحوار
 و سنان حال گزاره گرای معاد گردانیدند - و بهادر حال نیر گمر عهد
 بسته دست بهادر کشاد - و میل کوه امکی صف شک پیش
 داشته در قلعه را بر دند - و فاندانان و تاملان نیاده چون
 برق جهنده و ناد وزنده بچستی و زبردستی دران حصار کوه سار
 که موئل حصین و معقل رمیی پنداشته بسیاری ازان گروه
 شقاوت پزده دران مراهم آمده بودند - در آمد - و قریب در هزار

کس از کفار کفر را شعار بهزاران خواری و خاکساری دادند
 بیمای و بستی گردیدند - جمعی از لشکر نصرت اثر نیز رخسار
 سعادت بملکوت شهادت مر آراستند - خانان قدردان حسب
 اولاد اسام عبد الله خان بهادر در جایزه این خدمت بهادر خان
 و بهار - نگه بندیده را بعقابت مقارن - بربند گردانیدند - و با انکه
 لشکر نصرت اثر از روی چیرگی و زبردستی مقاهیر را بهزاران
 خواری آوار داشت هزیمت گردانیده بود و نزدیک رسیده که
 درخت فساد از بلخ و بن برگنده آید لیکن ازان رو که ایمان
 دولت خصوصاً مهابت خان خانان استغفار زلات و ترقه صیرات
 نمودند ملتس اینان بشرف پذیرائی رسید - و فرمان قدر
 توان عز صدور یافت - که چون آن در گشته دولت آشفته
 بخت بذریعۀ ندامت و وسیلۀ صراحت بدرگاه جهان پناه ماکه مامان
 خایقان هفت اتلیم است - و ملجای امید هر مسامر و مقیم - باز
 گردیده است بمراحم پادشاهی مطمئن موده بتقبیل سده سلیم
 پیشانی پشت بر امروز - و از دسارس شیطان و هوا جس نفسانی
 خاطر را پرداخته کسوت خلوص عقیدت را بطراز رسوخ ازلت بر طراز
 صفدر خان بهرحمت علم مر افتخار بر امراخت •

از سوانح این سال میمنت احتمال آنکه - نظام الملک از حطوت
 انبال خاناتی دمت از محال بالاگهیست که باولایی دولت آسمان
 مرتبت متعلق بود باز کشید - گذارش این مقال برسم اجمال
 آنکه - پس از رحلت حضرت جنت مکانی - و پیش از جلوس
 عالم آرای حضرت بجهانبای - که روزی چاند ضوابط ملک برانقاد

بود - و قواعد دولت در باختلالت نهاده - خالصهاں لودی از کوتاه بینی
و بد هم نشینی حفرق ملک خوردگی و اداب نعمت پروردگی در طاق
نسبیاں گذاشته سراز شاه راه و ما و وفاق یکباره بر قامت - و اندیشه های
کامد و خیالهای ماسد دل تیرا اس را از رای رشاد و روست سدان
پرداخت - و تمناهای سری و سرداری و هوای برتری و ملک داری
سرشوریدند از راهوس خانه دیو عرو و ساخت - و برای پیش بردن
امانی کاذبه و آسال باطله با نظام الملک طرح و دان و اتحادی که در
نهاد می پذیرد او نبود انداخته تمامی محال پالا گهاٹ را که داخل
ممالک محروسه بود باز گذاشت - پس از آنکه مجلس مقدس
حضرت خلافت پناهی مهمات دولت نظام گرمیت - و معاملات سلطنت
قدیم - و جهان آشفته ی آرام رسید - و روزگار برهم خورده بانظام -
مرمان قدر تو مان بنظام الملک عرض دور یامت که از اماکن پالا گهاٹ
آنچه باین سلطنت اند مدت متعلق بود و او از کوتاه اندیشی در -
هرج و مرجی که هر گدائی کدخدائی شده بود - و هر ناحزائی
پیشوائی - متصرف شده است - دست باز کشیده بدستور سابق
بتصرف اربلای دولت باز گذارد - و عرو و رفقای خدمتگاری و
مرمان برداری را که سرمایه امن و رستگاری است بدست احلاص
پرست استوار گردانده دیگر پیرامون خود سری و خود کامی که صورت
ناکامی و بدنامی است برگردان - و از این بخت حقه و خرد آشفته
منهج قویم اطاعت و جداء مستقیم قیامت از دست داده در
گذشتن آن محال امهال خواهد نمود مرمان قضا مضا بحارمان که
بنیابت بدر در صوبه دکن است شرف صدور خواهد یافت - که با

. عساکر جهان کشا و مواکب گیتی پدما متوجه بادگهاست شوند - و آن
 اماکن را تلم و تا کام از تصرف او برآورد - و کيفر - رکشي و گردن
 قابي کد مـ رخذلان ابد و منتج حرمان مردم است - در کنار
 ورز کار او نهاده احوال بدمالش را عبرت مایه سایر تبه کاران مغرور
 و تبه رايدان آزر گرداند - نظام الملک بحکم مقدس دست ازان
 محال باز داشته معروض داشت - که از اماکن بدگهاست آنچه
 باختیار این هواخواه حکم بدبیر بود بر رسیدن مشهور اندس بدبندهای
 پادشاهی باز گذاشت - اما سيد کمال قلعه دار بپیر از کوتاهی خرد
 دل از برگذ بپیر برگرفته بتصرف عمال خانقايي باز نمیگذارد - و از
 جادو - شمن شوقی این جان - پیر پابرون نهاده - هنجار ناهموار خود
 پرستی و خود رائي می پدمايد - و چون از عوفه داشت نظام الملک
 مستمع تباد و اندیشه کوتاه سيد کمال بعرض ایستادگان پایک سرور
 جهاد الی رسید - از پیشگاه - طوت فرمان شد - که خان زمان بالشکر
 فیروزی بداد گهاست برآمده سزای شایسته در گزار او نهاد - و بپیر را
 که از امکان نامور و بلد معتبر دکن است و ده کرور نام جمع آن
 است از دست تغلب پرست از باز ستاند - پس از آنکه خان زمان
 بموجب حکم جهان مطاع یا لشکر دکن و خاندیس بحوالی بپیر رسید
 سيد کمال از شکوه چو، ابدال و هیبت افواج دشمن مال اظهار
 ندامت و خجالت نموده عذر جرائم خواست - و بپیر را بارلبانی
 دولت باز گذاشت - خان زمان آرا بآئین پیشین بصف شمن خان
 ولد سيد يوسف خان رهوي سپرده با عساکر فیروزی ببرهانپور
 مراجعت نمود - هنگامی که خان زمان بتسخیر بپیر متوجه بود

نظام الملک از حیلت مازنی و حکایت پرنالایی ساهوی یهودی و
 و جمعی سلاح داران را با شش هزار سوار از درلقاباد فرستاد - که
 در زمین خاندیص غدارشورش برانگیخته میوه نصرت دستگاه را
 مذبذب الحال و متروک الحال ایال گردانند • باشد که منج قلعه پیرچندی
 در قتل و توفیق افتد - شامل از آنکه باین - میجهای قباء و مکرهای
 کوتاه تاخیر در انصراف مهمات دولتمندی که پیشکاران تقدیر یزدایی
 متکفل سرانجام اشغال دولت این مدت او شده اند صورت بگیرد •
 و تصویف در انتظام معاملات بحمت دلدی که کارگزاران تدبیر
 آسمانی مژده ای اتمام اعمال سلطنت ملک عدت او گشته حلوا
 ظهور نپذیرد - دریائی روعیده که دران ایام جاگیر دار مشاهده
 و آب نواهی بود - مثل بلوزا و حیل دما ن خاکساران بادیه
 ادبار که میان در آب تپتی و بوزیه (بردا) درآمده خاک ادبار و روفی
 در کار خود میرویند و - و سخت و بیکار مالش داده از آن ملک
 برآورد - درین سال موحفده مآل آنچه از مواهب خاقان مفضل
 بروی کار آمده بهایان را کامروایی ارزو گردانند - پیش از آن است که
 پای مباح جهان پیمای و هم پادایان آن رسد - یا خدمت مساح
 بانهای خیال دما ن آن - چنانچه قریب چهار لک بیکه و یکصد
 و بیست موضع در دست سوای مواد زر نقد و وسیله صدر به طبقه
 اراد با استحقاق مرحمت شده •

افاز دوم سال فرح نال از دور اول جالس مقدس

روز شنبه غره جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم هجری
مطابق هشتم ماه بهمن دوم سال خجسته سال از اورنگ آرائی
خاقان گردون سریر گوش روزگار بنویسد کرامتی بر امراخت - طنطنه
نشاط جهانرا عشرت آمود ساخت - وز مزمنه شادمانی دور و نزدیک
را مصرت آگین - درین تاریخ معتقد خان که پرورگیان سوادق
عصمت را از عمت معظمات و اخوات مکرمات اعلیٰ حضرت با
دیگر مستورات هرم محترم حضرت جذت مکنتی از دار السلطنت
لاهور بدار الخلافت اکبر آباد رسانیده روانه استان انبال شده بود در
گوالیار بزمین بوس ساحت خلافت روشن پیشانی گردید - فرخنده
جشن شمسی وزن روز مبارک در شنبه سیوم این ماه مطابق بهم
بهمن بزم بهجت انزای شمسی با وزن خاتمه سال سی و هفتم و
فاتیحه سال سی و هشتم از سفین زندگانی جاودانی حضرت
جهاننانی آرایش یافت - و ابواب کلمروائی بر روی جهانیان
کشایش - آن کوه و قار آسمان مقدار یکمرتبه بطلای خالص و مرتبه
دیگر بذقره و ده بار با جذاس دیگر برسجه آمد - و چون گویم که آن
اشیا وزنی تازه و قدری بی اندازه یافت - نگارش مدارج نشاط و
انبساط و مراتب بخشش و بخشایش که درین محفل فیض

مدرک بتقدیم رسد به نادارای خاصه برنده زبان و نامه تنگ میدان
 است - پوشیده همانند که ولایت با سعادت شب پلچشده ملج شهر
 ربع اول سده الف من اجرة الدنوة - علی صاحبها و آله و
 صحبه الصلوٰة و التحیة مطابق نصبت و پنجم نبی هاء باصطلاح
 محکم که شب موحدر تابع روز است پس از پنج ساعت و دوازده
 دقیقه چهارباینرا مردۀ کمر نبی رسانیده - لیکن مقرر شده که اگر
 در آن تاریخ محکم اوضاع ملکی ساعت معینی داشته باشد
 مجلس جشن ساعتی عرض نصبت روز مختار بود مدعقد کردن
 مدبران درین تاریخ معین که ساعت در کمال مددست بود جشن
 وزن مبارک قرطب نامی در دیگر اوزان در همین ظروءه مرعی
 خواهد گشت - درین روز مددست امروز ناموت حار حبشی را که
 در صوفه دکن خدمتگذار است بهدایت احوال اصحاب بارش مطه
 و قتل مر ادرار گردانیدند - اعلام حار از موج مہانت حار خانجانیان
 وحیدہ شرف ملازم در نام و در رحمت پادشاهانہ مقتدر گشت
 خواص حار و آله و نبی حار و خدمت پرست حار بهدایت علم
 صراعتبار پانسان مر ادرار آید - سعید حار ولد احمد بیگ حار از
 تبعیہاتیان صوفه گنل از اصل و اصواء نمصب دودھراری ذات و
 هزار و چار صد سوار و شرف حار باصافه پانصدی ذات و پانصد
 سوار نمصب هزار و پانصدی هشت صد سوار صدای گردیدند - و
 بر رحمت حار باصافه پانصدی ذات و صد سوار نمصب هزار و
 پانصدی شش صد - سوار مدای گردیدند •

همدم میرزا حسن را که میرزا دستم صوفی را تحلیت تر

نولخته رخصت بنگاه فرمودند .

بدست و موم ریخت چهارکشا بدست از اقامت می و ۴ روز در
حر زمین گوالبار بصوبه دار اقامت برانراختند .

غیرا رجب بماعت خجسته از نزهت کده نور منزل دمعان
نیزروزی و هم رکاب به روزری سوار شوند . و چون لختی مبانی آسمانی
دولت خانه والا انجام نیامده بود در منزل سعادت محفل ایام
پادشاهزادگی که بیرون دلاء برکنار آب چون اساس پذیرفته است
نزدل لجال فرمودند . بدست از ۴ ماه و هفت روز دار الخلاقیت بقدم
مقدس رشک بهشت برین گشت . و درین ذهاب و ایاب نه قلابه شیر
و بدست و پنج نیله کار و در صد و پانزده آهرو به تغلک شکار خاصه
شد . درین روز مهابت خان خانیان با عمدهای دولت ابدطراز
که به سرگردگی از بمالش بذیل نامزد بودند سعادت کورنش رسید
و در حضور اقدس بیر بزیان استکاست و ابتعال درخواست جرایم
چهار تباه کار نموده اتماس کرد که دولت کورنش دریابد .
چون چهار آشفته روزگار بذیل بدامت متمسک بود و بسبل
خجست متشبث . و بخیر خواهان اخلاص گزین و هوا خواهان
اختصاص آئین ملتصقات شان همواره عز قبول می یابد ملتجی
گشت . بخشیدان عظام را حکم شد که آن خطا پیشه را بیارزند .
و مهابت خان نوطه درگرددش انداخته و هر در سر نوطه بدست
خویش گرفته بآئین گناه کاران عفو پژوه بخشیدان به پرشکاه حضور
آورد . مراحم پادشاهی بر جریده جرایم ثقیله از رقم اغماض کشید .
و مکرم شاهنشاهی ذمایم و بیله او بذیل عفو باز پوشید . و هزار

مهر نذر و پانزده لک روپیه که او بعنوان جرمانه گذرانید پذیرائی
 رسید - و چون حکم بود که همگی قیلان نظر اندس در آردن جهل
 فیل پیشکش نمود - و دیوانیان کرام حسب الحکم از جمله جاگیر
 ها که در تصرف او بود موافق منصب چار هزار چار هزار سوار بار
 وا گذاشته تنه راده خان جهان لودی و عبدالله خان بهادر و سید مظفر
 خان و چهار سنگه بنده به برادر او مطابق طلب هر یک اتن نمودند - و
 مقرر شد که با دو هزار سوار و دو هزار پیاده بنده در دکن خدمت
 نماید - و آنچه از محال همعایگان بستم و تعدی در تصرف دارد
 وا گذاشته دیگر پیرامون آن اسکنه بگرد - خان جهان لودی که در اثناء
 روانه شدن از مالوه بدویمت سعادت زمین بوس حسب الحکم
 به تلمیذ چهار تیره روکار پرداخته بود شرف کورنش انداخته
 هزار اشرفی نذر و بیست و شش میل پیشکش گذرانید و از پیشگاه
 نوازش خانانی بمنابت خلعت خاصه و خمده مرصع یا پهلنگتازه
 سر افرار گشت .

سیوم مهابت خان خانان که نظم صوبه دکن بار نامزد
 شده بود بمحلت فاخر و دو امپ از طریقه خاصه یکی با زین
 طلا و دیگری با زین مطا سر مهابت برار ملخته بصاحب صوبه
 دار الملک دهلی سر بلند گشت نظر بهادر خوشگي بفوجداری شرکار
 منبهل سر افرار شده دستوری یافت .

۱ هشتم قلیچ خان بمحلت و صوبه داری اله آباد و باضامه
 پادصدی ذات و پانصد سوار بمقتضی ده هزار ذات و دو هزار
 و پانصد سوار بلند پایه گردید .

لهم عادل خان را بارحال تشریف فرمایان با نادری سعیدین
مصحوب خواجه طاهر گرز بردار بلند پایگی بخشیدند - پیشکش
شیرخان ناظم صوبه گجرات در نیکل با سفایس گجرات بنظر
خورشید اثر در آمد *

یازدهم میرزا شجاع ولد میرزا شادرخ باضافه پانصدی در صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار مقرر شد *

چهاردهم پرسوجی برادر کهیلوجی بمنصب سه هزار
و پانصد سوار سراسر از گشت *

کذارش جشن نوروزی

اورنگ آرای چرخ چارم ظلمت زدایی هفت طارم روز سه شنبه
بیست و چهارم رجب سال هزار و سی و هشتم هلالی رایات اعتدال
به بیت الشرف برافراخت - و چهارم روزگار نه گلهای یارنگ
ویوی و شکوفههایی شگفته رو برافراخت - چون مبانی گردون اساس
درون قلعه والا انجام یافته بود - خدیو ایزد پرست دریا دل درین روز
عالم امروز از منازل ایام یادشاهزادگی بعد از توقف بیست و دو روز
بدولتخانه معلی تشریف فرموده بخجسته ساعتی که ازان نظرات
آسمانی سعادات جاودانی دربروزه نماید تخت پادشاهی و مسند
جهان پناهی را بجلوس مقدس آسمانی پایه گردانیدند - چنانچه
فروردین عالم آرا دشت و کهسار و درو دیوار را بریاحین رنگارنگ
و سبزههای گوناگون زیب و زیفت بی اندازه بخشید - بهار دلکشی
افعال خلیفه الهی و بذل بی پایان درهای شادگامی بر روی

مهربانان کشود - و معطای دیگران حسب و دامان نیازمندان تر
 امود - دل‌های عالمان را شگفته گردانند • نیت •
 حوستان تازه شد او ناد و دور • جهان بستد بهار عالم امروز
 نمشده سر بر آورد از لب حوی • و من گشت از رباحن و درین گوی
 ملک را بوزده تر مسند نار • نعش و تیغ سوز و گنج پرندار
 چو گل پنداشی در لب کشاده • بدالش پش و درایت نار داده
 درس روز حخته مرده لک روپنه سالنامه حضرت مهند ملکا مه‌نار
 الرمادی یک لک روپنه امروند - حواحه ابو الحسن باصانه هراری
 دات و هرار هوا مرتبه والای شش هراری دات و سوار صرتی
 گردند ارادتجان را از تعمر مه‌تجان حاکمان که حاکمان پسرش
 دنیانت از نظم مهمات صو و دکن می پرداخت چنانچه گذارش
 یامد بعدامد حاتم حاتم و چارم طه دوری و شمشیر مرصع
 و صو داری دکن و دو اسپ از طوبه حاتم عوامی و ترکی نار
 طه و مظه و بدل از حلقه حاتم ناماده بدل سر داند ساخته
 رحمت فرمودند - و حاکمان را درگاه جهان پناه طلبندند - و
 خدمت والا مرتب دوائی کل از تعمر ارادتجان معلومی اصل
 حاکمان شراری که در اقام سعادت انظام پاک شاهزادگی بیر دیوان کل
 بود معوض شد و در منصب او که چار هراری دات و دو هرار
 سوار بود هراری دات و پانصد سوار امروند تاریخ وزارت او • ع •
 شد ملاطون وزیر اسکندر

یافته اند - از در دار العلم شرار مراتب دانش اندوخته بهندوستان
 بهشت نشان آمد - و درهنمونی بحسب بیدار در صوره مقربان

درگاه آسمان جاه منقوطف شد - و به یمن تربیت پادشاه فضیلت نواز
فاضل پرور آداب بندگی ملوک و قویط و وزارت و کفایت و دیگر لوازم
این امر کبیر - و مراسم این شان خطیر - کسب نموده مستعد این
مایه گرانمایه گشت - و خدمت تغظیم مهام میر سامانی از تنبیر
علامی بهیر جمله که نامش محمد امین است مقرر گردید - او
از سادات مروجی شهرستان صفهان است - برادر کلانش میر
جلال الدین حسین و دو برادر زنده او میر رضی و میر ربیع الدین
محمد بمنصب صدارت شاه عباس رسیدند - و برادر زادهاش
بدامادی شاه نیز مایز گشتند - او نزد حاکم گل گنده محمد قلی
قطب الملک رفته وزیر که باصطلاح آن ملک میر جمله گویند شد -
و بعد از رحلت محمد قلی بوطن باز گشت - چون در آنجا نقش او
بزد شاه عباس بیک نقشست - پرهنمایی سعادت روز افزون بعد
از طلب حضرت جنت مکانی روی امید بآستان آن مکتوف
منقوت سنجانی آورده در سلک ملازمان منسلک گردید - و بعد از
رحلت آن پادشاه جم جاه داخل بندگان این دولت ابد پیوند گشت -
دیانت خان باصاف پانصدی ذات و هصد سوار بمنصب دوهزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار - و افتخار خان بقوجدار می جم و باصاف
هزار سوار بمنصب دو هزار و دوهزار - و از اصل و اضافه اکرام خان
بمنصب دوهزار و هشتصد سوار - و ذوالفقار بیگ ترکمان باصاف
پانصدی دو بیست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار - و
از اصل و اضافه ملتفت خان بمنصب هزار و دصد و پنجاه سوار -
و بهیر برکه بمنصب هزار و بیست سوار منتخر گشتند *

شب بیست و هفتم صلح ده هزار روپیه بمسندخان بدل
 فرمودند - و مقرر شد که هر سال اس صلح درین شب متحرک - و
 ده هزار روپیه در شب پانزدهم شعبان - و سی هزار روپیه در ماه
 مبارک رمضان - و ده هزار روپیه در عشره اولی محرم - و ده هزار
 روپیه در شب دوازدهم ربیع الاول - بمسندخان و بنارملدان عطا
 فرمایند - از روز معدوم اندر تحویل تا شرف آئنداد از همگی
 پیشکش که بحضور مهد علیا بمقدار الرمانی و پادشاهراذهنی
 والا مقدار و اصرای عالی اعتبار و رای منس الدوله گذرانند
 قریب هشت لک روپیه بشرط پندیرائی رسید •

شب پانزدهم شعبان ده هزار روپیه فاسحات بنار عدالت
 فرمودند •

هفدهم معتقد خان را موجدان احمر ساخته رحمت فرمودند •
 بیست و یکم منول رکن زکری دولت آصفخان مقدم سعادت
 لورم پایه آسمانی یامت - از بعد از تقدیم مراسم پا انداز پیشکش
 گرانمایه از اقسام حواهر و مرصع آلات و تحف زورکار و مواد
 هر دیار گذرایند - از آن جمله متاع سه لک روپیه درجه
 قبول یامت •

وفات پادشاه راده دولت انرا

هشتم رمضان قرة العین سلطنت پادشاه راده دولت انرا از
 شورشگاه دیبا در بارامگاه آحوت نهاد شهبشاه حق اکا عمار کدورتی
 که از شصت پدیری در آینه خاطر مهر ناظر مشسته بود بمصقله

دانش بلند ، و شکیبائی حق پسند - زود به بلوغتگاه رضا و تسلیم
 خرامیدند - و همگی غم رحیدگان مشکوی اقبال خصوصاً ملک جهان
 مالک دوران حضرت مهد علیا را بفصایح دانش و مواظبت نمودند
 تسلیم بخشیدند .

غرض شوال عید فطر مژده شادکامی باریبای دولت رسانید -
 بدای تهنیت و صدای دعای دولت گانده چرخ را در گرفت - و
 نوال پادشاه خود پرور اسم آزد نیاز از جهان برگرفت - حضرت
 جهانبانی که تمامی ماه متبرک رمضان بطاعت صوم گذرانیده
 مبلغ سی هزار روپیه مقرر به ارباب احتیاج عطا فرموده با نریزدانی
 و شکوه آسمانی بعیدگاه تشریف رده نماز را بشصوح تمام ادا
 نمودند - و به خسته مراجعت در لنگاه والا را فروغ بخشیدند -
 و در رفتن و آمدن عالمی کمباب خواهش گردید - و جان نثار
 خان را از اصل و اضافه بمنصب در وزارت هزار و در صد هزار - و
 سید احمد را بقلعه دارئی کالجرو عذایت قبل سرافراز ساختند .
 درینوقت از نوشته وقائع نویس کابل بعرض ایستادگان پایتخت سرور
 خلافت مسیر رسید - که لشکر خان صوبه دار کابل جمعی از بندگان
 پادشاهی را بسرکردگی بالچو قلیچ و خنجر خان و عوض بیگ قاتل
 بتاخت قلعه بامیان (که کهنه قلعه ویرانی بود در سرحد کابل و بلخ
 و پس از آنکه نذر محمد خان از کابل مرار نموده از راه غور بوند در
 بولایت خود داشت - پلنگش در اثنایه اصراف از راه ضحاک
 بایماقت خود دران قلعه جوتی از اوزبکیده بطریق قهانه گذاشته بود
 و اوزبکان بگفته از بمرمت قلعه و جمع آذوقه پرداخت (فرستاد -

از نیکل بمحرد اجتماع رسیدن این فوج بقلعه صحاک بای قنات
 از دست داده مرار نمودند - و حاجبازان احصا کیش از صحاک
 بمحار با میدان رسیده و امرا از ملیاد در کنده همدوش بدرزنی ناز
 گردیدند - عوص بگ از اصل و اضافه بمنصب هراری ششصد سوار
 و یصد منت تهاذه داری صحاک فوازش یامت *

رسیدن بحری بیگ از قبل فرمان فرمای ایران شاه عباس درسم رسالت بدرگاه آسمان جاه

در اندامی نگارش دامت ان مرستادن حکیم خاتق برسم «مارت
 نزد امام قلمی خار والی توران گذارش یامت که شاه عباس ورماس
 ورمای ایران که از مرست و کپاست بهرو و امرداشت در ایام
 پادشاهرا دگنی خدیو امثال از ظهور اثار بهروزی و اصمائی احبار
 و بهروزی نامند و شد تحار و سائر متودین آن دیار و اجتماع شمائل
 بهبه و خصایل رضیه و اصاع گردیده و اطوار پسندیده میدادست که
 ادرنگ خلعت پس از حضرت خدمت مکانی بوجود همه بود
 این آگاه خرد مر و بها خواهد یامت - و بدین بهب مکرر بارمال
 صفرا و امار اطهار مصادق و صحاصب می نمود - و راه موافقت
 و موافقت می پیمود - درینوا که سریر و امیر بپای مرقدان ما
 و ورق عریس گرا دلد پایه گردید - و ططننه عالم آرائی این مهر
 بهر جهانداری زمس و زمان را دوگرمست - شاه پس از شنفتن
 این خدر در مازندران بحری بیگ را که از معتمدانش بود به تهنیت
 مجلس سعادت مانوس مرستاد - و به او بر گزارد که چون از مرستادن

او جز تهنیت شرفی دیگر نیست باستعجابان تمام دولت ملازمت
دریابد - و روزی چند بمعادت حضور مستمع گذشته رخصت انصراف
حاصل کند - و بسرعت هرچه زیاده تر معاودت نماید - و بر کبختیت
احوال فیض اشتمال آن مطلع خورشید کمال مطلع گرداند - و
محبت نامه مشتمل بر شکر این موهبت کبری و منبئی از مپاس
این نعمت عظمی مصحوب او ارسال داشت - اگرچه پیش از وصول
ایرانی و خورشید یاستان مقدس خبر رحلت شاه بمجامع حقایق
مجامع رسیده بود - اما از آنجا که امتراز فرموده های سلاطین و
شکوه سحبه رضیه این پادشاه صرحت و معنی است - پس از رسیدن
او بحوالی دار الخفایت بنیست و چهارم ذی القعدة معتمد خان را
بجهت سر بلندی و اعتبار او با مقبال فرستادند - هفتم مسطور
برنات خان مزبور یاستان اقبال رسیده چهره افتخار بتقبیل ساحت
جلال بر افروخت - و بتقدیم مراسم کبر و نش و تهلیل سر عزت
برانراخت - و بادب تمام نامه را گذرانیده معروض داشت - که
شاه بمسیر وصول نوید جلوس مبارک از فرط انبساط بلده را به
تهنیت گذاری روانه ساخته اند - عنقریب یکی از معتمدان را با
تکف و هدایا بدرگاه معلی ارسال خواهند نمود - خاقان دریا نوال
ار را بعنایت خلعت و جیعه مرصع سرمر از ساخته بانعام بیست هزار
روپیه دامن امیدش بر آوروند •

لختی از احوال شاه عباس بر می نگار

او بعد از شاه اسماعیل که بسعی او سلطنت بدو مان صغیره
رسیده در فرمانروائی و کشور کشائی و ضبط مملکت و نظم ولایت

و تدبیر ملک داری بهترین این طایفه بود - و بقصه مقابل پدر -
تولد او شب دوازدهم عوف رمضان سال نهصد و هشتاد و هشتم هلالی
در بندگ هوا واقع شده و در سن هفده سالگی از حراسان مقرور
شدنقه بجای پدر که از سلطنت حرمی بداشت مرخص شد شاهی
شعب - و پهل و دو سال در مملکت خویش کامیاب سیاست
و ریاست بود - و باستقلال تمام احرای اوامر و امضای احکام
بذات خود می نمود - اما بدبختی بی رعایت شروع عرا و
منازع ملک نصا فحوائش نفس سعدی و بهیچ روی کار
می آمد - و در درجه والای سلطنت نشاندن پسر شده نصحت
ارادل مشعوب بود - و همگی همنش به تربیت اسافل مصروب - و
از مهر پرورزی و عاطفت گستری که سراداز درگ پادشاهان و میا و از
سترگ جهاندارانست عاطل - از کثرت معاندش جمعی کثیر رسد
سینه بر حصر عرس آشنایی و حصر حبس مکانی که آرامگاه
پرا گندگل دررگار بود - و پناه های شکستگان هر دواز - رسدند - و
بغروسی دستگاه و مروری حاکم کامیاب صورت و معنی گشیدند - و
پس پناه و ده سال و هشت ماه و کسری از عمرش سپری شد -
و هنگام مصای محتوم که بهیچ دعائی و ثنائی باز نگردد - و وقت لعل
صعود که بهیچ حرزی و مصوبی کوتاه و دوار نشود - در رسید -
بحرور امرای متصادم مثل حمی و اسهال و سوء القیده که از
شرب مدام بل ظلم درام ناشی بود پایان شب دوشده بیست و
ششم خمادی الاولی سده هزار و سی و هشتم هجری در اشرف
ماردرا از سینه خوی مرای دنیا بدار البقای آخرت انتقال نمود - از

لوط ارتکاب منکرات چندینی پیش از در گذشتن قتل تمام می در پی داشتی
 و قوت - واری - اسپ راه یافته بود - ملتزمان و کفایت و تکفین
 پرداختند - و ازین جهت که عید المومن خان از یک در مشهد
 مقدس نسبت بمرقده شاه طهماسب مرتکب آنچه نباید و نباید
 گشته بود - سه صندوق ساخته جسد شاه را در یکی از آنها بنحوی که کمتر
 کسی آگاهی یافت گذاشته یکی را بنجف اشرف دوم را بکربلای
 معین سیوم را بمشهد مقدس فرستادند - و مقرر ساختند که در هر
 سه مقام کرامت انتظام صورت قبر معاین باشد - کریم آفرین شاه
 را بفضل و حمایت خویش - که رهائی از باز پرس آنچه از او بر
 خلیق رفته منحصر دران است - مغفرت کرامت گناه - او سه پسر
 داشت - صفی میرزا - سلطان محمد میرزا مشهور بخدا بنده موسوم
 باسمجد - امام قلی میرزا - صفی میرزا که نوپاره چمن اقبال او بود بیست
 و هشت ساله سلخ محرم سال هزار و بیست سیوم هجری در دشت
 گیلان در اثنای آنکه از خانه خود نزد شاه می آمد بمشک شاه به ظلم
 بی اخلاصی بدست بهبود قام غلام چوکم بقتل رسید - و بعد از
 دو شبانروز برخصت شاه بمرام تجیهیز و تکفین او پرداخته مدنون
 ساختند - و در پسر دیگر یارچود بی گناهی نامر او مکتول گشتند -
 از صفی میرزا در پسر مانده بود - سلیمان میرزا که از دخترزاده شاه
 اسماعیل ثانی متولد شده بود - بعد از قتل صفی میرزا آن بیگناه
 نیز مکتول گردید - و سام میرزا که مادرش سربه بود او را همواره
 در پردگیان حرم میداشتند - و رخصت آمد و شد مجالس و دیدن
 مردم نمی یافت - اگرچه از شاه هنگام رحلت رضیتی در تعیین

بهادشین نردی کار نیامد - اما چون در حاکمیت سزیه مغوبه عیدار بهر
 از زندگی و بیعدگی داشت - ریدب پیغم عمه شاه و حلیقه سلطان
 وزیر و عیسی حال مورچی ناشی که با شاه نسبت مصاهره داشتند
 و زس خاں یکدانی که پیش از سعادت هندوستان و بعد از سعادت
 چندی ایشک اقاشی ناشی بود و پس از آن قوشمال ناشی و بعد
 از آن به سپهسالاری ایران رسید - و یوسف آقا حواجه مرزا و سایر
 اعیان در حادثه‌ی سام مرزا اتفاق نموده مکتوبی به متصدیان
 مهمات صاهان که دارالملک ایران است مکتوب معتمدی درم
 امتحال فرستادند - از آن حل و عقد صاهان پس از آنکه
 بر مکتوبی سام مرزا را که هر ده ساله بود از خانه که با والدین در آن
 بطور بند محبوس در آورده در حمادی امانده سال هزار و سی و هشتم
 هجری در دارالملک مذکور یافتن مقرر آن دولت در قالیچه سلطنت
 مشاهده نشاء صعی ملقب گردانیدند •

والله وردیحان ناماده پامصدی دات دمصب در هزار و پانصدی
 در هزار سوار - و خدمت پرستان ناماده پامصدی دات دمصب
 در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و محتار حل از اصل و اصاده
 دمصب در هزار و پانصد سوار معتمد گشتند - سلطان یار
 ولد الله یار کوکه به منصب پامصدی در صد سوار سرامرایی یافت •
 دهم دی الحکم عید قربان بود مردم عشر و کامرایی داد -
 و صدای کوس مسرت و ندای قهقیت زمین و زمان را در گرفت -
 شهشاه حق نگاه بعدگاه قشریقت درده نماز از روی نیاز در تقدیم
 رسانیدند - و همگان دولت پاینده و سعادت مرانده مراجعت نموده

بصلت قربان برداختند - و در تشریف بردن و آوردن جیب و دامن
 میاز مندان بآئین متروک آوردند - زیر دست خان را باغافه دیویمت
 - و از بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سربلند گردانیدند •
 پنجم محرم - عید جان باضاه هزاروی ششصد سوار بمنصب ده
 هزاری دو هزار تارب پشت بر امراخت •

هفتم خواجه صابر که در ایام پادشاهزادگی از بندگان معتبر
 بود بتقبیل عقبه و نک رتبه عاجز گردید - و در بار بخشایش
 پادشاهاء رخسار روزگار او را از غبار عصیان پاک گردانید •

گدارش این داستان که فدایت امزای نا-پایان است و مسرت
 امروز حق شناسان برسم اجمال آنکه - چون عبد الله خان از رای
 نادرست - و عقیدت - ست - و مزاج نا مستقیم - و قلب غیر ملیم -
 دردکن چشم از غایات پادشاهه - و حقوق تربیت ملکه - پوشیده -
 مصدر حرکات ناپسندیده گشت - و از روی ناسیاسی قدر الطاب پادشاه
 صورت و مصلحت نشناخته پیش عیبر حبشی رفت - و چون عیبر فراخور
 توقعش نپذیراخت - در آنجا دیر ثبات قدم نورزیده با خانجهان افعال
 صوبه دار دکن هارش نموده نزد او برهادر آور آمد - و بفرمان رانی
 حضرت جنت مکانی در قلعه آسیر متپوس گردید - خواجه صابر
 که در آن هنگام به نصرت خان مخاطب بود - نسبت و امادی خان
 مذکور منظور داشته حرمان دولت ملازمت که سرمایه خسران ابد
 و خذلان سرمد است بر خود پسندید - و پایه کوازش این برگزیده
 الهی که سلاطین بشخصت گذاری او مفتخر اند - و خدمتگاران
 بفرمان رانی نا خرسند - ندانسته - پیش عیبر شتافت - و بعد از

موت از چوین نظام الملک استقلال بهم رسانید تا نظام الملک می
 بود - و از آنجا که خاتمت کار او فیکدای و عادت روزگار او دوستکاسی
 بود - و بر حرم پوشی و عذر بیوشی این مظهر رحمت الهی
 آگاهی داشت - از کردار ناشایسته و هتکار با دانسته و ادم گشته -
 پس از آنکه مجلس میمنت مانوس بهای صورت و ممدی آرایش
 وقت - و چمن زار دنیا از خار تنده و معناد پیرایش - مکررا عرایص
 مشتمل بر استعفای حرایم بدرگاه عالم پناه فرستاد - و چوین بدیل
 ندانست و شرمساری که ذریعه مدیده سلامت و سنگار دست -
 متمسک بود - ملتئم از شرب قبول یامت - و عنایات نادشاهانه
 مستمال گشته سعادت آمثال بس و هید - و از آنرو که محرم بوزی
 و نداده پرورزی شده گرمه این حصرب آسمان رقت است لعلت
 و منصب سه هزاره ذات و در هزار سوار و خطاب قدیم سرور امر اخت
 بهم سرور ارخان ناصه پانصدی ذات پانصد سوار بمصلحت
 چهار هزار سوار دند پایکی یامت - ده هزار روپنه مقور این ماه
 بمساکدن و ایقام رسید *

مقدمه مدل سهید که از عرایب روزگار است

خواجه نظام سوداگر که در قحار معتبر نعرومی تروت و دستکاه امتیاز
 داشت کسار او که پیوسته مسعدریا و فئادر دور دست آمد شد
 میکردند - بلبلی حرد پانده شایده سالد برای او حریده آوردند
 دران وقت از نعری و حرد سالی رنگ مشخص نداشت بعضی
 شناسدگان این پیگر بدیع تران بودند که سهید خواهد شد - چوین
 خواجه نظام بحکم حضرت حلق مکانی برای اتباع یاقوب و لعایص

دیگر به پیگو رخت این قبول را در جنگیر مید فایر خان باره که بار
 رابطه یگانگی داشت گذاشت - بعد از دوازده سال که بعد جوانی
 رسید و بالید و رنگش سفید مایل به سرخی بر آمد - سید مذکور
 بدرگاه والا فرستاد - ازان رو که از دیرباز مرغوب و مطلوب بود یگچپتی
 مرسوم گشت طالبای کلیم این رباعی گفته بصله شایسته
 کز بیاب گردید

بر نیل سفیدت که مبیناد گزند • شد بخت بلند که او دیده نکند
 چون شاه جهان برو بر آمدگوئی • خورشید شد از سپیده صبح بلند
 یازدهم چنگیز وک عذیر حبشی بمدد طالع بتقدیل آستان
 گردون مکان - را انتشار بر افراخت و بعفایت خلعت و الوام ده
 هزار روپیه چهره اعتبار بر افروخت - و پانزده هزار روپیه سالیانه
 او مقرر شد •

بیست و - یوم اسلام خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار
 هزاره ذات دوهزار و پانصد سوار - سوار از گردید - هر دیرام از اصل
 و اضافه بمنصب هزاره هفصد سوار سربلند گشت •

چون صیت هنروروی و هنرمندی نوازی این درگاه آسمان جاه
 در ربع مسکون اشتها یافت - و صورت گرمی بازار نادره پردازان
 جادو آثار نه در پیشگاه ارننگ جهانداري در نهایت کامکاری مسرت
 اندوز اند در هفت اعلیم انتشار •

پنجم صفر یمن الدوله دوزناردار ترهتی از نظر اندس
 گذرانیده معروض داشت - که این هر دوده بیت هنری را
 که ده شاعر بدازگی گفته باشند و گوش زد هیچ کس نشده باشد

دنگ شاییدن یاد میگیرند و آن ایلات را بهمان ترتیبی که شعرا گفته و خوانده باشند ازمر خوانده ده نیت دیگر بهمان وزن و مصراع در ندهد می گویند - پس ازان که اس کار شکر و چنانچه معروض مقدس رسیده بود نوموع آمد هر دو را الحاق و اتمام حرار رویت سرانوار ساخته و حصص مرمودند •

هشتم حال زمان از دکی بدرگاه کنواں حاض آمده احراز دولت کورلش نمود و خاکبر او دو سرکار سنبهل مرحمت شد •

دهم همشاید حال آمد الطیف نام خوشی عنبر حنشی بناروی محب در سنگ بندها منسلک گشته به مصب هراری داب و حرار و پانصد سوار سربلندی نام •

چهاردهم اورنگ آرای جهانسانی با پردگیان مشکوی حلال و پادشاهراد های والا امدال پمزل مدد الدولة تشریف مرمودند - و از تقدیم مراسم نثار و پاندار و پیشکش پرداخت - حافان بنده نوار دور در دران انیة نشاط امده بعشر گذرانده روز چهار شده با سعادت اندی و دولت سرمدی بدولت حاکم معلی مراجعت نمودند •

فرار نمودن حاججهان لودی از دار الحکومت
اکثر آباد نمادید مرکشکی و بریشانی با عوای
صلالت و نادانی

هرکه نامزد کور ناص عیار اسب هرومی اسباب ثروت و حاض و مرادابی مواد مکنت و دستگاه چشم از حقوق تربیت ولی نعمت و نوازش حدیو دیس و درلت که اسباب کمکاری و مواد نامنداری

از بطاعت خدمت گذاری و مرمان موافقتش ساخته و پرداخته
 شده است باز رشیده نامی و حق ناشناسی را که مرصافه بستی
 و تپه دستی است پدیده - بر بلندی و دولت مندی داند - و
 مهلت عصیان و مرصت طغیان را که برای انداختن خسران و ربه
 و گرد آوردن خذلان و نکش دانه اند - از بواعث دوستکامی و دوائی
 نیک نرجامی دانسته و رشته آمال و سلسله امانی دراز گرداند -
 غافل از آنکه هرگاه مور را پر بر آید و کدو بن بر بلندی گراید
 اگرچه در نظر ظاهر بیگان آن در هوا پروازی کند - و این سرکشی
 اندازی - اما خردمند دور بین نیکو داند که عاقبت آن پرواز هلاک
 گزیدن است - و خاتمت این انداز سر بریدن - مصداق این مقال
 احوال خسران آمل خانچه ان لودی است - آن بادیه پیمای ناکامی
 را که بعد ازین همه جا به پیرا که نام اصلی آن بد امل است مذکور
 خواهد شد - پس از شفقار شدن حضرت جنت مگانی و پیش از
 جلوس مظهر الطاف - بحانی - حضرت گیتی ستانی - بمقدمات
 خذلان آیات بهلول نا قبول و دریائی ضلالت انتها و سکنند تیره اختر
 و کلمات خسران بنیات - دیگر هم نشیمن بد - و خوش آمد گوین
 بی خرد - خیالهای فاسد - و فکرهای کاذب که غول راه شوریدگان
 تیره روزگار است - و دیو طریق شولیدگان تبعه کار - در سر هوس پیدا
 و دل هرزه گرا افتاد - و مصدر افعال مگوئیده - و اعمال ناپسندیده -
 که پیشه نا بخردان بد آئین است - و اندیشه کوتاه پیغان باطل گزین
 گشت - حضرت خانانی از روی نیک سگالی که ابواب آن بر روی
 نیک و بد باز است - پس از شفتن خبر شفقار شدن حضرت جنت

مکلی و برهان و در توان لحظ و وارث ده ط مرقوم گرداننده مصحوب
 حال نثار حان از حد و مرستادند. آن با پیاس بی اساس از تحت
 رمدگی و دررگار شورمدگی از حاده مدگی پا دترو بهاده دمراسم
 استعمال و لوازم اطاعت پیرواحت و دورنگی و دوروئی را که
 معلوم صمتر خطا پندراو بود بروی روز انداحب و نثار نثار حان
 در برانر شفقت احکام آمدن پامحی که مطابقت مطلب باشد گذارش
 بنمود و چون از خرد صواب گردن بصدده بداشت رسد سازکاری
 از دست واهشته حان نثار حان را بی عرصه داشت مشتمل بر اطهار
 لغدگی و خدمت گذاری و آنرا احلاس و برهان برداری رحصب
 نمود. حان نثار حان در حدی که موکب حهان بود از حایر
 ده احمد اناد رمدده بود نعمته والا آمده آنچه ازو مرا گریه بود بعرض
 اقدس رسانند. چنانچه در آثار اس نگارن نامه گذارش پامده
 و اراضا که انجام کارش بدنامی بود. و احتتام روزگارن ناکامی.
 از مقومهای نعمت پروردگی و آداب نمک حورمدگی اس دودمان
 والا شان که بومعلله آن از حصص نوکری و خدمتکاری عدد الوحیم
 حانجانان نارج روزی و برداری وسیله بود چشم پوشند. و بدوند
 اراد و عقیدت اس حصر و الا رتیب گسیخته تا نظام الملك
 در مقام مدارا و ملائمت شد.

• ع •

• نه دس که از که دریده امت ناکه بدوخته •

و محال نالا گهاگ دکی را که دران دمس پنجاه و پنج کرور دام جمع
 آن بود. سوای احمد دیگر که پهدار حان از پاک گوهری و معادت دوی
 ناموس حدیعت و اسمانه مرید آن پکار بانکار سرور دینارده

از دست دادند

دکان پادشاهی را که

نهران امکنده

رسنادر دوتانی را که باو

قربانت قریب د

راه قلیلی در پرها پور گذاشته یا جمعیت

بسیار قصد تصرف ملوک که در آن وقت ضبط شده است آن بمیر عبد الرزاق

مستطلب بمظفر خان مملوق بود روانه ماند و شد - و چون موکب

اقبال از احمد آباد باجمیر و از اینجا بدار الخامت اکبر آباد رسید - و

دار الخامت بعلوس عالم آرا مهبط انوار ظل الهی گشت - و آوازه

اورنگ نشانی زمین و زمانرا در گریست - و دیمت بلند اقبالی در

سکین و مکان منتشر گردید - و غنودگان گران خوب نصرت و کامروائی -

و مدهوشان شراب خود را نی و خود نعمانی - بیدار و هوشیار گشته

به هزاران ندامت و خجالت در فکر تقنی تقصیرات و تدارک زلات

شدند - آن کج گرا که از شقامتن راجه گهمنگ و راجه جی سنگه و

دیگر راجپوتان عمده که تا مامدو باو همراه بودند بادطان خویش

بعد از خبر وصول رایات نصرت باجمیر - دانسته بود که هر گاه

جمعیت و اساطین دولت او را بتزلزل نهاده - عرضه داشتی منبری از

اطاعت و انقیاد و پذیرائی از امر و نواهی بدرگاه آسمانجا ارسال

داشت - با آنکه بر ضمیر الهام پذیر روشن بود که گفتارش یا کردار

بی وفاست - و زیانش با دل در نفاق - اما بنا بر سر رشته مستمر این

حضرت سدره مرتبت - که هرگاه پروردگار نعمت و برآوردگان عنایت

از جرایم و بیله و معاصی ثقیله باز آمده بودید امداد و خجالت

باین درگاه خلیق پناه ملتجی گردند - عفو جزیل را عجبیک رضیک

جهانداري میدادند - وصفی جمیل را شیمیک کریمیک فرمان گذاری -

و بشمول عواطف و مدول مآرب مطمئن و محتمال منگردانند .
 از پیشگاه مرام بادشاهانه در میان مصفا نغاده شرف صد رُ یاب -
 که ددستور صادق صو و داری دکی ناز تعویض نموده آید - نرسند
 در میان عنایت عموان ده مرعابپور رفته در تقدیم مرام آن سعی
 تبلیغ نماید - او از مالوه به دره های پور در گردیده و انتظام مهمان آن
 صوفیه اشغال نموده - و چون نعرص اندکی رسید که ولایت نالاکهات
 را که نظام الملک داده بود متصرف در مدارد و تا حال مردم
 نظام الملک متصرف اند - صاحب موسیقی دکن بهمان حال
 تعویض فرمودند - پس از آنکه از سعادت ملازمت مستعد گشت
 هر چند گفتار مکرران راست گذار و اطوار آن در گذشته روزگار -
 حلال اخلاص و اعتقاد مسموع و مشاهد میگشت - از وسعت
 برداری - که گریز مصلحت ملک داری است - انرا دژی به نهادند -
 و در مدب هشت ماه که شرف اندوز حضور بود هرگز ادائی که مشعر
 و رفیع افعال و موهب خلعت و اعمال او باشد - از آن چشمه سار
 مروت و دریا ناز منوت سر نبرد - اما او از کردارهای ناشایسته
 حوش همواره در توهم و تندب بود - و از ارغواهی دو رویان متده
 انگیز - و اصعای کلمات شورش امرای وحشت آمیز - پیوسته در
 اندیشه های بی جا و مکرهای ناسرا - و از آنجا که در کار حادّه تقدیر
 اسناد ناکامی و صواب دماغی آن تند کار حراستام یابنده بود شمی
 لشکری پسر محصل حال از شوریده سری و متده گری نا پسرانش
 گفت که امروز مردا شما را نا پدر مقید خواهند گردانید - کوتاه
 اندیشان جهالت مدش ملاحظه اعمال نکوهنده و اعمال ناپسندیده

مشین آن کذب اندیش عمرگیش را که غوغایی از راهتی داشت بدور
 نموده به پدر گفتند - و پیرای بی رای از شنیدن این گفتار شورش
 آذر بهراس و وحش که اسباب آن در باطن خدمت آورد آمده
 داشت - آمده - با دو هزار امان فساد جوی فتنه خو از خویشتان
 و ملسمان در خانه نکبت آشیا نشست - و یطغان جهالت رضالت
 از سعادت کورنش که سرمای سر بلند می و پیرایه بخت مندی است
 محرومی گزیده - در آمد شد دربار چون کوبم که ابواب دولت
 بر روی روزگار خود بست - چون مرکوز خاطر مهر ناظر جز نوازش
 او نبود حضرت خانانی از خانه نشینی و حرمان گزینی آن کوتاه بین
 متعجب گشته از یمن الدوله سبب احتقار نمودند - یمن الدوله
 بعد از تفحص آنچه در بابت بعرض رسانید - از شفقت نظری
 و عطوبت جدلی با چلین تقصیر عظمی اسلام خان را که بنده
 معتبر را از دار مزاج شناس ماست نزد او فرستاده به پیداهای غم
 زدا و اندرزهای هوش امرا رهنمای سعادت ابدی گشتند - و سبب
 نهشتن ایضا استکشاف فرمودند - آن مغلوب توهمات و طایل -
 مغلوب تخيلات باطل - استیلائی توهم انحراف مزاج اقدس را داعی
 تقصیرات ظاهر ساخته مسالت نمود - که از مراحم پادشاهانه اسیدوارم
 که امان نامه بخط مقدس فرستاده مرا از بیم بی ناموسی و خوف
 بی عرضی برآوردند - پس ازان که مدعی او اسلام خان بعرض اقدس
 رسانید - یمن الدوله نادانی او را ذریعه ترحم خانانی ساخته بزبان
 تضرع و ابتهال التماس انباج مطلب او کرد - از آنجا که مستوزلت
 و عفو تقصیرات از شرایط خصایل و گرایم شمایل شهشاه عالم بنده

است - و ملائکات آن عمارت العظامه که متضمن صلاح عباد باشد
همواره در احایمت مقرون - مستقول شرف پذیرائی یافت - و در میان
مرحمت عموں لحظ مبارک بر روی مدعای او موشدّه مرستاد -
از این حرر نبات را تمدنه حداب ساحته مصحوب بمنى الدولة
بشرف کورنش و زمزمى نوس رسد - چوں بحسب ارز و نخبه دود
و روزگار برگردیده - صدمه کج گرایش مدر الطاف شاه مشایق در
یدامت - و باطن معاق موطئس پایه اعصاب ظل الهی نشناخت -
تا آردک شب بکشده بعب و ششم صغر مطائق دیست و دم مهر
ماه مردم یمین الدولة که بعب قرب حوار اراحوں آن دگوهیده
مآل آگاه بودند به یمین الدولة که با اکثر صده در پاتش حاده ملواری
کیشک قیام داشت رساندند - که امشب پیروای تیره روزگار اراده
مرار دارد - یمین الدولة الله وردیحان را که هم دواں شب کیشک
داشت برد اطنی حصرف مرستاد - قا مکنون حاضر آن نادیده پشمای
انبار معروض داشته القماس مماند که اگر حاتم اقدس سر صدور ماند
مردم ماتیش و دیگر بندگان حان مقام که در کرباس ملک احساس
معادت حضور می اندوزند بر سر حانه او رفته اوزاد همراهش
که بخروش آمدگویی روز عامتس سیاه دارند - و کار عمارتش تدا
رسانیده عسب مایه - اثر بد نکالان کوتاه بدن گردانند شهشاه حق
آگاه مرصود که نفس اربع القماس آن تا تمام ند - حاتم ابراه رمد
لحظ مقدس عنایت شده و گسیختن رسنه عهد که یک سران بدست
داده است - و هر دیگر بدست آفرینده - از همه کس دگوهیده
است - و از در میان روایان والا شکوه دگوهیده تر - تا ازان بخت

در گردیده نکبت رسیده گزاشی که کیفر آن شرعاً واجب و لازم
 کردن سرفزندی از پیشگاه عدالت ما حکم قتل او صادر نشود
 گشت - بگذارید که سرشوریده را که هوس خان دیوانی بی‌عاصمه
 است - و آشیانه طایر آملی لطایفه - از حکم پادشاهی که
 نمودار امر الهی است باز بپنجه فرار نماید - و بدست عصیان
 پرست اسباب نکل ابد اماده داشته ابواب زوال سرمد بر روی روزگار
 خود باز گشاید - بعد از آن هرچه خود در زمین و رای صواب گزین
 اقتضا فرماید دربار او بتقدیم خواهد رسید - و چون پس از انقضای
 یک پهر از شب مذکور آن سرگردان دادیه فاکمی برهنه شقایق
 و پیشوائی ضلالت با بهادر برادر زاده خویش که بمنصب هزاربی
 چهار صد سوار سرورازی داشته و دیگر خویشان و منصوبان عار فرار
 که شیوه زندگی درستان ناموس دشمن است برخود پسندیده
 رهگرای نمک حریمی و پرده کشای بدنامی گشت - و حقیقت
 را بمین الدوله معروف داشت - از پیشگاه غضب خاقانی که انموذج
 مهریزدایی است حکم شد - که در ساعت خواجه ابو الحسن با
 خازمان و سید مظهرخان و راجه جیسنگه و نصیری خان و فدائی خان
 و راجه سوره پور و راجه پتله داس و راجه بهارته بنده و سردارخان
 و ایزای و ستمند خان و صفدر خان و اناه و یردخان و خدمت
 پرست خان میر آتش و خواص خان و ظفر خان ولد خواجه ابو
 الحسن و مادهو-سنگه هادا و بهیم راتهور و پرتیبراج راتهور و راجه
 بیر نرائن و پیرخان میانه و احداد مهمند و مرحمت خان بخشی
 احدیان و رای هرچند پرهارد جمعی دیگر بتعانب آن مخدول

شناسند هر جا بودند سرای کردار آن مانگار در گذار و در گذار آمدند -
 از آن جمله چندین ارسد از پیشه وعا - و دلغوان معرکه هبجا مثل
 مدد مطهر جان و واحد نقیله اس و خدمت جان و پرتیله اس و قهرور
 یارده گهری از شب گذشته رسیدن قمعیل قمعیل قمعیل آن ره نوردان
 ایدار شناسند و کثرت امانه و ملک خود بطور در ندارد بعد از
 شش گهری روز در حوائی دهول پور مانند داد و را و برق قادیان آن
 گرده مرگ پزوه رسیدند - محادل چون آب چهل در پیش و آتش تدع
 در حس دیده راه گزیر مسدود یافتند - کام و ماکم در پناه شکستگی
 های ساحل دریا - و قلعهای ان - و مردمی دشوار و عا - دل نور
 مرگ بهادند - و انوار در مری خود کشاده ان ماهدان ماموس
 هو - مرد خو - که خانه رس و کشانه گامرانی دادند - و صدای
 طفل جنگ را آواز کوس دیوگانی - گرم پیکار گشتند • • •
 چنان گرم گردید کار مرد • که شمشیر شد آب در دست مرد
 چنان شد بلند آتش کار راز • که دودش ملک بود و اختر شرار
 اگرچه از بیم فساد در عرق دریا بهاده به مرد پرداختند - اما رمان
 هلاک نزدیک رسیده بود - و زور زدگی در گردیده - خرم حیات
 بسیاری از ستاره سوجنگل نائنس تبع خاکستر گشت - و انگر سوان
 لشکر منصور - حصه و پاشی دستان هنگام کارزار که اسامی شان
 نگارش یافتند و ادب حوس معرکه آزادی تقدستی و جوهر مائی
 ماموس پرستی گشتند - از آن جمله خدمت پرست جان که بیمن
 خدمت گازی و وفاداری به پاینده امارت رسیدند بود - دران و عالی جایگاه
 و هیجای مرد از ما - دست نری مردانه - و بیروزی گردانه - که

جان روئین تن وادز حیرت انداخت و - و روان قارن صفت شدن
 را در غیبت نموده - بزنبه تیرگی که به شقیقه اش رشید از پا درآمد
 و خان فامی را در کار خدو و زمان و خداوند دوران در باخته نیک
 نامی جایزانی اندوخت - و راجه پهلداش و پرتیراج را تهور و
 گرد و گرداس برادر راجه پهلداش و دیگر برادران از چنانچه شوال
 راجپوتان است پیاده شده به پیکار ایستادند - و ببازی جدت و
 نیروی همت غنیم خود را بر خاک هک انداختند - و خون نیز
 زخمها برداشتند - از خواصخان نیز تردیدی بروی نرآمد -
 مرحوم خان بخشی احدیان هم دست و پائی زد - و به تیر
 مقادیر زخمی گردید - و - ید مظفر خان پتلهشاهی مردانه جوهر
 اخلاص و مردانگی بروی روز امکده غنیم را شکست داد و محمد
 شفیع نبیره او با نوژده تن از سادات بدرجۀ شهادت رسید - و پنجاه
 کس دیگر از همراهانش مسروح گشتند و دو برادر راجه پهلداش و
 قریب صد مغول و راجپوت از وفاداری بعد از کشتن و کوشش
 بسیار جان در کار خداوند گار در باختند - و حسین و عظمت دو بر
 رشید پیرای مرید و شمس داسادش با دو برادر گلان محمد و محمود
 که این هر سه از بندگان درگاه والا بودند و با پیرا همیشه همراه
 و از نابرابر عالم خان لودی که از کپنه پاهیان افغانه بود و باراجی
 علی خان درجنگ سهیل کشته شد - و شصت کس دیگر از عدا
 نوکران آن بی راه و بقتل رسیدند - و در مضمار کارزار پرتیراج پیاده
 و پیرا - واره یا هم چپ قلشهای مردانه نموده از دست یکدیگر زخم
 برچیده برداشتند - انجام کار پیرای بی رای بترخم تیرگی از بهادران

خاندان بای ثبات آر دشت داده مرار نمود - و در روی روزگار خود
در حصران و حدش باز گشود - و آرزوی خدمت در خاک بی ناموسی
رشته - و عمارت بار در مرق روزگار خود نساخته - و دو پسر و چند بی
دگر از آب چاهل ناله خود طعین آب نا سیمه سری گذشت - و سایر
همرها آن مرد در محروم و محیر مخرج نصد حال گدس و دست
و پا رن از آتش و عا و آب دریا خلاص نموده - و احپان و امداد
دست مساهدان انال گذشته - برمی ناله رفته آب و لختی پان
رویه نعران پریشانی و سرگردانی ندر رفتند - و آن معلوب هواس
روز مسحت را که روز نازار حوهر حمیت و حماست مردان ناموس
پرمب است (یوم یوم المرو مس احیه و امه و انیه و صاحبته و بنیه)
پیدا شده همگی مسا و اطفال و - رازی و حواری و دیگر منتندان را
در ناله گذشت - و مصوری این دشت • بیت •

دم حایی ندر آزرده ام از وادی مرگ

اندقد روی سفر در راه ازود نس است

دل را خوشداشت - بعضی ازان دشمنی غیرت حاکمانه امانده مقتول
گشتند - و انگریز دشت عازان اسقام ماسور - و در انعامی آنکه سید
مطهر خان برای در دانی شهدان و ناز حسن محروم خان توقف
داشت - نحت و دانیجان و ایرانی و معتمد خان - بعد ازان خان
زمان و راجه حبسنگه باز رسیدند - و ماتفاق بتعاس پیرای بدعانت
روانه شدند - و چون نیکار اب رسیده در یافتند که بی کشتی از آب
نمیتوان گذشت - بجمع سفایں مشغول گشتند - و یک پسر روزمرده
حواجه ابو الحسن بید رسید - بمصلحت یکدیگر شب همالجاسبت

امردگی اسپار که راه دراز نورزیده بودند توقف نمودند - و چون
گشتند همراه - مردای آن تا در پیوتعمسی لشکر را از ابگنزاریده
بنعقاب آن راه بود شکمی کمر عزیمت نمودند - و پیرای کج گرای
توقف امواج دایره هفت پیر بر کنار آب ثقیبت دانسته بصرمت
هرچه تمامتر خود را بسنگل جبهه سگه باندیده انداخت .

قلعه داستان آن نگه داشته اژدر در محاش گذارش خواهد یافت .
چون حقیقت فرار آن ناکار از حرایض اینان بمسامع علیه رسید -
فرمان شد که سید مظفر خان که مصدر خدمت نمایان گشته بود - و
جمعی از برادران او بکار ولی نعمت خود آمده بودند - و راجه پهلاداس
و خواصان و پرتیه راج و غیر اینان که زخمها برداشته اند درگاه معلی
معادلت نمایند - و چون به بارگاه اقبال رسیده شرف اندرز مزمت
گشتند از عنایت پادشاهانه که حمواره درباره بندگان و ناخوی و نا
جوی مبذول است . سید مظفر خانرا بخلمت و خنجر مرصع و باضافه
هزار سوار بمنصب چار هزار سوار و اسپ از طوبیله خادمه بازین مطاع
و قیل از حلقه خادمه - و راجه پهلاداس را بخلمت و جمدهر مرصع
و دهب مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب ده هزاری در هزار سوار
بعنایت نقاره و اسپ بازین نقره و قیل - و خواص خان را بخلمت
و کپوه مرصع و باضافه پانصدی سوار بمنصب ده هزار و پانصدی
در هزار سوار و بهرحمت اسپ و قیل - و پرتیه راج را بخلمت
و باضافه پانصدی ذات و دو دست سوار بمنصب ده هزار و هشتصد
سوار و ده عطای اسپ و قیل کامیاب گردانیدند .

بیست و هفتم شاه بیگ خان باضافه پانصدی ذات و در دست

سوار بمصوب هزار و پانصدی ششصد سوار قوازش یافت *

شب دوازدهم رنج اول دوازده هزار روپیه بدستور مقرر بمسئولین عیالیت شد چون در پیشگاه حواطر حورشید حاضر پادشاه حمزه پرتو ایگند که بحریه دنگ را که پیش ازین آمدن او درسم حیات و دریامدن شرف ملازمت تفصیل نگارش یافته رحمت مرماند - و یکی از دنگان معتمد را تعریف شاه عمران پناه شاه عباس و تهذیب خلوص شاه صفی نازل فرستند دوازدهم مطابق هفتم آبان ماه ساله الامانات صدرترکه راه نایب خلعت و خلعت و مانده میل و پنجاه هزار روپیه صنعت مدد خرج سر دلد گردانیده درسم سفارت رحمت دادند - قاده تعریف و تهذیب ده پردازد - و بحاله الووب خلعت مرصع و شمشیر مرصع گران بها با مقاومت محبت آمیز مصحوب میرنشاه صفی فرستادند - و فرمودند - که پس از اطلاع نامه از جانب اندس مذکور سازند - که چون حضرت عرش آشیانی شاه عمران پناه شاه عباس را درزید میخواستند - و حضرت حبیب مکانی برادر - برعایت این مسئله در گرامی متعارفه اراک مسند آرای سلطنت فرورید تدبیر نموده آمد - و دربرگذاشت - که اطمینان حضرت پس از شنیدن خبر خلوص دنده را سرعت فرستاده اند - متعارف انجمنی بحضرت میرسد - و حکم شد که بعد از تقدیم خدمت و اطلاع در حقایق آن ملک فردی رحمت حاصل نموده عازم آستان دولت شود - و بحریه بیگ دعایت خلعت و خلعت مرصع و مانده میل مرصع و انجمن بر ابراحتی همراه میر مرصع گشت *

نفل نامه که از ملاقات علامه خاں احمد دین مگزی
محققه سرقدیم گردید .

نامه حضرت صاحب قرآن ثانی بشاه صفی والی ایران

حمدی که معبود حقیقی را مزد جززان حال آنرا بدین
نمیخواند نمود - و زبان قال بغدو از عجز و تصور راهی دیگر درین
وادی نمیتواند پیبرد - پس درود نا محدود بر قایل (لا احمسی
لناده علیک است کما اننیت علی نفسك) باد - که حمد آن ذات
مقدس را (تعالی شاه عما یقولون) باعث ترفیع و تصور بجای
آورد - و - برگردان این وادی را بشاه راه مستقیم آن مقصد
انصی و همنائی فرموده - و بر آل ان صرور که وجود فیض اجد
ایشان حمد بزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط
فیض دین مبین بیداری آن باران بر بسیط زمین گسترده گشته -
لله الشکر که بعد از عروب آفتاب عمر و دولت - و انقضای ایام
حیات و سلطنت عم خلف آرامگاه (جعل الجنة مثواه) مثل آن
کوکب عالم امروزی از امن دراب طالع و لامع گشته - و مانند آن
سزوار تاج و تیشی بر سر سلطنت دردمان صفوی نشسته -
و همچو آن تازه نهال برومند ابدال گلشن شوکت را تازه ساخته - و
نظر آن ماعی ارج جلال بر عرصه ایران پرتوانداخته - امید از
کرم راعب بی منت - و بخشندگی بی ضنت - آنست - که این
چلوس میمنت ازوم را بران صفوی دردمان صفوی - ثمره شجره

مصطفوی - نور حدیقه مرتضوی - و مر دوستان آن در دامن رفیع
 مکان مبارک گرداناد - بحق الحق و اهل چو از مدیم الایام
 الی آلان بمعنای تعارف ازلای که مستمع روائط لم در دست -
 چند آنچه مائوراء (از رواج حدود محدده و ما تعارف منها ابتلف و ما
 تذاکر منها مختلف) شاهد این دعوی و باطن ناس معنی است -
 میان حوادث این در دامن خلافت مشار - و ملاحظ آن حادثه عظم
 الشال - پیوسته و الطقه مودت مستحکم - و همواره علامه محبت
 محکم بود - و نموداری الحب بقوارث این عطنه کمری از سلف
 تحلف و این مودت عظمی ارساق دلحق نارت رسده - لهذا
 موانع اعلی حضرت رفوان بهشت - حضور حذب مکانی ابار الله
 پرهانه - و شا هم شاه عفران دستگاه - سعی عم حذب الله - رابطه
 دوستی بعد فرازی منتهی شده بود - و میان این بیارمند درگاه الهی
 و آن شاه خلد آرامگاه در ایام حقیقه و رحام پادشاهراذگی بدست
 محبت مودت انحامیده که آن حلت نازک را همراه عم مرگوار خود
 میدادست - و آثار محبتی و علامات مودتی که رشک علامه اب
 و بدوت تواند شد از طرفین مشاهده عالمین مذکشم و یوم ما و ما
 ایامی در تریک - و آنا و آنا این دست در تصاعف بود - تحذیکه
 از دستهای سادعین بسیار و از روائط سالعین دشمار - زیاده
 گردید - و پیوسته در حاطو دوستی گویی، مهر آگهی ایامی، مرکب
 بود - که هرگاه راهب العطایا این بیارمند خود را ناس درجه علما
 و مرتبه مصوی مایر گردانند - تا آن رضوان دستگاه عفران پناه قیقه
 از دایق دوستی نامرعی نگداشته - انچنان محبت در زده آید که

خواتین زمل از تصور ار در بستر تاف مستغرق - و ملطین
 دوران از رشک در دریای تحبیر صفتبک گردید - پس از آنکه امین
 حضرت - ملین مرتبت - حضرت جنت مکانی بقضای الهی
 بتعمیر دار الملک بقا بهفت موموند - و نوبت خلافت کبری -
 و ملطقت عظمی - باین نیازمند درگاه اله رسید - و خار خاشاکی
 که از توج امواج حوادث بر روی این بحر خلافت قاهره گرد گردیده
 بود - بشعلت تنغ آتشبار سوخت - و عرصه مرز و بوم هندوستان بهشت
 نشان از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون نشان پاک
 گشت - و تمام ملک موزونی که قبل ازین چندین پادشاه عظیم
 الشان داشته اند - و ساحل روی زمین قریب به ربع ربع مسکون
 انگشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - اراده بدان
 شد که مراتب دوستی که مرکز خاطر مهر ناظر است از قوت بفعل
 آید - و یکی از معتمدان آگاه - و منتصبان درگاه آسمانچاه - بر سر
 سفارت و طریق رسالت بخدمت انعم بهشت منزلت فرستاده شود
 ناگاه خبر رانعه هائده و حادثه نازله رحمت آن شاه جنت بارگاه از
 دارنا بهالم بدنا رسید - و جراحت کلفت و الم قصه پر غصه
 اعلی حضرت جنت مکانی را تازه ساخت - بوصول مرده
 جلوس میمنت مانوس آن عالی ثبار گردون انداز - بر سر
 سلطنت آن عم بزرگوار - و استقرار آن شاه جمیاه بر مفر
 دولت آن غفران پناه - کلفت بهجت و الم براحه مبدل
 گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنان
 است که دروادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساب

توبه و توبه سار و در باب احسان حقوق - و الهامی عهد و
 عهود و ترک تحصنات - و تکذیب حدیث - و توبه در حدیثات و
 تعدد حال صغیر - و رفع احتیاج مکرر و امرار علم و اکرام صلحا -
 که لشکر دعا و دعا طلبان شریعت عرا اند تائب نمایند - و بهر کمال
 از ملطفت و حفظ و امر از دولت بخشیده نمودن ای گرفته (و اما
 مانیع العباس و مکی فی الارض) بطول عمر رساندن و توسل سلطنت
 این جهان مانی بدولت آنجهان نامی مانی گردانند چو اعلیٰ حضرت
 حبیب دارگاه - رضوان دستگاه - مودوس مدرک عرش مرتب -
 حضرت عرش آسمانی انار الله برهانه - بهشت آرامگاه را بدرگاه
 در دولت و حضرت علی مرتب حبیب مکانی بجای فرادر مدد استند -
 و این بیارمید درگاه آیه عم در گوار می خواند - نه مصافی این
 مددنها آن نور حدیث و دمان صغری - نور حدیث حادان مصطفوی
 و مرتضوی را آمد الله مرید گرامی بخود دانسته مراتب درستی
 که در هر طور دوستی گویا مرید بود که در انام سلطنت و خلافت
 مدد نآن عم عالمه دار از موت بعمل آمد اشاء الله تعالی بسبب
 نآن مرید کامکار نام در بوموع خواهد آمد از اسما که احصاء شمار
 مستحق الحمد و بحری ننگ را عم عفران مائل از روی اجتماع
 محبت استمداد از صاحب و استعلام احوال مرستاده بودند - او را بر روی
 رحمت نمودیم و ما دیگر حدیث صحیح النسب - معتمد پسندیده
 حبیب - مدرک را که از حدیث های روشنایی اس درگاه والای
 در مدد استمداد از برای احتضار احوال خیر مال آن صغیر
 در دمان صغری در راه او روانه آنصوب فرمودیم - تا مرام تهذیب

و تعزیت بتقدیم رساند - و مراتب محبت و صودت بیان نماید -
 معتمد مزبور را از احوال حجب شده مآل خود کماینبفی آگاه سازند.
 و هرگونه امری که باعث مزید افتداز - و هر نوع کاری که موجب
 زیادتیی استقرار - آن شده والا جاه در امر سلطنت آن دبار - باشد -
 و این نیازمند درگاه آلهی را باید نمود - اشاره نمایند - که از قوه
 بعمل آورده شود - و بر عالیشان دوستی خود را نسبت بآن فرزند
 والا جاه ظاهر ساخته اید - که در چه درجه است - و چون خاطر
 بدربانت احوال مرخصه مآل آن نامدار گردن افتداز - بی
 متعلق است - هرچند آن معتمد را زودتر مرخص نمایند بهتر خواهد
 بود - ازین رو که خواهرش اینست که همیشه گلشن خلعت تازه
 بامد - بعد از مراجعت آن سیادت مآب یکی از اعیان درگاه معلی
 که بمزید قرب و فزونی اعتماد اختصاص داشته باشد - برسم
 رسالت - و طریق سفارت - بخدمت آن فرزند والا مرتبت روانه نموده
 خواهد شد - مناسب آنکه شیوه ستودن ابای عظام و سنت منیه اجداد
 گرام - را دردادنی دوستی این دودمان خلاصت نشان همواره مرعی
 داشته بارمال مراسلات - و ارجاع مهمات - و اعلام مرغوبات - که درین
 بلاد بهم میرسد - گلشن محبت و چمن صودت را نصرت و حضرت
 بخشد - ایام لطافت درین کامرانی و موجب سعادت درجهانی باد
 چون باین ترجمه پادشاه دانست نواز دانا پرور - و حسن اهتمام
 بمین الدوله آصف خان - ملا مرید دهلوی یا اتفاق دیگر منجمان -
 که شرب اندرز حضورند - زنجی حسابی مشتمل بر تدارک
 مسایلهای واقعه از میاشران اعمال رصدی - و رفع نفارتهای ناشیه

از تعدادی ایام در زیجات ماسیه - و تصحیح جداول و خطاهای
 ماسیان - و تفهیل احوال و اصلاح احوال ماسیان - و موارد قدیم
 زیجیهایی یاسنان - و موارد جدید مستند معمار این والا آستان -
 موضوع مر احوال دقیق تصحیح رصد جدید الخ مدعی مدنی در تاریخ
 جلوس مملکت مابوس مرزوندگ تحت چهارمایی - مرزوندگ تاج کشور
 ستانی - مودوم درج شاه چهارم - صورت اتمام داده مود - در مود آں
 کتاب از نظر اکثر اثر شهنشاه دانش پناه گذشت - و مرتب آن
 مشمول موازش گردید و تا ماید آن کتاب تام النصاب عام المنصب
 باشد بحکم اقدس الحکم شماسل هندوستان ماستصواب اختر شماران
 یونان بهندوستانی زبان ترجمه نموده - پیش ازین تفاوت کواکب
 از زنج و مدعی الخ مدعی استکراج نموده در تقویمات ثبت میگردد
 اکنون ازین زنج ممد که از اختلافات غالبست تأسی استعلاط
 می نماید - ایرد کامش سایه تربیت و موازش این خورشید دین
 و دولت را که و چون همه سودش چون آفتاب و سایه در راهیت
 جهان و جهانیان ناگرم است پائنده دارد .

چون بمصر مقدس رسید که مرتضی حار ولد میر جمال الدین
 حسین السیو صوبه دار تده رخت هستی ازین جهان برودت
 امیرخان ولد ناسم حان نمکی را که یلیاست یمین الدوله بحکومت
 صوبه ملتان می برداشت نظم آنصوبه و باضافه پانصدی ذات
 و پانصد هزار بمصوب مد هزاری دوهزار هزار سرمرز گردانیدند -
 قلعه دارین رنهنور از تغییر مهانت حان خاخبار بحزمینی چیده
 مخاطب بقلعه دارخان مقرر گشت .

هزارهیم جان نثار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب در هزار
و پانصدی هزار و دویست - سوار - و مرحمت خان از اهل و اضافه
به منصب هزاری و ششصد سوار مفتخر گردید *
سلخ ماه قدر خان از اهل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدی
هزار و پانصد - سوار بلند پایگی بامت *

ندارش مبارک حشن قمری وزن

روز جمعه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری مطابق
دوم آذر ماه جشن وزن قمری اندهای سال سی و نهم و ابتدای سال
چهارم از سفین زندگانی جادوایی ترتیب یافت - صلی کامرانی
انفان جهانرا در گرفت - و صدای کوس شادمانی بلند گردید
شد - بدستور هر ساله آن گران بار صورت و معنی بطه و دیگر اجزای
که نگاشته شد منچیده آمد - و بلند تر از هم - ذک میزبان آسمانی
گردید - خورشید اوج جاه و جلال با ابهت سلیمانی و شوکت
صاحب قرانی بر سریر کامرانی نشسته جشنگاه را نمودار هشتم
احسان ساخت - و بعطای تشریفات گرامیاید قامت انثار
امرای والا مقدار و فوئینان بلند اعتبار بر آراست - خان زمان که با
خواجگ ابوالحسن بدعاقب پیرا شفاعت بود سعادت نموده بتقبیل
آستان فلک نشان سعادت اندوخت - و بیجاگیر خود که در - و کار
منبیل دارد دستوری یافت - اسد خان معمری بخندست فوجدار
لکھی جنگل و باضافه پانصدی ذات بمنصب در هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار بر افرخت - و اوت رای دکنی صاحب

التماس ارادت خان بمصوب دو هزاری دات و هزار و پانصد سوار
سر بلند گردید •

اکنون بقیه احوال بکوت مال پیرای صالت انما برمی نگارد -
چون آن کامر بمصوب خود را بولایت چهار سنگه ندیده که در آن
هنگام در دکن بود انداخت - بکرماعت پسرگان او که در وطن بود
آن سرگردان نادیده ادبار را براه غیر متعارف از ملک خود گذراند -
اگر بکرماعت آن مقهور را راه بمیدان او فاسادی دستگیر می شد
با قتل می‌رسد - انصاف آن خایف و حاسر مریدهار سرزبان در آمده
براههائی با متعارف داخل ملک گویندوانه گردید - و چند گاه
در آن سرزمین بکلمی و کم فامی بود از راه مرار بولایت برهان
نظام الملک که حضرت خانانی او را (ارس حبیب که بعد از موت
عمر حدشی که در حقهعت نظام الملک او بود تمامی آن ولایت
را از نظام انداخت) به بی نظام یاد میفرمایند - و بعد ارس
بهمن نام نگاشته دلم وقایع بنگر خواهد شد - و آمد و بهلول میانه
حاکمیدار دلا پور که بمصوب چار هزاری دات و سه هزار سوار سر بلندی
داشت و نفوهم تقصیرات سائقه برای گویختن نهاده خود -
دریده مرار آن برگشته روزگار شیدیه رو دگر مرهاد - و اواب بکلمی
و لد مرحامی نروی روزگار خود کشاد - و سکندر دوقاسی به دست
خوبیش پذیرا از حال پور گویخت - و آن در حصران زمیند تحت
بر گردیده در وقتی که آن مردود از گویندوانه گذشته نالاکهات میرفت
بار الحق شدند - و برسدن این دو مدرار را فی الحمله قوت و
جمعیتی بهم رسید - چون گوم که دواعی هزاران فاندوانی و نواع

فرمان پرباشانی سرانجام یافت - و این سه منکوب که مثلث خرابی خاندان بی نظام بودند در دولت آباد پدر پیوستند - و از آن روز که بکر ماجید خبر دانی بخواجه ابو الحسن و دیگر امرای که بنام آن سید روزگار شفاخته بودند فرسایند - و در آن اوضاع قاعه را بطرفی که پراز تنه بود برده بجانب دیگر رخنه گشتند - لکن اثر بازجوش استعجال در طی مسامت به آن پادیه پیمای خدالت نرسیده بناچار از راه گوالیار و انتری که راه راست آن - سرزمین است پروتند و از آنجا پیچندیری و بهوراسه و از آنجا بادری پور که از توابع سرکار چندبرست و از آنجا به پرگنه - ملوانی از مضامات ملک گونخواه رسیده توقف نمود - چون بمسامع حقایق مجامع رسید که پیرای غواپت گرا برهمانی شقارت ابدی و پیشوائی نحوست سرمدی در ملک بی نظام درآمد - و آن هشت برگشته بکمان آنکه در اندوختن اسباب ادبار دست یار او باشد - و در کشودن ابواب دراز مددگار - قدوم نحوست لزوم او را فوراً محظوم دانسته در مقام مدبرا و مایمت شد - و بدانست که از اجتماع دو ماده فساد جز خوارگی نرزد - و از اتفاق در مایه فتنه جزو یاکاری فیقرید - مقرر گشت که انویشتن طراز بقصد تنبیه بی نظام و استیصال پیرای کبر ماجری بصوب دکن منتهض گردد .

بر انداختن رایات جهنکشا بقصد بر انداختن بنیان دولت بی نظام بد و رجام و پیرای ضلالت گرای هر که انجام کژش نمیمامت - و اختتام روزگارش رخیم -

درستداری دولت می مدارد و مددکاری مکتب می اعطای - اسباب
زبانگیری و خواندگی و حسابی - سرانجام دهن - و سرورشته دوزخی و
صواب گردی که ذریعه دولت خاروند و وسیله را می امید امت از
دست رهاشته از مردمانی که سرمایه دوی و بی آزر می امت
و از تیره درونی که پذیرای بدامت و سرگوسی - همه سرگشی جوید
عادل از آنکه مال آمانس بحسرا و دبال گراوند مرآت این معال
صدق اشغال - احوال و معال نظام می نظام و پیرای دد مرهام
است - چنانچه بتفصیل نگارش خواهد یافت *

شب یکشنبه بیست و دوم ربیع الثانی موافق هجدهم آذر
بود انقصابی نه گهری که مختار ستاره شناسان بود - حکم شد که
پیش حاکم والا درآوردند *

و روز دوشنبه هشتم حمادی اولی مطابق بیستم می ماه اعلام
میروزی در حرکت آمد - و اسلام خان را بحراست در الحاکمیت گذاشته
بر منصب او که چار هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار
فرود آمد - و صد تن خان را از تعین او بحاکمیت کشیدگی دوم در
نواخته بمنصب سه هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه
سرازمی کشیدند - راو اسر سنگه بمنصب دوهزار و پانصد سوار
و پانصد سوار سرلند گشت - جعفر خاں را بمنصب پانصد سوار و
پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و هفتصد سوار سر بر
امراختند *

افاز میوم سال

معادت اشتمال از دور ازل جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه غره حمادی الثابیه منه هزار و سی و نه مطابق
بیست و ششم دی - حال میوم از جلوس اقدس بهزاران فرخندگی
آغاز شد . و ابواب نشاط و انبساط بر روی جهانیان باز .

جشن وزن شمسی

روز جمعه - میوم این ماه مطابق بیست و هشتم دی جشن وزن
شمسی انتهای سال سی و هشتم و ابتدای سال سی و نهم از عمرایند
طراز ترتیب یافت - و آن خورشید - پیر نعمت و اقبال بطل و
دیگر اجناس معهوده وزن نموده آمد - احباب عشرت و کامرانی
جهانی آماده گردید - و ابواب احسان و انصال بر روی عالمی
کشاده - درین روز خجسته معتمد خان باضافه پانصد سوار به منصب
چار هزاره ذات و دوهزار و پانصد سوار - و حسین بیگ مخاطب
باخلاص خان از امل و اغامه به منصب دوهزاره هزار سوار
مقتخر گشتند - میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ بخطاب نجابت خان
سرافتخار برانراخت - و بقوجدارمی سرکار کول مرخص گشت -
و منصب او باضافه پانصدی ذات و دوهزار سوار دوهزاره ذات و
هشتصد سوار مقرر گردید - درینوقت رایات نصرت آیات که از حوالی
قلعه رندهنبور عبور نموده براه گهاتی چالدا در آمده بود - ولایت

مالوه را بر آگس ماحت - و حصار شادی آنک که دما در زان زد
 روزگار لب دمت زلس گذاشته او پائس آن گذشتند •
 هم رحم از آب مرده گزارة مرمودند - و چون حایة آسمان
 پادۀ اعلام بهادکشا ولایب حاند حس را مرمود اماس و مظهر احسان
 گردانند - دهم اراد آجان صوة دار دکی با معدن آریان ایسا سعادت
 اسده مال در بامقه نادرار شرف کورنش مرمودند گردید - و هزار مهر
 بدر گذرانند • و همرها او بدر داندازۀ ماحت بدور گذرانیده سعادت
 اند اندوختند •

میستم امرای دکنی که داخل بندگان گشته مدمن دولت حوایی
 مدعاصب علنه رسیده اند نامسام برارس امندار یاهندند - یا قوت
 حان حدشی نمایب همکل مصحف با علات مرموع و شه شیر
 مرموع و حایة که در دحب کمد و بهند رستانی ژان کره گویندان
 قدر مرموع و یک لک روپیه بعد - که باوحي مرمومت بهجاه هزار
 روپیه - هر کدام از مالوحي که مدعاصب بهجه وازی ذات و سوار بیتر
 سر دند گردید و اودا حد ام تعطلی چهل هزار روپیه - آتش خان
 نامسام دصم و پنج هزار روپیه •

تعین عساكر نصرت اشغال دشمن مال

مریی نظام بی رشاد و برای بی سداد

اراجا که هنگام انصام سلمۀ دولت بی نظام و گسیختن
 رشدة حنات برای شقاوت انما مودیک رحیده بود - عصب الهی
 دراماس حشم نادشاهی برول نمود - حضرت حامانی حد موج اردلیم ان

بزرگوار - و در دوران کارزار - به سرکردگی - سه مرتبه کارگذار - ارادتش
 نظام دکن - و راجه گجسنگه واد راجه - سورج سنگه - و شایسته خان
 خلف العبدی بهین الدوآء آصفخان - برای استیصال آن درخشان
 متال مقرر گردانیده - به حتم رجب المرجب - سنه هزار و سی و نه
 مطابق شانزدهم اسفندار از فواحی قلعه آیدر روانه بالا گهات
 ساختند - با ارادتخان چپهار سنگه بنده - رضوان خان مشهوری -
 اکرام خان ولد اسلم خان فخرپوری - نورالدین قلی - رار دردا
 چندرات - حذر مال ولد مادهو سنگه کچهوا - کریمی راتهور -
 احمد خان نیازی - راجه دزار کاداس کچهوا - بلهادر - یگهارت -
 میر عبد الله خویش - سید یوسف خان - منگلخان ولد زمین خان
 کوکه - میام - مکه - یسودیه - راجه کرده - ملتفت خان ولد ارادتخان -
 اهتمام خان - مالوکچه ند نبیره رای منوهر - رامچند هادا - چگناتپه
 راتهور - مکنند داس - جادون - اودیسنگه راتهور - و از دکنیان
 یاقوت خان حبشی - کپیلوجی منهایجی برادر مالوجی بهونسله -
 فخر الملک ولد یاقوت خان - پر - وحی بهونسله - یسویخان جیره -
 و دیگر بندگان درگاه آسمان جاد - که مجموعی با احدیان و برق
 اندازان قریب به صحت هزار مبار باشد - معین گشتند - و همراه راجه
 گجسنگه - نصرتخان - بهادر خان روهیله - راجه پیتلنداس - انیرای
 بد گوجر - راجه مغرب کچهوا - جان تقار خان - راول پونپا -
 شریف خان - بهیم راتهور - راجه بیرقارین بد گوجر - اجداد مهمند -
 خانجهان کاکر - خنجر خان - عثمان روهیله عم بهادر خان - حبیب
 سوز - میر فیض الله - گوکلداس میسودیه - نور محمد عرب - محمد

شریف جمعی - گردیدند بیگ قاضی - جبرام ولد ادبیرای - برهر
 داس - چهارای - هرچند درها - محمد شاه - و از دکنیان
 اربابان - بیلاچی برادر او - و دیگر منصفان که همه با اعدیان و
 برق اندازان قریب پانزده هزار سوار باشند - مقرر شدند - و در موج
 شایسته خان - پیدارخان - راجه جیسنکه - و دایخان - راو - و
 بهورید - چهار سنگه بندیل - الله وردیخان - مدهو - سنگه ولد راورتن -
 راجه ورا - ابرو - مرحمت خان کشی اعدیان - چندین من مدیله -
 راجه کشن - سنگه بهورید - بهکوان داس بندیل - حیات ولد علی
 خان ترپن - امام قلی پسر جان پادشاه - شیرزاد - محمد حسین -
 جعفر برادر ناتن خان - نعم ثانی - فرهاد داس بندیل - و از دکنیان
 رات راد - آتش خان حبشی - و از تایلند زمین الدوله سه هزار
 سوار - و از رافا جگت - سنگه پانصد سوار که ارجی هموی خود را
 برادر آنها گردانیده بود - و منصفان دیگر و اعدیان و برق اندازان
 که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند - قرار یافتند - و از اعدیان
 خان را بحکمت مایه و خمر مرصع ناپهول گذاره و خطاب اعظم
 خانی و اسب از طوبیله خاصه نازین طلا و دلا حله خالصه مفتخر
 و مبادی گردانیدند - و سوگردگی عساکر بصورت مظاهر باو تفویض
 نموده بجواهر اندرزه های دولت آرای سعادت امرا - در مدارا و ساز
 کاری - و موااس و پرد و یاری - که گزین - باب پیدشوانی و سرداری
 است - گوتش هوش او را و روختند - و راجه گجسنکه و شایسته خان
 را نیز با دیگر بندهای عمده بنصایح خرد امروز ملاح آموز رهنمایی
 موافقت و موافقت گشته فرمودند - که صلاح دید اعظم خان را جواب

دانسته کارها بااستشاره و امتصواب او بتقدیم رسانند. و هنگام
 رخسعت این دو سردار و دیگر اسرا و منصبداران را مراخیز حالت
 بمعایت خلعت و خنجر و اسب و فیل بلند پایگی بخشیدند. و
 منصب شایسته خان باضافه هزار سوار پنج هزاری ذات و پنج هزار
 سوار. و منصب هریکی از چهار سنگه و اودا جیرام باضافه هزاری
 هزار سوار پنج هزاری پنج هزار - سوار. و منصب راجه جی - سنگه باضافه
 هزار - سوار چهار هزاری چار هزار - سوار. و منصب راز - سوار باضافه
 پانصد سوار چهار هزاری - سوار هزار سوار. مقرر شد. برتر پیراج رانهور
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار. و احمد خان نیازی
 باضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و
 پانصد سوار. و هریکی از میر عبد الله خوبش سید یوسف خان.
 و میر ابراهیم رضوی. باضافه پانصدی دوصد و پلجاء سوار بمنصب
 هزار و پانصدی هشتصد سوار. و ملتفت خان باضافه پانصدی در
 صد و پلجاء سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار. و جمالی
 از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار فوازش یافتند.
 روز مبارک در شنبه بیست و ششم رجب سنه هزار و سی و نه
 مطابق بیست و یکم اسفندار ساعت برها پیور به پرتو ماهیچه اعلام
 فلک سا منور گشت. و در هنگامیکه اختر سعادت بلندی گراید.
 و سعادت اختر رهنما. آن شهر نزهت بهر را برورد سعادت سرور
 شرف آمد گردانیدند. و آئین نقار بطریق مقرر که در آمد و برآمد
 شهر واقع می شود بتقدیم رسید. و مغاقل دولتخانه که پیشتر در ایام
 نیک فرجام پادشاه زادگی باهتمام کار فرمایان این حضرت والا ثبت

بنا یافته بود - بدو روز میملت ماسول مروج آگین گشت •
شب دیست و هفتم ده هزار روپیه دستور معهود ده بیارمندان
و محتاجان بنایت فرمودند •

عزیز شعبدان حواحه ابو انجس با تخیاری ارنددها که ده تعام
پدرای شقارت گرا تعین شده بودند - ناחרار شرف ملازمت سعادت
اندوز گردید - و دریا روپیه از حاکمدر آمده باسقام معتبه ملک
رتبه پیدشایی طالع بر امر وحت •

نکارش نوروز نشاط انداز

روز پخش شده هفتم شعبدان سال هزار و سی و نهم هلالی آفتاب
گیلی امروز زیادت اعدال ده بیت اشرف حمل بر امر وحت - و
بطراوت و بصارت رخسار روزگار بر امر وحت •

دوران بهار رنگ و بو دارد • گلدسته بدست آرزو دارد
میراث هوا چو معر دانا • دوران چو مریخ دل قوا
زان گونه دو اندر در چکمی • گرمفرخرد چکد معانی
درس روز صورت امروز سالیانه حضرت مهد علیا مختار الرمانی از
اصل و اصانه دوازه لک روپیه مقرر کردند - در بانی روپیه باصانه
هزار سوار بمنصب چهار هزاره چهار هزار هزار - و تلیح حال باصانه
هزاره پانصد سوار بمنصب چهار هزاره سه هزار هزار - و مختص
حال باصانه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار
سوار - بوازی یافتند - از اصل و اصانه منصب عرت حال هزار
و پانصدی هزار سوار - و منصب عقیدت حال هزاره ذات و پانصد
سوار - و منصب میر میض الله هزاره چهار صد سوار مقرر شد •

در نزد هم راز رتن را تا وزیر خان و راجه بهارتهه بفرستاد و صفدر
 خان و شهزاد خان امان و قرحانشان و راجه رام داس نرورزی و
 چیت سنگه راتهور و مبارک خان میازی و یتیم خان و عبد الرحمن
 درعبه و امان بیگ و اندر - مال تدبیر راز رتن و کنگره بیگ و شمس
 الدین ولد نظر بهادر خوبشگی و ایمر داس حیسودیه و اردیمنگه و
 دیگر مناصداران و احدیان تیر انداز و برق انداز که مجموع ده هزار
 سوار دبردار بود - بصوب تنگه رخصت فرمودند - و هر یکی از
 امرا بعنایتی در خور از خلعت و اسب و مدل نوازش یافت - و وزیر
 خان باضافه هزار سوار منصب پنج هزاری چار هزار سوار و صفدر خان
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار و
 بعنایت بقاره - و شهزاد خان امان بمرحمت علم - و مبارک خان
 نیاز از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار مرسلند
 گردیدند - و محمد شفیع را بخدمت بخشیدند این فوج و اضافه
 منصب بلند پایگی بخشیدند - و حکم مضا مضا بصدر پیوست که
 پایان گشت در برگشته باسم از توابع برار که نزدیک تلنگانه امت
 اقامت گزینند - تا راه مفسدان مسدود گردد - و شورش نتوانند
 نمود - و در کمین قابو بوده بتسخیر ملک تلنگانه به پردازند - و
 بمساعی مردانه و تدبیرات خردمندانه آن ملک را داخل ممالک
 مسخره گردانند - و هم درین روز سید مظفر خان را بعنایت خلعت
 و اخرو جمدهر مرصع و اسب از طوبیله خاصه با زین مطا و ذیل
 از حلقه خاصه عز امتیاز بخشیده هر اهل لشکر فیروزی که با اعظم
 خان در بازگشت بودند گردانیدند .

شب بامداد هم که آید، آفرات سودا، هزار و دویست و هشتاد و نه نفر بودند.
و در شب و بامداد هم که آید، آفرات سودا، هزار و دویست و هشتاد و نه نفر بودند.
و در شب و بامداد هم که آید، آفرات سودا، هزار و دویست و هشتاد و نه نفر بودند.

دست و چهارم که روز شرف بود فلکها را معانات گویا گویا
کامات گردانیدند - عاصی اصل حال معانات علم و معارف اسلام حال
باصافه هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار سند دایر
حال باصافه پانصد سوار بمنصب چار هزاری سدهزار سوار حشد
حال حشدی باصافه پانصد سوار منصب - ۴ هزاری دو هزار سوار
و باصافه ده هزار رومند - امتحان حال باصافه پانصدی دایر بمنصب
هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرجع معارف و عدل - يوسف محمد
حال تاشکندی باصافه پانصدی دو دست سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار و دو دست سوار اود و باصافه پانصدی پانصد سوار
منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و معانات علم و معارف بافتند -
و اصل و باصافه منصب از ام حال دو هزاری هزار سوار
سوار باصافه - حاکم حال باصافه پانصدی در دست سوار بمنصب
هزار و پانصدی شصت سوار سر فلک گردند و از اصل و باصافه یک
تار حال هزار و پانصدی شصت سوار و تربیت حال هزاری
هشتصد سوار - و ترکهار حال هزاری چارصد سوار و هر یکی از
عبد الهادی و حلیل الله سوار سوار سوار سوار که نخستین خطاب
اصالت حال در دست حلیل الله حال سوار سوار گشتند - و سوار حال هزاری
سوار سوار سوار سوار و پانصد سوار سوار سوار سوار سوار
دایر و شصت سوار سوار سوار سوار و دایر آمدن حرکت و بزرگ

بانعامها بآمود - از جمله پیشکش حضرت مهدعلیا و پادشاهان و پادشاهان
 کمکار و امیری نامدار پنج انگ و پیده بشرف پذیرائی رسید •
 * درین تاریخ درهائی و دینیه که بقوت جبریه گذشته بود را مسدود نمود
 بمنصب چار هزار و چهار هزار سوار سر بلند گردانیده بودند - چون
 طبقات بی زحمتی ماف ما-پاسی مخمر بود برهائیت آشفای و هم
 التیمی برای کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشیده و
 عار فرار برخود رسانیده از مهابذور مردان کانیو بد شیده رفت •
 دهم رمضان مطابق چارم اردی بهشت از خدر ملی حضرت
 مهد علیا ممتاز زمانی صیده قدیده بوجود آمد - ترکمان خان
 بمذابت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حدشی
 داماد عفر - و - روز خان و علی دلار خان از سعادتسادی و بهشت
 بلندی از بی نظام جدا شده باسقام آستان عرش مکان کامروائی
 دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بمعنایت خلعت و کپوره مرصع
 و منصب پنج هزار و چهار هزار سوار و امپ با زمین سطله و فیل -
 و سرور خان را بحلعت و منصب دوهزار و سوار و امپ - و علی
 دلار خان را بحلعت و منصب سرفرازی بخشیدند - و پنجاه هزار
 روپیه بطریق انعام باینان مرحمت شد •

بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و سید دلیر خان باره و
 سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا و ستم صفوی و ظفر خان ولد
 خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاشکندی و سرور خان
 و برتهیراج راتهور و پیر خان میانه و میر فاضل مستخدم زاده و
 صوفی بهادر و یاقی بیگ اوزبک و جلال الدین مسعود نواسه

مخدوم الملک و سلطان محمود خوش خواجه ابو الحسن و خواجه
 سعد الله نقشبندی و سید الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع
 الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و
 سیدی عبد اللطیف دبیر سیدی رحمان و مدر محمد واحد و خواجه
 هاشم ولد شیر خواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن و
 مشارف خان کشی و واقعه نویس و دیگر مدینه داران و احدیان و
 برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ساسک
 و ترمک و سگمهر مرخص گشتند - وقت رحلت خواجه در رحمت
 خلعت و خنجر مرصع با پهل کفاره و اسب از طویلک خاصه با زین
 طلا و قبل از حلقه خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعد از این
 در حور از خلعت و اسب مرصع در انداختند - و مقرر شد که خواجه
 داتعمیناتیان در بواسطی قلعه لیلک هر جا مناصب داند در موسم بشکال
 اقامت گزیند - تا شیر خان مرده دار کجرات داتعمیناتیان آجا نار
 برسد - و بعد از سپری شدن مرصات از راه نکلانه روانه گردند - و برخی
 زمینداران ملک را همراه گرفته یولایت ساسک در آید - خواجه از
 برهادر در هشت روز بموضع دهولده که در حوالی حصن لیلک
 واقع است رسیده برای اسبام ایام دشکال قوتف نمود - و چون قلعه
 کله که بر فراز کوهی در بهایب احمکام و مقامت بنایانده و قلعه
 نباتی در سرحد لیلک است و در تصرف مردم بی نظام بود -
 خواجه نظر خان را بحکم بهان مطاع با موهی بتناحت و تازاج آن
 محال مرصناد - و او برمدیل یلعار شتافته لحتی را مقتول و برخی
 را ماسور ساخته معاودت نمود *

دست و هشتم بعد از آنه خان بهادر از چپي آمده تا نزد امیر
و از سر بلند گردید .

عمره شوال هلال کنید مقال ابواب عشرت و نامگذاری بر روی
عالمیان باز کشاد - شرفشاه حق آگاه که عبادت صوم بتقدیم رسانیده
سی هزار روپیة معبود هر سال بمسکینین بذل فرموده بودند -
بعد گاه ورود نموده از روی امتحان نماز گذاردند - و باین مقرر
در رفتن و آمدن بر رفتار دامن امید مستحاجان بر آوردند -
نصرت خان را باضافه هزاره ذات و پانصد سوار بمنصب چاردهزاری
در هزار و پانصد سوار بلند پایگی بخشیدند .

یازدهم راجه بهارتهه بندبیل باضافه پانصد سوار بمنصب
سه هزاره ذات و سه هزار سوار رسید مبارک از اصل و اضافه
بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار فوازش یافتند .

چون از منتهیان و بایع لشکر بالا گهاٹ بعرض ایستادگان پایه
سریر اقبال مصیر رسید که میان اعظم خان و شایسته خان سازگار
نیست خدیو دروین حزم گزین که خاطر وفاداش لوح محفوظ امرار
جهانبانیست - و ضمیر و نقاش جام انجام فعلی کشور ستانی -
نرمان دادند - که شایسته خان باسقام آستان سلاطین مطاب
متوجه گردد و سرگردگی فوجی که یار همراه بود بعد الله خان
بهادر مقروض شد .

چهاردهم خان مزبور را بشلعت خاصه و خنجر مرصع با بهول
کناره و اسب از طویلۀ خاصه با زین مطاب سر بلند گردانیده
رخصت فرمودند .

نست سیوم چهار سنگ و بهار سنگ نندله خطاب راگی
 نامور گشتند - حوازه ابو الحسن حکم اندس اعلی شدر حال صوبه دار
 گجرات را که به منصب و ششم ناو پدوسته بود مداحب ملعه دتوره و
 هوایی ملعه چاندور که در مواجی ناسک و مرتدک واقع شده و رستان -
 و او نسب بهب و عارب بران ملک کشاده با خدمت واران
 مراحمه نمود رعایای حان از قعر مترک حسدی حوایی بدوایی
 صوبه دکن سرامرازی یامب *

پلکم دی النعمه جعفر حان ناصبه پانصدی دات و سه صد
 سوار بمصوب دوهزری داب و هزار سوار و اکثر ملی سلطان کبهر
 ناصبه پانصدی داب و ششصد سوار بمصوب هزار و پانصدی
 هزار و در نسب سوار مناهی گردیدند *

هفتم شاسته حان نقعدیل عتقه ملک رتبه حدس تحت
 بر امر و حب - درس در لب دلت صوبه هزار نامنه که از منصبداران
 معل و سادات ناره و نحاری و شیخ راده هندوستان در صد حوان
 کار دنده بیکار و رزنده همواره در اندامی سواری شهسوار مصما
 کامکاری در خلو ناشدند - ولها مردم خلو موسوسند - و از قوم معل
 صد منصبدار و دو دست احادی که مکرر مصدر آثار مردانگی شده
 باشند ناگردهای رزس و ستمی هرگاه آن مهر - پهر حهانداری
 عام را سواری مردع آگنی گوداد ملترم رکب طعم مآب باشند -
 و در غیر سواری پنهونه بیرون درواری دولتخانه والا حاصر و ایقان را
 گزر مردار گویند - در مدوا شهشاه ملک سنان کام بخش بدو دست
 منصبدار از مردم خلو و گزر مردار در صد شمشیر و حمدهرو سپر براق

مسئله و بدرست احدی گرز بردار دودش شمشیر و پیر مراقب تفرقه
 مرحمت فرموده - و از آن رو که بموقف عروض سلقوماس بارگاه مقدس
 در آمد که حمعی از بنات برگشتگان دکن برار آمد اقلی کاسوتام قریه
 - و خفته آتش مساند بر او ملخه اند - فرمایان قصاصات و صدور پامت - که
 رار رتن در یام باشد - و زمر خان بدار وقته آن گروه ادبار بزره و
 چنان تادیب نمایند که دیگر هیچ مله گمر شوریده سر پیرامور
 چنین جسارت نکرده - و بس از تقدیم این خدمت از راه پالپور
 سعادت ملازمت دریابد - چون بشرط اجتماع مسامع جهاندار می
 که محمد علی بیگ ایلچی فرمانروایی ایران بدار السلطنت
 حضور آمده - احمد بیگ اتنگ پادشاهزاده والا مقدر محمد شا
 شجاع بهادر را بمنابت خلعت و انعام هزار روپیه سر بلند گردانید
 مصحوب او فرمان عالیشان و خلعت ماسخر بمحمد علی بیگ
 فرستادند - در بنوا معروض اقدس شد که عظیم خان و دیگر بندگان
 با غنیم نبرد آرا گشتند - و گروه شقاوت بزره تاب حملهای مرد
 و چپقلشهای گردانه نیارده رو بگریز نهادند - و بهزاران ذرصاره
 برای رستگاری جنگی نگرمن کرده حمعی بکشتن دادند - اتفاقا
 در اثنای تلاش ملتفت خان و رادودا و ستر سال کیه واهه و گرم
 و بلبهدر سکنهاوت و راجه گرد هر دو دیگر را حدوتان که دران روز چندان
 بودند - از قول قریب بدو گروه دور امتدادند - پیرا و دریا و بهار
 و مقرب خان که نیروی نبرد رو برو در خود ندیده در کهین فرس
 بودند - ندربان را شامل دیده دوازده هزار سوار بیجنگ برداختند
 چندی از مغول و راج پوت از ونا خوئی و ونا جوئی دل برچ

فشانې نهاده داد مردانگی دادند - از الوس مغول امام قلی پسر
 جاسپار خان احتجولو و رحمان الله پسر شیاعت خان عرب که از
 خاندان جدکار پیکارگذار بودند با جمعی از قاپیغان بدرجه والی
 شهادت فایزگشته لیکلامی جاوید اندرختند - از قوم راجپوت سترمال
 ولد مادهر سنگه برادرزاده راجه مانعسنگه با دو پسر بهیم سنگه
 و ایند سنگه و کرمسی و اتھور نبیرا و او چندرحین پسر او مال
 دیو و بلپهدو - نکبھوت و راجه گردهر پسر کيسوداس نبیرا جیمل
 مہر تبه - که هنگام توجه حضرت عرش آشیني به تسخیر قلعه
 چیتور از قبل رانا بحراست این دژ مہی پرداخت - و پس از کشایش
 آن عبال و اطفال را سوخته خود را به حمیت جاعلہ کشت - و
 بجادت و شجاعت جان درکار خدادندکار صورت و معنی در باختند -
 و راجه درارکا داس ولد راجه گردهر حیکبھوت از رسوخ عقیدت و
 خلوص ارادت زخمها برداشته در میدان افتاد - و ملتفت خان و
 رادودا نبیرا و او چاندا و چندی دیگر را از بیعتونیقی دست بکار نمید
 و ثبات قدم نیارستند ورزید - و از ادبار پیشگان نیز جمعی مغول
 و برخی مجروح گشتند - خاقان قدردان باز ماندگان جمعی را که از
 وفا و اخلاص جان بمردانگی نشانند بمناعب علیہ و دیگر اقسام
 فوازش سراراز گردانیده دلدهی و تسلیم فرمودند - و اوطان مالونہ
 در قبول ایدان مرحمت نمودند - و راجه درارکا داس باضافہ
 پانصدی دودست - وار بمتصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفرازی
 یامت - و ادو شاه بیگخان بمعایت علم مہاھی گشتند - خانزمان
 که از جاگیر خود متبہل و لہراسپ برادرش که از دار الملک دہلی

بدار ائمه اكبر آید رحیده یافتی روانه درگاه وال گشته بودند -
 درانوار شرف زمین بوس دریافته سی لک ربهیه را که اسلم خان
 از دار ائمه بحکم اندس همراه این دربردار ارسل داشته بود
 رفتند - و بمعایت خلعت لوازش رفقه در قوج خواجه ابوالحسن
 مدین گشتند - سید عالم باره بمرحمت خلعت و شمشیر سرفراز
 گردید - مكرمت خان به تشخیص کیفیت و كدیت لشكر فبروزی
 به پاك گاه دستور دی یافت - و بمعایت خلعت قامت عزت بر
 آراست - و پهل كس از اسرا خلعت بارانی مصحوب او فرستادند •
 بیست و سیم الله بار خان از اصل و اضافه بمنصب در هزار و
 پانصدی هزار و پانصد سوار - شاه بیگ خان باضافه - پانصدی چهار
 صد سوار بمنصب در هزاری هزار سوار - و سید عالم باره باضافه
 پانصدی در است - سوار بمنصب در هزاری هشتصد سوار - و هر دو
 كچوازه باضافه پانصدی - و صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار - و سید عاقل از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار -
 سر افتخار برافراختند •

بیست و ششم ملكوجی دكئی بمنصب - هزاری هزار پانصد
 سوار - و شهابجی بمنصب در هزاری هشتصد سوار - و نور الله ولد
 خواجه میر هروی بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار - و اسفندیار
 ولد حسین بیگ شیخ عمری بمنصب هزاری ششصد سوار - و
 اوگر - دین ولد ستر سال بمنصب ششصدی - و صد سوار سرفراز شدند •
 بیست و نهم سیرزا حسن از اصل و اضافه بمنصب در هزاری
 هزار سوار بلند پایگی یافت •

ملج ماه باقوت حان محکم اندس از لشکر طغرل رسیدند و تقبیل
 مدد ملج بهانداری معادب اندوخت و ورنه حان بدر معصدا
 برار را مالش بحرا داد و ار راه نالپور آمده شرف مقرمت در باب -
 ما ناحی خوش را حوکه در سپاهیان دکن بشامب اتمام
 داشت رعایت میل سرلند گردید •

د ههم شهر دی الحکم عید قربان مژده مشاط و انصاط رسانند -
 شهشاه گردن حاه نمید گاه تشریف فرده سار ادا نمودند - و در
 تشریف بردن و آوردن از زر نثار بهایی کائنات شد و رسم قربان
 تقدیم رسید - بلج میل از حمله پشکشی که شیر حان سوء دار
 گجرات در وقت آمدن مدرگاه والا حسب الحکم تر رسانند و نگاره
 مقرر ساخته برای تحویل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او
 نزد حواحه اموالحس آورده - حواحه مدرگاه حلقه پناه رسانید -
 به پیمین الدوله آصف خان و علامی امصل حان و درمرحان و صادق حان
 و چندی دیگر از امرای حصور خلعت نازانی و بناموب حان خلعت
 نازانی و شمشیر مرصع و پشاه هزار روپیه و طرقت انعام عنایت شد •
 پالردهم صدر حان ناصبه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه
 هزار و دو هزار سوار - و کار طلب حان ناصبه هزار و هزار سوار
 بمنصب سه هزار و دو هزار سوار - و مرحا حان بمنصب دو هزار و
 هزار سوار - و مبارک حان نیاز و ناصبه پانصدی سه صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و امرای یابند - چون بصیری
 حان که با راحه گجندگه معین گشته بود معروض داشت - که اگر
 خدمت تحسین ملک تلنگانه و ملج معندهار دایم مدوی نار گردان

بدار الخندة اكر آباد رسیده باتفاق روانه درگاه والا گشته بودند .
 در دلت شرف زمین بوس دریافتہ سی لک روپیہ را کہ اسم خان
 از دار الخندہ بحکم اتدس همراه این دو برادر ارسال داشته بود
 رد نیدند . و بمعایت خلعت فوازش یافتہ در قوج خواجه ابرالحسن
 معین گشتند . سید عالم بارہ بمرحمت خلعت و شمشیر صوفیاز
 گردید . مکرمات خان بہ تشخیص کیفیت و کمیت لشکر فیروزیا
 بہ بالا گہات دستوری یافت . و بمعایت خلعت قامت عزت پر
 آراست . و بچہل کہ از امرا خلعت بارانی مصحوب او فرستادند .
 بیست و سیوم اللہ بار خان از اصل و اضافہ بمنصب درہزار و
 پانصدی ہزار و پانصد سوار . شاہ بیگ خان باضافہ . پانصدی چہار
 صد سوار بمنصب درہزاری ہزار سوار . و سید عالم بارہ باضافہ
 پانصدی درہشت سوار بمنصب درہزاری ہشتصد سوار . و ہر دو ہرام
 کچواہ باضافہ پانصدی ۷۷ صد سوار بمنصب ہزار و پانصدی ہزار
 سوار . و سید عادل از اصل و اضافہ بمنصب ہزاری ششصد سوار .
 سر افتخار ہر افترا خندہ .

بیست و ششم ملکوجی دکنی بمنصب ۷۷ ہزاری ہزار پانصد
 سوار . و ہاباجی بمنصب در ہزاری ہشتصد سوار . و نور اللہ ولد
 خواجه میر ہروی بمنصب ہزار و پانصدی ہفتصد سوار . و اسفندیار
 ولد حسین بیگ شیخ عمری بمنصب ہزاری ششصد سوار . و
 ادگر دین ولد ستر سال بمنصب ششصدی ۷۷ صد سوار . و سراز شدند .
 بیست و نہم میرزا حسن از اصل و اضافہ بمنصب درہزاری
 ہزار سوار بلند پایگی یافت .

سلاج ماه باتوب حان محکم اندس ار لشکو طغرلتر محمد، بتقدیل
 سده سده جهانداري سعادت اندوخت - و وزیر حان بدر مقصدان
 برار را مالش برار داده ار راه بالا پور آمده شرف مقامت درباب -
 ما ناحی خویش راهو که در چاهیان دکی مشکامت اتمام
 داشت نمایند بدل سر بلند کردند *

دوم شهر دی الحکم عید قربان مژده نشاط و اندماط رسانند -
 شه نشاء گردون شاه نمید گاه تشریف درده معار ادا نمودند - و در
 تشریف بردن و آوردن از در بنار جهانی نامنا شد و رسم قربان
 تقدیم رسید - پنج ریل از حمله بدشکشی که شیر حان صوة دار
 گجرات در وقت آمدن بدرگاه والا حسب الحکم در دستدار نگاره
 مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از بوکران خود مرستده بود و او
 برده حواحه او الحس آورده - حواحه بدرگاه حلقی پناه رسانید -
 به همین الدوله آصف حان و علامی اصل حان و وزیر حان و صادق حان
 و چندین دیگر از امرای حضور خلعت نارانی - و مقامات حان خلعت
 نارانی و شمشیر مرصع و بختاء هزار روپیة بطریق انعام عنایت شد *

پانزدهم صدر حان ناصبه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه
 هزار و دو هزار سوار - و کار طلب حان ناصبه هزار و هزار سوار
 بمنصب سه هزار و در هزار سوار - و مرخا حان بمنصب در هزار و
 هزار سوار - و مبارک حان دیازی ناصبه پانصدی سه صد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرار و یارانی - چون مصیری
 حان که با راحه گنجینه مرعی گشته بود معروض داشت - که اگر
 خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعه معدنار بایس مدتی نار گردان

بعد از کاری ابدال جهانگشا با حسن وجهی بنقدیم میرساند -
 بنابراین در حدیثی که اوج قاهره بواسطه ایام دوش فرزندش کرده
 بودند اذرا به پیشگاه حضور طلب فرمودند .

بیست و ششم بمقایت خلعت و باضافه بانصد حواری بمنصب
 چهار هزاره مع هزار حواری و مرحمت اسب با زمین مطه و قیل از
 حلقه خامه برنواخته بجای رادرتن بتسخیر ملک تلفگانه و کشایش
 قلعه قندهار دستور داند - راجه گچمنگه حسب الطالب بدرگاه
 خدیو پناه رسیده شرف آستان بوس دریانت .

گشته شدن جادون رای تیره رای بسعی بینظام نا تمام
 هرنابخرد تیره اختر که از نا-پاسی و حق ناشناسی و کفران
 نعمت ازین درگاه اقبال پناه رو برتابد و از نقصان آگهی و طفیان
 کمرهی مرار نموده بامید یاری و مددکاری نزد بی سعادت
 که خسران دیدد دین و دنیا و خذلان کشیده صورت و معنی .
 گشته است - زینهارای شود - روزگار شگرف کار که نوکر کمینه گذار
 این دولت والا آثار است - همان ملجا را مهلک گرداند -
 و مامن را مقتل - مصداق این مقال مانع از عبرت الکیتر
 جادون رای خسران گرای است - آن کافر نعمت قاهر هبت
 با پسران و ندایر و دیگر مقتضیان درین درگاه آسمان جاء بیست
 و چار هزاره پانزده هزار حواری منصب داشت - و جاگیرهای جید
 دکن تنخواه یافته در نهایت رفاهیت و عاقبت میگذرانید -
 از آنجا که حومه تنگ باره مرد آزمای دولت پذیرد و هست و یک

مار گران مکنت در نگردد آن معتم العقل - و ختم العاصب -
 تا مرزندان و خویشان فرد بی نظام رعب و چون بی نظامند مراحم
 بعضی داند که بتوابعی لازم دات آن بد دت است - و کامر
 ماحرانی ملزم حوهر آن بد حوهر در صدد آن شد که او را بدست
 آورده معد گرداند و تا چندین از نوکران معتمد اس رار در میان
 نهاده گرفتار او مقرر گردانند - و باس اندک او را فرد خود طلبند
 چون هنگام کفر با پیاسی وحده بود آن مدبر با تمام نامم بدنه بحانه
 بی نظام آمد - و جماعه که در گمن فرصت بودند تنگ باگاه حمله
 آوردند - و هر در طایفه شمشیرها آخته تا بکندگر در آریختند -
 مردم بی نظام هجوم آورده او را تا در پمرا حله و راگهور بصوب رای
 نندرد حالتش بغل رسانند - و حکمدورای برادران بد اختر و
 بهادر حی پسر او و کرجائی و ن او که مدار سلطه آن حاکم فاسر
 مر او بود تا بعد الصبح از دولت امان گریخته بصدفگر بدرگی
 بحالداور که موطن اصلی آنها بود - و حادون رای در اینجا ملعه
 ساجده رفتند - و بوسله عراض مشتمل فرند است از اعمال شذعه
 و افعال از اعمال فحشه - و الدرام شوق فندگی بدرگاه عرش
 اشتباه ملتجی گشتند - از حرم پوشی و عذر نوشی حرام و ببله
 و معاصی ثعلفه اس گروه عفر بژره بدمل اعصاب پادشاهانه پوشیده
 آمد - و برای استمالت اجتماع فرمان عظم و شان تمام اعظم حان
 عر صدور نام که چون ابدل بدرمه بحالبد بدرگاه حلیق پناه ما
 نارگرد نه اند - بمراحم ملکانه مطمئن و مصد مال حاجت در ملک بدگان
 بملک گرداند - هر چه در باره مهمساری انها التماس خواهند نمود

شرف قبول خواهد یافت - اعظم خان نقل مرغان قدر توان مصعوب
 یکی از معتمدان خویش و گمان یاقوت خان و ارداجیرام و دیبختی
 نام که مدبر معاملات جادون رای برز بود - و برای کارهای و گرفتن
 احسان نامه بشکر ظفر دیگر آمده - نزد آنجماعه فرستاد - چون این
 جماعه را سعادت دربار بود - و بیست و یکبار - دل در بندگی این درگاه
 سلاطین پناه که مامن خایه‌خان است - و سلبای خاندان - نهاده -
 همراه مردم اعظم خان و یاقوت خان و ارداجیرام روانه لشکر نیروزی
 گشتند - و چون نزدیک رسیدند با اشاره اعظم خان یاقوت خان و
 ارداجیرام و کهنلوجی بهونسله و دیگر سرداران دکن استقبال نموده
 بمحکم آوردند - بالتماس اعظم خان جگدیو رای بمنصب چهار
 هزاره ذات و سه هزار سوار - و تلنگ رای که بدولت بندگی بجا آورده
 رای که نام جلدش بود موسوم گشت - بمنصب سه هزاره ذات و
 هزار و پانصد سوار - که سابقا بصورت رای برادر او داشت - و
 بیتلوجی بمنصب دو هزاره ذات و هزار سوار که منصب پدر او
 اجل بود - مر بلند گشتند - و یک لک و سی هزار روپیه برهم مدد
 خرج و تبذول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و محال
 زمینداری جادون رای بدستور سابق مرحمت شد - تا جمعیت
 اینان پراکنده نشود - و بتقدیم خدمات پهنیده توفیق تقصیرات
 گذشته و تدارک زلت رفته نمایند •

درینوالله دردیخان قراول بیگی که از لشکر بالاکانت برگردیده
 بتقدیل آستان راه پیشانی بخت برافروخته بود - شیری چند در
 نچپرگاه دیده بعرض اشرف رسانید - و بحکم قضا نفاذ آن

درندگانرا به بادو (که دایمست در کمال استواری بطول ده هزار ذراع پادشاهی و ارتفاع شش و بسان - را پرده بستنهایی ستبر برپا کنند و انواع مباح و وحوش دران گرد آورده صید نمایند) احاطه کرده بظاهر باغ زمین آباد رانده آورد - پادشاه شیر شکار فیل حوار بشکار گاه تشریف فرموده یک قلعه شیر را به تفنگ خاصه شکار نمودند - و چهار شیر بچه را بحکم قدر توان گرز برداران شیر نبرد - بدست گرفتند •

از سوانح این ایام فیروزی یافتن سعید خان احمیت در پشاور پناهند صمدانی و نیروی اقبال جلودانی - گذارش این ماجری برسم اجماع آنکه کمال الدین ولد شیخ وکن الدین زرهیله که در زمان حضرت جنات مکایی بمنصب چار هزاری و خطاب شیرخانی مریبلند گشته بود - از فتور دانش و قصور بیدش بنوشته پیرای تیره رای دعت فساد بر کشاده کمرادبار بر بست - اکثر قبایل اماغله از کنار آب اتک تا نواحی کابل و دیگر جوانب با او اتفاق نموده قرار دادند که نخست گرد شورش از پشاور برانگیخته آید چون سعیدخان در کوهات از نوشته بالچو قلیچ خان و داود کماشته لشکر خان برین مضمون وحشت مشحون آگاه شد - علیخان بیگ بخشی آن تهانه و ذوالقدر خان و شادمان پهلوال و خضر کهکرو جمعی از احباب و تابینان خود را در کوهات گذاشته همان روز خود را به پشاور رسانید - و روز دیگر برلن شد که مابندهای پادشاهی بر سر آن بدگر رفته او را با انصار برگشته روزگار چنان تابیده نماید که دیگر پرامون : چنین اندیشههای فاسد و فکرهای کاسد نکردد -

هوا خروار دولت برگذارند که فحمت بمواظف هوش ایزا
 رهنمای صفح یابد گشت - باشد که از گران خواب غفلت بیدار
 شده بشادراه مطارعت و متابعت گراید - هر چند فصیح بکار رفت
 مفید نیامد - بظاهر از روی چاهلوسی و لا به گری همه اندیشه
 خدمتکاری و فرمان برداری را می نمود - و نهانی باخشا و احباب
 فساد و اعداد مواد فتنه مواعظ نکال ابد و دراعی و بال سرمد سر انجام
 میداد - و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از چادای ایللی و
 یگدایی باز میداشت - و عبد القادر پسر لجداد بدنهاد را بپرونده
 مصاهرت و ارسال هدایا نزد خود طلبید - و آن کوتاه بین با کور
 کریمداد پسر جلله و محمد زمان پسر برداد عم زاده اخذان و دو پسر
 او اناننده درو و نتو و نفر و تمام کوه تیراه و هر دو نیکش و جمیع
 الوس ختک و ایماق حاجی و توزی فراهم آورده در یولم گذر که
 هفت گروهی پشاور است بکمال الدین فاضل خرد پیوست - تا
 رسیدن او کمال شقاوت مآل فیز الوسات پشاور و اشغرو محمد
 زی و ککیانی و خلیل و مهمن و داؤد زی و یوسف زی و بر
 کلانی و غیرانین را بمواعید کاذبه و انادیل باطله از راه برد
 گرد آورده بود - و آن هر دو خسارت پیشه شرارت اندیشه باتفاق
 این قبایل بد شمایل روز سه شنبه در از دهم ذی الحجه مطابق نمر
 امر داد از جمیع جوانب پشاور صفها آراسته ایستادند - سعید خان
 نخست بران شد که با بالچو قلیچ و شکر الله پسر لشکر خان و جمال
 و جمال پسران دلار خان کاکر و سید ماگهن باره و دیگر بند هابی
 درگاه از شهر برآمده هنگام کارزار کرم گرداند - چون دید که پناه

مصرت دستگاه آن قدر محصل که بعضی را تحریر است گذاشته و موحی
 را با خود همراه گرفته به مدین پیرداد - و ملاحظه نمود که هرگاه مدین
 موحی متوجه گردد موحی از ناحیه دیگر محصار شهر که رسل است
 درآید - و لشکر مصرت اثر معرعه و متعرق شده بمداغه آن میتواند
 پرداخت باگیر محاصرت حصار اهم دانسته بر نماند معاهدت
 چار طرف شهر را در گرفته در محلات مدین حصار مدین آمدند - و
 بعد از آن درون حصار که حام بود و مدین ایام و کردار اعیان در آن
 شکست و ریخت راه نامده - ملچارها سمت مدین که صلح را بدلیچو
 ولیچ و پسران دلدار حاکم و مدین ماکس ناره سپرد و اطراف دیگر را
 باهتمام دیگر مدین دکان دوگاه ناز گذاشت - و خود نا پسران و جمعی
 اعدای از جمع ملچارها خبر میگرفت از هر سو که ناظر ستیران
 هم می آوردند نگاهبان آن صلح ملچارها منعقدان استقام
 داده از حصار بر می آمدند - و نامه تدبیر شعله حیات ستاره سوختن
 مدین بشاید بغیر ری در مدین دیدند - گروه ادیان از ره گرا شدن
 جمعی کثیر هر روز بواسطه حصار و موار فتنه فحاشی سپرد تحتها
 پیش رو گرفته در محصار نهادند - سعید حاکم در ملچارها مردم
 توبه داده گذاشته نا دلیران رزم خود و دلداران ناموس خود بدستگیری
 تأیید الهی - و پیشکاری اعدا شاهنشاهی - بطریق کثرت و اسوهی
 ملائین بیگانه حلو و مر قاصد و دایره قتال مشعل ساخته
 بسیاری از معاهدت را آتش اموز جهنم گردانید - متد گرایان تیره
 رای پای ثبات از دست داده خاک مرار در مرق زورکار خود
 پیستند - چون موحی عظیم از ناظر کوشان که به پیکار پرداخته

بودند از مدد آگاهی بر شکست سواران خود در محلات دیروز مدد
 توپان داشت - او ایادی دولت محسنت قدیدند که آن فرمان
 پاشا مثل مدد اندیش را در گرد شهر گذاشته بقدمب گراختن به
 برد و - بمصرت منس و خاسک وجود دیشتری از من جدا شد
 مردود بآب تبخ رهگرای سبیل معا گردانیدند - و ناح هسنی استی
 که خالهای استوار را پناه جا پیدا شده فراهم بود آتش زده
 خاکستر ساختند - پس از آن بقدمب پرداخته تا پنج شش نرود
 هر گرا یافتند و ناح بندریع از حم گذرانیدند - و دان مردی و
 مردانگی داده بشهر برگردیدند - از اشراف باطن شهنشاه حقیقت
 آگاه آنکه - چند روز پیش از حدوث این حادثه بر شتاب طرفه اولیه
 که مصدر هیچ معالی بی باغی نگردند بی ظهور - جوی برای
 سعید خان مرصع شمشیری مرستاده بودند - و ظاهر بمان استیوت
 دراز انداده - در ماول نهفته دانی خدیو پیش بین برده گمان هویدا
 شد - و چون خبر این فتح بمسامع عالییه - که همیشه شاه راه بشایر
 بان - رسید - آن مدوی کار شتاب را بعزایت خلعت و جود مرصع
 و بادامد عزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چارهنزاری ذات و در
 حرار و پانصد سوار - و بانچو ملایم را باضافه پانصدی ذات و سه صد
 سوار بمنصب در هزار و پانصدی ذات و هزار و هشت صد سوار
 و خطاب شمشیر خان و هزاران خان را باضافه پانصدی ذات و
 دویست سوار بمنصب دوهزاری هشت صد سوار سرانشار بآسمان
 روانیدند .

دهم مستور بمصابت خان باضافه ششصد سوار بمنصب دوهزاری

هرار و چار صد هوار بر بلند شد در عشاره اولی ماه مذکور ده هزار
رویده معروف نازک و ناز عطا فرمودند *

هفتم مرحمت جان باصافه پانصدی ذات نموده هرار و
پانصدی ذات و هشتصد سوار و ابو محمد کدو از اصل و اصافه
نموده هراری هشتصد سوار معجز شدند *

چهارم صفر زاد رث از نهم مزاحمت نموده دلباز مزاحمت
اندوخت *

هفتم اندر ای که نامش اوپ سنگه امیر و حصار حنب
مکانی نقره ای که در تصاعف سال سیم نثارش خواهد نام
اورا بانوای مخاطب ساخته بودند - چون پدرس راحه هر سراس
در گذشته بود مخاطب راحگی بر بلند کردند پس ازس درس
سپاس نامه فتح ابدی راحه اوپ سنگه گذارس خواهد نامت -
ناوخی معروف بر نوازی شده که از یوگران معددی نظام بود -
معالجی طالع ناحمی داخل لشکر قندگانه شد و نالدهاس
بصیری جان نموده در هراری ذات و هرار سوار سرامراری نام
و مرتضی ولی برادر حامسپاز جان از اصل و اصافه نموده
هراری ششصد سوار برق عرب بر امراج *

هفتم ربیع الاول راحه گنج سنگه و اسماعیل ماحر و شمشیر حاصه
نا نراق مرصع عمر امتحان بخشنده دلشکر مصروف ابر مرحمت فرمودند
ماهر پسر نامر جان نجم ثانی بمعدل عینه فلک رفته سر بر امراج
پردانه مرصع نالشی حوهر که پیشکش پدر او بود بنظر حور شد
اثر در آورد - هر یکی از شبح صوی و ذات جان و سرره جان که

برده نمونی بخت بمیاه تنگانه پیوسته دلال بندهایی در است اردو قرب
گشته بودند - بانتماس نصیری خان بمفصبی در خور نوازش بمانند
چون موسم بشتن انقضایست و هنگام تردد بندگان سعادت
پذیر و تنبیه مقاهیر رسید - اعظم خان و دیگر امرای والا مقدار
از دیول کانو که برای انصرام ایام برجات درانجا اقامت نموده بودند
ماسب احکم بقصد استیصال امانتک فساد آئین و بی نظامی
خسارت گزین روانه گشتند - چون - ابقا بعرض یاریانگان پای
اورنگ خلافت رسیده بود که سید مظفر خان هراول - پناه ظفر
دستگاه را به باب ورم بالای ناف نیروی سواری نیست - شهنشاه مهر
گستر جگجیون جراح را بمعاجله او مرفقاده مقرر فرموده بودند که از
پس از تخفیف آزار بآستان معلى بیاید - و سردار فوج هراول
اعظم خان راجه جیسنگه باشد •

هشتم این ماه خان مذکور که جگجیون بعد از رسیدن آنجا
موضع آماس را بجهت قوت ماده در حضور اعظم خان شامته بود -
و خلط بمیاری دفع شده - و او روزی چند برای التیام جراحات
توقف نموده روانه درگاه ملاطین پناه گشته احراز شرف ملازمت
سراسر سعادت نمود - خدیو مهربان قدردان او را بمنایت خلعت و
جمدهر مرصع باپهل کتاره و باضافه هزاری ذات بم منصب پنج هزاری
چار هزار سوار و مرحمت اسمی از طویلک خامه بازی مطلق - رانراز
ساختند - راجه روز امزون از اصل و اضافه منصب هزار و بانصدنی
ذات و هشت صد سوار بر فراخته آمد - خولجه ابوالحسن نیز باجمعی
از بندهای درگاه معلى بعد از انقضای موسم بارش بحکم قدر توان

از حوالی قلعه انگ راهی گشته دراه نگاره متوجه ولایت ناسک
 و تربیک شد - بعد از آنکه مصرح نگاره رسید - بهرحی زمیندار
 آن ملک باچار صد حوار استقدال نموده حواحه را دید - و حان زمان
 و لهراسپ پسران مهاسب حان که همراهی اس لشکر معین شده بودند
 درون هنگام حواحه پیوستند و حواحه از گهات خراهی ملک عدم در
 آمد - و با هر یکی از حاضرین و شفرحان و شاه نوار حان توحی از سپاه
 همراه کرده مقررات داشت که در هر کوچ یکی از اس اموال به گاه هر اول
 باشد و دیگری چند اول - و چون عمال و رعایای قربات و برگذات
 بی نظام از سر راه برخاسته بمکمل و کوه رفته بودند - و این
 باعث خرابی ملک و گرابی علیه گشته بود و عاریان سپاه عسرب
 می کشیدند - حواحه قرارداد - که یکی از اس به موج بعد از دو سه روز
 نتاحت کوهستان و محال آبادان ملک شتافته هرچه از علیه و گاه
 بدست آمدند بمجاهدان درس برساند - در هر تاحت هم آذوقه فراوان
 فراهم می داشت و هم حمی کثرت از معاهیر مقتول و ماسور
 می گردیدند - در مدول بی نظام مجلدار حان و دانا پندت و عمر
 حان اعمار را با حشوی از سوار و پنداده مرستند - که شهبام بر
 اموال ماهره ناس دیدارند - و روز از حماعه که برای آرزو هیمنه و
 گاه برابند قابو نموده از گاه و شفر هرچه بداند بدست آرند - حواحه
 درین معنی اطلاع یافته شاه نوارحان را با موج او بواسطه مالش
 آن مطالب پیشگل روانه ساخت - شاه نوار حان بر یک بیست گروه
 یلغار نموده ناس متذکره پڑوها رسید - مجلدار و همراهان شقاوت آثار
 از تاب زد و حورده شیران پیشه هلیحا بیارده همگی احمال و ائفال

را گذاشته راه فرار سپردند - و شاه نواز خان با غنیمت فرار را
 مراجعت نمود - چون ارباب زندگان پراگندگان خود را فراهم آورده
 نواحی اشتر طغر و دیگر بیان امدازی بودند خفتند - خواجه بنکاه آن غرض
 سوختن که در فواحی سقمریز بود پنجس یافته خاترمای را
 با فوجی فرستاد - تا به قهق و غارت بپردازند - ایشان شبانه
 یلغار کرده بنکاه آن تبه کزان رسیدند - مسلمانان سرآمد آن جماعه
 سراسیمه گشته بجانب تنگ چادر در فرار نمودند - و جماعه از مهرهانش
 که از کشتن و بستن حصی با متعدد در اطراف متفرق شدند - رهبانان
 کار طلب یقه و بارایان عذبت گرفته هم عذاب فیروزی سعادت
 نمودند - دیگران دل بباک دادگان پیرامون اردوی خواجه نگشفتند .
 شب درازدهم درازده هزار رویده بآئین مقور و بصلیا و تقرا
 عزایت شد - حکیم حاذق ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام
 قلی خان والی توران رفته بود هفدهم مطابق غره آبان ماه شرف
 اندوز مغزمت گشته داماد خان گذارید .

فرستادن ضد الخلفه بمین الدوله اصفهان

بسررداری همگی عساکر فیروزی مائربالاکها

چون بر پیشگاه خاطر نهفته ناظر - اورنگ آرای جهانبانی -
 حضرت خاقانی - پرتو انگند - که اعظم خان با همسران سازگری
 که سرمایه سری است و با مرز تران بردباری که پیرایه سردار است
 ندارد - و همین باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده
 بود - چنانچه گذارش یافت - پادشاه دوز بین - حزم گزین - رکن

رکس دولت - ساعد مساعد ملطفت آفتخا را - که در مراتب
 ساوک پدیدیده - و مدارج الحلق گردیده و اسالت خواطر - والای
 نواظ - و تعظیم لوازم - برداری - و مراسم کار مرمائی نگذائی دارند -
 و همگی از کل درات - و اعدا ملطفت مطوع و متاعب
 از میماید - و ناشلیقی کل عمارت دالگاهات معدن ساخته بودند
 و در اول مطابق سیوم آذان ماه حلت خاصه با چاروب زرد و زری
 و حلیه مرصع باهول کناره و شمشیر مرصع گران بها و در اسب
 از طوئل خاصه یکی شاه ناهن ماه با زم مرصع دیگری با رس طه
 میساکر و طفر گچ نام میل از سلقه خاصه نایران نقره و ماده بدل
 عمامت مرصوده و حصص نمودند - و اراخا که رسم دولت مندان
 هندوستان است که هرگاه بقصد - عزاز حاده برآمد حاسب شمال
 برهالکی و جنوب رویه بر اراده که به دوستی و بان رتبه گویند و
 بسوی مشرق بر میل و نظریه مغرب بر احب - و از شده رد نگردند
 و سقرا این عمامت دولت در جنوب بود - و ک مدخل رتبه لبر علاقه
 عنایات دنگ گشت - و معروض شد که آن حان و لاشل در موضع از دهر
 که آب و حلیه فراوان دارد اداهت گردیده مصلحت و مت بعمل آرد -
 شایسته حان حلف الصدق بمن الدوام بحلفت ماحر و حلیه مرصع
 و احب از طوئل خاصه با زم مطه و راد رتن و مدائیکان و مید
 هر در حان رالله و در حان که خدمت ششگری این روح سر بلند گردید
 و - بد عالم برادر سید هر بر خا حلفت و اسب نوازش یافته -
 همراه آن سر آمد نوایان مرخص گشتند - و امالت حان و حواحه
 که کار برادر را با حمد الله حان بهادر که از اصل و امانه بمصلحت

هنرزی چهار صد - واز سواران شد - و دیگر منصبداران را نیز همراه
 بهین اندوخته زمین نموده بعضی را بسنعت و احب و برخی را
 بسنعت سواران گردانیدند - عهد الله خالی بهادر که از دینر سنان
 سید مظفر خان روسی در حکم مهمور سائیده بود - و بهماچند جنگجویان
 صحت یافته - درین روز بحکم جهان مطاع به برهانچور رسیده شرف
 مزمت دریاست - و هزار مهر بدر گذرانید *

بیست و ششم چون بمعرض ابدس رسید که دیانت خان دست
 بیاضی قلعه دار احمد دگر جهان غانی را بدروود نمود - حراست آن
 حصن حصین بچنان نگار خان مقرر شد - و از بهمنایت خلعت و
 چهل هزار روپیه نقد مدد خرج سر بلند گردید - و فرمان قضا لغاء
 صدور یافت - که هرگاه جای نگار خان بمسکرفیروزی رسد - اعظم
 خان پنج هزار اشرفی برای خرج قلعه بآه داده جمعی را برسم
 بدرقه همراه کند *

گذارش وزن قمری

روز پنجشنبه مهم ربیع الثانی سنه هزار و چهل مطابق بیست
 و دوم آبان که غرض نشاط ارباب دولت بود بهزاران فرخی و فرادان
 خجستهگی جشن وزن قمری و اخذ تمام سال چهارم و ابتدای چهل
 و یکم از زندگانی جوادانی حضرت خاقانی ترتیب یافت - و آن
 منصر خلعت بآئین مقرر بطلا و دیگر اشیا وزن نموده آمد - و ابواب
 احسان و اسباب انصال کشاده و آماده گشت - منصب مبر جمله
 باضافه هنرزی ذات و سه صد سوار چهار هنرزی ذات و هزار و پانصد

سوار معزز شد - و از اصل و اصاده منصب شاه جنگ حان درهراری
هرار و دو دست سوار سوار نامک گوپال سنگه که پدرش راجه مدرپ
مپوری شده منصب هشت صدی چار صد سوار سرادرار کردند *

از سوانح اس انام تاحن اعظم حان اس برپدرای هرره گرامی
و مالش سرانام اس آند رای و ادصار شعارت اندمای او
گذارس اس معان آنکه چون عاکر گردون مآثر معدار
انصرام انام برسل اردول گلو فام اتصال بی نظامده و اداعده بهصفت
نمودند معرجهال و فلول محمول و دیگر معاهدت شدقی اس حدرار
حالدپور کدرای اخصای موسم شکل دران نامست گردیده بودند دربی
اسازنجامت پامیری و هادند - اعظم حان برادر اس اذنار پندشگان اگهی
یادند تا امواج نصر امتدح کوچ بر کوچ تعادست نمود - چون نموضع
وامدهوری که بر ساحل آب نآن کدک رفیع اسب رسیده درباب که
مکان دل بی نظامده نالی گهات دهادر در مده و لعل آس پناه
گرفته اند و پیرای عتوه محب هدر از نوحی نر که درانجا توقف
گرفته بود برنامده - و حدر ادعاس اشکر جهانکشا مآصول شده
حماک را که برای تحصیل محصول محال معاعده بدر مرهفاده بود
ضمانده و چشم انظار در راه رسدن دران رمدوسک معرجهال و
فلول اردهادر دارد و عریمب آنکه پیش از مراهم آمدن اینان
حول را نآن مده حوی فصا حورسانده جمعیت او را پراکنده
گرداند - او را مدهوری نمیکو آمد - درس اینا مکنت صاف
سکن حان واد مده حان و صوی فله دار بدر پدم رسند -
که پیرای تیره رای در راجهوری که از میچهای گلو نیست و چار

کردا است بنفوسم احباب قیام که همروهاں ستم بیسته او در کیدوں
 و کبودایی برهیزی گرفته اند مشغول است و اکثر متعلقانمش که
 برای تشدید براننده بودند فراهم گشته اند - و از خبر رسیدن
 امواج قاهره بنواحی پانهری قرار داده کتھرگا به بیرنزدیک شوند
 کوچ نماید - اعظم خان و یاقوت خان و مابوجی بهونسله و اکرام خان
 و میر عبد الله و رعایت خان و دیگر یندان درگاه عرش اشباد را
 باجمعی در سپهلی گاو همراه اردو گذاشت که حراست اردو
 نموده راه باھنگی فرودند - و سپهدار خان و راجه جیسنگه و راجه
 جیپھار سنگه بنذیل و راور و سوز بهورتبه و بهادر خان و راجه بیتھلداس
 و سردار خان و راجه بہار - هکے بنذیل و راجه انوب - سنگه و خواصخان
 و جان نثار خان و ارچن برادر رانا کرن و مرحمت خان بنشی
 احدیان و چندر من بنذیل و اهتمام خان و کیدلوجی و اردا جیرام
 و جگدیورای و دیگر دکنیان و منصبداران و احدیان و برق اندازان را
 همراه گرفته بعد از یک پھر شب بتصد استیصال آن گروه شقاوت پژوه
 از سپهلی گانو سوار شد - و چارگری شب ماده بموضع پیپلنڈیر که
 از بیر شش کرده است رسیده بصف شکن خان نوشت که باجمعیست
 خود بر کنار لشکر نکبت اثر آن برگشته سخت قیام نماید تا همان
 جمعیست قلیل را نوچ دشمن مال پنداشده بطرفی بدر فرود - و چون
 صف شکن خان موج خود را توڑک ساخته بر فراز پشنگ بمقامت
 یک گروه برابر متاھیر که چار کرده از بیر گذشته در دامن کوهی
 اقامت داشتند ایستاده عزیز پسران ذلیل باجمعیست بدر بمقابلہ
 صف شکن خان شقامت - درون اثنا اعظم خان بالشکر ظفر انرجلو

وزیر حمید - عزیز از اصول امواج قاهره پای ثواب از دست داده
 با مطربان نزد پدر برگشت - و برگرداد - که عساکر بصورت صائیر
 بسرعت هرچه تمامتر رسیدند - و جمعی که پیشتر نهوار شده بودند
 موج صعب شکن حای نمود - پیرا چون برسیدن لشکر میروزی را دمرار
 بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر با همگی امانت آماد پیگار
 گشت - راجه حبسنگه سردار موج هرادل باراجه بیتنلداس و راجه
 انوپا سنگه و دیگر راجپوتان و سپهسالاران سر آمدن موج برانشار
 بهادر خان و سردار حای و خواص حای و اهتمام حای دارو عتوه حای
 با تفنگچیان و مرصحت حای با احدیان به بنگاه آ کدست دیدن رسیدند -
 عصا بغا اسباب خود را با اموال و امتعه دازرگان که پیغمبر گرفته
 تقسیم میگردند گذاشته شروع در بر آمدن کوه نمودند - و از آن روکه
 از اشتعال اکثر احدیان و تابعین امرا بتاراج رند و بار انگروه متغ
 هزاره امواج سحر امواج از قوزک امتاد - امرای مصلحان و راجپوت
 که اسامی شان بگارش یامت با قلبی از مردم خود عقب میخایل
 بران کوه بر آمدن گرفته - و بهادر خان و رهیل و اهتمام حای و برهر
 داس جهالا پیش از دیگران بقله کوه بر آمده تعاقب نمودند پیرا
 چون دید که جوتی از دلیران جداکار ناگهان رسیدند - و دیگر دلیران
 نرد شعار نیز بهم میسرند - عماری ماده میلی که زبان بانی مابده
 قتل دران همراه میگردانید به حیوکان و راه کرده خود قدم ادبار
 به پیگار استوار ساخته استاد - و بهادر برادر زاده خود را که اعتماد
 تمام بر دلیری و مردانگی او داشت روزوی بهادر خان و دیگر
 میاهدان فرستاد - و چون بر بهادر خان و اهتمام حای و دهر داس

از قنات همروان نیز به تنگی گرایید . پیداده شده دل بر جان نشانی
 نهادند - و در گشش و گشش کارنامه سرداشی بروی کار آورده
 جرمی کذب را ره گمراهی ندانیدند - و بهادرخان دانست چنانچه
 در زخم خبری بروی دیگری دیناوردن است - و چندمی از همروان
 در میدان پیکار که از کفایت عجز و بعد سبب تار شده بود پروانه را بخود
 را بر شعله شمشیر آتشبار زدند - و سرهرداس جهاد بنوعی را بدو تن
 پیچیده نشای سردانه خان مای را در کار خدایند حقیقی در باخت
 قیامی اندوخت - سپهبدان خان و خواستار و مرحمت خان که از
 دست راست بر کوه برآمده بودند - از مشاهده این کارزار در پناه
 دیوار سنگ چین که دراز حوای بود نگاهداری در آمدند - و
 راجه مهار سنگه بندیه از دوج برافزار بهوسک بهادرخان رسیده
 کوشش مردانه نمود - و برخی از همروان بهدش گردان
 نقد جان در باختند - و راجه جیدمکه و راجه بدآملداس و راجه
 انوب سنگه و غیر ایشان که در دیگر جانب کوه بودند نیز بهنگام
 رسیدند - اعظم خان بسرعت تمام پدای کوه رسیده ملتغشان و راه
 سرور بهورتیه و چندر من بندیه و دیگر مردم جرافار را تاکید بر
 آمدن نمود - درین وقت که بر بعضی از اولیاء دولت ابد میداد
 کار فی الجمله تنگ بود از فیرمگی ابدال بصرت مان شاهنشاهی
 که همواره بنائید سبحانی کار گذار است - و به تیسر آسمانی
 در گیر و دار - آزار فیروزی بر روی کار آمد - و بهادر تیرد اختر از
 رسیدن افواج پی در پی دل بای دانه با متعین مانده رد بگریز
 نهاد - و پیرا نیز از قرار گاه خود قرار نمود - در هنگامیکه آن هست

همنان از مرار کوه رو به مشیب داشتند - و پیکل و مدق دلاروان
 حامد در معارف آن ستمساران گران حالی می یارید - تعلیمی به بهادر
 مرید رسید - و در گرمی هنگام پیکار از رفتن باز ماند - درین اثنا
 پسررام نام نوکر راحه بهار سنگه ندیده خود را باز رسانید - بهادر
 بیم حال باد در آویخته حمدهری بر رانش زد - و پسررام نیز
 حمدهری مرگویی بهادر زده آن خون گرفته را روانه ملک دنا
 گردانید - و سر آن بد گهر را با اسب و پیو و انگشت و دو شمشیر که
 یکی در اسب داشت و دیگری در کمر راحه بهار سنگه رسانید -
 راحه آن را نزد اعظم خان آورد - خان اسب و دلق به پسررام بخشید
 هر پسر او را برای عدوت سایر مقهوران معزول مرستان - که از دروازه
 بهر بیابان رفت - و انگشتوس درگاه بهان بنام روانه ساخت - تا بر
 همگان روش گردد که از روانه ملک عدم گشته - و مدارزان لشکر
 فیروزی تا سه کوه تعاقب آن نادیده پدماان ادنا برداشته بسیاری
 را طعمه قلع خان گرا گردانند - چون سپاه نصرت دستگاز در یک
 سواری از یکا بهر شب گذشته تا سه بهر روز رانده بر می گزید
 بودند و بودند - و ار شدت حوالت و فقرت حرکت در اسب و سوار
 تاب و توان نموده بود اعظم خان دران هم توقف گونه کرد -
 که هم سپاهیان و اسبان الحمله آرامی کردند - و هم پهلوانان
 درین میان پیرا و دیگر همراهانش که همه اسبان تازه رو
 داشتند مرصت عظیمت داشته راه گریز سپردند - اعظم خان درویش
 محمد دکنی را با مردم حگلدیو رای برادر جاندون رای که در پیر بوده
 و لحنی دیگر از نندگان درگاه معلا تعاقب آن سخت برگشتن مرستان

و خود نیز با وجود حالده گی مردم و اعیان بی - برده شدن منتهای
 دران شد و چون برای شقاوت گدا درویشی که امواج ظفر امتزاج
 دست از تعاقب باز نمی دادند در انانته گریز عیال و از عمارت
 ماده فدل مبرده آورد و براسپ - واز کرده همراه برداشت - درویش
 محمد و دیگر همراهان آن ماده فیل را با عمارت بدست آوردند - و
 جمعی را از امانت درون لپاک بد نژاد و غیرهم عیال خود را مال بقید
 اسر در آوردند - و پیشتری از مردم کار آمدنی پیرا مبروح بند
 رفتند - و از نزدی هراس آن گروه گفزان اسب جز لباس پوشیده
 و اسب سوارى هیچ با خود نتوانستند برد - و پیرای برگشته بخت
 با چندی از رفقا که همان ادبار سلازم روزگار آن نابکار بودند بهزاران
 پریشانی و سرگردانی که لازم کفران نعمت است از نا کامی بگم
 نامی در ساخته بدوستان در آمد - و اولیای دولت بدواز فیروزی
 رخسار روزگار برانروخته - و بدست بهروزی لولای انتشار برانراخته
 هر گردیدند - و چون شام پرده انقضاء بروزی روز عالم امروز انگند -
 اعظم خان دست از تعاقب باز داشته فرود آمد - و از آنجا که از
 یاقوت خان که در میچلی کانو بار در گذاشته بود خاطر فراهم نداشت
 به بیر برگشت - تا هم اردو برسد و هم مکتون ضمیر فساد پذیر
 مقرب خان و پهلوان دریابد - درین روز یاقوت خان با اردو بهلشگر
 نصرت اثر پیوست - و ظاهر شد که دریا صفتوز از نیدوسه برآمده
 با پیرای مقهور ملحق گشت - اعظم خان در بیر برای آسودگی
 دباب و دیدن شان لشکر چندی اقامت گزیده حقیقت ابلاغ دراز
 و تردد نشیب و فراز - و کیفیت فتح اتبال طراز - بدرگاه و انمعروض

داشت - شهشاه حق آگاه از قدردانی و جوهر شناسی بخاندنری
 این متاع نمایان اعظم خان را خلعت فاخر و شمشیر مرصع و اسب از
 طوبیله خاصه با ساز طلا و نعل از حلقه خاصه عنایت نموده مرستادند -
 و بهادر خان را خلعت و خنجر مرصع مرحمت نموده ماصانده هزار
 سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار و عطای اسب با زین مطلا
 و نعل و زینتکار بخشیدند - و دیگر بندگان را نیز در خور کار طلبی
 و خدمت گذاری سر امرار گردانیدند - چون پیرای کفران گرای
 و دریای تیره رای از حدود و نهضت پور و دهوسله از برگدای ولایت
 بی نظام که نوروں انواع قاهره پیش از مرسات دران اثر آندادی
 نموده بود مقصد رفتی دولتا ناد رو بهادند - اعظم خان آگهی یافته
 از بیر تا قریب بیست هزار سوار که دران امام شان اینان دیده بود
 مصوب سیوکانو کوچ نمود - درون ایام ماهوخی دهوسله داماد حادو
 رای که سر لشکر هندو بی نظام بود لشکر و مروزی که با اعظم خان
 بود پیوست - او بعد از کشته شدن حادو رای چنانچه گذارش
 یاست از بی نظام پیوند همراهی گشته به برگنه پور و چاکنه رفته
 اقامت نموده بود - از سختوری ارزومند ندگی این درگاه خلیق
 پناه گشته با اعظم خان دوست که اگر از ملقرمان آستان عرش
 سکل عهد نامه که باعث اطمینان خاطر پیرانند این بنده شود برسد
 حلقه خدمت گذاری در گوش کشیده بمعمر اتبال بیاید - پس
 از آنکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون حاد عرصه داشت نمود -
 فرماں شد که تسلیه او نماید - و منصبی که در باره او در خورشان
 و منتسبان از تجویز خواهد نمود شرف پذیرائی خواهد یافت -

- و چون آمد از وی این حکم صادر شد و سوار داشت لشکر و پیروزی
 گردید. و از آن پس از آن وقت به شجاعت و منصب بنام هزارن ذات
 و سوار و جمدها و مرصع و علم و فتاوه و اسب و قیل و امام در آنکه
 ردیده بر امر از گشت - و میدانی برادر او به شجاعت و منصب به
 هزارن ذات و هزار و پانصد سوار و شجاعت و جمدها و مرصع و اسب
 و سوارچی واد سوارچی شجاعت و منصب به هزارن ذات هزار
 سوار و اسب - و هر کدام از زبانی دایم ساقیه و مالوچی و هاباچی
 به منصبی در دور داشت با نامند - و دیگر مذکورشان او نیز مراخوررتبه
 به منصب سر بلند گردیدند - دامن صبد ایقان با تمام هشتاد هزار
 روپیه برآمده شد - پیرانی که در منصب و در زبانی حاضر هست خبر
 نهضت اوج جهانگشا بجاء - دیوانه و معیده از بیضاپور و بهولستانه
 بموضع لاسورکه ده گروهی دولتمدار مت رفتند و بی نظام از استماع
 قوچه عساکر حضرت صا، بداد صوب حرمیده گشته از نظام آبان که
 بیرون ملک دولتمدار ساخته بودند و متعلقانش منزل و عمارات
 در آن پرداخته بودند به نام مذکور رست - و پیرا و دریا نیز در قسور
 بودن محاسب ندیده در این گفته که بیدم گروهی دولتمدار است
 انامت گزیدند - و پس از آن چندی متعبد را یارباش دره که در پناه
 آن حصن حصین واقع شده بودند - دریای تیره روز با هزار ایقان
 شغارت اندوز از پیرا جدا شده به قصد قاخت دواچی فصبه اندول
 و دهرن گابو به روی چاندور و گهات چالیس کانو رفته گشت - و چون
 ایدمعنی به عرض ملنزمان به سلط حضور رسید شهنشاه در بین حزم
 آئین که از روی غیب دای و نهفته بینی پیش از آنکه این خیال

نگوینده از آن مصدر افعال با پسندیده مظهر آید عند الله حال
 بهادر را که در طاهر برای معائنۀ او و در ناظر برای مداوی
 دروای کادر بعمد احتاط و مساک و رده صواب و تدبیر از بی شریک
 ناگوار بوار صورت نمی رسد - از بالا گهاک طلب فرموده بودند
 بهیچ تادیب و تندی آن شورش بهیچ معنی گردانیدند - و دهم
 حمادی الاولی بعدایب حاکم و احب از طرفداران حاکم ناظر
 مطلق سر بلند ساخته و حصص فرمودند - مدد را بعضی ترحال و
 رشیدان انصاری و حواء و نانا و حواء کامکار که با عند الله حال بهادر
 آمده بود و بعضی الملوک و شرفه حال و انوار دعا دراز و درگاه عند الله حال
 بهادر و خندل بنگ و کرمداد بنگ و فامشال و عالم چند و گویند رانی
 پرهیزان و دیگر مقصدان از آن و احسان و کمالدار و بعضی پنا همراه
 او مرخص گشتند و احب حق بدگ خوش دادگار حسن حال بخشی
 و وامعه بودس آن لشکر مقرر شد - دروای شوریده رانی مقصد اندر
 و دهم کادو را با بعضی مواضع پائین گهاک چالین کادو قاحته
 باحتماع حذر توجه عند الله حال بهادر برگردانده به بالا گهاک رسد
 و چون در دولت آباد و مواضع آن از مدد بد طوبی بی نظامند و
 مدرم اد از ارز او عده بارس از آسمان و نبات از زمین که سرمایه
 سرسری چها و پایندگی چها دادسب بر افتاده بود - اعظم حال
 بهیچ امواج چها بنگشاد انصاف مصلحت ندادند - و رانش چها
 انصاف کرد که باستصال مغرب حال و بهلول مسئول که در دهان
 رانده حوکانی بودند متوجه گردید - و مطابق صواب دید او نوشته
 یعنی الدوله و مرصع او بهر بزم رسد - مدبران از او مانک درده

روانه گشت گردید - و در انسانی عروج بران گردید جمعی از سوار و
پدانه بسیار از قبل سقا بهر دران تغنگ بر سجادان اقبال سر راه
گرفتند - و با اهتمام خاں میر آتش که پیش از غازیان لشکر
منصور شریک در برآمدن کتات نموده بود بمشاره پرداختند - گروهی
از پادشاهی درگاه و تغنگچیان سرکار خاصه شریفه که همراه او بودند
پای چسارت استوار نهادند - و دست جدات کشان - بسیاری از
- پادشاهان را مقتول ساختند - و برخی از سرداران را مأمور - و انواع
نصرت امراج به ندروی اقبال شانشاهی بالایی گتات برآمده موضع
دامنگانورا که از احمد نگر بیست کرده است منسوب خیام گردانیدند
روز دیگر از اینجا کوچ نموده بقصبه جامک بهر که از ولایت بی نظام
است رسیدند - اعظم خان برگنه مذکور را بجایگزین داور خان حبشی
که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بود تن نمود - و او جمعی
را بضبط آن گذاشته با لشکر ظفر اثر روانه پیش گردید - روز دیگر
عسکر گیتی بیجا بموضع تلنگی آمد - و پادشاهان قلعه باستواری برج
و باره پرداختند بر دامن بان و انداختن تیرو تغنگ پرداختند
و اعظم خان و اهتمام خان میر آتش را با مردم توپخانه و مرحمت
خان بخشی احدیان را با احدیان تیر انداز و دیگر بند های درگاه
و جمعی نعلنجیان خود را بکشایش قلعه مرقداد - گروه جاببار
نبرد پرداز حصار را مرکزوار گرد گرفته بتانید یزدانی و تیسیر آسمانی
که حمزه پیشکار این دولت اید طراز است در عرض یک بهر
مفتوح گردانیدند - و برخی از مسطوران را به تیغ بی دریغ از
هم گذرانیدند - و نزدیک پانصد کس از سپاهی و غیر آن بقید

اماری در آوردند - و آنچه از توپ و تفنگ و اسلحه و اسباب قلعه داری در آن حصار بود تا اشیای دیگر دست سپاه قلعه کشا افتاد - و چون عسکر طغر مآثر نگار آب و سحره که در آن کوره می قلعه دهاور است رسیدند - مقرب حان و قهلول و دیگر مقاهیر از گهات آنس در آنه ورود آمده به مصافات پرگنه میروسیفتند - اعظم حان ازین مدخل ساهوخی به وسیله را صبط محال متعلقه حلسر و سکه ملیر برستاد - و با دیگر امواج نصرت امیراج متعصب آن کوره ادنار پژوه از کتل ایلیم گذشته بقصه بغیر از آنجانب هرور که کنار آب در آنه است رست - تنه کاران سپه روزگار راه گیر پر پیونده خود را بنواحی دولت آنان رسانیدند - اعظم حان چون دراست که ادنار پژوهان از مقدان علف و علف از نواحی دولت آنان نه دلا گهات در گردیده نصوب دهاور روانه شده اند - توان شد که نوبس ناظر ستیران سر راه گرفته دست بردی نمایند - درس آنجا موضوع پیوسته که عظیم میلان واحدا به پناه قلعه دهاور مرسته اراده رفتن هائیس گهات دارد - بنابراین و کتل آنس در آنه برآمده سه کروهی دهاور ورود آمد - تنه این داستان در مجلس گذارش خواهد داشت •

حمال حان قراول که برای شکار عدل بحساب سلطان پور و راج پیله از توابع گجرات رفته بود و یکصد و سی مدل گرفته یازدهم حمادی الاربعی یثرب رستن دوس رسید - و هفتاد میل حرن و ماده که رنده مانده بود از نظر اودس گذارند - قیمت يك لك و پنجاه هزار روپیه قرار یافت •

آخر این روز از رنگ آرای جهانمایی موصع گزاره که سفر

جهت بیعت دامشاه و همچنین کادیمست صورت امری تشریف بردند .
 و نیز در آن مرزبان مشایخ آگاهان به مشورت و شانهای توفیق
 نمودند . و چند مدتی کار و آمو به تنگ شکار کرد . بر لنگانه و از
 مراجعت فرمودند . گزاره دهیست به گزینی مرهاندوز در نواحی
 آن رود خانه ایست که از صفا چو آنیست حایبی در سلامت .
 و از لطافت چو آب زدنانی گوزا . و در بعضی مواضع عرض
 آن مد گز پادشاهیست . و در بعضی کمتر . در ازمنه . الفه
 برابر گزاره بر آن رود بندی بسته بودند بعضی مد گز و ارتفاع
 در گز . و از روی آن مد آبخاری مبرخشت . فرسان فرمای
 جهان در ایام نیک و مجام پادشاهزادگی . هنگامی که ماهیچه
 ربایات ظفر آیات برای تنظیم مهمات دکن و تزیین مهمات آن
 فروغ بخش خطه برهانپور بود . در انهای شکار آن مقام بیعت
 انتظام دیده حکم فرمودند . که پیش بند سابق بندی دیگر بفاصله
 هشتاد گز بر بندند تا میان هر دو بند حوضی مد گز در هشتاد گز
 بر روی کار آید . و آبخاری دیگر از روی این بند بریزد و در سوی
 آن در دست عمارت مطبوع بر افزاند . و بامر پادشاهی در کمتر
 فرستی حوضی و آبخاری دیگر و دو منزل دل نشین بر دو کنار آن
 و باغچه متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافته حیرت انزای
 دیده در آن دشوار پسند گشت .

از سوانح این ایام مسرت انتظام قدیم قلعه منصور گده

است بمعی پاتر خان نجم دانی صوبه دار اردبیه

گزارش این ماجری آنکه سال گذشته خان مذکور بکهنه پاره

که در دو گروهی چهار دروازه که تعلقاتی است در سرحد ولایت
قطیف الملك و اودنه و تدبیرش بمرتبه که اگر جمع قلیلی از
تعلقی و کماندار سر راه آن بگردد طریق دور مسدود میگردد
و اوج شده و نه اطراف و حواصط آفرای نهیب و عارت حراب گردانیدن
و چون موسم نرسد در رعد و شکافتن طعمه منصور گشته که منصور
نام علم قطیف الملك آنطرف کهرا پاره فاصله چار کرده ندا نهاده
نام خود موسوم گردانده بود بدرداخته بازگشت و بعد از انقضای
انام نارش نفرمان قدر توانان باز دیگر حراصان اسباب تسخیر نموده
لشکر شاسنده از بندگان درگاه آسمان حاه و قادهای خود ترتیب داده
رو بکیرا پاره نهاد شهر محمد (۱) و دیگر سران او قطیف الملك که بعد
از عداوت نامرحان پیاده پراکنده مراحم آورده سه هزار سوار و ده هزار
پناده جمع ساخته و بدو و تعلقی و دیگر آلات حرب و ادوات
صوب قلعه را استحکام داده بودند آماده مقابله گشتند حال مذکور
با بدهای پادشاهی و زمین داران کبلی کوت و کون که (۲) راله که
برهمونی طالع دل به ایلی نهاده بودند هشتم حمادی الزکی
بحرانی منصور گشته رسد محالان در مدامی که میان مشرق و
شمال قلعه است صوب آراستند دلبران احصا شعار نبرد آرایش
ابواج برداخته و با آنکه توپ و تعلقی طعمه و سان و ملحق روح عظیم
عوضه پیکار را نمودار کرده باز گردانده بودند و انقیای الطاب الهی
و حله اومای اقبال حضرت شاهنشاهی متمسک گشته گرم نبرد

شدند. درین وقتا ناصر خان "عمد تریف خان"ی خود را که در آن
 نو بود و در دیوار سر آهنگ تحقیر مرستاده بر شوی دنگدان که چار صفت
 در عقب بید دیگر صرقت سلحظه بردند تا سخت آیدند - حقه هیر قاب زد
 و خورد شیران بیشه و غا میاوردند و از هنرمت - پیردند و بسیاری از سوار
 و پیاده رهگرای عدم گشتند و گروه اندوه بقید اساری در آمدند - و اسب
 بسیار بدست افتاد - و از آنکه از دم تیغ و هائی یافتند به هزاران
 پریشانی و سرگردانی به بناد درخت زار و کوهسار در آمده جان
 سلامت بردند - با ترخان لوی متح بر انداخته بتسلیر حصار
 پرداخت - و شیرلن پیکار جو با وجود ریزش توپ و تفنگ خود را پدای
 قلعه رسانیدند - و به مرد بانهایی که ترتیب داده بودند آغاز بر آمدن
 دیوار حصار نمودند - تا حیوانات قلعه که اهل دکن نایک واری گرفتند
 از انهمزام و اضطراب لشکر خود و جرأت و جسارت سپاه نصرت
 دستگاه بهرامی افتاده بآئین زینهار جو بان آن ملک نگاه بدندار
 گرفته امان پژوه گشتند از اینجا که بخشودن گنهاران خودی بلندکن
 این حضرت امت باقر خان بر اضطراب آن متمسکین ذیل ندامت
 ترحم نموده را گذاشت تا از قلعه بسلامت بر آمدند - و ملصودر گنده
 را بمبر علی اکبر نامی از تابینار خود سپرده و حراست کهبرا باره
 بصفی قلی بیگ منصبدار مقرر گردانیده و خاطر از نظام و نسق آن
 ولایت فراهم آورده بمقرر خود باز گشت .

برآمدن پیرای تیره رای و دریای انداز گرا با سایر اتاغند شغارت
 استما از ولایت بی نظام بهزاران ناکمی و بدنامی بسمت مالوه
 چون ملک بی نظام ورود اقواج قاهره بسبب قدیم شوم بهرا

دست زد حوادث و پاکوب نوائب گشت و آنچه می نظام ناعث
 هم دست داشته بود موجب تفرقه شد برای کار ماحری اردوستان
 برص آلود و محبت مصلحت آموخت می نظام اعتماد بر گرفته تا
 دریا و صدر و ایدل و همه مرزبانان و متعلقان داداز آند در نواحی
 پنجاب با عادت قبایل و شمایل امانت آن حدود اجاب و نده
 اندوخته آتش مساک بر امروز از حوالی در لنگان داتنور آمد
 و از دعرن و و حویره و انده بالا نرگشته رو بسمت مالوه بهاد
 حضرت حاقابی چه از صفای دانی که ممکن اصرار است و اجزاء
 خاطر که موطن اسوار چه از پیش بدلی و در ادیشی که از لوازم
 ملک داری و همان کشائی اسب سرزمین مالوه را مفر کرده نده
 پوزه امانت دایسته عهد الله حال بهادر را برای قلیه درامی مقهور
 مستاده بودند - و بعد از مراجعت دریا بناگاهات حکم شده بود -
 که در پائین گهات توقف گیرند و مهر و که جبر روانه گشتن
 این غلوه بختان ندره روز میابد تعاض میابد - در دیوال خان مذکور
 بر حقیقت کار آگاهی یامنه بنعانت آن بادیه پیمایان ادا
 متوجه گشت و کیفیت راعه معروض ایستادگی پیشگاه سریر
 خدمت گردانید *

و بیست و چهارم جمادی الاولی چوب این ماجری مشرب
 استماع رسید پادشاه در بین صواب گرین بعضی مقدس می
 استسار اهل تلحیم ملاحظه تقویم مرصوده ساعتی از روز آینده
 برای تعیین ارواح با استیصال آن گروه بد مال اختیار نمودند - و سید
 طغر خان ناره را که در بعد گل قدیم الحدمت لشجاعت و قلیه داری

استدینز دارد و خاقان عیسی دال نور احمد را از قتل خود مرخصت نماید و
بعثت از یک معزمت و آنکه جان دوزی یافتن شخص پرور است
و پناه برای دفع احاطه عیان آن موانع یافته بدو که معانی طاعت
مروند و او هشتم ربيع اول مساعیات آستان بوس فایز گشته و چنان
مکرس پادشاه

بیست و پنجم مغایرت محبت خاصه و شمشیر خاصه و اسباب
قبیله از طوبیله خاصه با زمین محطه سرحدات گردانیده دستوریه دادند
که محبت بر اصابت مغایرت گه اشده سمیت صائبه پیش گیرند
و برای پناه گذه در آمده در فواحی نامه مانند از درای
مربده بگذرد و مراسم تیغه و تیغه بدیده رساند که تا پیر جانی
که آن ره مورد دست ناکسی حر بر آورده قدم انبار پیش نهاد
تعبات نموده عزای کردار آن نابکار در کردار روزگارش نهاد - و
سر ادراز خان و راجه دارکا داس و ماده و سنگه داد را و رتن و یک
تاز خان و شپرزاد و پیام - مذکوره و اوگره و امیر میگ داد شاه
بیک و گروهی از گرز برداران و برق انداران به همراهی او تعیین
مروند و حکم شد که اگر عبدالله خان بهادر بآن حدود رسید پانصد
هرده موی مرهم آمده خازن عیان آن مستادیل بر کافد - سید
مظفر خان به انبال اندی بر جنائح اتمعیان بگذر اکبر پور از آب
فریده گنده روز بمقتد فها و چون عبدالله خان بهادر آگاهی یافت
که مشاهیر از گذر دهرم پوری گذشته اند او قید ازان گذر عبور نموده
در لونیهره مرید آمد در آسیا شنید که بیست و هشتم جمادی ازانی
بادیه نوزدان ناکسی ازین مکن روان شده اند ناگزیر بد پال پور آمد

چون دریاست که انداز پیشگاه نواحین رفته اطراف شهر را عارت
 نموده بحساب نواهی شقامتاد روانه آن صوبه گردیدن •

آغاز چهارم سال

میهنت اشتمال از دور اول جلوس عالم آرا

روز یکشنبه عرک حمادی الثانیه سده هزار و چل مطابق بازدهم
 دی سال چهارم از یاد رنگ بشدیم برآمدند سرپر حقامت - موارد
 اقلیل دولت - حضرت جهانمادی نعرانان حکمتگی مؤد
 شادمانی رسانید •

چهارم عدد الله حال بهادر نواهی رسید - و سید مظهر حال
 از دیوال پور گذشته پنجم در مکنون که مراد مددسور است شامت
 که بخت برگشتگان راه مددسور گذاشته دست راست رفتند -
 و ششم از اسما روان شده در موع تال گاو و مرود آمد - درین تاریخ
 عدد الله حال بهادر از عقب رسیدند نوا ملکوی گشت - و چون خبر
 رسید که اماعنه دور گذشته در ده گروهی تال گاو بوده امروز از اسما
 کوچ نموده لدن - امواج مددسور سرعت هرچه تمامتر از تال گاو
 واهی شد •

دهم موضع خلجی پور مضرب خیام گشت - و بوضوح پیوست

که خون گرفته‌های سرورینج زنده شده‌اند - و سرورینج تدبیر داشته‌اند
هرسو کام و ناسی می‌زنند *

چهاردهم شوال قشور و دیوژی سرورینج رسیده آگهی داده‌اند که
مشتاقان در روز بیست و نهم آمده بودند - و خواجده یابی آنداب
که بزمی قبل پیش از رسیدن - که بعد از داخل سرورینج شده بود
و خواجده عبد الهادی به سر و قدر خان که از قبل بدر در سرورینج
می بود ، اتفاق همت مردمی شهر که گفته سکان آن بنده را
از دست انداز گروه و ساد بزرده حراسه نمودند - و مشتاقان از
نواهی سرورینج بهشتاء میل سرکار و از کردند *

کشتن شدن دریای کافر ماجرا بهزاران

سرگردانی و پریشانی

چون بفرای قیام روی و دریای هرزه گرامی را از هیچ راهی
روی حیات و از هیچ روش راه‌نجات نماند - هر روز را روز واپسین
دانسته به هزاران سرگردانی و پریشانی در جست و جوی مهر
از سرورینج دست راست شده بملک بنده در آمدند - که بکافی سر
برآورد - و چون چهارشنبه بنده به جهت آنکه پدرش بکرم‌اجیت
پیدا را در حین مرار از دار امانت اکبر آید بملک خود را داد تا
از اینجا بدکن رفت مورد عقاب پادشاهی گشته بود بکرم‌اجیت
برای تدارک تقصیر خویش و شرمندگی پدر هفدهم به تعانین
مسائیل در آمده خود را بدریا که چندانی بود - رسانید - و کمال
جرات و جسارت بکار برده هنگامیکه میزد گرم گردانید - آن خون گرفته

چه از قد مستی یاد؟ تهور با سر در راه و چه از مدحوشی می
 شد روزی حساسی از وی جماعت بر گرفته نیمه‌جانا تاحات -
 در اندامی زد و خود تعفلی بر - و آن تپه معر رسیده کارش
 با تمام رساند - و پسر از دیر مقتول گردید - پاد ندیده پدر
 انکاشته برو هجوم آورد - و پدرای مرصت خو توحه اندان مسوی
 دیگر عنایت دانسته از وی مهلهه جان بدر برد - و بکرمادیت
 سر آن مساد پیشه را با سر پست برادرگاه متدس فرستاد - و
 شرمساری گذشته را نهی که باعث امتیاز او میان هم سران گشت
 قلابی نموده درین پیکار نزدیک چار من امان و دوست ندیده
 راهگرای بدستی گشتند - و پس از نکه سر آن متدس گردرگاه رسید
 از بدشگاه نوازش شاهشاهی بکرمادیت در حلدوی این خدمت
 محطاب حکمران (ن) و امانت هزاره دات و هزار سوار بصد
 در هزاره در هزار سوار سر دلدی یاب - و مصحوب سدر
 دوهمن ملقب به کب رای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نغاره
 به او عنایت نموده فرستاد *

کشایش فلهه دهارور بنائید اقبال بیهمال بادشاه

دوران و معی جمیل اعظم خان

خان مذکور که در کتل الحی درده (۲۲) در آمده به گروهی
 دهارور محل اقامت انداخته بود - درین هنگام ملقب خانرا با مابوحي

که خون گریخته‌های سرزنش رویه شعله‌ور شد - و سر رشته قدبیر و دهانت
هر سو کام مایه‌سی - و رفتند *

چهاردهم شیران لشکر و بیرونی سرزنش رسیده آگاهی یافتند که
مقادیر دو روز پیش ازین آنجا آمده بودند - و خواجه با بانی آندک
که بزبان قلیل پیش از رسیدن مدعیان داخل سرودج شده بود
و خواجه مدد الهادی پسر مقدر خاں که از قبل پدر در سرزنش
می بود اتفاق همت مرشدی شهر گماشته سکن آن بند را
از دست انداز کرده - سان بزود حراسه نمودند - و میخادیل از
نواحی سرودج پناه پیل سرکار راه بردند *

کشته شدن دریای کافر ماجرا بهزاران

سرگردانی و پریشانی

چون برای تیره رای و دریای هرزه گرای را از هیچ راهی
روی حیات و از هیچ روی راسخات ماند - هر روز را روز واپسین
داشته به هزاران سرگردانی و پریشانی در جست و جوی مهر
از سرودج دست راست شده بملک بندیده در آمدند - که بکپی سر
برازند - و چون جبهار سنگه بندیده مجبوت آنکه پسرش بکرماجیت
پیدا را در حین مرار از دار انخلمت اکبر آید بملک خود راه داد تا
از اینجا بدکن رست مورد عذاب پادشاهی گشته بود بکرماجیت
برای تدارک تقصیر حویث و شرمندگی پدر هفدهم بتعاقب
میخادیل در آمده خود را بدریا که چمداول بود - رسانید - و کمال
جرات و جسارت بکار برد هنگامه میرد گرم گردانید - آن خون گرفته

چه از بد مستقی باد؟ تهور نامحروانه رچه از مدهوشی می
 شدا روزی حسانی ازین جماعت تر گرفته نیمجانا تاحت -
 در اندامی زد و خورد تعفگی مر سر آن تهی معر رسیده کارش
 ناحام رسانید - و پسر او بیر مقتول گردید - سپاه نذیلک پندرا
 انکشته برو هکوم آورد - و پیرای مرصت خو توبه ابنان نسوی
 دبگر عظیم دانسته ارس مهلهک حال قدر در - و دکر صاحبیت
 سر آن مساک پیشه را دا سر پسرش پندرگاه مقدس درستان - و
 شرمساری گذشتند را نهی که ماعت امتیاز او میان هم سران گشت
 تلای موده درین پندار نزدیک چار صد امان و دو دست ندیده
 راهگرای بیستی گشتند - و پس از مکه سر آن دنگه گر پندرگاه رسید
 از پیشگاه نوارس شاهنشاهی دکر صاحب در حلدوی این خدمت
 خطاب حکراج (۱) و افادک هراری ذات و هزار سوار نمصب
 دو هزاری در هزار سوار سردلیدی یامب - و مصحوب سدر
 پرمس ملقب به کب رای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره
 به او عدایت موده درستاندد *

کشایش قلعه دهارور بتائید اقبال بیهمال بادشاه

دوران و معی جمیل اعظم خان

خان مذکور که بر کتل اسجن دوده (۲) در آمده سه گروهی
 دهارور رحل اتامت انداخته بود - درین هنگام ملتعب خانرا با مابوخی

داخل حصار شدند - و اسوار و اسباب سوار را پاره حواهر و مرصع آلات عمارت نمودند - و صلح و مقدار آن نسبت از دحام حلاق بصط در بیامد - هندی سالم قلعه دار و پدر و نواداران و اهل و عدال اعتبار را و اهل بیت حسن عم ملک بدن و حذاف مادر حق بی نظام نا همگی عمله و عمله اسیر گشتند اعظم حال بعضی را که نگاه داشتن ایشان ناگرم و مصلحت بود نگه داشته دیگران را از مرد و زن و مرد و بزرگ و نامیاس امرای دکن بتصدق فرو مبارک بدنگل اعلی حضرت آراء گردانید - و بمقام افعال مشکل کشای اروپا آرای جهانانی - و بمساعی حمیل اولیای دولت حارسانی - چندی حص حص برودی و آن بی تسخیر پذیرد - و چون از عرصه داشت اعظم حال و مدینان دفاع آن صوبه حقیقت تردد و مساعی بدنگل احصا گرس و کدهب اس فتح مدین - بمسامع بشارت مسامع رند اعظم حال بمقام حلق و ناصیه هراری ذاب و هزار سوار بمصص شش هراری شش هزار سوار و اسب از طولی حاصه دار من طلا - و راحه چهارم که بدیده بحلق و اسب - و مرحمتا حال از اصل و اسامه بمصص هزار و پانصدی دات و هزار سوار دواتر یافتند - و دیگر بددها در در حور حالت مشمول مرادم گشتند و چون حور رسید که تحت ترکشدگان بی بطامیه آراء فتح شده از دست گروهی دهروز که محل امام این نایه پدما یار ایدار بود کوچ نمودند - و فاراد مددب ساختن بصیری حال که قلعه قندهار در قتل دارد ناآب و شتابت باشد که قندهار از دست فهادران قلعه کشا حلاص تواند ساخت اعظم

خان بد اید و از اسماء ثویقه نوه و خدیو که نوه ارادت را واج نظر
مانده بود سرانجام نوازیم قنده در پی نسبه دراست آنرا بهیتر
دادند و رغبتی با حاکمی از صاحبداران و مقصد پیدا و بختگیری
و بر روی توپ اسب از سوار گردانان درین اثنا وندوله سردار لشکر را بهیتر
که شامل خان او را و مرشد پدرش را با ده هزار سوار فرستاده
بود تا بعضی مجال ملک او را که دران حمت واقع است از امیب
بی نظامیه بکشند و در تصرف قلاع و تصرف پرگانات که بحسرت
شاهنشاهی از ملک بی نظام بهر حمایت فرموده بودند بکشند
بغصبه میدور که ده گروهبی دهارور است و حیده باعظم خان پیام
نمود که چون سادات از صدق بندگی و نوازم دولتخواهی و مراسم
واجوبی قیام می نماید و مقرب گردانیده که این جماعت با
عسکر میروزی اتفاق نموده در مانش صفایبری نظامیه سعی
نمایند - بنده میخواهند که شما را در یاند و تابع موافقید دولتخواهان
باشد - اعظم خان بانه میداد است که او با بی نظام در مقام موافقت
است و بخیرانی ملک او هرگز رضا نمیدد صبح وقت را که نخته
در صحنه روزگار از دست بگذارن منظور داشته باشی داد که چون
عزیمت تعاقب محذیل بی نظامیه تصمیم یافته است از روی
اختصاص و بندگی برین اراده راسخ بوده روز بیاید وندوله و مرشد
پدر او در دهان روز روانه لشکر ظفر انر گشتند - اعظم خان روز دیگر
بجهت مقدمات ایذا در دهارور توقف نموده - بانوت خان و
اوناجیرام دکنینوجی و مالوجی و چندی دیگر از دکنیان را با ملتفت
خان پسر کن خرد و دیگر بندگان درگاه خدیو بقاد باسنتبال آن

حمائم مرستاد - رندوله و پدرش از علمه توهم تا حمای مصلح اعظم
 حان را دیدند - حان بیست خلعت و بیست اسب رندوله و مرهاد
 و دیگر مران تادلهاده داده کمال دلجوئی و خوشدلی نگار
 داشت - ایثار اظهار نمودند که چون عوالمک وائی حصر حانانی
 در داره عادهای روز اندر دست و حضور ملک دی نظام که در سمت
 بیجاپور واقع است با توابع و مصائب نادر محرم میروند - اگر
 قلعه دهارور که در دهوایه معروفی تدع حبان کشای اولیای دولس
 اعتداج نموده و از حمله آن قلاع است نما نگذارید در میان همسران
 نامت افتخار عادل حان خواهد بود - اعظم حان خواب داد که حکم
 گردون توان چنان صدرر مایه بود که عادل حان بعضی و ترو
 حود قلاع مذکوره را با توابع از تصرف بی مقامه در آورده متصرف
 شوند - و در تحریک ملک و تعریق جمعیت بی نظام بد مرهه با لشکر
 مصرت اثر متفق گشته مدل سعی نماید - درس مدیت میدید که
 هوا خواهان درگاه عرس اشتداء در تمام آن ناده پندایان ادبار
 فراز از شمس نار مدامسته در گذدن فدیج مسان و بر اماندن نهاد
 وندک ایثار کمال کوشش میدمودند - هر چند شما نوشته آمد که
 درین وقت که مظاهر پریشان و سوگردان شده بحود گرفتارند
 و نگاهدان قلاع (ممد کومک) دارند مرصت را از دست نداده قلاع
 را بتصرف در آرند - دگوش هوش بشننده تعامل و تکامل در زیدید
 اکنون که مجاهدان ابدال از روی حده و حید تمام قلعه دهارور را
 فتح نموده - این التماس بس 'النجاس و عادل پدیرائی بیست
 چندی مطلب دور از کار معرض اشرف بمیقوان رساید - بهر حال

چون آن اندر به پیشکش در پیشگاه گهاتند - و جبراً آن را بر او انداخته
 صادر شد. در مصیبت معذوره که در همین قریب می آید - و مدتی او را
 بگذرانند. و سرور خود را از حوائج قبیله مندرگ و عیال طلب
 نموده و به سعادت آباد بروند - و از هر گهاتی که بر اینک خود
 را در سایه سر راه بران گیرند گریه بکنند - تا احوال دشتان سال
 رسیده و آب تاب شانه حیات مسکن از اینان مرده باشند. و خون
 در پی بی لبه می که غده های روزه صدر منند - روانه گشته در در روز
 احوالی نصیب آید بهودی و مس - و خاطر از احتیاجات قبیله آن فراهم
 ساخته تا از حوائش بهر دست () رضوی را بنگاه های باز گذاشت -
 و از گهات آید حوائجی مروت آمده به نصیب بریل رسیده. و از آنجا شب
 در میان به نصیب که بهر - بخت سرگشتگان در حقیقت کار آگاهی یافته
 ترک زمین فزندهار نمودند. و از راه پرسی روانه پرتور شدند - اطم
 خان برین معنی اطلاع یافته مونس اشقی آمد - و از آن راه متوجه
 پرتور شد - و از پرتور ایالی که در فتح دهان در دست افتاده بود
 معصوب علی لصفه ولد جمشید بیک آصف خان درگاه ملاطین خطاب
 رساند - مشاهده از راه جالناپور موسی دولت آباد فرار نموده .
 هر روز مسامت درازی می خوردیدند - و لشکر بصورت اثر منزل به منزل
 در پی می شناسند - چون جالناپور مضرب خیام عساکر فیروز می
 گشت در پانته آمد - که آن گروه مرصت پزوه که برای مذبذب
 ساختن - پیدار خان که با قلیلی بمصافحه قلعه دلقم پرداخته بود

ارحاله پور بصورت بهوگری روانه شده بودند از آگاهی وصول
امواج ماهیچه بخالدا پور مسیح آن عزم صموده بده ملاه دولاب آنان
در آمده اند - و بی نظام تان سرگشتگان ناندی صلات پندام نموده
که توفع شما درسی لولادی باعث توحه مساکر مصر مأمور میشود
زای صواب آن است که همتی که رنداره و سادر عاقلانند اند
رمه چنانچه سانه فرار داده بودند ملعه حولا پور را تا ولایت آن
ناشان بدهند و بعد از عهد و پیمان متفق گشته به تود و تلاشی
که از دست برآید لشکر پادشاهی را بحول مشغول دارند مکه انیل
بای اراده اراده را میدوده بار منوحه نال گهات گشتند *

نگارش وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه عرق رحمت سده هزار و چل مطابق پانزدهم
بهمن هجری شمسی در آن سال خجسته مال سی و بهم و آغاز
سال چهارم از رندگانی خاندانی حضرت خاندانی ابعاد نام و
آن گراندار صورت و معنی نائلی که درس وزن مرخده معهود است
نط و دیگر احساس بر سخته آمده - و پله تراره و سک امرای آماد
گردند - و بخشش می هزار رنده از روز و هم وزن و بدل در رندار داس
احدیاج جهانی برآمود و شریع اصعبانی حالوی ناصر حال محم
ثانی منصب هراری هفصد هزار و شجاع ولد معصوم حال کللی
منصب هراری چار صد و پنجاه هزار و مکریم حال ار اصل و اصاوه
منصب هراری چار صد هزار نوازش نامند - و سرنگداس پسر راحه
دارکا داس منصب پانصدی داب و چار صد هزار سر امرار گردند *

فرو نشستن شهادت حیات برای گذران گرا باب تبیح مبارزان مسکر اقبال و آندام بیان فساد ادافه بد کمال

آن مد دست برگشته از کتفه شد دروایی شهادت اندا که
شاهنشاه سعادست از ده گزایی را در کتفه واهی و اندام بدی دل در اندیشه
مگو ساری و با هر خوردازی بود پانی بسته است از دست داده
سرانجام سر راه دراز می پیدود و هر چند میخواست که پدمناسی
از میان بدر رفته بهمانی رسد امواج دشمن دست از تعاقب
باز نگشوده خود را باو سدر سازیدند .

بیست و هشتم جمادی الثانیه بعد از وصول بموضع ذیعی از
وایت باند هو که پسرده گزوهی سپانده و سی گزوهی آله بادست
ظاهر شد که آن زبال زده عورت و معنی برهشت گزوهی بموضع
مذکور است . و چون از گرفت نور دیدن راه دراز و همراهی
خامیان پیکر جگرچاق دیرتر سوار شد . مساکر اقبال خود را با آن
بامی خود زیاده تر نزدیک رسانیدند . و بیست و سید مظفر
خان هراتل امواج قاهره باو رسید . برابر وصول مبارزان ظفر
طراز آگاهی یافته بعضی از ادا شده را که اسپان زبون داشتند
بامباب قابلی که دست زد قارچ نشده بود روانه پیش ساخته
با قریب هزار سوار پیکر گذار سر راه مظفر خان گرفت . و
هنگام کارزار گرم گشت . خان شجاعت آئین چو قشای سر داده
سود و بسیاری از گند آویزان رزم خوبی ناموس جوی ده و ناداری

و حاکم پاریز دادند - و راجه دوار کداس و شدرزاک حوش حاکم عالم
 نا چندی به ترددات مردانه هم نمود چون را مردن آورده دلبرانه
 حاکم در ناحیه - و از اعیان صدر و هدیه و محمود پسر پیرای
 را محمود را استای از اعیان رنگارنگی بدستی مرور دهند پیرا چون
 دید که از رخصتیه منکر توانایی قلل و تردد مدارن و پسر
 صدر و جمعی که نامها استظهار تمام داشت گشته شدند پانی ثبات
 از دست داده سدوم باز راه را میبرد - و در اندامی گیر از مرط
 ره بودی و اضطرار ملامی که همراه داشت حالتها میداداشت -
 چنانچه پیش از وصول او کمالی کالنجری دست و دل بدست اولاده
 دولت در اندامی تعاقب امده میلی چند دست مردم راجه
 امرنگه و میلداز ناده که او بعد از برش دولتیخواهان او را وانه
 درگاه خلایق پناه گردانید - و چون پیرا فداحی کالنجری رسد مید
 احمد ملعه دار کالنجری آگهی یافته حر راه گریب و هنگامه نمود گرم
 ساخته جمعی را مقتول و برخی را ماسور گردانند - و حسن (ن)
 پسر پیرا را نا دست و در مدل از حمله ابدالی که از سرریج برده بودند
 دست آوردند - و پیرای بدست گرا از اضطراب و اضطرار طوع و علم
 گذاشته نا هزاران حواری نا چندی مزار نمود و آنروز بقاید احلی
 محمود بدست کرده رفته ترکدار سپیده که معطع رنگاری و مقصص
 حاکم مانندش بود مردن آمد - سید احمد حقیقت سندر چون دگر مر پیرا
 مدارگاه سلطان مطرب معروض داشت - و از پیشگاه وزارت پادشاهی

بخطاب جان بازخان سرفراز گردید - و فرمان قدر توان عزیز صدور یافت
که ماسیر افغانه را بقتل رسانیده، قیلان را یا پسر پیرا بدرگاه آسمان
جاه بفرستند •

روز دوشنبه شرف رجب مطابق پانزدهم بهمن مجد الله خان
بهادر و سید مظفر خان باین عزیمت که او را از تکان و راه و بی راه
و روا و گاه و بیگاه خلاص سازند - نوح اراسته روانه شدند - پیرا از کشته
شدن فرزندان و خویشان و اعیان که باعانت این جماعه سرب می‌مغزش
دیوکنده آمال باطله و امانی مذبذبه شده بود - امید رستگاری منقطع
ساخته - بهمرهان گفت که از زندگانی فانی که گرامند این همه
خواری و شرمساری نیست سبر آمده ام تا راه فرار باز است - و
درها فراز - هر که میل رفتن داشته باشد بهر طرفی که داند رود -
چندی پای ثبات نشوند - و جمعی فرار اختیار نمودند - درین
هنگام شیر پیشه و غا حید مظفر خان هراول لشکر فیروزی که با
ساده و سنگه و گزهی از گرز برداران و دیگر بندگان درگاه عالم پناه
پیش پیش لشکر منصور می‌رفت - رسید - پیرای خسروان گوی
با پسرش عزیز نام که نزد پدر عزیزترین فرزندان بود - و ایمل و
جمعی از افغانه در قیل را که یا از مانده بود برور داشته بصوب
سید مظفر خان روانه شد - خان مذکور با همراهان خود برو تاخت
آورد - آن مدبر چون دید که گفتاوران امواج منصور بهیچ وجه
دست از دواز نمیدارند از اسب مرود آمده یا ساده و سنگه و جمعی
از گرز برداران و دیگر بندگان از سادات باره و غیره که هراول سید
مظفر خان بودند آویزشی نمودند - و در اتغای زد و خورد مانده و سنگه

برچه نروزد و پیش از آنکه سید مظفرخان درسد صحاحداً اقبال -
و مدائیان دشمن مال محوم آورده آن خون گرفته را با عزیزپسرش
و ایمل پاره پاره ساختند - و از رمقای از که مریم بصد کس
بودند بیشتری کشته شدند - و گرز برداران سرهای آن شوریده سران
بردند - و برخی بدر رفتند - از عرأة لشکر صورت اثر حید ماکس
پسر سید عبد الله بواسطه سید مظفرخان با بیعت و هفت آن
دیگر پدایه والای شهادت رسیده - و جمعی خون حرادت را گمگونی
و حسار خود گردانیدند - درین هنگام سید الله خان بهادر از عقب
رسیده سرپیرا و عزیز و ایمل را مصحوب خواجه کامگار برادر زاده
خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد - و مرید پسر دیگری را که زنده
بدست افتاده بود قید نمود - و چون مادر بهادر خان که در صحنه که
جاگیرپسرش بود اقامت داشت - و حال جهان پسر پیرا گریخته باو
پناه داده بود - سید الله خان برای آوردن او اقبال دام خواجه سراپ
خود را فرستاد - او جای جهان را با جلال درادر خرد بهادر خان نزد
خان آورد - خان او را بیکه تارو خان - پرده روانه درگاه سلاطین
پناه نمود *

بامداد روز در شنبه هشتم رجب مطابق بیست و دوم بهمن
در اندلس آنکه مطهر عواطف سخانی حضرت حافسی در آب
تبنی کشتی سوار عسرت اندوز مید مرعانی بودند - خواجه کامگار
سرهای آن مگس ساربان مغارگاه گردون چاه آورد - و معتمد خان این
مژده را در کشتی رسانید - خافان سلیمان حشمت سکندر سوک
زبان بشکر امضال الهی کشاده بدولتخانه معلی معاونت فرمودند

و حکم نواختن کوس شادمانی نمودند - اعیان دولت و ارکان سلطنت
 مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و معتمد خان بمزدگان این نوبت
 خلعت خاصه یافت - و خواجه کامکار بخلعت و اضافت پانصدی دو
 صد سوار بمنصب هزار ریافصدی ذات و ششصد سوار و خطاب
 غیرت خانی و عنایت اسپ سر برانراخت - و سرهای این
 سرگشتگان بادیق دبار از دروازه قلعه آویخته آمد - تا عبرت مایه سایر
 فساد پیشگان فتنه اندیش گردد - و سکنه برهانپور که آن زبان کار
 دین و دنیا و بگونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال
 کامکاری صوبه دار خود دیده بودند - محسوساتشای اقبال دشمن
 مال پادشاه والا جاه گشتند - و منادی مشتمله برین فتنه سترگ
 بیمین الدوله آصف خان که در بازگهانت بود - و مهتابنشان خاننشانان
 که بنظم صوبه دار الملک دهلی می پرداخت - و دیگر صوبه داران
 شرف صدر ریاست - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را
 بار سال مراصد عنایت آگین با خلعتهای فاخر مصوبه عبد الله
 بیگ کامیاب گردانیدند - طالبای کلیم این رباعی در افسردن شعله
 حیات دریا و نرو نشستن حباب زندگانی بدرامظوم - آخته بمسامع
 بشایر مسماع رسانید - و بصله گرامی دامن امیدش گرانبار گردید

• رزمی •

این مرده فتنه از پی هم زیبانود • این کیف در بالچه نشاط افزا بود
 از رنن دریا سر پیرا هم رخت • گویا سر از حجاب این دریا بود
 پیش از گشته شدن آن مستحول چون بعرض اشرف رسیده بود که
 پیرای بر گشته بنات دو حلقه فیل سرکار خاصه شریفه را از سرونج

برده - از عصب دانی و بهیقه ندی مرصوفه بودند که از شاه الله
 درس ردی سر آن بی اعمال همراه اعمال بدرگاه والا خواهند رسید -
 و نیز در زبان صواب ترجمان رفته که بحساب میبایستی گری
 روز مذاکره دوشنبه امواج نصرت امواج ده بود آن مقهور
 می پردازند - و دو شنبه دیگر خبر قتل او معروف - از آنجا که صدر
 مهر تدویر خام جهان نمانست - مطابق آنچه در زبان الهام بدان رفته
 بود از شنبه حقا بر مرار ظهور درآمد *

هفدهم رجب مطابق عرس اسفندار معهود هر سال در سال
 خاص را به نام خلعت زمستانی فرستادند *

شب نهم و هفتم تعطی ده هزار روپنه مقرر دامن امید
 محتاجان برآمدند *

هشتم شعبان آنحضرت که علام ترک معدوم می مقام بود و خواص
 حال مخاطب در هم می نشستند در یامب معاد آستان بوس مستمع
 گشت - و جلعت و حلیج مرصع و منصب در هزاره هزار حوار و
 مرحمت اسپ و در هزار اشرفی بعدوان مدد حرج بوازش نامت -
 و میدی نامت حدشی معروف مقدم معانت منصب در حور
 قدر و حال فرق مناهات در امراض *

نهم نهم اندوه که لحکم والا تا اکثر بودند و بعد مقدار از
 فالگهات در گذشته درون شهر مرود آمده بود - و قصد دریافت در لب
 کوریش روانه شد - شهباشه گردون علم از دنده پروری و پرورده
 نواری امر در مردد که پادشاه رانهای کامکار رجب ندارد تا کنار
 شهر استعمال نموده تا سال معدنی بیاورند - آن رکن رکن سلطنت

بعد از دوامت ملازمت سراسر سعادت هزار مهر نذر گذرانید - و بخلعت خاصه قامت اعتبارش زینت تازه یافت - بعد از شایسته خان و فدائیشان و دیگر بندگان درگاه بتقییل عتبه والا سر انداز گشتند - و همدرین روز عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان که خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بودند باسلام آستان فلک نشان سرافتخار بر امر اخذند - عبد الله خان بهادر بعنایت خامه و جیفه مرصع و جمدهر مرصع با پهلونگاره و شمشیر مرصع و باضافه هزاره هزار سوار بمنصب شش هزاره شش هزار سوار و بخطاب فیروز جگ و مرحمت اسپ از طویل خامه با زین طلا و نیل از حلقه خامه مفتخر گشت - و سید مظفر خان بعنایت مذکوره و باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب خانجہانی که درین دولت اید پیوند بعد از خانشانانی از ان بلند تر خطابی نیست سرمیاهات بآمان رسانید - و بندهای درگاه که با این دو نوین بودند بترتیب منصب شرف کورنش دریافته باضافه و دیگر مراحم سر انداز گردیدند •

اکنون تئممه داختران اعظم خان و بی نظامیه نگارش می یابد چون مقرب خان و بهاول بقصد آنکه یا بیجاپوریان مصالحه نمایند - از راه رامدرده بیلا گهات متوجه گشتند - چنانچه نگاشته آمد - اعظم خان از جالذپور مراد بیلی و سنگمیر عازم بالاگهات شده بشاه گده آمده سامان قلعه انبه جوکائی نموده میر ابراهیم خویش میرزا یوسف خانرا به نگاهبانی آن فرستاد - مکرر برندوله نوشت که قرار یازده بود که هرگاه بی نظامیه قصد بر آمدن بالاگهات کند

حر را گرفته بگذارید - درینوا که آن مقامی را اراده بر آمدن گهات
 مانک درد دارند و باجماعه بسیار نزدیکند بموجب قرار داد پیش
 راه اینان گرفته از برآمدن گهات باز دارید - تا لشکر طغر پیکر بدانجا
 رسیده در استیصال این مشقت و محال باتفاق سعی نماید - از در
 پاسخ نوشت که اکثر همراهان من بحساب بلد ترک و محال دیگر
 رفته اند - بلیلی که مانده اند تاب مقابله ایدان ندارند - بنده نیز
 به نادرک رفته حقیقت را بعد از آن می نویسم - دهن از سرانجام
 جمعیت بهره ای اشاره کنند بعمل خواهد آورد - و مقرب خان چون
 دید که اوضاع قاهره بدینچ وجه دست از تعاتب باز نمیدارد مگر
 بر بدولت پیغام کرد که شما نمک پرورد دودمان نظام الملک اید - و
 دشو و ما را اعتبار و امتدار شما از تربیت اوست - درین هنگام
 که لشکر پادشاهی در مقام خرابی این خاندانست حقوق نمک
 پروردگی مقتضی آنست که در حفظ دولت و آبروی این سلسله
 سعی بلامع نمایند - ما از دادن قلمه شولاپور و محال متعلقه آن
 راضی ساخته ایم - شما نیز در ترصص بذیل واد طرمین و ترویتق
 ارکان اتحاد جالبین کوشش کنید - تا این هر دو قبیله از آمدن
 مدد ما و ماگر پادشاهی محفوظ و مصون باشند - اعظم خاں درین
 معنی رقوق یافته برای آگاهی بر مکملون ضمیر بدولت نوشت - که
 وعده چنین بود که به بلد ترک بروید و در آنجا سرانجام لشکر نهوده
 سپاه بصورت دستگاه ملحق شوید - الحال شنیده میشود که بحساب
 برگشته کاتبی میروید - ای معصی بر بقص عهد گذشته و خاف وعده
 رفته دلالت دارد - او بحساب پرداخته متغافل گذرایید - و

بی نظامیده بگهات مانک دودہ برآمدہ بجانب پریندہ روانہ گشتند -
و اخیال و اسباب زاید را در قلعه پریندہ گذاشته بخاطر فراهم از آنجا
بکنار تالاب ککرالہ کہ دہ کرویہی پریندہ بجانب نلدراگ است
ورندولہ آنجا اقامت داشت شتافتند - و چون اعظم خان پی ہم
شنید کہ رندولہ وکیل مقرب خان را ہمراہ کسان خود نزد خواص
خان کہ مدار مهمات عادلخان بروست فرستادہ - و خواص خان ادرا
تسلٰی دادہ باز گردانیدہ است - و مصالحتہ بدادن قلعہ شولاپور با
ولایت آن قرار یانندہ - حقیقت پیایہ اورنگ جہان ستانی معروض
داشتہ النہاس کومک نمود - حکم جہان مطاع عز صدر یاست کہ از
فوج خواجہ ابوالحسن کہ در ناسک است سید دلیرخان یا احدیان و از
حضور اندس سردار خان ورشید خان و خواص خان و دیگر ہندہای
درگاہ خلایق پناہ و سہ ہزار سوار از تابینان یمین الدولہ آصفخان
باعظم خان بہ پیوندند - و شیخ معین الدین از بلجاپور با پیشکش
عادلخان و شیخ محی الدین از گلکنندہ با پیشکش قطب الملک روانہ
درگاہ آسمان جاہ شدہ بودند - اعظم خان از اندیشہ آنکہ مبادا مقامبر
بعد از تعاقب بہ برگزیدہ اومہ و بہالکی و جیت کوپہ کہ در نواحی
قلعہ بندر است رفتہ بشیخ معین مضرتی برساند - توقف در حوالی
پریندہ و تدبیر تسخیر قلعہ آن و بدست آوردن فیلان و اسباب
مکانیل کہ اسبا فرستادہ بودند تصمیم نمودہ قرار داد کہ یکچندی
مقرب خان و دیگر ملاعین را مشغول دارد تا ہمہ سر راہ برہرور
برادر نتوانند گرفت - و ہم کومک در گاہی بعسکر فیروزی برسد
و ہم بر اتفاق این دورریان و آنچه در میان خود قرار دہند اطلاع

حاصل شود - بعد از آن هر چه مصلحت وقت تعاضا داد بر روی کار
 خواهد آمد - و پس از رسیدن مدک گروهی پربنده را به هندسنگه
 را با بعضی بندهای پادشاهی تعین نمود که قصه و پلند پربنده
 را تاراج نماید - راجه بحسب پلند را که بعد مدک گروه جانب
 چپ ملعه پربنده بود تاراج نموده از آنجا در سر قصه که متصل
 ملعه بود رفت - و دیوار حمام را که نارفعان پنج گره عرصه دیگر بر
 دور قصه بود و حندق پهنای سه ذراع در گرد آن صدقه بدل
 رجه کرده آمد - و تنگچیان محاط حصار قرار نموده بحندق قلعه
 پناه کردند - و قصه عارت رده لشکر اسب گشت - و اعظم حال در
 از عقب رسید - درین اثنا قلعه شدیدا دوتوپ بزرگ که تیر هر
 کدام یک و نیم من پادشاهی بود سردادند - تیر یکی در میان موج
 منصور افتاد چون رهن سنگ لاج بود از صدقه آن سنگ رها
 حسته چند پرا هلاک و برخی را زخمی گردانید - اعظم حال
 قصه در آمده برای گرفتن میان مقاهر که در حندق بودند
 اهتمام نمود - محاهدان اسلام هفت مدل از حندق بر آورده سرکار
 والا صط نمودند - و دراز خدمت ندب آمد مقرب حال و
 دیگر محادل که در حوالی قلاب ککاله بودند و با وندره مکرنگی
 داشتند از شدند اسلحار سراسیمه گشته فرود آمد نوشتند که
 مثل دهارور حصار حصن با مصافات تصرف بدگل پادشاهی
 در آمد و توابع ملعه دندهار را مصرفان خدمت آورده محاصره
 ملعه پرداخته است - و سگمندر و بیضاپور و حیدر و محال آن نواحی
 و مرحد وطن و نگو که نملک مادل حال بدوسته اسب لجاگیر ساهو

جی بهیونسانه مقرر شده - وضع بانک را خواجه ابوالحسن متصرف
گشته - و جز دولت آباد و محلی چند که بآن متصل است در تصرف
نظام الملک نمانده - سود کار و بهبود روزگار شما دران است که از
روی یکبرگی و یکامگی اتفاق نموده در نگهبانی خانه ارمی نمایند
و اگر نه امواج قاهره بعد از فتح پرنیده جائی بکسی نخواهند
گذاشت - و همین که مارا از میان برداشتند در فکر شما خواهند
شد - مصلحت طرفین آنست که بموجب قرارداد قلعه شولاپور را
با توابع از ما گرفته اراک مصلحت را مستقیم گردانید - و در
استحکام قواعد دولت نظام الملک که باعث بهبود جانبین است
جدد بلیغ بتقدیم رسانید - و بدوله در جواب نوشت که این مدعی
بعادل خان قرار داده اکنون مقرب خان خود رفته قلعه شولاپور را با
محال معامله آن حواله گماشتگان عادل خان نماید - و پیمانرا بایمان
موکد - اخذ خاطر فراهم آورد - اعظم خان محاصره قلعه را دست
آریز نموده چشم در راه کوهک درگاهی و خزانه داشت - و
چون پنج شش گروهی پرنیده کاه و هیمة نمانده بود - یا قوت
خداوند خان و ملتفت خاسرا با جماعه میفرستاد که از دور دست
علف و هیمة می آوردند - و غازیان دولت جاوید طراز قلعه را قبل
نموده از سه طرف کوچه - سلامت بخندق رسانیده شروع در سر کردن
آن نمودند - و راجه جیسنگه و اعمه ام جان میر آتش کوچه سلامت
بخندق رسانیده شروع در سر کردن آن نمودند - اعظم خان منچاری
مکانی دروازه قلعه ساخته ازان تا خندق یک تیر انداز بود - کوچه
سلامت راست کرده برگزار خندق دهمده بر امراخت - چنانچه

مردم شیر حاجی تردد نشوار گشت - و چون قلعه دار هر روز
 مقرب حان و بهلول را در اضطراب و اضطراب قلعه دشمنان آگاه ساخته
 بدعام میداد که اگر صلح خواهد که این قلعه مثل دهاور از دست
 فرود رود نکو مک فرستد - جمعی از پی نظمده در اطراف لشکر
 مرخصه اثر که یک گروهی قلعه بود و آمده آمار نصب دراز پی
 دهنده - یاقوت حان با موحی فرآمده تا به گروه متظاهر را رانده
 برگشت - روز دیگر یاقوت حان و ملتفت حان سمب برگشته نرسی
 برای تلف و هدیه رفتند - مقرب حان و بهلول که با دیگر متحدان
 جهت تسلیم قلعه پرورده خورده از تالاب کفراله مقصود بهوه آمده
 بودند تا فرصت یافته دست مردی نمایند - درس آگاه گشته بقصد
 نزد یاقوت حان و ملتفت حان روانه گشتند - اعظم حان در اراده
 این جهت درگشتن آگاهی یافته متذات راحه حدسنگه و راحه
 چهار سنگه بدو داده و جمعی از مدد های کار طلب بدو اعانت رهن -
 مقرب حان و بهلول با خدمت ادواج دشمن شکر دیارده خود را
 بدامن گوه کشیدند لشکر ضروری برانده هنگام غنم لغم مصدق بهوم
 است از خواستس آگاهی یافته لغاراج آن متوجه گشت - و
 دستتعال تمام سر وقت نادیده پیمایان ادوار هنگامی که اسباب دار
 کرده در پی برار دوده رسیده اسب و شتر و گاو بسیار بامراوان
 امداد دست آورد - و تاگهات پادسی که چار گروهی پرورده اسب
 تعانت کرده بامراوان دوده و شب درحائی که عظیم مرود آمده بود
 گذرانده روز دیگر بهمه مرورید - و چون طاهر شد که عادل حان
 از حرد سالی در انصراف معاملات اختیاری ندارد و زمان مهمات

بدست دولت نام غلام کلاوختی است که پدر او ابراهیم عادل خان
 ۱۰۱ بدولتخان مخاطب ساخته نگاهبانی قلعه بیجاپور باو باز
 نداشتند بود - و آن نمک حرام بد فرجام بعد از موت ابراهیم خود را
 خواص خان نام بهاده حل و عقد معاملات را به برهمه فتنه انگیز
 شرارت آمیز مراری پندت نام سپرد - و درویش محمد پسر کلان
 ابراهیم عادل خان را که از همشیره قطب الملک بود محمول گردانیده
 دختر او را برای خود خواستگاری نمود - و عرض و داموس دردمان ولی
 نعمت خود را بهاد مرداد - و عادل خاند به بی نظامید اتفاق نموده
 یکجا شده اند - و در یکماه قتل پریده غله بقدر کفایت لشکر از چاه
 گاوی بدست آمده - و اکنون تا بدست گروهی پریده گیاه نماده
 ناگزیر اعظم خان محاصره حصار پریده گذاشته بجایب دهارور روان
 شد - در آن روز ادبار پیشکان خود را نمودن - روز دیگر که از موضع
 پائنه کوچ شد - ظاهر گشت که اراده بر آمدن گهات دیگر که طرف
 دست راست است دارند - و چون بینهوجی باموجی نزدیک رسیده
 آمد یا موت خان و ملتفت خان و دیگر بندهای درگاه عرش اشتباه
 که چنداول بودند چه پاشاها بروی کار آورده بسیاریا به توپهای ارابه
 که اسپان میکشیدند و بان و تفنگ روانه ملک عدم گردانیدند -
 درین اثنا خبر رسید که غنیم از گهات پانسی برآمده سر راه بر
 لشکر ظفر پیکر کرده است - اعظم خان راجه جیسنگه و راجه بهار
 سنگه و راجه ابوب سنگه و دیگر راجپوتان را که هر اول بودند بمدان
 در میان - و ملتفت خاسرا نیز با دوهزار سوار از قوچ چنداول بکومک
 روانه نموده - را نوردان ادبار نزدیک نیامده بر نیم گروهی سپاه

مردوزی استاده شدند - و چون همگی اوضاع داهره دگهات بر آمد
و ناموت حال و کهدلومی و صالحی و سادر دکنان که چنداول بودند
عصب رسانیدند فرحی از محتاج مل حو را دعوی چنداول نمودند
و دنگ تاحتی ناموت حال گرفتند و معرفت حال و مهلول و بدو اوحی
و دیگر بی نظامه و قدوله و مرهات پدرش و سادر عامل خانه که
بایفاق پنتش روزی هر اول گرفته بودند به خورد رسیدن اعظم حال
مزار نمودند - و آن روز ساحل دریای و بحیره مصر حاتم عساکر
گدلی بدما گشت - و روز دیگر دهانه ای اگرچه مردم آنجا نامند
کوسک فامه را استحکام داده بودند اما پادشاه حصار کسا سروری
کشود و عارت نموده از آنجا به مدووار ماند و شب در میان ددهارور
ریدند درس منزل داور حال که از درگاه والاحاه و سند دلتیر
حال که از لشکر حواجه ابوالحسن حصص الحکم روانه شده بودند
بعساکر مردوزی پیوستند و چون ملک بدر و اعدای او مکور النماس
رستگاری عالی خود که در دهارور بعد اولیاء دولت بلند صوات
انداده بود نموده کردند و اطم حال جوانی حواس که اگر در سنگ
دولتخواهان در آئند هم رهائی انجمنه صورت میکنند و هم شما
بمناصب لایحه سر اقرار میکنند و سمندت دورس هنگام هر دو درادر
بصد خدمتگذاری درگاه حیا پناه از معاهه سر جدا شده ددهارور
آمدند - و اعظم حال را دیدند و هر کدام تحلیف و امب و مد
خرچ از سرکار داد سر بلند کردند =

اکتوب عنان گلگون حامه بصوب فکارس و فامع حضور مدعطف میگردند
نماین علی بیک الملقبی دارای ایران که بموجب فرمان گردان

توان از دارالخلافه اکبر آباد روانه برهانپور شده بود مصححان
مکرمتشان دیوان بیوتاب خلعت فاخر فرستادند - و حکم شد که هر جا
بار بر خورد خلعت بپوشاد - و رفاقت نموده بمعتقد خان صوبه دار
مالوه برساند که او به پیشگاه حضور خواهد آورد - و خود بسرعت تمام
معاودت نماید - چنانچه از درازد هم شعبان معادست ملازمت دریانت .

از موانع این ایام حادثه محضرت انجام امساک
باران و گرانی غله امت در همگی بلاد دکن و گجرات

سال گذشته در محال بالاگهات خصوصا نواحی دولتآباد باران
نیاریده بود - و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیز کمی کرد
اما از ملک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت - و سکن آن دیار
از انقطاع مواد اکل و فقدان مایه قوت باضطرار افتادند - جانی
بنانی میدادند و کس نمیشوید - و شریفی بر شیفی میفروختند
و نمی ارزید - دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدایه طعام
نکشودی - و پائی که همیشه ساحت استعنا - پردی جز راه در یوزه
نوپیمودی - مدتی گوشت مگ بجای گوشت بز و استخوان آهن
کردند اموات به آرد آمیخته بفروخت رفت - چنانچه بعد ظهور این
مردمی فرورسندگان از پیشگاه عدالت پادشاه حق شناس دین اساس
بسبب است رسیدند - انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت
یکدیگر نمودند - گوشت فرزندان را شیرین تر از مهر او میدانستند - و از
بسیاری جان پرندگان طرق بر اهل توده تنگ شد - و هر که پس از
حان کفدن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره نوردی در
خود بدبقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود - و درین ولایات که

برادرانی مشهور و زو نه میرف بود اثر محمودی نهادند - و این بلائی شدید
 و دناهای گذاشته و علاقه ای رفته را که در تواریخ ساله برسم تعبیر
 نوشته اند در بطریقی اعتبار گرداید - و در مولفات لاحق چون مثل
 مضروب و سمر مکتوب مرموم خواهد گشت - مطهر صراحم یردانی
 حضرت حاتمی - که کار گذار تقدیر معانی کوز ارزاق بدست گنج
 امشاش و دل دریا مانعش سپرده است - و عمام انعامش چون انعام
 غمام از گشت زار آمدن جبهه یان شان اموردگی برده - ابواب مرو
 بوال و اسباب احصال و امصال بر روی عالمیان کشاده - و آسانه
 گردانیدند - و بحکم قدر توان متصدیان مهمات برهانپور و احمد
 آباد ولایت صورت آتش پیر خاسها که به دستان زان لنگر کویند
 برای فقرا و نیازمندان ترتیب دادند - و هر روز آنقدر آس و نال
 که بکاف در مالدیل طعام کفایت کند مطبوع میگشت - و بدو
 حکم جهان طاع شرف صدور یافت که در میمعب اندوز دوشنبه که
 بشرف خلوس مقدس سال دیگر ایام متحرکه عرامتیار دارد در
 برهانپور که به روح مانعیه زیادت بصرت آیات نور پذیر است - و رای
 خیرات و مبرات هر روز به پنهان روزینه که ماهی بیست هزار روپیه
 باشد باهل احتیاق و احتیاج بدهند - چنانچه در بیعت دوشنبه
 یک لک روپیه فقرا و مساکین مرحمت شد - و از بیعت که
 عسرت اقوات و ضیق اوقات سکن احمد آباد زیاده مر دیار دیگر
 بمسامع قدسیه رسد حکم مقدس شرف صدور یافت که ماطمل
 مهمات صوبه مذکور پنجاه هزار روپیه نقد دیر بعلا بدیل آن سه
 قسمت نمایند چون اصصاک بازار و گراسی شله باعث خرابی

اکثر ممالک گشته بود متصدیان مهمات خالصات ممالک هندوستان درین سال و سال آینده بحکم خاقان دادگر پادشاه عدل گستر که همگی همت والا و تمامی نیت علیا بر معموری مملکت و آبادی ولایت و رفاهیت عباد مصروف دارند - قریب هفتاد لک روپیه که زیاده از دوهصد و سی هزار تومان عراق قریب دوکروڑ و هشتاد لک خانی ما وراء النهر باشد در هشتاد کروڑ دام بحال خالصه والا که یازدهم حصه ممالک محروسه است تخفیف دادند - تخفیف مصالح جاگیر امراء والا ندر و دیگر منصبداران برین قیاس باید نمود • شب پانزدهم که شب برات موسوم است از بسیاری چراغان رشک افزای روز گردید - و شهنشاه دین پرور بمعهود هرسال ده هزار روپیه بصلیحا و فضة و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عبادتی که مخصوص این شب متبرک است بکمال خشوع و خضوع ادا نمودند •

کذارش نوروز

درین هنگام که پادشاه صورت و معنی شهنشاه دین و دینی ابواب بر و بوال گشاده بود - وموائد احسان و امصال گوناگون نهاده - بعد از انقضای بیست و سه گری و شش پل از شب جمعه هفدهم شعبان سال هزار و چهارم هجری خورشید عالم آرا به بیت الشرف تمویل نمود - و نوروز عالم افروز نشاط افزا گشت - پادشاه فلک جاه بر سر در گام بخشی و کامرایی جلوس فرموده مراسم بخشش و بخشایش بتقدیم رسانیدند •

درین روز رشید خان انصاری باضافه پانصد سوار بمنصب

سه هزار ری داب و دو هزار سوار و رعایت بقاره - و نانا حواحه
 باصافه پانصدی داب بمصوب دوهزار ری داب و هزار سوار و خطاب
 عروت خان و خدمت و وحداری سرکار بهکرو رعایت علم و عدل -
 و مادعوسنگه راند رازرتی باصافه پانصدی داب و دویست سوار
 بمصوب دو هزار ری سوار و رعایت علم سر امر از گشتند - و از اصل
 و اصاده منصوب میروور خان ناظر مشکوی ابدال دوهزار ری داب و
 و هشتصد سوار - و عروت خان هزار ری داب و چهار صد سوار معزز
 گشت - و ددایب رای گجراتی که از نوم ناگراست و از مراتب
 حساب و هندی نامهای ناسدی اگهی دارد بمصوب دفتر دارایی
 حالصه شریعه و اصاده منصوب - و خدمت رای بمصوب بحشیگری
 احدیان سوارس یامند *

هزدهم شعبان اصل خان و صادق خان بحکم اشرف محمد بنک
 ایلچی ایران را که بحوالی برهانپور رسیده بود استعمال نموده بدوام
 ملازمت اندس رسانیدند - از بعد از ادای آداب و کورلتش و زمین
 بوس نامه شاه صفی که در تهنیت حلوس والا نوشته بود گذرایده
 دعای شاه رسانند - و بختی کلمات که بکدوس آن مامور بود معروض
 داشت - شهشاه پایه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلامی
 اصلخان سپردند - و پس از التماس محمد عالی بنک در ناز
 تعیین وقت برای گذرایدن تسکوات شاه بدست و دوم این ماه
 معین گشت - و ایلچی را بمرحمت خلعت طلا دوزی و تاج
 قزلباشی مرصع و حیفه مرصع و خنجر مرصع گران بها سرمر از
 گردانیدند - و چون در انام دوزور پان و عطریات در خوانهای مرصع

و طلا با عیان دولت و مائت حق و مجلس بهشت آئین مرحمت
 میشود پانصدان مرصع پر از پان با خوانچه زرین و نه پیمانه
 طلا پر از ارگجه خاصه با سرپوش و خزان زرین که قیمت مجموع
 قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علی بیگ عذایت شد .
 و معتقد خان صوبه دار مالوه که بامر اقدس از او جین منصوب
 ایلیچی بدرگاه والا رسیده بود سعادت تقبیل آسان عرش مکان
 دریافت . بعد از عبد الحق برادر علامی افضل خان که بحکم
 قضا نفاذ ایلیچی را از دار الخلافه اکبر آباد تاپانیست استعبال نموده
 بود و از انجا بدار الخلافه و از دار الخلافه به برهانپور آورده تمام راه لوازم
 مهمانداری بتقدیم رسانیده بود بشرف کورنش رسید .

بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علی بیگ مستقر
 اسپ عراقی با اقمشه و دیگر بغایس ایران که شاه برسم ارمغان
 فرستاده بود و قریب سه لک روپیه قیمت داشت از نظر انور گذرانید .
 بیست و ششم بیست و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر نر و ماده
 و اسب نر و ماده با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه
 هزار روپیه شد از خود پیشکش نمود . و محمد قنبر تسویلدار سوغات
 شاه بنز اسپ چاند پیشکش کرد .

سلخ ماه یمن الدوله آصف خان جواهر و مرصع آلات نفیسه
 و دیگر نوادر امتعه و اسپ وفیل برسم پیشکش گذرانید . از انجمله
 مناع قریب سه لک روپیه شرف قبول یافت . - سلخ مسی الدین
 که نزد قطب الملک جهت آوردن پیشکش رفته بود . سعادت ملازمت
 اندوخت . و موازی چهارده لک روپیه از جواهر مرصع آلات گران

بها و زر نقد و میلاں گوه پیکر و دیگر امتعه و بغایس گلکنده که او
 بوجه پیشکش با عرقه داشتی مشتمل بر روح عقیدت و خلوص
 عدونیت مصحوب و ما حان قاضی از معتمدن خویش همراه شیخ
 مذکور مرستاده بود و بطر والا در آمد - و شیخ از حمله چاراکا روید
 که قطب الملک باو تکلف نموده بود يك لک روپیه را حواهر و بدل
 و امتعه پیشکش گذراید - خمس موازی در لک روپیه پیشکش گدا
 زمیدار ملک چاندا بطر میصاثر در آمد - هژده اسب بدجانی
 با اقهشته عیساء که صانتحان خانان از دارالملک دهائی پیشکش
 مرستاده بود شرف بدیرائی یافت *

پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود صلح هشتاد هزار روپیه
 محمد علی بیگ و ده هزار روپیه بهمراهانش اعام شد - و آنچه
 درین روز از حمله پیشکش حضرت مهد علیا و نادرادهای
 کامکار رحمت ندادار و امراء والا مقدار بدرجه قبول رسد بیست لک
 روپیه ارزش داشت - چون حواجه ابوالحسن باقایدان در ناسک
 اقامت نمود اکثر رعایای پراگنده قول گرفته امکنده خویش بار آمدند -
 و آن ملک که پی - پرتاراج امواج قاهره شده بود و از خشکسالی
 و گرانی خراب - رو ناپادانی بهاد - و خواجه قبول سرور خان و شرزه
 زاد و سایر دکنیان را که در سلک دولتخواهان مدسک بودند همایش
 تن کرد - و از اسیر که حکم گردون مطاع عرصه دور یافته بود که ساهوچی
 را طلبیده در ناسک نگهدارد - و حوک بشاه گته رود ساهوچی مکتوبی
 نکاشته - و دکنیانی را که در آن ملک حاکم داشتند همایشا گذاشته روانه
 شاه گذه سد - و حان زمان را از یک منترلع ناسک به تعدیه متمر دانی

که در کوهستان ترنگلواری گرد آمده اسباب زوال و نکال خود
 سرانجام میدادند فرستاد - او در عرض ده روز مقاهر را سزاد
 شایسته در کنار نهاده بخواجه پیوست - و پس از آنکه خواجه
 با همراهان از شاه گدّه به رامگانو و از اینجا به پرتور رفته روانه کنار
 آب کهرس پورنا گردید - مرمان شد که خزانة از درگاه والا نزد
 فرستاده شده از همراهی که مناسب داند همراه میرزا عیسی
 ترخان و سردار خان و رشید خان و خواص خان و چندی
 دیگر از بندهای درگاه بشکر منصور ارسال نماید - از تأییدات
 آسمانی که پدشکار این دولت و کار گذار این سلطنت است اعراب
 و احشام قلعه تلتم که از حصون حصینة دکن است و بر قلعه کوه
 واقع با پدیدار خان که این حصار در قبل داشت متفق گشته
 نهانی فوجی را از بندهای جان-پار درون آن محکم در آوردند
 و نگهبان آن که ازین سازگاری غافل بودند و بعد از کشیدن کرنا
 از روی اضطراب دست و پای زدن دست غزات قلعه کشار و مات رزم
 کرا گرفتار آمد - و از نیرومندی اقبال روز افزون چنین حصار بکمتر
 زمانی بی آنکه شمشیر از نیام بر آید یا تیر بخانه کمان در آید
 مفتوح گشت - جوهر خان حبشی و میدنی را بی در ملک بندهای
 درگاه والا سلسلک گردیدند - نخستین بمنصب سه هزاره ذات و
 سه هزار سوار - و دومی بمنصبی در خور سرانختار برانراخت -
 بینی داس دلا راجه بر سنگ دیو بندیله بمنصب پانصدی ذات و
 دریست - وارفوازش یافت .

درین هنگام بمساع حقایق مجامع رسید که روزگار سنیرخان

صونه دار گجرات - پیری گردید - اعلیٰ حضرت اسلام خان حاکم دارالحکومت
اکبر آباد را ناظم گجرات گردانیدند - و منصب او که چار هزار
چار هزار سوار بود پنجاه هزار چار هزار سوار در هزار سوار دو اسبه
سه اسبه معزز مأمودند - و حاکم حاکم و اسب از طویند خاصه
با یراق طلا و نیک از حلقه حاکم برای او فرستادند و صونه داری
دار الحکومت و سیاست ملعه مصلحت خان و خدمت دیوانی و ششگری
و راعه نویسی و مدوناتی دار الحکومت بمکرم خان و مودداری
این روی آب تا هودل نموده خان معوض مأمودند - چون راعه
پنهلداس که از روی داری و حاکم پاری پدر و برادر و خدمت گذاری
و حدکاری خود موصوفت و تلافی که در مین پاری هزاره گرامی
در حوالی دهوایور تروی کار آورده بود ندرجه رفعت راحگی رسد -
همواره آرزوی ملعه داری که در وادیوتنه پانه والی راحگی بی
آن اغتفاری ندارد داشت شهشاه کام بخش ملعه موار دست
و درم رخصان ملعه رتبه موار که او ملاع حصند معتمد مراحمی
هدوستان احب و ملعه دار خان مجرامت آن می پرداخت نار
مرحمت کردند - و نمایان خلعت خاصه مرا موار ساخته دمنوری
آنصوب دادند - را اود مسنگه نگهانی این ملعه موار سرخ هادا
که دیگر معتدرا او بود تقوی مأمودند بود - حضرت عمرش آشپانی
لوانی مالک کشا مقیمیر آن مرا موار حاکم معوض معوضه
پرداختند - را حصار را استوار ساخته هنگامه توپ و تفنگ گرم
گردانید - و چون کار بر تفتک شد ندرجه مدامت و حمایت که در
حضرت گردون رعیت - لاطن والا اقتدار استوار ترس و ایل است

ملنچی گشته قلعه را بارلید دولت - پُرد و داخل بندگان گشت •

از سوانح این ایام فتح قلعه ستونده
است به نیروی اقبال جهان کشا

چون - پیدار خان بعد از فتح قلعه قلم بفرمان گردون توان
تسخیر ستونده پیش نهاد همت ساخته از چار جانب بمحاصره آن
پرداخت - و لمپارها پیش برده کار بر حصار گزینان تنگ ساخت
حیدی جمال قلعه دار آن بذیل عجز و انکسار منتهسک گشته امان
نامه التماس نمود - پیدار خان رضا قلی را که نوکر معتمدش بود
بپای حصار فرستاده پیغام کرد که قلعه را بمجاهدان اقبال بسپارد
که مال و ناموسش از آسیب لشکر دشمن مال محفوظ و مصون
خواهد بود - و تجویزنامه منصب او و سیدی میران پسرش و
و سیدی سرور دامادش نكاشند درون قلعه فرستاد - او با اقبال وتوابع
برآمده قلعه را بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه گذاشت - و بنائید
آسمانی و نیروی اقبال بلند این استوار حصار که بر فراز کوه است
بنزدی و آسانی مسخر گشت - روز دیگر پیدار خان درون آن
مسکده رفته خاطر از استحکام مداخل و مخرج فراهم ساخت - و
میرزا حسن خوش خود را با گروهی در اینجا گذاشته برگردید •

از سوانح آنکه چون جوامع باعظم خان خبر رسانیدند که
عادلشادیه و بی نظامیه در هفت گروهی لشکر نصرت مظهر برگزار
آب و نچره نزدیک یکدیگر فرود آمده اند خان بیک ناگهان بعد از
یک و نیم پهر شب از دوازده سوار شده بدولت جاسوسان بامداد

حدود را لشکر معتمد رسانیدند - و در ده تا هفتاد سال عادلخانه و بی
 نظامه بهر از آن حواری و شرمساری حانی قدر در - و اسب و
 شتر و گاو و نان بسیار و دست عازمان دولت حارند طرار افتاد - و
 اعظم حان تا حرم و صرف آموختن جانب انده چو گمانی در گردید -
 و چون عادلخانه و بی نظامه از آن فرار حجاب کشیده بعد
 تدبیر مصریحان که مله مددگار را در محل داشت روانه گشتند
 اعظم حان را هفتاد و هفت نفر که در آن دو سه روز از معدان علی و
 کلا تعب دیده بود و سخت کفایت ناپذیر که هم آورده در آن حوالی
 بهم می رسید و هم سر راه مددگار اسب زده شد در موضع می رسید که
 ده گروهی گهات مذکور اسب عامه بسیار بدست انداد و از اینجا
 کوچ کرده به مددگان مانگاو وطن قابلی دوری که از معدان بی
 نظام بود و بی - و ملتغ حان را متعذر مله مانگاو که برار
 قابلی حراست آن می نمود می رسید - مددگار در آن گرسنم
 شب هجوم آورده بر دیوار حصار می آمدند - و مله دار دست و پا
 گم کرده ملتغ حان را دید و هر چه از قسم توپ و تیغ و دیگر
 اسلحه درون مله بود و اعظم حان آوردند *

در آن اندک مدتی معتمد موضع هلی که ده گروهی
 مددگار اسب رسانیدند - عساکر مددگاری پیرو گشتند در آن و از آنجا به مددگان
 را حواری که حاکم شش در آن است و حصار می در آن که مردم
 معتمد حان نصیحت آن می پذیرا شدند و شدند - معتمد قاب
 مددگاران را با هم حاکم مددگار از مله فرار نمودند - و از آن
 حصار در هفت توپ داخل توپخانه سوکار واقع شد *

تتمه احوال لشکوارگذار و معاهدی زبانهکار
بعد از فتح قلعه قندهار نگاشته خواهد شد

غرض شوال مطابق جاردعم اردی بهشت عید نظر نوید کمرانی
رساید - درین روز مبارک صرمع حوضه که یمین الدوله بامر خانانی
بیک لک رزیده مهیا ساخته پیشکش نموده بود - بر ذیل بصورت
نشان بستند - و خاتان دین پرور که ماه مبارک رمضان را بصیام
گذرانیده بودند - و سی هزار رزیده مقرر بمحتاجان عطا نموده - قرین
دولت و اقبال بران کوه هئیت - فلک حرکت - سوار سده بعیدگاه
تشریف فرمودند - و بآئین مقرر در رفتن و آمدن نیازمندان را کامیاب
خواهش گردانیدند - بجایت خان ولد میرزا شاه رخ را از تغیر
احمد بیگ خان بغوجدارئی صوبه بلقان که در جاگیر یمین الدوله
مقرر بود و باضافه پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات و دو هزار سوار و بمنایت نقاره عزانتار بخشیدند -
میرزا شاه رخ در ملازمت حضرت عرش آشدانی عزت تمام داشت -
چنانچه در مجلس بهشت آئین حکم نشستن می فرمودند - پدر او
ابراهیم میرزا است - پسر میرزا سلیمان - که حضرت فردوس مکانی
بدخشا را با رعایت فرموده بودند - او پور خان میرزا است - اخلاص
خان بخلعت سربر انراخته بغوجدارئی اجمیر دستوری یاست - از
تعیناتیان بنگاله محمد زمان و از کومکین کابل بهاری داس کپه واهه
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سی ذات و هزار و دوست سوار
سرفراز گشتند - و چندر من ولد راجه نرسنگه دیو بیدیه بمنصب
هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه ترازش بامت *

از عرائص مدهاں صوبه اودیسه شرف استماع رسید که چون
 کهیمرا پاره ما قلعه معصور کده و تواع آن چنانچه دکاشته آمد سعی
 بامرحاں بحم ثای لتصرف اولعاد دولت قاهره درآمد - قطب المملکه
 پس از چندمی رسیدن کومک اطراف و اتفاق بعضی زمینداران
 معرور گشته بحال محال استخلاص هنگامه ازای پرحاش گردیدند
 بامرحاں فر اندیشه طایل این زمانه سران ماطل گوئی اگهی یافتند
 جمعی را در کهیمرا پاره گذاشته تا گروهی از بهادران سیاحت ائس
 خریدند مقصد تندیه آن کوته مدهاں متوجه گشت - و سی گروه راه
 هر چنگل کم آب در سه روز نوردمده بمعسكر عظیم رسید - و به سردان
 انبار پای ثبات از دست داده بدستری بدرجاء زار و کوهسار
 در آمدند - و جمعی نقد اسار - و مد و نار ایفاں بتاراج رمت -
 و از آن رو که عدوده حردان از گذشته اظهار بدامب و خجالت نموده
 لذیل تصرع و تشع متعسک گشتند - و قطب الملک برار در
 خدمتگذاری و حاسپاری در آمده بدشکست بدرگاه سلطن پناه
 مرسله بود - بامرحاں بموجب العفو و کوة الطغر و بهار داده یک
 وید و ده هزار هون نقد که چل هزار روپده باشد موسم حرمانه گرفته
 بکهیمرا پاره مراجعت نمود - و چون در مهدری نام مکانی مستحکم
 درازده گروهی کهیمرا پاره نزدیک دست هزار کس از مقدمه پزرهاں
 آن سرزمین مراهم آمده سی حواقیق که شورش سر کنند - بامرحاں
 معزمت اداره ساختن آن فساد اندیشاں رول شده نزدیک حدکلی
 مورد آمد - شش هفت هزار کس از آن جماعت شوریده روزگار از
 درجت زار برآمده شروع در شورش نمودند - و همین که موحی از

فدائیان جاهد از تاخت - تاب مقاومت نیاورده بمکان خود سرگردیدند -
 روز دیگر باقرخان گروهی را بمحافظت اردو گذاشته بآن درخت
 زار دشوار گذار در آمد - مساعدیل در پناه دیواری از چوب که بارتفاع
 پنج و نیم گز میان در کوه سر راه در کمال استحکام ساخته بودند و
 خندق عمیق در پیش آن کنده گرم پیکر گشتند - اگرچه خون
 گرمکنان آشفته روزگار بهایت کوشش بتقدیم رسانیدند اما انجام کار
 بسیاری بقتل رسیده بقیة السیف خاک ابدار بفرق روزگار خود
 پخته مرار نمودند •

از سرانچ این ایام فتح قلعة فندهار است بیهمن اقبال . نصرت مال و حسن معی اولیاء دولت پی زوال

چون نصیربخان با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاهد از
 پیشگاه عزیمت اقلیم کشا به تسخیر ملک تلنگه معین گشته بود -
 از فتح قلعة فندهار را که از قلاع - لاهران دیار است - و بمنازلت
 و دشوار گشائی در کمال اشتهار و حراست آن بصادق داماد باقوت
 خداوند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب
 شد است - روز شنبه بدست و سیوم جمادی الاولی سال گذشته بیک
 گروهی قلعه وردن آمد - روز دیگر باتفاق راجه بهارته و شهبازخان
 و دیگر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قصبه فندهار سوار شد
 پس از وصول سپاه اقبال بغزدیکی قصبه سرافراز خان سر لشکر آن
 ملک که میان قلعه و قصبه آراسته و آلات آتش بازی پیش رو
 چیده مستعد نبرد بود از روی تهور نا بخورده حمله آورد - و از توپ

و قلعک نایابی قلعه - و آتش ناری پائیس آن عرصه پیکار در
حواس مردان سردکار نمودار کرد و غارت گشت لشکر و درویشی داد مردی
و مردانگی داده بسیاری از معاهد را و مهابتخانه عدم روانه گردانید
و چندی که احل موعود و دست معهود شان بر حنده بود پیاپی مردی
مراز حان سلامت بردند و سرامراز حان تا معدودی و صفت لشکر
بی طایفه شتاب و سهر و تصرف بندگان درگاه آسمانها درآمد
و اسب و شتر و اموال و اسباب نصار خدمت شد و و قریب پنج
شش هزار مرد و زن گرفته و گشت - سرگروه لشکر طغر جمیع دستان
را بصدق برق مردان سالی شهباشه رهن در میان آزاد ساخته
و از پنج حصه و پنج کوسک قلعه بشمار خاطر را پرداخته -
کشایش قلعه پیش نهاد همت گردانند - و بعد از تقسیم
ملیچارها مردان رزم خود گردان پیکار خو شرع در کوچک سلامت
نمودند - و پس از چندی که کوچک سلامت ملیچار و صدوچان
بصدق رسید - بعضی از آن گروه شقاوت پزوه که در پناه دیوار حندق
سرمی بودند مرار نمودند و برخی بدیدک حان گراندار دیوار
شمارند و چن جمعی از معاهد در مقدمه فامی فرام که میان
حندق عریض واقع شده جا گرفته انداختن مان و حلقه و نگ
مردم ملیچار را تعرض می نمودند - از ملیچار و صدوچان ته مقدره
فوق رسانده آتش دادند - و آن بعد از بدیدک پرورد - و جمعی از
معاهدیر آتش اندر در جهنم گشتند - و بجای عمارت معاهدان اندال
ملیچار ساخته نشستند - درین وقت رندوله و مقاب حان و بهلول
و بدول و دیگر عادل خاند و بی طایفه از راه رسیده بر ملیچار

نصیربخان همچو آورده - آن شیر پیشه و غا از کثرت این روبه
 منشان حسابی برگرفته طرح جنگ انداخت - و میان توپ و
 تفنگ قلعه و ضرب غنیمت تلاشهای مردانه نمود - صخا ذیل تاب زد
 و خورد مجاهدان اقبال دیوارده رو بر قامتند - و جمعنی را بکشتن
 داده سه کره پس رفته نشستند - لشکر منصور از گریز غنیمت سرگرم
 کار شده در سرانجام اسباب قلعه کشائی بیشتر از بیشتر ساعی گشت -
 و از جمله بدست و يك نقب شش نقب با تمام رسب - سه بداروت
 انداخته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر آن سه نیک بکار
 در بیاید سه دیگر را بداروت انداخته آتش دهند - در انظار آنکه
 اسباب کشایش حصار آماده بود اعظم خان که بکوسه نصیربخان
 متوجه شده بود بوقت حوالی تندمار رسید - نصیربخان استقبال
 نموده او را برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران بملچار
 خود آورد و در حضورش سه نقب را که بداروت انداخته بودند
 آتش زدند - یکی آتش دزدید و دو دیگر در گرفته دیوار شیر
 حاجی را با نصف برج قلعه پرانید چندی که در برج و تددیوار
 بودند هیئت دوزخ گشتند - با آنکه از درون حصاربان و تفنگ و حقه
 و سنگ و مشکهای باروت را آتش زده می انداختند مجاهدان
 انبال پباده دریدند - و از نصف الغار تا غروب هنگامه کارزار گرم
 بود - چون دیوار حصار خوب نپزیده بود و قلعه نشینان آتش بازی
 بکار میداشتند مبارزان دولت در نتوانستند آمد - و پس از غروب
 همانجا ملچارها ساخته در صد آتش دادن نقبهای دیگر شدند -
 و چون اهل قلعه گرفتاری خود را با هزاران خواری بیقین دانستند

فوسیلک راحه بهارته که ملچار برا و دروازک ملعه دمهده از دود و درویدان
 را از گف و شدیدی داشتند القماس حال فحشی نمودن قول
 طدیدند - مصیرمجان ملتمس ایدان پدموده راحه بهارته را دماصان
 نامه دروازک ملعه موسندان - صادق ملعه دار ما هعب کس دیگرار
 اهل حصار راحه بهار را دنده در ملعه را در روی اولدای دولت
 باز کرد - و ادواب سلامت و نجات بروی و درکار خرد مرار و روز
 دیگر که ساعت دیک دود ما همراهان برد مصیرمجان آمده ده و دل
 گذرایدند - مصیرمجان اوزا ما همراهان از سرکار والا حلعاب و اسپ
 داده بمراحم روز امروا شاهنشاهی مستمال و مطمئن گردانید *

محمی نماد که چنانچه مطهر کرامات سنبه و موزن الهامات
 بهیده لحظ و دسی بمط به مصیرمجان دوشته بودند که الاشاء الله تعالی
 قلعه دندهار دسی آن مدوی جان مپار در اواخر اردی بهشت
 مفتوح خواهد شد - دند چار ماه و سوره روز از قارمچ محاصره پاره هم
 شوال مطابق بیست و هفتم اردی بهشت متع ملعه بروی کار آمده
 و اعظم جان و مصیرمجان و دیگر دولخواهان متماسی ملعه رفقه از
 استحکام آن حصص حصص و سراسیم آن دارک متاین حضرت اندر شدند
 و یکصد و شانده توپ حرد و کلان که درون ملعه دند نا سایر امداد
 قلعه داری بقید صط در اوردن مراجعت نمودند - از حمله توپهای
 بزرگ آن حصار عدیری کلان است و عدیری حرد - و ملک صط
 و تحلی که هر یک نوای درهم رن لشکری و شهری کفایت کند -
 و چون اهل از رسیدن کلان تالکاییه دسی نظامیه از اجتماع خیر متع
 قلعه مایوس شده خون را سمت دیکلور کشیدند - و از لشکر اقلیم کشا

بیهشت گروه دور رفتند - واعظم خان را در قندهار برای توقف باعنی
 نماند - و جمعی که از درگاه اسمان جاد با خزانة معین گشته بودند
 پائین گهت رسیدند - خان مذکور از قندهار کوچ نموده متوجه
 درهال شد نشود که مقامیر عذری اندیشیده بخزانة دست بردی
 نمایند - و خزانة همراه گرفته بنواحی دریای و بجزیره آمد - و نصیر خان
 خاطر از اسمان - باب قلعه داری و ضبط مداخل و مخارج فراهم
 ساخته بجانب بودن و ابقدر رست - از آنجا که کار بی نظام از
 انتظام انداخته بود - و طالع بحرست مطالعش رو بخواب نهاده -
 فتح خان پسر کلان ملوک عنبر را که وکیل و سپهسالار او بود بقید
 در آورد - و مقرب خان را که غلام ترک معتمد و میر شمشیر و سر
 لشکر او بود بجای فتح خان سردار سپاه گردانید - حمید خان
 حبشی را وکیل ساخت - و چون پس از چندی دریانت که این
 هردو از عهد سرانجام مهام چنانچه باید بر نمی آیند فتح خان را
 از بند بر آورده بدستور سابق وکیل و سپهسالار گردانید - مقرب خان
 ازین ملوک با هموار دل از همراهی و دولتخواهی او برگزیده
 بدریغ ارسال مکاتیب مشتمله بر خلوص اخلاص و رسوخ عقیدت
 باولیای دولت ابد اتصال باعظم خان ملتجی گشت - خان مذکور
 چون در تحصیل این سعادت او را مجید یامت - برای اطمینان او
 از درگاه خواندین پناه التماس فرمان قضا توان نمود - و چون منشور
 استمالت عنز و رود مرصود - قاضی دوویه که ملزم بی نظام بود

و پیش دست مقرب حان با دوازه کس برای مهم‌سازی او برد
 خان آمد - خان بمقدمات الفت انگیز صحبت امیدوارانه نموده
 او را خلعت و خنجر مرصع و اسب و اکثر همراهان او را خلعت داده
 رخصت کرد - روز دیگر مقرب حان با همگی همراهان روانه لشکر
 طهر پیکر گردید - اعظم خان ملتفت حان به سرخود را با دیگر
 بندگان پادشاهی با تقدیر او و مرئوسان بمصلحت دید وقت خود
 نیز تا کنار اردو رفت - و بمنازل خود آورده از سواران خلعت
 و خنجر مرصع و چار اسب و دو میل دروخته و یک لک روپیه نقد
 با دو صد خلعت رصد شال و هفتاد اسب به همراهش داد - و منصب
 از پیکر راجی ذات و سوار - و منصب رتبه‌ش که از صد افزون
 نبود در حوز مرتبت تحویر نموده بدرگاه والا عرضه داشت نمود -
 و مصلحتی در رسم صد خروج از حرانه عامه برومقای ارسا مید - و چون
 تا رسیدن برسات روزی چند در میان بود - و مکرر رندوده با اعظم
 خان پیام کرد که اگر بوسیله التماس شما تقصیرات عادل حان بذیل
 عفو پادشاهانه پوشیده آید ندیده متکبر می‌شود که دیگر عادل حان
 با از دایره امتیاد بیرون نهد - و هر طریق اطاعت نه پیماند -
 و شیخ سعید الدین را که با پیشکش رحمت نموده بود و
 ثانی الحال در بیدرگاه داشته بدرگاه گردون حاه روانه گرداند -
 اعظم حان بصواب دید سایر دولتمخواهان قراوداد که تا رسیدن
 برسات نه برگشته بهالگی و حیت کوبه از توابع بیدر رفته توقف
 گیرند - اگر گذار و دیواره مروعی از راستی داشته باشد عفو تقصیرات
 عادل حان درخواست نماید - و الا متاراج آن محال پندارند

پادشاه نفیض عهد و خلف وعد در گذار روزگار آن نا استوار نهد -
و از انجا مراجعت نموده هر جا مناسب داند ایام برسات بگذرانند -
و باین اراده پیش رفته در گذار آب و میوه فرود آمد - قرار یافته
بود که هنگام نزول تا برپا شدن خیمه نوبج هراول و برانغار و جرانغار
و چنداول بجای خود قیام نماید - و بعد ازان از هر فوجی چند
سوار بنوبت یک گروه دور از همکرایستاده خبردار باشند - تا مردم
اردوگاه و هیمة بقراغ خاطر بیناروند - و چون درین روز از غنیم اذری
ظاهر نشد بهادر خان و هیله و شهباز خان و رشید خان انصاری
و یوسف محمد خان تاشکندی که نوبت گهی داشتند سر رشتند احتیاط
از دست واده شده باذیلانی از لشکرگاه پیشتر رفته نشستند - و مردم لشکر
برای هیمة وگاه باطراب پراگنده شدند - چون جمعی از راجدپوتان پیش
ازانکه - پادشاه ظفر دستانگه بمنزل رسیده گروه پیش رفته دهی را قبل کرده
بناراج پرداخته بودند - و سکنه ده در پناه دیواری برای نگاهبانی
نفوس و پاسداری مال و ناموس بقدر امکان در مدافعه کوشیدند
بهادر خان و شهباز خان و رشید خان و یوسف محمد خان برین
آگهی یافته بکوهک راجدپوتان رسیدند - اتفاقا اکثر همهرهان ایشان
ازان ده گاه و غله بدست آورده باره مراجعت کردند - و با ایشان
زیاده از هزار سوار ماند - درین وقت قماصی مخالفیل فرصت جو
که دوازده گروهی لشکر فیروزی رحل افاست انگذده بردند بتصد
انکه نابو یافته د-نبرد می نمایند سه گروهی آن ده آمده جمعی را
بقزانی که شیوة دکنیاست و باصطلاح این گروه برگری گری گویند
فرستادند - چون ایلمان نزدیک ده رسید - بر قلت جمعیت بهادر

خان و همراهانش مطلع گشتند سواری مرد سرداران خود مرستاده
بر حقیقت حال آگاه گردانیدند - و خود نمایان شده بهادر خان و
همراهانش را مشغول ساختند - مجاهدان اقبال قلت خودش و
کثرت مخالف نظر در دیار دره تاحت آوردند - و گروه عذر پژوه
خوبش را بر گریز داشته معارزان بصورت آفتاب را تا دو گروه دیگر
سحاب لشکر خود کشیدند - درین اثنا رندانه و سرافراز و مهلول
مخدول و دیگر سرداران عادل خایه و بی نصایبه با پنج شش هزار
سوار بصرعت تمام رمیده بهادر خان و همراهانش را در میدان گرفتند
چون کار درین ناموس پرستان تنگ شد از ابدان مردود آمده دسب
حالات کشانند - و حممی کثیر را رهگرایی خشم گردانیدند - و
یکوششهای مردانه و تلاشهای گردانه مثل سایر و سردار گشتند
شهباز خان ناپسرسی پدانه گوارمایه بهادر رسید - و بهادر خان و
یوسف محمد خان را که در حمهای گران در میان یکدیگر افتادند -
مقاومت برداشته بودند - و رند خان و حمی از درون کا بر آمده
بلشکر میروزی پیوست - و برادر او و حممی از خوبشانش دولاب
شهادت در یافتند - درین معرکه زد و خورد بود که صد کس از
فرادران و قایدان بهادر خان و عیبه خان در ناحند - اعظم خان
اگرچه ارشندیدن این خبر با مسعاری حلوریر رسید - اما چون
عظم بدسب افتادن بهادر خان و یوسف محمد حانرا روز عظیم
داشته از آب و سحر گذشته بود - و شب در رمید - تعانت را
بالحاصل پنداشته برگردید - روز دیگر متوجه برگشته حیت کوچه و
بهالکی گشت که اگر درحانی محمدیل را دریابد تلاوی جاسارتی

که ازان خسارت پیشگان بروی کار آمده نماید - و الا آن برگذات را
 بتاراج خراب گرداند - و چون در بعضی برگذات دیدار که عادل خان
 به بی نظام داده بود و بعد فوت عنبر باز متصرف گشته - و بدین
 سبب مکرر متوجع طرفین شده اثری از آبادانی نبود - و آذوقه
 و علف بدست نمی افتاد - و برسات نیز نزدیک رسیده بود - سه
 چهار منزل نور دیده بصواب دیده همگی درلتخواهان از دروازه‌های
 قصبه بهالکی مراجعت کرد میباید بی نظامیه و عاداتناهی سر راهها
 خود را می نمودند - و چون درلتخواهان درگاه میخواستند که
 بصوب قندهار رفته در جانی ایام بارش گذرانند - و در راهها غله و
 آذوقه نموده بود بپستی و چلاکی شامته قصبه کلپره را که غله
 بسیار داشت - و غنیم پیشتر از آب و بجه گذشته آنرا متصرف
 شده بود - از دست باطل کوشان بر آوردند - و یک روز توقف نموده
 آن قدر غله که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشتند - و قصبه را
 با بغله غله سوخته روانه مقصد گشتند - و از راه در دال بر اجدری
 رفتند - غنیم در آن طرف کوه اجدری نزول ادبار نمود - روز دیگر
 اعظم خان مقبر ساخت که تا رسیدن موج هر اول بکنار نهر آبی
 که سه گره پیش بود و مرود آمدن اردو و برپا شدن خیم درین
 منزل توقف گزیدند - پس ازان با سایر لشکر روانه گردد و اتفاقا پیشتر
 همراهم بمنزل پیش رفتند - و با اعظم خان زیاده بر پنج هزار سوار
 نمازد - درین اثنا گره مرصت پڑود که نزدیک چارده هزار سوار
 بودند فراهم آمده عقب لشکر آغاز شوخی نمودند - اعظم خان و
 سایر درلتخواهان با وجود قلت همراهم تکیه بر قانید صمدانی نموده

برای نجات درگشتگان جلو انداختند - عظیم بانگر تاب حمله مدویان
 حاضر میاورده در نگر مر مهله - نهادن لشکر منصور تایک گروه تعدد
 نموده و برای پناهِ گریختگی از تنگنای و باندار که پیش آمده
 دلیری میکردند کشتند و بان بصره را کول حاصل آن دست آورده
 وری مصر بر گردیدند و صادق دل رهین هزاران شجاعت و شجاعت
 هفت گروه پس زدند - و در نگر پندامون خراب و خسارت گذشته
 بستاندند و در سمانند - امواج نصرت استخراج روز دیگر بکنار دریای
 بماند و برای آن قلعه و قلعه ها رسیده یک روز انعام نمودند -
 و چون دران مواهی عمل و گاه بایاب بود شب در میان بکنار دریای
 گنگ جانب و صفا ماند و رفته منزل گردیدند - و اریس حبیب که
 دریا برای آب نمود و گشتی بهم میبردند حالها ساخته در عرض
 در روز از آب گذشتند - و چون بعد از هجمه ظاهر شد که حوالی
 موضع سده که یک مونس مرادان که دارن از ماندیر نه پنج
 کوچ انداخته بودند *

ندادم شوال منصور پسر عمر بن الخطاب را رویده انعام شد - مامی
 مستعد گردید و کابل را از آنجا در سلاک و درگاه سلاک
 ساخته می هزار رویده سائده صغر مریدند و ده هزار رویده
 نوی انعام نمودند - و با حان صاحب قطب المک که پیشکش درگاه
 والا آورده بود - چنانچه گذشت یامت بعدایب حنبل و انعام به
 هزار رویده سر مرز کردند *

دیسب و مکم در حان مریم از حوالی و که در تیول او بود آمده
 سعادت تبدیل عتبه ملک رتبه اندوخت - و فتحعت و امپ نارس

مطلای نوازش یافته ، لشکر ظفر اثر دکن مرخص شد - و پیرا پسرش
از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار و خطاب
پردیشان سرمرز گردید •

ششم ذی القعدة خلعت و کهنه و سرخ و شمشیر مرصع و علم
و نقاره و اسب از طوبیله خاصه با زمین مطلا و فیل از حلقه خاصه
مصحوب نظر بیدک گرز بردار بمقرب خان دکنی عنایت نموده
فرستادند - و منصب او پنج هزاری پنج هزار سوار که اعظم خان
تجویز نموده بود مقرر فرمودند - سکندر درتانی که از پستی همت
و دیانت فطرت رعایت قرابت برای جهالت گرا نموده باو پیوسته
بود - درینولا بوسیله ندامت و خجالت بدرگاه خواتین پناه باز گردید
پادشاه خطاپوش عطا پاش از زلات و بیله و تقصیرات ثقیله او
افماض عین نموده در سلک خدمت گذاران منسلک گردانیدند •

محمّل ارا شدن ملکه عفت فباب گردون
جناب خورشید احتجاب حضرت مهد ملیا
ممتاز الزمانی ازین سپنجی سرا و منزل رنج و
صنا بنر همت گاه جاودانی و نشاط کده روحانی

زمانه ناپایدار - و روزگار ناسازگار - که شادی او غم آموذامت -
و شربت او زهر آلود - گل مسرتش با خار جفا - و مل عشرتش
با حمار عفا - هرچه بر امرارد بیفدازد - و بهرکه پردازد نسازد - درین
هنگام که از دادگری و جود پروری خدیو زمین و زمان - خداوند
مکین و مکن - پادشاه دین پناه - شهت شاه حق آگاه - ابواب بر

و سوال در روی درو و مرد یکسانه بود - و اسباب احسان و اوصال برای
 خوش و بدگانه اساده - خاطرها از عم و ایزد احد و دلها از شاه مادی
 در ساحت - و مدد را روی بیداری - و نه روزگار را حوی ستمکاری -
 با کلاه حاصیص حفا کاری - و طمع و دل آزاری - باز نموده حادثه
 با گریه - و وادعه با گذر آن ملک ملکات جهان - مالک ملکات درو
 دایمی حاندان کرم حاتون درو جان سرب - حصر و سبب علما -
 حذر معلی - ممتاز الرضایی - روی کار آورد - گذارش این حال
 و هشت اشتغال آنکه پس از انقضای نیمه شب چهار شده هفدهم
 شهر دی القعدة سال هزار و چهارم مطابق بنصب و ششم خردی -
 از آن دو حقه چمن انبال صبیغ متولد گشت - و مزاج و هاج از
 حذر اعتدال عدول نموده - و عصر صبح امیراج از اوج استقامت
 منزل - و چون در بامت که حال گذشتی را ازین جهان گذاشتی
 و رف از حال اسب - و اس مختصر و بدگانی عارفی را هنگام استرداد -
 بواب قدسی القاب پادشاهزاده والا گوهر بنم صاحب را در ستاده
 از مدکان اعلی حضرت که در آن مردی تشریف داشتند مدوم
 گرامی التماس نموده - پادشاه مهر آئین شفقت گریس در کمال
 آشفتنی و عمگندی بر نالین آن دمسار دروین و همرا احسان
 آگس - رسیدند آن راه گرای آخرت سعادت مرددان والا گوهر و
 والد ماحده پرداخته دندار آخرت اس در گردن آلهی و مطهر
 و محبت بامتناعی را داد اس راه دور و دقیق اس مهر دراز ساخت -
 و بداء ارحمی الی رنگ و صد مرصیه را کتاده پنداشی احسان
 کرده بهشت درین دحوار رحمت رب العالمین شفاست - این

حاجت ناکاه و نایب جان کاه جهان را وحشت آگین - و خنهانیان را
غم گزین گردانید - و بنای کلم بنا کام منهدم گشت - و لشکر
صبر و آرام منهدم - و لژین هادنگ دل کوب - و واقعه پر آشوب - در
قوایم صبر ایوبی پادشاه کوه تمکین تزلزل افتاد - و از دم آه و نم
اشک مرآه خاطر مهر ناظر که چون آئینه خورشید هرگز روی تیرگی
ندیده بود رنگ کدورت گرفت - درین ماتم غم نما از بسیاری بگریه
دیدند خاکبان دریا رمز گشت - و چشم امه کیان طوفان خیز - پادشاه
فلک کاه لباس مفید - و پادشاه زادگاه کامگار و ایمان دولت والا
مقدار و سایر بندگان و خدمتگاران رخت ماتم پوشیدند - و آن گنجینه
عفت و خزینه عصمت را در عمارت باغ زمین آباد برهانپور که آن روی
آب تپتی واقع شده و عمارت مذکور میان حوضی که صد در صد است
اساس پذیرفته - برسم امانت مدفن گردانیدند - چون گویم که
جهانی از احسان و انصال و عالمی از بر نوال - را خاک پوش
ماخند - نی نی آن مسخوفه الطاف - بختی را از مشکوی
جهانباسی بیلوی جاردانی بردند - و آن منظوره انظار صاحب
قرانی را از وحشت کده فانی - بقزقهگاه روحانی - سپردند . . .
آخر روز پنجشنبه ییست و پنجم این ماه پادشاه حقیقت
مرشت از دریای تپتی - دور فرموده بر ضریح آن مورد غفران الهی
تشریف برده روح بار وحش را بفتح شاد گرانیدند - و آنچه از
اورنگ خدیو دیهیم خدا از قلق و اضطراب سر برزد نگارش
پذیر نیست - و التزام فرمودند که تا ریات فلک گرا دران شهر
باشد روز هر جمعه مزار رحمت آنار آن مغفوره را بقدم گرمی

ماض اگین گردانند - ما اینک همگی اوقات قدسی حیات مصروف
بر امر احسن دیار عدل و داد و در انداختن آیات شورش و عبادت
و همواره در مرام آوردن سرحدات الهی و مرام ظل الهی می‌کوشند -
درین حادثه عم امتزایک هفتده بجهت دولتخانه خاص و عام هر
قیامده معاملات ملک که بی ضرورت باهمال آن راضی نیستند
پذیرداختند - مکرر بر زبان وحی ترجمان رقت که اگر بار گران خلافت
الهی - و شان والا شان پادشاهی - که مشتمل بر ترمیم زیر دستان
که بدایع و دایع ایردی اند باین رضا حوی الهی حواله نموی بود -
و از پذیرائی این مایه گرامیایه سربار زدن با خوشنودی همای
آمرن می‌دانست - و بفرمان عقل که شرع داخل است و حکم شرع
که عقل خارج اقامت امور ملیک و اقامت شیون ملیک ناگزیر
نمی بود - هرآنکه سلطنت بلند مرتبت در لحانی هد در ستار ترک
نموده این ممالک و حیه را چه آنچه بپاکل بروگوار والا آثار از چمد
سلطین اورنگ آرای - و راحهای بحوت گرامی - بشمشیر کشور کشا
گرفته اند - و چه آنچه بسمی مبارزان این دولت - و می‌جاهدان این
سلطنت داخل ممالک محروسه شده - میان پادشاه زاده‌های والتمار
قسمت کرده باقی عمر گرانمایه را در تحصیل عمر بانی که
پرستش معبود حقیقی است و نیایش معبود تحقیقی صرف
می نمود - و بعد از وقوع این حادثه کلمت زلی تا دو سال از
انسان مستلذات و متلذذات خصوصا استماع ساز و نغمه و لبس
حواهر شب امروز و اتمش گرامیایه اجتناب نمودند - و در اعیاد و
دیگر جشنها که پرده نشینان عفت در مشغولی دولت مرام آمده

بی حضور آن سفر گزین ملک تقدس بلوازم نشاط و انبساط می
 برداختند - بی اختیار اشک از دیده مقدس می ریخت - و در
 محاسن اقدس که زیاده بر بهشت موی سفید نبود بعد ازین
 ماجرای غم افزا بکمتر مدتی موی بسیاری سفید گردید - امید
 که ایند تعالی این مصیبت را واپسین مصایب گرداناد - و دست
 انتها بدامن دولت روز افزون مرساناد •
 • بیت •

نصیب خصم تو با دار غمی بود مارا • و گرترا که مبادا غم نیست مارا بان
 اگر بد است و گر نیک کار ما شاید • سلامت - و تو باد هر چه بادا باد
 نگارش فیض آن ملکه جهان را دفتري جدا گانه باید - در غفو
 اجرامی که بهیچ وجه عذر پذیر نباشد - و در محو آثامی که بهیچ
 رو شفاعت در گیرند - درخواست آن مالک ملکي نژاد را اثر عظیم
 بود - چنانچه بسیاری از مستحقان قتل و مستعدان اسرکه از هیچ رو
 امید حیات و نجات نداشتند شفاعت آن نیک مالک حیات تازه
 اندر ختند - حفظ مراتب عصمت - و پا بانی مدارج عفت - و
 محرمت پسندیده - و ربوبت گزیده - و اداست لوازم ناموس پادشاهی
 و اقامت مراسم طاعات الهی - و رضا جوئی خالق - و خیر خواهی
 خلایق - بحالی رسانیده بود - که زبان کوته بیان از عهد گذارش
 آن بر نیاید - همدی که عمر مبارک اعلی حضرت بیانزد سال
 و هشت ماه قمری و هفت روز که پانزده سال و در ماه شمسی و
 چهارده روز باشد رسیده بود - حضرت جنت مکاني آن بود چ نشین
 عظمت و اعتلا را که صبیح رضیه آصف خان خانان خلف اعتماد
 الدوله امت - برای اعلی حضرت - سلیمان مرتبت - خطبه فرمودند

در پس از انقضای پنج سال رسد ماه قمری و دو روز که پنج سال و یک ماه شمسی و پنج روز میشود - چون عمر ابد پیوند خدیو افتاد به بیست سال و یازده ماه قمری و نه روز و بیست سال و سه ماه شمسی و نوزده روز باشد رسید - جشن ازواج میمنت استخراج آن مہد آزادی دولت که از حقین گرامیش قریب بیست سال گذشته بود بآئینی که در حور شل خواتین ملک مہربان باشد - و شرح آن بزبان خامه گذارش پذیرد - آرایش داده - شب جمعه اہم رنج اول سال هزار و دہست و پنجم مطابق بدست و درم اردی بہشت اعلیٰ محض را گوناگون عنایت نمودند - و سہرہ لایق مثالی بدست مبارک بر مرق مقدس دستند - و اعلیٰ حضرت بشکوہ آسمانی سوار گشته منزل رکن رکن دولت اعتماد الدولہ را مقدم والا سعادت آموہ گردانیدند - و حضرت جنت مکانی بنشاط و اندساط تمام ہدای عشرت کدہ شریف فرمودہ آن بوہین والا مکان را سرانرا سازند - و در حضور آن حضرت عقد ازدواج منعقد گردید - و کاپین پنج لک روپیہ مقرر شد - و آن شرف دین و دنیا دوزدہ سال و ہشت ماه قمری و نہ روز کہ نوزدہ سال و یک ماه شمسی و شش روز باشد در مشکوی اتبال کامیاب دولت دارین بود - و پس از زندگی سی و نہ سال و چار ماه قمری و چار روز کہ سی و ہشت سال و دو ماه شمسی میشود ازین شورش کدہ مادی بآرامگاہ جاردانی انتقال نمود - بی ندی حل در تارنج این رحمت بایں مصراع

جایی ممتاز محل حفت ناک

ملہم گشتہ - اگرچہ دختر یک اختر مطہر حبیب میرزا دن سلطان

حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که بیست سال
 و هشت ماه پدش از سعادت آندوژی حضرت مهد علیا در رجب
 سال هزار و نوزدهم هجری در حینی که من اقدس از نوزده سال
 تجاوز نموده بود شرف ازدواج معلی اندوخته - و از وصیقه قدسیه
 پرهیزبانو بیگم نام دوازدهم جمادی الاخری سال هزار و بیستم
 بوجود آمده - و دختر شاه نواز خان بن عبد الرحیم خاننار که
 اعلی حضرت در نخستین یساق دکن بعد از کد خدائی حضرت
 مهد علیا به پنج سال و پنج ماه و بیست و سه روز دوم رمضان
 سال هزار و بیست و ششم ادرا بانتضای مصلحتی شرف تزوج
 بخشیدند - و بفرمان آن حضرت بمنزل عبد الرحیم خاننار
 تشریف فرموده آن عصمت سرشت را بحباله نکاح در آوردند -
 و دوازدهم رجب سال هزار و بیست و هشتم در دارالخلافه اکبر آباد
 مصری پادشاهزاده جهان افروز نام ازو متولد شد - که بعد از یک
 سال و نه ماه در برهانپور بگلستان ارم خرامید - سعادت خدمت
 می اندرزد - اما بنام این نعمت نامی خرسنداند - و بمحض این
 پیوند گرامی رضامند - و این دولتمند سعادت پیوند از بخت
 مادر زاد - و دولت خدا داد - و خلوص اخلاص - و خصوص
 اختصاص - و رضا پژوهی و مزاج دایمی در دل فیض منزل گیتی
 خدیو چنان جا کرده بود که محبت دیگری نمی گنجید - و بادشاه
 قدردان پاینده شناس در شدت و رخا و سقر و حضر از ان فروغ بستان
 خلافت جدائی نمی گزیدند *
 از ان معدن جواهر سلطنت چهارده مرزود گرامی بوجود آمده

هشت پسر و یک دختر و شش دختر عصبه که از اسجداء عصبه
پادشاه هرات و والا گوهر خروج زندگانی حاوداسی همان گواکب شده
و در دست امرای آسمان حاکم و حاکم اند .

نخست در درج دولت درجی روح صغیر - پادشاه هرات
حور و سا نیک روز ششم هشتم صفر - ده هزار و دویست و دو در دارالحکومت
اکبر آواز مدام هفتی دهان - و بعد از زندگانی - سال و یک
ماه روز چهار شده نیست و چارم ربيع الثانی سال هزار و دویست
و پنجم در حاکم محمل آزادی سفر آخر گرفتند .

دوم ملکه والا حیات و دینی القاب مالکة عفت نصیب
عصمت نصیب صاحب صانع کون و مکل - پادشاه هرات عالم و عالمیان -
هفتاد و یکم - ده خطب مستطاب نیکم صاحب - اشعار دارند - و از
شمالی گرفته و حاصلی پدید آمده بدو حیات صانع حدیث زمان و
عادات نامند حدادند دوران احصای دارند روز شده نیست
و یکم صفر سنه هزار و دویست و سه هجری در حدی که اهل حضرت
مهم را با اشتغال داشتند باید امرای هندی گشتند .

سوم اختر نوح جهاندار - گوهر نوح کامکاری درة الناح
پادشاهی - مره اعلی شهباشی - مهین پور حاکم - بهمن
حکیم نسلت پادشاه هرات سعادت پور - محمد دارا شکوه - شب
در شده نیست و مهم صفر سال هزار و دویست و چارم بعد معاود
از مهم رانا در ملکه احمد و حلوت کند وحدت مدارگاه کثرت آمدند
چهارم نص حاتم عظیم - عنوان معشوران - دیباچه
صندوقه درمان روانی - هر لوح صفت کشور کسان - پادشاه هرات

محمد شاه شجاع بهادر - شب یکشنبه هزدهم جمادی الاخری
 سنه هزار و بیست و پنج در بلده مذکور بدار الملک وجود رسیدند •
 پنجم عصمت نقاب - عفت قباب - روشن رای بیگم - درم
 رمضان سنه هزار و بیست و شش در برهانپور متولد شد •

ششم طراز کسوت کشور ستانی • نور حدقه جهانبانی - قرازند
 رایست بختیاری - فرورزند شمع نامداری - بادشاهزاده محمداورنگ
 زیب - شب یکشنبه پانزدهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و هفت
 بباغ آدرینش جا گرفت •

هفتم نهال گلشن اقبال - گلشن چمن دولت و انصال - بادشاه
 زاده امید بخش • روز چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و بیست
 و نهم در حوالی شهرند تولد نمود - و در ربیع الثاني سال هزار و
 سی و یکم در برهانپور داعی حق را لبیک اجابت گفت •

هشتم ماه نلک رفعت بادشاه زاده ثریا بانو بیگم - شب بیستم
 رجب سنه هزار و سی و اوق دولت طلوع نمود - و بیست و سیوم
 شعبان سنه هزار و سی و هفت پس از زندگانی هفت ساله در
 نقاب عدم کشید •

نهم پسری در شادی آباد ماند - و سال هزار و سی و در بوجود
 آمد چون درین صحنه سرا شادی و غم باهم است - و عشرت و الم
 توام پیش از تعبدین نام بیروضا دار السلام خواندین •

دهم بادشاه زاده والا تبار مراد بخش - شب چهار شنبه
 بیست و پنجم ذی الحجه سال هزار و سی و هفت در قلعه رهناس
 قدم در دایره وجود گذاشت •

یازدهم پادشاه راند عالی نسب لطف الله شب چارشنبه
چهاردهم صفر سده هزار و سی و شش بعثش از خلوص مقدس از
کدم عدم بمنصه و حوت آمد و پس از زندگانی یک سال و هفت
ماه بهم رمضان سال هزار و سی و هفتم بعد از ازدیگ آرائی خانای
سفر گریس ملک تقدس شد *

دوازدهم پادشاه راند دولت امرا شب چارشنبه چهارم رمضان
سده هزار و سی و هفت در هزار هفتی نمودار شد - و بدست
رمضان سال دیگر پس از زندگانی یک سال و پانزده روز شهر خندان
بدستی شتاب *

سیزدهم صفر سده هفتم رمضان سال هزار و سی و هفتم متولد
گشت - و دانگ اهل اورا 'خصایب برداشت *

چهاردهم آخری مرید دولت گوهر آرا دهم شب چارشنبه
هفدهم دی 'اعمد سده هزار و چهل در مرهانپور بمکه و حوت آمد *

حضرت حامانی متروک آن معصومه را از اشرفی و زودنه و
خواهر و مرصع آلاب و سایر اشدا که رده نریک کرور روپنه بود -
نصف مرقه اعیان سلطنت - واسطه الامعد دولت بیگم صاحب -
و صف بدنگر درز نحر خال - درازی ولک ابدال - مرهمب مرصودند -
و مهمانی که نه بواب عفران مآب تعلق داشت نه آن پرده گرس
مرکب عرت معوض گشت - و چهار لک روپیه بدمه نقد و بدمه
حاگیر بر سالنامه حایق که شش لک روپیه بود امروزه اسحق بیگ
پردی را که کند حادامعش است و حدیب میر حامانی حضرت
مهد علیا دایم نخدمت دیوانی آن والا گهر سر امرار گردا میدند -

و آن دره التاج در امت بدستور والده ماجده مهر خود را بستی
النساء خاتم سپردند *

دهم ذی الحجه روز عید اضحی بادشاه دین پناه بنمازگاه
تشریف فرمودند - و در صبحی و ذهاب یائین مقرر نیازمندان
کامیاب شدند - و سنت قربان بقدیم رسید - هزارار خان باضافه
پانصدی ذات و دو یست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
سوار - و شاه بیگ خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و
پانصد سوار - مباحی گشتند *

از غرض مسرم (سنه ۱۰۴۱) تا روز عاشورا مبلغ ده هزار روپیه
مقرر بفقرا و محتاجان رسید *

چهاردهم مقرب خان دکنی که بحسن میرت و شجاعت آراسته
امت از بخت رهنمون و سعادت روز افزون دولت تقبیل عتبه
ملک رتبه دریافته یعنایت خلعت و جمدهر مرصع یا پهلوانه
و شمشیر مرصع و اسب از طویل خاصه با زین صفا و فیل از جلفه
خاصه و انعام چل هزار روپیه سراماز گردید *

پانزدهم اعظم خان بفرمان گردون توان لشکر ظفر آئین رادر
مدحیر گذاشته باسلام عتبه اقبال سرافتخار برامراخت - و هزار
اشرفی نذر گذرانید - برزبان وحی بیان رفت که اگرچه از تودیرین
سفر در خدمت شایسته یکی تاختن برپیرا وآواره ساختن اودوم فتح
قلعه دهارور بوتوق آمد - اما دو خطا نیز واقع شد اول آنکه هرگاه بطهور
پیوسته بود که تسخیر قلعه پرینده صورت پذیر نیست بارجرد قلت
آذوقه که باعث تنگی کار و سختی روزگار عسکر فیروزی گشت توقف

ندایستی کرد . دیگر آنکه بعد از احکام مقتربان حاکم در ملک
در لشکریان و رسیده آمدن دشمن بحساب محاسب بعد از نایستی شناخت .
درست را در مکانی که گاه و علقه مرابان داشت نایستی سرکرد .
و تاخیر ملکه عادل حاکم را بعد از چیری شدن ایام نارش قرار
داد . تا ازین مورد نی هنگام پرمشانی بحال لشکروا نایستی .
اعظم حاکم خطای حیث معترف گردوند باقت حدارند حاکم و حوهر
حاکم دکنی و ملصداران دیگر که همراه حاکم مذکور آمده بودند مشرف
نوریش رسانند پیشکش اسلام حاکم صوده دار گجرات مشدعل بر
خواهر و مرصع آنت و ده راس اسب کچی و صد زر نشت عراق
و نرخی امشک گجرات بنظر کمیاب اثر در آمد .

از عرصه داشت پندار حاکم نرمن مقدس رسد که فایح حاکم
چون درمات که رسد نرمن او از دند نی نظام اضطرار است هرگاه
حاکم آن عذار فراهم شود بار محسوس خواهد صاحب - پیش دستی
مموده نی نظام را ندرستی که پدرش عذر نظر بند میداشت
مقید گردانید .

بسیار و پنجم و دایم از لشکر طهر فرس آمده ندر دند
سد و سینه حدس نکت بر ابروحت - چور یمن اندول روزی چند
بواسطه دیمازی دولت ملازمت دو مفاقت بود دیست و بهم نادر شاه
حق شناس حقیقت اساس از مرط عنایت فرس عیادت بمنزل آن
وکن وکن سلطنت قشردف مرموده شامگاه بدولت حاده مراجعت
نمودند . محواده ابو الحسن که حکم عالم مطمع با حاکم زمان و سایر
همراهان دیکرمک بصیرت حاکم روان شده بود و پس از شنیدن خبر

فتح قلعه قندهار در راه توقف گزیده - حکم اقدس شرف صدر
یامت که چون قلعه مفتوح گشته هر جا مناسب داد ایام برسات
بگذراند - خواجه به پاتر شیخ بابو رسیده درکنار رود خانه که زندک
آبی داشت رحل اتامت امکند - اتفاقا آخر روز چارم صفر سحاب
متراکمه دریا ریز گشت - و بعد از دوپهر و درگري شب آب دریا
طوفان خیز - و از سر کوه حیلای عظیم رو بلشکر نهاد - و مردم از
ظلمت شب و شدت باران در کمال آهیمه سري بهر طرف
گریختند - و خواجه بر اسب بی زین سوار شده ازان مهله برآمد -
درخت حیدره قریب دوهزار کس از سپاهی و غیر آن بالختی امپ
و شتر بسیلاب مذا رفت - و از اموال خواجه هفت هزار اشرفی و ده
هزار روپیه با همگی امباب توشکخانه و سلاح خانه و فراش خانه و
جز آن آب برد *

بیست و سیوم اسلامخان ناظم احمد آباد باضافه هزار سوار
بمنصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار دوهزار سوار در امپه سه
اسپه - و قلیچ خان (ن) حاکم الیه آباد باضافه پانصد سوار بمنصب
چار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سربلند گشتند *

بیست و چهارم نصیرخان از قندهار آمده بتقبیل آستان گردن
شان سرعزت بر امراخت - و بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرمع
و باضافه هزار سوار بمنصب چار هزاری ذات و چار هزار سوار سربلند
صورت و معنی گشت - و از همدر هاش راجه بهارتیه بتدلیله باضافه

پایبندی داب بمصمص سه هزار و پایبندی دات و سه هزار هزار
 سرافراز شد - و اسد خان معموری که در دار السلطنت لاهور بود
 داخل طلمعی درگذشت - از وقایع موبکه اودسه شرف استماع رسید
 که ارقصا در انداز نازوتی که در حوار حالت سند پرورش حال
 بود آتش در گرمی و سند نا دوارده کس موجب *

مردم ربیع الاول محمد علی لنگ ایلچی را بمرحمت خلعت
 ماحره و مثل ماحرصة مفره و شصت هزار روپیه سند در بواخته انداز
 الحکمة اکثر آنان دستوری دادند و حکم شد که تا رسیدن رباب
 همادگشا ناسا چون یاساید و سامان ضروریات بپردازد - دروس
 بردگی که آن شهر گرامس نهر معروف ماهیچه اعظم لاهور آگس
 خواهد گشت و حصص معاونت خواهد یافت - و هر یکی از محمد
 نقی تکیو لمدار ارمغان و الله ملی مدر آخور را خلعت و پندهرار
 روپیه انعام فرموده همراه از مرخص گردانند - و دور محمد عرب
 را خلعت بواش نموده حکم کردند که ایلچی را دار الحکمة رساند
 اقامت خان را رعایت خلعت و از اصل و اماده بمصمص هزاره
 دات و چارصد سوار و عطای اسب - سرافراز گردانده بتهاده دارمی
 حالداپور فرستادند آبی محمد ناشکندی بمصمص پایبندی داب
 و دروس سوار مختصر گشت *

چهارم - سرافراز خان چغتایی نا پسران شرف ملامت رحید - و
 و خلعت برارس نافه مکررات مرخص کردند *

پنجم عبد الله خان بهادر میروز خفک را خلعت و حمدهر
 مرصع نابهلکناره و اسب از طوفانک حاصه ناروس طلا در بواخته لشکر

فصرت آنین بدلاگهات فرستادند - و غیرتخان و خواجه ابو البقا
برادرزادهای او را خلعت داده یار و خدمت فرمودند - چون بعرض
افس رسید که روزگار را بسور بهورتیه سپری گردید گرن پسرش را
بمنصب درهزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راوی بر نواختند -
و بیگانیز وطنش در تیل او مرحمت نمودند - و ستر سال دیگر پسر
او را بمنصب پانصدی دویست سوار عز افتخار بخشیدند .

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه مقرر باصحاب نیاز عنایت شد .
نوزدهم دلاورخان برنج از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار چار
هزار سوار مراند گردید .

جشن قمری وزن

روز مبارک دوشنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و چهل و یکم
موانق یازدهم ابان بزم انتهای سال چل و یکم و ابتدای چل و
دوم از سلین عمر ابد قرین حضرت خدایی آرایش یافت - و
مجلس وزن قمری منعقد گشت - و آن کوه وقار گران بار بطلا و
اجناس معهوده بر سخته آمد - فراوان زر و سیم نثار که قوه العین
دولت و جهان بینی پادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب بآئین والد
مغفوره ترتیب داده بیرون فرستاده بودند بفضلا و حصار شمر
مرحمت شد - نصیربخان را بمنایت امپ از طویل خاصه با وزن
مطل و نیل از حلقه خاصه مفتخر گردانیده بدلاگهات دستوری
دادند - و بالتماس او ماهی مراتب را که در عهد باستانی
سلطین دار الملک دهلی شیوع داشت و اینان بحکم دکن داده

بودند و اکنون در دکن اعتبار تمام دارد و دنیا داران آنجا کسی
که مستند عنایات عطیمه باشد مدد دهند عنایت فرمودند - و سردار
حاج و جوهر حاج دکنی و حواص خوان و راجه رور امزون و بسیاری
از مصلحت داران باز مرخص گشتند - و باندازه مرتبه هر کدام عنایتی
از خلعت و اسب سر برافراخت - از جمله سواران منصوب مید
خانهای که پیکرهای دت و پیکرهای سوار اسب هزار سوار درآید
سه امده مقرر شد - داور حاج دکنی را که در رمره بندگان منحرف
گردید بمنصب دهرار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبارک حاج
بیکری را ناصبه پانصدی دروست سوار بمنصب دو هزار و هزار
و دوست سوار - و از اصل و اصانه هر یکی از نظر نهادن حویشگی
و زبردست حاج را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و سند عادل را
منصب هزار و هشتاد سوار - شجاع ولد معصوم حاج گللی را که
خدمت تهاد داری عربی دوازش یافت بمنصب هزار و شش صد
سوار در بواختند - محصل حاج بعنایت نقاره بلند آوازه گردید •

نهم سپهدار حاج یعلعه داری احمد و گران تعمیر حاج نقار خان
و عنایت خلعت و اسب از طوبله خاصه داری - طه مفتخر گشت -
سید عمر که خواهر بی نظام در حباله کلج او بود و سید علوی
برادرش و چندی دیگر از دکنیان بتعمیل عتده ملک رتبه سعادت
اوردند - اورا عنایت خلعت و کمپو و مرصع و منصب دهرار
هزار سوار و برادرش را خلعت سر بلند گردانیدند - یاقوت حداد
خان داعم چهل هزار روپیه و بحر الملک پسرش عطاء ده هزار
روپیه و اصانه پانصد سوار بمنصب ده هزار و هزار سوار

گشتند - درین سفر برای خنجر و شمشیر و اسب و فیل و تختی
مرصع آلات که قیمت مجموع قریب یک لک روپیه بود و لک روپیه
نقد بیاتوت خداوند خان و پسرش بدعای مرحمت شد *

پانزدهم بهادر جی واد جادون رای که نزد اعظم خان نرفته بود (ن)
ادراک شرف کوریش نموده ده اسب و یک فیل پیشکش گذرانید -
و جگدبو رای برادر جادون رای نبیره جادون رای که نام قدیمش
پتمنگ رای است و بدولت پندگی این درگاه بنام جد سرائازی
یافته بدولت اسلام آستان مرش مکان دریانند - بهادر جی را
بخدمت و کمپوه مرصع و منصب پنجهازای پنجهازار سوار و علم
و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل - و جادون رای را بخدمت و
خنجر مرصع بلند پایگی بخشیده پلچاه هزار روپیه نقد بهر سه
مرحمت فرمودند - خان زمان بحکم مقدس از فوج خواجه ابوالحسن
آمده سعادت تقبیل قوایم اورنگ جهانبانی دریاست *

چهارم جمادی الاولی پتهوجی با برادران و خویشان همراه
که بلوچی و مالوچی بآستان کیوان مکان رسید - و بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسب و فیل مباحی گشت - چون قطان صوبه کابل
که از طایفه سنیة سنیة حنفیه اند از سلوک لشکر خان صوبه دار انجا
بسبب مخالفت مذهب راضی نبودند - صوبه مذکور را بسعید خان
که چندی و سپاهی پاک اعتقاد است - و به نسبت جدش میر
غیاث الدین ترخان که از اسرای حضرت قطب الملة و الدین

صاحب‌دوران بود و دیگر می‌گفتش که درین حمله علیه نامار و سید
اندخامه راندگرتی است - و درین مردیگی در کندن دنج نهاد
آب‌خامه پشاور مساعی حمله تقدیم رسانده - مرحمت فرمودند -
و در میان قدر توان صوم داوی را با خلعت فخر و خنجر مرصع
ارسال نمودند - و ناصبه هزار و پانصد سوار را با حمله هزار سوار دو
- پده سه - پده بمصص چار هزاری داب و چار هزار سوار یک‌هزار
سوار در ابدیه سه - پده سر امرار ساختند - تپانه داوی هر دو نگش
دشمن‌پیر حاکم معوض شد - و او بعدایت خلعت و نقاره و ناصبه
پانصدی هفتصد سوار بمصص سه هزاری در هزار و پانصد سوار
سر افتخار فر امر نص

شاه‌دهم از عرایص منهای لشکر نالگهات معوض ملتزمان
پشگاه حضور رسد که پندانه ردگانی را ورتی هادا لغیر گشت -
حاکم زمان سترسال بدرگه او را که حاشین او بود بمصص
سه هزاری دات و در هزار سوار و خطاب داوی مرئیدی بخشیدند -
و ولایت بوندی و گنگو و پرگناب آن مواحی که وطن را ورتی دون
در تبول از مرحمت نمودند و در میان مشتمل بر من عدایات فرقه
او را بدرگاه گردون حاد طلبه فرمودند - و مانده سده پسر را ورتی
را ناصبه پانصدی دات و پانصد سوار بمصص در هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار بر مواحه برگه کوته و پلایته را در حاکم از مقرر
گردانیدند - گویی مانه در راو سترسال ناوجود حقارت حظه
آن قدر زور داشت که معان دو شاخ درخت که هر یکی نگدگی ستون
شاه‌یاده متوسط داشت بشسته با بریکی و پشت از دیگری نهاده

هر دو را از هم جدا می ساخت - و بهمین زورهای بیجا بیدار شده
 پس از چندی در زندگی پدر سپری شد - سابقا چون فتح خان
 پسر عیبر نویسنده بهمین الدوله آصفخان عرقه داشت محتوی بر
 درلخواهی و هوا جوئی فرستاده معروض داشته بود - که این
 خدمت گذار لحاص شعار بی نظام را که از کوتاه بینی و شقارت
 گزینی بدسگالی و مخالفت اولیای دولت ابد میعاد می نمود -
 مقصد ساخته امیدوار مراحم پادشاهی است - و در جواب آن فرمان
 قضا جریان عز صدر یافته بود - که اگر گفتار او فروغ راستی دارد
 جهان را از آلائش وجود بی سود او پاک گردانند - چون فتح خان
 بعد از ورود حکم جهان مطاع برهان بی نظام بدفرجام را خفه نموده
 شهرت داد که باجل طبیعی در گذشت - و حسین نام پسرده ساله
 او را جا نشین آن بد آئین گردانید - و عرضه داشتی مبنی از
 حقیقت این واقعه بدست محمد ابراهیم که از نوکران معتمد او
 بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - مثال لازم الامثال صادر شد که
 انبالی را که بدرون حصار دولتاباد برده - از قلمت آذوقه ضایع خواهند
 شد - آن را با نفایس جواهر و مرصع آلات بی نظام همراه پسر
 گلان خود برهم پیشکش ارسال نماید - تا ملامتات او عز مجول یابد
 و با منشور نوازش که پوه مرصع و دو اسب یکی عراقی با زین طلا
 دیگری ترکی راهوار با زین مصلاصصوب شکرالله عرب و فتح خان
 بدولتاباد فرستادند - او را جیرام بانعام چل هزار روپیه سرافراز گردید
 روز جمعه هفدهم جمادی الاولی نعتش مقدس مسافر اقلیم
 تقدس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی را که بطریق امانت مدفون

بود مصیوب نادرشاه را که با صدراعظم شاه شجاع بهادر و وزیران
و منشی‌الدیوان خانم که بمزاج شغابی و کاروانی بدرجه اولی پیش
دستی و رکالت آن سالک جهان ملکه جهانیان رسیده بود روانه
دارالحکومه اکثر آنکام بودند - و حکم شد که هر روز در راه آتش دمیاز
و دراهم و دیابیری شمار فقرا و نیازمندان دهند - و زمینی در
لهایت رعیت و مراثت که حدود روستا آن مصر جامع است - و
پیش ازین منزل راحه مانده بود - و در وقت نراجه حبسگاه
نبدیه او تعلق داشت - برای مدفن آن بهشت موطن برگزیدند -
اگرچه راحه حبسگاه حصول این دولت را روز عظیم داشت - اما
از روی احتیاط که در جمیع شیون خصوصاً امور دبدبه ناگزیر است -
در عوض آن عالی منرلی از خالصه شریقه نادر مرحمت فرمودند -
بعد از رسیدن دمشق آن شهر گرامت بهر بهادر هم خدماتی الیه
حال آید به دیگر روزی آن آسمانی جوهر بحاک پاک - پدیده آمد
و متصدیان دارالحکومه بحکم معلى بحالة الوفا ترست ملک‌الکریمت
آن جهان عفت را از نظر پوشیدند - و عمارتی عالیشان و گنجی
رویع بنیان - که تا رختیر در ملکی یادگار هست گردن روست
حضرت صاحبقران عالی ناکه - و در استواری نمودار استقامت
عزیم نامی - طرح امکندند - و مهندسان درویش و معماران صنعت
آوردن چهل لک روپیه اخراجات اس عمارت برآورد نمودند •

فرستادن یمین الدوله ببالاهات برای بیدار ساختن محمد عادل خان از خواب غفلت و پندار

چون محمد عادل خان از خرد سالی و تبه رانی و نا آزمونی و
ثبوت همنشینان بد و دوستان نا بخرد و اغرای پیشکاران غرض
پرست خصوصا دولت نام غلامی که دناعت ذات و رداعت صفات او
مجمعی گذارش یافته پا از منهج مستقیم بندگی که سرمایه انقشار
و پیرایه اعتبار پدر او بود بیرون نهاد - پادشاه درزبین صواب گزین
رکن رکین سلطنت یمین الدوله آصف خان را بجهت بیدار ساختن
او از غلودگی غفلت نامزد ساخته مقرر گردانیدند که اگر عادل خان
برهنمونی بخت بیدار و خرد هشیار بسان پدر لوازم اطاعت و خدمت
گذاری و مراسم انقیاد و فرمان برداری بتقدیم رسانیده پیشکشی
در خور این درگاه گردون جاه ارسال دارد - قصد استیصال و خرابی
او نکند - و اگر از ریعان جوانی و طفیان نادانی بشاه راه مطارعت
و مطابعت بگراید - از ملک او آنچه گرامند ضبط باشد داخل
ممالک محروسه نماید - و باقی را پی سپر عساکر جهانکشا و پامال
مواعب گیتی پدما سازد *

نوزدهم جمادی الاولی مطابق هفدهم آذر آن رکن رکین و
نویسن اخلاص گزین را بعنایت خلعت خاصه و چارقب طلادوزی
و جمدهر مرصع با پهلونگاره و شمشیر مرصع و در اسپ از طویل
خاصه با زین مرصع دیگری با زین طلایی میناکار و فیل از حلقه
خاصه با براق نقره و ماده فیل مقتخر گردانیده رخصت فرمودند -

و با آن بونتی و الامکان اعظم حان و هند حاجت‌ها و راحه گنجینه و
 شایسته حان و حان زماں و راحه جندنگه و سردار حان و راحه بهار
 سنگه و معتقد حان بخشی این لشکر و الله و یزدان و امالتجان
 و دیگر مصدداران - و از دکنیان ماموت خداوند حان و اود احترام
 و کمال و محی و مالوحی بهیوسله و بهادر حی و غیر اینل سرخص
 شدند - و از خلعت و حشر مرصع و اسب و مدل و زر آبیچه در حور
 هرکس بود عنایت شد و در میان مقدس عمر صدور نامی که
 مدد الله حان بهادر و در روز جنگ دارقایی حوش و حواحه ا و الحس
 با راحه چهار سنگه بدیده و همراهان خود و بصرف حان و راحه بهار
 و همگی سپاه تلنگانه بمسکر مد وری پیوندید - و بهار سوار و چار
 هزار پنداده برق انداز با عرائهای توپ و دیال و هتال و هزار احدی
 تدر انداز بدر همراه گردانیدند - و ترتیب حنون نصرت آمود در
 پیشگاه حضور اندس چندی قرار یامب که موج قول بوجود احلاص
 آمود یمین الدوله و دیگر مصدداران مستحکم گردد - و هزارل دراهه
 گنجینه و راحه بهار سنگه بدیده و الله و یزدان و سند عالم ناره
 و چه در من بدیده نادمی از راجپوتان و امالتجان با پانصد سوار
 تفنگچی اعتصاب پذیرد - و ماموت خداوند حان با تمام دکنیان و
 مصدربحان و راحه بهار تید یا یکصد و هفتاد مصددار برسم مدعلی
 پدش لشکر منصور صرخته باشند - اگرچه سرداری این موج بیاقت
 حان نامرد شد - اما از دور پندی و حرم گرومی اعتماد در دکنیان
 نکرده بسوق آرا بعهده نصربحان نارگد شدند - حان حبان نابوخی
 از سادات ناره و امروده النمش باشد - و برانبار با عظم حان و راحه

انوب سنگه و رار دودا و گروهی از منصبداران قوت گیرد - و جرانغار
 بخواجه ابو الحسن و خان زمان و ظفر خان با جمعی از منصبداران
 مستظهر شود - و حکم مقدس شد که عبد الله خان بهادر نیروز
 جنگ و رشید خان انصاری و راجه روز افزون و بعضی منصبداران
 و طایفه از برق اندازان سوار در جانب راست - و شایسته خان و
 راجه جیسنگه خانلر پسر ذوالفقار خان قرامانلو با جمعی از
 منصبداران و برق اندازان در طرف چپ بمرام طرح قیام نمایند -
 و راجه چهار سنگه بندیک و چندی دیگر از منصبداران با پانصد
 سوار اهدی چنداول باشند - مهر اوزک پیش از سریر اراشی نزد
 حضرت مهد علیا می بود - پس از آنکه اورنگ جهانبانی بجلوس
 میمنت مانوس آسمانی پایه گشت بالتماس ان ملکه دوران
 به یحیی الدوله عنایت شد - از بار اول که ببالاکهاست مرخص گردید
 بجناب خدر معلی میرد - و پس از مراجعت باز یاست - درون
 مرتبه یک روز پیش از رخصت آورده از نظر خورشید اثر
 گذرانید - اعلی حضرت آنرا بنواب گردون قباب بیگم صاحب
 سپردند - و ازین تاریخ خدمت بزرگ مرتبت مهر نمودن
 فرامین مطاعه بآن مسند آرای عصمت تقویض یافت - حکیم
 مسیح الزمان و ملا خواجه خان مخاطب بخواجه جهان التماس
 دستوری زیارت حرمین شریفین نموده باین امنیت فایز گشتند -
 چون پادشاه حق آگاه شهنشاه دین پناه که ابر انعامش چون انعام
 ابر جهانرا در گرفته امت - بعد از بر افراختن پایه اورنگ جهانبانی
 بجلوس مبارک نذر مرصوده بودند که پنج اک روپیه باهل استحقاق

و احتیاج هر مردی مگر میسر ارسال فرمایند - دعا طمان مهمام صوبه
 گجرات در مان شد که در احمد آباد و سورت و آن نواحی دولک و
 چهل هزار روپیه را امنائی که در آن مکل والا شان خرید و در رحمت
 میشود اینتیاع نموده بحاجهٔ جهان که نذیانت و قدم خدمت
 موصوب است حواله نمایند - که بعد از دروخت صوبه و سرمایده را
 لاتفاق حکیم به پذیرند از آن دروخته رومعه فرماید - خدمت موص
 مکرر از تعدد حکیم مذکور حکیم حادق پسر حکیم همام گیلانی
 مقوص گشت - شیخ مرید از اصل و اصاده منصب هزار و پانصدی
 هشتصد سوار - مرعرت فراموخت - حکیم حمالی کشی که خدمت
 دیوانی مرکز حضرت مهد علما ممتاز الرمانی سر بلند بود از تعبیر
 مدر عدد الکرم خدمت دیوانی صوبه بلخ و مخلص هزاروی
 داب و آمد و بلخ و سوار از اصل و صاده سرانوار گردید •

آغاز پنجم سال

میمنت اتصال از دور اول جلوس مقدس

روز پنجشنبه غره جمادی الثانیه سال هزار و چل و یکم مطابق
چهارم دی سال پنجم از تحت آرائی موسم ارکان جهانپانی
حضرت خافای نوید عشرت و کرامی رسانید .

جشن وزن مبارک شمس

روز در شنبه - یوم رجب موافق ششم بهمن ماه جشن وزن شمس
انتهای سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از عمر ابد پیوند خدیو
روزگار خداوند جهاندار آرایش یامت : و آن گردن رفعت بطل و
دیگر اسبای معبوده بر سخته آمد - و دامن امید عالمیان بزر و سیم
نثار برآمد - درین روز مسرت امروز اختر برج جهانداري - جوهر
معدن کامکری - پادشاهزاده بلند قدر محمد شاه شجاع بهادر که با رزبر
خان و متی النساء خانم نعش حضرت مهد علیا بدار الخلاء رسانیده
و چار روز در اینجا مانده بدرگاه والا مراجعت نموده بودند یا حلاله عتبه
انبال سعادت جاوید اندوختند - و علامی افضلخان با ضاده پانصد
سوار بمنصب پنجهازاری ذات و سه هزار سوار - و مقرب خان دکنی
بعنايت خلعت فاخر و ماهی مراتب - و فدائی خان بمرحمت علم
و نقاره و صفدر خان با ضافه هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب
چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - و موسویخان صدر با ضاده

هزاره دات بمصوب چار هزاره دات و هفتصد و پانجاه سوار - و
 جمعاً حاکم ناسخه پانصدی دات و در ست سوار بمصوب در هزار
 و پانصدی دات و هزار و در ست سوار - و محمد زمان طهرانی از
 امل و اصافه بمصوب در هزاره هزار و چار صد سوار - و رای
 کاشیداس بمصوب دیوانی و امیدی چکله سهرید و درودی بمصوب
 فوارش پامند . پیشکش قائم خان خود دار بکاله - بی و سه دیل
 و بیست و هفت کوبت (۴) و پیر بسیار که حاصل آن ملک است
 و چل من خود و اتمام امده آن رعایت که قیامت مجموع زمانه در
 دولت زریه شد از مطراک - پیر اثر گذشت .

دوم در من مقدس رسید که روزگار جهانبگیر خلیفان ولد خان
 اعظم کوکندش - پیری گردید .

در آرد هم کس ولد راو سوار از بیکیار و طش درگاه گیلوان نارگاه
 رسیده دولت زمین موس در بامت - و یک دیل پیشکش خود
 و یابین و شمشیر و دپان پسران شیر خان - مدت تبدیل آستان
 گودون شان در بامنه امبال پدر موسم پیشکش مظفر اقدس در آورده
 دو دیل نابراق دقره حص قبول بامت - و محبتین از امل و اصافه
 بمصوب هزاره هشتصد سوار و دیگران بمصوبی درخوز سرورند
 گشتند - مدارز خان اعمار از قبول خود میوات آمده بدولت کورنش
 رسید - عند الرحمن قره قی که از معتمدان قدیم خدمت درگاه
 و است از کابل آمده باندراک شرف ملازمت و رعایت خلعت و
 خنجر مرصع تارک بخت برادر لخت - چون متح حال پسر خان
 بلورون اظهار انقیاد احکام و اوامر پادشاهی از عقل ناسلیم و طبع

غیر مستقیم در فرستادن پیشکش توقف و تعلل نمود بیست و
 سیوم حریر آرای جهانیه قبی وزیر خانرا به رحمت خلعت خامه
 و باضامه هزار سوار بمنصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار و عنایت
 اسپ از طوبه خاصه با زمین مطلقا برنواخته با ده هزار سوار نبرد کار
 رخصت فرمودند - تا هم بتسخیر قلعه دولاباد به پردازند - و هم آن
 گران خواب غفلت را بیدار ساخته رهگرایی سعادت گردانند - و
 مقرب خان دکنی را که بر حقیقت آن سرزمین آگاه بود و با فتح
 خان عداوت داشت بخلمت فاخر و جبهه مرصع و اسپ از طوبه
 خاصه با زمین مطلقا - و مبارز خان را بعنایت اسپ و نیل - و راجه
 پتهلداس و ساد هو سنگه و جان نثار خان و لوکرن و پرتی راج را
 بخلمت و اسپ سر بلند گردانیده همراه خان مشار الیه دستوری
 دادند - و از آنجا که پس از روانه شدن وزیر خان بروزی چند رسید
 ابو الفتح وکیل فتح خان که از قبل عنبر نیز مکرر باستان مقدس
 آمده بود بدرگاه والا رسیده مرخص داشت او را از نظر انور گذرانید - و
 به مرض اقدس رسانید که فتح خان بعد الرسول پسر گلان خود را با جواهر
 و مرصع آلات و اویالی که داشت روانه درگاه ملاطین پناه نموده
 و درین نزدیکی میبرد - حضرت ظل الهی از تقصیر تاخیری که
 از در ارسال پیشکش رفته بود انعام عین فرموده بوزیر خان
 فرمان فرستادند - که بهر جا رسیده باشد از آنجا برگردد - و چون
 بعد الرسول بدرگاه معلی رسید جعفر خان بامر اقدس استقبال
 نموده به پیشگاه حضور آورد - او بعد از احراز دولت بار جواهر و مرصع
 آلات و غنی نیل و نه اسپ که فتح خان مصحوب او فرستاده بود

و قیمت مجموع هشت لک روپیه شد از نظر اظهار گردانید - و مبادیت خلعت و کپیه مرصع و اسپ و میل سر امراز گردید - حقیقت لشکر اقبال آنکه پس از رداء شدن یمن الدوله از مال پور بمقصد خواجه ابوالحسن با راحه چهار سگه و دیگر منصفه داران تاحوالی آن و عهده‌الدوله حان نهاد در روز هفت تا نام و مصیر دکان با همرها تا ناندیر باصفه‌بال شمامه دریامند - و یمن الدوله در روز او با دیر مقام نموده احمال و ائقال را بد لشکر در آنجا گذاشته حریده شعب در میان بقلدها رومت - بعد از ملاحظه مداخل و مخرج آن قلعه بحکم اندس زمینی حان را بحراست گذاشته روانه مطالب گشت - و پس از رسیدن بمکنری قلعه بهائی همگام سواری تیز یساول را مرستاده که بحوالی آن رفته مگدون خاطر حراس حصار دریاد و نران آگهی دهد - اگر اهل محکمه آورده به سکر اقبال بیاورند سپاه بصورت دستگاه دست از تعرض آن حماءه باز دارد - و اگر از دربارت این سعادت سرباز روند فسخیر قلعه برداشته آید - و چون قوز در انداء راه درگشته طاهر صاحب که حصار گزیان از شقاوت مدشی و عاقبت دشمنی سر از فرمان پذیری برتافته احباب هلاک خرد اندوخته اند - و بادا حتن توب و تعنگ آتش جهنم برای حود ادرودخته - مفعلی لشکر میروزی به تسخیر آن مسکمه معین گشت - و معتمد خاں بخشی بالحتی از بندرهای درگاه بکوسک این موج مقبر شد - کار طلبان بصرب شمار قلعه را احاطه نموده شروع در صلچار کردند - و بیرون جدال اشغال یافت و چون مدد مال جد کار دیدند که مانع این محکمه بمحاصره دیر خواهد

شد - قرار دادند که شب یکمکند و فردایان بر فراز آن برآمده مبنی
گردانند - قلعه بشیقان بویق معنی آگهی یافته سر رشته ثبات از دست
دادند - و در تاریکی شب که صبح نجات گریزندگان حیوة پرست
از طرفی که ملچار مداحست بدر رفتند - و کوچی بی ناموسی بر لگام
فرار سپرده خود را رستگار و رعایا را گرفتار گردانیدند - و مهارزان
لشکر منصور از هر جانب بقلعه در شده دست اسر و غارت کشیده
فرازان غنیمت از آذوقه و اسباب فراهم آوردند - ناگهان آتش در
حقه و دیگر آلات آتشبازی در کرمه - و اصالت خان را که لزجالات
و جسارت فراز قلعه برآمده بالای چوبن تختی که در زیر آن
آتشبازی گذاشته بودند انداخته بود با آن سخت بهوا برد - و او بکلات
آهلی که همواره پادشاهان مردان اخلاص گزین و گردان رزم آئین است
اندرون قلعه در مکانی که گاه بسدیری برهم ریخته بود ایستاد - اگرچه
پاره از دست و زوی او بباروت سوخت اما از آسیب هلاک محفوظ
ماند - و آتش بمسجدی پراز باروت در گرفته خرمن عمر جمعی
پیاذ فلان داد - و چون یمین الدوله از پیشگاه خلانت مامور شده بود
که اگر فتح خان اطاعت امر پادشاهی سرمایه سعادت شناخته پسر
کلان خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستد آنچه از ولایت متعلقه
بی نظام مستخر اولیاء دولت فاعره گردان بمردم او حواله نماید -
و درینوقت آن نوین با تسکین خبر رسید که از یمد از تعیین شدن
دزیرخان یا لشکر خبر روزی از خراب غفلت دیدار شده پسر کلان
خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستاده قلعه بالکلی را که
داخل سرحد بی نظام بود با توابع بشخصی که از قبل فاتح خان

بحر است قلعه او گر که قرب حور دایم می پرداخت -
 سپرد - دارا تنها همراه هواکب گیتی پندارنده کتور که از
 محال معمور ملک عادلین است زربها - و چون ظاهر
 سلطان پور که پشهر گلدیگه اتصال دارد مرکز اعلام نصرت اعدصام
 کردند - حفظه ایضا حاکم متوطنان آن نده را نقله گلدیگه
 که اسرا توپ و تعدک و دیگر ادوات جنگ استحکام داده بودند -
 در آوردند روز دیگر اطمحان و عدد الله حان بها و مدور جنگ
 و حان رمال ناسارای مدین الدوله بحوالی قلعه بودند هر چند از قلعه
 و حصار شهر توپ و تفنگ نداشتن در آمد اما مبارزان ابدال حصار
 شهر را سر - واری معذوق گردانیدند - و از قتل و اسرا پرداخته آبیچه او
 اسباب و اسوال نامیدن تاراج نمودند - از درون حدیق نیراسپ بسیار
 نداشت آمد یعنی ادوات اشتغال متوسلر قلعه گلدیگه که هم نداشت
 قصد لشکر بود و هم موجب تعطیل مقصد صلاح ندیده آخر روز
 متعادلان احلاص شعار و مبارزان نمود کار را بمسگر طلید و اوالجا
 کوچ نموده در کنار آب مهارا دایره کرد - و در اینجا سان می هوار
 سوار دیده روز مطلب نهاد - و بعد از رسیدن بحوالی لپچاپور کنار
 تالابی که میان روز - پور و شاه پور است محکم لشکر معروضی گردانید
 عدم هر روز از حدیق گشته در میدان صف منگشد و از طرفین
 بدان و تمر و تعدک هنگامه معرکه مکرر شد - و حان ناران صدیگه
 حلات و نده تاران مضمار شجاعت نایکه از بالای قلعه توپ و
 تفنگ و از ضرب و مامند صاعقه مدمر محاصر را پیش
 انداخته تا پای حصار می تواندند - و بحراست روز امرو الی -

و یمن اقبال شاهنشاهی - بعادیت بر میگشتند - اگرچه یمن
الدوله هر روز محافظت جمعی که باوردن گاه و هیمة می رفتند
بسرحداری مقرر میگردانید اما چون از قراردادی لشکر و فزونی دراب
بمانی چنانچه باید صورت نمی یست - مخاذیل فرصت جو بجماعه
که باطراف و جوانب متفرق میگشتند قابو یافته دست بردی
مینمودند - و تا آن سرزمین مخیم عساکر ستاره شمار بود - هر روز
مکرر میان کننداوران هر دو طرف بر سرکھیتی مبارزت و مقابلت
برروی کار می آمد - و از آنجا که فیروزی در رکاب اولیای ولطنت
والا مرتبت است - و هزیمت همعزان اعدای دولت بلند صولت -
هر بار دایران معرکه اینجا به تیغ آتشبار دمار از روزگار غنیم ادبار
شمار بر می آوردند - خصوصاً شیربیشه و غا نصیرخان و درین
حروب از میان بیجاپور سکندر علی پسر عم رندوله با چندی رهگرای
عدم گشت - در ابتدا شیخ دبیر نامی از محرمبان و مخصوصان
خواص خان از قلعه برآمده مقدمات مصاحبه و فرستادن پیشکش
در میان آورد - چون شایسته اعتماد نبود پذیرفته نیامد - پس ازان
همواره محمد امین مخاطب بمصطفی خان داماد مبه محمد
لهوری پنهانی نوشتجات مشتمل بر دولتخواهی در آوردن بندهای
پادشاهی بقلعه نزد یمن الدوله میفرستاد - و مواعید را موکد
بایمان غلاظ و شداد میگردانید - و خلف وعده را عذری می آورد -
آخر چون بظهور پوست که وعدهای او مواعید عرقوب است - و
اقوالش بسان سایر اداویل دکنیان بکذب مذکور - بعد از گفت
وگویی بسیار قرار یاست - که مصطفی خان بااخیریت خان حبشی

عم و بدوله مرد یعنی اندوله اسده مدعیات نگذارد - و ارسال پیشکش
 شاهنشاهی و امپراتور اواخر طل المهی قرار داده مدامی مصالحه را
 مستحکم گردانید - اتمام کار هر دو از ولعه بیجاپور آمدند - و
 نصیرخان و صیقله حال باشاره یعنی الدوله تا کنار اردر ناسقندال
 شتافته اینرا مرد آن ساعد صاعد دولت آوردند - بمن الدوله
 مجلس درگاه ترتیب داده و عهدهای دولت را حاضر ساخته
 پس از ادای مقدمات گوناگون منظور گردانند که عادل خان مبلغ
 چهل لک روپیه از حواهر و مرصع آلات نفیسه و دیان کوه پیگر و
 نقد درسم پیشکش بدوگاه والا بفرستند - و اعطامت اواخر ختانی و
 اعتدال از بواهری و سیله نجات و ذریعه حیات دانسته دیگر پا از
 حادق هواداری و خدمتگذاری نبرون نگذارد - و درطبق این قرارداد
 عهد نامه نگارش یامد - و در آخر مجلس مصطفی خان و خیریت
 خان و در خان و یوسف خان که در قید بیجاپوریا بودند و
 بدو لخواهان - پرنده مرخص گشتند - شمع عبد الرحیم حذرآنادی را
 که از ملازمان مستخدم یعنی الدوله است مراد بودند که پیمان نامه
 را بهر عادلخان رسانیده مصحوب از بفرستند - روز بیوم شیع
 مذکور را رخصت نمود - پندام کردند که عهد نامه بدست وکلای خود
 مرستاده خواهند شد - روز دیگر وکلا آمده التماس بعضی مطالب
 نمودند - چون ملتمسات مردنگ نگار خود در معرض قبول آمد -
 و قرار یامد که مردا عهد نامه رسانند - هنگام رخصت نوشته
 مصطفی خان را یکی از محرران از چنانچه دیگری برای اطلاع
 ویامده نزد یعنی الدوله ادای حقه ندر روست - مصدوقش آنکه چون

خواص خان دریافته که عسکر ستاره حشر ازین رهگذر که آتوقه در لشکر نمانده است و آوردن گاه و هیمة از راه دور باعث محنت مردم و تعب در ایست زیاده بر چند روز تاب توقف ندارد مدار کار بر عسکر سازی و حیلۀ پردازی گذاشته است - و بامید آنکه ارکان لشکر از پراگندگی و پربشاشی - پیاده میروزی دل از تسخیر این ملک برداشته بی حصول مقصود خواهند برگشت - شب را بام و روز را بشام میبرساند - چون در مدت بیست روزه محاصره بیجاپور غلۀ از هیچ جای بر نرسید - و مقاهیر پیش از رسیدن جنود نصرت آمو، مواضع معمورۀ اطراف شهر را ویران ساخته غلها را بچاهای در دست برده بودند و آنوقت که لشکر میروزی همراه داشت بخیرچ رست از بیابانی غلہ سیری بیک روپده رسید - و نزدیک شد که مردم و دراب از کار باز مانند بمصلحت دید در لنگر خواهان مقرر شد که از ظاهر بیجاپور بر تاخته بمالک آباد غنیم در آیند تا هم لشکر ظفر اثر مرده گرد و هم ملک معمور آن ادبار پیدشان خراب شود - و باین مزیت کنار آب کشتن کنگت را گرفته بسمت وای باغ و مرج که از محال آب ان ملک است بهضت نمودند - و هر جا آب و غلف و غلہ می یافتند ورود آمده لشکر را بتاخت و تاراج اطراف می فرستادند - و مبارزان اندال هنر دو جانب راهی را که ازان عبور مینمودند بقتل و اسیر نهیب خراب میگردد میدیدند - از روز در آمدن لغواج فیروزی در ملک عادل خان تا هنگام بر آمدن بر تاخت و تاراج بود - و چون چلای آن ملک بی سپر عساکر نصرت ماطر گشت و سپاه از محنت عسرت برآمد و ایام برسات نزدیک شد - اولیای دولت قاهره از حوالی

قلعه سوپور گذشته - و از کذل هر که داخل ملک پادشاهیست ورود آمده
پایان آن منزل گزیدند - و قریب پانزده هزار باطل کوشان که تا قلعه
سوپور عقب معاهدان اقبال می آمدند برگشته بسوی بلجاپور رفتند •

اکنون منکارش سواج حضور سراسر نور می پردازد

شب بیست و هفتم رجب ده هزار روزه دار باب احتیقات رسید •
نور شعبان جواهر واقعه و اعیان عربی و عراقی با دیگر تحف
و رغایس که معز الملک موصی مهمات مندر صورت و کنایات
دران در بندر بهم رسانیده مرستاده بود از نظر امور گذشت •

هشتم یزیر خاں که بنسخیر دولتابان دستور می یافتند چون اهرار
دولت ملازم نمود - روشن ضمیر ولد صادق خاں میر بخشی را
بخلاعت و از اصل و اضافه بمقصد هزار می ذات و در بیست سوار بر
نواخته از تعبیر سردار خاں قوربکی ساختند - و چون بعرض اشرف
رسید که شمشیر خاں تپاده دار هر دو بنگش جهان نامی را بدرون
نمود ضبط بنگش بالا دارد شیر ولد محمد مسعود برادر رکن سعید خان
که در جنگ امانت تیغ بدرجه شهادت رسیده و تپاده داری
بنگش پایان بابو ابقا برادر حرد سعید خان مقرر شد - راو سترمال
نبیره رادرس دولت امانت بوس دریافته چل میل که از جد او مانده
بود برسم پیشکش بنظر امور در آورد - از انجمله هزاره میل که در لک
و بلجابه هزار روزه قیمت دارن و از ان میان هشت میل قابل آن
است که داخل اقبال خاصه شود مشرف پدیرانی رسید - و تلمه
بار مرحمت شد - و رعایت خلعت و اسب با زین نقره و علم و
نقاره مرابری یافت •

شب پانزدهم که لیلة الیقات بود ده هزار روپیه مقرر بمسکقان عطا فرمودند - و عیدایات مخصوصه این شب متبرک بتقدیم رسانیدند *

شب چهار شنبه بیست و پنجم کشتن سنگه ولد جسونت راتهور نور الدین قلبی را در حینیکه او از درلخانه خاص برآمده بمنزل میبرست بکنه آنکه در عهد حضرت جغت مکانی پدرش را مردم نور الدین قلبی کشته بودند زخمهای منکرزده و کارش باسجام رسانیده بدر رفت *

نکارش نوروز گیتی امروز

بعد از گذشتن هشت گرمی از روز شنبه بیست و هشتم شعبان سال هزار و چهل و یکم هلالی خسرو سیدارگان به بیت الشرف انتقال نمود - و نوروز عالم امروز جهان را بر بادین رنگارنگ و سبزه های گوناگون بپاراست - و فیض امصال شاهنشاه والا اقبال دل امروز جهانیان گردید *

بلاله ز فردوس جام آمده * ز رضوان بگلشن سلام آمده
 شده جاره گر نازنینان باغ * رخ آراسته هر یکی چون چراغ
 شهنشه در آرایش روزگار * نروده بهار دگر بر بهار
 درین روز عشرت اندرز مدائی خان را بخلمت و اسپ با زمین مطلا
 هر برادرلخته جوپیور را در قبول او عطا فرمودند - و میرزا عبسی تر
 خان را بمعنایت خلع و اسپ با زمین مطلا بر نواخته بایلچپور
 رخصت نمودند - و عید الرسول پسر فتح خان را بمرحمت طرف

مرصع سر عزت بر امر احمده - یسید عمر یزید بی نظام پانزده هزار
روپیه اعلا شد - حکیم حمادی کاشی دیوان دار السلطنت لاهور
بطهور آرد دیانت بدیانت حال محافظ گشت - بهرجی زمیندار
بنگله با پسر و برادران دولت اسلام عقبه ملک رتبه دریامت - و -
فیل و نه اسب و اختی مرصع آلات برسم پیشکش گذرانند •

زینهاری شدن شیرخان نرین زمیندار فوشنج بدرگاه سلاطین پناه

چون پدر شیر خان را دلاش بیگ خان کاشی که از پیشگاه
عزایت حضرت عمرش آشپز بی بصره داری قندهار سر بلند بود
نقش ساز کاری بنشست بایران شتامت - و شیر خان در همان
ملک بشو و نما یامت - پس از آنکه شاه عباس در اواخر سلطنت
حضرت جدت مکی قندهار را نصرف در آورد او را دریاست قباپل
اماغده فوشنج و بواخی آن نامرد ساخته رخصت نمود - او دران
سرزمین استقلال بهم رسانید - و بعد رحلت شاه چه از زیاده سرب
و نقله گری که خوی این گروه شورش بزه است و چه از غرور
النفات شاه صفی بعلی مردان خان ولد گنج علیخان آریک که از
قبل شاه عباس بجای پدر حکومت صوبه قندهار داشت - و در درات
او بهایت عرت و اعتبار - چنانچه باید سرطاعت و انقیاد مورد نمی
آورد - و نیز از ستم و تعدی او که جیلی این قوم شوم امت متردین
عراق و هندوستان را بفرانحال آمد و شد میسر نبود - علی مردان خان
برای استیصال او جویای قانو بود - سال گذشته شیرخان باسید آنکه

مال و مواشی مرزبانان حوالی سیوی و کیخابه بدست آورد. از ااغله کوهستان نواحی فوشنج حشری فراهم آورده و فلیلی را بمقامت قلعه فوشنج و عیالی و اسوال خود گذشته متوجه این کار نگهیده آثار گشت - علیمردان خان با سه هزار سوار از خود و هزار سوار از زمینداران نواحی قندهار بلغار نمود - و صبح گاهی بقلعه فوشنج رسید. سر سواران مفتوح گردانید - و همگی زر و زیور و اسباب را با اسب بسیار که از برهنی و ستمگری اندوخته دران حصار فراهم آورده بود بدست آورد - و عیال او را اسیر ساخته بقندهار فرستاد - و خود در آنجا توقف نمود - چون خبر خانه خرابی و بی ناموسی بآن خانه بر انداز رسید دیوانه وار باستعجال تمام مراجعت کرد - علی مردان خان بچستی و چالاکي سر راه او گرفت - و دوسه گروهی فوشنج بهم پیوستند - و هنگام پیکار گرم گردید - چون با شیروخان ااغله بصیار جمع شده بودند پای ثبات هر اول قزلباش از جا رقت علیمردان خان از دید این حال با مردم غول بمدد شتامت و با انکه تغذگی بر پاشنه خان مذکور رسیده پیران جمست آن ناموس پرمت همت مرده و دل گردانه را کار فرموده زخم را صخفی داشت و ثبات قدم ورزیده غنیم را شکست و احش داد - و شیر خان گریخته بدوکی چتالی رقت - و هر چند تردد و تلاش نمود کاری از پیش نتوانست برد - و چون چاره کار بهیود روزگار جز انکه پناه باولایی دولت ابد پیوند برد ندید از نواحی دوکی عرضه داشتی مشتمل بر اظهار عجز و انکسار و ابراز هواداری و خدمتگذاری و اراده دریافت سعادت آستان بوس نزد احمد بیگ خان که دران ایام

ده بیابان یمین الدوله حاکم ملتان بود مرقداد و نوشت - که این
عرضه داشت را بدرگاه خلیفه پناه ارسال نموده از ملتزمان بساط
تقرب برای او مرمان نمایان عنوان التماس نماید - بعد رسیدن عرضه
داشت بدوگاه معلی منشور نوازش عز و دور یافت - او رعایت
پادشاهانه مستمال و مطمئن گشته روزی امینی بستان کمرامی
که کام بخش هر قاصی و دانی است بهاد - و دوم رمضان بدریامت
سعادت زمین دوس سرانلخار برانرا خذمه اسپ پیشکش گذاریدند -
و رعایت خلعت و منصب در هزاره ذات و هزار سوار و اعام
بیست هزار روپیه کامیاب گشت - و در دواخی پنجاب جاگیر یاس
شامردهم که روز شرب بود پیشکش اسلام خان صوبه دار گجرات
لختی جواهر و مرصع آلات و هشتاد اسپ و اقمشه آن دیار بنظر
خورشید اثر درآمد - قلیچ خان باصافه پادشاه سوار بمنصب چار
هزاری چار هزار سوار - و راحه رایسنگه ولد مهاراجه باصافه هزاره
دو بست سوار بمنصب سه هزاره هزار و دویست سوار و اصل
و اصافه بن متخان حواجره را تحریک و حواجره حاده بمنصب هزار
و پانصد سوار - و هر کدام از عبد الرحمن قمرانی و هر بسنگه ولد
کش سنگه راتهور بمنصب هزاره ششصد سوار و سراندا از خان
قلماق بمنصب هزاره چار صد سوار نوازش یافتند -

معاودت موکب کیتی پیمار خطه

برهانپور بدار الخلافت اکبر آباد

۱ چون پیرای کامر ماجری پسر عیال و بهب اسوال زیان زدند

مرور و معنی شده بسزای اعمال نکوهیده رسید - و بی نظام نیز
 بکیفر حمایت و رعایت او دست زد حوادث و پامال لوایب گشت -
 و ملک بیجاپور که اصلاً تاخت سرحدش در عهد حضرت عرش
 آشیانی و حضرت جنت مکانی با آنکه مکرر عساکر منصوره بر دنیا
 داران دکن معین شده بودند دست بهم نداده - چه جای آنملک
 پرورد لشکر پادشاهی پی سپر گردید - و نورس پور که در حوالی
 بیجاپور است و دار الملک و حاکم نشین با توابع و مضافات خراب
 شد - و نیز بحدوث مائیکه وحشت انزای حضرت مهد علیا طبیعت
 مقدس از بودن برهانپور بمال آمده بود - نهضت رایات جهانکشا
 بصوب دار الخلافه اکبر آباد مقرر شد *

روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم
 فروردین بعد انقضای ده گری اورنگ آرای جهالبانی رکضت
 فرموده بدولتخانه که دو کروهی شهر برپا شده بود نزول اجلال
 فرمودند *

درین تاریخ صد امپ عراقی که مردم محمد علی بیگ
 ایلچی از عقب برای اواز ایران آورده بودند و از آنرا بطریق
 پیشکش همراه امیر بیگ کس خود از دار الخلافه بدرگاه معلی
 فرستاده بود از نظر مقدس گذشت - و خلعت و صد هزار روپیه
 نقد مصوب او برای محمد علی بیگ مرحمت نموده فرستادند -
 و بامیر بیگ و همراهانش چار هزار روپیه انعام شد - عبد الرمول
 پسر فتح خان بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک
 عزت برانراخته رخصت انصراف بدولتآباد یافت - و از روی

عاطف مصیوب او خلعت و شمشیر مرصع و میل از حلقه حمامه
و ماده میل تفتح حان مرستادند - و چون اعظم حان صوبه دار
دکن در بالاگهان بود ملقب حان پسر از او خلعت و اسب نواخته
در برهانپور گذاشتند که تا رسیدن پدر بمعاطف آن قدام نماید -
و حکیم حوشحال ولد حکیم همام را ملقب و اسب مرعور نواخته
نحشی و راعه موس صوبه دکن گردانیدند *

پنجم و پنجم سالنامه قاضی محمد سعید کرهرودی از اصل و
اصاده سی و شش هزار روپیه مقرر شد - و درین ماه مبارک میل
سی هزار روپیه معهود مستحقان رسد *

عمره سوال مطایق دوم اردی بهشت عید الفطر بود
شاد صابی داد *

پنجم حوالی کالی نهنگ که میان برهان پور و مرده است مصرف
حبام گشت - و نهم سن و صددار آن بواحی تعمیر کنند ملک
رتبه معتمد رگشته دو میل بطریق پیشکش گذاردند - و بعدایک خلعت
سرولدی گردید *

نهم میرزا عیسی ناصبه پانصد سوار معصب چهار هزار
سه هزار سوار دوازد یاب *

یست و دوم الله و یزدستان از ناگاهات آمده ناستلام استان
عرش مکن پیداشی طالع در ابروحت - در دیگر مهادر حان زوهیل
و یوسف محمد حان تاشکندی که کیهیت مردانگی و گرمنازی
اینان بتارش یامده از لشکر مصرت انرا آمده بدولت زمین موس
رسیدند - پادشاه مهران مدرقان نمرام نانشاهان که همواره دربار

بندگل و ماگزین عقیدت آئین مبدول است تدارک گذشته درموده
هرکدام را به رحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طائی صیفا کار
واسپ و میل سر براراخته - نخستین را باصافه پانصد سوار
بمنصب چار هزاره ذات و سه هزار و پانصد سوار و بانعام بیست
و باجهزار روپیه نقد - و دومین را باصافه پانصدی ذات و
هشتصد سوار بمنصب سه هزاره ذات و در هزار سوار و عطای
نقاره و بیست هزار روپیه نقد - مهابی گردانید - عبد الرزاق ولد
امیر خان صوبه دار تته سعادت زمین موس دریا تده لختی جواهر و
اقمشه آن دیار و هزار مهر بدر که از قبل پدر آورده بود از نظر مقدس
گذرانید - از اینجا که بر پیشگاه ضمیر حق پذیر که

(مصرع) یکدوره ز نورش آفتاب است •

پرتو او کند که انتظام مهمام دکن چنانچه باید از اعظام خان صورت
پذیرد بیست - یرلغ قدر توان تمام مهابتخان خانخاندان، عز صدر
یاست - که از عنایت روز امزون نظم مهمات صوبه خاندیس و دکن
بآن سپه سالار مقرر گشته - سرانجام ضروریات نموده از دار الملک
دهلی بسرعت تمام روانه شود - و سعادت استقام قوایم سریر فلک
نظیر دریافته از حضور اقدس مرخص گردند - و به یمین الدوله امفغان
فرمان عالییشان صادر شد که صوبه داری دکن بر مهابت خان خانخاندان
قرار یافته خان زمان را نیابت پدر با تعیناتیان دکن در برهابور
گذاشته با اعظم خان و دیگر بندگان درگاه والا جاء که همراه از معین
شده بودند احراز شرف ملازمت نماید •

درم ذی القعدة نصیرخان بدولت تقبیل عتبه جاء و جلال

و شد - و از تعداد معتقدان حاکم بصوبه داری صاوه هر دروازه را حاکم
 و حصت یافت - و در معتقدان موحداری اطراف دارالحکومت معوض
 گشت - و از آنرو که تنظیم مهمات صوبه بحساب که از پادشاه عداوت
 پادشاه ملک بازگشته تا قبل مدتی الدوله مرخص شده بود و تلسدق
 محال حاله آنجا که در محض تحاصبات دیگر و نجات رانده است
 از عداوت الله پروری که از قبل مدتی الدوله حکومت آن صوبه
 می برداشت چنانچه باید بروی کار می آمد نظم و نسق آن ملک
 دستخوش را برادر حاکم که معدوم بود از خدمت درگاه و اقامت تفویض
 نمودند - و از حمله سواران مدعیان از که پنج هزار نفر و پیکار
 هزار و دویست نفر سوار در آنچه سه اسب معمر گردانده تعاقبت
 خلعت خاصه و مدد از حاکم خاصه دریافتند و از دار السلطنت لاهور
 رحمت درمورد - چون چهر آسمان ساکن و وصول در ملک نلدوله
 آمدند و کرمادست مخاطب حکمران پسر راجه حکهار - ملکه دولت
 زمین دوس دوستانه هزار مهر بدر و دو مدد پیشکش گزیدند -
 متصرفان دکنی بحکم مامور و اسب از طریق خاصه داری
 مطاع سر بلند گشته بسیدیل که در خاکدراو معمر شده بود رحمت
 یافت - الله در دستان را فاضله پانصدی دات مدعیان هزار
 در هزار سوار نلدوله پادگی تحشیدند .

داردهم طاهر گواندار مرکز رانان گردون اوتغاش شد - و اورنگ
 از برای جهانگیری پسر ملکه توحه مرشدند - چون عمارتی که حکم
 حضرت عرش آشیانی و حضرت حدت مذکبی در آن حصار ملک
 در دست ساخته شده مدرس گشته بود حکم شد که عمارتی دیگر

اساس نهند - چنانچه در عرض يك حال بصرف مي هزار رويده
 صورت انجام يافت - و چون مقرر است كه هر قلعه كه مورد رايات
 ظاهر شود حقيقت زندانيان آنجا بعرض اقدس برسانند - احوال
 محبوسان اين قلعه معروض گرديد - و يازده كس كه از ديرباز در
 حبس بودند بتصدق فوق فرقدان سامي آزاد گشتند - سيد خان
 جهان از دكن آمده شرف كورنش دريافت - و ازانرو كه گواليار در
 جاگيرار بود برخي مرصع آلات و اتمشه پيشكش گذرانيد *

پانزدهم عبدالله خان بهادر فيروز جنگ از دكن معاودت نموده
 سعادت تقبيل توابع سرير خفت اندوخت و بعنايت خلعت و خنجر
 مرصع يا پهلكتاره و صوبه دارمي بهار سر بلند گشته مرخص گرديد
 سيف خان را از صوبه بهار تغيير نموده بجاي قليچ خان صوبه دار
 آكه آباد گردانيدند - خليل خان كه موكب جهان نور از جاگيرار
 گذشته بود يك فيل با برخي اتمشه عراق پيشكش نمود *

هزدهم در نواحى دار الخلافه اكبر آباد مهاجرت خان خانان پهبهار
 كه حسب الحكم از دار الملوك دهلي براى ادراك زمين بوس
 روانه شده بود بكورنش سر بلند گشته هزار مهرنذر و نه فيل پيشكش
 گذرانيد - از انجمله دو فيل براى سر بلندي او بشرف قبول رسيد -
 و قاصت عزتش را بخلعت خاصه بر آراستند - و چنانچه مقرر شده
 بود بصاحب صوبگى كل دكن مراتب فرمودند - خان عالم بتقبيل
 سده حذيه منباهي گرديد - او از اولاد امير شاه ملك در بلك يمت
 كه از نوڤنان معتبر ثالث القطبين حضرت صاحبقران بود - از كمال
 وقوف در فن مير شكري حضرت جنت مكاني او را چندي قوش

دنگی حاجنه بودند - بعد از آن سعادت پیش شاه عباس والی ایران مستندند - چون از چوب زبانی و صراج داننی که ناگرم صفا است بهره داشت آداب این شاه حرم چنانچه ناید از دست فرمید - شاهشاه کام بخش که همت آسمان پیوندش بر راهبست حال خرابیان عموما و حمعی که درین سلسله مدیه حق قدیم خدمت دارند خصوصا منقول است او را نسب کمرس و الزام کوکدار از خدمت معاف داشته منافع یک لک روپیه برسم سالانه مقرر گردانیدند - اکنون در دارالحکومت رجا اقامت انگذده بحمیت خاطرند ای دوام دولت روز امروز قیام میدماید - محمد علی بیگ ابلچی که از برهانپور دارالحکومت پیشتر آمده بود چنانچه گذارش یامت شرف زمین بوس در مانده دو اسب عراقی بطریق پیشکش بطرانور در آورد - معذور حاکم دارالحکومت و معتقد حاکم دودار بواحی آن و مطهر حاکم معمری که داخل لشکر دعا بود و مکرمتان و حمعی دیگر که در آنجا بودند معزز شرف ملازمت گشتند - پیشکش معذور حاکم از اسبان عراقی و شتران فرو ماده و امشاه ایران بطر حورشید اثر در آمد - اصالب حاکم از لشکر میروزی آمده باسلام آسمان ملک نشان سعادت اندوخت .

بیست و دوم باغ دور منزل نوروز موکب گیتی پیما که پس از پناه کوچ و هشت مقام از برهانپور آنجا رسید مروج تازه یافت - و بحسب منزل ساعت دخول دارالحکومت هشت روز دران برهنگذده قوتف شد - فلح حاکم از آنجا آمده سعادت ملازمت دریافت .

بدست و فهم یمین الدوله از دکن رسیده باحرار شرف منزلت
 مقتدر گشت - و هزار اشرفی نذر گذرانید - و خواجه ابوالحسن و
 شایسته خان با دیگر امرا و منصبدارانی که همراه آن نوئین والا
 مقدار بودند نیز باسلام عقبه علیه سر بلند گردیدند - و هر کدام در
 خور پایه نذر گذرانید - و هم درین روز مهابتخان خانخانان را بخلعت
 خاصه با چارقب طلا درزی و جمدهر مرمع با پهلنگاره و دوامپ
 از طوبه خامه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و نیل از حلقه
 خاصه با یراق بقره و سادۀ نیل سر افتخار بر امراخته رخصت دکن
 فرمودند - و لهر اسپ و دلیر همت و کرشاسب و انرا سیاب پسران
 او را و نبدیره اش شکر الله پسر خانزمان را بمرحمت خلعت و اسپ
 مباحی گردانیده همراه او دستوری دادند •

غره ذی الحجه سنه هزار و چل و یک مطابق سیم خرداد پادشاه
 جهان پناه دار الخلافه را نیل حواره برود اندس مینت آمود
 گردانیدند - و پادشاهزاده جوان بیخت محمد داراشکوه در پهن
 حوضه شسته برسم مقرر نثار پرداخت - اعیان مصر جامع دیدار
 امید را بدیدار عالم امروز این خورشید جبین روشن ساختند - و
 نیازمندان به نثار چینی کام دل برگرفتند - درین روز قلیچ خان را
 از تغییر بجابت خان بصوبه داری ملتان امراراز ساخته رخصت
 فرمودند - امید نظام مخاطب بمرتضی خان بتقبیل آستان جلال
 سر بلند گشته هزار اشرفی نذر و یک نیل پیشکش گذرانید -
 مکرمتخان باضافه پانصدی ذات و دوصد حواره بمنصب هزار و
 پانصدی و شش صد سوار - و عبدالحق برادر علامی افضلخان

بحضرات اعیان حاکم فوازش یافتند - ده شیر سفال تریس میست هزار
 روپیه ابعام شد - میو صابر که برای ابروحتی روی دراهم و دلبایر
 و بر ابروحتی پایت مخابر بعام نامی و القاب گرامی پادشاه کشور کشای
 عدویند بدولتداد رفته بود و خدمت مرحومه را تقدیم رسانیده مر
 گردیده چند اشرفی و روپیه مسکوک مسکه عالم امروز که منج حال
 ولد مدرس حدشی مصحوب از مرستاده بود از مطرا مدس گذرانید -
 چون در انمولا که دار الحکومت مشرق اشعه ماشی ربات گبئی پبما
 گشت یکسال از ساجه وحشت ادوای گردون قناب حصرت
 مهدعلیا تمام شده بود حکم معلی عرضدور یاست که مراسم آشی
 که روز موت ترتیب می یابد و بمرس ران زد اهل هندوستانست
 برای آن مقربو الطاف الهی بروی کار آید - متصدیان مهم
 بیوتات در محرم رسعه ملوره حیان گردون ارتفاع نریا حوده - و سراق
 ملک سا هر دوران کشیده - بساطی که چشم جهان موزدان را بحیرت
 انگاد گسترده - و مجلسی که ملک همه تن دیده بخواب ندیده
 مرتب گشت - و بورود هدیهو حقیقت اساس میب آموذ گردید -
 اعیان امرا و اکابر اشراف و صلا و صلحا و مشایخ و حفاظ دران
 محاس معلی بشرف حضور رسیده فاتحه مغفرت آن قدسی
 مرتبت خواندند - از مزدنی و انوخی مردم اعلی حضرت مروج
 امزای خلوت گشته بیدین الدوله حکم نمودند که با دیگر از کل
 سلطنت و محمد علی بیگ ایلچی و اهالی و اشراف دران محفل
 فیض منزل بدشیزد - و در قعود ترتیب درحات مرعی گردد -
 پیشکاران خدمت سباط آسمان ابساط گسترده انعام اطعمه و اشربه

و اصناف حلویات و عطریات که در مضمار تحریر کمیت تیز و خرام
 خامه لنگ است - و تعریف کیفیت آرا وراختنایی بدن تنگ -
 چیدند - و از جمله یک لک روپیه که برای خیرات و میراث مقرر
 شده بود پنجاه هزار روپیه در آن مجلس باهل استحقاق و احتیاج
 مرحمت نموده و نصف دیگر مردای آن بعقاید صالحات و از اهل
 محتاجات عنایت فرمودند - و حکم شد که بعد ازین سالی که
 ساخت دار الخلافت به پرتو رایات فلک سا منور باشد پنجاه هزار
 روپیه - و سالی که همای چتر والا بسایه گرامیایه میمنت انزای جایی
 دیگر باشد درازده هزار روپیه برای ترویج روح مقدس آن رهگرای
 ملک تقدس باهل استحقاق از ذکور و اناس تقسیم یابد *

دهم ذی الحجه عید قربان مزدگامرانی رسانید - پادشاه دین
 پناه بعید گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانه روال
 معاودت نموده رسم قربان بتقدیم رسانیدند *

دوازدهم از جمله سواران منصب سید خامجهان که پنج هزار
 پنجاه هزار سوار هزار سوار دو امده سه امده بود هزار سوار دیگر در
 امده سه امده مقرر شد - یاسین خان باضافه پانصدی ذات و دروست
 سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و اهتمام خان از اصل و
 اضافه بمنصب هزار و شصت سوار میاضی گشتند *

شانزدهم اختر برج اقبال پادشاهزاده مراد بخش فروغ انزای
 مکتب گردید - و ملا میرک بآموزگاری معین شد - و بعنایت خلعت
 و انعام هزار روپیه کامیاب گشت - چون بعرض اقدس رسید که بانو
 خان مرده دار اردیسه بسپاه و رعایا ملوک ناپسندیده کرده است

صوبه مذکور را ازو تعمیر نموده بمعتقد خان که دیون خد متگذار
است مرحمت فرمودند - و خلعت و حلقه مرصع و نامانده پابند
سوار منصب چار هزاره ذات و سه هزار سوار و بغایت اسب
با زیر مطلا بر دواخته دستوری دادند - و رشید خان انصاری
بهو جداری آبروی آب و دار اخلاصت - و الله و بر دستان بغوحداری
این روی آب مریلند گشتند *

بیست و یکم میر مرکه برسم سفارت بمواق رفته بود برگردیده
بشرف کورنش رسید - و ده اسب عراقی با اتمش آن ملک
پیشکش نمود - روز دیگر تربیت خان موحدار سرکار سپرد - و سرکار
حصار سعادت استقامت ملکه رتبه دریام - و یک میل و سی
چند و ده شتر و برخی اتمه سپردند پیشکش کرد *

ملح ماه مذکور وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان والی
یلح به حوالی دارالخلاص رسید - و معتقد خان بحکم مقدس استعقبال
نموده بیمارگاه گردون جاده آورد - و از شرف زمین بوس اندوخته نیاز
نامه نذر محمد خان را با از معاش از اسب و شتر و اتمه یلح که
قدیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد از نظر امور گذرانند - و بغایت
خلعت و مرصع خلجری که چار هزار روپیه ارزش داشت سرانته
برامرشد - بموس پسرش نیز خلعت مرحمت شد - و بعد از
در روز وقاص حاجی سی و پنج اسب و سه زره و ده شتر و ماده -
و پسران ده اسب و چند شتر مرصع پیشکش گذرانیدند - سی هزار
روپیه حاجی و ده هزار روپیه به پسران انعام شد *

در عرشه ارلای محرم ده هزار روپیه بفقرا و یتامی عطا فرمودند *

دوازدهم صادق خان میر بخشی که بسبب بیماری در برهانپور
ماده بود بشرف ملازمت رسید •

هزدهم صوبه کشمیر را از تغییر اعتقاد خان برادر یمن الدوله
بخواجه ابو الحسن داده او را بعنایت خلعت سر بلند گردانیدند -
و چون آق سقال این دولت جاوید طراز است و بی ضرورتی درونی
او نمی گیرند پسرش ظفرخان را خلعت و اسب داده بنظم مهام آن
ملک بنیابت او رخصت فرمودند - ملا حیدر خصالی که طبع
موزونی دارد بخلعت و دیوانی کشمیر سرافراز گشت •

بیست و دوم از اصل و اضافه معتمد خان بخشی دوم منصب
۷۰۰ هزار و پانصدی هشتصد سوار - و خاتون ولد ذو الفقار خان
بمنصب هزار و ششصد سوار - و امالتخان بمنصب هزار و چار صد
سوار سرافراز گشتند - کرپارام کور بخدمت موجوداری چکله حصار
و اضافه منصب نوازش یافت •

نوزدهم صفر اعظم خان از برهان پور آمده بسلامت کورش
رسید و هزار مهر نذر گذرانند - اکبر قلی سلطان کهنه در تفرز
اسب ترکی و چهار تقوز امتر ککهری پیشکش نمود - در نیل که
الله یار خان ولد افتخار خان ترکمان از بغاله پیشکش فرستاده بود از
نظر انور گذشت •

بیست و نهم سالیانه میر ظهیر الدین برادر میر میران نیزدنی
هزده هزار روپیه مقرر گشت •

سیوم ربیع الاول دیانت خان را از اصل و اضافه بمنصب هزار و
ذات و چار صد سوار بر فواخته از تغییر رای کاپیداس دیوان رامین

و نوچدار سرکار مهرند - و رای کشیداس را بحای دیانت حال دیوان
دار السلطنت لغو گردانیدند •

پنجم محمد علی بیگ ایلچی بعضی از مقامات ایران پیشکش
نمود - و بمنابت خلعت فاخر و اعیان هشت هزار ردهه نقد سر بلند
گردید - و بمحمد تقی و الله قلی که از ملازمان دربار رای ایران
همراه او بودند یازده هزار ردهه اعیان شد •

کذارش تسخیر بندر هوگلی و استیصال فرنگیان
نکوهیده فرجام و استیلای غزاة اسلام و کیفیت
احداث این بندر با نبذی از احوال ساکنان
که بندر معتبر ولایت بنکاله است

خوری از دریا شور جدا شده دریا بدست کرده بحال
راجمحل که در سائف ایام از کثرت احراق بار ناگ مجمل زبان زد
روزگار بود و چون راحه مانسنگه بحکومت بنکاله سرافراز گردید و
برای اقامت خود حصاری از گل و حشت در آن بلده در ابراخت
آنها بر اجمحل موسوم صاحب - و حضرت عرش آشیانی باکبر بگر
مسمی گردانیدند - و در اریل متع بنکاله بحای گور که پیش از
افتتاح آن مقر حکام بود حاکم دشین شده آمده است - سرحد ولایت
بنکاله در صوبه نهر بفاصله هفت مریه از راجمحل جائیدست که شمایی
آن گنگ با دیگر دریاها عریض شده متصل میگردد - و جنوبی
آن کوهیست ربیع طولی و آن مکان را کدھی نامند - آب گنگ از
پیش راجمحل گذشته بآن خرمی پیوندد - و در محاذی محل

اتصال گنگ بخور مذکور به جانب راست بمسامت ربع کزوه بر
کنار خلیجی از گنگ بقدر ساتکاو واقع است - کشتی در پنج روز از
ساتکاو بر اجمول میرسد - در عهد بنگالین گزوه‌ی از بازارگان فرنگ
که سکان سوندیب بودند بساتکاو آمد و شد داشتند - و در جایی که
یک کروه از ساتکاو گذشته بر کنار خور بواسطه آبادنی خوش کرده
بودند - بپهانه آنکه برای خرید و فروخت مکنی ضرور است بدستوری
بنگالیان خانه چند ساختند - و در روز ایام از بی شعوری و بی پرورایی
حکم ولایت بنگاله مرگی بسیار مرهم آمده منازل در نهایت ارتفاع
و مذلت بر انداختند - و بتوپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ
استحکام دادند - پس از چندی بزرگ معوره بروی کار آمد - و به بندر
هوگلی نامرد شد - یک جانب آن دریا بود سه طرف دیگر خندق
گنده آب خور انداختند - و آمد شد جهازات مرگ باین بندر و
بیع و شری در اینجا مقرر شد - و بازار بندر ساتکاو رو بمسامت نهاد -
و از رواج و رونق بر افتاد - و مرنگیان هوگلی آنچه از ده و برگده
بندر مزبور مرد و طرف خور واقع است باندکی اجاره گرفته عمل
میکردند - و از رعایای آن مواضع برخی را بعنف و جمعی را
بطمع نصرا بی ساخته در جهازات خود بفرنگ می مرستادند - و بنصیر
ثواب عظیم که سرمایه عذاب الیم است نقصان وجه اجاره را که از
رفتن رعایا رو مینمود از نفع تجارت میدادند - و این عمل شنیع
نه مخصوص ساکنان محال اجاره بود بل بر هر که از تطان برگذات
کنار آب دست می یافتند - میرنموده می بردند - چون بر مرآت
خاطر صواب ناظر پادشاه اسلام نواز کفرگداز پیش از خلوس مقدس

هنگامی که رایاب جهان پدیده‌ها آساطلال ابدال در دیار ب
 گسترده بود حقیقت سلوک و شایسته مصارای دودر هوگلی
 اسلام چنانچه باید پوتو ظهور انگنده بود - و در دست یک طوبه
 که همواره بر امر اخذ اعلام دین و در انداختن آیات کفر مصرود
 تصمیم یافته که هرگاه روی دایر رسد او دولت روز امروز برادر
 گردد - و پانته مدبر لحظه این سلطنت والا مرتب بر امر اخذ
 خار پس مساد این ملک کدش از دیار برگنده آید - و آثار ط
 این باطن کوشار روی ملک بر او گنده - بعد از هوس میله
 هادوس که جهان را آرایش قاره روی نمود - و جهان را آسای
 بی اندازه - قاسم حال را بصورت داری نگاله سر امواز ساخته مرصود
 که از دیر باز هدم مرصود ضلالت معادن و هیاکل شقاوت مذ
 مصارای این بقدر مکهوس صمیر حق پذیر است باید که پسر
 بطم مهم ضرورت این ملک وسیع در کدن دمن این میله قباه کید
 و در او گدن ارکان این طدقه مساد اندیش مسامعی حمیله بکار
 و طریق تقدیم این خدمت و مدیل مرستاقان مسامعادل اسلام
 ترمی و خشکی بطرزیکه این عقد دشتوار کشا مزدومی و آسانی
 امتناع پذیرست - نژاد وحی تر حمان گذارش مرصود - بخار مذ
 اسباب اسام این کار آماده مرصود او اخر مرستاقان در ماه شعبان
 گذشته عدایت الله پسر خود را و الله یار خا که درین وقت
 خدمت پسندیده شده و در حقیقت مرصود از بود و دیگر
 مینصبداران کومکمی آن مرصود بتسخیر هوگلی رخصت نمود - و
 کدو ملزم خود را که راتق و ماتق مهماتش بود و جمعیت خود

از سوار و پیاده بپهانه ضبط محال خالصه مخصوص آباد بدانجا
فرستاده مقرر ساخت - که وقت کار خود را بالله یار خان و عنایت
الله برساند - و باندیشه آنکه مبادا این گروه باطل پزوه از توجه عساکر
فیروزی آگهی یافته با عیال و اسوال در کشتیها درآیند - و ازین
مهلکه برآیند - و غازیان اسلام از نیل مطلب بازمانند - چنان
را نمودند - که افواج نصرت امتزاج بقا سخت و تاراج هجلی میروند -
و مقرر شد که الله یار خان و عنایت الله و همراهانش در بردوان که در
سمت هجلی است توقف گزینند - و هرگاه خواجه شیرو معصوم
زمیندار و صالح کذبو که با تابینان از راه بندر سری پور با نواره
بقصد آنکه سر راه پرفرنگیان به بندند معین گشته بودند - بموهانه
که دهنة خور هوگلی است رسیده خبر فرستند - اینان از آنجا به یلغار
خود را بهوگلی رسانند - و مراسم جهاد و لوازم اجتهاد در قمع بلیاد
این مردودان باطل کیش و قلع نژاد این مطرودان فساد اندیش
بر روی کار آرند - الله یار خان و عنایت الله و رفقای اینان خبر
وصول خواجه شیرو و همراهان او بدعنة خور شنیده از بردوان
یلغار نمودند - و در شب روز بموضع هندی پور که میان ساتکانو و
هوگلی واقع است رسیده فرود آمدند - درینوقت بهادر کذبو با پانصد
سوار و پیاده بسیاری از مخصوص آباد به الله یار خان و عنایت الله
پیوست - و برای بستن دهنة خور بجائی که خواجه شیرو غیر از
بانواره بودند شتافته میان هوگلی و دریای شور در تنگنای بکشتیهای
نواره پل بست - تا جهاز از راه خور دریای شور در نیاید - و راه
فرار مقادیر مسدود گردد •

دوم بی الحجه سه هزار و چهل و یک کدأرزان لشکر اسلام هم از طرف حورنا مردم نواره و هم از جانب دیگر تسخیر آن مکن منبر و استیصال مرگبار بد آئین رو نهادند - و در معموره اس روی خندق که بنایی اشتهار دارد گروهی را علف تدع بیدرع گردانیدند و هرچه یافتند عارت نمودند - الله یار جان و غنایت الله باسنصواب دولتخواهان جمعی از عراق را به قربات و برگذات و وحاشا حور مستانند تا عصارای احاره داران مواضع را روانه جهم گردانند - و کماة دیی معقل و اسر کهره مقل گرس پرداخته عیال عملی نواره اینانرا که همه بکالی بودند گرفته آوردند - باگرپر چهار هزار ملاح که اهل بلکاله آنها را عرابی گویند از مغایبر جدا شده و لشکر نصرت قرمن پیوستند - اریس دهکدر نادارزنگال آسمیه سری و پراگندگی راه یافت - و منارزان اسلام قریب ۵۰ و نیم ماه محاصره آن مکن حصین پرداختند - تیره لختان سید گلیم گاه راه جنگ می پیمودند - و گاه در صلح میروند - و دایس روتس روز گذرانیده چشم در راه کومک درنگ داشتند - و از دو روئی و عذر خوئی هم به تمهید مقدمات صالحه تمام نموده قریب یک لک روپیه بعدوان پیشکش واصل ساختند - و هم ده تهنه مواد صحانه پرداخته بزرگ همت هزار تغلچچی را که در میان این قد کنشان بودند بر تعنگ انداختن داشتند - چنانچه بسیاری از اشعار بلخی را که نهادان با جمعی کذبر دران مرود آمده بود بی شایع و برگ گردانیدند - الحام کار مجاهدان عرا شعار بیلداران گماشته در پیش خندق جانب کلیسا که از قلت عرصه و عمق کم آب بود حرما زده آب فزیدند - و از

ملیچا، الله یار خان و سعد حسن کمونه و بهادر گنبو نقبها در بودند - در
نقب طرفین را خسارت پیشگان خبر یافته آوردند - نقب میانه که
ببهادر متعلق بود پائین منزلی که در منازل این پست همدان
ارتفاع و مذات استنداز داشت و بیشتر می از فرنگیان در آنجا فراهم
شده بودند سر بر کرد و بباروت انداخته آمد - چهاردهم ربیع الاول
فدویان ناموس هرست در برابر آن صف کشیدند تا غنوده بخشان
از اطراف فراهم آمدند - و چون جمعیت نموده هجوم کردند و
هنگامه نبرد توپ و تفنگ گرم گشت - نقب را آتش دادند - آن
عمارت مرصوص البدیان مرصوص الارکن با بسیاری از کفر کیشان که
در آن گرد آمده بودند بسان بخار و دخان رو به آسمان نهاد - و غزاة
اسلام بیورش در آمدند - برخی از آن گروه گران جان از راه آب
بجهنم شتافتند - و جمعی بهزاران جان کندن ازین مهلکه عظیم
بسلامت برآمده خود را بگشتیها رسانیدند - درین اثنا خواجه شیر
و معصوم زمیندار چون قضای فاکهان با مردم نوازه رسیده بسیاری
از آن بد کرداران نابکار را رادگرایی نیدستی گردانیدند - و عصاة دین
یک جهاز کلان را که قریب دوهزار مرد و زن و مرادان اسباب و اموال
داشت از بیم تصرف حماة اسلام در انداز باروتی که در آن جهاز
بود آتش زده سوختند - و جمعی کثیر که در دیگر غرابها بودند
خود را سوخته رو بدوزخ نهادند - و از شصت و چهار دینکه کلان و
پنجاه و هفت غراب و دو یست جلیه یک غراب و دو جلیه فرنگیان
گوه بجهت آنکه آتش گشتیها سوخته در چند گشتی تیل در گرفته
راه کشوده بود بدر رفتند - و هرچه از آب و آتش سالم ماند

حضرت جنت مکاني رفته نوکر شد - چون اردنگ خلافت بجلوس مقدس زينت يامت و او مانند ساير بندها بدرگاه کيوان جاد آمده درين تاريخ ملازمت نمود - خانان مقرر نواز از کرم جبلي و فتوت نظري تقصير اورا بنظر در نياورده با آنکه حضرت جنت مکاني هزاري کرده بودند به منصب مذکور و خطاب شجاعت خاني نوازش نرمودند - سعادت خان از اصل و اضافته بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سراراز گرديد •

شب درآزدهم درآزده هزار روپيه بسادات و مشايخ و علما و نقرا عنايت نمودند - چون طبيعت يمدين الدوله به بيماري از جاده صحت انحراف پذيرفته بود اعلى حضرت از روى عاطفت بجهت عيادت بمنزل آن عضو الخلافت تشریف فرمودند - و رسم پا انداز و نثار و پيشکش بتقديم رسيد - نظر بهادر خوشگي از سنبهله آمده بتقبيل عتبه والا رخ برامروخت - و دو فيل پيشکش نمود •

بيستم لشکر خان پس از تغيير صوبه دارى کابل که پسر سيد خان مرحمت شده بود بدرگاه گيتي پناه رسیده سعادت کورنش در يامت - و هزار اشرفي بصيغه نذر و یک لک روپيه و مي اسپ برسم پيشکش گذارديد - و از تغيير مهابت خان خانانان بصوبه دارى دار الملک دهلي سر بلند گرديد - و پسراننش سزوار خان و لطف الله با او مرخص گشتند •

جشن وزن قمری

روز شنبه هشتم ربيع الثاني سنه هزار و چل و دو موافق غره

آبان جشن وزن قمی الهی سال چل و سیوم از زنده گای خود
 انعقاد یافت - و آن روز پروود آلهی قطعه و دیگر اشیای مع
 وزن نموده آمد - و دامن نمید حوالی نعیم و زر برآمود درس
 فرخنده محمد علی بیگ ایلچی ایران را مرحمت خلعت طه دوز
 و کمر مرصع و بیل و ساد و بیل و چهار شتری کتای یکی میزن -
 صد توله درم سه صد توله سیوم دویمت توله چهارم صد توله
 چهار روپیه باوزل مد کوزه همراه از ساخته و حصصت مرحمت فرمود
 از روز ملازمت تا وقت معاودت سه لک و شازده هزار روپیه نقد
 قریب یک لک روپیه خنص یار هدایت شد - اعتماد خان
 برهنه نونی بخت بیدار از عادل خان رو بر قاتنه داین درگاه آسمان -
 پناه آورده بود بمنصب در هزاری هزار سولو و خطاب قزلباش
 و ادهام بیست هزار روپیه سر بلند گردید - و از اصل و اصالت و ش
 خان خواجه مرا بمنصب هزاری دات و دو صد و پنجاه هزار
 حکیم موصفا بمالیات شازده هزار روپیه کامیاب گشتند - و ح
 و کنای کشی که در فن طاعت وسط است چو از کبر من انعام
 رخصت مشهد مقدس نموده بود از هدایت خلعت و انعام پ
 هزار روپیه سر آواز ساخته مرخص گردانیدند .

کشایش یافتن قلعه حصینه کالنه

به نیروی اقبال جهانکشا

بیدار بختی که بمصاعی جمیل و تدبیرات ندیه جهان را
 آرایش و جهانیا را در آزمایش دارد - کاربردار تقدیر کا

حضرت جنت مکاني رفته نوکر شد - چون اورنگ خلافت بجلوس مقدس زبنت یافت و او مانند ساير بندها بدرگاه کيوان جاده آمده درين تاريخ ملازمت نمود - خامان صبحر نواز از کرم جبلي و فتوت فطري تقصير اورا بنظر در نياورده با آنکه حضرت جنت مکاني هزاري کرده بودند به منصب مذکور و خطاب شجاعت خاني نوازش فرمودند - سعادت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافراز گردید •

شب دوازدهم درآزده هزار روپيه بسادات و مشايخ و علما و فقرا عطايت نمودند - چون طبيعت يمينا الدوله به بيماري از جاده صحت انحراب پذيرفته بود اعلیٰ حضرت از روی عاطفت بجهت عيادت بمذلل آن قصد الخلافت تشریف فرمودند - و رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسید - نظر بهادر خوشگي از سنبهیل آمده بتقبیل عتبه والا رخ برافروخت - و دو نيل پیشکش نمود •

بيستم لشکر خان پس از تغيير صوبه دارمی کابل که یسعید خان مرحمت شده بود بدرگاه گيتي پناه رسیده سعادت کورنش دریانت - و هزار اشرفي بصیغه نذر و یک لک روپيه رسمي اسب برسم پیشکش گذاراند - و از تغيير مهابت خان خانانان بصوبه دارمی دارالملک دهلي سر بلند گردید - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله با او مرخص گشتند •

جشن وزن قمری

روز شنبه هشتم ربیع الثاني سنه هزار و چل و دو موافق غره

آبان جشن رزق تعمیری انتهای سال چل و سیزم از زردن کائی خاردنی
 اعتقاد یاست - و آن روز پرورد آلهی طایه و دیگر اشیای معبوده
 وزن نموده آمد - و دامن امید جهانی بسیم و زر مرآمود - درین روز
 فرخنده محمد علی بیگ ایلیچی ایران را بمرحمت خلعت طلا دوزی
 و کمر مرصع و ویل و ماده ویل و چهار اشرفی گداز یکی دوزن چار
 صد توله درم سه صد توله سیوم دریمت توله چهارم صد توله - و
 چهار روپیه باوزان مذکوره مرا مرازماخته رخصت مراجعت فرمودند -
 از روز ملازمت تا وقت سعادت سه لک و شانزده هزار روپیه نقد و
 قریب یک لک روپیه جنس باو عنایت شد - اعتماد خان که
 برهنه نوبی بخت بیدار از عادل خان رو برنامده داین درگاه آسمان
 پناه آورده بود بمقصد در هزاره هزار سوار و خطاب قزاقان خان
 و اعیان بیست هزار روپیه مر بلند گردید - و از اصل و اصابت رشید
 خان خواجه سرا بمقصد هزاره دات و در صد و پنجاه سوار - و
 حکیم موسی اسالیدانه شانزده هزار روپیه کامیاب گشتند - و حکیم
 رکنای کشی که در فن طبابت وسط است چون از کرم التماس
 رخصت مشهد مقدس فرموده بود او را عنایت خلعت و اعیان پدید
 هزار روپیه سر آراز ساخته مرخص گردانیدند .

کشایش یاشن قلعه حصینه کالنه

به نیروی اقبال جهانکشا

بیدار سختی که بمساعی جمیله و تدبیرات نبیله جهان را در
 آرایش و جهانیان را در آرامش دارد - کارپردازان تقدیر کلید

کشایش معضلات در آستین همت او می نهفتند - و زمان زمان نیرونگی
 اقبال چهره امروز هزاران فتح و نصرت میگردد - مصداق این مقال
 آنکه چون فتح خان پسر عذیر حبشی بی نظام را بملک نیدستی
 روانه گردانید - محمود خان قلعه دار کائنه سر از مطاعت و مطارعت
 او پلپلیده در پی استحکام قلعه شد - و خواست که بشاهوی بهوشد
 که از خواست عاقبت و از رونق طالع قدر نعمت و نوازش این درگاه
 آسمان جاه نشناخته از جاده عبودیت انحراف ورزیده بود - ولایت
 ناسک و تربنگ و سنگمئیر و جنیر را تا ملک کوکن متصرف شده -
 و یکی از خویشان بی نظام را که در حصنی از حصون آن ولایت
 محبوس بود بدست آورده اوای خود سری می افراشت - توسل
 جسته - قلعه را بوی بسیار - خانزمان که بنیابت پدر بنظم ولایت
 دکن و برار و خاندیس می پرداخت - چون بر مکفون ضعیف محمود
 خان آگهی یافت - بمیر قاسم هروی قلعه دار للنگ که بکائنه نزدیک
 است برنگاشت - که ادرا بهرام و الطاف بادشاهی مطمئن و
 مستمال ساخته نگذارد که قلعه را بشاهو حواله نماید - میر بنامه و
 پیغام محمود خان را برینمعنی آگاه گردانید - و میر را نزد خود
 طلبیده پس از گفت و شنون بسیار قرار داد که ازین اراده فاسد و
 اندیشه کاذب باز آمده بشاه راه عبودیت گراید - و بامید مرام و
 اعطاف حضرت ظل الهی قلعه را باولیای سلطنت روز افزون بسپارد
 میر پس از دریافت اینمعنی که او بر همنوعی سعادت برین اراده
 راسخ است - حقیقت واقع بخانزمان قاسمی نمود - خان زمان
 استمالت نامه مضروب عجم منصبدار نزد محمود خان ارسال داشت

او بر مصور نگاشته آگاه گردید - مردم ساهو منته حد را که بحسب
 میگردن قلمه طلبنده برد فی بیل مطلب برگردانید - و منصور و
 مطهر را که پسران رشید از بودند تا قاصی انوالفصل وکیل خود همراه
 عجم و معصوم ولد میر قاسم پیش حاکم زمان مرده حوز در پی
 حاکمی کردن قلمه شد - و چون منصور و مطهر بحوالی برهانپور
 رسیدند - حاکم زمان میرالملک ولد یاقوت حاکم و داور حاکم دگلی
 را برسم بدبیره رساند - و پس از ملاقات برای مردم امیدداری و
 استمالات محمود حاکم مهرور پسر از منصفی در حوز حال تحو بر نموده
 ده نخستین خلعت و اسب و قفل و شش هزار روپیه - و نذرین
 خلعت و اسب و چهار هزار روپیه - از سوکار خالصه شریفه رسانید -
 و قاصی انوالفصل را امیدوار منصف و حاکم گردانید - و از آنجا
 که حاکم زمان پیش از آمدن پسران محمود حاکم فرمان عنایت عدوان
 را که اطنی حضرت حسب العمام از ده دشان پنجم مبارک آرایش
 داده تا خلعت و حاکم مرصع و اسب برای سفاحرت و مناهات
 محمود حاکم رسانده بودند - مصحوب حاکم رنگ لایچ برد او ارسال
 داشته بود - درینوقت عجم و معصوم ولد صوفاسم را روانه ساخت -
 تا حاکم رنگ را تا حشمی که همراه دارد بقلمه درآورد و برسان
 و تدرکات را محمود حاکم رساند - و سعی نماید که او را آنجا برود
 برآمده برهانپور برسد - و منصفی از حرانته عامره بواسطه علومت
 احشام و حذیر قلمه همراه انان ارحال داشت - پس از رسیدن
 حاکم رنگ بحوالی قلمه محمود حاکم دو گروه استعمال نموده مراسم
 ادب پرداخت - و فرمان قدر توان و تدرکات شهشاه زمان تارک

تخار بر انراخت - و شب یکشنبه درم ذبیح القانی مطابق بیعت
 بنیم مهر قلعه را با هشت پرگنه از توابع آن که پیش از تحط و ربا
 نکام معمولی دو کرد و چهل لک دام جمع داشت - و شش لک
 پیه موافق دوازده ماهه حاصل بتصرف اولیای دولت قاهره باز
 نداشت - و پس از چندی باتفاق میر قاسم و عجم و معصوم
 رهاپور آمد - و بمنصبی در خور و انعام پنجاه هزار روپیه نقد مباحی
 دید - درین هنگام بعرض مقدس رسید که قاسم خان صوبه دار بلکاه
 د از فتح هوگلی یسه روز باجل طبعی در گذشت - چون بنده
 آمدنی اخلاص سرشت بون حضرت شاهنشاهی قاسم فرمودند
 عظم خان را بخلعت خاصه و صوبه داری آن ملک و مرحمت
 سپ از طویلخانه با زمین مطلق نوازش نموده مرخص گردانیدند -
 آبی محمد جان مشهدی قدسی تخلص که در محسن سنجان
 ق و خراسان بحدوث فطرت و رسائی طبیعت معروف است -
 پیشوائی پشت بیدار و رهنمائی دولت کارگذار بسان دیگر
 ناموران آفاق دل از موطن برگرفته بعزیمت آستان بوس رو
 دوستان بهشت نشان نهاده بود باحوال سعادت ملازمت مستمده
 تبه قصیده در مدح پادشاه چو گه گستر هنر پرور بعرض رسانید - و
 ایست خلعت و اسب و انعام دوهزار روپیه سر برانراخته در ملک
 حان انتظام یافت - این چند بیت از آن قصیده است • نظم •

ای قلم بر خود بیال از شادی و یکشازبان

در دنیای قبله دین ثانی صاحب قران

آبروی آفرینش کعبه صدق و صفا

مدینه ابدال حاکم رمن شاه بهمان
 جوهر ازل شهاب الدین محمد کرارل
 ار برای خدمتش رد چرخ دامن در میان
 احقر نرج کرامت مطهر لطیف اله
 جوهر تدع شجاع مصدر امن و امان
 آنکه از آغار طمرت دستم شهادت طغر
 چون عقاب تیر در شاج کمانش آشیان
 گر مخالف در موانع از ویش دم زند
 با بد و انکست چون حورشید گرم و سهولان
 تا ریم دولتش امن شود از حادثات
 رد ددامن بقایش دست عمر حادثان
 دولت از پندش پیدا چون نور از آفتاب
 صورتش از تدع لامع همچو مهر از حاروان
 سرمه چشم عرلان سازد از داج پلنگ
 سار کارهای عدالتش چون مهد پا در میان
 شهرت آثار عدالتش رود در خواهد گروم
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
 حوش دشت از دشت پایش دشت همت اولیوم را
 ربع مسکون کو دگر نشینی عدالت حادوان
 آفتابی از چرخ طالع شد در هیچ قرن
 ز ارمان دولت صاحبقران تا این زمان
 حای حدوت کی بود گر کامل آمد از ازل

سهر در خد کمال آید پدید از خاوران
 سر عیبدی بر ضمیر رو شفت پوشیده نیست
 راز خود تقدیر بارای تو دارد در میان
 حبذا دولت که بیند باتو خود را هم رکاب
 مرحبا نصرت که باشد باتو دایم همعنان

۱۰۰۰ جمادی الاولی از اصل و اضافت ابو ابقا ولد احمد بیگ خان
 منصب هزارگی ششصد هزار - و قلمه دارخان که از جمله غلامان این
 ارگه است بمنصب هزارگی ذات و چار صد سوار سرانراز گشتند •
 هشتم جعفر خان بمنایت فیل از حلقه خامه سر بلند گردید -
 خلاص خان از احمد آباد مراجعت نموده در فیل بالختی امتعه
 ن ولایت پیشکش گدراید - در القرنین فوجدار سرکار بهراج
 نقبیل متبه ملک رتبه تارک افتخار براراخت - و پنج نیل
 پیشکش نمود - پوشیده همانند که ضابطه مقرر این دولت ابد
 دت است که بدیوان کل در پیش دست از سرکار والا مرحمت
 بشود - یکی برای ضبط سر رشته طلب و تلخواه بندها - دیگری
 رای انجام معاملات خاصه شریفه - چون درینو رای مای داس
 که بخد مت دتر تن که طلب و تلخواه بآن باز بسته است قیام
 ی نمود - و بمنصب هزارگی ذات و صد و پنجاه سوار سرانرازی
 شت - کبر سن دریافته بود - بدایران خدمت مسطور بهلا عبدالطیف
 رانی که از من بودندگی وقوف دارد تفویض فرمودند •

از دقایق طبع دنیقه سنچ و فطرت آسمانی پیوند شه نشاء
 نشر نواز دانا پرور آنکه دوازدهم جمادی الاولی در مجلس

دهش آئین از سکندر در القریس سخنی مذکور شد بمنی الدواہ
ممرور داشت که تا امروز هیچ دشوار پستی در انوال او انگشت
اعتراض نهاده - و بطرعب هیچ درونی در افعال او نیفتاده -
اعلی حضرت مرمودند که اگر بیوت سکندر ثموت پیوسته باشد حای
حرب بدست - واک مارا درو در سخن است نخست آورده چندان
پاد شاه خردمند دانش آئین را برسم سعادت برد پوشانه زدن
نکوهدند خرد درونی و عقل صواب گرس امب - چه هنگ حرمت
و قطع حیات را چاره نداسد - درم آورده چون زمول دارا نطلب حراج
معمودی که پدرش هرمان میفرستاد درد از آمدن در پامح آن پدر
را مرغ حواد - چنانچه در داستانها نامها مصطور است و شمع
بطامی می هراید

شد آن مرغ کوبیده زرد نهاد

و امثال این کلمات لایق شان سلاطین دانا نمود - سعید خان
صوفیادار کابل که چار هزاره ذات و چار هزار - هزار - هزار دو
-
مقرر مرمودند - و از اصل و اصافه الله یار خان از تعبئاتیان صوفی
و نگانه منصب دو هزار و پانصدی هزار و هشتصد - هزار - هزار گشت •
بدست و دوم شیخ مرید از اصل و اصافه منصب دو هزاره
ذات و هزار و دویست - هزار - مرمودی بامت •

آغاز سال ششم

از در اول جلوس مقدس

روز سه شنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار و چل و در مطابق
بیدست و سیوم آذر سال ششم از سریر آرائی خدیو دین و دولت
خداوند ملک و ملت بفرخی آغاز شد *

چهارم این ماه رایات اقبال بعزم میبر و شکار بصوب باری بر
افراخته آمد *

چهاردهم اعتقاد خان صوبه دار کشمیر باحرار سعادت ملازمت
مستعد گشته هزار مهر نذر گذرانید - و جواهر و مرصع آلات و امتعه
کشمیر از اقسام شال و انواع جامه وار و کمربند و جای نماز و قالپ
پشم شال که قیمت مجموع یک لک روپیه شد پیشکش نمود -
درین مهده سعادت مهده کار قالپهای سرکار خامه شریفه که در
کشمیری نظیر دار السلطنت لاهور از پشم شال می بافند بجائی
رسیده که گزنی بصد روپیه که زیاده از سه تومان عراق باشد تمام
میشود - و نفاست آن بمرتبه ایست که قالپهای کرمان که درکار
خانه رالی ایران بافته میشود نسبت بآن حکم پلاس دارد - برای
همگی نشیمن های دولتیخانه و الا قالپهای پشم شال سرانجام یافته -
از وقایع صوبه گجرات بعرض مقدس رسید که سید دایر خان باره
نوجدار سرکار برده بساط هستی در نور دیده *

نوزدهم صوکت گیتی پنا اریاری بدار الحکمت ممدادت نمود -
 یمن الدوام و مائر بلدها که در دار الحکمت مانده بودند استبدال نمود
 در باغ نور منزل بشرف کورنش رسیدند - چون خواهر ابوالحسن
 را که در بلذگی و هواخواهی و اعتماد فکری رسیده بود عارضه
 جسمانی درمی نمود - شهشاه بلده نواز از روی عاطفت و محبت برسم
 عیادت که طریقه ایقه مدونست پرداخته مدبرل او را بدور محصور
 ملور ساختند - حواله معد ادای لوام مدونست و انکسار صد قطعه
 زر ممت و عذره بطریق پا انداز و در ویل و ده هزار اشرفی ده مدیل
 و شکش نظر کدما اثر در آورد *

مفتوح شدن قلعه کهان کهری از توابع صوبه مالوه

چون مهاگیرت بهیل سرگروه مصاد کیشا صوبه مالوه که از کثرت
 جمعیت و حصان قلعه کهان کهری و اطاعت و انقیاد صوبه داران
 سابق پرداخته بود - در صوبه داری مصدیر محال میر مصدر متلفه و مصاد
 شد - خاں مشار ایله از سارنگپور بقصد مالش آن و حیمه العاقده
 روانه گردید - از آنجا که صیت قلعه کشائی حال مدبور رعیت اداری
 مصاد پیشگل متمرد شده بود او بمحرد شدید این حمرهای ثبات
 از دست داده بوسیله سالکرام و صیددار کهور لرد حال آمد - و قلعه
 را که از دیر باز پناه حامی او و بیابان او بود بار گذاشت - حال
 قلعه کشا روز مبارک در شده بیعت و یکم حمادی الثانیه با بلدهای
 بادشاهی و تابیدان خود داخل حصار شده دران ملتک کفر و عصیان
 با مراحتن رایات احکم و انداختن هیاکن و اصنام پرداخته کوس

نصرت و فیروز می بلند آواز گردانیدند و بعد اذان و اقامت نماز بجماعت ادا نموده وظیفه و دعای دوام دولت ابد پیوند که بر کافه برایا واجب است بجا آوردند - سر انداز خان قلماق که در سلک غلامان معتمد اسبک دارد بمعنایت خلعت و خدمت کوتوالی دار الخلافت و منصب هزارگی ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید غرض رجب پیشکش سعید خان صوبه دار کابل مدد اسپ و برخی از جانور شکری و غیر آن از نظر امور گذشت •

جشن وزن شمسی

روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب سال هزار و چل و دوم هجری مطابق چهارم بهمن جشن وزن شمسی انتهای سال چل و یکم و ابتدای سال چهل و دوم از عمر جاوید طراز آرایش یانت - و آن گرانمایه گوهر را بطلا و دیگر اشیای مهورده منجیدند - نشاط را بارگاه فراختر شد - آزمندان تهی دست بکام دل رسیدند - درین روز مبارک سعید خان جهان (†) که بمنصب پنج هزارگی ذات و پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه مباحی بود هزار سوار دیگر از منصب او دو اسبه سه اسبه مقرر فرمودند - باقر خان نجم ثانی با پسران خود از آدیسه آمده بتقبیل عقبه فلک رتبه رخ بر افروخت و هزار اشرفی بر سبیل نذر و چواهر و مزع آفات و طلا آلات که تیمت

(†) در هر سه نسخه سعید خان جهان نوشته - عالی که صحیح سعید خان جهان باشد •

مجموع در یک رویده شد بطریق پیشکش گذرانید - و از تعید اسلام
 حال مصونه داری گجرات و رعایت خلعت و اسب تا زس مظله
 و قیل بر امرار گردید - همعصر حال باصافه پانصدی دات وجه مد
 سوار بمصوب سه هزاره دات و هزار و پانصد سوار - و احلاص حال
 پسر نابرت بگ خدمت قلعه داری قلعه رهناس و مرحمت
 خلعت و اسب سربلند گشتند - و از اصل و اصافه همت حال
 بمصوب هزار و پانصدی هزار و چار صد سوار - و شجاع ولد معصوم
 حال کابلی تهاه داو عمره که خطاب اسد حال و رعایت علم
 سربامراحت بمصوب هزار و پانصدی هزار سوار - و مروت حال
 آندنه بیگی که خدمت میرتوزکی بدار تعیدر حلیل الله حال
 و نردمق التماش خطاب مرشد قلی حال که لله شاه عداس
 و عم مروت حال بود بوازش یامت بمصوب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و عوص حال قادشال بمصوب هزاره هشتصد سوار - و قنوت
 حال بمصوب هزاره ششصد سوار - صفیگر گردیدند - نسید شمال
 الدین نارهه قیل عدالت شد - و فاض حلی ایلچی نذر محمد
 حال نامعالم نسب هزار رویده و موس پسر او نعطای پلجهرار رویده
 سر افتخار و مناهات بر امرارحتند - و داس امید سادات و مصلا و
 صلحا که شرب حضور دریافتند و شعرا که اشعار را در تهنیت
 بعرض مقدس رسانیدند نسیم و روز برآمود - و اهل نعمه و طرب
 بنائین مقرر کامیاب شدند - چون بیشتر بعرض اقدس رسیده یون که
 در ایام دولت حضرت حدت مکتبی در بفارس که منشای کفر و
 فساد و مدمای دزد و دال اصب نقابان بسیار احوادث یافته نامعالم

مانده است - و برخی از متمولان کفره فحیره میخواستند که با تمام
 رسانند - و شهنشاه دین پناه حکم فرموده بودند که چه بنارس و چه
 دیگر محال ممالک محروسه هر جا بتخانه احداث یافته باشد آنرا
 بر اندازند - درینوقت از عرصه داشت وقایع نگار صوبه آله آباد معروض
 گشت که هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر گردیده

ادایش یافتن جشن ازدواج پادشاهزاده

بخش بیدار سعادت یار محمد دارا شکوه

چون مهین اختر برج دولت و اقبال بهین گوهر درج حشمت
 و جلال پادشاهزاده محمد دارا شکوه و پادشاهزاده ارجمند سعادت
 پیوند محمد شاه شجاع بهادر بحد بلوغ رسیدند - خدیو اقبال
 بحضرت مهد علیا ممتاز الزمانی فرمودند که اگر نخستین خاف
 خلافت بگریه ستوده سیر شاهزاده پرویز که بوالا نژادی عز
 امتیاز دارد چه از طرف پدر نبیره حضرت غفران پناه جنت مکانی
 است - و از جانب مادر نواخته شاهزاده مراد خلف حضرت عرش
 آشیانی - و دومین را بدختر نیک اختر سلاطه خاندان مسجد و عا
 رستم میرزای صفوی که به نجابت و شرافت موصوف است - پیوند
 یابد - مناسبت است - حضرت مهد علیا بعرض اشرف رسانیدند که
 آنچه بخاطر رسیده محض صواب است - و آن عاقله زمان کماله دوران
 جمعی را به احمد آباد و غیره فرستادند تا رغایب مجلویات و غرایب
 مرغوبات از قسم اتمش و غیران که در طوهای سلطین والا اقتدار
 بکار رود مهیا سازند - درین اثنا که طذلت شاهمانی گوش افروز

جهاندار بود - و صدای مفاوک فاد مرید عیش و سرساید از بوزل
ملکی و اندک عظم و دایهید دهملی حصر مہد علیا مختار الرمانی
کہ عالم را تندرہ روز فاکسی نشان روی نمود - و اس مطلب چندی
در ترمع امتاد - و چون ریات خلال بہر ارل منمدت و اقتال از
ورہانپور معاودت نموده و زرد معاودت نداد الخلام اکثر آباد فرمود
و یک سال و ہشت ماہ از ارتحال آن معہودہ رضوان الہی بسر
آمد - حضرت شاہشاہی نخست مکن حدائی مہنس پور خلافت
پرداختہ روز یکشنبہ ہشتم حمادی الاولیٰ سال ہزار و چل
و دوم ہجری مطابق روز الیرل - بیم آنار پس از انحصای یارده
گہری مبلغ دو اک روپیہ یک لک روپیہ نقد و یک لک روپیہ
حدس نصف حواہر ثمدہ و نصف امتعہ و اقمشہ نفیسہ از مرکز
حاصہ شریفہ برسم حاجق ہمراہ علامی اصل حان دیوان گل و
صادق حان میر بخشی و موسوی محل صدر الصدور و مدر حملہ مدر
سامان و محذرات حجب مصب والدہ ماحدہ حصر مہد علیا
و ہمشرگل آن مرحومہ و معفورہ و عمات اشان و سنی النساء حاتم
چنانچہ سرار اشان سلاطین عظم اشان باشد بمنزل پردہ شد
تنق عفت بہل بابو بیگم بنت شاہزادہ مراد زوجہ شاہزادہ پرویز
درستادند - و آن محتجہ حجاب عرت بتمہد اوام حش و سور - و
سط بساط طرب و سرور پرداختہ مردم درون و بیرون کہ ہمراہ حاجق
رنتہ بودند از اقصیٰ با دوختہ تورہای لایق دان - دریدول کہ ساعت
معاودت امرای عقد نزدیک رسید بواب قدیمی القاب پادشاہزادہ
بہار و بہانیان بیگم صاحب کہ در خدمت اندس کسب اخلق

حمیده و اطوار گزیده نموده رضا پزوهی شهنشاه آسمان جاء را از
 مهین اسباب بر خورداری و بهین مواد کلمگاری میدادند و بعد از
 حضرت مهد علیا بتفظیم و تقصیق مهمات حرم سرای سلطنت و
 شبستان درامت می پردازند الدماس نموده متکفل سرانجام
 لوازم این جشن گشتند - آنچه نواب مغفرت ایاب مهد علیا در ایام
 زندگی برای والا پیوند گواهی فرزند مهیا ساخته بودند و آنچه از
 سرکار نواب قدسی القاب سرانجام یافت از نقد و جنس شانزده
 لک روپیه است - بدین تعصیل - هفت لک روپیه جواهر ثمین و
 مرصع آلات - و چهار لک روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیره و اقسام
 اقمشه و استعده هندوستان و عراق و رزم چین و فرنگ و فرشهای
 گوناگون و بساطهای رنگارنگ و سایبانهای مخمل زربفت و زردوزی
 و دیگر لوازم کارخانجات که در خور حال خواقین ذوی اقتدار باشد و
 چندین فیل و ماده فیل بایراق نقره و اسپان عربی و عراقی و کچهی
 و ترکی با زین مرصع و طلا و نقره و یک لک روپیه نقد تفصیل
 همه آن مبلغ چهارلک روپیه باشد در پیشکش بندگان اعلیٰ حضرت
 و توره پادشاهزاده و بیگمان و خلعت امرا و غیره گذارش خواهد
 یافت - و چون برای چیدن این اسباب بغیر از ایوان والا بلیان پیش
 جهر و کث عام و خاص که از متحدات حضرت جهانبانی امت جا
 نبود - روز جمعه بیست و چهارم رجب المرجب سال هزار و چل
 و دوم مطابق روز مهر شانزدهم بهمن صحن دولت خانه خاص و عام
 خلوت نموده و خدمت گذاران شبستان عظمت و جلال و پیشکاران
 مشکوی دولت و انبال بالمر نواب قدسی القاب ملکه زمان بیگم

صاحب‌اموال و مرکابی عقیده شریفه سنی النساء خانم - باب و اشیای
 مذکوره را از آغاز طلوع نیر اعظم تا آخر مهر سیوم پرتیبینی که حیرت
 انزای جهان نوردان دشوار پسند بود در آن ایوان رفیع مکان چیدند
 بعد فراغ ازین شغل خطیر ملکه ملکی نژاد بخدمت پادشاه سلیمان
 گاه رفته القماس نمودند که امیدوار است که برای حصول بمن و
 و شرف اسباب بیوگانی بنظر انور در آید - خلیفه زمان با استدعای
 آن قدسی سمات سایه دولت بدان بحاط حشمت انداختند - نواب
 خپهر نجف پیدشکی لایق از جواهر و مرصع آلات و جز آن که
 قیمت مجموع یک لک و پنجاه هزار روبیه بود از نظر اقدس
 گذرانیدند - اعلی حضرت خپهر مرتبت از روی عاطفت قبول
 فرموده آن ملکه زمانرا بر چنین سرانجام لایق تحسین و آفرین
 نمودند - و صد توره برای پادشاهزادهای دلا مکان و بیگمان عفت نشان
 و زنان و فرزندان امرا که پیشتر نه پارچه و کمتر هفت پارچه قطع
 نا کرده بود و بر اکثر آن از مرصع آلات چیدی گذاشته شده مرحمت
 کردند - و آخر رز خدیو اقبال پردگیان تنق عصمت را بمحل
 مقدس رخصت فرموده بار عام دادند - تا نوینان عالیمقدار و
 ارکان دولت و اعیان سلطنت بتماشای این نوادر نظر فریب دیده
 باز کشایند - و بیمین الدوله آصف خان نه دست خلعت فاخر با
 چارقب طلا دوزی و شمشیر و خنجر مرصع گرانها - و بعضی از
 امرای عمده خلعت با چارقب طلا دوزی - و بدرخی خلعت
 بامرجی - و ایچندی از زنان خنجر مرصع نیز - و بدیگران خلعت تنها
 عنایت شد - و اهل نغمه و نوا تشریفها و انعامها یافتند - و قیمت

این اشیا دو لک و پنجاه هزار روپیه بود - روز دیگر آن جهاز دولت طراز را همراه بعضی از پردگیان سرادق عظمت و سلطنت بآئین شایسته بمنزل پادشاهزاده کامگار فرستادند - پس ازان پرده نشین تلقی عصمت جهان بانو بیگم زوجة پادشاهزاده پرویز بنمت شاهزاده مراد چهارمی که بقدر قدرت یرمی دختر فنگ اختر خویش آماده ساخته بود حسب التماس او بفرمان شهنشاه دران در ایوان درامت خانه خاص و عام بهمان دستور چید - اگرچه در جنب اشیائی که به پیشکاری خادمان سرکار فواب عالمیان سآب بیگم صاحب ترتیب یافته بود وزنی نداشت - اما چون او بیزدیرین اندوختهائی خود را از جواهر و مرصع آلات و دیگر اعیان جهاز بآنچه در خانه شاهزاده پرویز فراهم آورده بود بترتیب و قزین تمام را نمود - گیتی خدیو را دربار او نظر مرحمت افزون شد *

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه مقرر بارباب احتیاج عطا فرمودند *

غرة شعبان ده هزار و چل و دو در شاه محل مقدس (ن) مجلس حفاظندان منعقد گردید - و از بهیاری شموع مرصع لکن که گوئی آفتابی هر سو طالع گشته بود زمین را بر آسمان پایه افزود - شهنشاه فلک بارگاه بمنکومی اقبال تشریف فرموده بخشیان عظام را امر فرمودند که امرا و اعیان سلطنت را مواثق قدر و مرتبه بنشانند - و چون بسبب قضیه نامرضیه حضرت مهد علیا نغمه

از بی دوشی منزل حاضر اسباب مسرت و شادمانی قریب در حال
 پرده نشین بود حکم شد که معمه سرانان نازک دم و درویش بوزان
 نیکسانست و خدمتداری صابر و آوار رنگ عم از سرآت خاطرهایان
 بردایند - صدای دلکش مطربان و آرای خوش خدیا گران ملک
 را دروغ آورد - و ماهید را ترشک - و کدوایان عاصده دای مطابق رحم
 و آس حدادان کشتن مجلسیان دسته رومالهای در رنگ دران بپسندند
 و مویهای رر تار قسم نمودند - خدمتگذاران بازگاه حلال گل و بان
 با دواعی تغذات و مواکه و مشهورات حوان در حوان چیدند - و انعام
 آلات آتش بازی که از جانب عروس در کنار دربان حوان نصب
 شده بود حضرت امرای تماشاخانهان گشت •

دوم ماه مذکور در همان شهساز عالم پناه نادرانهای کمکار
 محبت و مدار محمد شاه شجاع بهادر و محمد اوزنگ ریس و
 سراد محش بایموس الدوله و دیگر امرای نامدار و اعیان دولت
 پایدار بوالا صول پادشاهان و حبان و حبابیان رفقه برم نشاط
 آراستند - و دوشیان را قدر نهیدیت این طوی مرصده پیشکشهای
 لایق گذراندند - و آن گوهر انگیل - لطائف را برنگون گوه هیکل
 آسمان و منار سوار کرده و در تفاوت مرتبه مرخی حواره و گروهی
 بهانه در رنگ روان گشتند - و در دولت خانه خاص و عام در دولت
 کورنش و زمین موس نادران هفت اعلیم حدیو تحت و دیهیم
 رسانیدند - از رنگ دشمنان خلعیت حاصه و حمده مرصع دشمنان
 مرصع نا پیدانه مرصع گران بها و تسلیح مرزاید که املهای ثمن
 داشت و در اسب از طوفان حاصه یکی نارس مرصع دیگری نارس

طلا میداد کار و نیکل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده نیکل که قیمت
 همه چار لک روپیه باشد عنایت فرمودند - برسم هندوستان مهره
 که عقود در شاهوار بالعل و زمره آبدار بود و حضرت جنت مکانی
 بر فرق فرقدان سالی اطلی حضرت شب ازدواج میمنت امتزاج
 بدست مبارک بسته بودند تیمنا و تبرکا بدست حق پرست بر سر
 خرد پرور آن والا گهر بسته سرافراز دین و دولت ساختند - بادشاه
 زاده بلند قدر بادای تسلیمات شکر عواطف بادشاهی بتقدیم
 رسانید - درین مجلس بهشت آئین به یمین الدوله آصفخان خلعت
 خاص با چار قب زردوزی و خنجر مرصع با پهلوانه و به دیگر امرا
 و اعیان سلطنت و بندهای روشناس بتفادرت درجه خلعت فاخر
 عنایت نمودند - و باهل طرب نیز خلعت و انعام مرحمت شد - چون
 روز بذشاط و شادمانی گذشت - شب هنگام پیشکاران بارگاه خلافت
 بامر اقدس در باغ پائین درامت خانه خاص و زمین ته درشن
 چراغان روشن ساخته کشتیهای دریای جون را که بکثرت شمع و
 مراوانی مشعل و چراغ رشک انزای ثوابت و سیارات بود بجلوه
 در آوردند - و بادروزش آلات آتشبازی که از سرکار والا در کنار چون
 نصب شده بود زمین را فروغ بخش انجمن افلاک گردانیدند - و
 بعد از دربهروزش گهری که تا آن هنگام هنگام ساز و نوا و مستفل
 عیش و طرب گرم بود چون ساعت فیض اشاعت نکاح که مختار
 انجم شناسان یونان و هندوستان بود رسید قاضی محمد اعلی را
 بشاه برج طالب فرمودند - و او در حضور اشرف اقدس خطبه عقد
 نکاح برخواند - و مهر بر وفق کابین نواب مغفرت قباب مهملیا تیمنا

پنج لک ردیه مقرر گردید • بیت •

سعادت بر کشاد اقبال را دست • قرآن مشتمل بر هزاره بیست
صدای مبارکباد از زمین پیروین وحید - و صدای تهنیت از آسمان
بزمین - زمینیان دست ده هزار کشادند - و آسمانیان لب بدعا -
طالب کلیم تاریخ این حش خجسته مدین معطر در سلک نظم
کشید •

ازین دلکشا حش و امر سرور • همه دید شد سرسبز ماه و سال
ز گوهر مشایق دست گرم • گهر گشت چو آله پایمال
زین گوهر و زر گرمست اوج • مرمع توان کرد تبع جبال
طمع آینه‌ارطوب از بختش بخت • که دیگر لبش را بشد در سوال
در سعد اختر اوج شاهنشاهی • بدرج شرف کرده اند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتری • سعادت گرمست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت • قرآن کرده - مدین برج جلال
هشتم شعبان شاهنشاه ملک بارگاه بالنماس مهین گوهر درج اقبال
منزل آن گزین احترام برج حقهوت را بقدم معصرت لروم نمودار خلد
برین گردانیدند - و آن دره الناج جهاننایی از دولتخانه مبارک تا
مکان نزول میمند موصول با انواع انمشه نفیسه از قسم مخمل
زربعت و زربعت دوم طلا و دوم مقوه و سوم دارائی و مخمل ساده
سراسر با انداز بتقدیم رسانید - پس از قبول اقدس اتمام جواهر
وزر و سیم هزار نموده انواع هدایس که قیمت آن یک لک ردیه
باشد از انجمله - پی بود عراقی نژاد و سراسر از نام • بیت •

چو عقل فلسفی املاک گردی • چو مکر هندسی گیتی فوری

با این مرضی که برای مواردی اعلیٰ حضرت در کارخانه آن والا کمر
سرا انجام یافته بود بعنوان پیشکش گذرانید - و خلعتهای نوین
والا مقدار و امرای نامدار و دیگر بندهای روشناس بنظر انور درآورده
بحکم اشرف بهر کدام عنایت فرمود - بیدین الدوله آصفخان در تقویر
پارچه با شمشیر مرصع و بچندی از عمدهای دولت خلعت فاخر
با چارقب طلا دوزی و بگروهی از امرای خلعت با فروچی و بجمعی
از بندهای روشناس خلعت تنها - نخست اولیای دولت در پیشگاه
حضور سراسر نور بعد ازان در خدمت بادشاهزاده جوان بخت بادای
مراسم تسلیم مربر فراختند - خرج این جشن فرخنده سی و دراک
روپیه است که قریب صد هزار تومان عراق و یک کرور و بی لک
خانمی موارد النهار باشد - از انجمله شش لک از سرکار خاصه شریفه
و شانزده لک از سرکار نواب قدسی القاب فروغ بخش شهبان
خلعت بیگم صاحب و ده لک از جالب بادشاهزاده جوان بخت
صادر مروس •

گذارش جشن کد خدائی بادشاهزاده

حالیمة قدر محمد شاه شجاع بهادر

از آنجا که خاطر ملکوت ناظر متوجه آن بود که از والا پیوند
شاهزاده عالم و عالمیان محمد شاه شجاع بهادر نیز را پردازند - بعد
فراغ از کد خدائی مهین اختر برج جلال حکم فرمودند که برای انجمن
آرائی این جشن سرور و عشرت پیرائی بزم سرور و مکرمتخان دیوان بدوتات
که از علم نجوم بهره وافر دارند و داروئی اهل تلجیم بدر منوط است

باتفاق احترام شناسان یونان و هندوستان ساعت اختیار کنند - خان مذکور باتفاق ستاره شماران تعمق نظر نموده شب جمعه بیست و نیم شعبان المعظم سنه هزار و چل و دو هجری مطابق چهاردهم اسفندارمذمذ اختیار نموده بعرض اشرف اندس رسانید - اعلای حضرت پادشاه جهانبا نیاں بیگم صاحب مرصودند که چون بیست نمرادران امروز بجای مهد علیا آن مرودند بحال پیوند است تأبندی که حش گذدائی همین پور خلعت سامان داده مواد این طوی حجهت بزرگوار احام دهد - موافک جناب فائده حاصله میان این در طوی بزرگ زیاده بر بیست و در روز مرود لوازم این حش در عرص چند روز بگرن طرزی مهیا گردانیدند - و روز جمعه بهم شعبان یک لک و شصت هزار روپیه نقد و صد هزار روپیه مجلس از اسکنه پناه هزار روپیه حواهر و پنجاه هزار روپیه انعام اقمشته نفیسه از سرکار خامه شریفه برسم حاجق مصحوب صادق خان میر بخشی و موسو حاش صدر و میر حمزه مدر سهران و چاندی از پردگیان که همراه حاجق مهین احترام سامی تطمت رفته بودند بحاله بقاره دردمان مسجد رعمه رستم میرزا ارحال یامت - و چون خجسته ساعت عقد نزدیک رحید شب پنجشنبه بیست و دویم شعبان از خانه سلاله حامدان عمو را عتله رستم میرزا یائیس پهلنیده حنا آوردند - و این مجلس والا در شاه محل مقدس معلی منعقد شد - و ادراع آتشبازی که از جانب میرزا یارایش تمام آورده بودند بر امر رخند - و حسب الحکم الاندس یمیں الدوله ماسایر موثیغان والا قدر دران محمل خلد آئین شمس - و رسم یستی حنا و داد فوظهای

زرکش بتقدیم رسید - و خوانهای پل و اصناف تنقلات و عطریات
 بترتیب شایسته بمجلس آوردند - نوای رود و آوازی - رود زمینیان
 را گرم مسرت گردانید - و صدای قهقهت این بزم نشاط امرا سامعه
 امروز اسمایان گشت - عیاج آن دولتخانه خاص و عام خلوت
 نموده شد - و از اسباب جهاز که برخی در ایام حیات حضرت
 مهد علیا سرانجام یافته بود - و بیشتر پادشاهزاده جهانیان بیگم
 صاحب آماده ساخته بودند - و همگی ده لک روپیه بود - بدین
 تفصیل - پنج لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات - و پنج لک
 روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیرها - و گویا گون اقمشه و فرشها و
 بساطها و سایبانهای زردوزی و مخمل زریقت و سایر لوازم کارخانجات
 و اصناف خیول با زین مرصع و طلا و نقره و فیول با یراق نقره و
 تورها و خلعتها که گذارش خواهد یافت - آنچه شایستگی چیدن
 داشت خادمان مشکوی جلال بامرفواب خورشید احتیاج و سرکاری
 عصمت نقاب سنی النساء خانم بترتیب و آئینی که در طوم
 نخستین خلف خلافت گذارده آمد در همان ایوان کلان چیدند -
 و خیول و نیول بیرون دولتخانه خاص و عام حاضر ساخته آمد - و
 بعد از درپهر روز شهنشاه السج سپاه خورشید آسا جهروک دولتخانه
 خاص و عام را فروغ بخشیده برای حصول یمن و سعادت بر اشیای
 مذکوره نظر فرمودند - و بالتماس نواب خورشید احتیاج ملکه زمان
 پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب از جنس مسطور متاع یک لک
 روپیه از جواهر و مرصع آلات و دیگر تحف بعنوان پیشکش قبول
 نموده آن ملکه ملکی صفات را تحسین و آمیزین نمودند - و

مختدات - صادق عصمت را رخصت نموده مرمان دادند که حواص
 ندها در اوس تماشا مهرو برگیند - و رسم تورا پادشاهزاده و بیگمان
 و دیگر معایف حرم محترم که در اکثر آن از مرصع آلات چیری
 گذاشته بودند - و حلقههایی بمناسبت الدوله و دیگر عیوهای درلب و
 ندهای روشناس نائنس حش نخستین نروی کار آمد و تشریف
 و انعام اهل طرب در بهمان دستور - و در مرمان والا معایص مذکوره
 را بمنزل پادشاهزاده کمار تحت نندار مرمانند - آخر روز حضرت
 شاهشاهی بهرگز دولتیان خاص و عام را نوز حضور برابرخته
 انجمن آرای مدرک و شادمانی و عشرت پداری کلم بخشی و
 کامرانی گشتند و چون شب معاط انجم نروی ملک نشاط اس
 حش عالم آرا نگشود - و روزگار نغرونی کوزی شمع و مرادانی
 چراغ مرصع آگس گردید - و نمرمان گنتی حدبو درازی ملک
 سلطنت پادشاهزاده محمد اوزنگ ریب و پدشاهزاده مراد بخش
 و بمناسبت الدوله آصفهان ناسر امرا بمنزل پادشاهزاده حواص تحت
 که در ایام سعادت مرحام پادشاهزادگی مشیمن امثال اعلیٰ حضرت
 بود - و در کنار درهای حواص نماند امت رفته نآیدنی که در طوی
 اولین سمت ذکر نمانت آن اختر نوح حشمت و حائل را ار راه کنار
 دریا بدرالتحان مقدس آورده ندرت کورمش و تحلمات رسانیدند -
 و حضرت دامادی خلعت خ ص و شمشیر مرصع و حمدهر مرصع نا
 بهولنگاره و در آسپ ارطونان خاصه یکی نازس مرصع دیگری
 نازس طلا مداکار و مدل خاصه نابرق نقره و ماده میل که قییم
 مجموع دراک زربده شد عیایب مرصوده مهرو لالی متللی نا لعل

و زمره که بر حر مهین بادشاهزاده تخت بیدار بسته بودند بدست
 جود پرست بر مردانش پرور آن مقوده میر یعتند - و بادشاهزاده
 کسکار والا گهر تسلیمات عنایات شاهنشاهی بجا آورد - کیفیت و
 کمیت آلات آتشبازی که مافد کوه طور و شش ربای تماشاگران بود
 بزبان چوبین خامه گذارش پذیر نیست - و چون هنگام میمنت
 التیام گرامی عقد در رسید - قاضی محمد اعلم در شاه برج بحضور
 اشرف اندس بخواندن خطبه نکاح پرداخت - و چهار لک زریه
 کابین قرار یافت - صدای مپارکباد از هر گوشه بلندی گرای شد -
 و ندای تهنیت از هر جانب نوید عشرت جدید رسانید - طالب
 کلیم تاریخ این طوبی فرخنده چنین بر گزارده •
 ای دل از گلشن امید گل عشق بچین • روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
 پیش از آن دم که ز نوروز چمن میدکند • به شام همه بوی گل امید آمد
 جشن فرخنده والا گهر عالی قدر • عالم انور تر از کوکبه عید آمد
 بسراپرد ماه فلک پادشاهی • از پی ساز طرب موکب ناهید آمد
 بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم • مهد بلقیس بسرم منزل چه شید آمد
 سلخ شعبان گیتی خدیو بمنزل ثمره شجره سلطان مسعود شاه شجاع
 بهادر تشریف فرمودند - و بادشاهزاده والا گهر بمرام پا انداز و نثار
 پرداخته جواهر و مرصع آلات و اقسام پارچه از نظر انور گذرانید -
 و حسب الحکم به زمین الدوله آصفخان دو تقویر پارچه و شمشیر مرصع
 و بعلامی افضل خان و سید خانجهان و اعتقاد خان و شایسته خان
 خلعت با چارقب - و بچندی خلعت باقرجی - و بسایر بندهای
 روشناس خلعت تنها - مرحمت فرمودند - و نوینان والا قدر نخست

تسلیمات سوارس پدش اعلیٰ حضرت بعد از آن پدش پادشاهراة
کامکار نتقدیم رسانیدند - اعلیٰ حضرت از روی شفقت و عنایت
طعام همایا تناول فرموده آخر روز بدولتخانه مقدس معارف
نمودند - هر از روپده معروف شب پادشاه این ماه ده دیارمندان عطا شد •

فرستادن تربیت خان درسم رسالت نزد

نور محمد خان والی بلخ

چون در اتدای اورنگ آرائی حضرت شاهشاهی نور محمد
خان مستقیم داده علق و حواسی و دید طرز عالم که در آن ایام
تحتی رو دشوردگی داشت همراه شادمانه شادمانی و دوریدی
گسیخته بود و پس از شعیس طنطنه کوس جهان ستانی و میب
گیتی امروز حضرت خانی که دست رعن را در گرفته از دم
مکانات کردار با شاسته خود و خاص حاجی را درس سال نپایه
سرور حلقه فرستاد تا نداری مراسم معدوب و بدامت نادره عصب
و شاه قدر قدرت مرز مشاده رشده هوا حواسی و معدوب اس دردمان
حلقه نشان را که عروقه و ثعانی سلطنی جهان اسب دوتائی دهد -
نرخاطر مهر باطر پرتوانگند که در برانر انلچی خان مشارالیه
یکی از مدویان معتمد درسم سفارت ندان صوب فرستاده آید تا خاطر
خان که بصورت حرکت فکوهینه تورع و تشنت دارد مطمئن گردد -
لهدا در بدو تربیت خان را که خانه زاد درگاه والا است لعلت
و از اصل و اصنام منصوب هراری ذات و هشتصد سوار و عنایت
اسپ و فیل معتبر و مناهی گرداننده باین خدمت تعیین فرمودند

و رقص حاجی را نیز بعد از خلعت و اسپ و فیل و مو من و سرش را به رحمت خلعت سر قرار - اخذ مصحوب تربیت خان مرخص گردانیدند - و نامه مشتمل بر کمال رافت و عطوفت که از منشات علامی افضل خان بود با تنسقات همدستان که قیمت آن یک لک روپیه باشد همراه تربیت خان ارسال فرمودند .

نقل نامه

حمد بید و ثانی بعد مالک الملکی را سزد که چشم حشمت او عرصه امکن را از سرحد مشرق ازل تا مغرب ابد فرو گرفته - و نرمان نافذ او جمیع کائنات و تمام مخلوقات را از شهرستان عدم برآورده در صحرای وسیع الفضا وجود جمع نموده - و حکمت بالغه او موافقت و مصادقت آنها را بایکدیگر شیرازه ارتباط و ایلاف اجزا و ادراق آن مجموعه گردانیده - و قوام نظام عالم و باقی سلسله بنی آدم را ببقای آن مصادقت و موافقت ملوط و مربوط ساخته - و رامت شامله او تقاضای آن کرده که اسان را که شهیدیت فصدید مخلوقات امت ازان مجموعه انتخاب نموده - سرو سردار آن سلسله علیه ابوالبشر را بمنصب جلیل القدر خلافت روی زمین امیناز بخشیده مسجود ملایک آسمان گردانیده - و این عطیه کبری را ذریه از نسل بعد نسل و قرنا بعد قرن برقرار و پایدار داشته - چنانچه در هر عصری و اوانی صاحب دولتی را که لایق آن مرتبه تصوی و شایسته این درجه علیا دانسته از اهل آن عصر و زمان برگزیده - و تاج خلافت بر سر آن برگزیده خود نهاده - و

سرور سلطنت را بوجوه مایه الحودش آراسته - و و حوت اطاعت اذرا
 حر و ایمان - و صدور محالقت او را بعی و عصبان - شمرد - و عر
 درو صلوات نامدات - و زواهر خواهر تسلیمات را کلمات - بشار مرق
 مرتقدان سالی آن سرور که خلعه الهی را بهتر از حلقی نموده - و
 تنگ حلافت از وصول بهانه سدره مرتبه آن محضرت کسب ادروسی
 نموده - و آل حشر مال آن مدعی گسترده مودت ایشان احر رسالت
 سد کاینات و محبت آن بیک مدشان سفیده لوح نجات است -
 و اصحاب هدایت مآب آن حیرا عشر که بحوم سمای هدایت و رحوم
 شیاطین عواپت اند - خصوصاً حلقای راشدین مهدیین که از کل مومنه
 شرع مدس - و عدل اربعه عالم دیں - و یاران موافق عید المومنین
 د اعوان و انصار حاتم الدینین - اند - و بعدقا عنایت یردان شامل حال
 کانه عالمیال و حمایت ملک مدان متکفل حفظ جہایان از مکاره
 دوزان و مکاید زمان است - ذات والا صفات ملکی مملکت خلاصه
 حواریین بلند مکل - سلاله حوائس رفیع الشان - بشاره خاندان
 دولت - عصادد دودمان شوکت - دیناچه بسجده کمکاری - عنوان
 صبیحه نامداری - دره ناصر عظمت - عرق صفت حشمت - در درج
 امانال - دری برج حلال - بدر سمای روم - شمس ملک عورت - سرور
 الطاب و اعطاب ملک مدان ثمره شجره چنگر جان - مشمول
 گوناگون عنایت ایرد و حمس - محفوظ لحفظ و حمایت یردان بوده
 مونس مسند دولت - و مشند ازبان شوکت - قاد - مرصیر مهر الحله
 قمر صناعی آن سلاله دودمان عرو علا هوندا و اشکارا بوده باشد -
 که دامه نامی را که رشحات افلام آن پیوسته طرار بخش گلش

محبت و یگانگی بود - و صحیفه گرامی را که سواد مدان آن همیشه
 روشنی دیده مردت و یکجبهتی می افزود - حمیده خصال پسندیده
 افعال - توبیخ آثار - سعادت یار - حاجی الحرمین الشریفین و قاص
 حاجی - در وقتی که رایات جاه و جلال - قرین نصرت و اقبال - از
 دکن مراجعت فرموده - و خاطر اولیاء دولت قاهره از دفع و رفع
 طائفه ضاله اماغنه ماعنه - که راه بنی و عناد - و طریق فساد و اسناد
 را پیش گرفته - ازین دیار فرار اختیار کرده - پناه بنظام الملک دکنی
 برده بودند - و قریب بدوازده هزار سوار در اینجا ازان فیه باغبه جمع
 شده - و نظام الملک را که همیشه صاحب بیست و سی هزار سوار بود
 با خود متفق ساخته - بنیاد متنه انگیزی را استحکام تمام داده -
 سربى مغز خود را بساغر غرور مدهوش نموده - خیالات فاسده
 بخاطر آورده بودند - چنانچه مقتضای حزم آن بود که جزم عزم بقلع
 و قمع آن اهل صناد از بیخ و بنیاد نموده شود - لهذا عذر عزیمت
 بآنصوب معطوف گشت - و وجه همت و الانهت را بر استیصال
 آن گروه فدان گماشت - و از تنبیه و تادیب نظام الملک نیز که از
 برکت اتفاق بآن گره پرنفاق او و اعیان دولت او در رفتن به عالم
 عدم - و استقرار در قعر جهنم - بآن اماغنه ماعنه اتفاق نمودند -
 و پنج قلعه نامدار او که هر یک بحصانت و متانت شهر آماق -
 و با استعداد آلات حرب و قلعه داری در میان قلاع عالم طاق بود -
 مثل قلعه قندهار و دهاور و کالنه و تلتم و ستونده - و آن قدر
 ولایت از که جمیع آن پنجاه لک روپیه است که در صد و پنجاه
 لک خانگی بوده باشد - درین یماق بتصرف اولیای دولت قاهره

در آمد - و از رسیدن پیشکشهایی و امر از دست حواهر مدیس و مرمع
آلات قیمتی و دیار کوه پیکر و تحف دیگر از جانب سایر دیواناران
دکن بدرگاه معالی جمع شده بود و دار الحکومت اکثر آباد که رشک
شهرهای عالم و جامع هواییهای بلاد عرب و عجم و هندوس مسافران
بلی آمدند - مستقر حاکمات کنونی و معر سلطنت عظمی گشته -
رسیدند - و روز آن نامه عظمی شمامه تحت امرای خاطر حاکم
آئین و صمبر درستی گریز گردید - چون مضمون صدق مشحون آن
محکم از عایت محبت و ولا و مشعر در نهایت مودت و صفا بود -
باعث ازیاد استحکام رابطه مرادت صوری و تشدید علاقه مباد
معنوی که میان این دو دمان حاکمات نشان و آن سلسله عظیم الشان
و اعمست - گشت - ادای رجم تهنیت خلوص میمنت مانوس این
بیارمند درگاه صمدیت فرسیر حاکم و از بزرگ سلطنت دوده
اطهار مسرت تمام و تحت مالا کلام از جهت وصول این نعمت
عظمی و عطیه کنونی باین بیارمند درگاه و لغت العطا یا کرده بودند -
یقین حاصلست که دوستان از مسرت دوستان مسرور و از وصول
نعمت عظمی بایشان محظوظ میشوند - دیگر عذری که از برای
توجه خود بخود کامل خواسته بودند و تعمیل آنرا بحاجی موهبی
الیه گفته که تعرض رساند - بمصامع حاکم و حلال رسانید - اذنی
الشیخین خواهد بود والا باوجود رسیدن خبر خلوص میمنت مانوس
ما فرسیر حاکمات موزنی بهیچ وجه لایق نمی بود که این قسم اراده
که میداد باین و دیوی مران مترتب بداد شد از آن طرف نسبت فاضل
اسلام خصوصاً نسبت لجماعت که اهل علم و جماعت باشند بوقع

آید. اما محمل تعجب است که چرا این چنین اخباری که کاشمش
 فی نصف النهار هویدا و اشکار است دیر بآنجا رسیده - و چون
 مناسب چنان بود که یکی از متنبیان درگاه معلی و معتمدان بارگاه
 آسان سا با حاجی موسی الیه بآنصوب روانه شوند - فدوی خاص معتمد
 تمام اخلاص تربیت خان را که ابا عن جد از خانه زادان این درگاه
 فلک اشتباه است همراه حاجی - مشار الیه مرخص ساخت - و
 چون آن مقدمه که درباب معامه قزاقاش در سلک تحریر در آورده
 بودند طوای داشت با بعضی از مقدمات دیگر زبانی بخان موسی
 الیه گفته شد - از تقریر آن فدوی معلوم خواهند نمود - و یقین
 خواهند داشت که مطابق آن اشاء الله تعالی در وقتش از قوه
 بفعل خواهد آمد - و چون باعثی از برای زیادتیی قوت آن فدوی
 در آنجا نیست او را بزودی رخصت انصراف ارزانی خواهند داشت -
 دیگر چون دریغولا خبر بهجت اثر فتح بندر هوگلی رسیده بود که
 جمع کثیر از فرنگیان بی دین دران فتح قتل و اسیر گشته اند - و
 از استماع خصوصیات آن فتح مبین اهل اسلام را بهجت تمام حاصل
 میشود - ذکر آدرا برسدیل اجمال در ذیل این نامه همایون فال
 لایق دید : تا آن خان دین دار اسلام شعار و ساکنان قبه الاسلام بلخ
 ازین خبر مسرت اثر مبتهج و مسرور گردند - خلاصه این راتعه در
 نقاره این سانحه آنست که بقدر هوگلی بندر نیست در دزدیکی بندر
 ساتگار که از بنادر عمده مشهوره بنگاله است - و جمع کثیری و جم
 غفیری از مرنگیان در آنجا می بودند - و از ارباب اشرار بمسلمانان
 آن دیار که در جوار آن کفار نابکار ماری و مبین داشتند می رسید

چنانچه دستار پی از اهل اسلام را گرفته حمرا و مہرا صاری می نمودند و ارس بہمت کہ استعصال اہل کفر و صلال بردمنہ ہمب والا نہمت پاشاہ اسلام کہ مروج دس مدس سد انام علند و علی آله و اصحابہ اے الف صلوة و الع الف سلام باشد واجب و متکرم است . بقاسم حال صوبہ دار بدگاہ حکم شدہ بود کہ در قلع و قمع و دفع و دفع آن طاعنہ سالہ نکوشد صوبہ دار مذکور استعصال دربار واجب الاداء نموده جمعی از بددہای درگاہ معلی را کہ تعینات آن صوبہ بودند بر سر آن کفرہ محرمہ تعدس نمود . وار حملہ ہوارہ بدگاہ کہ یک ہزار مدخل گشتی احب و در ہر گشتی مقرر اسب کہ سوای ہمداد ہشتاد ملاح از قسم قفلکچی و توپچی و گولہ انداز و تیر انداز و لیرہ دار و شمشیر دار و ہزارچی و ہندوچی و کرنائی و سرنائی و دزد گرد و آتش گروا مسام محترموہ و دیگر حمائمہ می باشند چنانچہ مجموع آن درمب ہمداد ہزار ہر علوہ محور میشود کہ ماہ نماہ از حرانہ بدگاہ علوہ خود را بعد می یابند . و بعد از ارس حمائمہ جمعی دیگر از پادہان کار آزمودہ از مددگذار و احدی بدر دس گشتی ہستند . پانصد مدخل گشتی دایس استعداد بدر دس لشکر طغر امر روانہ صاحب . مدت چہار ماہ آن بہادران مدوی و شیر مردان بصیری در برو شکر بآن بد گدشان بمقابلہ و معاتلہ مشغول بودند . تا آنکہ رفتہ رفتہ کار را بر آہا تہک ساختند . و بعدہا را بر سر حصار محکمہای آہا رسانیدند دیوار ہای آن بر ہوا پراپیدند . و از ہر چہار طرف یورتش کردہ آہا محصر ساختند . و چون آن بندر در کنار حوزہ دریای شور واقع شدہ دعیۃ السدق دقای

حیوة خود را در فرار دانسته بر بالائی جهازها و غرابها رفته رو بگیریز نهادند - نهنگان بحروغا و شیران میدان هلیجا، از راه خشکی و دریا تعاقب آن طایفه و خیم العاقبت نمودند - و آن کشتیها را با سکن آنها گرفتند - و از جمله آن بعضی را قتل و برخی را اسیر ساختند - چنانچه قریب ده هزار نفر از آن کفار نابکار درگرفتن این بندر متین دستگیر شدند - و سوای فرنگی جنگی پنج هزار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها در قید و بند افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با عنایم موفور و اموال نامحصور بتصرف اولیای دولت قاهرة و عساکر منصوره درآمد - و عرق کفر و ضلال بالکل از آن دیار بر کنده گشت - و بجای کنایس آنها حسب الکرم معابد و مساجد بنا نهادند - و عوض صدای ناقوس گبران آواز اذان مسلمانان از آن مکان بگوش ملا' اعلی و کرو بیان عالم بالا رسید - لاه الحمد که - اینچنین فتحی اهل اسلام را درین ایام روی داد - دولت دنیا و مایلۀ سعادت عقبی و باعث رضای مولی باد *

لشکر خان را که از کبر سن خدمات سرچوئے از و متمشی نمیشد داخل اشکر دعا گردانیده صوبه داری دهایی از تغیر از باعتقاد خان ولد اعتماد الدوله مفوض نموده و بعنایت خلعت و اسب و سرافراز ساخته بآن صوب رخصت فرمودند - شاه بیگ خان باصافۀ پانصد سوار بمنصب دوهزارگی ذات و دوهزار سوار مدایه گردید *

گذارش نوروز

درس هنگام مسرت مرحام که شعاع جهان گشائی انبال روزا در
در اطراف و اکناف ساطع بود - و فور بردن پرستی و مروج عدالت
پروری در آفاق لامع - طعنه نوروزی بود کام اندوزی رسانید -
روز پیکشده مهم رمضان المبارک سده هزار و چهل و در هجری
آمده عالمتاب ده پرتو اعتدال درج حمل بر امروخت - از رنگ
آرای جهان ستایی مرقع کلم بخشی و کامرانی حلوس مرصده
دست خود پرست پداشدن نعم و روز درگشادند و بهال آمدههایی
نابر اتصال سر سبز و شاداب گردانیدند - و شعرا بپای سرر اطلی
اشمار عرا معروض دانسته اصاف گرمی کامدب گشتند - درس روز
مرصده پیشکش عند الله جان بهادر منور جنگ از حواهر و مرصع
آلات و شش و دل و چند اسب و دیگر معاس از نظر اورد گذشت -
چاردهم راحه حدسنگه از وطن معادوت دموده ناسلام عتقه
عنده سر برادر احب -

بوردهم حواحه ابو الحس که از آمدهای متمدن قدیم الحدمه
درگاه والا بود و حب همتی در دست - حواحه در عهد حضرت فرش
آشیایی الحدمه وزارت شاهزاده دانغال و دیوانی دکن بلند پانگی
داشت - و چون حضرت حب مکانی سرور آزایی سلطنت گشتند
اورا از دکن طلب مرصده میر بخشی گردانیدند - آخر الحس عقیدت
و خدمت گذاری بنیایه والای دیوانی کل و منصب منجه را بر
دات و بلنجهار حوازه ریخت - و پس از آنکه سرور حاکمت الحس

حضرت شاهنشاهی آرایش یافت قدم بندگی خواجه را منظور داشته بعقایت منصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار چنانچه گذارش یافت سرانراز ساختند - و با آنکه شش بهفتاد رسیده بود چون در ملک بندهای حق گذار اخلاص شعار انسلک داشت و راستی و دیانت خدمت مرجوعه بتقدیم رسانیده بود - شهشاه بنده نواز برفت او تا سب نموده سایه عاطفت بر بازماندهای او گستردند - و بظهر خان پور او صوبه داری کشمیر که بلیاست پدر بآن می پرداخت استقلالاً مفوض داشته او را باضافه پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره سرانراز گردانیدند *

بیست و دوم راجه گجسنگه از دطن خود آمده بتقبیل آستان دولت آشیان سرانراز گردید - و یک نیل با تختی جواهر و مرصع آلات پیشکش نمود - خلیل الله خان پسر میر میران را میرآتش گردانیدند - محمد حسین جابری بخدمت دیوانی برهانپور از تغیر میرم بیگ - و میر عبد الکریم بداروغگی عمارات دارالخلافه اکبر آباد بلند پایگی یافتند *

بیست و سوم پیشکش سید خانجهان از جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیاء قبول یافت *

بیست و پنجم پسر شاهزاده باقرو شکیب محمد اورنگ زیب نیل از حلقه خاصه با ساز نقاره و ماده نیل عنایت شد - میرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته بفوجداری مرکار بهرائج مرخص گردید - خواص خان

باضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزارمی ذات و در هزاره خوار
 مفتخر گشت - غیرت خان برادرزاده عبد الله خان بهادر میروز
 جدک دعایم علم لوائی معاشرت فراموخت - بهر کدام از میر
 ظهیر الدین عالی مرادو میر میران یردی و حاکم خان چهار هزار
 روپیه درم انعام مرحمت شد - قاصی محمد سعید کره رودی را که
 سی و شش هزار روپیه سالانه داشت بمنصب هزارمی ذات و صد
 سوار بلند پایگی بخشیدند - از ابتدای موزوز تا بیست و هشتم
 رمضان که روز شرف بود آنچه از پیشکش پادشاهزادهای و از تبار
 و امرای مالیه مقدار شرف پندارائی بامت هشت لک روپیه قیمت شد •
 درین تاریخ همشیره یلنگتوش انالیق لدر محمد خان والی بلخ
 با جبن نام خویش او که از راه سورت قصد طوابع هرمین شریفین
 داشتند باشاره یلنگتوش باستقامت عتقه و از رح براروخته صد اسب
 و هفتاد و پنج شتر و دو ماده و ده غلام قلماق که یلنگتوش مصحوب
 ایثار برسم پیشکش فرستاده بود منظر انور در آوردند - و هر کدام
 هزده اسب از خود بپیشکش نمود - پادشاه جود هر روز ایثارا بشرفیحات
 و انعامات نقد موارش فرمودند - و پس از چندی آن سعیده در
 دارالسلامه اکبرآباد بساط هستی در بردید - و سعادت حج در نیامت
 موقلا حسن قنادیادی که از علماء مواراء الذهر است و بتقوی و طهارت
 آراسته و همراه ایشان آمده بود سعادت اندوز سعادت گردید - و
 بیست و هفت اسب و بیست شتر پیشکش گذرانید - با آنکه ده مش
 از کبر سن مفهوم میگردید شهشاه داش پناه با انعام پانزده هزار
 روپیه مراراز فرمودند •

غرض شوال عید فطر مزداد شادمانی رسانید - خدیو خداپرست که
 رمضان را بروزه و دیگر عبادات و انفاق سی هزار روپیه مقرر معمر
 داشتند بر قیل فلک خرام سوار گشته بنماز گاه تشریف بردند - و
 بدستور معهود آرزو مندانه بزر نقار کمیاب گشتند - لشکر خان که
 بواسطه کبر سن از خدمات معاف شده بود چنانچه گذارش یافت
 با پسران بنقبیل آستان سلاطین مکن سربرافراخت - سزوار خان
 پسر کلان او را باضافه هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و
 در هزار سوار و علم و نقاره و خدمت فوجداری لکهی جنگل از تغییر
 جان نقار خان - و لطف الله خان پسر خورد اندا از اصل و اضافه
 بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار - رافراز گردانیدند - راجه
 پنهلداس بمنایت خلعت خاصه و فوجداری خطه نیض اماس
 اجمیر از تغییر میرزا مظفر کرمانی نوازش یافت - اسفندیار ولد
 حسن بیگ شیخ عمری کومک بنکاله باضافه پانصدی - ذات و
 ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دو سوار -
 راز اصل و اغانه علول قرین بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار
 و جانباز خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار - و خانلر بخطاب
 ذو الفتار خان سر بلند گردیدند •

یازدهم شوال خبر رسید که یادگار حسین خان از تعیناتیان کابل
 و با با خواجه مخاطب بعزتخان تیولدار بهکر باجل طبیعی در
 گذشتند •

دو از دهم شاه نواز خان خلعت رستم میرزا باضافه پانصد سوار
 بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت بخلع و علم و نقاره

و موجوداری نواحی دارالخلافه اندر آباد از تعمیر الله و بر دی حان
بر دواخته آمد - و از اصل و اصاصه منصب پرتیبراج راتهور از تعمیراتیان
دکن دو هزار و هفتصد سوار - شریف خان هزار و پانصدی
هزار سوار مقرر شد .

فرستادن خواجه قاسم مخاطب بصقدر خان

از درگاه والا بسفارت ایران

چون مرمان روی ایران شاه عباس بحری بیگ را عجله به
تهنیت جلوس بمنیت مانوس روانه درگاه والا ساجده میخواست
که یکی از مدهای دولت را با تحف و بغایس آن ملک برسم
ساعت بفرستد - و در همان نزدیکی ایام خیانتش سپری گردید
چنانچه گذارده آمد - و شاه صفی ندیده اش پس از سرور آرایی
سلطنت ایران بر عایت - امت ساف در تحریک سلسله و داد و
تشدید مباحی اتحاد این دو دمان حواین نشان کوشیده محمد علی
بیگ را که از محرمات و معتمدان شاه عباس بود با هدایا و تحف
از اسپ و دیگر اتمعه نفیسه آن ولایت که سه لک روپیه قیمت
داشت و تهنیت نامه جلوس مبارک بدرگاه والا مرستاده بود -
شهنشاه جهان پناه دین از مرتبه دایمی - سیادت مآب صفدر خان
اممبیل انائی را که از تربیت یامتهای ایام سعادت نرحام پادشاه
ژادگی حضرت خامی است - و بمراج دایمی و اعتماد موصوف -
بخدمت بلند مرتبت سفارت سرمر از ساخته یک لک و پنجاه هزار
روپیه بصیغه مدد خرج عنایت مرمودند - و مرصع آلات گران ارز

با دیگر غرایب تفسقات که قیمت مجموع چهار لک روپیه شد از اجماع
یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه انعام اقمشه نقیسه
ولایت هندوستان بهشت نشان که در کار خانجیات احمد آباد و پتن
و بنارس و مالدیه مهیا شده و باب ایران بود. حواله خان مشار الیه
نموده باندروز های خرد افزای دانش امروز گویا هوش او بر
امروختند *

بیست و پنجم شوال مطابق پانزدهم اردی بهشت بعنایت
خلعت و جلیقه مرصع و خنجر مرصع و اسب و قیل مفتخر و مباہی
گردانیده دفتوری بخشیدند. و نامه از منشات علامی افضل خان
مستعمل بر کمال تملطف و فتح قلعه دشوار کشای دولت آباد که بعد
ازدو ماه از رخصت صفدر خان بمسامع جاء و جلال رسید. و تا این
وقت خان مذکور بواسطه سرانجام برخی ضروریات در اکبر آباد توقف
داشت. و محتوی بر دیگر فتوحات که نصیب اولیای دولت قاهره
شده بود مصحوب او ارسال داشتند *

نقل نامه

حمیدی که از قوای متناهی بشری آید چگونه معبودی را
شاید که کمالات ذاتی ادبی انتها وصفات جلالی و جمالی او لایعد
ولا یحصی است - متناهی را با نامتناهی چه نسبت - و امکان
را در جذب و جوب چه قدرت - با وجود این حال صاحب کمال
چه سان در میدان بیان لوائی حمد بر انرازد - و جنود آنرا مقدمه
الجیش مقدمه کلام خود سازد - و احپ چو بین خامه را در عرصه

مخدومی نازد - پس همان ده که سپردن می معرکه اندازد و بدرد
 حاکم و در راجع لوای محمد صاحب مقام محمود - عنوان نامه
 امکن - باعث تصدیق مسجد جهان - حدیث خالق انس و حان -
 علیه و علی آله خصوصاً اهل العناء الدین مطهار تهم طقی القرآن -
 و اصحابه لاسیما الکلفاء الدین من مصالحهم ملی العربان - من الصلوة
 اصلها و من التسلیع اشرفها - و آنچه این نامه را متعرب ساخته
 بدکر مقصد پردازد و وصول نامه مهر شمیم - و در رد مسجد علیه علیه
 نسیم - آن دره التاج دولت عظمی - واسطه العقد شوکت کدری -
 ثمره شجره دردمان مصطفوی - دره باحرق حامدان مرتضوی - صفای
 سلیمان علیه - لغایه فدیقه صفویه - در ثمن بحر سلطنت - قصر
 ریح انیم عظمت طراز کسوت برمان زرئی - نگین خاتم کشور
 کشائی - گلدسته گلش امال - بودارک بوستان حال - نایند ماه
 ملک جهانابی - درخشند کوی کوی برج کشور ستابی - زینت
 ابرای مجلس نامداری - مسند آزادی محفل کامکاری - سریر
 آزادی حور شد منا - دارای مشتری لقا شاه دست قصیده سلاطین
 نامدار - عنوان صحیفه حوامس کامکار - شاه حمایه - حضور ملک
 بارگاه - که هر حرب آن بحر زرئی درد مملواری لای درستی و بکائی
 و هر سطر آن بهری جاری از مهال و قل محبت و بکهنی -
 مصحوب حمیده صفات - پسندیده ملکات - مرضی الطوار - سعادت
 آثار - محمد علی بیگ - که از اوصاف او معلوم میشود که خدمت
 سلاطین نموده - و مورد مآداب گردیده - مرحل گشته بود - گلش
 حلت را بشارت تازه - و چمن مذاقب را طرارت می اندازد -

ارزانی داشت - از نامه عنبرین شمامه استشمام آن میشد که از
 رحیدن خبر جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه اله آن فرزند
 جمجاه فرحان و شادان گشته اند - دریمه معنی شکی نیست - و رابطه
 دوستی شاهد صدق این دعویست - چه وصول نعمت عظمی -
 و حصول عطیه کبری - مسرت افزای خاطر احبای می باشد - یقین
 که بعد ازین نیز همین شیوه ستوده و این غرور مرصیه را حلیه
 شاهد درستی خواهند ساخت - و نسبت های قدیم را بر روابط جدید
 مستوری که مابین اسلاف این دو دودمان خلافت نشان و آن سلسله
 رفیع المکان متحقق بوده منظور داشته بنوعی استحکام خواهند داد
 که ایند معنی نسلا بعد نسل و قریبا بعد قرن برقرار و پایدار باشد -
 تا از ثمره این شجره عالمی بهره ور شود - و از نتیجه این مقدمه
 بساط میض در بساط زمین گسترده گردد - چون مناسب چنان بود
 که یکی از منتسبان درگاه آسمان جاه و شخصی از معتمدان بارگاه
 عرش اشتباه راهبره آن مرضی الاطوار برسم سفارت و طریق شجاعت
 روانه آن صوب نموده آید - بنابراین صاحب مرتبه سیادت - فایز درجه
 امارت - اندر می قدیم انخدمت - هزار الطاف نمایان - صفدرخان
 را که از بندهای معتمد معتبر این درگاه عرش اشتباه است - روانه
 نموده شد - تا این صحیفه واد را بآن فرزند والا نژاد رساند - و زبانی
 بعضی از مقدمات را که منتج استمرار قاعده دوستی - و مثر
 استقرار رابطه یکجبهتی - میگردد - بیان نماید - چه از آثار و اخبار
 دیار چنین مفهوم میشود که از مردم دانای دولتخواه زمان حضرت
 شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار نگران پناه جمل الجنته شده - آنچنان

کسی نموده که این قدر حالب و قدرت داشته باشد که کفایت
محققانی که مدافع حوادث این دردمان خلقت بشا - و ملاطفت
آن حاندان عظم الشان متحقق بود تعرض آن مرزبان را شکوه
رساند - در خدمت پادشاهان عظم الشان - روز است که جمعی از
دانا یان بوده باشند - و آن - در بدست و عرت و قدرت داشته باشند
که دایره هر مقدمه را که مصلحت دولت دران باشد عرض نمایند
و این معنی را هم خاطر روشن کنند که در خدمت پادشاهی
و خلعت است که مالک الملک حاکم معنی محض کرم دینی خود
بند حاکمی را بحسب مصلحت عام در میگرداند و پادشاه و اقای ظل
الهی سرادرار میگرداند - و خلق خود را با وی میبازد تا حفظ
نفس و عرص و مال و مرتبه آنها نماید و دست موی را از
ضعیف کوتاه دارد - و داد مظلوم از ظالم بستاند - و بدست سبزه
الهی عمل نموده تعصبات آنها را که بمقتضای شریک میگردانند
عفو میفرماید و تا ضرر بشود هیچ یکی از بددعای خدا را عفو نیست
نماید هرگاه حال بدس منوال باشد پس آن برگرداند حق سبحانه
و تعالی را بدر و احب است که این معنی را همواره منظور بطر امور
خود دارند - تا مدتی عفا یب خلق آن مملکت از سبزه و رحمت
منظور نظر کنند اثر آن در درید سرادر تاج و تحب گردد - و اگر ار
بده تعصیری بومع آمد که عفو و اعصاب آن موافق مصلحت
باشد در خود آن تعصیر نموده یابد - و ارتکاب ازاله حیات که در
حقیقت تحریر بدیان الهی است - که ید قدرت شامله آن را
بمسالهای دراز ساخته - و بدست موی بی احلامی و عرت طابع

است - بی ضرورت تمام نباید نمود - و با احسان تسخیر قلوب ایشان باید کرد (الانسان عید الاحسان) مقدمه حقه است - درین صورت خاطر جمع - و ملک ایمن و دولت با استحکام - و مهمات با انتظام خواهد بود - از غایت محبت و مهابت راست بهودای الدین النصیحه این چند کلمه بر زبان خاصه جاری گردید - لایق آنکه بعد از رسانیدن نامه و پیغام آن سیادت و امارت مرتبت را بزودی رخصت انصراف ارزایی دارد - چون ضابطه دادن - و قاعده اتحاد - مقتضی آنست که از اجتماع افزونی اسباب دولت - و زیادتیی علامات شوکت - درستان فرحان و شدان گردند - لهذا بر سبیل اجمال در ذیل این نامه خجسته مال مذخرات تازه که از میامن تأییدات بی اندازه ایزد متعال که شامل حال این نیازمند درگاه ذوالجلال است - درین ایام خجسته فرجام دست داده بود مرقوم قلم یگانگی میگرد - از انجمله آنکه چون پیرای امغان که اعلی حضرت - مردوس ملزمت - علین آشیان - جذت مکان - ابار الله برهانه - اورا بدرجه اعلای امارت رسانیده - و بخطاب خانجهانی و مرتبه - بهمهالاری سرافراز گردانیده بودند - از کفران نعمت - و طغیان طبیعت - که مذشاء آن خبیث طینت - و سوء خلقت است - طریقه بغی و عصیان بدش گرفته اختیار فرار ازین دیار نموده پناه بملک نظام الملک برد و جمع کذیری از اباغنه ملاحنه بر سرار جمع شدند - و نظام الملک که قریب سی هزار حوار داشت به او متفق گردیده خیالات فاسده را بخاطر های باتص خود راه دادند - دفع و رفع آن باغیان را واجب دانسته خدمت والا نهمت را بر استیصال آن گروه ضال گذاشت

و عمار عزیمت را بآدمشور مطروف داشت - و امواج قاهره متعده به سرداری امراء عمده برای تادیب نظام الملک و تخریب ملک او و دفع دغله آن هیئت داعیه - و دفع عصاد آن طائفه ضاله - تعیین نمود عساکر منصوره بپس تائید قادری همتا - و برکت اتیال روز انزوی ما - در هر مرتبه از مراتب مقابله و مقاتله دمار از روزگار آن گروه نابکار برآورده شد - قهای گوناگون دادند - و ملک نظام الملک را بنهب و غارت و قتل و اسر خراب و بیاب ساختند - و کار را چنان برامعنان رنگ گردانیدند که آنها نجات خود را ملخصر در بر آمدن از آن دیار دانسته مرار را برقرار اختیار نمودند - از جمله امواج قاهره که بار برای استیصال و استهلاک آن جماعه و لجب اندفع تعیین شده بودند - جمعی تعاقب آن طایفه عاصبت ما محمود نموده مانند شیران زدن آن رویه صفتان را پیش انداخته بسعیهای مردانه و کوششهای مدویانه خود را بآنها رسانیدند - از مشاهده این حال آن گروه بد مال دست از جان شسته پای ثبات در مدرکه امشردند - و دست و پای که دست از جان شستها و از سرگذشتها را باید زد دران عرصه زدند - آخر الامر بعون عنایت ملک داور منج و ظفر نصیب لشکر میروزی اثر گردید - و حر پیرا و حر دریا را که او نیز دران دولت عظمی بمرتبه علیا فایز گردیده بود پا - بر پیران پیرا - و سایر سرداران آن طایفه و خیم الحقیقت - بدرگاه خلیفه پناه فرستادند - و فانی باغیان را قتل و اسیر ساختند - و نظام الملک نیز با اکثر عمدهای خود از شومی این اتفاق در رستن بعالم عدم و استقرار در قعر جهنم پاتان - جهنمیان اتفق نمود - و پسر نظام الملک - مذکور که بجای

پدر نشسته بود - و فتح خان پسر عجبز که مثل پدر مدار علیه
 آن حمله شده بود یا اموال و اشیاء و توابع و لواحق اسیر و
 دست گیر شدند - و قلعه دولتا باد را که اساس دولت نظام الملکیه
 و حاکم نشین آن مملکت است - و در استحکام و استعداد شهر
 آفاق - و در حصانت و متانت میان قلاع هندوستان طاق بود -
 چه آن حصن حصین در حقیقت نه قلعه است که کوه پر
 شکوه در بهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در مصرای
 مسطحی واقع شده - چهار قلعه از انجمله بر بالای آن کوه فلک شکوه
 است - بعضها فوق بعض - و بر دوران کوه و از شکوه خندق پر آب
 عریض و عمیق واقعست که در سنگ خارا کنده شده - و پنج حصار
 اتوار و در خندق عمیق دیگر بر روی هم متصل بکوه مذکور دارد -
 با هفت قلعه دیگر که هر یک بحصانت و متانت مشهور - و
 بسامان و سرانجام اسباب قلعه داری معروف اند - مثل قلعه دهارور
 و قندهار و کله و اندور و تلتم و ستونده و نهانی مفتوح ساختند -
 بعضی را مانند دولتا باد و دهارور و قندهار - بعد از محاصره بمقارن
 بمیار - و مبارزه بی شمار - و استعمال اقسام آلات قلعه گیری - و
 ارتکاب انواع دلیری - و بردن نقایب چابک دست نقبهارا بزیور
 دیوار های بلند و پست - دیرین آن دیوار ها بتحریر آتش
 بر هوا - و دادن خاک آن حصار ها بباد فنا - و یورش کردن بهادران
 عدو بند قلعه کشا - و در آمدن آن شیران بیدش هیا - بضرب
 شمشیر از آن رخنه ها - و پنج قلعه دیگر را که قدرت قلعه داری از قلعه
 داران آنها - بواسطه دشمن لشکر ظفر پیکر - و صدمه - و سائر

مردومی اثر - و ملاحظه حال مردم قاع دیگر - و گرفتن دلمه‌هایی
مستکمر - مسلوب شده بود - در سر - واری - و از قلعه دولدانان تنها
هرار توپ که در چندی ازان آدم می‌تواند شش داخل توپخانه
خاصه شریفه شد - و تمام ملک نظام احکام که جمع آن در کرور
و بدست و پنج لک روپیه است که شش صد و دصت و پنج هزار
تومان عراق باشد بمالک محروسه منضم گشت - و قطب
الملك بذر اختیار بددگی و فرمان برداری نموده مدخل پنجاه
لک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان میشود از حواهر
نعمه و مریع آلات مدنی و مدانی نامی کوه پندگ پندگش
مرحمان اوج فاعره بر سر ملک عادل حال قعد شده ادا
الله تدالی او بذر همجو قطب الملك اختیار بددگی و فرمان برداری
نموده در حور حالب و مدرب چون پندگش خواهد داد - یا مانند
نظام الملك مستاصل و حرات خواهد شد - دیگر فتح ددر هوگلی
است که بذر بدست بردن بذر ساتگانو که از دادر مشهوره بودند
عمده پنجاه است - از حوالف زمان الی ان جمع گذری و حم
عبیری از مرگمان در اینجا ماری و مری داشند چون آزار بدشمار
ازان نثار بانکر بمسلمانیان آن دادر می‌رسید - چنانچه بسیاری از اهل
اسلام را گرفته حدوا و مهرا نصرانی می نمودند از اینجا که اختصار
اهل کفر و ممال بردن همه و الانهم پادشاه دبی شوک اسلام شعار -
که مروج دس مدین سد نام - علیه و علی آله و اصحابه اهل
صلوة و الحب الی سلام - باشد - و احب و منجتم است - نصوصه دار
نیکانه حکم نمود که در مبع و قمع و دمع و رمع آن طایفه ماله نکوشد -

ناظم صوبه مذکور موجبی از لشکر بنگاله بر سر آن کفره فوجیه تعیین نمود -
 و از جمله نوار بنگاله که یک هزار کشتی است - و سوای ملاحان
 از قسم تفنگچی و توپچی و کماندار و نیزه دار و سایر عمله و قلعه آن
 کار هفتاد هزار نفر ملومه خوار بان فواره متعلق است - که ماه به ماه
 از خزانه عامره بنگاله علوفه خود را نقد می یابند - پانصد کشتی
 بر ساز و سامان و دیزبان لشکر ظاهر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه
 شیران پیشه و غا - نهنگان بحر هدیه - در برو بحر بان بد کیشان بد
 مدشان بمقابله و مقاتله مشغول بودند - و کار بر آنها تنگ ساختند -
 و نقدها را نیز بر زیر دیوارهای محکمه آنها رسانیده آن دیوارها را
 کالعهن المفلوش بریان دادند - و از هر چهار طرف پوش کرده آن
 بندرها را مستحضر نمودند - قریب ده هزار نفر از ان کفار نابکار در گرفتن
 این بندر مدین قذیل و دست گیر گشتند - و سوای فرنگی جنگی
 پنج هزار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیه و غرابها در قید و بند
 افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با غذای مونسوره و اموال
 نامنصوره بتصرف عساکر منصوره درآمد - و عرق کفر و ضلال
 بالکل از ان دیار برکنده گشت - و بجای بیع و کنایس آنها صدای
 و مساجد بنا نهادند - و عوض آواز دماس آن گبران صدای اذان
 مسلمانان در ان مکان بگوش کرد و بیان ملاطی و ساکنان عالم بالا
 رسید - توقع آنکه همواره بر شعله خامه بوستان صوت دوستان را در
 نشو و نما دارند - و پیوسته باعلام احوال خجسته حال بهجت انزای
 خاطر محبان صادق الولا باشند - خورشید اقبال جاردانی و کواکب
 جلال دو جهانی پیوسته از ادق افضال ایزد متعال طالع و لامع بادیه

هم دي العده از حوازاں منصوب حان رماں كه . لمجهراري
 پنج هزار سوار است دو هزار سوار دو ايه سه ايه مقرر گشت
 روز لمجشده هفدهم رماں دادند كه مراسم عرس حصر مهن
 علنا ممتاز الرمايي ده مرد زد - چون ساعدا ده بعدل حان كه
 خدمت دارو عكى زرگر خانه خاصه شريفه ده . مطر ااحت حكم شده
 مون كه سر كاري مموده . محوري ارطا كه كنده و قده و اكثر گلهاي
 آن مدها كار نكند - و كوكبه و مناديل طلايي مدها كار مدها سار
 و درينوا پس از اتمام اسرا بطور انور در آورد - و حكم شد كه
 محورا كه چل هزار توله وزن دارد و شش لك رويده مرسب آن شده
 بر درر ترمب حذب و نيب آن محفوفه و حبيب انردي بصب
 نمادند - و كوكبه و مناديل بر امرار مرسب آن مدها در آورنده بروي
 چپوتر كرده عمارت حارب حلد آثار كه هندور اساس گندد آن از
 زمين بردياده رچهار جانب حيام گردون دعوت و سادماهاي آسمان
 و صعب بر امرارند و تمامی فصای و مصاليم او را ده اساطهائي
 مرسب و درشهاي ملون آراش دهند و چون كار پردازان چانگ
 دمسب از ترتيب وترندن آن مكل مردوس نشان مارع گشتند - شب
 هنگام شهنشاه درازان با بواب قدسي القاب مپهر مهاب بيگم صاحب
 و دكر پادشاه رادعا و جمع محذرات استقرار ععب و مطهرات مكل
 عظمت بصريح منور آن مردوس مآب تشريف مرموده تا در پهر
 نعبت ترمب روح آن ممر گرس ملك قدس توفع مرمودند - و
 حسب الحكم حواهاي انسام اطعمه و انواع حلويات و اصناف
 عطريات دران بر خذگاه چنده صلاي عام در دادند - و بيست و پنج هزار

روپیه نصف مبلغ مقرر بمستحقین عطا نموده و اسباب عیال را که از اکتاف ممالک فراهم آمده بودند از روی عاطفت بقدر مرتبه مرجی و شال مرحمت فرموده دولتخانه والرا بمعادلات فروغ اگین گردانیدند - و مردای آن آخر روز خامان حق شناس باز تشریف برده آن مکان بزهت مشاور تا یک پهر شب بنور حضور منور ساختند - و بیست و پنج هزار روپیه بمستحقات عنایت شد .

روز دهم از دمایق صوبه کابل بعرض اندس رسید که زنی سه پسر بیک شکم آورد - و پس از زندگی سه روزه هر سه بمقر اصلی شتافتند - و دیگری دختری زانید که دو - مرد داشت یکی بر مکان خود دویمین بر ناف و این سر بیزبا دو چشم و دو ابرو و دو گوش و بینی بوده - و بعد از ساعدهی درگذشت - سرانجام خان کوئوال از اصل و اصنام بمنصب هراچی ذات و هشتصد سوار سرامراز گردید - چون درین ایام برخی از حوادم اهل محل بطاعون که سبب اکثری آن تعفن هواست درگذشتند - خامان فیهده دان بمنازل قدیم بیرون قلعه که برکنار چرن نزدیک بسطح آب اساس یافته و هوای مضای آن در نهایت دلگسائی و روح اندرائی است تشریف فرمودند - پس از چندی بیرون قلعه بیژ در بعضی منازل بیک علامات ویا سامع گردید - درین اثنا بر ضمیر الهام پذیر پادشاه حقیقت آگاه که کار حکمت در لباس سلطنت بانجام میرسانند پرتو افکند - که چون چهار سرخ زهر مهره اول که ازان جنس بازوبند و انگشتر خاصه می سازند در دوح سمیت هشت سرخ زهر تندی که برجات بران نگذاشته باشد و بمچرد خوردن هلاک کند مودمند است - و این ماده

سمی است - باشد که زهر صهرا روزن مذکور دمع آن میر نماید -
چون تحریر نمودند نافع آمد - و بدین واسطه پادشاه دانش آئین
گروهی از جنگ اهل دهائی یافتند *

نبات ورزیدن پادشاهراة با فروشکب محمد

اورنگ زیب در برادر حمله دل کوه پیکر موسوم

بدهکر - و درجه زدن بران مست صریده

حوی خود سر *

شهنشاه دران در اکثر ایام تماشای جنگ ابدال صحاب تمثال
آسمان و منار ندیع کردار *

همه عقربت شکل صاعقه فعل * همه خارا مریس سندان سر
مسرت می اندرزد - مگر روز مبارک دوشده که روز خلوس مقدس
است - دروس روز میمنت اندوز همگی همه پادشاهانه مصروف
آنست که ابواب انواع نشاط و انبساط اتمام ایضا کشیده و آماده باشد
و نه هیچ خانداری آمیزی و آزاری نرمد - و آفرین این عقربت کرداران
کوه پیکر می آن صورت نه ندد - گاهی برخی از تماشاگران در زیر
دست و پای این دو دیشتون با چارستون بیستی گرامی شوند -
و گاه از شدت غیرت و حدت عصبی یکدیگر را هلاک گردانند - اتفاقا
روز سه شده بیست و نهم دو پیل کوه پیکر ابر حرام و عدخورش که
از بهیبت آوار داوله در چرخ فرس انداختی - و گاه حدال آتش را
آب و دریا را سراب پنداشتی - یکی دندان دار سدهکر نام دیگری
می دندان موسوم بصورت سندر از عیان نامی سرکار حمامه شریعه بامر

پادشاهی در پای جهرکه در سن منازل ایام پادشاهزادگی بچنگ
 انداختند - این دو عقریت منظر که مانند یاد وزان و بستر جوشان
 اسام مخالف را بیک جذبش آسمانی از بیخ بر آندازند - و چو اف
 عمر اعمادی را بیک دم زدن فرو نشانند - در عرصه کین گرم سبیز
 گشته بتصادم خارا شکن قوایم زمین را متزلزل گردانیدند - و عریده
 کنان از پیشگاه نظر شاهزاده درو بین لختی مسامت نور دیده پایی
 جهرکه در سن دولخانه اندرون قلعه باهم در آریختند - فرمانروای
 جهان یعزم تماشا قرین دولت سوار شده با درائی فلک سلطنت
 متوجه آنصوب گشتند - و بادشاهزادهای والا گهر گامی چنگ پیش
 رانده جانب راست سدهکرمهین اختر برج اقبال محمد دارا شکوه
 و طرف چپ گوهر درج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر و سز و
 جویبار دولت محمد اورنگ زیب بدیدن این شگرف آویزه مشغول
 شدند - و چون این دو پرخاش جوی آتش خوازم جدا شده برگشت
 قهقری قدسی چند گذشتند - و فاصله قلیلی بهم رسید مدهکر که
 هم نبرد خود را دور دید دران عریده به مستی از وفور خشم و
 غضب هر لحظه حملهای عظیم و حرکتهای عنیف میکرد بجانب
 شهسوار مضمار شجاعت محمد اورنگ زیب درید - آن رستم آثار
 پیل شکار عنان مرکب باد رفتار صاعقه وار را که از غایت جلدی
 به پشت او نتواند گرفت زین خود را

بهر دو دست گرش در بغل نگیرد تنک

بدست تهور استوار داشته از جای بچنبید

• شعر •
 بمردی ز جا یک سر مونشد • ز پیش چنان سیل یکسو نشد •

نتمکین مرشده زبس جوهرس • نحدید حذر مدصا ار پلکشر
و چون میل بردیک رسیده ننائید آسمانی و توحه مشکل کشائی
حضرت خانی فاروی حلال کشوده مرحوم برچه پیدشائی آن
دد بهاد دیو مراد را مخرج گردانیدند • بطم •

تکلیف مطرت دلبری نمود • صدی که تکلیف دردی نمود
دردن من اگر بودی ارامیاب • همی گشتی از دینس میل آب
عاکهان خطایر قدس و مستکفان صوامع اسس دوارع قرآنی فردعت
و نازوی آن قره العین جهانسی دمعدند - حننگل گران خواب
معلت از مردو تحسین و معرفت آفرین دندار گردیدند - بطارکیان
لحیرت در شدند - هرگاه حادان اعظم حضرت صاحبقران ثانی در
مغولان خوانی پندمر پیر ژبان طعمه شه شیر حوسوار اردها کردار
ساخته باشند چنانچه گذارش می یابد ظهور امثال ابن امور از
اخلاف چه مستند • مصراع •

شعر دود هرکه بر این رشیر

آن حشم آگین پس از حراحت بردیک تر شده قصد نمود هرچند
آتش امشانی چرخي و نا که گرگ ارض از سورت بدران گرفت
آتشین شده دود نکار رعب مودمند نهادند - و در اسپ شاهزاده
دندان زده اسپ در علانید - آن شیر نشسته دلبری از پشت زبس
دروی زمیں آمد - و لچستی و چالکی دردم دست در قضا شه شیر
کرده برحامت - پادشاهزاده والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر از
دید حال ندین مدوال با آنکه از هجوم خلیق و مرادانی آتش
باری و مردی دخال راه در آمد مصدرن گشته و عدل کلگون ملک

خبرام حبک گردانیدند تا نزدیک رسانیده برچه رفتند - ناگاه در اثناء
تاختن چرخ بر پیشانی اسپ میخورد - و اسپ چراغ پا میشود
و آن والا کهر می امتد - راجه جیستگه ولد راجه مها سنگه بن
جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه که از خانه زادان معتمد ابن
درگاه امت و جانشین راجه مانسنگه نیز بر فیل می بازو - چون
اسپش ترسند بود و دوبروی فیل نمی آمد - از جانب راست
در آمده برچه می اندازد - درین هنگام که جانهای آرمیده جهانیان
در کشتاش غم بود و زمانه چون زمانیان از شوریده سوری در هم -
حضرت شاهنشاهی بذات اقدس بدانصوب توجه فرموده فرمان
دادند که گرز برداران و سایر سعادت گزیدگان جلو پیشتر خود را
برمانند - و چون صورت سندر حریف نبرد را بجانب دیگر مشغول
دید قابو یامنه برو حمله آورد - مدهکرمجال برگشتن در خود نیانده
روان گردید - صورت سندر سر در پی گریخته نهاد - و هر دو نشیب و
فراز راه در نظر نیارده باد آسادر رفتند - و پادشاهزادهای بخت
بیدار مشمول حفظ و حراست ایزدی بدیدار مهر آثار بادشاه زمین
و زمان زندگانی تازه اندوختند - خدیو خدا آگاه نخست نوبهال
حدیقه سلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را در آغوش
شفقت کشیده بتقییل عاطفت پیرایه سعادت بخشیدند - و
بگوناگون عنایت و خطاب بهادری نوازش فرمودند - پس ازان
قرة العین دولت محمد شاه شجاع بهادر را مهربانی نموده زبان گوهر
بار بتحسین و آمرین برگشودند •

روز جمعه درم ذی الحجه سنه هزار و چهل و در مطابق بیست

و یکم خرداد که روز وزن سال پانزدهم از سنبلین عمر پادشاهزاده مدلل
 انگن محمد از رنگ و سبب نهاد و بود حاکم دریا دوال در دولتخانه
 خاص و عام آن اختر برج خلعت را نور سرج مستحده این مدلع را
 که پلچهرار اشرفی بود آن کامکار حواله نمودند - و حکم فرمودند که
 وجه معطور لمستحققی ندهند و آن والاداد را بعدایت خلعت و
 حقیقه مرصع و تسبیح مروارید مرصع بقطعهایی لعل و زمرد گران بها
 و کمر مرصع و نازو دند مرصع بالماس و اسام انگشتی از لعل و
 یاقوت و الماس و مروارید و حلقه مرصع با پهل کتاره و شمشیر
 مرصع و پیر با یراق مرصع و برچهی مرصع و دو اسب قشاق پی
 سرافراز نام نارس مرصع دیگری با رن طلای منداکار و مدلل سدهگر
 با ماده ویل که قیمت مجموع دو لک روپیه شد سر بلند گردانیدند -
 سخن طواری فارسی و هندوستانی نظم و نثر و احداث آن رسنم آثار
 برگدارند - و دامن آمدن بحراول عظاما بر امودند - « عیدای گیلانی
 مخاطب نه دیدنجان که این ماحرایی مرد از ما در سلك نظم کشیده
 تعرض مقدس رسانند - ناصر خاندانی نور مستحده آمد و مدلع هم
 سنگش که پلچهرار روپیه بود باو ادا نمود *

اکلن این محامدکار نگدارتن داستان شیر می بردارد •

روزی حضرت حلب مکانی در درگاه ناری شکار پرور استعمال
 داشتند - ناگهان نوپ بدگوهر که در اواخر مرصع درمائی حضرت
 عرض اشیایی از دور خدمتگداری بدایه مرداری خدمتگاری که
 محوای معبرند ارتقا یافت - و در اعزاز سویر ارانی حضرت حنت
 مکانی بیر چندی بهمان خدمت می پرداخت - در انبای آندک

باره یعنی جمعی که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند
 بقاصه از عقب می آورد خبر شیریه قوی هیکل تقو مند شده اند
 بدان مومی شتابد - و باتفاق مردم باره آنرا قبل نموده کس
 بخدمت حضرت جغت مکانی میفرستند - آنحضرت از انزونی
 رغبت بشکار شیر با آنکه روز اخر شده بود و فیان که از لوازم نشیمن
 این جاندار جان شکر اند همراه نبودند اسب سوار متوجه آنصوب
 گشتند - و بعد از دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تغذی انداختند
 چون زخم منکر نبود رفته به نشیب زمینی نشست - از آنجا که آفتاب
 فرو شده بود و آنقدر وقت که دران نماز توان گذارد منقضی گشته
 و همت علیاً مصروف بران که شیر شکار شود آنحضرت که جز
 گیتی خداوند و راجه رام داس کجواحه و انوپ و اتمام رای و
 حیات خان داروغه آبدار خانه و کمال قرارل دیگری در خدمت
 اشرفش نبود گامی چلد پیش رفته تغذی کشاد دادند - اتفاقاً
 درین مرتبه نیز زخمی که از حمله باز دارد بدر فرسید - و از شدت
 قصب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب آن حضرت دوید -
 خدیو نشاندن بخانه کمان چون قمر بقوس درآمده تیری انداختند
 اگرچه رسید اما کار گر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ که پایه
 تغذی در دستش بود رسیده او را بر زمین انداخت - درین وقت
 سر شیر بجانب راست آنحضرت بود انوپ یکدمت خود را بدهنش
 داده دست دیگر نزدیک بشانه اش حمایل کرد - خاتان زمان که
 جانب چپ آنحضرت مایل به پیش ایستاده بودند شمشیر ماعقه
 یار از نیام آخته خواستند که بر شانه شیر حواله فرمایند - چون دست

ایوب حمایل دیدند از مرطاضللال اندیشه آنکه معاداً گردی ناب
رسد بحاضر حظیر آرزو فرکر آن چشم آگس زدند تا کمرش
دشکند - و آنچنان بخلدی و چانکدستی شمشیر لعاب در آوردند
که حر حجاب حال که با افعماء رای در مین حصر حبس مکی
بود دیگری مطاع شد - رام داس که در دسب چپ اعلی حصر
بود در شمشیری حواله نمود - حجاب حال هم چوئی چند زد شد
ایوب را گداسه راهی شد در حال اس احوال مردم از اطراف و
حواس رسیده بموم آوردند و کار انجام یافته شد و پایا رسانیدند
حیاتشان چون دلدری و اسللال و چانکدستی کلهای خداوند
به موقع عرص حصر حبس مکی در آورد آنحضرت شمشیر
حس آلود بدست مبارک از لب کشیده ملاحظه نمودند - و فر
دسب و نازوی اس دسب پرورد مدرف ددار و تمکاس و دمار
اس شهسوار شد شکار تحس و آموس و مودند و ایوب را تحطاب
ایوای سنگدلی معنی مالند شد و اصابه مایه معکر و
مداهی ساختند *

ششم علامی اصل حال برای تحصیل صحت و شرف الدماس
توزم معاد لرور مدرف حواله معنی و مویج مدرف اصل اامت
نمود - حامان مدرف از دوز عاطف و شمول عنای ملتمس اوزا
شرب بدبرائی بخشیدند - آن روز دانبور از محل رکوب ندگان
اعلی حصر تا مدرف حواله که دسب و پنج حرب مسامت
داسب اسام امهش پاندار گترو و پس از مدرف احوال برسم نثار
پرداخت - و لشکر عنای شهشاه مدرف موار ریان مرکشاده بدشکس

لایق از قسم جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بنظر کیمیا اثر در آورد
و متاع یک لک روپیه بقبول موصول گشت - پیشکش سعید خان
صوبه دار کابل صد اسب از نظر انور گذشت *

دهم عید اضحی نوید کمرانی باولهای دولت رسانید - نشاط را
روز بازار دیگر شد - شهباشاه ابر دمت دریا دل باشکوه آسمانی فیل
موار بنماز گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانه
والا مراجعت نمودند - و رسم بنار و سنت قربان بتقدیم رسید *

درین روز فرزند اسلام محمد از پیش پدر خود عبد السلام
فتحپوری تهبانه دار ولایت کوچ که از توابع ملک بنگاله است آمده
بتقدیم ملک رتبه احراز سعادت نمود - و یک فیل و نه اسب
پیشکش گذرانید - جگرم ولد هر دیوارم دعایمت فیل سر برانراخت *

مفتوح گشتن قلعه دولتا باد

بنائید حضرت رب العباد

از آنجا که منشور جهانکشا بنام اولیای این سلطنت اند
اعتماد بطغرای درام مطرز ساخته اند همواره انحلال شیون مسئله
و افتتاح امور معضله که بسعی سلاطین روزگار کشایش نپذیرد
بکمتر کوششی نصیب هواخواهان این دولت میگردد - انموذج این
مقال فتح قلعه دولتا باد است که کمند تسخیر خواقین بالبه
بر فراز کنگره آن فرسیده - تفصیل این اجمال آنکه - چون فتح خان
ولد نابهر حبشی مولد کار و یهبون روزگار خود در فرمان برداری
احدای دولت قاهره شناخته عبد الرسول پسر خود را با پیشکش

شایسته پیاپی هریر عرش بطیور مرستاد - و اظهار دولت خواهی و اطاعت بندهای درگاه آسمان جاه را و میل عفو و حرایم و صفح زلات خویش ساخت - خاقان کرم گستر بعضی محال را که پیشتر باو متعلق بود و بمادهای و ازور طالع مرحمت مرصوده بودند حسب التماس فتح خان باز بدستور حائق باز عنایت مرصودند - ساهوی تبه رای، ضلالت گرا از ادبار پیدشگی و شقارت منشی آرا دست آریز متفه و مساد ساخته ده بیجا پرریان متوسل گردید - و عادل حان یاعوای آن ابلیس پر تلخیص گروهی او سرآمد لشکر خود را باز همراه نمود - تا قلعه دولت آباد را که محصانت قواعد و احتواری ارکان زبان زد روزگار است از تصرف متحج خان بر آورند - فتح خان که بی عطامیه را از مدح و ثنی و صفا دعاء و مستی ایهان و مادرستی پیمان خود که باعث توزع خائیر و تشنت همه بیت است آورده داشت - ابدانرا در مقام کین توزی و معاق اندوژی بامنه بخانخانان مهابتخان نوشت - که ساهوی حیا رو سلسله حندان متفه شده لشکر بیجا پر بر سر می آرد - چون در قلعه آدوقه که از مهین مواد قلعه در است نماده همانا قلعه از دست خواهد رفت - اگر تسرعت خود را رسانیده مرا از رحمت این گروه واهید حصار شما حواله نموده روی امید ناستان حیات که ماس خایعان است می آرم - خانخانان خا زما را با جمعی از بندهای واک درگاه بطریق منعلای پیشتر روانه ساخته خود دست و فهم جمادی الذابیه مطابق بیست و دوم دی ماه در ساعت معصود نآن صوف راهی گردید - و خار زمین دولت منزلی کهرکی رسیده بتقریب

الواج پرداخت - و خود بمرو و ثقای اقبال جهانکشی حضرت
 شاهنشاهی متمسک گشته قول شد - و برادران خود لهراسب و دلیر
 همت را با تابینان بدر که همراه داشت هراول ساخت - در میمنه
 جگرچ و کهلوجی با گروهی از مردمان کار را گذاشته در میسر
 مرتضی خان و آتش خان با موجی از گردان پیکار تعیین نمود . و
 مبارزخان را با پسر خود شکرالله چنداول گردانید - و از آنجا که یکی را
 وجه همت ساخته روان شد - و چون هراول از گهائی بهولنیری عبور
 نموده آگاهی یافت که سرداران عادلخانه و ساهوی تیره بخت با
 جمعیت گران سر راه گرفته اند تا رسیدن قول و چنداول از دنبال
 بالای گهائی توقف کرد - پس ازان باستظهار تائید ساری
 بحرکت در آمد - و دودله که از دلیران نیک طایفه بود بدیدن عساکر
 منصوره با سه چهار هزار سوار بجانب چپ رفت - و ساهوجی و
 میلاجی و آنکس که با همراهان که قریب چهار هزار سوار بودند
 در پناه کربوه برجای خود ایستاده ماندند - فوج هراول جلو ریز
 بر آنها تاخته غنیم را که پیاپی اندازی لمحله ثبات ورزید از مرصه
 بدر و انده تا تالاب که یکی رسانید - و در اندازی تعاتب جمعی را
 بر خاک هلاک انداخت - از اسلج زندوله که چپ رفته بود طایفه
 برابر مرتضی خان و آتش خان و دیگر دلیران فوج جراسار نمودار
 گشتند - و تاب حمله شیران بیشه سهامت در خود ندیده از حیات
 گری و مکر پروری که شعار بد کرداران آن روز و بوم است در
 یرقامتند - و بفوج خود که عقب پشته نهان شده بود پیوسته باتفاق
 دل بر نیستی گذاشتند - کنداوران لشکر فیروزی با قلت عدد به برق

نوع تش و مشال عرصه گزارا در امر حداثه حال زمان چون آکمی
 نامی که دلار در مورد آرا کذب صحاح در نظر ندانده و ای ثبات
 مسوده اند نایاق را و ستر حال و دیگر ندهای پادشاهی که در
 عزل بودند خود را مگویم رسانند و بسیاری از اندازندگان شداوب
 گرای را که موب معارضه در خود نموده راه قرار پندودند هیچ
 شش گروه تعامی نموده علیک تدع گردانند - و با همراهان مرس متج
 و بصرف مراجعت نموده در موضع سادگی که دو گروهی که هرکس
 و مصروف حیام لشکر طفر مرهام بود در آمد انتخابوران از
 خدمات امواج ماهره حاج گشته با متج حال طرح صلح انگنده قرار
 دادند که ملعه را در تصرف او را گذاشته سه لک هون بعد با آذوقه
 ملعه رسانند - آن و حتم الامت از کوتاه ندی و کار ششایی ناس
 کلمات مموهه بعض عهد که مطری او بود نموده باجماعه مدقق
 گشت و چون اکثر حیوانات دران حصار از کمی علی و دانایی
 مصمم و عاشق نصرانی عدم شناسند - عادل خادده نصاب دید
 متج حال در سرانجام آورده کمر همب مرصند - حاجانان که در
 طفر دیگر امانت داشت پس از شنیدن اس حفر لجان زمان مر
 نکاش - که هرگاه آن ند متال رشه پیمان گسسته است تسخیر ملعه
 و تادیب او و ندوده انتخابوران پیش پاد همت دارد - و بحسب
 رندوله و هاهوی معاند جو را که در نظام پوز و حوای دولت آزاد
 دسامل آورده و دیگر لوازم ملعه دریا اشتعال دارند بر جانند و
 وجود را نایا رساننده مداخل و متخرج مسران و سران اران حواله نماند
 تا اواب وصول علی مسدود کرد پس از آن اگر متج حال دسعادت

یازمی و بحث درمی از اندیشه‌های نامک باز آمده بقول و عهد
سابق و نا کند او را بمعنایات خاقانی مطمئن گرداند - والا متوجه
تسخیر قلعہ شود - خانزمان بسرعت تمام بنظام پور آمده فتنه
پزوهان را از حوالی دولتا یاد بر آورد - و فتح خان برهنه‌نوی ادبار
خیریت خان بیجاپوری عم رندوله را با قریب شصت سوار داخل
قلعہ ساخته باستحکام برج و باره پرداخت - و بانداز کارزار دران
محکمه نشست *

دوازدهم شعبان گروهی از بیجاپوریان حوالی لشکر نصرت اثر
نمودار گشتند - خان زمان بکپیلوجی و غیره بر گذارد که تلباس
پوشیدن من آنجماء را بخود مشغول دارید - کپیلوجی و مالوجی
و بهیلوجی و بسونت راو با دیگر اهل دکن انتظار خان زمان نبرده
بر مخالفان تاختند - معاهیر جنگ به گریز کرده و بغوج خود
پیوسته بکپیلوجی و همراهانش که غنیمت را کم انگاشته باقلیلی تعاتب
لهوده بودند در آریختند - درین اثنا خان زمان مانند پیل دیان
بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانیده کپیلوجی و رفقای او را
استظهار بخشید - و قریب سه کروزه مقهوران را عقب درانید - و بضرب
تبغ خون آشام جمعی را رهگرای ملک عدم گردانید - و لوائی ظفر
بر انراخته و رخساره همت بر امروخته معاودت نمود - و چون بیقین
دانست که فتح خان از غلودگی طالع و مستی باد غفلت کالیده
شمی بنیان نهاده بعزم محاصره نظام پور را برای بودن خود برگزید -
ولتر اسپ و لیدر همت را با شکرالله پسر خود و قایقان خانجانب که
با او همراه بودند بموضع میمنه که سمت کمرکی امت روانه ساخت -

و دگر ماحیت ملقب حکمران مدینه را فدا کرده و بی که عیب ملقب
را معصیت تعدی نمود - تا هر کدام ملچار ساخته در رعایت قواعد
هشیاری و جدگاری سعی نمایند - حاجتکاران ترس صاحبزاده
از طغر بگر نبوی در امان آنکه در حرکت آمد و با پرهیز از راجه
و گزوه ای از پندهای پادشاهی در عین فراوانی - و بصورتی
را که از عده های واقعی درگاه است هر روز گردانند - و از احترام
و با نرا دران و حوشان چند اول - و سار و انبیا تمام از کهرگی
گذشته سلج شعبان محال زمان پتوس صاحب آن چون خسرو
و برهن سرور نوای منروزی در امرا حقه عسکر ظلمت اثر شب را
صبرم گردانید - دور حصار ملاحظه نموده در مدخل بی نظام که
در نظام پور متصل ملقه اساس یافته است مورد آمده حکمران را در
دروازه ناکچیری خانی که حلقه فتح حان بود حاکمان - و دروازه
نظام پور را به نگهبانی حان زمان و گذاشته بصورتی را در دروازه
پتی مرستاد و دلبر هم را با طایفه از جنگ آرمایان شجاع
دثار بکند بواره که دهی است مردنک نحوس قتل و معد دولت نادبی
که به است شهر آفاق است در اینجا می سازند روانه صاحب - و
اهتمام آلات و ادوات حرب از توپ و صرب زن که همراه برداشته
بود بعهده لهر اسپ ناز گذاشته معرور نمود که از سرکوب حصار که
کوهی است ریمع و کند بواره بران آزاد است بحساب ملقه سر دهد
و قرارداد که حان زمان همواره با پنج هزار سوار آماده کارزار باشد -
و در هر ملچاری که احتیاج کمک شود بی توقف خود را بفرستد -
و مواج ماهره اطراف و حواصص حصار را احاطه نموده و ملچارها

برافراخته بکشایش آن دژ آسمان رفعت که اوج بارگ آن از برج کیوان
گذشته و استواری اساسش چون سد سکندر روح پذیرفته و بفرزنی
توپ و تفنگ و ضرب زن و بان و دیگر ادوات آتشباری و توپچیان
قدر انداز برالسنه روزگار مدکور است کمر اعتمام بر بستند - و بدوانیدن
غقب و ساختن کوچه سلامت و سراحام زیفه و غیر آن پرداختند -
فتح خان پسر بی نظام را در محکوت نشاند چه بر فرق قلعه دولت آباد
که از شرط استحکام تسخیر پذیر نیست از تنگی جا جز برق اندازانی
که به پایانی آن قلعه مقرر اند دیگری را گنجابش نه - خون در
مهاکوت قرار گرفت - و سایر مردم را در حصار بیرون که بر در
شهر واقع شده و منبر آرا در ایام پادشاه زادگی اعلی حضرت در حینی
که نوبت درم بذات اقدس فتح مملکت دکن را ضمیمه فتوحات
دیگر گردانیدند از نهیب صدمات امواج قاهره طرح انداخته بود و
بدین جهت بعنبر کوه اشتها دارد - جایداد - با آنکه مخالفان به
سردادن توپ و تفنگ هر لحظه آتش بیکار ملتهب میگردانیدند
مبارزان قلعه کشا جان فشانی در راه قبله آمال حیات جاردانی
شمرده به ساعی جمیله روز بروز نقب پیش می روانیدند - درین
اثناء یاقوت بد جوهر سیه یخت که از شقاوت ذاتی باوجود بندگی
این والا درگاه رشته هواخواهی بی نظام بد فرجام را از دست نه
هشتمی - چون دانست که بعد از مفتوح شدن قلعه تمام ولایت بی نظام
بصرف اولیای دولت ابد مدت خواهد در آمد نهایی در صد
تقویت محصوران شد و ندانست که مال کار فاسره و خیم است -
و جزای کفران نعمت عذاب الیم - و هر چند سعی نمود که آذوقه

و تعهّد گنجی و دیگر اوارم طلعہ داری بآنها نرساند از تدبیر اب صائمه
 خاسخا بن و دیدن دانی اهل ملیچار مطلب او بعمل نیامد - و مکرر
 علت که ارنازار آن سید را و بقلعه می بردند بدست افتاد - و چون
 اندیشهای تبه آن گمراه مروی روز افتاد از بیم عصیان و خوف سطوت
 غضب حاکم گیتی سدان مراد مرار که شعار علامان ناپاک است
 شنانده بمعاهد بر عادل حایه پیوست *

چهاردهم رمضان و دودله و دیگر مقهوران قریب چهار صد کار
 علیه همراه گرفته هنگام مرد شدن افتاد بحوالی لشکر آمدند - تا
 بحیریت حان و سایر پیکار و رویان که تصواندید فتح حان در حصار
 عمر دوت بودند و فتح حان در داس آورده بواسطه طلب آن
 تساهل می ورزید نرساند - حاکمان لهرامپ و اوداچیرام و
 مهادرخ و جگراج ندیده را تعیین نمود که دمار از روزگار اشرار
 بر آورده علیه را بدست آورند - و از هر دو طرف حدک بان و تعهّد
 فایم گردیدند - نصف شب دودله و مرهان و بهلول و ساهو و آنکس
 قریب چهار هزار سوار از لوح خود همراه گرفته در نگاه حاکمان
 ریختند - راوسترسان ده حاکمان او را با گروهی از مردم خود
 بمقام طلب بد و بار گذاشته ملیچار رفته نمود تا راجپوتان خربش
 و ثابیدان حاکمان دست تهور کشاده بطعن و ضرب برادر زاده
 بهلول ماتبول و جمعی دکنی را از هم گذاریدند - و بقیة السیف
 مدام در دایمی موار مهادند - گویحقان بی آرم بعد از سه روز باز
 مرد یکا عسکر و پیروزی نمودار گشتند - حاکمان تاکید نمود که
 زمین پرار گریوه و معاک است اوج قاهره یصال بسته بر جای

خود بایستند - و تا مخاذیل شوخی کرده پیش نیایند جلو نیندازند -
 دلیران معرکه هیچا بموجب قرارداد آماده گرزار گشتند - ره نوردان
 بادیۀ ننا بی سبزو آریز عقان تانته بهزاران ناکامی نزد یاقوت کافر
 نعمت و زنده که متصل نظام پور مترد نشسته بودند رفتند - یاقوت
 گفت که هر روز خود را نمون و پانی چند انداخته و برگشتن ابروی
 خود ریختن است - مصلحت آنست که در یقوت که سرداران لشکر
 بادشاهی از مراجعت شما خاطر فراهم آورده دایره گزین گشته اند
 نمایر و مردم گزیده مرا با زنده و خیل او همراه گرفته بهچستی و
 دلیری دمت برد نمایند مقاهیر برهنمونی یاقوت تیره اختر
 در پهر روز برینگاه دلیر همت هجوم آوردند - دلیر همت با دلوران
 پیگار پرمیت بمقابله ایستاد - درین اثنا سواری از فوج غنیم که کاه
 مربی مغزش از باد بلندار پر بود بیدون آمده پرتیپراج را تهور را
 بمبارزت طلبید - پرتیپراج که در میمنه دلیر همت بود برآمده بار
 مقابل شد - و چون کار از مواجهه یمصاحبه کشید پرتیپراج اوزار
 بضرب شمشیر مغر شکاف رهگرای عدم گردانید - زنده مقهور
 و نبره های یاقوت مخدول و دیگر خاکساران ادبار پڑزه از دید این
 حال قدم جلالت پیش گذاشتند - دلیر همت با همراهان درصدد
 مدافعه نند - مقارن این حال لهرامپ یاقوت خود به پرتیپراج ملحق
 گردید - و باتفاق نایره حرب بیاد حمله برافروخته بازوی شهاب
 بطعن و ضرب پر کشادند
 سپاه از دو سو جنبش انگلیختند * شب و روز را درهم آمیختند
 سم باد پایان فولاد نعل * یخون دلیران زمین کرده لعل

چون تادم آسمانی همواره با بهادران بصرف شعار امانت و محالان
و خدمت العباد و مدبران گشته و نگرین بهادری و در اندامی مدور از
بهتری که در پیش روی گروه اندوه از آب تنغ مشاهدهاں لشکر منصور
که در دعوت شناسند و در تابش دوزخ پیوستند و از دواج ماهی درین
منج و طعنه مقرر خود معارفت نمودند درینولا چون بحالشانان حذر
رسد که جمعی از قاضیان بدهائی پادشاهی که از ایشان مقامی
در اطراف و حواصیل خود را لشکر گردان ابر نمودند رحابند در
طعن لکر امانت گردیده اند و در سب هزار کار عله بدر در اسباب
نه ترکمان حال نهاده دار طعنه مقرر نوشت که با مردم خود و جماعت
مذکوره کاران و عله همراه گردیده روانه انحصار گردند - و هرگاه از
طعنه مقرر نرآند آگاه - از تاهوخی بحسب رساندن رسد بکمک از تعدد
بمورد آمد ترکمان حال پس از راهی شدن بحالشانان خبر و رساند
حالشانان جمعی از سران سپاه را مثل مدبران و زانو دودا و احمد
حال بداری و مقرر بهادر و هو شکی معاشرت و مطاهرت ترکمان حال
روانده صاحب - و چون فرسوح بدوست که ماه و لیل و مرهات
و بدرهائی نابود کردند پادشاه مدبران حذر آمدن ترکمان حال و
آوردن رسد پادشاه تا منصوب را آورده اند - بحالشانان پندام داد که
حاکم از اسلحان ملچار فراهم آورده خود را کمک از رساند - حال
زمان گرونی را پادشاهی ملچار گذاشته تا از سفر سال و دیگر بدهائی
والا درگاه بحسب در آمدن - پس از وصول بکهرکی منعخصان احوال
گذارش نمودند - که گروهی شده که بحالشانان رسد روان شده اند قریب
پنج هزار سوار در دایه چهل قهانه الحسب آزادی بکدائی گشته منتظر

نشسته ازد - خانزمان قلمت موافق و کثرت مخالف را وزنی نموده
 با مهران مسلح گردید - و بیخه لوفای اتیان روز افزون حضرت
 شاهنشاهی مستظفر گشته بقصد مالش متوجه شد - مقاهیر کمی
 سپاه فیروزی دیده بهادران عرصه دلیری را دایره وار احاطه نمودند
 خانزمان ثبات ورزیده از جایی بجنبید - و بگفت تا رعد اندازان از
 هر جانب بسر دادن تفنگ و گجفال که عبارت از بادلیچه است صبح
 امید اشرار را تیره تر از شب دیچور ناکامی گردانند - خسارت زدگان
 از هر طرفی که قدم جسارت پیش گذاشتند مبارزان ظفر به بیدک
 جان ستان و تیغ خون نشان از هم گذرانیدند - و چون از سه پسر روز
 تابو گهزی شب هنگام زن و خورد گرمی داشت - و گروهی از
 مقاهیر و پسر بدستی گشتند - و جمعی بزخمهای حیات گسل
 بر خاک ناکامی افتادند - شقارت اندوزان رستگاری خود را از چنگ
 شیران عرصه و غاکه ازین معادت منشان نیز برخی پدایت والی
 شهادت رسیدند و طایفه چهره حماست را بگونه زخم بیدارستند در
 فرار دانسته بباغ چکل تهانه معاودت نمودند - خانزمان میدان نبرد
 دایره گاه ساخت - و طریق محرم و احتیاط مرعی داشته شب به بیداری
 و هوشیاری گذرانید - و بعد ازان که طلوع صبح از افق مشرق
 ظاهر شدن گروست - کوس نصرت و فیروزی بلند آوازه گردانیده
 با بده و بار روانه مقصد گردید - گمراهان تیره ضلالت خایب و خایر
 از باغ مذکور بصوب کهرکی راهی گشتند - و از آنرو که پیش نهاد
 خاطر دلیران نبرد آزما رسانیدن رسد به مسخر ظفر اثر بود بتعاقب
 مقهوران نپرداخته در موضع ین به ترکمان خان پیوستند - اتفاقا

دایره همت را در حیطه دگرایی و راجعه به ابر سینه ندیده و سید
 علول بازه و تاو کچند و جمعیت هم ثانی و چند دیگر از بددهای
 والا درگاه و گروهی از مردم صاحبان که محمود دریم هزار
 در دست سوار بودند و صاحبان از اجتماع و حاکم و کمرسک به فرمان
 فرستاده بود چون از کهرکی عبور نمود نفوج عدم که طریق قرار
 می به نمود ملای شد و طومانی نداد احتسای و تنگ پنداشتند -
 درین اثنا بهلول مردود را دیگر مجازیل هم داستان شده برگذار
 که در بدو تب که جمعیت صاحبان متعرق گشته در صبح میبخت
 شمرده از تغافل دایره همت ناند و پرداخت - و بدو ایزاد شتاب
 بود که تلمی گدشته بروی کار آید - معاهدت شعوت آما برس رای
 حسارت کرا متعرق گشته از دایره همت رو در قاتند - و اتفاق
 روانه دولتماد گشتند - و دایره همت ناموج حوق کاسرمان ملحق
 گردید - کاسرمان از عذر محالان اندیشیده بدایره همت گفت که
 چون عیدم سه گلام بشورس انگ ری با مصوب شفاخته اسب منادا
 در صبح یامنه دست فساد فر کشاید از سرعت هرچه تمامتر حوق
 را صاحبان درماید که من با جمعیت حوق رسد را لشکر طغر اثر
 در تمام - دایره همت مرا جمعیت نموده آخر شب صاحبان به قوم -
 را دوران شب ناکامی پس از آگاهی صبح عزم به نموده بمقر
 حوق معاودت کردند - و نسیب و یکم ماه مذکور رسد غله به مسکو
 صاحبان رسید •

در سب و سوزم که بلوحي که بدن و دگرایی حایل و مالک متان
 بر تنه والای پنج هزار و اب و پنج هزار سوار رسیده در ملک

تعیناتیان دکن انتظام داشت باندیشه آنکه پس از تمخیر قلعه
دولت بی نظامیه خلل خواهد پذیرفت مانند یاقوت بد گهر راه
فرار میبرد - چون مالجی و برسوجی برادران خود او برهنمونئی
طالع همراهی او نگزیده نزد خانخانان آمدند - خانخانان هر دو را
خلعت و اسب و قیل و مدد خرج داده بامید عقیبات شاهنشاهی
سرگرم بندگی گردانید *

بیست و هفتم باردیگر دکنیان فرار پیشه دند سرشت که مکر
بہزاران ناکامی گریخته بودند اطراف عسکر منصور نمودار شده
قریب پنج هزار سوار برابر ملچار خان زمان و اوداجیرام و راو
سترسال و دلیر همت بیان اندازی مشغول گشتند - و دوهزار و پانصم
سوار که آذوقه همراه داشتند بالای اوپر کهنکه - (ن) برآمدند تا هرگاه
افواج پادشاهی بجنگ پردازند وقت یافته آذوقه را درون حصار
بفرستند - خانخانان بخانزمان و دیگر حران حیا پیغام داد که بسال
بسته بر جای خود بایستید - و هر چند قاهیر شوخی نمایند جلو
نیدازید - مبادا شمارا بخود مشغول داشته آذوقه بقلعه برسانند - درین
اوا رندوله و یاقوت مردود و یاقوت عادلخانی که با گروهی فرار
اوپر کهنکه برآمده بودند موجی را تعیین نمودند که از راه گهاتی
اوباش دره که متصل قلعه است یزیر آمده آذوقه را نزدیک حصار
ببرند - چون بندهای پادشاهی میان گهاتی دیواری سنگین بر
ابراخته بودند و ملچار مرتضی خان و سید عادل بآن نزدیک بود

مردان دوازده تن که در وقتیکه در پیوسته مصر و بحال در بهار سده
 بدیده بر کثرت مقاهدیر آگاهی یافته هر کدام جمعی از سوار و پیاده
 تفنگچی کمک دلبران کارزار مرستاد و از جانب خاندان بزر
 احمد خان بیازبی و جماعت تفنگچی مدد دهند - مدیم مقاومت
 و خدمت از انتظار بیخود چون آشام مهران منقاه دل پوی داد و حوالهای
 علم را از سر کوهی که صدار ملپچار و رتصی حان و حکمران بدیده
 فردیکه قلعه واقع بود پائین انداختند - تا حصار گردمان برون آمد
 و آسانی بردارند و خود بدان تفرقه مابعد گرد و عمار بپدید گشتند -
 ذخیریت خان با همراهمان بصفت مردان شش علم به سمت ملپچار
 حکمران از قلعه برون آمد - حاکمانان پس از آگاهی مریس معلی حکمران
 گفته مرستاد که با تحکام ملپچار پرنایسته نگذار که آذوقه بقلمه
 برود - حکمران از ملپچار خاطر مراهم ساخته مقاهدیر را بضرب تبع
 آنداز و سفان حارا گذار بحصار دوامد - و علم را با ضرب در آورد -
 و طایفه که بر او روح خاسرمان ایستاده بودند بپرتاب مقاومت در
 خود بدیده گریزان گشتند - شمران پیشه شیاعب و تعاتب آن
 ستمساران با دشمنان شقامده از کشته پشته بر آوردند - درین اثنا شکر
 الله ولد خاسرمان که با تابعمان پدر بهر اوایی قیام داشت به شتر رانده
 به مهاول رسید - آن بد نهاد دور نژاد که ره - پیروانی مرار بود برگشته
 بمقابله پرداخت - و آتش کارزار مشتعل شد

• بیت •

ز گرد - پناه آسمان دست منع • همه گرز و زری و پودک تبع

گروه انبوه از آن جماعت بی شکوه لکه کوب احل گشتند - و از لشکر
 منصور جگندات خویش مهربان داس ولد دایم وای را تهور که

از راجپوتان معتبر خانخانان بود در معرکه نبرد ترددات نمایان از
 جوتوج آمده بدلیبری نقد زندگی در باخت - انجام کار نیم فتح از
 مهلب اقبال وزید - و بهلول مخفیول پشت هزیمت نموده بهزاران
 خواری و شرمساری رو بگریز نهاد - سپاه اقبال تکامشی نموده اسب
 و آدم بسیار بغنیمت گرفتند - و بفرخی و فیروزی لوی معادلت
 بر ابراختند - درینوقت اوداجیرام دکنی که از پیشگاه عنایات حضرت
 خاقانی بمنصب والای پنجهازئی ذات و پنجهاز سوار - رانرازگشته
 بود بدیرین مرضی که داشت رخت هستی بر بست - خانخانان
 جگ جیون پسر اودا با وجود صغر سن هزارئی ذات و دو هزار
 سوار منصب تجویز نمود تا لشکر اوداجیرام متفرق نگردد
 ششم شوال - پده سالار خانزمان و نصیربخان و دیگر بندهای
 پادشاهی را بتاراج بنگاه مقاهدیرکه نزدیک عساکر نصرت مآثر بود روانه
 ساخت - خانزمان بترتیب امواج پرداخته خود بارو سترسال و راکرن
 و چندی دیگر از منصبداران در قول جایی گرفت - و بدلیرهمیت
 را با گروهی از راجپوتان منصبدار و تابینان پدر هراول ساخت
 و در برانغار مبارز خان و احمد خان نیاژی و احدات مهتند و سایر
 ادغانان معین ساخته جرانغار را پیاسبانی نصیربخان و تابینان او
 استحکام داد - و باستظهار تأیید آلهی و اعتضاد اقبال شاهنشاهی
 رده بسته بره نوردهی در آمد - پس از طی سه چهار کوه غنیم از
 دست راست نمودار شد - و ستیزی بگریز آغاز نهاد تا امواج قاهره
 را بخود مقید گردانیده بفره و بار بآسانی و ارعاند - سران لشکر منصور
 به نبرد پرداخته بموضع اهل و اصل که بنگاه مقهوران بود متوجه

گرفتند - و محادی و چستی خود را تا بحرا رسانده دست عارب
کشادند - و اسب و شتر و خیمه و سایر اسباب و انبارهای علمه
عبدیمت گرفته محادیل را که پیش از تاراج بده خود را و آورده
بودند بحملهای گران شکست دادند - و قریب نصف النهار لشکر
مراهم آورده تا عقیق موزونه غلای معاودت معطف گردانیدند - روز
دیگر فتح حان تا سپاه خود از قلعه دوزخا پش و کهرگی آمده حمعی
را از در بچه که محادی بقب خود بیرون مرستاد تا بر صلیبازی که
بقب از انجا سر شده بود مفتخ ترسیدند - بهادران رزم شوی ماموس
خو گروهی از ابطال بتادیب آن جماعه تئین نمودند - مرستادها
در جمع برق و باد خود را رسانده ضرب تیر و تفنگ گروهی را
از ان طائفه صاله را گرای عدم ساختند - فتح حان بهراران ماموسی
از دروزة مراحمهت نمود - و چون چند روز گاه و هیمه مار در بر سیده بود
حاجه امان قرار داد که حاضران لشکریان را همراه گرفته برای آوردن
کهی بیرون بشتاند - و بصیرت حان با موح خود مردیت اردو میاستند
تا جماعه که در رفتن و آمدن پس و پیش می شوند گوردی از
عبدیمت برسد - پس از ان که حان زمان با همروها را داده شد و بصیرت حان
بر قلعه کوچی که در حوالی اردو بود توقف نمود - سرداران امواج ادبار
امتدراج خدر رفتن حان زمان شدیده بحاسب لهراسپ و دلیر همت
که با موح خود در سمب نظام پور ایستاده بودند راهی گشتند -
• • •
بصیرت حان خود را به لهراسپ و دلیر همت رسانید • • •
همه مادل شبرو بیروی بدر • • • روک سنان شان حراشیده ابر
بقاصب بودند - و ندوله و محذوق دیگر چون دریانند که

درین گیرودار با عمره‌ها طعمه شمشیر دلیران نصرت شمار خواهند
گردد - خار ناامیدی در دل شکسته بهزاران خواری قدم در راهی
قرار نهادند - آخر روز خانزمان مراجعت نموده کهی را بلشکر رسانیده
نهم نقیبی که از ملچار خان زمان سرشده بود بباروت انداختند -
و مقرر شد که راجه بهار سنگه یا مرادان و نظر بهادر خویسگی و
راجه سارنگدیو و سید علاول بارة و کشن سنگه ویدن سنگه بهدریبه
و سنگرام زمیندار جمو و نظریگ اورنگ و یولم بهادر مستعد گشته
آخر شب در ملچار خان زمان فراهم آیند - و همین که صبح
نیز روزی چهره بر در زد و سپهسالار حاضر گردد بنقب آتش در زده
دلوران مذکور بعد از بریدن دیوارها درون قلعه در آیند - با آنکه
یک گهزی از شب باقی برد و هنوز پیکار گزینان جمع نشده بودند
خطا کرده نقب را آتش دادند - بیست و هشت گز از دیوار و دراز
گز از برج قلعه پدید - و راهی وسیع مفتوح گشت - اما از نارسیدن
انواج پادشاهی کسی بقلعه در نیامد - درین اثنا خبر رسید که
شقاوت اندوزان غنوده بخت که بیرون قلعه بغتة و فساد می برداختند
بانداز پیکار نمر دار گشته اند - سپهسالار خان زمان را به نبرد آنها
تعدیل نمود - و چون از ریزش تیر و تفنگ و دین که احصار بشینان
بر سر دیوار شکسته هجوم آورده حرمی دادند جماعتی که برای
در آمدن قلعه مقرر شده بودند ملچار را پناه خود ساخته قدم پیش
نمی گذاشتند - و مقابله بر بچوب و تخت در حد راه میکوشیدند -
سپهسالار خواست تا خود پیاده شده بقلعه در شود - نصیر بخان
گفت که از سران و حرثاران چنین سگالش خلاف قوانین کاردانی

است - من ما حمانه مذکوره متوینق زنامی و توحه حضرت خامانی
 دقلعه در می آیم - حاکمان مهیس داس رانهور را بیر نا گروهی
 ار تادینان خود همراه حل مشار الیه نمود - و او نملچار آمده امواج
 منصوره را پنش انداخته معمر ابدال شاهشاهی بر سر و حوش
 حراست الهی در بر قلعه دوند - نخست حصار بشنل نداد
 ورزنده دمت ممانعت کشودند - و چون د رار حابستانی و سرانسانی
 گرم گردید و گروهی ار تادینان سپهسالار و نصیرخان و دیگر مدهای
 احلاص سرشت نرحمهای مکر چهره تر افروختند - و برخی بپایه
 والای شهادت تر آمدند - نصیرخان و طر بهادر و تادینان حاکمان
 ار حاب رسب و راحه بهار - مکه و راحه - ارنکدیو و سید عاقل
 و کش سکه و ندن سکه بهدوره و سنگرام و غیر اینان ار طرف
 چپ حمله آورده دندم حصار تر قلعه در آمدند - دندمت هان
 دیباپوزی و دیگر متخصصان لختی شمشیر و خنجر در آوریدند -
 آخر کار ار استغای دلاران قلعه کشا مرار نموده در حندق قلعه
 مهاکوت پنهان گشتند و بسیاری ار معاوی را دم قبیع معاهدان
 رزم آرا - پردند - سپهسالار و دیگر نگام خود مامده مقل عنبر کوت حصار
 مرموص البیان مرموع الازکار را که ارتفاع اساش تا شرات چهارده
 گرد و عرض آن ده گر است نرحود مرموی ادوات جنگ ار نار و توپ
 و صرب زن و رندورک و نادلج و تفنگ ده تدبیرات تعبیه و مساعی
 حمیله معنوج گردانیده نا نصیرخان و دیگر گنداوران و بیروزی نشان
 بدیدن برج و باره حصار پرداخته کشایش مهاکوت را پیش نهاد
 همت ساخت - و تادینان نصیرخان و راحه بهار - مکه و پسران

شیرخان و سنکرام و چندین دیگر از منصبداران را بجهت محاصره تعیین نموده بمنزل بی نظام که مسطرحال سپهسالار بود مراجعت نمود - درین اثنا خان زمان نیز از تقابل لشکر غنیم که بعد از فتح منبرکوت مضطرب گشته راه هنریمت سپرد و ابرخته با همراهان معارفت نمود - روز دیگر سپهسالار از آنجا برآمده در خانه یاقوت کافر نعمت که درون منبرکوت نزدیک دروازه مهاکوت واقع است فرود آمد - و سالوجی و جگ جیون و برخی دیگر از بندهای درگاه آسمان جای را بقضبط ملیچاری که خود دران می بود تعیین نمود - و قرار داد که خان زمان و نصیرخان و مبارز خان و راد ستر سال و راکرن بیرون منبرکوت در ملیچار خود آماده کارزار باشند - و چون خانخانان آگاهی یافتند که رندوله قصد آن دارد که یاقوت تیره اختر و بهلول مخدول و نرهاد بی بنیاد و کپیلوجی و دیگر متعاهیر را بصوب برار و تلمکانه بفرستد تا غبار فتنه بر انگیزد، طرق آذوقه و خزانه مسدود گردانند باشد که تذبذب بی بقواعد عزیمت دلاوران نصرت شعار راه یابد .

چهاردهم خان زمان و راد ستر سال و راکرن را با جمعیت شایسته تعیین نمود که اگر فساد پیشگان باین انداز راه توردی فرار پیش گیرند ما را بشما بده داده آذوقه خزانه بلشکر ظفر اثر برسانند .

هفدهم رندوله و ساهو یا سه هزار سوار و قریب سه هزار مرابری غله حوالی عساکر گردون مآثر نمودار گشتند - و گروهی از سواران پیاده نیزه دار و تیرانداز و جمعی از برق اندازان کُرنا تکی را فرستادند که غله را همراه برده در خندق که بیش در پیچ شیر حاجی است انداخته برگردند - تا حصار نشینان که از فقدان غله و عدم قوت

ممات را مرحدات پایه و مترجمی نمایند و اکثری پوست حیوانات
 مرده را حد رصق میکردند و مرور آمده بود وند - اراشاکه سپهسالار
 بدش از رسیدن این افسار و دکان برس مرور داد و بعد گشته
 و صدر محاسن و مالوحی و زانو دودا و مرقه پیراج را از درز بدنی و حرم
 گرمی درون حدق گذاشته بود و مهیس دس را با حماء و اچپوتنه
 درون آن داشته همس که شعارت منشاں دن سگال عادل از کمس
 بهادران و دروپی مآل بردمک حدق رسیدند مداران دروپی و دروپی
 با تدفهای خون چکل و سفال آتش سان دوده گزده ی را در خاک
 هلاک انداختند - محائفان و نگاروی خود را در گرمی انداخته مانند
 سور و مار عرطرب مدواری گشتند - دلبران ناموس خودی آذوقه
 دست آورده در سایه زایاب منج معاودت نمودند - و چون نه اقبال
 حد و مال حضرت حامی آبار کشانش مهاکوت و در رعای ادرای
 بی راه زول گردید و دقوران حدکار بقبا را پائش حصار رها کردند
 منج حاکم حایف گشته اهل و عیال خود را با احمال و اقبال
 یکلاکوت روانه ساخت و خود با حدرب حاکم و در دله و در و باک
 نائنه و تا اخی دروونه و دیگر قبیله پوران حورده در مهاکوت
 ماند - حدربمت حاکم و سایر عادل حاکمه که از نایابی اندر نه حقوه
 آمده بودند و علمه ادواج ماهره را روز مرور در تراند می نامند بواسطه
 مالوحی امان طلیندند - تا پنهانی از طلع مرآمده بود عادل
 حاکم بروید - حاکم امان نامه مرحدات و نکلمات وحشت زدا دل
 افکاران با امان را مطمئن گردانید - و قریب دو و سب کس شب
 بدست و هشتم پس از سپری شدن چهار گمیری حاکم ملچار بطور

بهادر خویشگی بر کنگره قلعه کمند بسته فرود آمدند - خانخانان مالوجی و سایر دکنیان را فرستاده جماعت مذکوره را نزد خود طلبید و در تسلیم خواطر متشکله و قلوب منشرده آن گروه خایف کوشیده خبریت خانرا با چندی دیگر خلعت داده بدلیز همت سپرد - و دو توناگ ناتمه و غیره را بمناسبت کیش برهمن بمالوجی حواله نمود تا مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانند - و صباح آن باز باحضر آنها پرداخته فرمان قضا حریان که بخط مقدس درباب ارسال کمک و توجه ریاست عالیات بصوب دکن عز مدور یافته بود نمود - و از جانب شهنشاه فلک بارگاه مواعید لطف و قهر رسانیده گفت - که مضمون یرایغ قدر نفاذ را رفته خاطر نشان داد ائخان نماید - و بدوید که باغواپی غرض پرستان فساد اندیش که مطمح نظرشان جز رواج کرو گرمی بازار خود نیست خانه آباد خود را خراب سازد - و در مراتب نیکو بقدگی و هوا خواهی این دولت آسمان صولت طریقه پدر را که سرمایه دستکاری اوست از دست ندهد - والا بعد از تسخیر قلعه دولتاباد که بامداد جلوه فیلی در اندک زمانی نصیب اولیای سلطنت روز افزون خواهد گشت ایام بارش در احمدنکر بسر برده و خان زمان را در قندهار و لهراسه را در دهارد و دلیر همت را در پونه و چاکنه گذاشته بتونیق ایزدی که همواره مقدمه الجیش این دولت بلند صولت است با عساکر منصوره که بصدمات کوه شکن مکرر بنیاد حیات گروهی از انصار آن ادبار آثار منهدم ساخته و مابقی را براه فرار انداخته اند بتادیب آن گران گوش بیهوش و تنبیه مقصدت پیشگان تباہ

اندیش که بمصافه و معون عول راه از گشته اند متوجه حواله ایم
گردید - و عنقریب راناب حلال قریب هزاران مصرت و ابدال برای
انتظار عسکر بدروزی اثر ورود نموده خرابی کردار ناشایسته عامت
دشنامان هایت دشمن در کنار روزگار شان حواله بهاد - و بعد از
ادای پیام امید و نعم حضرت خانرا با همراهانش رحمت داد -
و همت در تسخیر قلعه گذاشته تا بکند نمود - که هر روز بمر دادن
توپ و بان بحساب حصار پیرو دارند - و چون حذر یاس که رندانه
شقاوت گرامی با ساهوی تدری رای از پهلونصور که سه مرصحن دولتان
امت درآمده نزدیک کوه الزره ورود آمده امت مقرر گرداید -
که هر شب جمعی نگارنده و رفته سر راه آب می راه روان بگیرند
و به بیداری و هشیاری بنگرانند - در وقت حمله فرزان موعدیه از
گران حواله عینک بدار گشته بیادری طالع از ادواج ابدار در مرتامه
پناه دلشکر ابدال آورد - حاسمان او را امیدوار عدایات خانانی
گرداید - و حال زمان که برای تدبیر معصداں تصور دراز و تلفکانه
راهی شده بود چون بطریق رحمت در اسحا قریب نموده خاموشان
باطران مرصناد تا حشری از محادیل بیادند - و چون آگاه گردید
که حرانه و رسد از برهانپور فکریه زودنگهتره رسیده است و عظیم
حدریامته میخواست که تان طرف نشاند - راحه بهادر - بنگه بدیده
و احمد حان بیاری را در طفر بگرگذاشته حرد بواسطه آرزون حرانه
و رسد حاسب زودنگهتره روانه گردید - مقاهیر در حرکت خانرمان
وامع گشته آخر روز در سر احمد حان بیاری که در طفر بگر نزدیک
تصدیه ورود آمده بود هجوم آوردند - از پاوهون کمی مردم ثبات

ورزیده گرد نبرد بلند گردانید - درین اثنا راجه بهادر سنگه بکومک رسید - و چون کار از تیر و تفنگ بشمشیر و خنجر منجر گردید گروهی از ضلالت پیشگاه بواهی عدم شداقتند - و بقیه السیف در ستیز صرفه ندیده رو بگریز نهادند - و خانزمان با خزانه و رسد مراجعت نموده داخل ظفر نگر شد - و از اینجا دروناباد را رجه همت گردانیده براه نوردی در آمد - و ندوله و یاقوت و ماهو پس از آگهی برین معنی بیکدیگر پیوسته باتفاق جانب خانزمان روان گشتند - باشد که فرصت یامته دستی بخزانه و رسد توانند رسانید - و سپهسالار پس از شنیدن این خبر نصیرخان و جگراج را با اعتضاد خانزمان تعیین نمود - غنیم عاقبت و خیم تا رسیدن ایقان هرروز با خان زمان به آهنگ جنگ پیش می آمد - و از فرزنی صوات و سطوت مجاهدان فیروزی نشان بهزاران ناکامی رو بر می قافت - بعد از پیوستن نصیرخان و جگراج بخانزمان با جمعی از دلیران آزمون کار قول شد نصیرخان و راجه بهادر سنگه و ارچن عموی رانا جگت سنگه را با فوج رانا که همراه او بود هراول ساخت و بهادر جی پسر جاندون رانی و مبارز خان و جگراج و چنداول گردانید - و بترتیب وائین شایسته بارسد و خزانه قطع مراحل و طی منازل فرا پیش گرفت - و چون هنگام ره گرائی لشکر نصرت این فوج هراول و چنداول نزدیک یک کروه از قول در ترمی بود روزیکه پیکار گزینان ظفرترین داخل کهرکی میشدند متقاهیر عادل خانیه و بی نظامیه یکدل گشته قرار دادند که تا رسیدن کمک هراول و چنداول کارخانزمان بانجام رسانند - غافل از آنکه حفظ اینزدی همواره

در پاسبای اریلیای این دولت اند مدت است - و قریب به هزار
 هزار دینار گران در مضای مروت کهنگی در قول تاخت آوردند -
 خاتریان به مضمون (کم من مئة قليلة سمیت مئة كثيرة ماثل الله)
 مستطهر گشته با راو ستر سال و وار کرس و قلوک چند و برخی دیگر
 که همراه داشت در معرکه مرد دلیرانه بایستاد - و از هر دو طرف
 آذربای سترگ روی نمود •

در کوه آهنین از حای جفید • زمین گهتی ز سرتا پای جفید
 در لشکر زور و خنجر کشیدند • حجاج و قلس را صف بر کشیدند
 تراک تیر و چاکا چاک شمشیر • دریده • عز پیل و زهره شیر
 صقاهیر پس از ژد و حورن بی شمار آثار ادبار از جفات روزگار بامارگار
 خوبش مشاهده نموده گریبان گشتند - مقارن این حال جگر جراح که
 در موج چلند اول بود از آمدن غنیم خبر یافته بسرعت هر چه تمامتر
 خود را بحال زمام رسانید - محاذیل در حدائی جگر جراح و ماندن
 بهادر جی و مبارز خان با قلیلی در چندانل اگهی یافته بقصد تلامی
 گذشته رو به تصرف آوردند - همین که - پاهی سیه بختان نمودار
 شد بهادر جی با مردم خود چون ابرصاعقه رمز باخته قلب مخالف
 را پراکنده گردانید - درین صحن مبارز خان میز رسید - ضلالت
 اندوژان شکست یافته بهراوان حواری و ژازی در اطراف و جواب
 متفرق گردیدند •

پانزدهم ذي القعدة خان زمام با بیست هزار گار غله و شش
 لک روپی نقد و صد من بار و بمعمر فیروزی پیوست - و از
 نرادرانی و ارزانی غله خلائق را بیرونی دیگر پدید آمد - درین وقت

حکیم حیدر علی نوکر خانخانان که اهتمام نقب در عهد ار بود نزد خانخانان آمده گفت که نقب شیر حاجی مهاکوت انصرام یافته و بباروت انداخته شده هرگاه اشاره رو آتش داده آید - و چون سپه -الار خبر یافته بود که مراری پندت که رتق و فتق امور بیجاپور در قبضه اختیار اوست از بیجاپور آمده باجمع عادل خانیه و نظامیه در الوره نزل نموده است و قرار داده که سپاه مخالف با اتفاق از طرف او برکشته بر لشکر طغرائر بریزند به پرانیدن قلعه نبرد اخته خانزمان را با مبارز خان و راو ستر سال و راجه بهار سنگه و راو کرن و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی تعیین نمود که از دور حصار برخامته متصل کغذیوره فرود آیند تا راه در آمد مهاگیر مسدود گردد - بعد ازان که بهادران نصرت مند نزدیک کغذیواره رسیدند شب هنگام گروهی از فوج غنیم برآمده برابر عسکر خانزمان بیان اندازی مشغول گشتند - سپهسالار برینمعنی آگهی یافته نصیربخان و لهراسپ را بکمک فرستاد - و چون صبح دیدم قریب دو سه هزار بانداز پیکار نمایان گشته شوخی آغاز نهادند - خانزمان با دیگر دلوران جلو انداخته مقهوران را شکست داد - و تا دو کوره تعاتب نموده عنان منعطف گردانید - درینوقت خداوند خان و سیدی سالم نوکران عمده بی نظام که در قید فتح خان بودند از قلعه بیرون آمده خانخانان را دیدند - سپه سالار خداوند خان را به نصیربخان سپرد تا از حال او واقف باشد *

بیست و چهارم مراری پندت بغزونی سپاه مغرور گشته رندوله و ساهورا با گروه انبوه برابر خانزمان گذاشت - و خورد یاقوت تیره

هو را همراهی کرده نالشکر گران نمایان گردیدند. حاجانان حاکمان
 پیغام داد که چون منتهای پروهان حوالی معسکر احوال ظاهر گشته اند
 فاند که زود از او برگشته و در آنجا آمده معائنات بردارند. حاکمان چون
 در معرعه و در راه و مشغول بودند و در میان راه - پیغام از پسر آگاهی
 آمدن حاکمان را مصلحت ندیده لهراسپ را با روح خود تعین
 نمود - و حکمران و راز دودا و پرتیجراج را نگه داشت تا از صلح خود
 بر آمده - واره نایبند و دلیر همت را با چند تنهای و چند تن دیگر
 پادشاهی و حاکمانی درون معسکر رفت گذاشته خود با برخی پیکار
 کردند. جنگ از قلع در آمده بجائی که راز دودا ایستاده بود
 رسید - درین اثنا مردم را با که حاکمان آنجا را با سرکردگی
 لهراسپ و حاکمان مرندانه بودند - و چون روحی از
 مشاهده برادر را و دودا آتش حرب بر انداخته بود و لهراسپ در
 دود - پیغام از راز دودا کمی - پادشاه توقف نموده حاکمان مقهوران روان
 گردید - و مالرویی و پرتیجراج و راز دودا و حمید و راز دودا
 آمدند - و فاندک تردد عظیم را از حاکمان داشتند میدان نمود حالی
 گردانیدند - معاصران این معارضان و راجه بهار - نگه و حکمران بزر
 رسیدند - حاکمان معارضان و راجه بهار - نگه را تعاقب
 گردیدند - مرندانه از احوال مراری و ناموت و معسکر عادل حامی
 - تعسار نمود و چون خبر یافت که بر لهراسپ رفته اند تا آنکه
 دو گه ری از روز دومی بود تا قلیلی از قادیان خود و حکمران و مردم
 را با آمدن لهراسپ راهی شد - درین میان راز دودا چند روز
 در راه را و چاند که چند تنی از حاکمان او در هنگام کارزار حاکمان

گشته بودند اجازت طلبید که مقتولان خود را بپردازند - و پده سالار چون میدانست که لشکر مخالف جایجا ایستاده است و در اطراف جنگ قایم است منع نمود - از آنرو که اجل موعودش رسیده بود حرف - پده سالار گوش ننموده با ما'وجبی به پرداختن جان باختگان عرصه دایمی پرداخت - همین که فوج خاننشان از نظر ناپدید گشت غنیم فرصت یافته با گروه انبوه از اطراف بر رار دودا ریخت رار مذکور و معدودی که همراهش بود چون راه رستگاری مسدود یافتند دل بر هلاک نهاده از ا-پان فرود آمدند و بمردانگی نقد جان در باختند - و پده سالار پیش از آن که بمسدو لهراسپ به پردازد در اثنای راه نوردی بخشی از انواع مخالف بر می خورد - و شقاوت منشان بی آزار را براه فرار می اندازد - درین ضمن گروهی دیگر از میان جری برآمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت بد اختر و عنبر و کهدیلوچی درین فوج اند - و مراری با جمعی عقب آن قشون آراسته هرلرل را لهراسپ فرستاده است تا او را بیدگ در گمرز جامب اینها بکشد - پده سالار جز نبرد چاره ندیده بهوت برادر زاده رانا را به پیکار یاقوت خذلان شعار که در میمنه اشرار تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود - و بجگراچ که از دنبال می آمد گفته مرقداد که بسرعت خود را برساند تا باتفاق بر قلب مخالف بزنیم - بجگراچ گفت که چون جری در میانست در عبور قدری درنگ خواهد شد - خاننشان با وجود قلت پده تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت براراخت و دشمنان را نشان میده نشان از قیام انتقام آخته با همراهم برقلب

سپاه غنیمت حمله آورد - و چون گرد مصاب و خساره آفتاب قیرگون
 گردانید - و صدای کربا و آدای رونیده خم در خم - پیر بیلگون در
 پیچید - گروه مخالف پای ثبات از دمت داده - مرار برقرار اختیار
 نمودند - از غرایب اتفاقات آنکه در لسانی گزیر مقابله را جری
 پیش می آید - و از تندی راه اوج انبار امتزاج در حین گذشتن
 از تورک می افتد - مبارزان عرصه شهادت که از عقب می آمدند
 در بلوت گرداهی را به قبیح حوس و بر روزه ملک عدم گردانیده
 خود را بیادوت بدستگاه رسانیدند اگرچه حبشیان بدرزی ده خو
 برای محافظت سردار خود لحتی ثبات ورزیده آتش قتال ملتهب
 گردانیدند - اما بهادران نصرت نشان جمعی گذر ازین طایفه
 صاف را بگوی بیستنی مرستاده بغتة بر یاقوت مردود که در
 دولت نظام الملیکه در علو مرتبه و سرداری لشکر - هم و عدیل
 داشت و تختند - و بزخم بیزه و شمشیر کارش تا حجام رسانیدند -
 درین اثنا گروه حبشی مانده مور و مکس دراهم آمده خواستند
 که پیکر آن سیه رو از میان برده سرسایه - چند روئی خود سرانجام
 دهند - دلبران نصرت آفرین با کامی آن گروه حذالان پزوه کمال
 حماقت و حمیت کار نموده جسد پلید آن پلید را بدست
 آوردند - بقية السیف چون رو بگیریز نهادند قریب یک گروه تعاقب
 نموده جمعی را در حین مرار به گرامی دار ایوار گردانیدند - درینوا
 پس از مدیری شدن یک پیر شب نصیر بخا آمد به سیده سالار خبر
 رسانید که اوج مخالف از هر طرف شکست یافته راه گریز پیش
 گرفته - پیر سالار که گوس بر آواز خیر جانزمان و لهر اسپ دانسته

پراگنده خاطر بود بشنیدن مرده و میروزی خوشدل گشته از نگرانی
برآمد - جانی که سطوت اقبال عدو مال شهنشاه بی همان صف
آرامی هنگام نبرد باشد خاتان و قیصر را جز اطاعت و فرمان پذیری
چاره نیست - چه جایی طایفه سور نهادان مار طبیعت - چه هرکه
بر سارس شیطانی و هواجس نفسانی از دایره انقیاد اربابانی ین دولت
پا بیرون نهاد - دست خوش عساکر جهان پیما و پامال افواج گیتی
کشا گشته جان و ناموس خود را بپا نهاد داد - مصداق این مقال
غیرت اشغال سزا یافتن پیرا و دریا و جادون رای و یاقوت مردود
و غیر اینهاست - که هر یک در مقام خود گذارش یافته است - و بر
جوینندگان مآثر حضرت صاحبقران ثانی پرتو ظهور میدهد *

بیست و پنجم چون خبر رسید که مراری پندت از حوالی الوره
کوچ کرد و پنج کوره بصوب کهرکمی شتافته منزل گزیده است -
خانزمان باشاره خانخانان از او پرسگهتکه برخاسته بطرف نظامپور
نزول نمود که اگر احیاناً آن مقهور باز اراده آمدن نماید پیش روی
او داشته باشد - درینولا رفتوله و ساهو که مراری ایشان را جانب
او پرسگهتکه گذاشته بود بعد از رفتن خانزمان سرگهاتی را خالی
یافته شامگاه آنجا آمدند - و شروع در بان اندازی کردند - خانخانان
لهر اسپ را با جمعی تعیین نمود که پائین گهاتی بایستند - و چون
صبح دمید نصیرخان و راجه پهار سنگه و لهر اسپ را با تابینان
خون فرستاد که بالای او پرسگهتکه برایند و به تنبیه و تادیب
مقامیر به پردازند و بجگراج پیغام داد که از راه گهاتی که بنگاه
او نزدیک است برآمده در دفع مفسدان بکوشد - نصیرخان

و راحه بهار سنگه و لهر اسپ دارو که بکند آمده ناعیدم بدرد آزار
 بهادند - و نصرت شمشیر مقابله را از پیش برداشته گروهی
 را بقتل رساندند - و جماعت کثیر ناحوی گرفته و اسپ بسیار
 بدست آورده مطهر و منصور بشکر نصرت اثر مراد مت نمودند -
 درین روز پهلوانان بعد از انقضای یک بهر نعلینار رسیدند - علاوه
 که بدو یک نعل شتر حاجی مهاکوت بود رفته مقرر گردانند
 که بدقت آتش در روند - متعج حان برنده می آگهی پانته از مروئی
 حوب و هراس و کتل خود را بدو حاجانان مرستاد - و کمال
 تشعشع و انتهای اظهار نمود که چون تا عادل حایه پیمان را نایمان
 موکد ساخته ام که بی صوابند آنها حرب صلح در میان بیارم
 ناگزیر کسر خود را بدو مراری بددت مرستاده از کسی آورده و استیغای
 بهادران قلعه کشا آگاه مصارم - و دگای او را طلب می نمایم - تا
 دافع صلح نموده حصار را ناولدای دولت اند اعتصام را گذارم -
 امروز پیرایند قلعه موقوف داود قا حوری از مراری برسد -
 پهلوانان چون میدانست که گفتارش مروئی از راستی ندارد و نمگر
 و تمویل می خواهد روز بگذراند گفته مرستاد که اگر می خواهد که
 پیرایند قلعه امروز موقوف ماند پسر خود را ملا توقف نرستند -
 پس از آنکه طاهر گردید که او پسر را نمی مرستند دعوت را آتش دادند
 و یک برج و پالوده دراع از دیوار بپروید - بعد دهای حان سپار که انتظار
 وقت می بردند از توپ و تفنگ و حقه و دای که از بالای مهاکوت
 بی هم می ریختند هر دو مذاقته حصار در آمدند - حاجانان میدان
 علاوه و ساکرام و بولم بهادروا که بیرون شیر حاجی اس روی حندق

ملیچار داشتند تعیین نمود تا اندرون قلعه ملیچارها بر او راخند شرائط
 هوشیاری بجا آرند - و چون آخر روز مرادی و سایر عادل خانیه
 خبر فتح شفیده از طرف جماریتگری باز نمودار گشتند - سپهسالار
 خان زمان و نصیرخان و گروهی دیگر را باستیصال آنها روانه
 ساخت - افواج قاهره با غنیمت آرا گشته لختی بجنگ بان و
 تفنگ در آریختند - و همین که سه چهار گهویی از روز بانی ماند
 دلیران رزم پرست بران تپاه کار ریخته باندک کردند از میدان راندند
 و برخی از اسپ و آتم مقاهیر بدست آورده بمسکر نیروزی
 سعادت نمودند - درینوقت پسر محملدار خان نظام الملکی که بلقب
 پدر ملقب بود و اظهار هوا خواهی و دولتخواهی مینمود برهنمون
 بخت بیدار از قلعه نباتی که محل اقامت او بود نزدیک قلعه کالنه
 است بقلعه کالنه آمده - سپهسالار را پیغام داد که قلعه نباتی بهر که
 اشاره رود حواله نموده خود را پیش شما برسانم - خانخانان گفته
 فرستاد که چون بنه و یار ساهو و زندوله در بیضاپور است اگر بالفعل
 خود را بانجا رسانیده کاری تواند ساخت مشمول عذایات شاهنشاهی
 خواهید گردید - محملدار خان سعادت یاری خود را به نگاه آن
 ستاره موختگان بی آزر رسانیده دست نهیب و غارت برکشاد - و
 چون بد اندیشان این دولت خدا داد بدست خود ابواب خبران
 میکشایند و پدای خود راه خدایان می پیمایند اتفاقاً زن و دختر
 ساهو که با خزانه و اسباب در همان نزدیکی از جلدبر به بیضاپور
 آمده بودند بدست محملدار خان افتادند - و جز این قریب چهار
 صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان - باب و اجناس

از ساهوی سیاه رو و نزدیک دوازده هزار هون از نقد و جنس ار
 رندوله بتاراج رفت - و سپسهالار از اجتماع این خبر مسرت اثر
 مکتوبی مشتمل بر تحسین و آفرین بمحمدار خان نوشته اعلام
 نمود که عیال ساهو را بجهت فریاد قلعه دار کشته پذیرد خود بمسکر
 اقبال ملحق گردد - از آنجا که هنگام پرده کشائی تقدیر ایزدی و
 شگرفکاری قائده سرمدی رمیده بود - فتح خان از گران خواب
 شغلست و پندار بیدار گردیده دریافت - که به نیروی اقبال خاقان
 کشور ستان و تدبیرات صایده خانخانان قلعه دولت آباد من قریب
 بتسخیر ادیبای دولت قاهره خواهد در آمد - ناگزیر برای پاس
 عرض و مأموس خود و بی نظام عبد الرسول پسر گل خود را نزد
 سپسهالار فرستاده التماس نمود که چون باغواهی ساهوی مخدول و
 قلیبیس عادلخانی ابلیس طبیعت از مصداک قوم نمدگی ببراه
 شمامه زمام عاقبت اندیشی از دست وافته ام - و مصدر عصیان
 و طغیان گشته - امید داریم که جرایم مرا که ناشی از کمال نادانی
 و وسوس شیطانی است از درگاه گیتی پناه درخواست نمایند -
 و یک هفته مهلت دهید که عیال و اطفال خود و بی نظام از قلعه
 بیرون آرم - و تا انقضای وعده عبد الرسول را که اعز اولاد من
 است برسم روان نزد خرد نگار دارم - سپسهالار نظر بر عجز و بیچارگی
 او اسان داد عبد الرسول را پیش خود نگه داشت - و چون فتح
 خان بجهت برآوردن اسباب و عیال بار بردار و مدد خرچ استدعا
 نمود - بخانخانان میدان و استرآن خود را با پانکی چند داده لك و پنجاه
 هزار روپیه نقد از سرکار والا بلو داده برگذاشتن قلعه تاکید نمود -

فتح خان سفالید قلعه نزد سپهسالار ارسال داشته خود به بیرون آوردن
احمال و انتقال پرداخت - سپهسالار گروهی از معتبران خود بضبط
پاسبانی ابواب حصار مقرر گردانید - و فتح خان دل از قلعه برگرفته روز
دوشنبه نوزدهم ذی الحجه مطابق ششم تیر با بی نظام و همگی
ثواب و لواحق بیرون آمد - و حصون تسعة دولتا باد که از انجمله
پنج برزوی زمین است و چهار بر قلعه کوه باتوپ بسیار و سایر اسباب
قلعه داری از سرب و باروت و حقه و بان باولنای دولت قاهره و
گذاشت - سپهسالار دیگر با بندهای پادشاهی به تماشای قلاع نه گانه
که در بلندی و حصانت با نه فلک انبازند پرداخته نظاره شادمانی
نواخت - و خطبه فبروزی بنام گیتی امروز شهنشاه تخت و دیهیم
پادشاه هفت انلیم بلند آوازه گردانید - زمانه و زمانیان مراسم
تهنیت و مبارک باد بتقدیم رسانیده بزبان اخلاص ادا نمودند • نظم •
که یارب بدین شاه صاحبقران • که آراست گیتی باطن و امان
بقائی زیاده ز اندازه بخش • بهر لحظه اش دولت تازه بخش
همه کام او را برادر بخبر • به پیش مباد احتیاجی بغیر
چون انفتح این معقل منیع که آسمان قصورش با عذر آسمان
هم عمان است - و ساکنانش از بیم حوادث در امان - و برق آندپای
بدست یاری رواج عواصف بذروه آن نتواند رسید - و هم تیزگام
پدایمردی اندیشه در بین پیرامون آن نیارد گشت - از مآثر اقبال
خدا داد اورنگ آرای جهانی است - و مفاخر دولت ابد میداد
حضرت صاحبقران ثانی - و نگارش آن بر نویسنده و تلخیص این سلطنت
والا مرتبت ناگزیر - بذبران مجملی از احوال این حصن حصین

نگاشته نبذی از مہایات ایزدی کہ دروازہ این شہنشاہ دین ہنابہ و
 پادشاہ حق آگاہ روز افزون است بروی روز می اندازد - این دژ
 آسمان تمثال کہ نام قدیم آن دیوگر و دھاراگراست و امروز
 بدولتآباد اشتهار دارد قطعہ سنگی اسب سربلک کشیدہ و دور آن کہ
 از قلعہ تا بحائی کہ بآب رسیدہ تراشیدہ چنان ملسا و مصفا ساختہ اند
 کہ گذار مور و مار بران دشوار است پنجہزار گز شعری است - و
 ارتفاعش صد و چہل ذراع - و گرد آن حندقہ بعرض چہل ذراع
 شعری - و ژرمانی سی در سنگ خارا حفر ہودہ اند - از درون کوه
 راہی تاریک پر پیچ و تاب چون راہ مزار کہ در روز روشن جز بچراغ
 نورپردہ نباید بردہ اند - و دران زمینہا از همان سنگ تراشیدہ -
 ہائین کوه دروازہ ایست آہلین - و ارون دروازہ بآن راہ در آمدہ از
 درون حصار سرمری آید - همانجا تابہ کلاہی از آہن تعبیدہ
 ہودہ اند کہ اگر مرور شود آہرا بروی راہ داشتہ بالای آن آتش
 امروزید تا از شدت حرارت راہ درآمد مسدود گردد - اسباب مذکورہ
 کشایش قلعہ از بقب و حابط و سرکوب و جزاں در گردن این مؤیل منبع
 کارگر نیست - لہذا کمکد تعبیر هیچ یکی از کشور کشایان والا شکوہ
 بکنگرہ تسخیرآں برسدہ - از انجا کہ تائیدات صمدانی و تیسہ برات
 آسمانی پیشکار این حضرت والا رعیت اسب و کارگذار این دولت
 بلند دولت حوادث ارضی و سماوی از اسباب کشایش گشت -
 بخسب ابواب باران کہ موجب مراجعہ مواد زندگانی است بران
 ملک مسدود گردید - و ابر کہ براندی و جوانمردی ضرب العذل
 است چنان رمت شد کہ بقطرہ آبی صامحت نمود - و از ان

قحطی منفرط بروی کار آمد چنانچه - پور برین از بام تا شام بشرفی
 قانع بود - و آنرا از طمع گر - تنگان زیر زمین پنهان میکرد - و از
 شام تا بام بگرد - ساخته بود و آن نیز از چشم مردم زخم محاق نمیدید -
 و از آن وبائی که تمام آن ملک را فرو گرفت پدید آمد - چنانچه
 هیچکس بتجهیز و تکفین نازنیفانی که بنار قدم بر زمین می گذاشته
 اند نپرداختی - و بحفر قبور مستورات را که دیده خورشید و ماه بر
 طلعت شان نیفتادی در پرده نکردی - و از آن خرابی عظیم بآندیار
 روی نهاد - و چون آذوقه قلعه نشینان تمام شد - و امید غله چه از
 فقدان حبوب و چه از محاصرات متوالیه عساکر نصرت به اثر پیش
 از رسیدن خانخانان نماند - و درین اثنا خان خاندان نیز بانواج قاهره
 در رسید - ناگزیر باضطرار و اضطراب که همواره نصیب بداندیشان
 این دولت روز افزون باد امتاده قلعه را باولیا مملکت - پرند -
 هر که بدیده عبرت بین و نظر خبرت گزین این جوار استوار را به
 بیند - بقیین داند که از آثار بشر نیست - نه نیروی اینان بکنند و
 تراشیدن آن وفا کند - و نه عمر اجتماع بانجام آن اکتفا - همانا
 این اثر ارم پیشین است چنانچه کلام غیر مخلوق در ذکر قوم صالح
 علیه السلام بران ناطق است - و کابوا یحکمون من الجبال بیوتا -
 با عقاریب بحکم سلیمان علیه السلام این کار دشوار و صنعت استوار را
 باتمام رسانیده باشند - حاجی محمد جان قدسی که بمناقب طرازی
 این درامت فزانیده و بمقاخر پردازش این اقبال پاینده کامیاب است
 این چند بیت در وصف قلعه مذکور گفته - • نظام •
 حصاری که مدانش ندیده است کس • بود قلعه دولت آباد و بس •

ملک راج از رعیت پایه اتش • کفود اسب از لطفه سایه اتش
 حرد را بود حردقش در بطره • و مکر خرد مدد ته دار تر
 بود مملکت را عروس این حصاره که پایش بود از شفق در نگار
 از انجا که کار پردازان مصا و قدر ظهور هر امری را دوستی حاصل و
 شخصی مخصوص نار بسته اند متح اس ملعه دشوار کشا بر ما
 میمنت نشان در امت بلند مرتعت حصرت صاحبقران ثانی راس
 سامی ادوگ از ای جهاندانی مژوظ - احنه بودند - هر چند سقطن
 صامیه و خواندن بالیده حصروما حصرت عرش آتشیانی معامی حمیده
 نگار داشتند اثری نران مترتب نگشت - اندر - منجانه همواره صیت
 قلعه کشائی و عالم آرائی حصرت شاهنشاهی را تا ملک دراز است
 و گواک سبار - در ربع مکنون صابر و دایر داران •

و چون بدست و ششم دی الحکم مطابق روز تیر از ماه تیر
 مزدی این میروزی از عرصه داشت چه سائر بسمع منارک که شاهزاده
 بشایر بان رسید - حاضر اقدس ابدساط یامت - ملتزمان سرور خلاصت
 را گلدسته شاد کلمی بدست امتان - بدایش اندی تقدیم رمید -
 موت کامرانی مرو گوتمدد - طنطله نصرت گوس امروز جهانبان
 گشت - گیتی حدارند خلعت خاصه نا نادری و شمشیر مرصع و
 درو امپ از طوبله خاصه یکی نازین طلا و دیگری نازین سطلا
 و میل از حلقه خاصه نابراق بقرة وحل محمول زر رعیت و ماده فیل
 برای هاتحال - و خلعت و امپ از طوبله خاصه نابراق طلا و میل
 خاصه برای خاترمان - مصحوب سید لطف علی بهکری عنایت
 نموده ارمال داشتند - و بصورتحال را بصر خلعت و امپ از طوبله

خامه با زمین سطله و غیل از حلقه خاصه فرستاده بولا خطاب خان دررانی و باضاده هزاره هزار - وار بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار سواران گردانیدند - و دیگر بقدها که درین مهم مصدر خدمتی شده بودند بقدر مرتبه نوازش یافتند - و مدتی سنگه ولد را در دزدان را که در وطن بود با رسال خلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب را مقتدر گردانیدند - و چون بعد از کشایش حصار سپهسالار خواست که برخی از بندهای اخلاص شعار را بحراست قلعه بگذارد - و خود بی نظام و فتح خان را همراه گرفته بصوب بهرانپور بشتابد - و اکثری از رهگذر آنکه لشکر نیروزی در مدت محاصره قلعه انواع رنج و تعب کشیده بود همواره با بیست هزار سوار بیجاپوری و نظام الملکی بکارزار پرداخته و آذوقه نیز کم شده از تکفل این معنی سر بر تافتند - خان دوران که بغزونی خدمات شایسته مورد نمایان خاقانی امت از اخلاص خالص و حماست راسخ پذیرای این خدمت گردید - خانانان او را با سید مرتضی خان و جماعه دیگر از منصفان در قلعه گذاشته بجانب ظفر نگر راهی شد - در اثنای راه نوردهی مخالف بیجاپور هر روز بجنگ و بیکار پیش می آمدند - و جمعی را بکشتن داده بهزاران خواری و ناکامی میگرفتند - از انجمله تاناجی دورودیه که سرآمد گروه شقاوت پزوه بود آتش افروز جهنم گردید - پس از رسیدن افواج قاهره بحوالی ظفر نگر مراری و مایر بیجاپوریان فرهاد پدر رندوله را فرستادند - باشد که بوساطت او ابواب صلح مفتوح گردد - سپه سالار از اطلاع بر هیلت سازی و مکر پردازش ایقان فرهاد را بی نیل مطلب بر

گردانند - و بطرف دیگر درآمده از غله که در آن جا ذخیره بود آنچه
از برهانرز و حوالی آن بطلب او درس هنگام رسیدن مردم داد -
حائق از عسرت برماهیت گرانندید - و مقامی عادل حاکم نواز
یاس و یاس مراجعت نموده دولتمدار وقتند و چون صد استعد
که در قلعه آذوقه کمی پدید آمده است و حال دروازه نا فلتی
محتاج طلب آن می بود از در دیوار سلطانهائی که گند دروازه مساکر
گردون متأثر تر امر احته بودند و هنگام در آمدن بدد حته ورود آمدند
و قلعه را محاصره نموده حاکم و پنگار آغار بهادند - حال دروازه
انتظار کومک برده مکرر از قلعه نروان آمده چپقلشهای سر داده
بر می کار آذر - و از امر که بحس سلوک از رعایای حوالی
دولتمدار مطمئن خاطر بود، غله مفرمانند در ثباتی قبل از صبر
آذوقه محسنت نموده - حال حاضران بعد از شدن اس حذر اوایل
مکرم نا رسد دیوار صورت دولتمدار راهی گردند - و مقهوران چون
درمانند که درس معنی نسجا نوازان که حرمی حیات خود را نداد
منابر دهند کاری نمی تواند صاحب - و آزار آمدن حاکمان در
قرلری در وادم عربمت ایدان ایداحب - دور قلعه را گذاشته نراه
ناسک و ترنگ که در حوالی آن نان گنگ درس ایام پاناب بود
و در اطراف عرق آب در آمده نکام نا کامی و - پیر مرار گشتند -
حاکمان ده هزار گار غله که همراه داشت در قصد تری و نوازان
حواله نموده تا ده گروهی دولتمدار رسانده مصروف همهی قلعه
فرستند - و خود در هانپور رفته جماعت را برگماشت که دید بادی
فتح حال که از عقل دور اندیش بهره ندارد و بی نظام از صبر می

نیک از بد باز نمیدانند پدید آزند - مبادا بقصون دیو نفسانی و غنون
غول نادانی مصدر امری گردند که صورت ذنوع این ناقص خردان
شود - چون خان دوران با تاپینان خود در کشایش این حصار تعب
بسیار کشیده بود از غزونی عاطفت یرلیخ قدر نفاذ یغام ار شرف
صدرر یاست که قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه که صوبه داری
به او متعلق بود رفته چندی بیاساید - خان دوران مرتضی
خان را در قلعه گذاشته و زری که از خزانه عاصره با خود داشت
برای ناگزیر قلعه بمشار الیه داده فرود آمد - و روانه مطلب شد -
درین ایام از عرضه داشت راجه بهارتهه که بحراست تلنگانه معین
بود بعرض ملتزمان بارگاه خلعت رسید که بولا و سیدی مفتاح که
با سه چهار هزار سوار در قلعه دیکلور (ن) اقامت داشتند از
استیلائی دلیران معرکه هیجا قلعه را را گذاشته ره گرای فرار گشتند
و مبارزان لشکر منصوره گروه انبوهی ازین طایفه خذلان پرتو در اندازی
گریختن مقتول و مجروح ساخته عیال بولای مقهور را با یک فیل
بدست آوردند - و قلعه بتصرف اولبای دولت قاهره درآمد *

در عشره اولای محرم ده هزار روپیه برسم مقرر باصحاب
نیاز عطا شد *

یازدهم عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو بقیه بیل عقبه
فلک رتبه مربرافراخته عنایت الله در فیل و بهادر سه فیل برسم
پیشکش گذرانیدند - و از اسیران فرنگ چهار صد آدم از مرد و زن

و خورد و کلاں را اضماع آن کفرگرمای صلابت گرا بدطر پادشاه اسلام
 پرور در آوردند - حادث دس سوار کفرگذار ماریات شریعت مرماں داد
 که بحسب آن گروه شعادت پروه را تراه موم صلب محمدی و شارع
 مستعزم دس احمدی خوانده نادعان احکام اسلام تکلف نمایند -
 مریخی که تومدق احرار این شرف یافتند مقبول دس صواب آئین مورد
 مراحم شهنشاه حق آگاه گشتند - بدشتیری را که از روضه بهالت
 و وثوق صلابت سرار ادراک این دولت بار پنجیدند نامرا سمت
 نموده حکم فرمودند که این طایفه نکوخته کردار را محسوس و
 معذب نگذارند - هرکه درهمویی تومدق ناسلام گراید تعرض
 مقدس رسامند تا از برای او اوقات گذار معزز فرموده آید و هرکه
 این شرف در بناد همواره معید باشد چنانچه اکثری ازینان در
 خمس بکسبم بدو-تند - از اضماع هرچه تمایل اندنا علیهم السلام
 نود حسب الحکم در آب حوض امکنده نامی را درهم شکستند -
 درمذوق بهادشاهر دهای والد اقتدار و امرای عمدت حضور تائیس هر سال
 خلعت دارایی عنایت شد راحه و اسنگه ولد مهاراجه رعنایت
 مل - و مرار گردید *

یست و ششم دروزحان فاطمه محل را بمرحمت مل و حلایل الله
 حان را ناماده پانصدی درمست سوار بمصص هزار و پانصدی
 پانصد سوار - و امانت حان فرادر علامی اوصال حان را بمصص
 هزار و صد سوار از اصل و اماده بر مواحتند *

روز سه شده دهم معر مطامع بمصص و پنجم امرداد از ناسار
 کاری هوای مرآت عارضه تب و گرانسی مرنامت تعمیر مراح معلی

گشته جهانی را در اضطراب انداخت- از بارگاه خلافت انواع خیرات و امنان مبرات بتقدیم رسید- نیازمندان درگاه ایزدی دست دعا بپرخ برین برداشته پیشانی ابتهال بر زمین گذاشته صحت ذات اقدس و تندرستی شخص مقدس را که

• مصراع •

سلامت همه آفاق در سلامت اوست .

از شفاخانه غیبی مسالت نمودند- پس از سپری شدن سه روز مزاج وهاج اعتدال پذیرفت- پزشکان عیسی دم که بدوام حضور افتنای سعادت و استیغای برکات مینمایند از عطایای پادشاه جود گستر خلعت یامنه بانعام مبالغ گرامند دامن امید بر آوردند- ذواب سپهر قباب خورشید احتجاب ملکه ملکی آیات بیگم صاحب و دیگر مستورات حجب عصمت و مخدرات تلق عفت پنجاه هزار روپیه و پادشاهزادهای بخت بیدار و نوینان اخلاص شعار یک اک روپیه برسم تصدق گدرا دیدند- ازین مبلغ یک اک روپیه بدستگین و پنجاه هزار روپیه بمسئقات عنایت شد •

هژدهم سیف خان صوبه دار اله آباد باسلام آهنگان سلاطین مطاف سر برافراخته هزار مهر بصیغه نذر و برخی مرمع آلات و طلا آلات و دیگر اشیا بعنوان پیشکش گذرانید- و بشرف پذیرائی رسید •

فرستادن پادشاهزاده والا قدر محمد شاه شجاع

بهادر بصوب دکن و ذکر وقایع دیگر

چون از عرایض خانخانان مکرر بعرض باریامتگان حضور رسید که کشایش حصار دولتا باد باس تمام در دل دکنیان انداخته - و

امواجی که بخدمات این ملک می پردازند از کثرت ترددات شایه و قلمت آذوقه محنت آورد و رنج فرمودگشته بمهمی دیگر نمیتوانند پرداخت - اگر یکی از پادشاهزادهای کامکار بختیار را با باز و سامان شایسته از خزانه و قوطخانه و دلیران رزم پژوه و پیلان کوه شکوه بایضوب تعیین مرمایند - امید امت که بمپامن اقبال حضرت خاقانی ولایت بیجاپور در حیطه تصرف اربابی درات روز افزون در آید - خاقان گیتی ستان روز یکشنبه بدست و دم شهر صفر مطابق ششم شهر ذی قعد از گذشتن نه گهزی - اختر برج سلطنت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را که هفتصد و پنجاه و پند و روزیانه می یامند بخدمت خامه با نادرش طلا درزی و کپود مرصع با پهل کتاره و شمیر مرصع و منصب والای ده هزارش ذات و پنجهزار سوار و عنایت علم و بقاره و تومان و طوغ و دو اسب از طوبه خاصه یکی پازین مرصع و دیگری با زم طلای میناکو و فیل از حلقه خامه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده بیل و رتبه و انعام شش لک روپیه نقد بلند با یکی بخشیده با پیلان آسمان بهاد و اسپان تازی بزرگ و سلاح و خزانه بسیار و لشکر جرار با نصوب رخصت فرمودند - و در حین رخصت فاتحه فیروزی برخواندند - و از شمول عاطفت و دود شغفت حکم شد که از در دولتخانه بر رتبه سوار شوند - و نقاره شادمانی نواخته روانه گردند - و از اسرار منصبداران سید خاکیهان و راجه جیمسنگه و راجه پتهلداس و الله ویردی خان و رشید خان انصاری و خواص خیال و ماده و سنگه ولد راو رتن و قزلباش خان امشار و سید عالم باره و چندر من بندیل و

راجه روز امروز و بهیم راترور و راجه رام داس نوروی و بکه تازخان
 و اصالت خان و خایل الله خان و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر
 و جمالی ولد قمر خان قزوینی و حبیب - ووز و شرزه خان و دیگر
 دادران جدکار و جاسپاران شہامت دثار و هزار احدی و هزار سوار
 برق انداز و پیداء بسیار از تفنگچی و کماندار در ملازمت آن گوهر
 اکلیل خلعت مرخص گشتند - سید خانجہان بمرحمت خلعت
 خامہ و اسپ از طویلت خامہ با براق طلا و قیل از حلقہ خامہ با
 مادہ غیل و راجہ جیسنگہ و راجہ پتہلداس بمعایت خلعت خامہ و
 اسپ از طویلت خامہ با زین مطلا - واللہ و پردی خان و اصالت خان
 و خلیل الله خان بخلعت و اسپ - و بعضی بمعایت اسپ - و
 برخی بمرحمت خلعت - مفتخر و مباهی گردیدند - و اصالت
 خان از اصل و اضافہ بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
 و خدمت بخشگیری این اشکرسر بلندی یامت - و حکم شد کہ
 بیست و پنج لک روپیہ از خزانہ بجہت مدد خرچ ملصبداران و
 مشاہرہ احدیان و برق اندازان و غیر آن ہمراہ دہندہ

نہم ربیع الاول صادق خان میر بخشی یزنہ یمین الدولہ از
 جہان مانی درگذشت - اعلیٰ حضرت از عموم رانمت و بندہ نوازی سرو
 جوبہار سلطنت پادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر را برای مفاخرت
 اخلاش خصوصاً پسر کلان او جعفر خان کہ بحسن عقیدت و لطف
 خدمت منظور انظار شاہنشاهی است بتعزیت فرستادند - و حکم
 شد کہ بقزوینی الطاف خانانی تسلیہ بخشیدہ اورا با برادران بشرف
 بساط بوس مشرف گردانند - پس آزان کہ جعفر خان با برادرانش

بمبادات حضور نایز گشتند فرمان رومی جهان بزبان رحی ترجمان
 سخنان غم زدای که هر یک حرز نازوی هوشمندی و تمیمة گردن
 بخت بلندی بود فرموده جعفرخان را خلعت خاصه و باضامه
 هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار
 سوار - و روشن ضمیر را خلعت و باضامه پانصدی ذات و سه صد
 سوار و بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بر بواختند -
 و عبده الرحمن بپنجاه سوارامراز گشت - و بهرام پسر چهارم بمنصب
 پانصدی ذات و صد سوار مر بلندی یافت *

شب دوازدهم ربیع الاول بحکم شهنشاه حق آگاه مجلس میزد
 سرور ابیا خلاصه امضا علیه افضل الصلوات و اجملا آرایش یافت
 و گروهی از مضه و ملجا و محافظ حاضر گشته بتلاوت قرآن و ذکر
 محاسن و مکارم آن خلاصه انص و جان پرداختند - و آتاق بانواع
 بخور و اتسام عطر معطر گردید

چنان شد بخار بخور اوچ گیر
 که شد و همه روی بدر منیر
 مشام هوا شد چنان عطریاب
 که شبنم نمی ریخت غیر از گلاب

و خوانهای اطعمه گوناگون و فواکه رنگارنگ و اصناف تنذلات و صنایع
 حلویات فروخته صلی عام در دادند - سرور آرای خلافت برای
 پاس تعظیم و بزرگ داشت این شب متبرکه بر مسندی که بر روی
 زمین گسترده شده بود نشستند - و بهر کدام از ارباب صلاح و اصحاب
 استحقاق در بخور حال خلعت و فرجی و شال عنایت فرمودند -

و چون مردم بسیار فراهم آمده بودند بردارند هزار روپیه مقرر
هشت هزار روپیه دیگر افزودند .

چهاردهم سیف خان را بعنایت خلعت و اسب از طوبیله
خاصه با زیری مطلق نوازش فرموده بصوبه الهاباد که در عهد او بود
دستوری دادند .

پنجم و چهارم خان دوران از مالوه آمده باحراز سعادت ملازمت
مستعد گشت - و هزار اشرفی بصیغه نذرگذرانید - سنکرام زمیندار
کنور نیز باسلام عتبه والا مربرافراخت - برآچه بختاور پسر راجه
راجسنگه کچواچه که از ضلالت کفرهائی یافته بسعادت اسلام رحیده
است خلعت و دو هزار روپیه نقد عذایبت فرمودند .

اسلام خان که پس از تغیر حکومت گجرات بحکم اقدس از راه
بجهت آوردن بی نظام و فتح خان و اموال ایشان به برهانپور رفته بود
پنجم و هفتم شرف آستان بوس دریافت - و هزار مهر بعلوان نذر
وجواهر و مرصع آلات و تنسوقات گجرات که قیمت همه یک لک روپیه
باشد برسم پیشکش بنظر انور در آورد - و بی نظام و فتح خان را که
مهابت خان خانانان با غنایم قلعه دولتآباد همراه او روانه درگاه
معلی ساخته بود حاضر گردانید - بی نظام را بسید خانجهان حارس
قلعه گوالیار حواله فرمودند - و فرمان شد که چنانچه بهادر نظام الملك
که در فتح قلعه احمد نگر اسیر اولیای دولت قاهره شده بود در
قلعه مذکور محبوس است بی نظام را بنزد دران قلعه مقید دارد - راز
مجرم نوازی نقوس سنایات فتح خان با آنکه از شقاوت فطری و
وازدنی طالع مکرر مصدر حرکات نکوهیده شده بود بزال عفو شسته

پرتو بزر عاطفت ملکه بر حال او آنگذید - و در ملک مددگار درگاه
 جهان پناه مدقظم ساحتہ سعادت حلقہ و در لک رویہ عالیہ
 معتمد گردانیدرد - و اسباب و اموال او را بار بار گذاشتند - و هر چه
 در بی نظام تعلق داشت در سرباز والا ضبط شد - پردیخان ناصیہ
 ششصد سوار مدصوب ہراری ہر روز سوار - و عند الرحمن ولد
 صادق خان خدمت لشکرگیری احادیات سرافراز گردید ۛ

نکارش وزن قمری

روز ششم یازدہم ربیع الثانی سنہ ہزار و چل و نہ مطابق
 بیست و سیوم مہرمہ مجلس وزن قمری احتتام حال چل و سیوم
 و افتتاح چل و چارم از سنہ عمر حارید طرار نائیں مہمود ترتیب
 یامت - آن بہان کرم نطا و دیگر اشدای مہمود سعیدہ آمد - چون
 مقور گشتہ کہ تا پادشاہراہای والا گہر را خدمتی ماسور نگردانند
 ملصوب نہدند - چلا چہ نہ درۃ الناح - لظمت مسجد شہ شجاع
 بہادر پس از دستوری مہم دکن مدصوب عنایب شد - مہیں پور
 خدمت نائیں دیگر محتملداں کامکار کہ فقہات درخات بروریانہ
 سر بلند اند تا این تاریخ ہزار رویہ روزنامہ می یامند - لیکن اراسرو
 کہ حدیث امور این ملطعت بر دوق اقتصادی خرد دور بین است -
 دریں روز مسعود آن بیدار نحب را کہ ناحق پندیدہ و اطوار گردہ
 در صمبر حورشد بطیر اورنگ آرای بہانداسی پیش از دیگر
 احلاف حا دارند - و حاقان مہربان بدورچی امثال رضامند بینند -
 مدصوب والا درازدہ ہراری ذات و شش ہزار و سوار و علم و فقارہ

و تومان طوغ و آملاب گیر و خیمه سرخ که جز پادشاهزادهای
دیگری بنصب آن مرخص نمی گردد - سواراژ ساختند - و سرکار
حصار را که حضرت فردوس مکانی در آغاز جلوس مبارک بر
سر بر سلطنت هندوستان بهشت نشان در قبول حضرت جنت
آشیدانی عنایت نموده بودند - و آن حضرت در عهد دولت
خود به حضرت عرش آشیدانی و همچنین حضرت عرش آشیدانی
به حضرت جنت مکانی و حضرت جنت مکانی به حضرت صاحبقران
ثانی ادام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس الاقصی و الادانی ارزانی
داشته بجاگیر آن اختر برج سلطنت مقرر فرمودند - و نوجدارمی
سرکار مذکور بمحمد علی بیگ خویش قلیچ خان مقوض گردید -
اسلام خان را بخلعت خاصه برنواخته از پرورده نوازی بوالا پایله
بخشگیری اول رسانیدند - بخشی ممالک گذارتن تاریخ مینماید -
خان دوران صوبه دار مالوه بمرحمت خلعت خاصه و شمشیر خاصه
و اسب از طوبله خاصه با زمین مطلا و فیل از حلقه خاصه بلند پایگی
یافته بخدمت پادشاهزاده جهانیان محمد شاه شجاع بهادر دستوری
یامت - راجه بهارته بندیده باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار
بمنصب چار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار - و از اصل و افتاده
جان نثار خان بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصدی
ذات و هزار و پانصد سوار - و مکرمت خان که بخدمت فوجداری
نواحی دار الخانات اکبر آباد سرنوازی یافته - بمنصب دو هزار
ذات و هزار سوار - و شریف خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و
هزار و دویست سوار - و سهراب خان ولد آصف خان جعفر بیگ

نمصب هزار و پانصدی دات و هشت صد - سوار - و فاسی محمد
 سعد کرهرودی که از تعدر مکرمتخان ندیوانی بدوتات رکاب - عادت
 سر بلند گشت نمصب هزاری دود - سوار مراد مختار انداختند -
 و خدمت ندیوانی - سرکار - پیش پور حلاوت محمد یوسف تعویض
 یامت - و داروغگی دایق و تصحیفه منصداوان از تعدر فاسی محمد
 سعید کرهرودی برین اندس علی برادر اسلام حان مقوص فرمودند -
 چون درص مقدس رسید که از دلایل محومی می الحمله گراسی
 در سال حال از سنس عمر اند طرار ظاهر میگردد - از اسوکه تصدق
 عقه و سله دات و دات اندس را دات - دات اندس را دات
 وزن نموده مدلع همسنگ ناهل احشفاق دهند - لذانرا نیص و
 شتم رنوع الدامی نار دیگر اس حها اصال که همواره ده ندل و
 عطای اموال حها را از اخذناج مرمی آرد نزد سرح سلحده
 آمد - و مدلع نمسندس مرحمت شد - و اراحا که حفظ ابدی
 شامل حان اس سرمایگ اس و اما است درس حال مکروهی دوحود
 همه سود برسد - همادا این کلات از اثار تصدق بود یا صدق حدیب
 کدب الملحمون و رب الملحمه ظهور نمود •

سلح ماه بوننجان از اصل و اصافه نمصب هزاری دات و
 هشتصد سوار هزارازی یامت •

هفدهم حمادی الاولی صوکت حلال مرمس درامت و ابدال از
 دار الحکومت اکثر آباد دسیر و شکار روغتاس و نازی متوجه گردید -
 شاه بیگ حان ناصبه هزاری هزار سوار بمصب - هزارازی - هزار
 سوار - و اهتمام حان ناصبه هزاری ششصد سوار بمصب در هزاری هزار

در بخت سوار - راز اصل و اضافه حقیقی برادر باقرخان نجم ثانی
 بمنصب هزاری ششصد حواری سر بلند گشتند - پرموتم سنگه نبیر
 راجه راج سنگه کچواکه که بیمن بندگی پادشاه اسلام از ظلمت آباد
 کفر بفر و غستان ایمان رسیده بود بمعادتمند موموم گردید - و بخلعت
 و اسب و زر نقد نوازش یافت *

واضح باد

که مصنف احوال هر ده سال را یک یک مجلد کرده
 است لیکن درین جا بلحاظ زیادتی حجم تا این مقام یک
 حصه علیحدہ نموده شد تا در مجلد کردن بدینا نباشد *

۹۰۷۹

آغاز سال هفتم

از دور اول جلوس مقدس

روز شنبه غرة جمادى الثانیه سنه هزار و چهل و سه مطابق
دوازدهم آذرماه هفتم سال میمنت اشتمال فرح بخش جهانیان
گشت . و نوید کامرانی بهالمیان رسانید .

دوم نور محمد عرب بمنصب هزارى ششصد هزار از اصل و
اضافه هرامرازى یامت .

مبوم خدیو اقبال که عشرت صید و منجی پر اندرخته معارفت
فرموده بودند باع نور منزل را نصارت تازه بخشیدند - بهین الدوله
آصف خان و علامی افضل خان یا دیگر امرا و سایر بندها که در
دارالخلاه انامت داشتند پذیره شده شرف ملازمت دریامندند .
چهارم دارالخلاه بهماهیجه ریالت عالیات فروغ آگین گردید .

بیست و چهارم محلدار خان از دکن آمده سعادت آستان بوس
اندرخت - و بهرحمت خلعت و کمپوزه مرصع و منصب چار هزارى
ذات و دوهزار هزار و اسب و فیل و بیست هزار روبیه نقد سر بر
انراخت - و هرگار منگیر از توابع صوبه بهار در انقطاع او مقرر گشت .

غرض رجب خیرات خان که در نخستین سال جلوس مقدس از قبل قطب الملک نزد والی ایران برسالت رفته بود و درین سال مراجعت نموده بتقدیل عقبه فلک رتبه پیشانی طالع برانروخت - و سه تفوز اسپ با چند استر و شتر و اقمشه ایران بر سر پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورد - کلیان جهالا که اعلی حضرت در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام پادشاهزادگی هنگامی که بقصد مالش رانا امر سنگد در اودیپور اقامت داشتند - و بعد الله خان بهادر فیروز جنگ اورا دستگیر نموده به پیشگاه حضور آورده بود جان بخشی نموده ازان فرموده بودند و امروز از راجپوتان عمده رانا جگت سنگه است که از قبل رانای مذکور بدرگاه والا آمده عرصه داشت اورا با يك فیل که بطریق پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید .

نکارش جشن شمسی وزن

روز جمعه بیست و ششم رجب سنه هزار و چل و سه مطابق هشتم بهمن جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و دوم و آغاز چل و سیوم از جاری زندگی حضرت شاهنشاهی انعقاد یافت - و آن دریا نوال بخشش را بطلا و دیگر اجناس معهوده منعقدند - درین روز میمنت افزوز بر منصب علامی افضل خان که پنجهزاری ذات و سه هزار سوار بود هزاری ذات افزودند - و جمعه خان را بعنایت نقاره بلند آرازه گردانیدند - مکرمت خان بعنایت علم و فیل سر عزت برانراخت - و از اصل و اصانه باقی بیگ قلماق بمنصب هزاری شصت سوار و خطاب خانی - و میر عبد الکرم داروغه عمارات

دولتخانه دار الحکومت اگدراناد منصب هراری در هند سوار سوارش
یادند - بنامند پسر زای نوالداس که منصب مشرقی دولتخانه
والا سرامراز است یک میل پیشکش نمود *

شب بیست و هفتم دو هزار و پانصد معرور نارباب استخفاف
عداب در سوادون *

نسیب و هم مطابق یار هم بهمن امیرنگار دمثال نادرشاهزاده
والا انال محمد دارا شکوه را از دختر ملک احمد سلطان پرور صیده
گرامی درمورد - محضرب حامیایی مریم سعادت حازدانی نمدرل آن
احقر برج خلعت شرف مودم ارزانی داشتند - و آن گوهر اکلل
سلطنت بعد از ادایی مراسم پا انداز و مزار امام قعب و هدایا
معلوان پیشکش گردانده فرمان شاهشاه نعم الدوله دوتوقور پارچه
با حمدهر مرصع - و ملامی اصل خان و شایسته خان خلعت با
چاقو کب زردوری و باقم خان و حمدهر خان و منور حمله و موسو و خان
و شاه موارخان خلعت نامرخی و مسامر بندها خلعت تنها سفایم
موردند - و اسگرده اخلاص پزده بحسب در پیشگاه حضور اعلیٰ محضرب
بعد از آن پیش پادشاهزاده حوال بحسب ده تحلیفات پرداختند -
و شهباشه آسمان حاد همانجا طعام تناول فرموده آخر روز دولتخانه
معلی را در حضور معور گردانیدند *

در ادراختن رایات فیروزی از

دارالحکومت منصوب پنجاب

چون دار السلطنه معور که آن بئر مستقر - دربر خلعت این

دودمان خواتین نشان است از جلوس میمنت مانوس برورد رایات
جهان پدما زینت نیامده بود - و خاطر عشرت پیرای بندگان اعلی
حضرت بگلگشت خطه بی نظیر کشمیر که بغزونی - بزه و ریاحین
نموداریمت از نردوس برون بل بهشتی است بر روی زمین نیز
رغبت میفرمود - بنابراین اخر روز پنجشنبه حیوم شهر شعبان المعظم
سنة هزار و چل و سه مطابق چاردهم بهمن مویکب جلال از اکبر
ایاد بصوب پنجاب راهی گردید - و سراق عظمت که بیرون شهر
دار الحاکمت کنار دریای جون برافراخته شده بود بنزول اقدس مورد
سوار گشت - و سه روز درین منزل مقام شد خان عالم را که از میر
شکاری وقوف تمام دارد هزار و پانصد اشرفی عنایت کرده حکم
فرمودند که تا دار الملک دهلی ملازم رکاب سعادت باشد - بحاکم
خان چار صد اشرفی و به شیر خان قرین ده هزار روپیة و بصوفی بهادر
فیل مرحمت شد - و از اصل و اضاة مبر شمس بمنصب دوهزار و
پانصدی دو هزار سوار - و پیرخان میانه بمنصب هزاری هشتصد
سوار سرباز گشتند - هفتم مویکب اقبال ازین منزل کوچ نموده برة
نور دی درآمد - و از عدالت گستری و رعیت پروری مقرر فرمودند
که بخشی احدیان با احدیان تیرانداز یک طرف راه و میر آتش
با برق اندازان از طرف دیگر اهتمام نمایند تا بعیور اردو و مرور
لشکر زراعت پا مال نگردد - و چون بسطت اردوی گبهان پوی بعد
از نزول بسطت زمین را فرو می گرفت - داروغگان و مشرکان و امنا
معین گشتند تا هر قدر زراعت پی سپر گردد برآورد نموده حصه
رعیت بر رعیت و حصه جاگیر دار که پدایه هزاری نریده باشد

بجایگزین دار از مرکز معلی زر نقد بپرسانند - باسلام خان میر بخش
اسپ از طوبه خاصه با براق طلا عنایت شد - شانی پسر سیف
خان بمرحمت میل مقتدر گشت *

چهاردهم در مهترا که از معابد مشهوره کفر هندوستانست الله
ویرد بخان قراول بیگی بمرض مقدس رسانید که آن روی آب در
بیشه که معذنی موضع مهاین است شیری چند بغل در آمده
و قطع نظر از جان شیری وحوش محرا بمواشی تصبات و قربات
ان فواحی ضرر بسار می رسانند - شهنشاه شیرشکار یکشتی از آب عبور
نموده نیل - واره بندخچیرگاه در آمدند و چهار شیر در نر که در نهایت
دن آوری و قوت بودند و دو ماده به تفنگ شکار فرمودند - و یک
شیر بچه را گرز برداران بفرمان والا زنده بدست آوردند *

شبه پانزدهم که لیلة البراء بود بموجب حکم اشرف کلار دریا
سفاین بلباس و چراغ برادر و خنده آمد و تماشای چرالغان عشوت
ازای خاطر اقدس گردید - درین شب متبرک که هزار روپیه مقبور
به نیازمندان عطا شد - و عبادات مخصوصه این شب بتقدیم رسید -
روز دیگر از مهترا نهضت نمودند *

یستم کلان جهالا را که پیشکش وانا جگت سنگه آورده بود
بخلعت و اسپ سرافراز ساخته مصحوب از خلعت فاخر و اوروسی
مرصع با در اسپ از طوبه خاصه یکی با زمین طلا و دیگری با زمین
مطلا و نیل برابا فرستادند - درین تاریخ الله ویرد بخان بمرض اشرف
اندس رسانید که درین فواحی شیری چند ظاهر گشته - اعلی
حضرت بانصوب تشریف فرموده دو شیر یکی نر که هفت من و

دیگر ماده که پنج من پادشاهی وزن داشت بتفنگ شکار کرده
معادلت نمودند - بحکیم الملک چهار هزار روپیه و بحکیم مومنا در
هزار روپیه مرحمت شد •

بیست و سیوم اعتقاد خان صوبه دار دارالملک دهلی یک
منزلی شهر آمده احراز معادلت ملازمت نمود •

یست و چهارم نورگده که بحکم حضرت جنت مکانی درون ان
عمارات ساخته شده بقرنزل معادلت موصول آرایش یافت •

بیست و ششم نخست بطوان روضه منوره حضرت جنت اشیائی
انار الله برهاله پس ازان بزیارت مرقد فیض مظهر سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین اولیا قدس صره پرداخته متولیان و سنده این
اماکن نزاقت موطن را بخیرات و مبرات دامن آرزو برآمودند -
و پنج هزار روپیه از سرکار والا یا نفور پادشاهزادها بمعتمدان حواله
رفت - تا بحاکساران نیاز آئین و خامل ذکران بیغوله نشین درخور
احتیاج قسمت نمایند - و از اصحاب عمایم و ارباب احتیقات شهر
معادلت بهر دارالملک دهلی هر کس بشرف ملازمت مشرف شد
ابر انصال خاقانی کشت امیدواران را سر سبز و شاداب گردانید •

بیست و هفتم از نورگده یشکار پالم که صید گاهی است مقرر
رکضیت نموده در عمارات پادشاهی که دران حرزمین اساس یافته
نزول اجلال فرمودند - و چهار روز دران مقام دل افروز بعشرت نخبه
پرداخته مرادان صید نمودند - چنانچه در یک روز بذات اقدس چهل
آهو سیاه بتفنگ خاصه که بخاص بان موصوم است شکار کردند -
و هدیج یکی محتاج به تیر دوم نگشت - و اینمعنی باعث تعجب

همگنان کردند - نوربان گوهرنار و صب که در انام پادشاهراذگی
 روزی در چنگندر (خلنسر) که شکارگاه حوالی دار الحلاوة اکثراناد
 است شانراذده آهوندرسب مبارک شکار کرده بودم و چون اس ماحرا
 دسمع حصرت حبیب - کای رسد فرمودند که ما بدر در یک روز هژده
 آهوندرنگ رده ایم طالبای کلیم اس رنای نعرص مقدس
 وساعده نصله کامناب کردند •

• دست •
 چون شاه جهان پادشاه شعر شکار • اندکند بدالم پی نچندر گذار
 روزی ندرنگ حاص نار چل آهو • انگند که ننگند پنک صد در نار
 دوم شهر رمضان معرف حان نکفی از مدلل ادطاع حون آمده
 شرف رمنس نوس درنام •

پنجم در مقام موی پم اعدعاد حان موی داردار الملک دهلی
 را بعدایب خلعت سرامرار ساخته رخصت انصراب دادند •
 هفتم معرف حان نمرحمت خلعت وواش مامت و نچانگدر حون
 مرخص گردید - پهدار حان ار نعه احمد نگر آمده ننگندل ننگنداللا
 ورق عرت نر ابراح و هزار مهر بدر گدوانند •

شاندهم ناع پرگنه انداله که نعرمان گندی حدیو در ایام سعادت
 درحام اذشاهراذگی نقرنک نامده نون و نرا ناعار خلوس مبارک نعراب
 آسمان قناب پادشاهراذده هالمدان ننگم صاحب عناب شده نعربرول
 اقدس نصارت نردوسی نایب - و حکم شد که متعهدان حرکاز آن
 ملکه دوزان دران مکان روح امرا مطابق امرحافانی عمارتی ننامایند •
 نوردنهم ناع حابط رجه که در زمان دولت حصرت عرش آشیا پی
 نه حد کاری حابط که دران انام کروری سپردن بود نرا نعا مرتب

گشته و در نزاهت و لطافت دران هنگام قریفه نداشت و بامر حضرت
جنت مکی متصل آن تالابی دلگشا ساخته اند - منزل سعادت
مستفل گردید •

گذارش نوروز

شب سه شنبه بیعت و یکم رمضان المبارک سه هزار و چهل
و سه هجری خورشید زرین لوا باشعه گیتی افروز نزهت سرای
حمل را فروغ آگین ساخت - حاقان هفت اقلیم - و پادشاه تخت
و دیهیم - سریر خلافت را بانوار عدالت برانروخته ابواب نشاط بر
روی جهانبان مفتوح گردانیدند - سپه دار خان را بعزایت خلعت
و اسب با زین مطلا و نعل و موه داری گجرات از تغیر باتر خان
نجم ثانی بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودند - امام قلی که شاه
صفی والی ایران اردا همراه خدیرات خان نوکر قطب الملک بسفارت
بکلمند فرستاده بود و مصحوب او نامه بدرگاه عالم پناه نیز ارسال داشته
درینوقت شرف استلام عتبه والا دریافت - و بیعت اسب و چند
استر و شتر با دیگر اشیای ایران بر سبیل پیشکش بلظر انور خاقان
جود گستر در آورد - و خلعت و انعام چل هزار روپیه سرافراز
گردید - پاینده بی ازبک که بسعادت یلوری از ماوراء النهر به زم
زیارت حرمین شریفین آمده بود شرف اندوز ملازمت گردید - و
هزده اسب و ده شتر نرواده پیشکش نمود - و به انعام ده هزار
روپیه نوازش یافت - بدیانت خان دیوان و قوجدار سهند حکم شد
که مطابق طرحی که پهنه طبع اقدس آمده نشیمنی دلکش

که یک روز طرف داع و دیگری حاسب تالاب داشته باشد بسازد.

دست و دوم رایان و فروری ازانجا بهیست نمود.

دست و سوم سرای اعتماد الدوله محسوب حنام گردید - درون روز راحه حکمت سادگ واد راحه - سوار مواجی کانگه آمده بتقدیل مده حیده سرفرازان و دیانت حال بمرحمت حلع و منص هراری ذات و هانصد - سوار از اصل و اصاده معجز گشته دسوزی معاودت بهرید پامت.

سالم رسان کدار آب نداء معسکر ابدال گشت - درون ماه مبارک صلح سی هزار رویده معرر نارباب احتشاق رسید.

روز عید نظر مقام مرمود - در بدو از دروگی تقدیر هدیه صده پادشاهزاده بلند اختر محمد دارا شکوه که مستنبد گل آن بهال حدیقه سلطان بود بهردوس بر سر ارمحال نمود - خاطر آن گوهر اکلیل حاسب عم آگنی شد چنانچه او موط اندوه اثار تب ظاهر گشت - و حرارت و اضطراب در فروری بهان و چون بر معالجه اطمینان حصول اثری مترتب نمی گشت - خافان مهر گستر وزیر حانرا که از نقد های معتمد تقدم الخدمات امت و از علم طب بهره رانی دارد و مزاج خلایق و مار و پادشاهزاده های بلند مکانرا دیکو میشناسد از دار السلطنة لاهور طلب مرمود - و ارادو که ساعت مختار بهیست ملازم نردیک نمود حکم شد که خود را تا بلعاز برساند و بمداد پرداخته معاودت نماید - پس ازان که موکب ابدال حوالی دار السلطنة رسید در ساعت بیست ساعات استقام عتده والا در باند - حان مرمی الیه چهارم شول دحلل اردوی کیدان پوی گشته

پادشاهزاده جهانیان را ملازمت کرد - و نخست تشخیص مرض که ناگزیر مداراست و اطبای دیگر آن را نیک در نیافته بودند. نموده در صدد معالجه شد - و بیمن توجه خاطر ملکوت ناظر در اندک وقتی مزاج گرامی باعندال گرائید - و بزم نشاط را رونق پدید آمد - اطمینان حضرت در ایام بیماری آن اختر برج کمکاری از مزونی عاطفت حکم فرموده بودند که سرپرده آن والا گهر متصل دولتخانه پادشاهی برپا میکرده باشند - تا فواید قدسی القاب بیدم صاحب اکثر اوقات آمد شد نموده به بیمار داری پرداختند - و خود نیز بذات اقدس مکرر بعیادت تشریف بردند - و مبالغ گرامی بفقرا و مساکین عطا فرمودند *

ششم گذار تالاب خواجه هشیار که در ظاهر دار السلطنة است مرکز اعلام جاء و جلال گردید *

هفتم مطابق هفدهم فروردین از اسبای بر فیل نصرت نشان سوار شدند - درین هنگام وزیر خان دواست ملازمت دریاست و هزار مهر نذر گذاریدند - و نجابت خان فوجدار دامن کوه کنگره و میرزا والی و سزادار خان پسر لشکر خان فوجدار لکهی جنگل و سایر تعیناتیان و اعیان و اشراف لاهور با او آمده شرف کورنش حاصل نمودند - و بعد از یک بهر روز دولتخانه دار السلطنة به نزول اقدس آسمانی پایه شد *

نهم که روز شرف بود وزیر خان پیشکشی عالی از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اسب و شتر و پارچه و لایتنی و قالی کار و لایتنی و لاهور و دیگر اشیا که در مدت صوبه داری پنجاب سرانجام داده

بود از نظر انور گذرانید - برای مرام‌آزایی او جنس چهار لک روپیه
 شرف پذیرائی یافت - و هم درین روز سعید خان صوید دارکابل که
 بعد از جلوس مقدس سعادت ملازمت در پیافته بود دیدارگاه
 عظمت و جاه رسیده بتقدیل آستان گردون نشان سر برادرخت و
 هزار مهر بصیغه نذر و صداسپ صد شتر نر داده بعنوان پیشکش
 بنظر کیمیا اثر در آورد - و تلیچ خان حاکم متان بدرگاه والا آمده احراز
 شرف ملازمت نمود - و هژده اسب عراقی و لختی اتمشک ایران
 برسم پیشکش بدطر اسور در آورد - و چهل اسب کچهیی با دیگر اتمه
 گجرات که پاتر خان نجم ژانی حاکم آن ولایت روانه درگاه معلی
 ساخته بود درین وقت رسید و شرف قبول یافت - منصب نجابت
 خان که خدمت فوجداری دامن کوه کانکره بوجه شایسته بتقدیم
 رسانیده بود باضامه هاصدی ذات سه هزار بی ذات و دو هزار سوار
 مقور گشت - مخلص پخان از گورکهدور آمده باستقام عذبه والا
 سرامواژ گردید و دو میل پیشکش کرد - منصب انتخار خان برادر
 سعید خان از اصل و اصاده هزار بی ذات و هشتصد سوار قرار یافت -
 قیمت آنچه از روز نو روز تا روز شرف از پیشکش پادشاهزاده های
 کامکار و امرا و اعیان دولت پذیرائی رسید مبلغ ده لک روپیه شد •
 پادشاه هم بزیارت مرده منور حضرت جدت مکانی تشریف فرمود
 ده هزار روپیه از مرکز خاصه و بیجهزار روپیه نذر پادشاهزاده های
 والا قدر به نیازمندان بذل نمودند •

از اینجا که خاطر حق نظر خدیو خدا شناس بمصاحبت خاک
 بدزان کوی نیاز میل تمام دارد هفدهم کلکه مصباح طرق هدایت

مفتاح کنوز ولایت - میان میرزا که نقد سلوکش بسکک قبول رسیده
و مبادی طلبش بملکهای وصول - ریاضت از جبین نور آگیزش
ساطع - و آثار عرفان از باطن فیض موطئش لامع - و احوال سعادت
اشتمال او و دیگر مشایخ و فضلاء این عهد بتفصیل در خاتمه
نکارش خواهد یاست - بحضور موفور السرور فروغ آموذ گردانیدند -
چون آن دانای اسرار کونی و الهی حطام دنیوی و مواد ضوری را
بنظر در نیاورد، بناکمی نفس خود کم در خواهش بسته دارد
پادشاه روشن دل جز تسبیح و دستار سفید چیزی ندانند -
و از اشتها میل طبیعت آن - سرآمد و رستگان بتنها نشینی و
وحدت گزینی بعد از جلسه خفیه اظهار وداع نمودند - آن پیشوای
اهل یقین بخواهش تمام استدعا نمود که ساعتی بجلوس فیض
مانوس محنت کده این بی نوا را راحت آما گردانند - و این
محبول روحانی در کمال شگفتگی و بهشت انجام پذیرفت -
و بهسانک گوش آرا و کلمات سعادت امرا بزبان الهام بیان گذارشن
داده باعث نشاط خاطر آن خموش زبان گوینا دل و انبساط باطن
ان کنج نشین پیوند گسل گشتند •

نوزدهم منزل شینخ بقول را شرف قدوم ارزانی داشته لختی
بمقالات دلکشا و مقولات فیض انما حاصمه انروز گردیدند - و دوهزار
ردیه بشینخ که هرچه بدو رسیدی صرف اعیان و فقرا نمودی
عطا فرموده بدولتخانه والا مراجعت نمودند - و چون عمارات
دولتخانه خاص و آرامگاه دولتخانه عالی که بامر حضرت جلالت
مکانی ساخته شده بود پسندیده طبع اقدس نیامد حکم شد که کم از

سرسازند - و طرحی گرفته بود و محاسن و مناصب و عمارات پادشاهی
حواله شد - که تا هنگام معارفت از کشمیر دایم در مهرا گردانند -
عوض حاکم قشال باصافه پانصدی درویش سوار بمصوب هزار و
پانصدی هزار سوار - و از امل و اصافه شادی تنگ ولد حاکم
بهادر بمصوب هزاری هشتصد سوار سرلندی یافتند *

بخت و یکم مکمل معنی الدوله که بحال قدر و منزلت و اعتبار
و مرتبت او نسبت سایر مؤلفان و الامقدار از منازل دیگر امرا در
دراهم و دلکشائی و وسعت و رفاه امتیاز تمام ندارد - و منافع نسبت
لگ روپیة خرچ آن شده حسب التماس او بفرموده مبارک آراش
یامب پیمس الدوله بعد از ادای شکر عواطف و مرام شهشاهی
و مرام بااندار و منازعشکشی عالی از حواهر و مرصع آلات و طلا
آلات و اسب و پارچه و دیگر نفایس که منبب مجموع آن شش
لگ روپیه شد بطور دور در آورد - و عاطف پادشاهی شرف
پدرائی بخشید - و پیمس الدوله - وای آن پادشاهانهای کامکار پیر
طرحی از مرصع آلات و اسب و پارچه بخشش گردانند - و حاکم
بده نوار طعام تناول فرموده آخر روز بدولتخانه واه تشریف آوردند -
درین تاریخ سعید حاکم را در رحمت خلعت و حمده مرصع نوارش
فرمودند - و از سواران منصب او که چار هزاری چار هزار سوار و دوهزار
دو اسب سه اسب دود هزار سوار دیگر در اسب سه اسب مقرر فرمودند -
و او را رعایت اسب با زین مطلق و بدل سر در امر احده نکانل رحمت
انصراف دادند - چون پیروی شدن راحه مهارت و عدیه مصامع
حکایت مصامع رسد دینی جنگه پسر او را بمصوب دوهزاری دوهزار

سوار و خطاب راجگی بر فواختند - عزیز الله ولد یوسف خان
بخطاب عزت خانی و عنایت علم سر بلند شد .

بیست و دوم نجابت خان بعنایت خلعت و اسب با زین
نقره نوازش یافته بمسال فوجداری مرخص گردید - پیشکش رسید
حسن ولد سید دلیر خان باره پنج میل پیاپی قبول رسید .

بیست و سیوم بشکار جیامگیر آباد معروف به هرن مناره که
شکارگاه مقرر حوالی دارالسلطنت است متوجه گشتند - و سه روز
در آن مکان نشاط امزا توقف مرصوده عنان مراجعت منعطف
گردانیدند - و چون صید گاه مذکور بروج امرائی و گذرت نخچیر از
مصاید دیگر امتیاز دارد - و عمارتی که در زمان حضرت جنت
مکانی در آنجا بنا یافته چنانچه باید نبود - فرمان شد که عمارتی
دیگر در کمال خوش طرحی و زیبایی مرتب گردانند - چنانچه در
عرض یکسال بصرف هشتاد هزار روپیه صورت تمامیت یاست .

هشتم ذی القعدة قلیچ خان را بعنایت خلعت و اسب با زین مطلق
سرامراز ساخته رخصت انصراف بجایب ملتان دادند - مخلص
خان بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزار
ذات در هزار سوار و صوبه داری تلفکانه که از صوبجات ملک جلویی
است و عنایت اسب با زین نقره سر بلند گشته بآنصوب راهی
گردید - محمداار خان دکنی بخلعت و علم و اسب با زین مطلق
و خدمت فوجداری سرکار گورگه پور از تغیر مخلص خان فرق
عزت برامراخت - پسران خان باضافه پانصدی ذات بمنصب
هزار و پانصدی هزار موار و ازامل و اضافه لطف الله ولد

لشکر خان بمنصب هزاری شصت سوار مفتخر گردیدند .

نهیست موکب اقبال به میر نزهتگاه کشمیر

بیست و چهارم مطابق غرما ماه خرداد بهامت مختار ارباب
 و پنجم از دار السلطنت رخصت فرمودند - و آن روی دریای رازی
 سراپردا شاه عالم پناه • کشیدند بر لاج خورشید و ماه
 بیست و پنجم وزیر خان را نمایندگی خلعت خاصه و جمدهر
 صرع با پهلوانخانه بر نواخته دستوری معاودت بدار السلطنت
 دادند - روز دیگر آیات اقبال جانب بهفر حرکت در آمد •
 پوشیده نماید که از دار السلطنت تا کشمیر چهار راهست یکی
 راه پهلوانی که سی و پنج منزل و یک صد و پنجاه کرده پادشاهیست -
 گروهی دوایست جریب - و خریبی بیست و پنج ذراع - ذراعی
 چهل انگشت - این راه اگرچه بعید المسامت و خم و پیچ و نشیب
 و فراز بسیار دارد اما گرم سباحت و فسیت مراههای دیگر درین
 برف کمتر می اند - و زرد مرطوب میشود - چون خواهند که در
 آغاز موسم شگوفه بکشمیر روند ازین راه میروند - دوم راه چومکه که
 بیست و نه منزل و یک صد و دو گروهست - درین راه نیز برف
 کم است لیکن یک دو جا بعد از گداختن از فراوانی گل و لای
 گذشتن دشوار است - و ازین راه در اوسط بهار میروند - میوم راه
 پنج که بیست و سه منزل و نو و نه کرده پادشاهیست - این نیز
 همان قدر برف دارد و ازین راه اواخر بهار میگردان دریافت -
 چهارم راه پیر پچال که هشتاد کرده پادشاهیست - از لاهور تا بهنبر

که راهیست عموار هشت منزل و سی و سه کروزه هست - و از بهنبر
تا کشمیر که کوهستان است دوازده منزل و چهل و هفت کروزه - از
معربت مصر که بیشتر بر شومخ جبال واقع است شتر از بهنبر
بیشتر نمیرود - و بار بر فیل و اسب و استر بر می دارند - چنانچه
پیش خانه نسبت بسفرهای دیگر درین سفر بسیار تخفیف منی یابد -
و این از زمان حضرت جنت مکانی قرار یافته که در بازده منزل
از منازل دوازده گانه که جوگی متی و نوشه و جیکس متی و
راجور و تله و بیرم تله و پوشانه و لدھی محمد تلی و هیرو پور
و ساجه مرگ و حانپور باشد هرجا یکدست عمارت که باصطلاح اهل
کشمیر انرا لدھی نامند مشتمل بر مشکوی دولت و دولتیخانه خاص
بسازند - و عمارت هر کدام را باهتمام یکی از نوینان عظام واگذار شده
اند - و اگر از راه دیگر روایات جلال متوجه کشمیر میشود در منازل
کوهستان نیز این طریقه معمور است - راه پیر پنیال اگرچه بهتر
و نزدیک تر از سه راه دیگر است اما ادراک هنگام تماشای شکوهِ
و لاله جوغاسو باین راه ممکن نیست - چه تا اواخر اردی بهشت
که انجام بهار است در حرکت پیر پنیال برف می باشد - و چون تا
روانه شدن اردوی گیهان پوی از دار السلطنت برف گداخته بود
طی مراحل بر راه پیر پنیال مقرر شد - و از آب چناب بر راه پل کشتی
عبره فرمودند •

سیوم شهر ذی الحجه مطابق دهم خرداد در ظاهر بهنرنزل
اجال واقع شد - از آنجا که در عهد دولت حضرت جنت مکانی
لشکر از کثرت و ازدحام در راههای تفک و کربوهای دشوار گذار این

و از ارار بسار می کشید شهشاه حقیقت آگاه که آسایش و آرامش
 کانه بران پادشاه همت والا دارند حکم فرمودند که سواى
 پادشاه و پادشاهى کامکار و اسلام حان مندر تحشی و حه عر حان و شاهدوار
 حان قوش بیکی و مرشد ملی حان آخته منگی و چندین اربندهای
 بردیک و مرادانی که حضور اینان تحیت صد و شکار مرور است و
 گروهی از اهل کارحالت دیگر در رکاب طغر نباشد عقب اردوی
 معلی یمین الدوله آصف حان باشایند حان و جمعی دیگر از حویشان
 و منتسبان خود پس از آن علامی انصل حان تا عمله دقت -
 پس مندر حمله مندر سامان فاکر گذاران بنو تات سرکار حاصه
 شریقه - از آن پس معتمد حان تحشی درم تا سایر منصدان
 فاصله یک منزل می آمده باشند - و اینهمه می نامت آوردگی
 همکنان در عقبات معصله گردید - طغر حان صوبه دار کشمیر تا مهسیر
 که در حاکم او بود امتثال نموده ناسدق عتقه ملک رفته سر
 در امر است *

چهارم زیات حبان پدما از دهنر مهسیر بود و چوکی هتی
 که از انجا چهار کروه است معسکر اتقال شد درس راه کرویة است
 معسیر العدور که نگهانی آدمی دکه بعدی صحت تنگنا اشنهار دارد -
 و از منظر ارتعاش يك کروه در ربع است و از جانب دیگر ربع
 کروه - چون لدهی از در اهتمام اسلام حان بود حان مشار الیه
 پیشکشی نظر اکسیر اثر در آورد - و در دیگر از چوکی هتی کوچ
 نموده بنوشهره که از انجا سه و نیم کروه است و از توابع صوبه کشمیر
 و بامر حضرت عرش اشدانی برکنار رود حانه آن حصار استوار

ساخته اند تشریف فرمودند - این قصه در جاگیر ظفرخان بود
 و لدهی آن در عهد ارد - در حالف زمان درین راه دو سنگ کلاں از
 کوه غلطیده بر کرانه شاه راه افتاده بود - بامر حضرت جنت مکانی
 سنگتراشان هنر پرداز دو پیکر نیک تراشیده اند - صباهی آن
 جنکس متی که از نو شهره چهار و نیم کوه است و عمارت لدهی
 آن که مشرف بر رودخانه است پرورش ضمیر خلف صادق خان
 قلمی دامت مقراء لام نصرت انجام گردید - از آنجا برآورد که پنج
 و نیم کوه است و لدهی آن نیز بر کنار این رودخانه واقع شده و
 در اهتمام ظفرخان بود نهضت نمودند - روز دیگر در موضع تهنه
 از مضامین برگزیده راجور که بفاصله چهار و نیم کوه از آن واقع است
 دایره شد - و لدهی آنرا که بسربراهی میر جمعه صورت تمامیت
 یافده و بسان همتش هست و زبون بود بغزول اجلال منور گردانیدند -
 یک روز برای آرامش لشکر دوانجا مقام نموده برای آن از کتل
 رتن پنجال که بفراوانی سبزه و ریاحین و اشجار زبان زد روزگار است
 عبور فرمودند - و بموضع بدیم کله که از تهنه سه کوه است و دوطرف
 آن کوههای صلو از گل و صوبر مر بفلک کشیده - و رودخانه دارد
 که منبهمش قال پریان است و در گوارائی و لطافت مصداق هذا
 عذب نرات - و لدهی پادشاهی بسرکاری ظفرخان بر کنار آن
 اساس یافته - و در دره کوه آبشار یست که بقدر سه چهار آمیا آب
 از ارتفاع سی گز ریخته برود خانه می پیوندد - و بحکم حضرت
 جنت مکانی صدای آبشار چیرتره از سنگ ساخته اند - فرود آمدند -
 روز دیگر چون عید اضحی بود در آن مکان توقف فرموده و برهم

قروان پرداخته دهنر آشپز و از آنجا شکار ممرعه متوجه گشته بدین
 راهی که از کمر کوه دور از شدت تابان و دود و دمار و دشت و دشت شکار
 میروند و هفت راهی پهناده دست گرفتند .

پنجشنبه نارد هم از نردم کله سوار شده پوشانده را که عمارت
 لاهی آن دور در عهد طغرل بود و در کوه نادرشاهی مصله
 داشت مهبط رایات خال گردانند - و در دیگر از پوشانده که پای
 کذل پسر پلحال اسم کوچ بودند - و کذل مذکور را که از پائین
 تا بالا در کوه نادرشاهی و از آن میان یک کوه میروند بدین
 و ناهموار که طی بعضی جاها ممرعه ممکن نیست و بعضی
 هائی سوار دور بودند - مساعد آن ناهموار است و مساعد
 آن ناهموار هم آوار - ممرع تیر بر نردم آن پرواز نکند - و محله
 دندنی گرا از داس آن سر بر نیارد - حاجی محمد خان قدسی
 این چند دست در وصف آن گفته .

معاد الله ر راه پسر پلحال • که مثلش دیده کم چرخ کهن حال
 صادر دامنش را می حرامد • که بتواند بدانش بر آمد
 سراپا گشته حشرت چرخ والا • که در این کوه را چون و نه والا
 درس در ممرع نتواند پردن • ممرع پر اس در را درین
 بود مشکل گذشتن در در نردم • در در راه و نقش نیست نردم
 روی انداز چون طول امل پیش • که در هر کام دارد مدح طریش
 گروهی دست از حار بر مشاده • در در چون کوه بر تار مایه
 ز قطع در سر غلطیده یکسر • چنان گر رفته نگشته گوهر
 دون از قطع این عقده موکب خال در منزل لاهی محمد قلی که

از پوشانه سه و نیم کروه است - و او در حکومت کشمیر برای فرود آمدن سفر گزینان و ره نوردان - ملحقه بود - و پس از اندراس آن ظفر خان حاکم آن ملک از زر سرکار خاصه شریفه بکمتر مسافتنی لدهی دیگر برای فنزل اندس بنا کرده - و روز نمود - روز دیگر از ناری براری که راهیست در کمر کوه و یک جانب آن کوه و طرف دیگر دره واقع شده عبور فرموده بموضعی که آنرا سرای سوخته نامند و میان دره آباد گشته که مستقیم نشیب و فراز و مفتوح همواری راه است رسیدند - درین دره رود خانه جاریست که آبش در کمال عذوبت و گوارائی است - روز دیگر لدهی هیوه پور را که باعتماد علامی افضل خان انجام یافته بود و مسافت از لدهی محمد قلی تا اینجا سه کروه و سه ربع است رشک بهشت برین گردانیدند - نهری که میان لدهی در نهایت دلکشائی و روح افزائی جاری است باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گشت - و پیشکش علامی بنظر کیمیا اثر در آمد - روز دیگر مقام شاجه مرگ که چهار کروهی هیوه پور است معسکر اقبال گردید و لدهی آنرا که سرکاری آن بشایسته خان متعلق بود به نزل میمنت موصل فروغ تازه بخشیدند - و از اینجا بخانپور که سه کروه مسافت دارد و لدهی آن بکار فرمائی یمین الدوله صورت اتمام گرفته - توجه فرمودند - درین راه نصارت حبزها و لطافت آبهای مسرت انگیز و طراوت گلهای مشک پیز دیده را نور و دل را هرور می بخشید - و این گل زمین سر آغاز منزهات این ملک دل نشین است *

روز پنجشنبه هژدهم از خانپور که پنج کروهی شهر است نهضت

نموده بدو انتخابه و او تشریف بردند - این مصرع یوسف لقا را که
 کشمیر شهرت یافته در دما تر حری مگر می نگارد - اما از مینوس
 دما تر اکثر نامه مستفاد میگردد که نامش در راج ترکیلی که مدعی
 است از احوال چهار هزار ساله این مردم مراد است اگس متی
 سر است هنوز متی در مهادیو و سر تالاب را نامند چون تمامی
 این زمین آب فرو گرفته بود و متی همواره در اینجا غسل نمودی
 مدین امم موعوم گردید - و مدب در آمدن این سر در نوم از زیر
 آب بدر بقل نموده - مساحت طول کشمیر دایندیر که معروف
 است بشوامچ حمال از دریاک که حدود ریه واقع است تا
 موضع دوازه گنجل او اجمال برگردد و چپ کهاوره که طرف شمال
 است قریب صد کرده رسمی است - و عرض آن از موضع
 گنگله کر حباب مشرق تا موضع میرور پور از مصاناب برگردد تا نکل
 سمت مغرب در دماک نمی کرده رسمی - این خطه در دماک بطیر
 نچسب برفت و صفا - و لطافت آب و هوا - و دوز ریا دین و اشجار
 و کثرت موا که و اثمار و ناعهای حوت - و حریرهای دلکش -
 و چشمسارهای تصنیف و قل - و تالابهای کوثر مثال - و آتشارهای
 مرج در - و دیدنیات دل کشا بهترین معموره دنیا است - و مصاحان
 ربع مسکون - و سیاحان کوه و هامون - ناس کیفیت مکانی
 گذارش ندهند - نظم طرازان پارسی در وصف آن اشعار عرا در گذارده
 اند - از جمله اس چند بیت است که حاجی محمد خان قدیمی که
 درین سفر مرج اثر در رکاب سعادت کامیاب بود گفته - و باحسان و
 و تحقیق سر امرار گردیده

• نظم •

خوشا کشمیر و خاکپاک کشمیر • که سرزده بهشت از خاک کشمیر
 سوادش سرمه چشم بهار است • بهشت وجوی شیرش آب لاراست
 ز جوش سبزه در کوه و بیابان • زمین کشته و نا کشته یکسان
 جز آن گلها که مشهور جهانست • گل اینجا بومنان در ثومنانست
 کند در بذل عمر جاردانی • هوایش کار آب زندگانی
 بزیر سبزه ره در کوه و صحرا • چو از عقد زمرد رشته پیدا
 بون مایل بسبزی خاک پاکش • مگر آب زمرد خورده خاکش
 ز فیض ابر میروید درین کاخ • ز تار شمع گل پیش از رگ شاخ
 کند گل بر سر دیوار ریشه • شود فولاد بهز از آب تیشه
 نگاری بر ورق گر صورت خار • ز تاثیر هوا گل آورد بار
 گر افتد از کف ساقی پیاله • داند ریشه در گل همچو لاله
 بمینا گر کند فیض هوا مگر • ببالد چون کدوی تازه بر تار
 آب بهت که یکی از آبهای پنجاب است و فزون از شط بغداد از
 وسط این شهر که بسی وسیع است میگذرد - و مندمش چشمه
 و پرناک است که از شهر بیست و دو کوه بادشاهی است - و
 تعریف آن بجای خویش گذارش خواهد یافت - آب این چشمه
 از طرف جنوب می آید - و در راه رودها و چشمهای بسیار بآن
 می پیوندد - و دریائی شده از میان شهر جاری میگردد - و شمال
 روده رفته بکولاب محیط وسعت چرخ حباب که بقال آلر مشهور
 است در می آید - و از آنجا تا باره سوله بر زمین هموار میروند -
 بعد از آن بکوهستان در آمده و سر از زمین پنجاب بر آورده از پنج
 گروهی قلع روهتاس میگذرد - و بآب چناب که از جبال کشنوار

برآمده است پندسته از رزمستان غمور می نماید - و تا سائر آنهای
 پنجاب از پائین آنچه و بهتر و موسسان و تنهه گذشته در نواحی
 لهری عدد در نای شور ملحق می شود و در شهر در آب ژوب
 بهت از چوبهای استوار و عمودهای سدره پل بسته اند - ارا حمله
 چهار پل میان شهر واقع شده استحکام این پلهای چهارگانه نموده
 ایست که از گذارده امال کوه پیکر و موکپ کنهان مورد گردن اثر
 حلای دعواء آن راه می یابد بیشتر عمارات این شهر پیکر از این
 دریا اساس یافته مصالح این ملک حر در نواحی پادشاهی و
 و منازل پادشاهانهای والا گوهر و امرای عالی مدرسه از چوب و
 تخته است - و اکثر آن سه طغه و چهار طغه و پشت نامها را از
 تخته حر پشته ساخته روی آنها تور پوش منگردانند - و در دیوار
 خاک ریخته نم زده چو علم که بهترین اسام است و در آن
 سرزمین بعایت بالده و سمر رنگ می باشد منکارند - شرقی
 شهر گولانست و مدح که آنها دل نفع دال مهمله میخوانند آتش
 در نهایت صفاست و از این انواع صدها حر زرده و حرار مشحون
 در فاحش و اشجار و ازار صحت گشته - از انوعی گل و صدها گویی
 در صحن آب فرش سردس و نساط رنگد گسترده اند - و از
 عکس آن

• نظم •

بهشتی از نه دریا نمودار • چنان گردند تو عکس دلدار
 چمنها در میان آب پیدا • چو روی دو حطای از دید ما
 بهشت است آنکه تا کشمیر را دید • حرار شرش در آب دردد
 پشته گذار تماشاگران که سفر فاع و حرار این دل می پردازند

در سایه پدید است که در رود از میان آب رفته و سر بر سر یکدیگر گذاشته سایه انگن است - سیر اکثر منزهات این زمین جنت آئین بکشتی است - و چون آب زاید دل نهی بزرگاشته بدریای بهت می پیوندد از بهت بدل و از دل به بهت کشتی آمد شد می نماید - از شهر سرا یالی آب تا موضع کهنه پل که قریب شانزده گره پادشاهی است و سرا زبر تا باره موکه که دوازده گره است بر کشتی میروند - حدایق و بساتین و ریاض مملو بقوا که و ریاحین دیده و دل را نشاط آموذ میگرداند - بهترین اینها باغ فرج بخش است که بحکم اقدام مرتب شده. همانا این گل زمین نمودار است از بهشت جاودانی - و ائمارش یادگاری از محتلدات انجانی - شاه نهر خیابانش انمودجی از سلسبیل و کوثر - و عمارات رربع بنیانش با تصور بی تصور فردوس همسر - بانی این مبانی موسس ارکان جهانبدانی حضرت صاحب قران ثانی اند - سراسر این باغ خیابانیست بعرض سی گز که در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی بامر حضرت خاقانی در جانب آن چنار و سفیدار بفاصله ده گز نهانده اند - و از تاریخ بنا تا حال که چهارده سال باشد بلطف تربیت سال بسال طراوت و فضاوتش افزوده - سابقا این حدیقه رشیده بشاله مار معروف بود - درینوقت که بشرف قدوم نخل پیرای ریاض خلانت زیب و زینت تازه یافت - و فیض و میمنت بی اندازه - و ریاحین و اشجار آن در کمال تنومندی و سرسبزی و رنگدانی و شادابی بنظر کیمیا اثر در آمد - بفرج بخش موسوم گردید - بحکم والا متصل این باغ جانب شمال حمامی نزه بنا یافته و نهر مذکور

که ده گمر عرض دارد واطین حضرت آمو شاه مهرانم کرده اند از
عقب باغ داخل حیاطان گشته - در وسط آن جاری است - و از میان
عمارت میانه باغ عبور نموده در حوض و درمن عمارت مذکور که می
گرد در می است و چوتیره دره بان و هشت مواره دارد آشاری شده
میبریزد - و بفر از وسط عمارت ابتدای باغ گذشته در حوض پائین
آن که ده مواره دارد و می در می است آب آشار دیگر شده در می آید -
و از - به جای دیگر آشار گشته و از حیاطان در آن باغ گواره نموده
بگل می پیوندن پهنای شاه بهر درین حیاطان که آن بفر می گرد
عرض دارد ده گرد است - گشتی از دل لیلیان مدور در آمده
بزرگ عمارت ابتدای باغ میبرد - و در انتهای خیابان بر شاه
مهرجانی که بگل متصل می شود اعلی حضرت عمارتی که از
یکطرف بر تال و از جانب دیگر بر حیاطان مشرف باشد و گشتی
از میان آن آمد شد نماید مقرو نموده حمام مرصودند که در ایوان
رو به شاه بهر مقابل هم بسازند - در دو سوی حوض پیش عمارت
در آمد باغ در دست منزل و در پس آن حائنی رای خادمان
مقدس ساخته اند - سعیداری که شهشاه گیتی پناه در ایام
پادشاهرا دگی بدست میبمدت پیوست در شاه بهر مشایده بودند و
دو درخت چدار که بر در کنار شاه بهر برادر همدیگر واقع شده در ته
هر یک چوتیره بسته مریدی آن سه درگاه گشته اند حسن جهان
امروز این گلش مریدی آئین را رونق دیگر بخشیده - صفا اسداب
خوبی و زبانی این باغ پیش ازان است که بران حمامه گذارش
پذیرد - درینوا بفرمان قدر توان عقب باغ مرج بخش داعی دیگر

طرح نموده بقیض بخش موسوم گردانیدند - و حکم شد که خیابان آن به پهنای خیابان مرج بخش بماند - و شاه نهر بعرض پانزده گز از میان بگذرد - و سه قطار فواره در آن حوشان باشد - و وسط باغ دوحی شصت گز در شصت که شاه نهر مذکور از ارتفاع در گز آبشار شده در آن بریزد ترتیب داده یکصد و چهل و چار فواره نصب نمایند و میان حوض عمارتی طیفی ده گز در هشت گز و بر در طرف طولانی آن دو ایوان سنگین هریکی بطول بیست و چار گز عرض هشت گز و بر دو جانب آن دو حوض هر کدام بطول هشت گز و عرض پنج بنا نمایند - و نهر مذکور ازین حوض برآمده از سه جانب سه آبشار شده بریزد - هر آشوری بعرض ده گز و تا دروازه مرج بخش جاری باشد - و در آن سه رشته فواره و یک جانب نزدیک دیوار باغ جهروکه دولخانه خاص و عام و قرینه آن عمارتی دیگر مرتب گردانند - تا هرگاه این مکان نزاهت نشان بقدم اشرف رشک افزای بهشت برین گردد - منازل باغ مرج بخش محل مقدس و عمارت میانه بیض بخش دولخانه خاص و پیش جهروکه جانب بیرون باغ دولخانه خاص و عام باشد - و از جمله بستین پادشاهی باغ دولخانه والا است که مصی بنور انزاس - و در موزی امارتی همنا - در زمان فرمان روائی حضرت جذب مکتبی در کشمیر درخت شاه الو کم بود - درین عهد میمنت مهند که جهان را نشوونمای دیگر است قرار شده - دیگر باغ بحرارا (ن) که متحدی جهروکه درشن واقع شده و زمین

آن دو طبقه است و در وسط آن چهار چهارموزون سر به کلاه کشیده
و بامر حضرت خاقانی میان چهارها تالاری ساخته اند دو مرتبه در
کمال زنگینی •

دیگر باغ عیش آباد که نشاط انزای خاطر هاست - و غمزدای
دلها - انکس باغهای که بازمای حقیقه است و بوئیهای واله قدر متعلق
است در نگاشته خامه را گلبر و نامه را نشاط انکس میگردداند •
باغ نور امشان که نور محل در زمان حضرت جدت مکانی بر
گذار آب بهت که چهارهای سایه گستر داشت طرح انداخته و در
عمارت مقابل هم مشرب بران ساخته و مضائی دارد دلگشا •
باغ صفا که در کنار تالاب صفاپور ترتیب یافته است و آبش
و شک انزای چشمه زندگانی است - و آن روی تالاب برابر باغ کوهچیم
در کمال موزونیت واقع - باغی که حواهر خاں خواججه سرا در همد
حضرت حنت مکانی میان دل احداث نموده بود و این هر سه
بسرکار پرده مشین سرادق سلطنت بیگم صاحب تعلق دارد - در
باغ صفا متصدیان سرکار آن مملکت دوران عمارات خوش و چمنهای
دلکش پرداخته اند •

باغ شاه آباد نام که محمد قلی ترکمان در حکومت خویش
ساخته بود - و در ایام لیلک اسحاق پادشاهزادگی اعلی حضرت داخل
باغهای خامه گشته - و درین وقت پادشاهزاده اقبال منیر محمد
داراشکوهر مرحمت شد •

- باغ مراد که میان قل واقع شده - پادشاهزاده والا گوهر مراد
بخش عطا نموده اند •

باغ نشاط که یمین الدوله جقوب رویه قل ساخته - و زمین آن نه مرتبه است در هر مرتبه آبشاری - در سر آغاز آن عمارت نیست که یک رد پهلوی قل دارد و روی دیگر باغ - و در انتهای آن یک بکوهی در نهایت بشارت و حضرت پیوسته است - نیز عمارتی رفیع و شیب آن چپوتر و وسیع و حوضی فسیح که آبشار از چوی میدان عمارت در آن می ریزد تزیین یافته •

باغ نسیم که اعظم خان و باغ افضل آباد که علامی افضل خان شمال رویه قل پهلوی هم طرح انداخته اند هر دو پرگل و خوش میوه است - متصل آن باغیست از سیف خان سر سبز و شاداب •

باغ ظفر خان که بر کنار جدی بل (۳) که قالبی است حوالی شهر مرتب گشته - از شگفتگی و رنگیني در کمال دل نشینی است - و چون بر طول واقع شده بعد از پیشکش نمودن او اطاق حضرت باغ طولانی نام کرده اند •

باغ الهی که میرزا یوسف خان هنگام حکومت این صوبه ساخته بود - و الحال از جمله باغهای پادشاهی است - نهری از آب لار که بهترین آبهای آن دیار است معرض سه گز در آن جاری است - در وسط باغ چپوتر ساخته اند و در آن حوضی ده دره - بر کنار آن چنار است بغایت رشیق و بالیده - چون نشیمن دهن نشین نداشت درینولا حکم شد که دو دست عمارت بر دو جانب چپوتر ساخته می شود هم بر هر چوی بسازند •

نوع و بروز حال که در کنار دریای بهت مرتب شده و ناع
 خدمت حال که در حریر قل است - هر کدام شیرگاهی است
 روح امرا - سخن کوتاه مساری از معتمدان این درگاه آسمان جاء
 از امرا و خدمتکار درون سرزمین نشاط آگس در حرور مرتبه و
 استعداد ناعها ساخته اند و از اماکن روح گستر گشمر ناعهای
 ردشیاں است که نریان این دمار آورد پرستان را خوانند در کنار
 دریای بهت ناعها ساخته اثمار امرا دفع گردانیده اند - و بهترین
 آن ناع گنگا وشی است در حریر بهت - و آن نکلهای رنگارنگ و
 و شیرهای گوناگون و انواع اشجار و اثمار مملو است •

و از امکان متعده شهاب الدین پورا است که در کنار دریای بهت واقع
 شده مرتب صد چنار تنار و عطار نرلب آب سایه گسوده - از بقطر
 آن آب از دریای بهت می پیوندد - و با هر حضرت حنت مکانی
 در دست عمارت فریده هم ردمت امرای این سرزمین گشته است -
 و از باستانی عمارات کشمیر عمارت لک (3) است که میان قل اساس
 پذیرفته است و چون مرور دهر مان اندر اس راه بافته بود اعتقاد
 همان در ایام حکومت خود از سر عمارت مظلومی ساخته •

چون از گنگش حدایق این حطه دایر دمت و دامن حامه
 گل چین و عنبرین گردید - مدنی از کیدیت و کمیت اثمار
 حوت گوارش برنکاشه بی فلم را شکرس میگرداند - این چمن
 همیشه بهار اسام هواکه دارد - و اکثر آن سرد پیری است -

از انچه شاه آواز است که گیس هم ناصند - در بالیدگی و شیرینی
 بهتر از شاه آلبی کابل است - و سیب که آن نیز رنگین و بالیده
 است - و ناشپاتی که از قازکی و میرانی تا بهیر نمیرسد - و خربزه
 اگر آفتی بدو برسد بسان خربزه خوب کابل است - و تربزه بنایست
 بزرگ و شگفتند و شیرین است - و اقوام انگور لیکن از طریقت
 شیرین نه - و شفتالو که در لطافت و نرکت مانند شفتالوی کابل
 است - و انواع زرد آلو فراوان است - اما میرزائی و سفیدچنه کابل
 بمراتب بهتر از زرد آلبی انجیا - و توت بیدانه و غیر آن بسیار
 است - لیکن بیدانه کابل بهتر از بیدانه کشمیر - و آلو اما زبون -
 پادام و انرا است - پسته اگرچه بهم میرسد اما کم درخت است -
 گردگانرا بغراوانی این مکان جای دیگر نشان ندهند - چنانچه در
 تمام این ولایت روغن انرا در چراغ بکار می برند - کلازتر اصناف
 اثمار چون حضور اشرف اندس بر سختند - شاه آلو یک مثقال
 پر آمد - سیب پنجاه و هفت - فرجل نود و پنج - زرد آلو نوزده -
 میوه های و گیاه های دوائی زیاده بران است که بقید تحریر در آید •
 چون لختی از احوال بساتین این سراستان خالد آئین بزر
 گذارده آمد - برخی از بیلا قاتش که بخضارت و نصارت و کثرت
 میاه ضرب المثل است گذارش داده فی خشک خامه را میرسد
 • میگرداند - یکی بیلاق گودی مرگ است و آن انگیست که بسبزه
 و ریاحین آمده است - و ابواب نشاط بروی نظار گیان - کشوده -
 نهري دارد چون دلهای روشن - صمدیان - مصفا - و مانند چشمه
 حیوان روح انرا - دست قدرت بیچون بر در آن از کوهی مشحون

باشعار مذکور حصاری کشیده . و چشم جهان بین بدلتشانی و طرارت آن مرغزاری ندیده - اژان رو که در زمان پیشین این بیلای چرانده - اژان بود و زمان کشمیری ایلخی اصپ را گودی بضم کف عجمی و کسر دال نامند و مرغ را مرگ بفتح میم و را باین اسم اشتهار یافته .

دیگر بیلای توده مرگ چون سبزه اش در کمال نراکت است اهل کشمیر انرا بتوس تشبیه داده باین نام میخوانند - خدیو حقیقت آگاه میفرمود که در ایام پادشاهزادگی هنگام سیر این در بیلای خصوصاً گودی مرگ شصت قسم گل و ولد بنظر امور در آمده بود . دیگر بیلای سذگ سفید و بیلای ماء اللبن است .

اکثون گذارش چشمه - ارها و آشارها بمحل خود حواله نموده بنکاشتن و تاراجی که پیشه این مناقب نگار اص میپردازد . بیت .

مرا مناقب ممدوح من شهاب الدین

مراغ داده ز مدح مهار و مرور دین

. در عشره آزادی محرم (۱۰۴۴) ده هزار روپیه بدستور مقروض بمستحقان عطا فرمودند .

. پانزدهم منزل پادشاهزاده بلند مرتبت مسیح دار شکوه را که در ایام پادشاهزادگی اعلی حضرت به فتول اقدس مورد برکات گشته بود بقدرغ قدوم میمنت لزوم نور الگین گردانیدند - آن درة التاج سلطنت بشکر عواطف شاهنشاهی پرداخته بعد از ادای مراسم پاننداز و دمار پیشکشی از مرصع آگات و اندیشه نفیسه بنظر کیما اثر در آورد - اعلی حضرت نعمت خاصه تناول فرموده آخر های روز

بدر انتخابه و از معاودت نمودند - از عظام اشرافات ضمیر مهر تنویر
 شهشاه حق آگاه که درین ایام پرتو ظهور بخشید آمده - چون خاندان
 غیب دان حسب ائمه اس نواب قدسی القاب مشدره نقاب عظمت
 و جلال بیگم صاحب باغ آن دره صدف دولت را بمقدم فیض توأم
 منور ساختند - در اثنای گلگشت نشیمنی بنظر والا در آمد که
 سقفش بی دیوار بچهار حقون برافراخته بودند - بر زبان الهام بیان
 جاری گشت که چنان می نماید که این عمارت خواهد افتاد و خون
 نزدیک رفته از عموم راست دیگران را نیز منع فرمودند - مقارن
 این حال سقف نشیمن مذکور از هم فرو ریخت - و مشاهده آن
 موجب حیرت همگان گردید - اری قدسی سماتی که با وجود این
 همه ادب سکنت و جهاننداری - و مواد حشمت و فرمان گذاری
 لحظه بی یاک حق بسر نبرد - و عامه خلایق را بدایع و دایع
 ایزدی دانسته همت پادشاهانه بر رفاهیت زیردستان و جهنمیت
 ایزد پرستان مصروف گرداند - اگر باظهار خوارق عادات برای
 رهنمونی برایا پرده از روی باطن نهفته این برگزید مستبعد
 نیست - و ملکی ملکاتی که پاسبانی جهانیدان را پیش نهاد خاطر
 ملکوت نظر گرداند - اگر کارگذاران تقدیر همواره در حفظ و حمایت
 او گوشش نمایند شگفت نه

• بیت •

اگر بحر گدیزی شود پر نهنک • وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ
 کسی را که یارست بخت بلند • نیابد ازان یک حرم و گزد
 بستم از عرضداشت پادشاهزاده بخت بیدار محمد شجاع بهادر
 بعرض مقدس رسید که شب دو شنبه بستم و دوم ذی الحجه کربله

عبادت طبیعت از بطن دختر سرور وستم صفوی خلیفه حاکمه آن
کامکار متولد گشت و مردای آن والده اش ازین عالم در گذشت -
حدس و مهر پرور آن صدف را دلند نابودنگم نام نهادند •

عمره صغر از و مور عدالت تعیبات علامی افضل حان که عارضه
حسمانی داشت تشریف مروده نگوارش لطف مدارای کامل
نخشدند علامی بعد از ادای اذات پایدار و نثار پیشکش گذرامید -
چون پادشاه حق آگاه را درس پریش خرو عایب دست سینه بدیده -
و موارش و فلند نامی علامی - امر دگر منظور نمود - پیشکش
در معرض قبول نهادند •

گذارش بهضت پادشاهزاده جوان نخت محمد شاه شجاع بهادر بالشکر دکن بتسخیر قلعه پرینده

چون قلعه پرینده را که در تصرف نظام الملکه بود و اقارصوا
نامی از عدل بی نظام مختارست آن مقام مستمود اعظم حان چنانچه
گذارش یافت محاصره نموده بواسطه بعضی مواقع دست اراں دار
کشید - عادل حان قلعه دار مذکور پیغام داد که هرگاه لشکر
پادشاهی این قلعه را مسترد سازد حان و مال تو در معرض تلف
خواهد بود - اگر آن را تصرف سر و گذاری منعی گرامند نشو
میرسام و نوکر خود ساخته اطاع لایق مدهم - و پس از استحکام
قواعد عهد و پیمان درین مدفع مسلک هون ندو گروهی از برآمد
که در سپردن قلعه سعی بودند داده قلعه را ندست آورد - و سیدی
مرحان نامی را به نگهبانی آن فار گذاشت - و توپ موصوم بملک

میدان را که باوجود کلافی و کشادگیش بدین مرتبه که در آن آدم
بفراغت می نشیند خوش قد و سر است است ازین قلعہ به بلچاپور
برد - توپ مزبور پیشتر در قلعہ احمد نگر بود در زمان حضرت
عرش آشبانی هنگام کشایش این قلعہ بدست اولیای دولت قاهره
انداک - در عهد حضرت جنت مکانی که از بی پروائی آن حضرت
قوانین ملک داری چنانچه باید متمشی نمی شد منبر که همواره
در کمین فرصت بود قابو یافته قلعہ احمد نگر را قبل نمود - و کار
بر حصار نشینان تلک ساخت - خواجه بیگ میرزای صفوی
حارس قلعہ بتکرار اضطرار خود را بمسلطان پروریز که با گروهی از
امرای کلان منصب و لشکری گران و حشمی بیگوان و ساز و سامان
فراران در برهاپور نشسته بود وا نمود - سلطان از بی رشدی و
عیش درستی و تن آسانی بغریب او فرسید - او در سنه هزار و نوزده
قلعہ را کام و نا کام بمنبر داده خود با همراهان به برهانپور آمد -
و بمنبر توپ مذکور را از انجا به سولا پور که در دست عادل خان بود برد
و حصار آنرا محاصره نموده بهمان دست افزار قلعہ کشائی نوزدهم
رمضان سنه هزار و سی و چهار مفتوح گردانید - پس از فتح آن
در پیرینده نگاه داشت - از انجا که کشایش پیرینده از دیر باز مرکوز
خاطر خانخانان بود بعد از رسیدن پادشاهزادہ والا گهر محمد شاه
شجاع بهادر بنواحی برهانپور با لشکر جوار و سامان بسیار از درگاه
گیتی پناه بآن کمکار معین شده بود - چنانچه گذارش یافت -
بملازمت شمامه التماس نمود - که چون لشکری چنانچه همراه است
وقت آن است که بتسخیر قلعہ پیرینده پرداخته آید - پادشاهزادہ

بست دیدار انصرام این مهم کشاده همشای بدیرفته و آرزوی کار
 طلبی نه برهانپور در دامنه حوالی دایره کردند •

بست و ششم ربع الثانی مطابق هشتم آنال سال ششم با
 خانبابا و دیگر امرای عظام و تمامی کوسکها صولت دکن متوجه
 مقصد گشتند - و ملکپور رسیده قرار دادند که حاکمان نا محیاری
 از منصدازل و برق اندازان حوار و پیاده باستعمال بدشتر روانه
 گردند و از نامه برگذشته نتاجت ملایک بدیپور و احراق علی آ
 و محاصره قلعه پرنده بد دارند - تا لشکر که بیک محصوران آید از
 صورت آذوقه و بایانی عذیب زرد متفرق شود - و حاکمان را بخلعت
 و میل هدایت نموده تا راحه حیدنگه و مدار حان و الله و سردی
 حان و رشید حان و مرتضی حان و زار ستر سال و راحه چهار سنگه
 و جگراج بدیدله و اصالتحان و مبارک حان بیاری و احمد حان
 بیاری و راحه روز امرو و سنگرام زمیندار حمو و باقی بیگ
 ارزنگ و گروهی دیگر رحمت فرمودند - و خود با خانبابا و سایر
 منصدازان از عقب دهست بمردند از استاده اسام این مهم رانسته
 یادوقه بود و رسیدن آن مویوب نرس که سه چهار تهنه با جمعیت
 شایسته در راه دشیدند تا عله از برهانپور نلشکر منصور باسانی برسد
 مقرر شد که در طغر نگر نور محمد عرب با پانصد سوار و در حالپور
 سید جمال باره با پانصد سوار و در شاهنگه قزلباش حان با هزار
 سوار و در بیرمه شگن حان با دو هزار سوار بعشیدند و محافظت
 رند پرداخته از حدود خود محافظت بکنار آمدن - و چون بوضع
 پیوست که سادوی بهولسله باتفاق برخی صلت پیشگان و ازین

طالع یکی از خورشان محبوس بی نظام را که از قلعه انجیرائی
 برآورده بود دست آویز فساد ساخته میخواهد که فتنه برانگیزد -
 و در حوالی احمد نگر لشکر فراهم آورده پس از تاخت و تاراج
 دواچی دولتآباد بصوب ظفر نگر بشتابد - و طرق و مسالك را برانبار
 و سایر متروکین مسدود گرداند - بنابران پادشاهزاده والا مقدار
 بصواب دید سپه سالار خواص خان را با سه هزار سوار بجانب
 احمد نگر فرستادند - که مقاهیر را مالش بسزا داده تاجنیر تعاتب
 نماید - و بنهب و غارت چمارکونده که وطن بهونسلمه است پرداخته
 در سنگمبیر اقامت گزیند - در خلال این احوال عادل خان از توجه
 عساکر گردون ماثور بقصد کشایش قلعه پرینده آگهی یانده
 کشانچی و تورا با خزانه روانه ساخت که در تهیه مواد قلعه
 داری و امداد قلعه دلو کوشش بجا آرد - و رندوله و مرابی
 هذت را با خیل و حشم خود تعیین نمود که کنار ناله آب -ین
 را بنگاه ساخته هر کدام بکیشک قلعه قیام نماید - و چون خاندان
 از ملکپور پیشتر راهی گردید با شایقی قول بعهده خود گرفته
 راجه جیسنگه را با سایر را چیوتان هر اول و الله ویردی خان و
 رشید خان و امداد خان را با برق اندازان برنغار و مبارز خان
 را با گروه امانه جرانغار گردانید - و جگرار را چنداول ساخت -
 و بسرعت هرچه تمامتر نزدیک پرینده رسیده بر سر نهری که یک
 گروهی قلعه جاریست و دران حوالی سوی آن آب نشان ندهند
 فرود آمد - و تاکید نمود که لشکریان در گرد آوری هیمنه و گاه سعی
 منور مبذول نمایند - و بتقسیم ملچار و کندن نقب و ساختن کوچه

حاکم برون آمدند اهتمام آن مبدء المله و مردن حاکم دار گذاشت -
 مه هدر در مدامعه کوشیده هر روز تقوی و تفنگ قلعه چندی را در
 ملچاها هلاک می ساختند و بعد اندواں لشکر معرزی دهر از
 رجبهای شرفات حصار درخی از سفارب منشان را روانه حصص عدم
 میگردد امیدند چنانچه روزی سندی مورخان پادشاهان طبعه از سوزاخی
 نگاه میگردد تنگی در شده اش رده کارآن ماتمام را ماتمام رسانند
 پس ازو عالم نامی از عدل عادل حاکم نجاش رسد و بدر
 بصره تنگ در گذشت از آن پس عادل حاکم مورخان نامی را ده
 نگهبانی درختان و چون حاکم دروازه صوبه دار مالوه که از درگاه
 گندی پناه بخدمت پادشاه اراده عالی بدر رحمت نامده بود با
 خدمت شادسته از تانسان خود درون بردگی بدر بصره بصورت
 اثر پیوست آن والا گهرواده پنهاناس را بدر حاکمان مرستانند •
 ششم رخصان پادشاه اراده را اقبال ما چده ساتر و دیگر موئیدان بفکار
 گذار سه گروهی پرینده رسیده فراز دادند که روزی چند در اسحا
 رحل امامت ا دارند تا هم گاه و همدل لشکر مدصور بصره و هم
 کمک حاکمان نموده آید - درون اثنا معبودان لکهاپوز و ساو نا
 حواء نظام الملکده نمودار شدند روز دنگ حاکمان که بوب گهی
 از بون پسر خود لهر اسپ و حکم خوشحال بخشی دکن را با
 چندی دیگر از زندهای والا درگاه و تانسان خویش بمحافظ
 گهی تعمس خون - و چون تر شورنده سرخی عدم آگاه بود خون بدر
 سوار شده لهر اسپ بدعام داد که تا رسدن من توقف نماید -
 حاکم دروازه پس از اجتماع اس حذر چندی در گماشت که از موج

خانخانان واقف باشد - اگر احتیاجی رو دهد زرد آگاه گردانند -
 اتفاقاً همین که خانخانان نیم گروه از معسکر پیش رخت قریب ده
 هزار سوار را از آثار نمایان گشتند - و جوقی از یغان شوخی نموده
 بر قلمه دار خان و حمیفی قدیمی و گروهی دیگر که خانخانان
 بقراردلی پیش مرستاده بود تاختند - خانخانان لهراسپ را بگرمک
 راه ماخته خود نیز از عقب راهی شد - شقاوت پزوهان بهادران
 نصرت شعار را جنگ کفایت بفرج کلان خود کشیده مرکزوار در میان
 گروندند - مهیس داس راتهور که مرادم راجپوتان خانخانان و
 هراول او بود در گهناخته بهاتی و راجپوتان دیگر با قایم کرده
 بفرج پیش رو در آرمختند - و لوازم سعی و جان فشانی بجا آورده
 در میدان نبرد افتادند - و کار برخانخانان و همراهان او بمرتبه
 تنگ شد که باوجود قرب گرمک این جماعه بر دشوار گردید - و
 برداشتن مجروحان از آن دشوار تر - خان دوران که تابینان خود
 مستعد پیکار و آماده کارزار بود برین معنی آگهی یافته سوار شد - و
 بسرعت تمام راهی گردید چنانچه غیرت خان با فرج عبد الله
 خان بهادر فیروز جنگ و برخی از گرز برداران کار طلب مثل
 خواجه طاهرو امیر بیگ و ناد علی و غیر ایلان که از درگاه والا
 رخصت همراهی خان دوران یافته بودند در راه بار ملحق گشتند -
 و با تابینان و همراهان که مجموع قریب دوهزار و پانصد سوار بود
 قابو دیده فوج عقب خانخانان را بر گروهی که جانب راست
 خانخانان داشتند زده هر دو قوشون را بمجوق مقابل خانخانان رسانید
 و مهیس داس را که زخمهایی منکر داشت با دیگر راجپوتان

که محجور و مقنول در معرکه افتاده بودند برداشته الحاکمان
 پیوست - اذکار پرتوهای از رسیدن حان دوران و دست برد مبارزان
 صف شکن و دلبران شترانگی مرار بر مرار اختیار نمودند و حان
 حانان و حان دوران عدان معارفت منعطف گردانیده در حوالی
 ارد و پادشاهزاده جهادیاں را که بعد از استماع اسدنامی عظم بعضی
 مدد سوار شده بودند معارضت نمودند - اگر حان دوران نهاد در سرعت
 نمی رسد و نمائش عظم که حاکمان را بدل نموده کار نررتنگ
 ساخته بود نمی پرداختند برآمدن حاکمان ازین معرکه محال
 بود - و این کار نمایان سبب محرابی عظم حان دوران در پیشگاه
 حاکم شد .

هشتم پادشاهزاده کامگار از مقام کپیابور متوجه پرموده گشته
 مرد کامگار حاکمان سواران را که بر سر آمدند همان روز مرد
 پادشاهکس از دانه برآمده در ملچار راحه پهاژ سنگه رسیدند و جنگ
 در پیوست همی از گروه عدان بزرگ کشید و رحمی گشتند و
 چندی از مردم راحه و تانغان اصالت حان و راحه ر را برون حان
 در ناحتند - اسما کار بعد معاهد صلالت پذیر تاب معارضت در
 حدود بنامه پهای مرار از عرصه کارزار بدر رفتند - و هم حاکمان
 برای آوردن کهی سوار شده و سنگ حاکمان را درادان و تانغان
 از هر ازل گردانیده روانه پیش صاحب و خود در دست راست
 کهی شده محافظت حاکم چپ کهی را نموده حان زمان و راز
 ستر سال و زشد حان و پرتو فراج و هرقی دیگر نارگداشت - و راحه
 حیدرنگه و مرتضی حان را با موی از عدانهای والا درگاه چنداؤل

گردانیدند - و جای عید شجاعت خان و راجه بتهمداس و مبارک
 خان نیدازی و احمد خان نیازی میان خان زمان و راجه جیسنگه -
 و جای مائوجی و سایر کفیان با شرزه خان و صالح بیگ جلایر
 و کریم داد بیگ قاقشال و طایفه دیگر میان خود و راجه
 جیسنگه مقرر ساخت - و چون افواج قاهره پنج شش کرده نور دیده
 شروع در آوردن کهی نمودند غلیم نمودار گردید - خانخانان به خانزمان
 پیغام داد که دو تبر پرتاب بیرون کهی بوده جاذب چشم کهی
 نگاهدار تا مقهوران داخل کهی بتوانند شد - پس ازان مردم کاه و
 هیله برداشتند و راهی گشتند - ادبار زدگان یک دل شده بر خان
 زمان حمله آوردند - آن معرکه آرای نبرد قدم همت استوار داشته
 گروه انبوه را بدلاالت تبغ و سنا و مرحله پیمای نیستی گردانید از مبارزان
 لشکر منصور نیز برخی گشته و جمعی خسته گشتند - درین اثنا خانخانان
 خبر آویزه غلیم با خانزمان شنبه بسرعت برق و باد خود را بخان
 زمان رسانید - و بسطوت تمام جمعیت مقاهیر را پراکنده ساخته
 براه فرار انداخت - و همچنین هر مرتبه که فرار پیشگان فراهم آمده
 بر افواج نصرت امتزاج زور می آوردند خانخانان بآبپاری جدوجهد
 مردانه نیران شرارت ارباب خسارت فرو می نشاند - و راجه جیسنگه
 نیز تمام راه باغذیم چپقلشهای نمایان کرده قطع مسافت نمود - و
 آخر روز کهی سالما باران رسید •

در ازل هم حشری گران از بیدراهِ روان بر سلیچار الله ویرد بخان
 هجوم آورده هنگامه نبرد گرم گردانیدند - و چون آتش پیکار بالتهاب
 درآمد و از هر طرف خرمن وجود جمعی بباد فنا رفت الله

ویردیحال باقتصاد اسغال عدو مال حامانی او ملچاار برآمده به میری
 شہامت و نازوی حلاوت صحادیل را منہرم ساختہ مقرر خود
 مراجعت کرد •

ہر دم سید خاتہاں و خان درواں بہادر و ہزار خان و دیگر
 منصبداران کہ بود گہی داشتند هنگام سحر مرہ نوردی در آمدند
 دکنیاں بی آزرہ آگہی یافتہ مقرر ساختند کہ قریب دو ہزار سوار
 بر کفار ارہہ نمایان شوند و باقی جانب گہی روند - خانہاں پس
 از شنیدن این خبر لہر اسب را مرستاد کہ ہر دو لشکر برابر سواران
 مذکور نایستند - خسارت زدگل لہر اسب را دیدہ خود را بجماعہ
 کہ طرف گہی رفتہ بودند رسانیدند - و سید خاتہاں و خان درواں
 مردم گہی را مراہم آوردہ تاکید نمودند کہ در راہ از یکدیگر جدا
 نشوند - مبدا عظیم مرصہ حور را دستی مکار رعد - اندتا باہی از
 لشکر عظیم ہر شتری از مردم گہی کہ کلاہ مار داشت میبود و از طعمیان
 ہاد آتش در کلاہ و ہمچہ کہ تر دیگر جانورن نار دود و در کلاہ صبرا کہ
 بلند مرادان بود می آمدند و سیاوی از شقرو گلو با دو میل و برخی
 اسب و آدم صایع میگردند - و در مسق امواج فافہ فی الجملہ
 بر محوردگی راہ می یابند - خانہاں بمسرد آگہی بر نمعنہی کس
 بطلب خابرمای مرستادہ - سوار شد - اختر برج حلاوت بادشاہ را کہ
 جہانیاں غیر از استماع این خبر سوار شدند - خانہاں مہروس داشت
 کہ برای تلذیہ این جماعہ دولتخواہان کفایت میکنند لایق آنکہ
 برگزیدہ بمعسکر اتہان تشریف فرمایند - و چون دریافت کہ آن
 گوہر درج بسالت در قادیب اشار خدای شعار مصر اند و ارین

اراده پرنسواهند گشت. - مبالغه نموده ایتماس کرد که بر فیل
سوار شوند. - و راجه پتهلداس و پرتیپراج را با خود گرفتند هر اول
پیشتر روان گردید. - تخیم که شتر و کوهی را پیش انداخته میدرد
از شنیدن خروج کوس روئین و دیدن اعلام نصرت آئین پادشاهزاده
با تمکین پای نبات از دست داده راه سوار چون درین اثنا خانزمان
که حسب الطلب خانخانان باستعجال تمام راهی گشته بود در رسید
خان از جانب راحت در رسید. - خانخانان راجه پتهلداس و پرتیپراج
را نزد خانزمان فرستاد تا باتفاق گریختگان را تعاقب نموده مالش
دهند. - و گوهر اکیلی سلطنت هزار سوار از میان خود یکم
خانزمان فرستاده عنان یکران با خانخانان بار و منطف ساختند
شب هنگام خانزمان با همراهمان از تعاقب واپرداخته برگشت و
جوهر دلیری نوئلان اخلاص سرشت مانند مید خانجهان و خانزمان
و خان دیران و راجه پتهلداس که درین روز مصدر ترددات گشته
بودند فروغ دیگر پانت

نوزدهم که نوبت کبی خانزمان بود چون بخانخانان خبر رسید
که مقهوران باراد انکه بر سر کبی بریزند سوار شده اند پایان روز با
جمعیت خویش بحرکت در آمد. - اتفاقا همین که انتاب رخ
بدیقت زنده و نبدیره یا قوت و دیگر مخالفان نزدیک ملچارهای
نقب رسیده برهنه وئی ادبار گروهی را پیاده ساخته بر ملچارهای
دوانیدند. - الله دیردخان باقیال نصرت مآل شاهنشاهی قوسل
جسته با همراهمان از ملچار خود میر آمد و بضرب تیغ و تفنگ ابله
زندگی بسیاری منهدم گردانیده جمع دیگر را بزخمهای گران بر

خاک باکسی انداخت - از مردم الله و پرده خان و راجه پوتال جگراج
و مهابیل اصالت خا نیز برخی بگلگون زخم سترخ روئی تجاوزید
اندوختند - خانهایان در اندای راه نورینی خبر مدروزی مبارزان لشکر
ملمنور شفقت سپاس ایزدی بها آورده بمقرر خویش معارفت نمود -
و خانزمان سالما باهمی بارو در آمد -

بیست و دوم پادشاهزاده عالی قدر بصواب دید خانهایان بنیاد
خانهایان و خانزمان و راجه جیسنکه و مبارز خا و راجه پتله داس
و ژاو مرسال و ژاو کرن و مبارک خا و دلازی و احمد خا و نیازی و
نظاره دار خوشگی و طایفه دیگر از بندهای درگاه گیتی پناه و از
امرای دکنی مالوجی مقرر نمودند که چهار پنج گهزی از شب مانده
خود را به بنگاه غنیم برسانند باشد که دمت بردی نموده آید - دلبران
بیکار بر دمت بموجب قرار در شب بلخشب بدست و دیوم راهی
گشته بعد از پیری شدن یک بهر روز به بنگاه شقاوت ملشان رسیدند
از آن روز که مقامیر بیشتر خبر یافته بنده را روان کرده بودند نهیب و
خوارت دلخواه صورت نهیست - لختی دان و کار بسیاری که بران آورده
بار بود شتر و گاو لشکر و شاهسی که مقهوران روز صوحن کهی
برده بودند - بدست سچاهدان ظفر پیوند افتاد - و چون غنیم سیه
گنیم که بنده و بار میگریزاند بسیار نزدیک بود راجه جیسنکه هراول
فوج مذکور اسپتاخته خود را بوی رسانید - و بسیاری از بیادها را مردم
از اسیر نمودند - و میدان خامجهان و خان زمان و جماعه دیگر از
فوج قول جلو ریز باو پیوستند - درین اثنا مودهوجی برادر مراری
با مبارز خا در آوخت - اگرچه مبارز خا بیازری شجاعت تبع

انتقام آخته جوتی را که دران چندی نامور بودند بر خاک خاک
 انداخت - اما خانزمان پس از آگاهی بر آریزه موده و سید خانجهان
 را بکمک راجه جیمنگه باز گذاشته بسرعت هرچه تمامتر بمدد
 مبارز خان رسید - و گروه افغانه را مستظهر ساخته مودهوجی را
 که در زخم تیر داشت رهگرای جهنم گردانید - بقية الصیف
 راه فرار سپردند •

دوازدهم شوال چون نبرد یاقوت و رفقای او با قریب چهار هزار
 سوار سر راه کاکا پندت ملزم خانخانان که بواسطه شله جانب ببر
 رفته بود گرفتند - خانخانان بعرض دره الناج خلافت رسانید که
 در بنوت که ستاره موختگان بطرف دیگر مشغول اند اگر بر بند و
 و بار اینان تاخمت پرده شود اغلب آنکه کار بکار هواخواهان صورت
 یابد - پادشاهزاده عالی قدر از فزونی خواهش تماشای جنگ
 دکنیان مقرر فرمودند که خود نیز سوار شوند - جگراج و لهراسپ
 ویکه تاز خان و چنددی دیگر را بیابانی اردو باز گذاشته روز دیگر
 پدش از دمیدن صبح مسلح گشته بر فیل سوار شدند - و لختی
 برون معسکر برای فراهم آمدن لشکر و ترتیب انواج درنگ نمودند
 و خانخانان و راجه جیمنگه و راجه پتهلداس و دیگر بیکار گزینانرا
 همراه خود در فوج قول نگاهداشته مید خان جهانرا همراه
 و خانزمان را با مدارز خان و راوستر سال و برخی دیگر میمنه -
 و سید شجاعت خان و مرتضی خان را با گروهی میسره - و خان
 دوران چنداول - قرار داده راهی شدند - مقاهیر که پیشتر
 آگاهی یافته بنده را بطرفی فرستاده و در چرها آتش زده آماده نزال

ایستاده بودند - همدس که صدوزان مصرت شمار بردنك رساندند از جانب برابهار ظاهر شده سال اندازی مشغول گشتند حال زمان روح معالی خود را بجمعه محبتش از مندان برداشت - سید جان جهان بفر بر موحی که برابر او آمده بود اسب انداخت درون انما راحه خدمتگاه و راحه پهلداش کمک شتافته مقهوران را با تعلق یکدیگر از بندش راندد - و خاندوزان که چند اول خود بدر از عقب راهی شد حاضران و میدد حاجتبان در حین مزار اشوار بانکار از دنبال در آمده گزهری را نه تمنع آنداز روانه دار الحوار گرداندد - در اثنای زور مراری سرآمد انداز بژوهای از اسب افتاد و یکی از سوکراش بر اسب حوش - وار کرده او را بر آورد و خون گشته گردید - و پادشاهراذد رمنع معدار پس از اتمام حذر بصرت اولیای دولت مصوب آرد و مراجعت فرمودند احر روز لشکر بدر رسد - و چون درین مدب نه مساعی دافوزان جان - پاره حذکار که در انعام انعام نگار می بردند اثری مترتب نمی شد چه بعضی نقب هارا معهوران یافته در اسناد آن می کوشیدند و از فرخی آب بر می آمد - و از دخی که الله و بر دستان مانس شعر حاحی رسانیده مداروت ا داشته بود - و پادشاهراذد را که گهر از راه کوچه حذمت رفته در حضور خود آرا آتش داد - اگرچه یک روح شعر حاحی پرورد لیکن راهی که یورتن توان کرد مقتوح بگشت - و مع هدا میدان ها عبادان و جان دوزان از رهگندو آنکه جان دوزان مکرر اظهار نمود که من جان حابرا از گشته شدن خلاص کرده ام عداوب گونه بهمرسانده بود - و بدر هابرا مرا و مددداران از ناهنجاری و دن سلوکی ها عبادان آورده

بودند و بدین سبب آن شقاوت پزوهان یزیدیدرات خاندان آگاهی
 یافته عاچ آن می نمودند - و در تسخیر قلعه گوشش خاندان اثری
 نمی بخشید - خاندان بعرض پادشاهزاد نامدار رسانید که هر چند
 آذوقه مرارن است اما تا ده درازده گروهی اردوگاه و همیه نمائند -
 و هر مرتبه یوا - طاه کهی در رختن و آمدن زیاده بر بیست کزده تیرد
 باید نمود - و این معنی باعث خرابی لشکر میگردد و برسات
 هم رسیده - مصلحت آنست که بیست بالین توقف ننموده عیان
 معادرت بصوب برهانپور منعطف گردانند - از انجا که پادشاهزاد
 کامکار در جمیع کارها به عمل نمودن یصواب دید - پیوسته مامور
 بود که سیوم ذی الحجه مطابق دهم خرداد از پریونده کوچ کرده به -
 برهانپور راهی گشتند *

هفتم در حبلی که انواع قاهره از زیر گهاتی که هنر و گروهی
 فیر است نهضت نموده برة نورثی در آمدند - غلیم نمودار گشته
 بسردادن بان پرداخت - خانزمان با رادختر سال و خجراج و زانو کرن
 و برخی دیگر از بندهای پادشاهی که در فوج چنداول بودند بر
 مقام پرتاخت - درین اثنا راجه جیستگه و مرتضی خان از بمبئه
 و امالت خان و خلیل الله خان از حلیشه بفر آمده خود را یکمک
 خازنمان رسانیدند - و جمعی را طعمه شمشیر ساخته گروه انبوه
 را مجروح گردانیدند - و اسب بسیار غقیمت شد - و ازاله کرد
 پراگندگی تمام بجمعیت مقابله راه یافته بود دیگر تا برهانپور که
 بیست و ششم مورد عساکر ستاره شمارنگشت اثری از آن ظایفه
 نگویند آثار پدید نیامد - و پس از آنکه معادرت پادشاهزاد بر بیع قدر

از عرایض منتهیان آرد صوة بمصامع جلال رسید - خاتمان را که از بد خوئی، فطری یا دیگر بلدهای پادشاهی طریق ناسازگاری می نمود چنانچه گذارش یافت و پادشاهزاده والا قدر را پی تسخیر قلعه هر گردانیده بود معاتب ساخته آن اختر ملک حلاوت را با جمیع پندهای که در رکاب ایشان رفته بودند بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند .

(اکنون لختی از وقایع حضور بر می نگار)

پانزدهم صفر شهشاه گیتی پناه از باغ فرح بخش کشمیر که يك شهباز در آن مکل دل امروز نگام بخشی و کامرانی برداختند حسب التماس یمن الدوله باغ او مرحوم باغ نشاط کشی - سوار شرف قدوم ارزانی داشتند یمن الدوله بعد از اقامت مراسم نثار پیشکشی از حواهر و مرصع آلات بنظر گنبد اثر در آورد - چون باغ مذکور بدلكشائی و راحت امزائی پسند طبعیت اقدس گشت تمام روز در آنجا به مشرب و مسرت گذرانیده شامگاه بدوالتخانه والا معاودت فرمودند .

هفدهم پرتیراج و اتور از اصل و اشاء بمنصب دو هزارى هزار و ششصد سوار - رامزای یافت .

دهم ربیع اول پیشکش ظفرخان صوبه دار کشمیر از اقسام شال و موطه و گوش بیج طرح دار و ساده و انواع تههمه و کربلای زر تار و ساده و زعفران و دیگر اشیای آن دیار از نظر انور گذشت و .
پایه قبول رسید .

شب دوازدهم مجلس میلاد خاتم انبیا علیه و علی آله افضل

الصلوات و اکملها در دولتخانه خاص و عام ترتیب یافت - شه‌ن‌شاه اسلام پناه دران محفل فیض منزل گروهی از علما و فضلاء و صلحا و حفاظ خطه دلیذر کشمیر را که بتفاوت درجات دران قدسی انجمن قعود نموده بتفاوت فرمانی پرداختند بمرحمت خلعت و فرجی و مدد معاش از زمین و یوسیده مراتراز ساخته مبلغ دوازده هزار روپیه نقد برسم معروف هر سال عنایت نمودند - و پس از انقضای یک پهر شب برخی از اعیان دولت را درانجا گذاشته بمحل مقدس تشریف بردند - و حکم معلی پدشکاران بارگاه عظمت و جلال بتقسیم خوانهای الوان اطعمه و اشریه و انواع حلویات و عطریات پرداخته حضار آن مجلس منیف را بهره‌ور گردانیدند .

هزدهم منزل جعفر خان بقیض قدوم میمنت لزوم پادشاه بنده نواز مرغ آمود گردید - و بعد از تقدیم مراسم پادشاه و نثار پدشکشی گذرانید - خامان دریا نوال برای مباحثات او شرف پذیرائی بخشیدند .

نہضت رایات فیروزی از کشمیر بصوب

ویرناگ و از انجا بدار السلطنه لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای نشاط افزار مرغزارهای دلگشا که هر یک دلیلی است بر شگرتی صنایع ایزدی واقع شده بر خاطر ملکوت ناظر پرتو افکند که بسیران حدود توجه فرموده عنان عزیمت بجوب دارالسلطنه منعطف گردانند .

روز یکشنبه بیست و سوم مطابق بیست و پنجم شهر یور بند

از سپری شدن دو ساعت بحوسی مویک گریه‌هاں موزی که سه سه در
 درس سر زمین دراهت آگس اقامت داشت قریب هزار
 شادمانی بهصص نمود و در موضع پدور که از درگاه شهر نراء
 حشکی سه کروه دروغ و راه دریا پنج کروه پادشاهی است ناء
 شد . و باعی که در اینجا فر در بهب مرتب گشته ده برول اقدس
 میص آورد گردید - موضع مرور و عمران را از امب اما هروز
 ز عمران گل نکرده بود روز دیگر مرده و نئی پور که از مصامب
 پرگده آلر اسب و از پدور نراء حشکی سه و نیم کروه مصرب سراق
 صحن و حلال گشت مردابی آن پنج نراء را که از مصامب پرگده
 النچه اسب و در تمول دره الناح حلاب پادشاه نراء صحن دارا
 شکوه مقرر برول اشرف اعلی صمصام اما ساخته یکروز دران برهنگاه
 که از ونقی پور نراء حشکی چهار کوه و ربعی و نراء دریا پنج کروه
 مصامب دارد تمام فرمودند - درین مکل پادشاه نراء نلقد قدر
 عمارتی دلاور و باعی مصرب افکند که بهری نمرص سه گرا و وسط
 آن بدریا می ریزد در کنار بهب طرح افکنده اند - و آدری دریا بدر
 عمارتی و باعی صحنی این عمارت بنا نهاده - شب دوم از سرکار
 آن اختر برج سلطنت در هر دو کنار بهت چرخان بر آورختند •
 بیست و هفتم از پنج نراء قا پل کهنه که صفتهای سیرگشتی
 اسب و گشتی قطع مصامب نموده از اینجا فر تخب و آن که از مختصرات
 منطبع تواریخ بهان نامد مصرب بهوسی و حشکی سوار شده اند آنچه
 که در یتول اسلام جان میرگشتی اسب شریف بودند - درس پرگده
 معددی بود نامتایی - پادشاه عدالت گسترده دم بعدی آن در میان

داده برگشته مدکور را بسلام آباد موسوم گردانیدند - عابقا در دست
 عمارت یکی برای محل مقدس و دیگری بوا - خانه در آنخانه خاص
 بر در چشمه خوشگوار که در آن مکان نزه واقع شده - اجته بودند -
 چشمه محل از میل حوضی ده در ده گذشته بمختصر حوضی که
 بر روی چبوتره رسیده برداشته اند - و بر گذار آن چنار عظیم سر
 برامراخته - می آید - و از آن حوضی بیست گز در بیست که در ته
 چبوتره است ریخته بیرون میروند - و چشمه در آنخانه خاص نیز
 از میان حوضی ده در ده بر آمده بحوض دیگر که چل گز در چل
 است می ریزد - و ازین حوض چوئی بقدر دو آسیا آب بر آمده
 بجوی چشمه محل ملحق میگردد - درینجا بسلام خان حکم شد
 که در آن نزهتگاه عمارات خوب و نشیمنهای مرغوب بسازد - آخر
 این روز آه ف آباد معروف بمچپی بهون که در قبول زمین الدوله
 است و آن نوین والا قدر بفرمان حضرت حاکم مکانی در آنجا
 عمارات و حیاض و انهار و ریاض ساخته - مسط ریاضت اقبال گردید -
 چون اهل آن دیار میچپی ماهی را خوبند و بهون خانه را - و چشمه
 این مکان ماهی فراوان دارد موضع مذکور باین نام انتخاب یافته -
 حاجی محمد جان قدسی صفت آن چشمه بدین گونه گزارش داده

• بیت •

اشارت جانب این چشمه از دور • کفد افکشت را فوارا نور
 کند گر امتحان • سردی آب • نثار پنجده موجان دهی تاب
 مگر یاقوت اینجا آب خورده • که آتش آبروش را نبرد
 از آن ماهی زند خود را بقلاب • که در آتش جهاد از جردنی آب

بر روی چشمه ماهی صفت کشاده • چو عزکان های ثمر در روی دیده
 دسام چشمه از ماهی طپیدن • گفت چون پیش آهنگ هریدن
 و ازان رو که مکن سزور دنگشا و روح افزا بود اعلی حضرت • روز
 مقام فرمودند - و یمن الدوله شب دوم بر حوضها و جریهای درون
 و بیرون چرانغان بر انروخت •

نمره رابع الثانی قرین دولت قزاینده در ده اجول که حضرت
 شاه شاهي آنرا بذواب کردن قباب خورشید احتیاج بیستم صاحب
 مرحمت نموده صاحب آباد نامیده اند - بزل اجمال نمره بودند -
 و چون عمارت مشکوی معلی دولخانه خاص که در عهد حضرت
 جلالت مکانی درین موضع ترتیب یافته بود - چه از کهنگی و چه
 از بد طراحی پسند طبیعت اشرف نیفتاد - حکم شد که بجای آن
 عمارات دیگر با آبشار ها و حوضها بصفت آرامگاه مقدس دولخانه
 خاص و عام مرتب گردانند - و بمراتب بهتر از آنچه پیشتر بود روی
 کار آمد در اینجا چشمه ایست در کمال عذوب و صفا که با چندین
 چشمه دیگر بحوض ایوان عمارت متصل در شده در حوض گران پیش
 ایوان منی ریزد - و از اینجا بحوض و جوی و آبشار ریخته بیرون باغ
 میروند - درین مکان نیز سه روز مقام شد - و چرانغان بر کنار
 جدارل و حیاض بامو اقدس بر انروخته آمد - (روز سیوم مقام بسیر
 لویه بهون که یک و نیم گروهی صاحب آباد است متوجه گشتند
 و عماراتش که هنوز صورت اتمام نیامده بود بنظر اجمال در آورده
 باز دولخانه صاحب آباد را سعادت آمایی گردیدند - در اوکه بهون
 چشمه از دامن کوه برآمده جاری میگردد - بر - در چشمه حوضی

اهمیت چهارده گز در چهارده - و بر دو جانب آن در حوض دیگر
 بهمان طول و عرض - جزئی بعرض در گز از حوض نخستین درین
 در حوض در می آید - و بهری بعرض چهار ذراع از پیش حوض
 سرچشمه روان گشته و میان عمارت قدیم در آمده بتوضی چهل و
 شصت ذراع در چهل و پنج داخل میگردد - و از اینجا بصحن عمارت
 دولتخانه خاص رسیده حوض پیش عمارت را که نه گز در نه است
 لبریز میگردد - و از اینجا در حوض بیرون می افتد در صحن دولتخانه
 خاص زیبا چناری است سر بر کشیده - و پائین آن مربع چبوتره
 که هر ضلعش دوازده گز است - و بر کنار حوض بیرون عمارت نیز
 چهار چنار بقطار سایه افکنده - اعلی حضرت لوکه بهون را بپادشاهزاده
 سعادت نصیب محمد اورنگ زیب بهادر عنایت کرده فرمودند که
 درین سرزمین عمارتی بسازند •

پس از صاحب آباد نهضت نموده در ویرناگ که چشمه آن
 منبع دریای بهت است و بهترین چشمه سارهای کشمیر - انجمن
 آرای مسرت گشتند - بر سر این چشمه مثنی حوضی است که
 قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده - و حضرت جنت مکانی
 در ایام پادشاهزادگی آنرا ساخته اند - ماهی آن شمار بر نژابد -
 و عقب چشمه کوهیچہ ایست مرتفع مطبوع در کمال نزاهت و نصارت
 چون بر در چشمه عمارتی و باغی در خور این گل زمین نبود
 حضرت خانانی باغی دلکشا و منازل و حیاض و جداول در حضور
 اقدس طرح انداخته بشاه آباد موسم گردانیدند - و حیدر ملک
 کشمیری را بداروغگی عمارات مذکوره سرافراز ساخته حکم کردند

که از این گره حوص را که بر من حصرت حدب مکانی رو نحوص
 اساس نامنه از پانصد دارد - و در محرابی آب چشمه از حوص ایوانی
 که یک روش نماغ باشد و دیگر رو نحوص بطول هفده ذراع و عرض
 دوازده - در دو سر آن دو عمارت لمعی که هر کدام شاه نشینی رو
 نماغ داشته باشد سازد - بطوری که حوی نعرص پنج گران است
 چشمه منال ایوان مذکور شده دو نماغ حای گردد در هر طرف
 ایوان هفت ایوان دیگر که در هر دو جانب چهارده ایوان واقع شود
 و دو حوی دیگر از دو سمت مهر مزبور که هر یک نعرص چهار ذراع
 از پاش اوامه نگردد و بر دو جانب وسط نماغ دولخانه خاص دو
 دست عمارت یکی مرمر دروازه دیگری مرمره آن و حمامی با حوصها
 و انبارها و بشامنها مقرر گردند و در منتهای نماغ بدر حوصی
 پنجاه و هفت گورد در نجاه و هفت که فواره در میان و سه انبار در
 طرف آن باشد طرح نموده *

حشون قمری ورن

روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چل و چار مطابق بهم
 چهار حشون قمری ورن حاتمه سال چل و چارم و فاتحه چل و پنجم
 از عمر اند اعصام بهشتاد گردون علقم آواش فامت - و برسم
 معبود این جهان و باز بطة و دیگر اشیا بر سخته آمد *

در روز بطة طرازان پیشگاه حضور اشعاری که در تهذیب اس
 نره گدنی امروز و تعریف کشمقر ناپدید گرفته بودند نعرص اندس
 رساننده فصاحت و امرو کلامات گردیدند - و نعره پردازان نیز دادامانات

متکانه دامن امید برآوردند - مرشد قلبي خاں از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصد هفتصد سوار - و امرآز گردیدند •

هشتم خانان دوران از شاه آباد بدار السلطنة متوجه گشته در چهار
روز هیره پور را که سر راه پربلچال است بزرگ اندکس فیض آگین
گردانیدند - و در انتهای راه بسیر آبشار اوده رکه دو کوره‌ی موضع
همال ذکر می‌در دره سمت چپ راه واقع است توجه فرمودند -
منبع آبشار چشمه ایست کوه ر فام که از برفهای گداخته جبال
مشرق رویه نیز آبشاری بان ملحق میگردد - و نهري عظیم شده
بر روی سنگ صلب می‌ریزد - از صدمه آب بمرور ایام بزرگ سنگ
حوضی وسیع بهم رسیده - و از حوض بدو که قریب پانزده ذراع
بشیب دارد می‌افتد - از صدای آب نزدیک آبشار دو کس هر چند
پهلوی هم باشند آواز یکدیگر نمی‌توانند شنید - در عرصه کشمیر
مردوس نظیر و نواحی آن آبشار دروان است اما بهترین آن آبشار
اوهرامت پس از آن آبشار سکه‌ناگ که حیرت انزایی تماشاگران
است چه بقدر ده اسب از ارتفاع چهارده گز ریخته دریاچه که
زلالش در صدا یادگار کوثر و تسنیم است جاری میشود - و از آنرو که
این آبشار پیشتر بدظر امتاب سپهر خلافت در آمده بود درین هنگام
به تماشای آن نپرداختند - دیگر آبشار یحرم گله که کیفیت و کمیت
آن گذارتس یافته - پیش از آنکه این نزهتگاه مورد عساکر گیتی کشا
شود جهات خوبی آن منحصر در آب و هوا و نزهت حای و نوزنی
سبزهای گوناگون و مرادانی گل‌های رنگارنگ و میوه چندان خودرو
بود - چه ساکنان آنجا طرز چمن پیدرانی و بوستان آرائی نمی

دانستند - و نیز اگرچه دوازده چندی که اکثر علوم متعارفه درس
گویند بودند اما علوم متداوله شیوخ تمام نداشت - برخی خط نسخ
تعلیق بیکو می نوشتند و بعدی زبان شعر داشتند - بعد از آنکه در عهد
دولت حضرت عرش اشیاپی کشایش ریاست اکثر ساکنانش انکساب
میراسم اهلیت و لوازم آدمیت نموده شایستگی جوهر ظاهر ساختند -
و فارسی گفتن و خط خوش نوشتن - و دینیه فارسی سرانیدن - (واج
تمام ریاست - از انجمله شیخ یعقوب کشفی است که در اقسام علوم
عقلیه و نقلیه درجه عالی داشت - و بصحبت بسیاری از اصال
حق رسیده و ریاضات شاه که طریقه طائفه علیمه صومیه است
کشیده بپایه ارشاد رسیده بود - و بها خداوندان استعداد را
بهمین تکمیل او رتبه کمال عصبیت گشته - و ملا محمد حسین
کشمیری که بیدار تربیت حضرت عرش اشیاپی در خط نسخ
تعلیق از خوش نویسان عصر گویا مدقت برده بود - و انمارش
بدر تازه رو بکوهی نهاد - در زمان حضرت خفیه مگانی که
در ادب و سلطنت پنجم مرتبه تشریف فرمودند - چون توجه والا
به مرتبه تربیت این - و زهین نشاط آگین دامراختن عمارات و
اصلاح درختان میوه دار به پیوند و حر آن داشتند - از آنچه بود
بسیار پیش آمد - و چون مجلس میمنت مایوس حدیو عالم
خداوند بنی آدم سرور آرای خهابانی حضرت صاحبقران ثانی
چهارمرا مروج تازه مهرسید - و بهائیان را مروج بی اداره - این
سر زمین که از جهیز متفرهات عالم امتیاز دارد معماری روح امرا
و ساتین دلکشا سرور اربابست درس گردید - و اکثر انمار آن به پیوند

و دیگر اجاب تربیت در شیرینی و بلندی و میرایی یاد از
میوهایی نیک ولایت کابل میدهد - و از اینجا کند در عسکرابدال
فضله و هنرمندان هفت اقلیم فراهم آمده کامیاب اند ساکنان این
زمین نشاط آگین از مصاحبت و همزیایی اهل اردو فضایل و هنرها
کسب نموده اند - ایزد کام بخش که تشدید مبنای جهاننداری بارتقاع
لوامی داد گسترش این پادشاه خلیق پناه مریط گردانیده - و توکید
مراسم فرمان گذاری بقمهید لوازم دین پروری این شاهنشاهی و
دنیوی منوط - آفتاب درخشش را از مغیره کسوف محفوظ و مأمون
و ماه سلطنتش را از و صحت محاق محروم و مصون دارد .

بیست و دوم به بهادر که منتهای کوهستان کشمیر است منزل
شد - جگات گلونت که بخطاب کبرائی سرافراز است - و در
تصنیف نعمات هندوستانی و تالیف معانی امروز مدلل او در
هندوستان بهشت نشان بیست - و بیست و شش تصنیفات حسب الحکم
در دار السلطنه مانده بود بدرگاه آسمان جاه آمده دوازده تصنیف
که به هندوستانی زبان دهرند نامدد - و در نعمات مختلفه مشتمل بر
مضامین رنگین بذاق اقدس خاقان هنر پرور جود گستر ترتیب داده
بود بعرض مقدس رسانید - از اینجا که تصنیفاتش خاطر اقدس را
عشرت آگین ساخت بامر پادشاه دانش نواز بزر - انجیده آمد -
و چار هزار و پانصد رویه هم سنگش بار عنایت گشت - چون
در یک و نیم گروهی به بهادر بفرمان قضا بقاضای قریب پانزده هزار
آدم فراهم آمده جاور بیدار گرد آورده بودند بیست و سیوم بعد
نصف النهار به شکار قمرغه متوجه گشته یکصد و بیست مودیال که

عذارت از موج کوهی است و چکاره مند مرودند - درین میان
موندیال بدشتر بود - چکاره سمیست از آهرو در اکثر جایهای ولایت
و عمران بهم میرسد - و آهروی سیاه و سفید مخصوص هندوستان
حلد نشان است .

درینولا دعرض مقدس رسند که مسلمانان ساکن بهندهر از جهالت
پندگی بکفار دحتر مرودند - و ازین طایفه می شناسند - و هرگز
شده که مسلمانان دحتر کامرا بدن از مهات دس کنند و کامران دحتر
مسلمانانرا پس از انعراض حجاب تصور کنند - مرمان شد که هر گاه
که مسلمانه در خانه او باشد اگر شرب امقام درینا دن را بعلقه بحدث
نا او نار گذراند - و اگر از شفاعت و عوایب او اندراک اوس سعادت
هرگز تاند مومنه را ارو خدا سازند - و حوگو رصندار انا که
مصدر اوس کار بکوهیده آثار شده بود نتوبدن ودایی و نیم و امید
حضرت صاحبزاد ثانی نا تمام قبیله خود در ملت نصای
مصطفوی درآمد - و بحضرات راحه دولتند سر امراری یافت - و
بمباری از کفار از عوایب مرآمدند و مسلمانان از جهالت رستند و
بیم دس پرری اوس دانشاه اسلام دوار کفر گذار چنین رحم قبیله
از میان این طایفه حبل فساد مرتفع گردید - و فاضی و معلم
از سرکار خاصه شرعه معین گشتند - تا باحرای احکام شرعب و تعلیم
اداب عبادت بد دارند - و چون وانات حلال دجوایی گجرات بعباد
رمید - حمعی از - آداب و مشایخ اوس قصده استعانه نمودند - که
مرحی از کفار ناپکار حرانو و امای مومنه را در تصرف دارند -
و چندین ازینا معاخذ تعدی در عمارات خود در آورده - بنابران

شیخ محمود گجراتی که از رسمی داشت بهره داشت - و داروغگی
 مردم جدید اسلام بر سرقرار - رخصت یافت - تا بعد از ثبوت نساء
 مسلم را از تصرف کفار برآورد - و مساجد و عمارات آن معین
 جدا سازد - او مطابق حکم بعمل آورده حقتاد حرم و چارنگ مومنه
 را از تصرف کفر فحشه برآورد - و هر جا که مسجدی در زیر عمارت
 همدرد در آمده بود بعد از تحقیق آن را انراز نمود - و زری از آنها
 بطریق جرمانه گرفته بدستور سابق مسجد ساخت - پس از آنکه این
 ماجرا بمصالحه جلال رسید یربع قضا نفوذ صادر شد که بدستور
 قوم جوکو هر که مسلمان شود مسلم را بمقت مسجد باز گذارند -
 و هر که از گمراهی و خرد تباهی پذیرا نشود معروفی دارند - تا
 او را تادیب نموده اید - پس از ورود فرمان جمعی از سعادت
 یادری پدایه اسلام وحیده زبان مسلم را بنکاح جدید متصرف
 گشتند - گمراهان دیگر را که ظلمت کفر پرده بر چشم آنها فروهشته
 بود و از ادراک این شرف محروم گردیدند تنبیه نموده زنان مومنه
 را از قید آنها باز داشتند - و باصر خانانگی در عقد ازدواج طبقه
 ناجیه اهل اسلام در آوردند - و حکم شد که در کل ممالک محروسه
 هر جا چنین واقع شده باشد بدین دستور عمل نمایند - چنانچه اثبات
 بسیار از دست کفار برآمده در نکاح مسلمانان در آمدند - و گروهی
 از کفار بقبول دین چنین از آتش دوزخ رهائی یافتند - و بتشانها
 منهدم گردید - و بجای آن مساجد بنا یافت - اینر سبحانه مایه
 گران مایه این انتاب فلك خلافت و هدایت را بر جهان و جهانیان
 محض داشته اطباء مرادق عظمت و جلال او را باوقاد خلود منوط

گرداناد - مدر لریکه محاری را از تعدد عدد عدد العادر مادیکی پوری
 میر عدل اردوی گنهار پوری گردانده تعافیت خلعت سراربر
 ساختند - و از آنکه عدد مذکور چون ترک منصب و اختیار
 عزلت نموده بود ثانی الحال هر چند اظهار بدامت کرد سودمند
 نماند - و چون تعرض اشرف رسید که در نواحی کنتیه من اعمال
 پرکنده کافیه که از مصامات رمی حادثه است و ده قبله عالی
 اشهار یافته مار حور و موج بسیار است - ده الله و بردی حال قرار
 دیگری حکم فرمودند که نا لوازم ممره بدان صوب نشاند - و از
 برگذات حوالی موضع مذکور جمعی کثیر فراهم آورده طرح ممره
 اندازد - و چون بذر نا شکوه آسمانی متوجه صید گاه مذکور گشتند -
 و در اثنای راه بوردی شکار بیله کار و گزره هر دو لخته در آن هم دهادی
 اولین سرزمین کنتیه را مکرر رانان بهای پنداریدند - و سه روز
 متوالی بعشرت بچپر اشتغال نموده از مار حور که بر کوهی باشد و
 قوج کوهی و چهکاره چار صد و بیست و چهار صید فرمودند - مار
 حور شصت و شش - قوج یکصد و شصت و هفت - چهکاره یکصد و
 بود و یک - از انجمله پنداه تا ده تیر و نعلک شکار حاصه شده بود
 و تخته را پادشاه رادهای والا تدار و بونیمان عالی مقدار و قراران
 ناصر شاهنشاهی صند کرده بودند •

چهاردهم خادمان از درشت خوئی و لوازهویی پدر معارقت
 حسنه باستلام عتده ملک رفته سر افتخار بر امراخت - در همین
 تاریخ تعرض مقدس رسید که مهاتجای حاکمان تعرض نمکند که
 تازی زبانان را در حوایند و دیرین ریتق او بود نساط رنگانی در

بودید - معتمد خان تاریخ فوت ادرا که نام قدیمش زمانه بیگ بود
 (زمانه آرام گرفت) یافته - بخان دوران صوبه دار سالوه فرمان شد که
 بیلاگهات شمامنه تا تعیین شدن صوبه داری ازان مملکت خبردار
 باشد - و از سواران منصب او که پنجهزاری پنجهزار سوار بود سه
 هزار سوار در اید سه اید مقرر گردید - رشید خان اسفاری بمضافه
 هزار سوار بمنصب سه هزار سه هزار سوار و هر یکی از احمد خان
 نیازی و مبارک خان نیدازی از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری
 هزار و پانصد سوار فوازش یافتند - شادی بیگ ولد جانش بهادر
 بقطاب شادی خان و نور محمد عرب بقطاب عرب خان مربر
 امراختند - راجه جکت سنگه ولد راجه بامو زمیندار کوه دامن
 کانگه از سرزمین خود آمده بتقبیل استان عرش مکان دولت تازه
 اندوخت .

هزدهم قمرغه گورخر نشاط افزای خاطر اقدس گشت - این
 جاندار که بیشتر در دشت می باشد و هنگام تشنگی قطع مسامت
 میدهد موده آب بشخور معین که حز دران آب نخورد خود را می
 رساند - در نواحی بهنبر که برکنار دریای بهت واقع شده بسیار
 است - و برای خوردن آب بدریای مذکور می آید - الله ویرد بخان
 قرادل بیگی بامر خانانی جمعی برگماشت که هرگاه بواسطه آب
 در بدریا آرد سرراه بگیرند تا از نیافتن آب از اینجا برگشته ناگزیر به
 تنگنائی که دران نزدیکی است و اندک آبی دارد در شود بعد ازان
 مداخل و مخارج را مسدود گردانیده همه را بقید در آورند - و چون
 تدبیر خان مشارالیه مطابق خواهش بظهور آمد داسی که برای

گرفتن و خوش ماخذ آید بر در کشیدند - و گیتی حدیث شریف

فرمودند - بیست شکار خاصه شد و چهل و سه بفرمان والی درازی ناک

مخاطبات و امیدال در امت هید نمودند - و تاج امرای حسب السیاحه ملنرمان

و کاب سعادت زنده سلامت گرفتند .

بیست و چهارم سعادت جان ووددار کوشستان کانگه سعادت

ملازمت در دست .

آغاز سال هشتم

از دور اول جلوس مقدس

روز پنجشنبه غره جمادی الثانیه هفده هزار و چل و چار مطابق
دوم آذرماه سال هشتم از انورگ آرائی خاقان زمین و زمان باعث
امن امان نشاط افزای جهادیان و مسرت بخش عالمیان گردید .
میوم وزیرخان صوبه دار پنجاب در نواحی دار السلطنه لاہور
بادراک شرف ملازمت محضد گشت .
پنجم خاقان بیہمال بفروغ نیر اقبال دار السلطنه را منور ساخته
مورد امن و امان گردانیدند - سابقا سرکار بنجاگر و سرکار نذر بار
بعضی محال سرکار ہندیه کہ آنروی آب نریدہ است و نزدیک
برہانپور داخل صوبہ مالوہ بود درینوا از پیشکاه خلافت فرمان شد
کہ محال مزبورہ چون از مالوہ دور واقع شدہ از توابع صوبہ خاندیس
اعتبار نمایند - و باقی محال ہندیه کہ اینجانب نریدہ است
بدستور قدیم از مضافات صوبہ مالوہ انکارند - ولایت خاندیس
و برار و دکن را کہ پیشتر یک صوبہ دار بضبط و نظم آن می پرداخت
در حصہ ساختند - یکی بالاگہات - دوم پایان گہات - صوبہ دازی
بالاگہات کہ عبارتست از کل دکن کہ سرکار دولت آباد و احمد نگر
و پتن و بیر و جالناپور و جنیر و سنگمفیر و فتح آباد با توابع
و مضافات باشد و لختی محال برار و تہامی تلنگانہ و جمیش

يك ارد و نصب گردد دام بخارمان تعویض میشود و از سواران
 منصوب او که پانچهرای پانچهرار سوار دوهزار سوار دو اید سه اید
 بود دو هزار سوار دیگر در دو اید سه اید معبر نموند و از
 نمرحمت خلعت خاصه و حمد هر مرصع تا پهلوانخانه و شمشیر مرصع
 و امپ از طولی خاصه تا برای طلا و مدل از خلعت خاصه و ماده مدل
 سربلند گرداننده مرخص ساختند و صوته داربی پایان گهاست را که
 تمام حاند مس و اکثر ولایت مرار باشد و جمع محال آن بود و دو
 گردد دام است نموده حاندزان که نظم صوته مالوه می پردازد
 معوض نموند و نا او خلعت و شمشیر مرصع و سایر امرای تعینات
 دکن خلعت مصحوف حان رمان فرستادند و حکم شد که از تعینات
 دکن راحه حسیکه و مناور حان و از سدر سال و حکراج تا حان رمان
 در دولیان و راحه بهار سنگه فندک و مادهو سنگه هادا و نظر
 بهادر تا حان دوزان در مرهابور باشد و عنر اندان را هر دو سردار
 با تعلق بکنگر ناحود نگرفتند مناور حان ناصاته و ایدیدی پانصد
 سوار منصوب سه هزار و ایدیدی سه هزار و پانصد سوار سواران
 گردید - الله و بعد بخان مرادل دگی نصاب خاصه و صوته داری
 مالوه از تعینات حان دوزان و ناصاته هزاروی داب و دو هزار سوار
 منصوب چار هزاروی داب و چار هزار سوار و تعینات امپ تا رس
 مطه و مدل معبر گشته از پیشگاه حضور رحمت داشت احمق
 دنگ روز آبادی حرنش نادگار حسن حان نخدمت بخشگری و
 راحه موسی صوته یا ان گهت و محمد راند کای خدمت دیوانی
 آن صوته در مرار گشتند عاری ننگ نخدمت بخشگری و راحه موسی

پنجاب بلند پایه گردید - خواجه جهان خوانی که از دیوبند بدهای
والا درگاه است و زیارت اماکن شریفه رفته بود دولت ملازمت
دربانده نه اسپ عربی پیشکش نمود *

حکیم پادشاهزاده والا گهر محمد شاه شیاع بهادر از دکن بدرگاه
خواتین پناه آمده سعادت ملازمت مستمع گشتند و هزار مهرنذر
گذرانیدند - جنگیون ولد ارداجیرام بمنصب سه هزار و سوار
که مها نشان تجویز نموده بود فوازش یافت *

نهم خدیو خدا آگاه بر روضه منوره سربر آرای جنان حضرت جلالت
مکلی تشریف فرموده بعد از ادای ادای زیارت بعطای مبلغ
ده هزار روپیه دامن امید شدند آن مکن فیض نشان و دیگر ایزدی
تجاوز قتل و بیدوایان برآمورده - بختیار خان دکنی بخدمت
نوجداري لکھی جنگل و تبار که در قبول او نیز مقرر گشت از
تغییر سزاوار خان ولد لشکر خان مباهی گردید - و سزاوار خان
بمرحمت خلعت و اسپ سربلند گشته بجاگیر خود که در حدود دکن
تن یافته مرخص شد *

دهم محمد علی کامرانی از امل و امانه بمنصب هزار
ذات و پانصد سوار سرانرازی یافت *

پانزدهم راجه جگت سنگه را بتهات داری بتکش مابین و تنبیه
مقصودان الوس ختک که دران مرز و بوم اقامت دارند و عنایت
خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زمین نقره سوار ساز ساختند *

یست و ششم منزل یمین الدوله یقر قدوم اشرف مورد سعادت
گردید - یمین الدوله بمراسم پا انداز و تقار پرداخته پیشکشی از

جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه و مراکب باد پیما بنظر ارباب
در آورد و آن بشرپ پذیرائی رسید - اطنی حضرت تمام روز در آن
بعشرت و انبساط گذراندند شامگاه بدو تهنیت دادند و معاودت فرمودند
بیست و نهم امیر سنگه ولد راجه گجسنگه باضافهٔ پانصدی
دریست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
بعنائیم علم و اسب و فیل - و از اصل و اصافه لطف الله ولد لاشه
حاج بمنصب هرزی هشتصد سوار - و امرار گشتند *

سیوم رجب پادشاهزادهٔ عالی قدر محمد اورنگ زیب بهاد
را که پانصد روپیة روزیانه داشتند بمنصب ده هزاری دات و چها
هزار سوار و علم و بقاره و تومان طوع بلند پایگی بخشیده و مرما
دادند که بعد ازین حیمهٔ سرچ برای آن گوهر اکلید سلطنت بر
میکرده باشد *

هشتم خدیو حذا آگاه نکلشانهٔ میص آئنداده پیشوای اراد
صفوت و صفا - رهنمای اصحاب معروف و تقوی - مدو و حق
شعاسان صابی ضمیر - میان منیر - که پیشتر بفرقهٔ مردم سعادت لرو
مهبط انوار گشته بود - تشریف فرموده بگذارش بسا دمای حقایت
و غوامض معارف باعث انشراح صدور و انبساط قلب آن زاویه
نشین تجرد گزین گشتند *

بیست و دوم پادشاه درویش نواز کلبهٔ سالک مسالک شر
مبین شیخ ملاول را بشرپ و ورد میمنت آورد بار دیگر رونق بخشیدند
و مبلغ دو هزار روپیة عیایت نموده مراجعت فرمودند *

بیست و چهارم قریب حان که بر - سعادت مزین نذر محکم

خان والی بلخ رفته بود بد قتلیم عتیقه کیوان مرتبه رخ برافروخته
چهل و پنج اسپ و چهل و پنج شتر نو و ماده و برخی چیزهای آلات
و قالی و نمود و دیگر اشیا بر نمیدل پیشکش گذراید - ازان میان
چیزی که طبیعت اشرف را منبسط ساخت - مصحفی بود بخط
شاد ملک خانم بنت سلطان محمد بن جهانگیر میرزا بن
حضرت صاحبقران که بخط و اتمان در کمال حسن و اطاعت نوشته
و در خاتمه اسم و نسب خود بر قاع رقم نموده - و خان مشارالیه
آن را در بلخ بدست آورده بود *

بیدست و ششم خانان مهربان برای سربلندی وزیر خان صوبه دار
پنجاب منزل او را که بتازگی مرتب ساخته بود بطور اقدس مزین
گردانیدند - او بعد از اقامت رسم با انداز و نثار پیشکشی از مرصع
آلات و طلا آلات و اتمش عراق از زربفت و جزان و اتمش گجرات و
تخت روان زرین که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و پنجاه
اسپ عراقی گذراید - از جمله اشیا مذکوره متاع دولک روپیه
مز قبول یاست *

سب بیدست و هفتم که لیلة المعراج بود ده هزار روپیه مقروض
باهل استحقاق عنایت شد *

نهمه شعبان منزل یمین الدوله آصف خان مشرف قدوم خاقان
سلیمان مکان رشک جنان گردید - یمین الدوله پس از ادای رسم
با انداز و نثار پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و اتمش نفیسه - بنظر
کیمیا اثر در آورد *

گذارش جشن شمسی وزن

روز سه شنبه میوه مطابق چارم بهمن جشن فرخنده شمسی
 وزن انتهای سال چل و ستوم و ابتدای چل و چارم از عمر ابد
 اتصال خاتان با مر و اقبال که پرتو مهر عطفش گیتی امروز باد -
 در عمارت برج در آنخانه دار المظمت قرئیس یامت - و بآئین
 هر سال اس سریر آزای خلعت مطا و دیگر آشیای معهوده
 در سخته آمد - مضه و شعرا و ارباب تقدیم بمطای زر سرح و سفید
 کمر وای گشتند - و اهل نغمه و طرب کامیاب - درین روز
 سعید خان سوء دار کابل شرف ملازمت اندوخته هزار اشرفی
 نذر گرفتارید - و عبد القادر پسر اجداد را که مایه مصاد الوس
 امانه راه کابل بود - و بمقامی جمبله حاکم موسی آیه از اعمال
 نکو هیده خودیش دادم گشته طریق خدمتکاری پیش گرفته بود -
 همراه آورده بدولت زمین یوس رساند - شهاب شاه بلند پرور سعید
 خان را مشمول عواطف ساخته باضافه هزاری ذات بمنصب پنج
 هزاره چار هزار سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه ملند پایه
 بگردانیدند - و هریکی از میروانراهم وصوی و راجه روز افزون باضافه
 پانصدی در یست سوار بمنصب دوهزاره هزار سوار - و ترفیت خان
 بمرحمت خلعت و اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 و بخدمت آخته بیگی از تغیر مرشد قلی خان - و هر کدام از
 اصالت خان و خلیل الله خان و عرف خان و جمالی بمنصب هزار
 و پانصدی هشتصد سوار - و خدایتین بمطای خلعت و خدمت

بخشیکرمی احدیان از تغیر عید الرحمن ولد صادق خان - و منزل خان
 ولد زین خان بمنصب هزار و پانصدی مقصد سوار - و عثمان روهیله
 عم بهادر خان بمنصب هزار پانصد سوار سرائر از گشتند - مهذب
 داس راتهور که سابقا نوکر مهابتخان بود بمنصب پانصدی چار صد
 سوار نوازش یافت - از سوانح جنربی ممالک که درینوقت بمعرض ارفع
 رسید آنکه چون مهابتخان خانخانان که نظام مملکت دکن برقرار بود
 ایام زندگی بسر آورد ساهوی سیاه رو و گروهی دیگر از مشاذیل
 بی نظامیه فرصت غنیمت شمرده دست تدارک بمحال نوادی
 دولتآباد که قلعه دارمی آن بمرتضی خان منوط بود دراز گردانیده شروع
 در تحصیل زر نمودند - درین اثنا خان دران از مالوه خود را به پرهانپور
 رسانید - و مادهو سنگه و میر فیض الله را که بمحافظت آن بلده
 گذاشته با راجه جیسنگه و مبارز خان و جگراج بندیل و اکرام خان
 و حکیم خوشحال بخشی و واقع نویس و باتی بیگ اوزبک و غیر
 ایشان - و از دکنیان مالوجی و پروسوجی برای استیصال مفسدان
 تها اندیش - قلع بنیان بیراهه روان ضلالت کیش برة نوریدی
 در آمد - و روز پنجم بطفر نکر رسید - و دران مکان توقف مصلحت
 ندیده در عرض سه روز بکهرکی رفت - و چون دریامت که مقهوران
 از اجتماع این خبر از حوالی دولتآباد برخاسته جانب رامدوده
 راهی گشته اند بدولتآباد شتافته یکروز مقام نمود *

نوزدهم ماه مذکور به رامدوده آمد - و پایان شب بیستم از اینجا
 سوار شده پس از سپری گشتن یک و نیم بهر روز بکنار آب بان گنگا
 رسید - درینوقت خبر آردند که مردودان بصوب میوکانو رفته اند -

لهذا مدوحه آل طرف گنده آخرهلی دور دحل ساوگا و د و
 ده ترقیب صغوب مردلده حو در دال حای گریب و راحه
 حسنگه را هراول صاحب و بر نعار و حرا نعار مد مگر مردان کار
 و دلدان کاروار ا-حکام د و نا آفکه و سب رنگ بود ندوع گروه
 حسارت پروه که از ساو کابو دو کرده پیش رفته ترکدار مه درود آمده
 بودند رد آورد معاهدر محمود دند اعلام مصروف درجام هراسان
 شده گ بران گشتند بهادران نصرت صد چون طالب سب ادای را
 در گریب تمام و مموه هماغا منزل گریبند و او اخر شب
 سب امراپور راهی گشتند مد از رسدن اینجا درنایند که
 معهوران ناراحه ایکه از راه کربل موهوری دای گهاب درآید - ده و
 بار حو را از گهاب ساک دوده مصوب دلع حد ر روانه کرده اد
 داسران نگهبان ساک دوده - سادده خود را ده دده و بار صلب پدستل
 رساندند - ارس طایفه جماعه ناظر آمده بود و و گروهی احرا سب
 و ماسدای ا-هاب ا-عمال داشتند ادان لکلی پای ادان مشروده
 نکاروار پرداخت داشت که دعه مردم ادنها دفر موصب دانه
 موار گهاب تولد رسد مدارن لکر معرری حومی از سادات
 منشان را اغلب تدع حورمدر-احفه همگی ا-هاب و موب هشب
 هراو کار عله و کاری چند که بران اسلحه و قان بار دو نعارف برده
 بر دنگ سه هراو آدم ا-سر گرداندد - حان دوران عنام را بشکر
 مصمب نموده اراستما موضع پاتهری و از پاتهری دلع احمد مگر
 آمد و خاطر از -ر اسام آدوده و حراس دلع وراهم آورده حاسب
 بقی حرکت مموه در مموه چون آگهی داص که حاکم سان دلدان

راهی گشته است - تعیناتیان بالایی گهات را نزد خانزمان فرستاده
به برهانپور که ضبط و ربط آن بعهده او مقرر بود برگشت •
پنجم منزل علامی افضل خان که بقاؤگی در دار السلطنت بنا
نموده بود ورود اقدس سعادت آموذ گردید - علامی بعد از تقدیم
مراسم بذار پانداؤ پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و اتمشک نفیسه
بنظر اقدس در ارد - شهشاه قدردان از وفور عاطفت و شمول
عنایت شرف قبول بخشیدند و ده هزار روپیه بذار بعهده القادر پسر
احد ان که در بوقت کامیاب سعادت حضور بود انعام فرمودند •

رکضت موکب اقبال از دار السلطنت بدار الخلافه اکبر آباد

هفتم در ساعت مختار متاره شماران باریک بین رایات
عالیات بصوب دار الخلافه اکبر آباد نهضت نمود و چون پادشاه
زاده نیک اختر مراد بخش آبد، بر آورده بود حکم شد که تا حصول
صحت در دار السلطنت توقف نماید - و سقی النساء خانم را برای
خدمت آن والا گهر همانجا گذاشتند - وزیر خانرا بعنایت پادشاهی
مفتخر ساخته از نخستین منزل بجهت معالجه مرخص گردایدند
سعید خان را بخلعت و جمدهر مرصع با پهلکتاره و اسب از طوبله
خاصه بایراق طلا و فیل از حلقه خاصه سربلذ گردانید، بصوبه کابل
که نظم آن بعهده او بود - و نجابت خان را بخلعت خاصه و فیل
فرق سیاهات بر امرارخته بمحالی که در فوجداری او مقرر بود -
دستوری دادند - و عبد القادر پسر احد ان را بعطای خلعت و

شمشرد و منصب هراري داد و ششصد سوار موافق فرموده تا
 سعيد خان - و برتري چند رساند او چندي را بخدمت و احب سرافراز
 ساخته تا بخدمت خان رحمت فرمودند و شيخ مومني گيلاني
 بخدمت ديواني بخدمت سرافراز رسيد *

شب پانزدهم ده هزار رويده هفتاد هزاران اسب بقات
 عطا فرمودند *

هفدهم پادشاه ايران عالي مرتب مراد بخش که بعد از حصول
 محبت از دار السلطنه روانه درگاه معلى شده بود سعادت ملازمت
 رسانيد گشت *

بيست و هشتم طلال حاه و حلال بوساحت سپرد گشت و باغ
 حافظ رهند را که هنگام توجه مرکب اقبال از دار الحکامه اکبر آباد
 بصوب پنجاب بفرستاد مرکب گشته بود بدور ابدس آرايش
 بخشيدند - و بمنازل ديور باغ که بحکم حاه مطاع برگزار نائب
 مهيا شده بود قشرب فرستاد - و تصرفي چند بکعبه انباري دوربينان
 روز نگاه بخاطر عيب دان آورده - مير علي اکبر گروزي سپرد را
 فرمان دادند - که مطابق طرح حديث با تمام رساند *

دوم ماه رمضان شاه آگاه معسكر اقبال کردند - اعلام خان را تا
 سردار خان و دس دار حاه و شيخ مرید ولد قطب الدس حاه و
 سد عالم داره و اصالت خان و لطيف خان بخدمت دي و قلعه دار
 حاه و سيد لطف علي و گروهی ديگر از دليران گزاران که مجموع
 هفت هزار سوار بود تعيين فرمودند که پلاستر خود را بدار
 الملک دهلي رسانده از آب حوض عبور نمايند - و مژمردان ان

روبی آب را که سنگ راه مترددین اند مائش دهد - تا از اعمال
نکوهدید خدیش باز آمده به بیراه نه گرایند - و مقرر شد که مقرب
خان دکنی جاگیردار سنهیل میز یا این قوچ همراه بوده در برگردن بیخ
مفسدان سعی بجا آورد - و شایسته خان خلف یمین الدوله با
دوهزار سوار از تابستان پدر و اختیار ولد مبارز خان - و چندی دیگر
از منصبداران که همه قریب پنجهزار سوار بودند معین گردید که
بدار الملک دهلی رسیده باتفاق باقر خان صوبه دار آن ملک بدفع
گمراهان این روی آب ده پردازد - راجه دیپتی سنگه باضاده پانصدی
ذات بمنصب دوهزار و پانصدی دوهزار سوار سردلند گردید *

پنجم از نواحی بوریه مرون هزاران میمنت و اقبال هر گشتی
نشسته میرکنان و صد امکان روانه گشتند *

یازدهم حوالی کناره را که مسقط الراس مقرب خان جراح
امت بنزول اشرف مریخ آگین ساخته از ذره پروری عمارت و باغ
اورا که برگذار آب چون ترتیب داده میر فرمودند - مقرب خان
برهم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و غیره که در عمارت
باغ چیده بود از نظر امور گذرانید - حاقان پرورده نواز پذیرفتن اختی
آن دیرین بنده را سرمایه امتحان بخشیدند *

چهاردهم سید شجاعت خان که از دکن برگشته باقطاع خود رفته
بود دولت ملزمت دریانت *

پانزدهم ظاهر شهر سعادت یهر دهلی مورد رایات حضرت آیات
گردید - و صادق پادشاهی در نورگده برانراخته آمد صباح آن بمزار
فیض آثار حضرت جنت آبیانی تسریف برده بجهت ترویج روح

آن عرش مکل پنجهزار روپيه بخدم آستان سدره نشان و ديگر
روزگار شکستگار و اهل استحقاق که در آن رسواي کده به اينز پرستی
اشتغال دارند عدايت نمودند *

هفدهم ماه مذکور اکثر اسرای اردو را در دهلي گذاشته با پادشاه
زادهای عالي تدار و چندی از ارکل سلطنت پايدار و عمده شکار
بصيدگاه پالم متوجه گشتند - چار روز در آن سرزمين مسرت آگين
خاطر اندس بعشرب تحچتر مدهسط گردید - و جاددار بسيار صيد
شد - چنانکه در یک روز چهل آهوی سیاه بنمک خاص دان که
هنگام توجه نکشمير ديز بهمان نمک بعدد مذکور زده بودند شکار
خامه گشت *

بيست و دوم تدار الملک دهلي مراجعت فرمودند - و از انجا
تدار الحاکمة اکبر آباد متوجه گشتند *

بيست و پنجم در سيوم منزل از دار الملک دعوی اشرف رسید
که درين بواحي شيری چند در بیشه بفطر دوآمده - پادشاه شیرشکار
عنان يکراں هدا بصوب مدعطف ساخته شش ملاه شیر که سه از آن
مربود و سه ماده بنمک شکار فرمودند - و چهار شیر بچه را گرز
برد از آن زنده دندست گروندند - درين هنگام که طبيعت والا بهشاط
صيد و شکار ادسراط داشت - روز جمعه بیعت و ششم رمضان سنه
هزار و چهل و چار مطابق بیعت و ششم اصفنديار که مقام سلطان
پور از اعمال برگنه بلول معسكر اقبال گشته بود بهسامع بشاير
مجامع رسید که پس از چوبي شدن در ساعت و ربع از پاس اول
روز مهين خلعت را از دختر بيگ اختر ملطان پره پور گرامي فرزند

بوجود آمد که جبین خورشید آئینش صراة جلیل انار است - و
 ناصیه سعادت قرینش لوحه فبایل اطوار - از وصول این بشارت
 فرمان شد که نقاره شادمانی بنوا در آورند - صدای سرور بگنبد
 آسمان در پیچید - و آرای تهنیت از آسمان بزمین رسید .

بیست و هفتم مابین موضع منهوی و یجولی در اثنای راه
 نوردمی خبر شیر یافته بسمت بیغه که مکان آن جاندار جان شکر
 بود متوجه گشتند - و چار شیر در نو و دو ماده بنگاگ شکار کرده
 مراجعت نمودند .

سیم منازلی که بفرمان قدر توان نزدیک بگهات سامی هر گذار
 دریای چون تازه اساس یافته بود بفرز دل اقدس آراسته شد - و پادشاه
 زاده جوان بخت محمد دارا شکوه که بواسطه ولادت فرزند سعادت
 پیوند در سلطان پور از رکاب مقدس باز مانده بودند بادراک
 دولت ملازمت مستعد گشتند - و هزار مهر بر سبیل نذر گذرانیده
 التماس نام نمودند - خلیفه الهی آن فبواره ریاض سلطنت را
 بسلیمان شکوه که از اتفاقات حسنه بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز
 می شود موسوم گردانیدند - درین روز عید الله خان بهادر فیروز
 جنگ صوبه دار بهار که بحکم خاقانی برای تنبیه زمیندار رتن پور
 رفته بود با مرزبان آنجا بابو لچهن قام و دیگر زمینداران آن نواحی
 و غنایمی که درین یورش بدستش افتاد بتقبیل عتبه فلک رتبه
 سر بر افراخت - و هزار اشرفی نذر ملازمت و هزار دیگر که بجهت
 انصرام این مهم نذر نموده بود بقطر اکسیر اثر در آورد - نذری
 از ترددات خان مشار الیه که درین مهم از یقوتوع آمده بهر می

نگارد - چون دید الله خان مهادر چهار گروهی کتل بهایی که قریب
 شصت گروه از رتن دور این طرف واقع است رحید راجه امر سنگه
 مرزبان باند و با جمعیت خود بار پیوست - و قرار یاست که تکیه
 بر حفظ ایژدی و ابدال شاهنشاهی نموده بر کتل مذکور بر آیند -
 و همین که دلیران شجاعت د نثار رو بقتل فهادند زمیندار آن
 سرزمین که اسباب خسران آماده میداشت با گروهی از تنه گریان
 سر کتل را گرفته به قیرو تفتک ابواب سماعت کشود - فیروز جنگ
 با همریان پیش والده جمعی کثیر از مقام پیر را روانه جهنم گردانید -
 بغیة السیف جز مرار چاره ندیده در حصار تینوتهر که شمال رو به
 کتل میان جنگل در مهایت حصانت و منانت است و از تراکم
 اشجار و تشابک اغصان گذار باد بران دشوار - متحصن گشتند -
 خان از عقب شناده حصار مذکور را سرسواری مفتوح ساخت - و
 خسارت زدگان بد کال را که در قلعه در آمده از استیلا مبارزان
 میروزی مآل اکثر عیال خود را سوخته دل بر بیستنی گذاشته بودند
 بقتل رسانید - و زنان و مرزندان جمعی که حوهر بکرده بمقتول
 گشتند بامیری گرمی - و دوسه روز توقف نموده سر کتل را که
 عبور اردو ازان متعذر بود آن چنان هموار گردانید که ازابایی
 توپخانه در کمال سهولت گذشت - و از اینجا که راهی گشته استیصال
 بابو لچهن زمیندار رتن دور پیش نهاد همت ساخت - و از آنچه
 بر متحصنان حصار تینوتهر رفت خایف گشته بوساطت راجه
 امر سنگه کسان نزد فیروز جنگ مرستاده از روی عجز و استکانت
 اظهار اطاعت و ابراز تبعاعت نمود - و بیدقام داد که خسرا دیده

کمیت پیشکش پادشاهی مقرر سازد - خان مزبور سندر کب رای را که از درگاه گیتی پناه نزد او رفته بود با یکی از معتمدان راجه امرنگه برای استمالت او فرستاده خود از عقب کوچ بر کوچ بدانصوب روانه گردید - بابو لچهن بمجزر رسیدن سندر کب رای برای دیدن عبد الله خان بهادر راهی شد - سه فیل با خود آورده فیروز جنگ را دریانت - و نه فیل و دو لک روپیه نقد پیشکش قبول نموده مقرر کرد - که در عرض بیست و پنج روز - رانجام داده همراه فیروز جنگ روانه درگاه عرش اشتباه شود - در همین تاریخ اسلام خان و شایسته خان که بواسطه مالش ضلالت پیشگان دوچانب آب چون دستوری یافته بودند - و بسیاری از دیو طبیقتان در طبیعت را علف تیغ خونریز گردانیده اهل و عیال و سواشی آن گروه ادبار پژوه نزون از حد و شمار بدست آورده جاهای استوار را از بیخ برکنده بودند - شرف آستان بوس دریامند - و مقرب خان تیولدار منبهل و باقرخان صوبه دار دار الملک دهلی که رفیق اینان بودند باسلام سده سیده مقتدر گشتند - سید خانجهان ناظم دار الخلافه اکبر آباد و اعتقاد خان و لشکر خان و راجه پتهلداس و راجه امرنگه زمیندار بادهو و احمد بیگ خان و شیخ فرید و مکریت خان و زبردست خان و غیرت خان برادرزاده عبد الله خان بهادر و میر عبد الکرم بخشی و داروغه عمارت دار الخلافه و غیر اینان که از انجمله چندنی در دار الخلافه اقامت داشتند و برخی از اطراف آمده بودند نیز درین منزل یادراک سعادت ملازمت کامیاب گشتند - درین ماه مبارک سی هزار روپیه مقرر بارباب استحقاق و اصحاب احتیاج رسید .

نگارش جشن نوروزی

درین هنگام که ابواب شادمانی بر روی روزگار گشاده است - و روزگار صلی عشرت بدر و مردیک داده - احسن آرای جهان صورت مرغ ابرای عالم طاهر - رنگ آمیز رنجهین و ازهار - حلی بنده بساتین و اشجار - بعدی حصرو میارگان - درهم ساعت بیص لشاءت از شب چهار شده عرف شهرشوال سده هزار و چهل و چار لوی اعتدال در برج حمل در امواج شهر •

• باد شبگیر می نسیم آورد ناز از بوبهار
• ابر نو روزی علم امراخت باز از کوهسار
• آن چو پیکان نشارت در شقاران در هوا
• دهن چو پیلان حواهر کش حرامان در قطار
• گه معطر خاک دشت از باد کادوری نسیم
• گه مرصع سنگ کوه از اسر سرورابد بار

چون ساعت دخول موکب جهان کشا نثار ائمه است و حلوس میهدت مابوس مرزنده تاج کشور ستایی - مرزنده سریر جهان بینی فرخمت مرصع که نعرمان والا تازه اسحام پزمرفته - و کیفیت و کمیت آن گذارش خواهد یافت روز جمعه سیوم شهرشوال مطابق میوم بروردین مقرر شده بود - حمان بر و بحر تا رسیدن ساعت مختار مغارل کهات سامی را نه توقع گرامی آرایش بعشیده روز عید مقرر که باقتران روز مرزنده شادمانی بر شادمانی میره ایست و کسرافنی گذرایدند - و ناصر پادشاهی کار پردازان بارگاه سلطنت پیش ایوان

ربیع بنیان در انتخاب خاص و عام و دار الخامت اسپکی از محمل
 زربفت که صنعت گران و هنروران گجرات انواع صنایع در آن بکار برده
 بودند - و بیک لک روپیه مهیا گشته - و سایه‌بایی محمل زربفت
 بستونهای طلا و نقره بر امراخته - بسطهای زرین و فرشهای رنگین
 گسترده - و بر دور تختگاه که زیر اسپک برای آن سرور عرش نظای
 آماده شده بود - منجر طلا کشیده اوریگ مذکور را که زینت انزایی
 روزگار است و در عهد سلطنت هدیج یکی از خواقین بالیه چنین
 تختی بروی کار نیامده در وسط آن گذاشتند - و شامیانة زرنگار
 مسلسل مروراید که یمین الدوائه مبلغ یک لک روپیه بران صرف
 نموده با چهار ستون طلایی مرصع بيشکش کرده بود پیش تخت
 بر پا ساختند - و اطراف سرور چترهای مرصع با غلاف مروراید و
 دور مسلسل مروراید و تختها و کرسیهای طلای میناکار و ساده و
 خرگاه های سیمین با پوشش زرد رزی قرینه یکدیگر نصب نمودند -
 و در دیوار دولخانه خاص و عام را بمحمل طلا بان و نقره بان
 گجراتی و زربفت عراقی و دیبای رومی و چینی و پردهای
 نورنگی آذین بستند •

الحال لختی از چگونگی تخت و سبب ساختن آن
 برگزاده زبان خاصه را جواهر ریز میگرداند
 چون یمروز ایام - و کرور اعوام - اقسام جواهر نمیند که هر یک
 شایسته گوشواره ناهید - و کمر بند خورشید است در جواهر خانه وال
 فراهم آمده بود - در آغاز جلوس مقدس بر صمیر الهام پذیر منطبع
 گردید که از تحصیل چنین تحف غریبه و نگاهداشتن ازین نفایس

معجبه مطمح نظر درویش حز دولت آرایی و زیادت امرائی امری
 دیگر نیست. پس درحائنی مکار باید بود که هم تماشاانیدان از حسن
 جهان اندوژ این مذاهی محروم می نگیرد - و هم کارگاه سلطنت
 را فرغنی تازه هدید آید - حکم شد که - وای حواهر خاصه که در حواهر
 خانه مذکوبی میخواند می باشد از قمه لعل و باقوت و العاس
 و مروارید قیمتی و زمرد که دو صد لک روپیه قیمت است هرچه
 در تحویل خاتومان درور است از نظر اظهار مگردانند - و حواهر ثمنه
 گران سنگ راکه پنجاه هزار منقال است و مبلغ هشتاد و شش المشروبه
 بهای آن شده بود انتخاب نموده به بی دلجاس داروغه زرگرخانه حواله
 فرمودند تا بیک لک تواله طلایی داس که دو صد و پنجاه هزار منقال است
 و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن تحقی بطول سه گزور لعی و عرص
 درویش گز و ارتفاع پنج گز - مرکزی نموده حواهر مذکوره ترمیم نمایند
 و مقرر شد که - قه آفر از درون بشتارمداکار و لحنی مرصع و از بدرون
 بلعل و باقوت و حز آن مرصع صفرق ساخته زمردین - اساطین دوازده گانه
 بر امدارد - و مالی آن دو پندر طاووس مکمل مروار حواهر و در میان
 هر دو طاووس درختی مرصع لعل و العاس و زمرد و مروارید تعبیه کند
 و برای عروج سه پایه بردار مرصع بحواهر آندار ترتیب دهد - در
 مدت هفت سال این تخت عرش - مثال ممدلع صد لک روپیه که سه
 صد و سی و سه هزار تومان عراق و چهارگروخانی رایج ماروا النهر
 است صورت اتمام ماست - از حمله یازده تخته مرصع که بر دور آن
 برای تکیه نصب نموده اند تخته میانی که خاقان - لیمان مکی
 بران قیمت حق پرمت گذاشته تکیه زده می بشینند ده لک روپیه

قیمت دارد - از جواهری که درین تخته نشانده اند اعلی است در
وسط آن بقیمت یک لک روپیه که شاه عباس والی ایران مصحوب
زبیدل بیگ بوسم ارمغان نزد حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود
آنحضرت در جلدوی فتح دکن بخاقان ممالک ستان حضرت
صاحبقران ثانی بدست علامی افضل خان بدکن فرستاده بودند -
نخست اسم سامعی قطب الملک و الدین حضرت صاحبقران ثانی و
میر شاه رخ و میرزا الع بیگ بران منقوش بود - بعد از آنکه بانقلاب
ایام و انقضای احوال بدست شاه عباس افتاد او نیز نام خود را بران
مرتسم گردانید - چون بحضرت جنت مکانی رسید نام سامعی خود را
با نام سامعی پدر نزگوار بران نگاشتند - اکنون باسم گرامی پادشاه
هفت اقلیم شهنشاه تخت و دیهیم آب و تاب تازه و زیب و زینت
بی اندازه دارد با سر خاندانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی
که ختمش بر تاریخ است مینمای مجز درون تخت کتابه نموده اند
• مثنوی •

زهی فرخنده تخت پادشاهی • که شد سامان بتائید الهی
فلک ردی که میکردش مکمل • زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کار فرما صرف شد پاک • بمیغا کاریش مینای افلاک
جز این تخت از زر و گوهر چه مقصود • وجود بحر و کان را حکمت این بود
ز بافتش که در قید بها نیست • لب لعل بتافرا دل یجا نیست
برای پایه اش عمری کشیده • گهر امیر بهر خاتم بدیده
بخارجش عالم از زر شد چنان پاک • که شد از گنج خالی کیسه خاک
فرساند گر فلک خرد را بدیش • دهد خورشید و ماه را زر بمالش

- مراد بر این که هر بره پایه اش - بود - ز گروین پایه هر تحت امرو
 خراج محدود کل به برای او - بهاء عرش و گرمی سایه او
 ز ادواج دواهر گشته آلود - چو اع عالمی هر دانه آن
 در اظهارش بود گدای می - مردوزن چون چراغ از طور حیل
 چو به بگرد از مرارش کوتاهی دست - بگش خودش هم بر پایه اش دست
 شمس تار از مروز لعل و گوهر - تو دند صد ملک را دان اختر
 دهد شاه جهان را بوه مرهای - او شد پایه قدرش ملک ساسی
 کند شاه جهان بخش حواصت - خراج - امی را حرج یک تحت
 حد و بندی که عرش و گرمی امراحت - تو آمد مددش تعقی چنین ساخت
 اینر بادیست تا کن و مثل را - بود مرتعب شاه جهان را
 بود تعقی چنان هر روز حاش - خراج هفت کشور زار پایش
 چو تار بخش زبان پر بند از دل - بگفت اوردگ شاه شاه عادل
 دیگری این تاریخ یافته - (هر بر همایون صاحب قرانی)
 هرگاه مدد از ادواج اطرا - و صدقای مراتب لغا - بر تشبیه
 و تعظیم باشد و اشعار و امثال این - هر بر بی بطور و در کثر خانه ایجاد
 خلعت و چون نداده باشد - در توصیف آن اشعار و در کثر خلعت شعار
 و صند طرار صاحب دندار و با آنکه حامله صحر مکار شان در انهار
 نگری و دطوایی دارد حوض صحرایی بصدای دست - و گرمی بر خفا
 گرمی از حسن و زان کوتاه دین که کار مشکل منایش این اوردگ
 جهان مدنی را آسان پنداشته حکمی بر فادایی خود نگارش نداده اند
 عیان گشودند تا ز کام گردوب خرام خانه را از قطع این بیدای دیگران
 باز کشیده بر سر و نایع بودی که شیوا این محامد گوار است میبرد -

شهنشاه دوران یا فرایزدی روز مبارک جمعه از دولخانه گهات
برکشتی روانه مستقر سرور خلافت گشتند - و بارگاه حشمت
را بذور الهی برآمورخته در آغاز ساعت دوازدهم که انوار سعادت
ازان تابان بود بر اورنگ فلک رفعت جلوس فرمودند - ابواب سلوت
و خرمی کشاده شد - و اسباب عشرت و پیغمی آماده - محفل انس
یاقین تازه بسان خلد برین زینت بی اندازه یافت - دست گهربار
بخانان کشور سنان که در بزم و رزم و زامشان و سرادشان باد جیب و
دامن روزگار مملو گردانید • • • بیست •

در رزم بدعت آرد و در بزم ببخشد • ملکی بسواری و جهانی بسوالی
طنطنه رود و سرود بیوق رسید - و زمزمه دعای اصحاب عمایم از
چرخ هفتم بگذشت - اسمان بزبان حال بدین مقال مترنم
گردید - که • • • شعر •

ای گهر تخت بخاتم ترا • درر شهنشاهی عالم ترا
بگوش فلک باز پی کوس تعبت • تخت هوا خواه قدم بوس تست
نخستین مهین اختر برج اقبال پادشاهزاده بخت بیدار محمد دارا
شکوه را خلعت خاصه با نادری که گریبان و دور آستین و دامانش
سرورید نگار بود - و در لک رویه نقد - رهبر کدام از گهر درج جهانیانی
پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر - و نیر اوج کمرانی پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر - خلعت خاصه با نادری و یک لک و پنجاه
هزار رویه - و سرور جویدار سلطنت پادشاهزاده مران بخش - خلعت
و نادری و یک لک رویه عنایت فرمودند - پس ازان یمین الدوله
آصف خان را به خلعت خاصه با چارقب زر دوزی و شمشیر مرصع

و الا خطاب خانگامی و سپهسالاری و مرحمت در اسپ از طویل
خاصه یمنی نازون مرصع دیگری نازون طلای میناکار و میل از حلقه
خاصه با یراق نقره مرصع - سید خانجهان که بمنصب پنجهزاری
هلیج هزار سوار - هزار سوار در اسپ - اسپه سواران بود دو هزار سوار
دیگرش نیز در اسپ - اسپه مقرر فرمودند و هزار سوار از منصب
اسم خان سپهر بخشی دو اسپه - اسپه گردانیده او را بمنصب
پنجهزاری پنجهزار سوار در اسپه - اسپه و مصوبه داری ملوک هنگام
از تقدیر اعظم خان بوازش نمودند - مقرب خان دکنی ب خطاب رستم
خان - رامرازی یامت - عفر خان ناضاجه هزار سوار بمنصب چار
هزاری - هزار سوار مقنخر گردید - عرت خان از اصل و اصانه
بمنصب دو هزار و دویمت سوار - و راجه رامداس نوروزی پانصد
پانصدی - سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و پانصد سوار و
از اصل و اضافت و بیروز خان باطر بمنصب دو هزار سوار و خواجه
برخوردار بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار سر بلند گشتند
و صد دمت خلعت بنوشتن و الا قدر هدایت نموده مقرر فرمودند
که تا ده روز دیگر روزی صد کس را از سایر دندها عطا فرمایند
چنانچه در ده روز هزار خلعت زرین مرحمت شد - و ریاض آمال
گروه ابدیه ناضاجه مناصب و شمول دیگر عدایات مر - بنی یامت -
از اطباء تفصیل آن نگارش نمی یابد - سخن پردازان نظم طراز را که
قصاید غما در ستایش پادشاه معضال گزارش داده بودند از
موج حیز دریایی بخشش هیاض آرزو مامال گردید - طالب کلیم
که بمنابت گسترش این دولت فلک مولت رطب اللسان است

چون قصیده رنگین بعرض اقدس رسانید بحکم شهنشاه دانش پرور
بزرگسنجیده آمد - و بانعام مبلغ هم سنگ که پنج هزار و پانصد روپیه
بود کامیاب گشت - پادشاهزاده عالیقدر محمدمحمد شاه شجاع بهادر
اقسام جواهر و مرصع آلات و اراضی زرین میناکار و ساده و انواع
اقمشه عراق و گجرات و دکن و شش فیل که قیمت مجموع آن
دولک و بیست هزار روپیه شد برسم پیشکش گذرانیدند •

ششم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بیست و شش فیل و نه ماده
و تختی مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه که همگی چهارلک روپیه ارزش
داشت پیشکش نمود - و نه فیل و دولک روپیه نقد پیشکش زمیندار
رتن پور را که باز زمیندار مزبور همراه آورده بود نیز بنظر اکسیراورد درآورد •

هفتم پیشکش علامی افضل خان مشتمل بر جواهر و مرصع
آلات و اقمشه نفیسه از نظر انور گذشت - و متاع یک لک روپیه
بپایه قبول موصول گشت - شایسته خان و سیف خان و جعفر خان
نیز جواهر و مرصع آلات و نسایج عراق و گجرات پیشکش کردند •

دهم گوهر اکلیل سلطنت مهین پادشاهزاده بخت نیدار بترتیب
جشن ولادت ثمره الفواد سلطان سلیمان شکوه که در راه بوقوع آمده
بود پرداخته التماس قدوم سعادت لزوم مظهر انوار آلهی حضرت
شاهنشاهی نمودند - خدیو مهربان منزل پادشاهزاده جهانیان را
بمقدم فیض توأم نور آگین ساخته آن والا گهر را سر بلند گردانیدند -

و پادشاهزاده عالی مقدار پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار
پیشکش شایسته از جواهر و مرصع آلات و اصناف اقمشه که قیمت
آن یک لک روپیه شد بنظر اشرف درآورده آن با کورده گلشن

امسال را به سعادت حضور رسانیدند - سرور آزادی خلافت دیدار
 مدعیم آثار آن دوباره چمن دولت نشاط آموذ گشته تسدیج
 مروراید و لعل گران بها رو به عقاب نمودند - و حکم گنتی خداوند
 پادشاهزاد ملک بدر در تغور پارچه و شمشیر مرصع ناصف خان
 خانکدان معد ازان خلعت با چاروب معد الله خان بهادر و علمای
 اصل خان و دعوت نافرخی اسلام خان و اعتقاد خان و شایسته خان
 و خان عالم و جمع خان و موسوی خان و خلعت تنها بدو گرامر
 قا هراری منصب دادند - و نوینان احصا آئین اول در حضرت
 خلعت و ثابا در خدمت پادشاه راد کمار آداب نجا آوردند - و
 حافل زمان همانا معیت حاضره تبادل دهوده آخر روز دولتخانه
 والا را نوروز معدس نور ابرو جندد •

در اودهم پدشکش سپیدار خان صوبه دار گجرات اسپک محمل
 زر معیت با خدمتین ستونهای طلا اندود که رنگ لک روپیه در احمد آباد
 مهیا ساخته بود بطور اندس در آمد - رستم خان و راحه نقبلداس
 و امر سنگه ولد راحه گجرات و فرور خان فرورد و حالت پدشکش
 گذرانده و رستم خان دعوت محمد مرصع ناپهولکناره سرامزاری
 نام تربیت خانرا لمرحمت میل بلند پادگی بخشیدند •

چهاردهم بهادر خان زوهیل از اقطاع خود آمده تقبیل آستان
 سلاطین مطالب نمود - محمد زمان طهرانی شرف ملازمت اندوخته
 در میل ربه قانگهن که از رنگاه همراه آورده بود پدشکش کرد -
 شمع فرد از اصل و اضافه منصب در هزار و پانصدی هزار
 و پانصد سوار - و بلند گشت •

هزدهم پادشاه مهر گستر بمقتل یحییٰ الدوله تشریف فرمودند -
 آن زنده نوینان والا مکان مراسم یا انداز و نثار بجا آورده و برخی
 از جواهر و مرصع آلات و اشیاء صیفا کار با زرین تخت روان و اتمش
 نفیسه عراق و گجرات که قیمت مجموع آن پنج لک روپیه شد برسم
 پیشکش گذرانید - و آن بشرف پذیرائی رسید - شهنشاه آسمان جاه تا
 آخر روز بهزاران مصرت و انبساط گذرانیده به نماز شام دروختند -
 والا را منور گردانیدند •

نوزدهم شوال مطابق نوزدهم فروردین جشن شرف ترتیب
 یاست - بحر افضال خاتمی بموج درآمد - ابرار احسان حضرت
 صاحبقران ثانی ریزان گشت - بقرة باصرة خلانت پادشاهزاده
 والا گهر محمد داراشکوه اوزبکی و جمدهر مرصع با هولنگاره -
 و به نور حدیقه سلطنت سلطان سلیمان شکوه نیل با یراق نقره -
 و بخانخان سپهسالار دواسپ از طویله خاصه یکی با زرین مرصع
 دیگری با زرین طلای مینا کار و نیل از حلقه خاصه با یراق نقره
 و ماده نیل مرحمت فرمودند - عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
 را بعنایت خلعت خاصه و احسب از طویله خاصه با زرین طلا و نیل
 برنواخته به پنده که نظم آن بدو مفوض بود رخصت انصراف دادند -
 افضل خان باضامه هزار سوار بمنصب شش هزاری چهار هزار حوار
 و راجه جیسنگه باضامه هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار
 سوار نوازش یافتند - میرجمله را از تغیر اسلام خان میربخشی
 گردانیده بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و باضامه هزاری پانصد سوار
 بمنصب پنج هزاری دو هزار سوار برنواختند - بهادرخان روئیله را

با عطای خلعت و باصافه پانصد سوار بمنصب چارهراری چارهرار
 - سوار میباهی ساخته دناطاعش رحمت فرمودند - راحه نامنداس
 بمعدایت میل بلند پاگی یافته تصور احمد مرحض گشت - اصالب
 حال خلعت حاصه و مصونه ناریه دارالملک دهلی از تعدر نامرخان
 بحکم ثانی و باصافه هزار و پانصدی داب و هزار و هفتصد سوار بحمت
 داکتر بر نودن مروج جمعیت واسطه مدط صوبه بمنصب سه هزار
 دوهزار و پانصد - وارو ده علم و میل و روش - میر ولد صادق خان
 باصافه پانصدی صد سوار بمنصب دوهزار و شصت - وارو نظر رنگ
 از رنگ بمنصب هزار و پانصد - وارو - سرمایة اکتار اندوختند - خدمت
 دیوانی بنوئات از معمر قاصی محمد سعید کوهردی و مکرمت خان
 و خدمت عرض مکرر از تعدر حکنه حادق ققاصی مروز و خدمت
 دارو عکی ناع از تعدر مدر رس الدین علی معنایت الله برادرزاده
 علامی اوسل خان معروض ساختند - درس روز پیشکش مدر حمله و
 معتمد خان و خواص خان مشتمل در لکنی خواهر و مرصع آلات
 بنظر اقدس در آمد - آنچه از موزر جهان امروز قاعش نشاط امرای
 شرف از حمله پیشکش پادشاهرا دهایی و التدار و امرای بلند مقدار
 نه بدیرائی رحمد مدلع بیست و چار لک روپده بود •

خدمت و بلحم مدرل اسلام خان که ترکدار در نای حوس الحام
 یافته بود درود اندس سعادت آمود گشت و خان مروز بلوارم
 پانداز و نثار پرداخته خواهر و مرصع آلات و اشمه یک لک روپده
 برسدیل پیشکش گدراید •

درم دی القعدة لاقر حال بحکم ثانی معنایت خلعت و اسب

بازین مطلا مفخر گشته بچو پور که در قبول او مرحمت شده بود
د-تورپی دانت *

چهارم اسلام خان را که در جشن نوروزی ایالت صوبه بنگاله
بدر عنایت شده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با
پهلوانه و اسپ از طویل خاصه بایراق طلا برنواخته بصوبه مذکور
و محمد زمان طهرانی و صالح شهری را که دیوانی آن صوبه بدر
مفوض گشته بمرحمت احب مرافراز ساخته همراه او رخصت
مردند - درینوا چون بعرض ملتزمان بحاطت تقرب رسید که فتنه
گرایان کامان بهاری طریق تمرود و فساد می پویند - حکم شد که مرشد
قلیخان میر توزک یا گروهی از منصبداران که با تائیدان خود قریب
دو هزار سوار بودند - برای تنبیه مفسدان آنجا بشتابند *

هفدهم که روز رحلت حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بود بآئین
هر سال در روضه آن محفوفه رحمت صمدانی مجلس عرس منعقد
گردید خدیو خدا آگاه شرف قدوم بدان مکان فردوس نشان ارزانی
داشته از جمله پنجاه هزار روپیه نصف بصلحا و اتقیا و حفاظ و دیگر
مستحقین دران انجمن فیض ممکن مرحمت نمودند - و باقی فردای
آن به مستحقات عطا فرمودند -

بیستم مسمع اقدس رسید که نابهر بی سفیر نذر محمد خان
والی بلخ حوالی دار الخلافه آمده - حکم شد که تربیت خان
بدرگاه عرش اشتباه بیارود - نابهر بی مصحوب خان - شار الیه
رسیده باسلام عتبه والا جبین طالع برانروخت - و به تسلیمات
مربرانراخته نامه گفرانید - و از جمله ارمغانی نذر محمد خان

نه دار طرمعون و دوشه قرار ده چو که برمی آمو گنر بود - و
چندی باب شکار فعل بظرف امور در آورد شکار فعل بدس آندس امت
که هر جا حدل کلنگ مشتمه باشد سوازی چند چرمها گرفته پائان
باد می اندستند و فعل ناشی تا دو چرخ و دهست و سی سوار جانب
راحت و فعل ناشی دیگر تا دو چرخ و همدس مقدار سوار جانب
چپ روانه شده ارس سواران هر یکی را معاصله ایک گراندار استاده
کرده کلنگها را دایره وار احاطه مینمایند پسر لاریکه هر دو فعل ناشی از
چپ و راحت بهر می پیوندند و سوار اسپان تاحنه کلنگها میپرانند
بعد از پیرواز اجتماعه که پائان ناد گرفته استاده اند چرمها حرمیندهند
چرمها مزار کلنگها برمی آید و چون حدل کلنگ قصد در آمدن ارس
دایره میکند سواران از اطراف طبل رده موطه میگردانند - و آواز بلند
می کنند کلنگ راه فرامد میدور ماده ناوح دوری آید درون اثنا
از چپ و راست مگر چرمها حرمیندهند اس تنر چنگلان قوی بال
نصید پرده انده گاه یکی گاهی دو و گاه ردا ده بران از هوا مرور می
آید - و بهر طریقی که مرد ک آید سوارانی که متصل باشند اسپان
تاحنه آورا میگردند - در دیگر تاحنه هدا صا اسپ و پلجاء شتر بر
و ماده و صا ص سنگ لاجورد و لحنی مسابج توران و سمور و قالی و
و بعد و تالتس و چندی آلات و حرآن که مدمب مسموح هفتاد هزار
روپیه شد از نظر اشرف گذشت •

دست و درم تورانی و حشور چل امپ و سی و پنج شتر
مرد ماده و بندی سمور و دیگر امتعه آن ولایت از جانب حدود
پیشکش نمود - او بعد امت جلعوت و کار دیکده مرصع علق و یک

اشرافی چار صد تولگی موسم بکوکب طالع و یک رزیده بهمین وزن - و خواجه یانوت تحویلدار اشیاء مذکور بخاعت و یک اشرافی و یک رزیده که هر کدام صد توله وزن داشت نوازش یافتند - منصب جابباز خان از اصل و اضافه هزاری ششصد - و ارمقرر گشت •

بدمست آوردن نجابت خان بعضی از قلاع زمیندار

سری نگر و ناکام مراجعت نمودن از سوء تدبیر

چون نجابت خان موجودار دامن کوه ولایت پلچاب عرضه داشت نمود که اگر مهم سری نگر به بنده مفوض شود و در هزار سوار بکملک معین گردد با زمینداران کوه دامن بدان سو شتافته از سرزبان آنجا پیشکش شایسته میگیرد - و اگر از زردوستی و عامیت دشمنی در ادای آن قتل و زرد ملک او را مستخر میگرداند - حسب التماس او مهم مذکور بدو مفوض گردید و در هزار سوار از پیشگاه حضور بکملک او روانه شد - او بعد از رسیدن بملک فذیم در آمده نخست قلعه شیرگنده را که زمیندار سری نگر آنرا در سرحد ولایت خود بر کنار آب چون مشرف بر ولایت سرمرور (که از زمینداران آن نواحی است - و برقی که از غره اسفندار تا آخر خردان بمستقر سر بر عظمت و مقر ادبک خلعت بدار الخامت اکبر آباد بر کشتی می آرند از کوهیست که سرمرور در تصرف دارد) بقا نهاده جمعی را در آنجا گذاشته بود تا هنگام فرصت بملک پادشاهی درآمده بزیر دستان دستی رسانند - سرسواری مفتوح گردانید - پس ازان حصار کاپی را باندک تردد بدست آورده بزمیندار سرمرور که درین یورش

با ادواج قاهره همراه بوده لوازم دولتحواهی بجای می آید - و حصص
مذکور سابقا باو متعلق بود - و زمیندار سری نگریه استیلا آید
منصرف گشته - حواله نمود - درین اثنا سرزبان سرور برگرداند که
چون زمیندار سری نگریه بپرات بیر بود از من گرفته است اگر
موسی بکملک معین شود تا مردم خود در سقاه قلعه را باز بنصرف
در آرد - بحالت حال جمعی را بکملک ارتعید نمود اینان دانستند
رفته قلعه را از دست مقاهیر بر آوردند و با مواضع متعلق آن مردم
او پیرو معارفت نمودند - بحالت خراب کاپی قلعه ساختند که به
طرف آن آب زرف صحت گشته روانه شد و آنرا بهلده از دست
مقاهیران بر آوردند - حاکم و زمیندار کهن پور را با صد سوار و قریب
هزار پیاده بحراحت آن باز گذاشت و خود پیشتر رفته تا گذار
گنگ بنصرف در آرد - چون متصل بودوار از دریای گنگ عبور
نمود آگهی یافت که در کنل تدر که در شعاب حدال سری نگری
واقع است حشری از رحاله دراهم آمده راه در آمد آن ملک یگیج و
- گنگ مسدود ساخته اند - و تنگی پیل به پادشاهی آن گذاشته بنابراین
گوجر گوالیاری و اردیسله را تهور را بحماطت بد و بار زمین
نموده خود را بکنل رسانید - با آنکه محاذیل را اطراف مانند مور و ملج
هموم آرد - بر دادر تیر و تنگ می پرداختند مبارزان جدکار
بر دیواری که منته گرای آنرا حد راه لشکر ساخته بودند مسئولی
گشته از هرجات رخنه انگنده مرگروه مخالف رخنه بعد از کشتن
بسیار جمعی کثیر بقید اسیر در آردند - بجاست خالی نفر اوان حد و
کد از کنل گذشته گوجر و عبور را با احوال و اذعان بدو چون طابید

و پانین کذل دایره کرد - روز دیگر چون می گروهی سری مگر رسید
 مرزبان آن ملک ازین دستبرد بی دریغی هراسان شده وکیل خود را
 پیش خان مذبور فرستاد - و ده لک روپیه برای - رکار والا و یک لک
 روپیه بجهت خان مشار الیه قبول کرد - مشروط بآنکه تا وصول این
 مبلغ همانجا توقف گزیده ملک او را پاسال نگرداند - خان مذبور
 در آنجا توقف نمود - اتفاقا در لشکر پندشاهی که براههای دشوار گذار
 میان ملک غنیم درآمده بود ازان رو که رسد نمیرسید عسرت پدید
 آمد - درین اثنا وکیل زمیندار سری مگر برخی نقره آلات همراه
 آورده بجاپت خاسرا دید اگرچه در اول حال قرار داد که در عرض
 پانزده روز پیشکش واصل گرداند اما چون دریامت که از نایابی آذوقه
 لشکر زیاده بر یک ماه نمیتواند استناد و برسات نیز نزدیک آمده
 به نیرنگ سازی و حیلت پردازي دو کس از خویشان خود گرو
 گذاشته مرخص شد و برای اطمینان خاطر خان پی هم کس
 فرستاده پیغام میداد که عنقریب پیشکش میرسانم - و یک و نیم
 ماه بمکر و نروبر گذرانیده زیاده بر یک لک روپیه نرساپد - با آنکه
 عسرت از حد گذشت چنانچه سیری بیگ روپیه میسر نمیگشت -
 از سنج این حال مفاهیر بگرد آوری اسباب شقارت پرداخته راه
 برآمد لشکر را بسنگ و چوب مسدود ساختند - و نجابت خان از
 غرور جوانی و کم تجربهگی و کشودن قلاع مذکور بمآل کار پی نبرده در
 انتظار پیشکش غافل نشسته بود - پس ازانکه از فقدان آذوقه دشمت
 تمام بحال مردم راه یامت و گروهی بریستر هلاک افتادند بگوچر
 گوالیاری را با دریست سوار بواسطه آوردن غله به برگنه نگیند روانه

ساحت و همی که پنج شش گروه بودند همه می گذشتند از طراب
و میزدند کوه را با موس پرستی دل برده می گذاشته تا پسران و دیگر
همراهان حال بدتری در ناحیه - و چون هنوز گوش سرگروه لشکر
به پادشاه آگیده بود خبری از وی و افعه بد در بریده و منتظر
مراحمته کوه بود چشم در راه آلوده میداشت - تا آنکه مشاهده
هر جانب لشکر را گرد گرفته در دامن تعجب و دامن کار در مردم
آپسان دشوار گردانیدند که هیچکس از دامن قدم بیرون بیارستی
گذاشته - درین هنگام بحال خبر گذشتن چاره ندیده از آنجا
راهی کردند و بعد تمام با فلولی از آن مهلکه رهائی یافتند - چه
همراهانش دو گروه باوی بودند و بعد از آنکه راهها بسته یافتند
بیشتری نامزد رستگاری پناه داده هر طرف منتشر گشتند و اثری
از آنها پدید نیامد - و در پیچیدگی اناری و طایفه دیگر که عبرت مردمی
ایند را ندیده بودند و حصبه میدادند داد مردم داده همانجا کشته
شدند و از می تدبیری سردار با آرموده کار چندین چشم رومی به لشکر
رسید - اگر اندکی از حرد درونی و رای صواب گری بهره مند داشتی
در انداء کار نظر در منتهای امور انداخته در آن مرقعه ناگهی سلوک
میکردی - سر رشته تدبیر از دست فرو بهشتی اگر کامروائی متعجب نگشتی
همراهان را به لاک بیدار کنی - و چون از ساحری تعرض ملتزمان سرور
حلاست رسید از راه تعدد مصعب و خاکبر تادمت مرمودند - و سرور
حال من شاه نواز خان ولد عبد الرحیم حاکمان را بعدایت خلعت
و احپ نا ریس لغره و خاکبرهای او در دواخته خدمت موحدا ری
داس کوه کا نکره از تعبیر مشار ایله بدو تعرض نمودند *

بیراه رفتن جبهه‌ارمنکه بندبیله و یکرماجیت پسر
او و تعین عساکر فیروزی باستیصال آن
دوبد مال و ظهور نیرنگی اقبال

غفوده بختی که درهنمونی ادبار از منهج قوم - داد بمسلک
با مستقیم مساوات شتافته در خارستان چهل منزل گیرند و چشم از
عواطف خدای مجازی و خداوند حقیقی باز بسته بدست کفران
پرست سلسله عصیان که مورث زوال و منمر و بال است بچنبد
روز دولتش تیره گردد و دیده امیدش خیره . بیت .

چوتیره شود مرد را روزگار . همه آن کند کش نیاید بکار
مصدق این مقال احوال خسارت مال جبهه‌ارناپکار است چه تا آن
کج گرامی تیره رای طریقی خدمت گذاری و جان سپاری این
درگاه آ-ساجه را شاهراه نجات خویش دانسته بجزر ز ضلالت
در پیامده بود اختر درلنش طالع و کوکب بختش طاع بود - همین
که عذر کردار بدست ادبار سپرد - و قدم در بیراه گذاشته بادی
شقاوت پیمودن گرفت ابواب خسران ابد و اسباب خذلان مردم
برروی روزگار کشاده و آماده گشت - و جان و مال و عرض و عیال
از دستخوش حوادث و پامال نوایس گردید - تفصیل این اجمال
آنکه چون خاندان کرم گستر ازایل رجب سال دوم از جلوس مقدس
رقم عفو بر جریده اعمال قبلیحه آن مقنه آما کشیده بدکن تعیین
مردوند - آن کفرکیش خطا اندیش بعد از مدتی از مهلت خان
خانخانان که نظم مملکت دکن برقرار بود رخصت حاصل نمود .

و پسر خاندان خود که صاحبیت موقوفه لشکر را با خدمت
خودش در آنجا گذاشته در میان شورش آتشی خود درگشت - و با عداوتی
طاعت لقم و اعراء آر و حتم در هر یکم برای زمیندار ولایت گداز
لشکر کشیده او را نه پیمان و پیمان از در چوراگده که حاکم نشین
آن ولایت است و درون آورد و رشته عهد از دست وافته ناگه
انچه از اعیان و عشار و دیگر متاعان بقتل رسانید و ملعه را با
توانع و در اوان بقوت و احسان مقصود گردید پس از آنکه پسر دم
برای که حال دوران هنگام راهی شدن از مالوه او را با پندش
پدر همراه گرفته و درگاه والا آورده بود طعن آن حسد ندیان معص
معلی رساند تا با او آثار از ممکن حلال برلع قضا بعد مصحوب
مندر کب رای صادر گردید که چون فی حکم اودس خود نیم برای
و مسوئان او رسیده ولایت گداز و مقصود در آورده است سودگار
او در آن است که ولایت مذکور نه دادهای پادشاهی تسلیم نماید
و اگر میخواهد که در اقتطاع او مقرو شود در عوض آن حاجیهای
حوالی وطن بگذارد و از بقوت نعم برای مداع ده ملک و ریزه درگاه
والا بفرستد - از پندش او رود در حال عالی شان از نوشته وکیل خود
در حکم اربع مطلع گشته بدلات چهل و صالت از خانه عمویت
ره گرای معصیت گشته پسر خود که صاحبیت را که با خدمت پدر
همراه حاضران در دالگهان بود اشارت نمود که از آنجا گرفته خود
را زود بوطی رساند - آن ره بوزن وادی ابدار بمحور اطلاع راهی گردید
در وقت چون حال دوران که در راه پوزن صونه داری پایان گشت
هی پوزن است آگاهی یافت که حاضران باطم مهربان دالگهان نه

تکامشی آن مردود در نیامد - با راجه بهار سنگه و چند درمن بندیده
برادران خرد جبهه‌ار مقهور و مادیو سنگه هادا ورا و گرن و نظر بهادر
و میر فیض الله و سایر منصبداران از بهانپور بطریق یلغار در عرض
پنج روز بمقام اشته از مضادات صوبه مالوه بقوچ مخالف رسیده
جمعی کذیر را روانه جهنم ساخت - و نزدیک بود که بکرماجیت نیز
درین زد و خورد بخلاب مملات در شود - اما از آنجا که نفسی چند از
زندگانی فانی آن گمراه تبه کار نادانی باقی بود زخمی از سبدان نبرد
نرار نمود و با قلیای خود را بچنگلهای دشوار گذار و جبال عسبر
العبور زد - و راههای غیر متعارف را که جز شناسای آن سرزمین
دیگری نتواند پی برد قطع نموده در برگشته دهامونی به پدر ملحق
شد - الله ویرد بخان صوبه دار مالوه با آنکه سر راه او بود تونینق
تعاقب نیافت - و با خان دوران نیز همراهی ننمود - و چون این
ماجرای بعرض حضار محفل اقبال رسید بیست هزار سوار نبرد آرا
بسرکردگی سه سردار فیروزی آثار یکی عبد الله خان بهادر فیروز
جنگ که در همان نزدیکی رخصت معاودت پتفه یافته بود دریافت
فرمان شد که از راه مراجعت نموده بقلع بنیاد آن بدنهاه پیردازد
درم - یک خانجهان سیوم خاندوران که بعد از تعاقب بکرماجیت
در مالوه توقف گزیده انتظار حکم می برد معین گشتند تا
ببرکندن بینج فساد آن سر گشتگان دشت ادیار عبرت مانده سایر
کوته بیدان عافیت فشناس سرانجام دهند - و یک خانجهان را
بعفایت خلعت خاصه و امپ از طویله خاصه با یراق طلا سربازند
ساخته با سردارخان و امر سنگه و آن راجه گچ سنگه و مختارخان و

کشی سنگه نهدریوه و قلعه دارخان و جهانخان ککرو کرپارام کورو
 حیرام پسر راحه ابوب جنگه و هندی داد مرادر رشید خان انصاری
 و اندر سال ندیره راورتی و روپ سنگه ندیره حگنات کچهوا و کروهی
 دیگر از مدصداران و پانصد سوار از قایمیان یمین الدوله و در هزار
 تعنگچی پند که مجموع هشت هزار سوار و در هزار پیاده، تعنگچی بود
 از پیشاه حصور مرخص گردانیدند - و ما را و مدصداران مذکور بفر
 در حور حال حلب و اسب مرحمت شد و مقرر گردید که بهادر
 خان زوهیله ما راحه امر سنگه و میقدار ناندو و احمد بیگ خان و
 چند مرص ندیده و راحه مارگندی و دیگر مدصداران که همگی
 شش هزار سوار بودند در موج مدور جنگ بود بنوارم خان شاهی
 قیام نماید و حکومت حاندیس ناله و پردنجان معوض گردانیده
 و پانان گهاب و لایب مرار که مدط آن ده خان دوران متعلق بود
 محاسن عداپ مرموده خان دوران را بصوبه دارین مالوه در
 قواحتند - و حکم شد که از ما مادهو سنگه ولد واورتن هادا و راحه
 دندی سنگه ولد راحه بهارته ندیده و بطر بهادر حویشگی و یاسین
 و درادر او و بهران شیر خان و احداد صمد و حدیب سور و
 تعیناتدان مالوه که حمله شش هزار سوار بودند از راه چندیری
 محالیه بجهور آمده با بعضای ایام نارش اقامت کردند و عددانله
 خان بهادر پرگه انرج را از مردم حقهار گرفته و جمعی
 محراست آن بار گذاشته از آنه بهینه عبور نماید - و نزدیک
 بهاندیر موسم رسات نگذراند - و سید خانچهان تا سپری
 شدن هشکال در مدائن توقف کند - بعد از آن امواج قاهره بهم پیوسته

در استیصال که راهان صحرائی ادبار بکوشند - و برای هر نوجوی دیوان
و بخشی و واقعه نویس معین گردید - چچهار غنوده بخت با اجتماع
خبر تعیین عساکر فیروزی از خواب غفلت درآمده دریانت که
عزیزب دلیران کارزار و شیران خونخوار اهل و عیالش با سیرین گرفته
ملک و مال او را متصرف خواهند گشت - ناگزیر از راه استکانت
و لایه گری وکیل خود را بدرگاه گیتی پناه فرستاده بوسیله خانشانان
مهرسالار التماس کرد که اگر یکی از بندهای درگاه را نزد این
عاصی قبه کار دستوری یابد بواسطت او استعفاي جرایم نموده
مطالب و مأرب خود را معروض دارم - از آنجا که جرم پوشی و
عذر نیوشی از کرایم شیم این حضرت گردون رقیبت است ضریب درم
سندرب کب رای را رخصت نموده حکم فرمودند که اگر سی لك روپیه
نقد به عنوان پیشکش داده سرکار بیاتوان عوض چوراگده وا گذارد و
خود با جمعیت خویش نزد خانزمان ببالاگهات دکن رود و پسر
جانشین خود را باستان عوش مکان بفرستد دیگر باره نقوش
معاصی او بزلل مکرمت محو خواهد گردید - و پربلیغ قدر نفاق
صادر شد که بعد الله خان بهادر فیروز جنگ و سید خانجهان و خان
درران هر جا رسیده باشند تا برگشتن سندرب کب رای توقف نمایند -
و مقرر فرمودند که اگر چچهار مقهور از تیرگی بخت ره گرای شقاوت
گشته با متغال احکام پادشاهی گردن نه نهد قلعه اوندچه را مفتوح
ساخته راجگی آن ولایت و ریاست قوم بنذیله پراجه دیبی سنگه
که سابقا به نیاکانش تعلق داشت و حضرت جنت مکانی در جلد ری
کشتن شیخ ابو الفضل بفرستند و مرحمت نموده بودند چنانچه

در اثناء رقابعت مرار چهار قبه کار مرتفعه اولی در فخره تین مال گذارده
آمد عنایت فرمایند - چون سندر کب رای که بجهت تدایع اواسر
پادشاهی از آستان سلاطین مطلب مزه آن و ازین طالع رفته بود
دریامت که در صامت قلاع و اقبوهی جنگل و سمعت ملک و مزین مال
و مرادانی دیگر اسباب فکال مدهوتش گشته هر خود سرب می خازد
از اینجا مراجعت نموده دیده و شنیده خود را در پیشگاه حضور برگذارند -
منشایر قضات اندر مقام هر سه سردار که بامر خامانی منظر معاودت
سندر کب رای و سپری شدن ایام نازش بودند صادر گردید - که
استیصال آن تبعه کار حبه روزگار را پیش نهاد همت گردانند - و
چون هر خاطر عذیب باطر که عقده کشای مشکلات است پرتو امکند
که مبادا سرداران مذکور مراتب قرب و منزلت و مدارج قدم
خدمت خود منظر در آورده از رای یکدیگر سر برتابند و موافقت
بمحالقت منجر گردد سرداری مواکب منصوره به احترام حمای
خلافت پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر مقرر فرمودند -
چنانچه پانزدهم ربیع الثانی مطابق پنجم مهر در خجسته ساعتی
آن والاکهر را بخلعت خاصه و طره مرصع با پهلوانه و شه شیر مرصع
و با صافه هزار هزار بمصیب ده هزار بی پنج هزار سوار و بعنایت دو
امپ از طوبله خاصه یکی با زمین طلای میناکار و درم با زمین طلای
ساده و میل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده میل نوازش نموده
زانه آنصوبه گردانیدند - و شایسته خاں و رستم خاں و راجه بنهیل
داس و محلیس خاں و راجه رایسنکه ولد چهار راجه بهیم و شیخ فرید
ولد قطب الدین خاں و دیلدار خاں بخاری و شیر خاں ترین و

سید عالم باره و گولکداس سیسودی و مهیص داس راتهور و شیخ
آلهدیه و جمعی دیگر از منصبداران و هزار احمدی تیر انداز و برق
انداز و هزار سوار تابینان یمین الدوله در خدمت آن عالی نعل
معین ساختند - و هنگام رخصت بشایسته خان خلعت خامه با جمدهر
مرصع باپهلونگاره و اسپ از طویله خامه با زمین مطا و فیل از حلقه
خامه مرخصت شد - دیگر امرا نیز بقدر مرتبت بمنایت خلعت
و اسپ نوازش یافتند - قاضی محمد سعید کرهرودی بخدومت
بخشیدگري و واقعه نویسی این لشکر و باضافه پانصدی ذرات بمنصب
هزار و پانصدی در بخت موار سربلند گردید - و فرامین قدر آئین
بنام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ رسید خان جهان و خان
دوران بصدر پیوست که ضروریات امور را بعد از اطلع آن دره الماچ
سلطنت انجام دهند - و در باب حرکت و سکون آن والا هر هرچه
مصلحت وقت باشد در خدمت ایشان معروض دارند *

اکنون خامه سوانج نگار بگذارش وقایع حضور می پردازد

غره ذی الحجه پادشاهزاده اقبال مند محمد دارا شکوه را فیل
از حلقه خامه با یرار نقره و ماده فیل عفايت فرمودند - پیشکش
اعظم خان صوبه دار بنگاله و درازده فیل و پلجاء اسپ تا نگین
و بیست و پنج خواجه سرا و سپر بسیار و فراوان عود و پارچه
سفید که قیمت مجموع آن هفت لک روپیه شد با پنج لک
روپیه نقد که تمامی زمینداران آن ملک بار داده بودند - چه
آئینی است مقرر که هر که بصوبه دارى آنجا مرترازی می یابد
مبلغ مذکور یک مرتبه بطریق پیشکش بوی میدهد و از همراه

پیشکش خود پیتس از عزل راهی کرده بود - ده پایتقدول رسید •
 دهم، عید افصحی ابواب شادمانی مروزی جهانیاں بر کشاد -
 شهنشاه حق آگاه بعیدگاه قشرف مرموده بعد از ادای نماز
 بدو لخانه والا مراجعت نمودند - و رسم نثار در مسجی و ذهاب و سنت
 قربان تقدیم رسید - درین روز ده نایبیری حاجب بلج سی هزار
 روپیه و بخواجه یاقوت تحویلدار ارمغان پلک هزار روپیه و مرام آخته
 بیکی چهار هزار روپیه و ده لذریک قوش بیکی یک مهر سی
 قولکی و در هزار روپیه - و بعد الله میروشکار در هزار روپیه و بداورغ
 شتران هزار و پانصد روپیه مرحمت شد - ذوالفقار خان بعنایت
 خلعت و منصب هزار و پانصدی هشتاد حوار از اصل و اضافه و
 مرحمت امپ سرامرازی یامنه از تعبیر سید لطف علی بهنیری
 خدمت موجداری منان دواب مرخص گشت •

هزدهم میرحمه لعنایت میل بلند پایکی یامت - میروخان
 را بخلعت و خدمت بخشگیری احدیار از تعبیر امالت خان
 نوازش مرمودند •

بیست و پنجم مگرمت خان ناصاف پانصد سوار بمنصب
 در هزاره ذات و هزار و پانصد سوار مناهات اندرخت •
 در تشرع اولی محرم هزار روپیه بدستور معهود باهل اسحقه قی
 مرحمت شد •

شانزدهم خواص خان لعنایت خلعت و اسب باژین نقره و
 حکومت تنه از تعبیر یوسف محمد خان قلشکندهی صباهی گردید -
 آگاه خواجه سرا بخطاب خانی و موجداری این روی آب دارالخلافه

سراراز گردید - جگنات کلانت مخاطب یکبرای در جایزه تصنیفی
 که تازه بسته بود و مستحسن افتاده بعنایت فیل مفتخر گشت •
 پانزدهم صفر اعظم خان از تغییر سیف خان بصوبه دارایی الهاباد
 سربرافراخت - و سیف خان را بمرحمت خلعت و اسب بازرین
 مطلا و فیل هر اترازی بخشیده بصوبه دارایی گجرات از تنیر سپیدار
 خان تعین فرمودند - و سیف خان را بعنایت اسب بازرین
 نقوه و هر یکی از سلطان نظر برادر سیف خان و یحیی پسر خان
 مزبور را بمنصب هزاره ذات و سه صد سوار از اصل و افزانه
 برنواخته همراه او مرخص ساختند - لشکر شکن وند شاه نواز خان
 بن عبد الرحیم خانخانان بخدمت فوجدارایی سرکار لکهنو فرق
 مباحثات برافراخت - حکیم مسیح الزمان که بزیارت حرمین مکرمین
 رفته براه بصره مراجعت نموده بود و از آنجا به بندر لاهری رسیده
 روانه درگاه رالاشده درین هنگام باستلام عتبه جلال ناصیه بخت
 برادر بخت - و چهل اسب عربی که در بصره و نواجی آن برای
 پیشکش خریدار بود بنظر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید -
 از انجمله در اسب یکی بوز و دیگری طرق که حسن منظر و نکوئی
 لون و تناسب اعضا با تیزگامی و باد خرامی فراهم دارند داخل
 سرآمد امپان گشته نخستین پیادشاه پسند و دومین به تمام عیار موسوم
 گردید - و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاره ذات و
 پانصد سوار بدستور سابق و فیل و بیست هزار روپیه نقد و حکومت
 بندر و سرکار سورت از تغییر معز الملک بلند مرتبه گردانیدند - پنج
 اسب عربی که علی باشا حاکم بصره بعنوان پیشکش مصحوب

کس حدود همراه حکیم فرستاده بود بیدار نظر اکسیر اثر گذشت .
و یک اسب طرق پسندیده امتداد .

پسست و هفتم پادشاهانهای کامکار و قویمنان بامدار خلعت
یارانی مرحمت گردید . سرکار سوزده نقول صدر را عیسی قرخان
عزایت شد . و او باصاف هزاره هزاره سوار دو اسب سه اسب بمجلس
پنج هزاره چهار هزار سوار هزار سوار در اسب سه اسب حریر ابراهیم
شب درازدهم ربيع الاول مجلس عرس مقدس اشرف
موجودات اهل کائنات علیه اکل الصلوات و التحیات انواع نکور
و اصداف مشعومات عطر آمود گشت . و گروهی از حفظه و دیگر
ارباب صلاح و اصحاب اعتدال مطعومات و عطا دوازه هزاره
نقد درهم معهود بهر روز گشتند .

شابدهم بیست و سه حاکم پادشاهانده محمد شاه شجاع
بهادر میل از حلقه خاصه تا براق مقبره و ماده میل عطا فرمودند .
راحه دینی سلطه مرحمت بقاره و روش صبر وان صادق خان
مخطاب سلامت حال و حکم الملک ماعام شش هزار روپیه
بوازش پادشاه .

جشن فمری وزن

روز جمعه هشتم ربيع الثاني سه هزار و چهل و پنج مطابق
پسست و نهم شهر نور مجلس فمری وزن احتفال سال چل و پنجم
و افتتاح سال چهل و ششم از عمر اند پیوند حامان حمایت
مصدق گردید . و آن گرامدار حاکم عطا و دیگر اشیای مقرر

بر مخته آمد - درین روز مسعود نابهری ایلیچی نذر محمد خان بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه و نه خوان از نثار طلا و نقره سرافراز گشته رخصت مصادرت یافت - بخواجه یاقوت تحویلدار ارمغان و غیره خلعت و پنج هزار روپیه نقد عنایت شد - بصالح خواجه برادر عبد الرحیم خواجه که از بلخ یک دست باز طریقون و برخی اشیاء دیگر بر سبیل پیشکش همراه نابهری بدرگاه خواتین پناه ارسال داشته بود - چهار هزار روپیه مرحمت فرمودند - و میرک حسین خوانی را بعطای خلعت و امپ بلند پایگی بخشیده بعنوان سفارت نزد نذر محمد خان یا گرامی نامه و صد و شصت یاقوت و دو صد و پنجاه زمرد یک ماده نایل با حوضه نقره و برخی مرصع آلات و انه شش نفیسه هندوستان بهشت نشان که باب آنجا بود و قیمت همه یک لک و بیست و پنج هزار روپیه شد فرستادند - جمالی ولد قمر خان بخطاب جانسپار خان سرافراز گردید •

چهاردهم راجه جیسنگه از دکن آمده دولت متزمت دریافت •

ارتفاع رایات جهانکشا بسیر دولتا باد و

عزم تسخیر دیگر قلاع بی نظام

چون دریاست حقایق ملک خصوصا آنچه بتازگی تسخیر پذیرفته باشد از قواعد ملک داری و قوانین فرمان گذاریست توجه بهمت دولتا باد که انفتاح آن از نبایل عنایات یزدانی و جزایل عطایای صمدانی بحضرت خاتانی است مرکوز ضمیر الهام پذیر

گردید تا هم آگاهی مرگدیس آن دژ آسمان ته نال می و عاظم
 عیسی محصول انعام و هم قادیس منده پوزهاں دد و رحام و تسخیر
 سایر حصون می نظام دلخواه صورت گیرد - و مرمان طلب تمام
 اعظم خاں صوبه دار الپا داد صادر شد که ملتفت حال را فاعمی
 دران صوبه گذاشته مدار الحلاقه اکثریاد بداند و حکومت آن مصر
 جامع پذیرد - و حراست حصن دار الحلاقه مصر انداز حال و مذاق
 معوض - احدهم و دهم ربيع الثاني مطابق هشتم مهر در ساعتی
 که چهاره امروز سعادت بود برزقه سوار شده روانه گشتند و داع فور
 مامول درول الویقه طفره پندر معبع مرکب گردید - و مدشر عینی
 تاریخ این بهصمت مدارک مدیس گوده گذارش داده • ع •
 پادشاه مهاب این مهر مدارک داد

درس مکمل در سه روز توقف واقع شد - از آنجا در کوچ و یک
 مقام صاحب منج پوز مصر ب حیان گردون روست گردانیده سه روز
 دشکار مرعانی و سیر تالاب حلقون و سبب آن پرداختند •

پس و هشتم مدول روز داس روز در معلی رونق مدرس باب -
 در انجاش روز عشرت اندر و فخر گشتند - درس مدول مرشد قلیخان
 میر نورک را انجاست بر مواجند - و لوحه ای منبر و مهاب و
 مالش شهارت انجاش نوی معوض مرصود - و چون مروی
 حمدیس ناگرم صط انجاست ناصافه پانصدی داف و هزار و سیصد
 سوار منصب دیواری دیواری سوار سو بر مواجند و مودعت علم
 عر انجاش تحشیده دستور می دادند - میر حال که تحشیدگری احادیان
 و داروئی کوکدراق خانه در مدوط بود تحشیدت میر توژی لنوار تعمیر

خان مشارا الیه و رحمت خلعت و عصای مرصع مفتخر گشته .
 هشتم جمادی الاولی موضع یاری بمهچک رایات گیتی کشای
 بر افروخته هشت روز مسرت آرای صید و شکار گشتند .

بدست آمدن قلاع و دنانین چهار تیره روزگار و بیاسا
 رسیدن آن بادیه پیمای ادبار و بکرماجیت پسریتکه او
 و رسیدن سرپرشر آن دو تیره اختر بدرگاه خان عدل گستر .

شرح این مقال آنکه سران انواع قاهره بعد از وصول فرامین
 والا از جائی که توقف گزیده انتظار صدور حکم معلی و انقضای
 ایام بارش می بردند راهی گشته در نواحی بهاندیر بیکدیگر
 پیوستند - و هدم بنیان آن ده نورد بنی و طغیان و تسخیر حصون
 حصینة او را وجه همت گردانیده پس از رسیدن سه گروهی اوندچہ
 که آغاز شجریستان بوم آن بوم طبیعت است به بردن اشجار
 مترکمه و هموار ساختن طرق مسیر برداخته هر روز لختی پیش
 میرفتند چهار خذلان شعار قریب پنج هزار سوار و ده هزار پیاده
 در اوندچہ که مهرب آن منبع نقتد و فساد بود فراهم آورده
 باسظهار جنگل منتظر کارزار نشسته بود - و گروهی از سوار و پیاده
 را پی هم میفرستاد تا در پناه درخت زار بریزش ثبر و تفنگ
 می برداختند - و غزاة لشکر اسلام نیز هر روز چندی را آتش
 انروز جهنم میگردانیدند - و بدین طرز و آئین قطع مسافت نموده
 بیست و نهم ربیع الثانی حوالی مواضع کهر والی که یک گروهی
 اوندچہ است - و مقاهیر آنرا فبردگاه قرار داده بودند معسکر
 ساختند - درین اثنا راجه دیبی سنگه یا هراول قوچ خان دوران

شدند و گوشتی که در والی را از تصرف مردم چهار سینه گندم
 و از آن طالع که در آنجا اقامت داشتند در آورد - و جمعی را دستگیر
 ساخته پیش حاکم در آن آورد - چهار سینه گندم با وجود
 اینموی حاکم و سنگ لجهای دمل درسا و مریخی حر و رحل
 حوالی اردنچه از در آمدن عساکر مریخی متأثر هر سال گشته اهل
 و عیال و منتصبان خود را با دیوار و تختی زر سرج و همدند از
 حصار اردنچه در آورده قلعه دهامری که پدر آن تیره اختر در
 کمال مراتب بنا نموده و شرمی و شمالی و جنوبی آن حرهای
 معین است که گندم و گوشت سلامت صورت پذیرد و مریخی
 آن که همواره است خدمتی مژدمی و محبت دراع پادشاهی نموده
 لجهای مذکور رسانده اند - و راجع ساخت - پس از آن حوالی را
 بمصاف حص اردنچه گذاشته خود در دکر محاسب و سایر
 مسوومان بدان صوب راه دور فرار شد - سرداران لشکر پادشاهی از
 اجتماع این بود مشاط امر خود را سرعت مریخی قلعه اردنچه
 رساندند - و تترتیب ملجأ و سرانجام زنده پرداخته مریخی را از
 دایران نبرد آزما نمودند - تا پادشاه در شده دوم حمادی
 الارای که آثار مدح نصرت بود مریخی و گندم در دیوار حصار در
 آمدند - پادشاهان حص از استقامت صافران قلعه کشا آسیده حر
 کردند چون حر فرار چاره میامند از طرف دیگر رفتند - شیران
 دیشته و ما از دیوار درون حصار مریخی آمده در علمه را مریخیانند -
 سران سپاه دیر قلعه در آمده با صفت تکبیر و آزادان تقدیم بیابش
 آمدن ملان و مائحه اتمه بر دیوار حاکم گیتی ستان پرداختند و

یک روز در اوندچیه مقام نموده راجه دیوی سنگه را که اوندچیه با مضادات از درگاه خواتین پناه داده عفتیت شده بود با جمیعت از در آنجا گذاشتند و عرایض متضمن بشارت فیروزی بدرگاه وال و بگرامی خدمت پادشاهزاده جهانیان ارسال داشته چهارم از دریای ست دهاره که قصبه اوندچیه برکنار آن واقع شده و بواسطه تنگی آب و فزونی خرسنگ گذاره ازان متعسر است عبور نموده بقعاب آن مردرد بکوهیده عاقبت روانه گشتند *

چهاردهم - گروهی دهامونی رسیده آگهی یافتند که آن مقهور عیال خود را با برخی اسباب و خواسته که پیش از برآمدن خود از قلعه اوندچیه بحصار مذکور فرستاده بود از آنجا نیز برآورد و بقلعه چوراگده که بر استواری و حصانت آن بیشتر اعتماد دارد روانه ساخته است - و عمارت در حصار دهامونی برانگاشته و ثنائی نام شخصی را با گروهی از معتقدان خویش بحراست قلعه باز داشته جانب پرگله کهتوا که در سمت چوراگده است رفته بعد از تسخیر پذیرفتن حصن دهامونی زود خود را بقلعه چوراگده تواند رسانید - هزیران معرکه اینجا ببردن اشجار و ساختن ممر مشغول گشته در عرض دو روز در مواضع قلعه دهامونی رسیدند - و پدای مردی شجاعت ملپارها را تا کنار خندق برده کر بر قلعه نشینان دسوار گردانیدند - اگرچه معاهیر از درون حصار بسر دادن بان و تفنگ و اداختن حقه و سنگ نایره حرب برانروخته تا نصف شب دست و پای زدند اما آخر کار از سطوت لشکر فیروزی بطلب زینهار کس نزد خان دوران فرستادند - درین اثنا پناه خان رو هیله

و بطر بهادر خوشگي که از طرف حدودی قلعه سلچار خود را بکنار
 چرساينده از سمت شرقی پیروز می آید و در طلعت شب خود
 را بمحکلي که در همان نزدیکی بود رسانیده پنهان میگردد - بهادران
 ظفر پیوند از فرو بستن صدای توپ و تفنگ و مرئیامدن
 آذای محصوران حصار را از وجود اشرار خالی دانسته سرداران
 امواج قاهره را بسرعت هرچه تمامتر آگاه گردانیدند - سرکرده های
 مساکر منصوره بعد از شنیدن این خبر مقرر ساختند که احوال
 صبح قلعه در آید - هنوز آفتاب از شب باقی بود که بهماچیان
 درون قلعه رفته اند و عمارت پرداختند - حال دوران محصور اطلاع
 نرینمندی از حدیث گذشته با استحقاق تک بخشی موج خود و
 چندی دیگر از راه در شمع درآمده حمی راه نگهبانی آن راه گماشته
 بمجمع گروه عمارت گرو گرد آوری اسوال - قید گردید - لیکن تار سیدن
 خان مشار الیه چاره پامده حاده قهپی ساخته بودند - درین اثنا
 شخصی از حنونی قلعه مراد بر آورد که در میان برج خون گرفته
 چلده شدند - علی امغروک حعفر بیگ اصعب خان بخان دوران گفت
 که من رفته حماغه مذکوره را بسته می آورم - خان دوران هر چند
 او را ازین اراده نار داشته مگر بر گذارد که درین شب نار و گداز
 عوام که در آن دوست از دشمن باز نتوان داشت تردد معقول نیست
 و رضا اگر اجل رسیده چند مانده باشند صلاح گزینار خواهند شد -
 او گوش ننموده بر مرز حصار برآمد - قرین این احوال گل
 مشعلی که عمارتیان در افروخته برای تاراج اسوال می گشتند در
 ابار باروتی که به برج قلعه بود می افتد و آتش در گرفته تمام

آن برج را با هشتاد گز دیوار در جانب که ده گز عرض داشت می براند - و علی اصغر با هم‌رهان فیست و نابود میگردد - چون خان دوران دران وقت بواسطه غبط اسپان مقامیر بجائی رفته بود مضرتی بدر نرسید برخی از هم‌رهان او از سنگ ریزه‌هایی که بدان طرف انداخته آزار کشیدند - و از آن رو که اکثر سنگها جانب بیرون افتاده بود بگروهی که با دیگر سرداران در خارج حصار برای در آمدن انتظار تباشیر صبح می بردند آسب رحید - و قریب سیصد آدم که پیشتر آنها از مردم امر سنگه ولد راجه گیسنگه بودند و درویش است اسب بباد دفا رفتند - آنچه از نقد و جنین قلعه مضبط در آمد خان دوران بجماعه معتمد حواله نمود روز دیگر خبر آوردند که جوتی برای هیمة و علف بجنگل رفته چاهی که چهار شقاوت شعار دران زرهایی خویش پنهان ساخته بود یافته‌اند خان دوران بدان موشتانده بعد از جست وجو سه چاه دیگر بهم رسانید - و مبلغ دواک و پنجاه هزار روپیه بدست آورده داخل خزانه پادشاهی گردانید - و ازین ظاهر شد که او در جنگل چاهها کنده زر خود را پنهان ساخته است و چون اولیاء دولت دریامتنند که آن صالت کیش در قصبه شاه پور که در گروهی چورا گده واقع است اقامت دارد و کسی نزد زمیندار ولایت دیو گده فرستاده منتظر است که اگر بوندهای او بازی خورده مدین ملک خود راه دهد ازینجا بدکن بگورزد و درین ضمن بتهیه اسباب قلعه داری چورا گده نیز می پردازد - و بموجب حکمی که از پدشگاه خلافت صادر شده بود سید خانجهان بجهت تفسیق ولایت مفتوحه و تغفیت

دو این هماغه توقف گرد - عند الله خان بهادر میروز جنگ رخاں
 درواں با سایر امرا بیست و پنجم صوب شاه پور راهی گشتند -
 درینوقت چهارمیه سخت خمر موت زمیندار دیوگده شنبده از
 تدبیری که در مادن و بر آمدن داشت میروز آمد و توبهائی قلعه
 چوراکده شکسته و اسبابی که در آنجا بود سوخته و منازل درون
 حصار را که نیمه مرابین زمیندار دیوگده ساخته بود دیوارت پراکنده
 با آهل و عیال و اسوال ماز راه لاهی و کرله که داخل ملک زمیندار
 دیوگده است روانه دکن گردید - مراب لشکر بعد از آگاهی باستعمال
 تمام قطع مراحل نموده بچوگانا چوراکده رسیدند و حال درواں
 بصواب دید میروز جنگ با حمی از دندهائی پادشاهی بقله در
 آمده بر نام ننگانه رفته آدمی آدان و دعای درونی ممرشهنشاه
 درواں بلند گردانید - و احداث مهند را با حمی از مصلوبان و پسر
 صاحب تنکه سنگرام زمیندار که دور و پانصد پیاده تملکچی بهاسنایی
 آن در ملک رمت گذاشته شاه پور که در بموت عند الله خان
 بهادر میروز جنگ نیز با آنها رفته بود معارفت نمود - درینجا
 چوهری تده کرلی را که هومام که بدیدن حال درواں آمده بود بر
 گذارد که چهار مقهور قریب دوهزار سوار و چهار هزار پیاده و
 شصت میل دیست فر و چهل صاده که بر بعضی زر نقد و طلا آلات
 و نقره آلات و مرچندی عیال خود را بر داشته است همراه دارد و
 از سنگینی هر روز چهار کره کوندی که نزدیک هشت کره رسمی
 اامت نوریده میروز - با آنکه او پانده روزه را پیش رفته بود - بر
 کردهای امواج قاهره از شاه پور ننگامشی در آمدند - و بقصد آنکه

تا آن نگویند آثار را بکینفر اعمالش نوسانند و عیال و اسوال او را بدست نیارند عذر باز نگیرند - هر روز قطره نموده ده کرده کوندی می نوشتند - و قره العین خلافت پادشاه زاده اورنگ زیب بهادر نیرطی منازل نموده عساکر جهانکشا را مستظهر میکردانیدند - و همواره حقایق تسخیر ملک و قلاع و قمع بتندیهای بد فرجام و دیگر اخبار مسرت انجام که از نوشتجات سرداران و سوانح نگاران بظهور می پیوست بدرگاه عرش اشتباه معروض میداشتند - و بعد از آنکه اولیاء دولت ابد عریضه بتعاقب در آمده ان خسران گزائی را آردا دشت ادبار ساختند و نزدیک رسید که آن مستذل مقتول یا مایور گردید - و پادشاه زاده جهانزیان بد هامونی رحیده روزی چنانکه اقامت گزیدند - و عهد الله خان بهادر فیروز جنگ و خان دوران که با عساکر فیروزی از شاه پور بر اثر آن ادبار آثار شتافته بودند از ولایت گدده کنکه ولایچی که بگویند کوند متعلق داشت گذشتند - و چون بسرحد ملک چاندا رسیده آگهی یامند که مخاذیل چهار گروه پیشتر فرود آمده اند پیش از ظهور قبا شیر صبح بقصد مالش شقارت کیشان ضلالت اندیش بره نوریدی در آمدند - و پس از سپری شدن یک بهر روز بمنزلگاه ادبار پژوهان رسیده آگاه گردیدند که از وصول امواج قاهره مستفلان شباشب ره سپر فرار گشته اند - بنابراین تعاقب نموده تا فرونشستن آفتاب قریب بیست گروه کوندی طی کردند - و ا ان روکه مراکب مواکب منصوره لختی نعل انداخته بودند و برخی مانده شده تا دو بهر توقف گزیدند - و باز بسرعت برق و باد راهی گشتند - و همین که دو بهر از روز گذشت تراوان فیروز

جنگ حشر فرستادند که عینم عاصمت و حرم امیال مال و عیال و
 سایر احوال و افعال پیش انداخته مردک منترود و در روز جنگ
 گروهی از تنگچی و تیرانداز را کمک مرالان تعیین کرده بر سر
 آرائی تخریب نمود و نه بهادر جان که هر اول موج او بود پندام
 داد که او در دوست کار و هنگام پیکار خود را رسانده موج قراول را
 مستظهر گرداند مرالان بعد از رسیدن کمک بر مشاهده تاخته و
 نه تدر و تنگ و دیگر آف جنگ پرداخته پاسبان کوب منترتند
 در میان اندام هنگام عم بهادر تا جمعی از همراهان بنای مردی
 شجاعت از موج مرالان گذشت و چهار شعار و شعار و نکر صاحب
 صلاحت دثار از علیه دلبران کارزار می چند را که اسپان آنها
 توانائی نداشته بودی بدستی فرستاده از بند مرعاضی بر سر هنگام
 هجوم آوردند بعد از آنکه ناسر و مثال رنانه برگشتند و هنگام نترددات
 مردانه با هفت کس دیگر رومها برداشته در عرصه ناورده انداد -
 ماده و جنگ و نر و رن که در موج هر اول جان دران بود از زمین
 نیکدام خلوا انداخته حوقی را تاب تلخ آتش باز عروق نحر و نما
 گردانید بعینه السیف تاب صدمات جنگ آرمان طفر نشان
 نیازورده و جمع بهر می نمودند - درین حال دوران به بهادر جان
 ملحق میگردد و هر دو در طلب پیاده حصار زدگان که در آن چهار
 و نکر صاحب و ازین طالع بودند می زورید اگرچه آن بودند گوهر
 حرکت المدبوحی نمودند اما آخر کار جمعی را نکشتن داده رطوع
 و بغاره خود را با چهار میل و نه شتر زر آورد گذاشته بدرج
 زاری که در آن نواحی بود گرفته پناه بردند - همراه اسام با وجود

تزام اشجار بتیمس آن دو فکوهیده کردار تا شام برداخته همانجا فرود آمدند - و چون سختی از شب گذشت زمینداران اطراف که بتربیب و ترمیم اریای دولت این قرین از ملاعین سراغ می جستند برگزاردند - که عیال خود را با هشت فیل خزانه همراه پسران خود اودیبهان و برادر خودش و سیام دوا که معتقد از بود و جماعه دیگر جانب گلکنده روانه ساخته خود نیز بدان صوب از عقب راهی گشته است - فیروز جنگ و خان درزان بهادرخان را که با وجود عارضه جسمانی لوازم جان فشایی بجا می آورد و محمود بیگ خراقی را که دیوانی فوج فیروز جنگ بدو مفوض بود برهنه و اشیائی که میاهدان دین بغنیمت گرفته بودند نگاهداشته خود با گروهی از مبارزان رزم پرست بتعدادب مقاهیر نهضت نمودند - و هرزادی عساکر اقبال و سرکردن طریق خان درزان بر خود گرفت - و با آنکه محذران بن مال درگم کردن پی امیال بدلالیت خرد تباہ و فکر کوتاه لطایف الحیل بکار بردند از اصابست تدبیر براهی که فتنه پزیران شتافته بودند افواج منصوره را می برد - و هر چند مکرر خبر رسید که مقهوران ده فیل خزانه در جنگل شمالی نبرد گاه گذاشته رفته اند سران لشکر نصرت اثر غنیم را فرصت نداده خود بدان طرف متوجه گشتند - و به بهادرخان و محمود بیگ خراقی پیغام دادند که نیلان را با زربدست آورند - و در آن روز پانزده کوره گوندی نور دیده در آغاز ظلمت شب برای آمودگی مراکب فرود آمدند و پس از انقضای نیمه آن باز سوار سده برقتل مفسدان کمر عزیمت استوار بر بستند - در خلال این احوال ظاهر

گردید که اودیهای از حمله هشت عدل شش میل را نادر معلطه
 از راه گلکنده نصب چادرا مرستاده است - و در ماده میل باد رفتار
 که بر آن بها و اطفال آن مستعد نکال سوارند تا خود گرفته سرعت
 تمام میروند - و شیران پیشه دلیری عدلان مذکور مقصد نگشته راه
 گلکنده از دست ندادند - و ده پندوس آن مال اتمیان کشادند -
 اتفاقاً گروهی از تاندان و در جنگ که از عقب می آمدند -
 عدلان در حوضه هر شهر را از حال جنگ بد و چون بعد از
 مورد پس پند - سر کوه - پند - کتاب - بود - در حال دوران
 سید محمد پسر کمال خود را در راه و جنگ و نظر برادر هوشنگی
 و حواحه عنایت الله و احق بنک - ششی - و پانصد - و از مع
 در سبیل تعین یعنی نمود - مسجد و از راه طوت اوج قاهره
 و صرب حوهر کردن زمان که آتین حال کفره هندوستان است نیدامده
 باضطراب در زخم حوهر برانی - از پندی زن گلان راحه نرسنگه دیو
 و در بگرامات و اطفال پنکاش شمشیر و حوهر زده خواستند تا بکام
 گرو در روز - درس اثنا گروه مذکور در وسیله خدمی را به تبع
 و حنا از هم گذارامدند - و طایفه را که در هنگام سقیز بقدر دست
 و پای منزدند حاندوران از عقب آمده طعمه شمشیر حنا شکر و
 حنجر اجل پیگر ساخت - و در گدیان پسر حنجر و در حنا مال
 و له نکر ماحیت را امیر گردانیده مصوب

• ع •

در کشی تا سرور از سرنگوبی آرد

فیروزی روز انداخت و اودیهای و برادر خود او سیام در که نگلکنده
 قرار نموده بودند پس از چندی بزرگوار آمدند - چنانچه تعصیل

آن نگارش خواهد یافت - جوانان کار طلب با اشاره خان دوران رانی
 پاربنی و دیگر زنان مجروح را از خاک برداشته با امبالی که
 مرمع آلت و اشرفی بار داشتند و دیگر غنائیم نزد فیروز جنگ
 آوردند و سرکرده‌های عساکر منصوبه بر کنار تالابی که در آن نزدیکی
 بود برای آسایش در آب وضیط غنائیم و جست و جوی تنمّه اموال
 و تعحص احوال کثیر الاحتمال چهار و بکرماجیت که پیش نهاد
 همت ادلیاء دولت درین سفر نصرت اثر قتل و امر آن دو خسران
 مآل بود - دایره نمودند - درین هنگام که بممدکاری و کار گذاری
 تائیدات ربانی طغفانّه کوس فیروزی بلندی گرای بود - بشارت
 کشته شدن چهار و بکرماجیت که از دستبرد دلیران خونخوار
 خایف گشته در یکی از جنگلهای آن نواحی پنهان شده بودند -
 و طایفه کوند که در آن سرزمین آبادند بمقویت تمام آن دونمک
 مرام حق نشناس را بقتل آوردند - گوش هوا خواهان پرافروخت -
 خان دوران از شنیدن این مرده کام اندرزی شنایش ایزدی و
 نیایش اقبال جهان پیرای خاقانی بجا آورده سوار شد - و به پیگر
 آن دو حبلیت گرآمده گفت قاصدهای شان که زنبور خانه نژد
 و نساد بود از تن برداشتند - و آنرا با انگشترهای آن دوگم نام و
 اسب و یراق که پیش کشندگان بود فیروز جنگ آورده با مصوب
 مشارا الیه هر دو سر را مصوب بهادر بیگ داروغه تغلکهای خاصه
 روانه درگاه خواقین پناه ساخت . * بیت *

همه سر کشان را سر انداختند * اساس مخالف بر انداختند
 امان یافت هر کس که گردن نهاد * شده عامیان را سر زربباد

غره شعبان در مواحي سيهور که معمورانال بود دهادر بک
 سرهای گردن کشان به پیشگاه حضور آورد - نقرمان والا از دروازه
 سرای سيهور آویختند - تا عورت مایه حایر شعارت گریبان کوتاه
 بین گردد - نرسنگدو پدر چهار عموده صحت در درخت زار و
 جاهای دشوار گذار آن ملک چاهها کنده برآگنده بود تا در حوادث
 روزگار و واسع چرخ مدار آن نابکار و مرزبان می هنجارش را نگر
 آید - و غیر خود و دو خدمتکار رار دارس دیگری برآں آگهی
 نداشت - و چهار مقهور بعد از آنکه حاشین پدر شد در امرايش
 آن کوشید - عامل از آنکه آنچه باندیشه کوتاه مراد جاء و دستگاه خود
 پنداشته از اسباب زوال آن گمراه خواهد گردید - چنانچه پس از
 ورود ابواج قاهره بآن سرزمین فتنه آگین حال و مال آن ده مال و
 اولاد کفر نژادش در معرض تلف افتاد - و از حمله دباين و بقودی
 که ماحود گرفته بود نمرات قریب يك کورر روپيه نحرانۀ عامره رسید -
 و ولایتی که سردیک پنجاه لک روپيه حاصل دارد تقصیر در آمد - اپرد
 بیهمال همواره آذانه گیتی کشائی و کشور گیری اتمال روز امرو
 خاتل زمان و شهشاه دروان در روزگار حایر دارد - چو سرداران
 عساکر منصوره بمرحد ملک چاندا رسیده بودند - مقرر ساختند -
 که از کدیا زمینداران ولایت که مرآمد زمینداران گویدوانه امت
 پدشاهی گرفته مراجعت نمایند - نقابراں سنگرام سرزبان کور را
 بدآنصوب پیشتر مرستاده و یربان او کلمات و عد و وعید حواله نموده
 خود از عقب راهی گشتند - کدیا جراتامت و فرمان پذیری چاره
 ندیده به سنگرام قرار داد - که سران لشکر را نه میدد و نگر آوری

لختی از اموال و اسباب مفاهیر بتدلیله که در سرزد بوم از بغارت
رفته بود برداخته مرگدهای لشکر فیروزی را سه کزدهی ملک
خود بر کنار دریای پرتینه آمده دید و فراهم آورده را گذرانید و
بر همدونی طالع تقبل نمود که از روی فرمان پذیري پنج لک
روپیه نقد بر سبیل پیشکش بسوکر والا و یک لک روپیه از نقد و
جسم پولیاء دولت ابد مدت برهاند - چنانچه در همان نزدیکی
بدو دهنه واصل گردانید - از انجمله دو فیل نامی بود یکی موسم
بروپ سنگار و دیگری به بهوجراج و نیز قبول نمود که هر سال
بیست فیل پنج نرو پانزده ماده بدرگاه آسمان جاء بفرستد - یا در
عرض آن هشتاد هزار روپیه نقد بخزانة عامه واصل سازد - و ناصیه
بخت بشاک آستان سلاطین مطاف در دولتآباد برانروزد - خان
فیروز جنگ و خان دروان تعهد نامه ازد گرفته روانة درگاه خواقین
پناه گشتند *

اکاون بنگارش وقایع حضور می پردازد

چون از عرائض گوهر اکلیل سلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ
زیب بهادر کیفیت آبادی ارندچنه و نزاهیت آن فراخنا و فرارانی
انهار و غدیران و النکهای روح انزا و سیر جاهای دلکشی و فوزنی
اصناف تشچیر بمسمع حقایق مسماع رسید - و مسامت راه
اوند چنه از راه راست بیست و یک کروه پیش نبود - پانزدهم
جمادی الاولی از موضع باری بدانصوب متوجه گشتند - شکر الله
عرب بفوجداری کامان بهاری فرق عزت برانراخت *

بیستم شیخ دبیر و غیره که عادل خان بوم سفارت روانة درگاه

معلى ساخته بود باسلام سدا میده منتظر گشتند . و شام دبیر
 یگما بیل و منوان پیشکش بطور اور در آورد . و تمام ده
 هزار روپیه نوازش یافتند .

بعثت و یگما مختص حار و حکومت حار را معنایت خلعت
 و احب بر دواخته با چندی دیگر نسیجبر حصار هاسی که از
 حصون رسیدند مرز و بوم بدیده است و بر دراز کوهچه میان
 اشعار منراکه و اءصال متشابکه واقع شده و از مذهب ان چهار
 غلوه تخت بعثت نام بحرامت آن قیام می نمود دمقری دادند
 و حکم شد که در نحصن دوابس آن مطرر که بیشتر دران نواهی
 نشان میدهند بر سعی نمایند .

بعثت و میوم عالمی اصل خاں بهرحمت بیل هر بلندی

یافت .

آغاز سال نهم

از در نخستین اورنگ ارائی خاقان هفت افلیم و خدایگان تحت و دیبیم

روز مبارک دوشنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار و چل و پنجم
مطابق بیستم آبان ماه نهم سال از جلوس مقدس روزگار را نشاط
آمود ساخت زمانیان عشرت از سر گرفتند •

هفتم موضع سر را از مضامین بیایان بوزود موبک گیتی پیم
مورد سعادت گردید - صباح آن بنمایشی آبشار موضع دهم گهات
که در کمال نزاهت و لطافت است تشریف برده تا در پیر بنشاط
و انبساط گذرانیدند - و ازان رو که در آن نزدیکی مکانی شایسته
نزل اندس بود با دولت روز افزون موضع سر را مراجعت نموده
چهار روز مقام در مودند •

دوم بعرض اشرف رسید که پس ازان که مکر متخان و دیگر بندهای
پادشاهی حوالی حصار جهانصی رسیده بسر انجام مواد قلعه
کشائی پرداختند قلعه دار آنجا از استیصال چهار شقاوت شعار و
غلبه انواع نصرت امتزاج رنگاری خود منحصر در سپردن قلعه
دانسته زینهار طلبید - و حصار را با توپ بسیار که ازان جمله ده
توپ کلان راجه فرستگیدیو پدر چهار تیره روزگار در همان قلعه
ریخته بود - و فرزان سرب و باروت بمکر متخان حواله نموده او را دید

مخافان ممالک - تن در اثنای راه نورینی حصن مذکور را بضیاء
لوائی ظفر انتما بر امروخته گردهر داس برادر راجه پتهلداس را
بخدمت قلعه داری سرادراز گردانیدند - نیابت خان وفوجداری
و تیرول گول و غیره سربلندی یافت •

• دههم مرادق جاء و جلال نزدیک موضع دتیه بر امروخته آمد
دتیه در دامن کوهی واقع شده - نرسنگه دیو دران عمارتی که
مشرق امت بر آنها و مجزه زار و اشجار بی خار هفت طبقه
چنانچه متمازف هنوز است بر اساس هشتاد و چهار گز در هشتاد
و چهار برانراشته زر بسیاری بران صرف نموده امت - اطن حضرت
بنماشای آن عمارت توجه فرمودند - و چون بعرض مقدس رسید
که در یکی از بساطین مواحی دتیه از جمله دنانین چهاروازون
طالع چاههای زر نشان میدهند - حکم شد که امحق بیک یزدی
دیوان سرکار نواب - پهر قباب پادشاهزاد جهانیان بیگم صاحب
تفحص نموده بقید ضبط در آورد - باقی خان غیر معین گشت که
با مکرمت خان در جنگلهای حوالی دتیه بتحقیق مدفونات آن
گمراه روسیاه پردازد - تاباخی دکنی بمنصب در هزاری ذات و
هزار سوار دیانت خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد
سوار مفتخر گشتند •

بیست و پنجم فوجی اوردچیه معسمر اقبال گردید - شهنشاه
دین پناه بهیر قلعه و عمارات آن تشریف فرمودند - بتخانه که
نرسنگه دیو نزدیک منازل خود در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده
بود یامر پادشاه اسلام پرور از بیخ بر انداختند - و بنمن قدوم ارتع

صرام کفر بمناحک اعلام ممدل شد - راجه دیبی سنگه که پاسبانی
حصار مذکور بعد از تسخیر و مغوض گشته بود دولت کوروش
اندرخته پیشکشی گذرانید - دور قلعه اوندچیه که - تک چینی است
بی گل و آهک و شرفات ندارد و قریب چهار کوره پادشاهی است •
بیمست و ششم ظلال اعلام ظفر پیکر بر کنار تالاب پیر ساگر که
بر - نگه دیو ساخته و تالاب خوشی است و دورش پنج و نیم کوره
پادشاهی مبسوط گردانیده سه روز بصید و شکار پرداختند •

سلخ ماه کنار تالاب - ممدل ساگر که در پرگنه چهره واقع شده
دائرة گاه گردید - دور این تالاب هشت کوره پادشاهی است -
نرسنگدیو دران جسر می استوار بر بسته و آبشاری روح گستر از روی
این جسر می ریزد در پهنا و ژرفا از - صد کولاب خرد و بزرگ
آن پرگنه امتیاز دارد - از صفای آبش آینه حلبی در رنگ
شرمساری - و از چین دلکشایش زلف مهوشان در پیچ و تاب بی
قراری - عذر بتش نمک بر جگر بحر محیط بیخته - و گوارایش
آب چشمه حیوان ریخته - در اینجا روزی چند اقامت فرموده نشاط
اندازی طبیعت اقدس گشتند - و پرگنه چهره که نهصد قریه دارد
حامل هر سال آن هشت لک روبیه است بحکم اشرف در خالصه
شریفه ضبط شد - و بامر خانانی باسلام آباد موسوم گردید •

سیوم رجب نور حدیقه سلطنت و کامکاری پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر حسب الحکم از ناحیه دهامونی معاودت نموده
شرف ملازمت دریافته - و هزار اشرفی قدر گذرانیدند - و شایسته خان
و گروهی دیگر که با آن کامکار بودند نیز در دولت آستان موس اندر خند •

پنجم مکرمت حان و باقیان و اسحق بیگ مردی که بتخصص
 مددوبات حوالی دتیه و حصار جهانسی از پیشگاه حضور رحمت
 یاقه بودند بیست و هشت لک روپیه از حقههای آن نواحی بر
 آورده بطریق اسیر اثر در آوردند - و در همان واکه این مبلغ ناسی و
 چهار لک روپیه دیگر که سید صاحبان و حان دوران و مردم
 پادشاهرا ده جهانان و قلعه دار حان و میر حان و جمعی دیگر که
 در مدت امامت آن سرزمین از دمای جنگل دها مونی دست
 آورده بودند در میان دار نموده بدار الحاقه اکثر آنان بر ستاده آمد -
 سردار حان را با صاعده هزار سوار بمنصب مه هزارمی داد و سوار
 سر بلند گردانیده برگه دها مونی با توابع در انطاق او و نگهبانی
 قلعه دها مونی با تدقیق آن ولایت بعهده او معرر فرمودند - و
 حکم شد که تصحیح تنه دمای و دحایر آن خانب حاسر نموده
 نگذارند که دیگری چیری متصرف گردد - و در بیع تصانیف بطلب
 سید صاحبان شرف صدرر یامت - و عثمان یکران اوزار سرورج
 بسمت دولت آنان معطوب گشت - هر دو سکه را تهور از اصل و صاعده
 بمنصب هزارمی هشتصد سوار سر فرمانراحت •

ششم و یکم طاهر دلسده سرورج محکم حشمت و
 اقبال گردید •

شب بیست و هفتم دامن امید اصحاب نیاز دمای ده هزار
 روپیه مقرر درآمده •

پنجم ماه شعبان اردوی گیهای پوی از درمای مرده عبور نمود
 و آن روزی آب ده نول اعلا طهر احمام آرایش پذیرفت - الله

ورد بخان مرده دار برهانیور که برسم استقبال راهی گفته بود سعادت
ملازمت دریافت •

گذارش جشن شمسی وزن

روز شنبه دهم مطابق بیست و نهم دی جشن شمسی وزن
خاتم سال چهل و چهارم و فاتحه سال چهل و پنجم از سئین مهر
ابد قرین خانل گیتی ستان آوازی مصرت بکیون رسانید • و آن
مظهر انوار الهی را بطلا و دیگر اشیای معروضه بر سنجیدند • نظم •

روزی که شود وزن شه کون و مکان

چرخ از مد و خورشید بهازد میزان

و انگاه که عقل کل بسنجد گهرش

آید ز در کون شاه جم جاه گران

درین روز مبعوث امروز سید خان جهان بتقبیل عتیقه ملک رتبه
هر بلند گشته هزار اشرفی نذر گذرانید • و بعلایت خلعت خامه با
پار قبا طلا دوزی و جمدهر مرصع با پهلوانه و شمشیر مرصع و
انعام یک لک روپیه فرق مباحثات بر امراخت • و رستم خان و گروهی
دیگر از بندگان پادشاهی که همراه او بودند شرف ملازمت اندوختند •

شاه نواز خان صفوی قوش بیگی باصاف هزاره، ذات بمنصب
چار هزاره ذات و دو هزار سوار • و امر • بکه ولد راجه گچهنکه باضافه
پانصد سوار بمنصب سه هزاره ذات و هزاره پانصد سوار • و میر
خان از اصل و اضافه بمنصب هزاره ذات و دویست سوار • نوازش
یافتند • چون عادلخان از معتمدی باده با بخیر دی جمعی از نذام

پس بچان نظام الملكيه را خصوصاً ماهوى فساد خوراكه بعضى محال
ملك بى نظام بتصرف در آورده بود - و هر لحظه دود سودا از كانون
سرای مغزش - سر بر ميزن اعانت نموده در ارسال پيشکش تامل
مى ورزید - و تطب الملك بيز عروء و نقایى مندگي و حبل متين
عهديت از دسب دابة با عادلخان راه موافقت مى پيمود - و چشم
از عواطف خانانتي كه موجب حفظ و حراست او از دست انداز
حوادث است باز بسته بود - و در ابراز تشيع طريق نا هموار لبان
بطالت شعار خویش مسلوك ميداشت - و در ملك اضطاب و الي
ايران خوانده مى شد - بر خاطر مهر ناظر شه نشاء دين پناه پرتو انگذ
كه براى اقامت خجست رشاد و ارادت محجبت سداد نزد هر گدام
يكى از بندهاى سخنة كز بايرايغ رعد و وعيد و هلشور ترغيب و
تهديد فرستاده آيد - باشد كه از اعمال مكوهيده و انعال ناهسنديده
خود باز آمده رهگرای سعادت شرف - و رعایت مراتب اطاعت و
انقياد را سرمايه نجات خویش دانند - بذايران مكرست خا ديوان
بيوتات را كه بكارداني و دور بيني متصف امت بعلايت خلعت
و احپ و قيل بلند پا يكي بخشیده بصوب بينچاپور مرخص ساختند
و فرمان قضا جريان و يك قبضة شمشير دكني كه انرا دهب ناملد
بايراق و پرده مرصع بمنزل قبرك مصحوب از براي عادلخان
فرستادند - و حكم شد كه مشافهة آنها كند كه اگر از شاه راه خدمتگذارى
دولت ابد پيوند الحزاب ورزیده بر همان طريقه زميمه مستقر باشد
و در ادای پيشکش و گذاشتن آنچه از محال بى نظام متصرف
گشته است باولايای دولت و اخراج سلهوى جيه رو و ديگر اوتاس

نظام المملکة که در ولایت خود جای داده است یا توکر کردن ایشان تساهل ورزد امواج قاهرة از پدشگاه عظمت و جلال دستوری خواهند یافت - که تا ملک و مال او را تلف گردانند - و سزای کردار این گروه فساد پزوه در کنار روزگار ایشان نهد •

نقل فرمان فضا جریان بعدالخان

امارت و ابالت پناه - نصفت و شوکت دستگاه - نقاره دردمان عز و علا - عضاده خاندان مجید و اعتد - مصدر آداب خیرخواهی - مظهر اسباب هوا خواهی - قدوة متخصصان سعادت کیش - خلاصه مخلصان صلاح اندیش - جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ نامیة دولت و رفعت - هزارار صنوف عنایات و مراحم بیکران - شایسته زور توجهات و تلطفات نمایان - المختص بمواهب الملك المنان - المخصوص بمزید الانفال و الاحسان - عادلخان بجایل الطاب پادشاهانه و شرایف اعطاف شاهنشاهانه مقتدر و مستظهر گشته بداند - که چون عادلخان مرحوم اخلاص درستی بخدمت موفور السعادت داشت - و مانیز بدولت و اقبال عنایت خاص بآن مرحوم داشتیم - و التماس آن مغفور از ما منحصر درین بود که همیشه بآن عدالت و نصفت پناه در مقام عنایت و مرحمت باشیم - و پس از رحلت آن غفران پناه از دار فنا بدار بقا حقیقة تقصیری ازان زبده مخلصان ارادت کیش سریر نژده بل مصدر هر تقصیری که درین مدت از اطرف بوقوع آمده غلام بد اصل بد طینت بود - چه درین مدت مدار معاملات آن خانه بر آن بد بخت بود و آن

عدالت و شوکت دستگاه استقلالی و احتیاری در معاملات آنجا داشت
و آن پندهاد برای اعمال قلمی خود رمیک - و از عرائض آن
امارت پناه که بعد از حاصل شدن آن در کردار محکم متواتر درگاه
حلیق پناه ارسال داشته و مورد احلاس و صدق استقاد و قبول اطاعت
و انقیاد ظاهر میگردد و ملازمین ما بدولت و اقبال حمایت عنایت
و بهایت مرحمت مسمت نآن عدالت پناه دارم - و ملکی که عادل
ها در محرم در تصرف داشت آنرا مال تمام دیده و دانسته نآن زند
محلمان عقیدت پیشه مرحمت فرموده ایم - و فرار خاطر ملکوت
ناظر آنست که تا آن امارت مرتبت مر حاده در لخواهی و اطاعت
و انقیاد احکام پادشاهی باشد اما و مطلقا از ادواج قاهره پادشاهی
مروزی نآن ملک نرسد - می باید که آن عدالت و بصمت پناه قدر
عنایات بیعت پادشاهان ما را دانسته سرور است احلاس و بندگی
خود را باین درگاه حلیق پناه مستحکم داشته آنچه ثمره مردمی و
دولتخواهی و بندگی و احلاس و اطاعت و انقیاد بوده باشد بعمل
آورد - چون در لب آباد و احمد نکر که حلیق بشتن نظام الملک
سابق و لاحق بود و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد - و هر دو
نظام الملک را بدهای درگاه والا در قلعه گوالیار در بند دارند -
تمام ملک نظام الملک و قلاع و توپهای او که از حمله آن توپ
ملک میدار و امثال آن باشد تعلق ناولیای دولت قاهره دارد -
او ناشی چند منزل ساهو و غیره که در بعضی از محال نظام اعتماد
همایب آن عدالت دستگاه مانده اند - اگر آن نصعت مدرت
مهدون خود را بخواهند می باید که دست از حمایت این ارفاشان

باز دارد - و چون بعد از جلوس اقدس تا حال پیشکش آن عدالت
و نصفت پناه بدرگاه آسمان جاه فرسیده و حسب و لازم آنکه پیشکشی
را که حکم فرموده ایم از قسم جواهر نفیص و مرصع آلات قیمتی و
فیضان کلان بی عیب نامی مثل هنوبت و سرتاک و بخت بلند
و فتح نورس بدستوری که عادل خان مرحوم ترتیب داده می
فرستاد - بدرگاه معلی ارسال دارد - هرگاه آن مرحوم باوجود آنکه
قلعه سولاپور را با ولایتی که نه لک هون جمع آنست مثل محال
سولاپور و محال و نکو ازان مبرور گرفته بملک عنبر داده بودیم
آپچنان پیشکشی فرستاده باشد درینوقت که ما بدولت بآن
عدالت مرتبت قلعه سولاپور و آن محال را عنایت می نمایم
باید که پیشکشی که بهراتب از پیشکش آن مغفور بهتر و بیشتر
باشد بفرستد - چون ضرور بود که بگذر روشناس معتمد معتمری را
پیش آن زبده مخلصان ارادات کیش بفرستیم تا این مراتب را
بدلائل واضح و براهین قاطعه خاطر نشان نماید - و خاطر آن قدوس
مخلصان خیر اندیش را با کمال بشرح عنایت بینهایت پادشاهانه
ماجمع سازد - تا آن معدلت دستگاه یقین داند که من بعد بشرط
ثبات آن مهبط عنایات نمایان برجاده اخلاص و دولتخواهی و
قبول اطاعت و انقیاد احکام پادشاهی بغیر از عنایت و مرحمت
از ما سبب بآن عدالت و شوکت پناه امری دیگر بظهور نخواهد
آمد - اینمعانی سلا بعد نسل و قرنا بعد قرن برقرار و پایدار خواهد
بود - بنابراین بدرجی خاص مخلص دوست اخلاص مورد مرام
بیکران مکرمات خان را که بمزید اعتماد و اعتبار از ابغای جنس

خود امتیاز تمام دارد - و گفته و کرده از پیش ما مدطور و معتد
است - تا آنکه خدمت دیوانی دیوتات سواران است و بودن از
در رتبه سعادت لازم - تا بصرف مرخص ساختن تا مراتب مدسوره
فی الصدور و این ارشادها را خاطر نشان نماید - و احکام حسان مطاع
عالم مطیع چندی را که نای زنده مخلصان ارادت کیش مرصده این
درسان تا بمقتضای آن عمل کند - و بفرموده عبادت دلمه سولاپور
و محال منعمه آن و عداوت ملک و نکر که مجموع آن به لک
هون جمع دارد آن عدالت و بصفت پناه را مسرور و مدتیچ گرداند -
هرگاه حان مشارالیه بمقامات آن قدره متحصصان ارادت کیش
عابر گردد - و آن مراتب را بالتعمام معلوم نماید - و آن حشمت و
شوکت دستگاه تمام آن مخدمات را قبول کند - و عمره داشت خود
را که مشتمل در قبول این مخدمات بوده باشد نوشته یا عمره
داشت حان مذکور بدوگاه والا بفرستد - مرمان عاگنشان مرمن دشان
پلحه مبارک که از مدور آن مرمان مرهمت عدوان ماطر آن عدالت
و بصفت دستگاه لاکل همه حیات از جانب عداوت و مرهمت
ما جمع گردد - صدر خواهد شد - و تا بحال حوالهیم مرستان - تا حان
مشارالیه آن امارت و انال پناه را روزی آن مرمان عداوت عدوان
مسرور و مطمین خاطر گرداند - و پیشکشی را که مقرر شده گرفته
آن چنان رزاده شود که در ایام روز عالم امروز ندرت آید نرمد و
آن پیشکش را از بطر اشرف اندس اعلی نگذارد - محله اگر آن
مدالت و بصفت دستگاه میخواهد که در حان و مقام خود ایمن باشد
و ملک آن بصفت و حشمت پناه از آسب لشکر طفر پندر محفوظ

مانند بمقتضای آنچه درین فرمان عالی شایسته شده بموجب آن آنچه آن عدالت پناه را زبانی ارشاد فرموده ایم بعمل آورد - و اگر بمسئول جمعی از نا عاقبت اندیشان بخلاف این مراتب عمل نماید آنچه بآن عدالت پناه و آن ملک یرسد آنرا از نتایج اعمال خود داند - و وبال هر آزاری که درین ضمن بخلق الله یرسد آنرا بشود عاید شناسد - یک قبضه دھوپ خاصه میبناکر با پردلک مرصع و فرگل خاصه مصحوب خان مشار الیه فرستاده شد - عنایت پادشاهانه را شامل حال خود داند - کنار آب فریده در مقام هندیه تحریر یافت • و عبد اللطیف گجراتی را که سرور شد طلب و تنخواه قبول با ادب و بمرحمت خلعت و اوی و قیل قوازش نموده نزد قطب الملك روانه ساختند و فرمان قدر توان یا کمر مرصع تبرک فرستادند •

نقل فرمان عالیشان بقطب الملك

ایالت و امارت پناه - ارادت و عقیدت دستگاه - عمده امجد گرام - سلاطین اکرام عظام - نقاوت خاندان عز و علا - عضادت دودمان مسجد واعمال - زید و مخلصان صلاح اندیش - خلعت متخصسان سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر آداب خیر خواهی - جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ ناصیه دولت و رفعت - سزاران عاطفت بیگران - المخصوص عنایت الملك المنان - قطب الملك بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام - و مروج دین مبین حضرت سید انام - علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملك العالم - و موبد و مروج مذهب

اهل سب و حماقتند فرما واجب است که در هر جا که حکم
 اشرف اندس ما حاری باشد احکام شومب عرا و مواظ ملت
 دبصارا حاری سارم - و آثار ندعب و صلات را محو فرمایم -
 بمسامع حاه و حلال رسیده که در ملک آن قطب ملک شوکت ملی
 روس االشهاد سب اعصاب کنار که آیات قرآن محید و مرقاں حمید
 دلالت میکند بر فصل ایشان - و احبار آثار صحاح شهادت میدهند
 بر علودرجه و سمو مرتبه آن مرزگان - رسی الله تعالی عنهم - و
 نا مصالح صوری و معنوی ایشان فراس مرتبه حصرت و مالیت
 صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین فراهم آمده -
 میدمایند - و آن ایالت پناه منع دمیکند - و دسرای اءمال بمیرسانند -
 دغا فرس ار روی اوشان حکم مدعمرانم که از ملک حوش این امر
 فعلی و فعل شیع بر طرب گرداند - و اگر بد نحتی از بی سعادت
 مرتکب شود ازرا سیامت نماید - و اگر چنین بخواهد کرد و
 رساندیش ناس معنی فرودج بخواهد بعوضت - در بقصورت فرما
 لازم است که در مقام تسکدر آن ملک شوم و مال و اهل آن ولایت
 را بر خود حلال دانم - و خون آنها را هد و شمامم و دیگر برعری
 رسند که خطبه را در آن ملک تمام فرماں رزای ایران میکوانند -
 هرگاه آن انالیت پناه دعوی مرتدی ما مدموده باشد تا فرماں
 رزای ایران چه رجوع دارد - باید که بعد از تمام فرماں رزای
 ایران در خطبه مذکور بشارد - و در آن ملک خطبه تمام نامی و
 القاب سامی ما مرس باشد - دیگر مطلع کلی از دانت پندشکش
 آن ایالت و شوکت پناه را باید داد چنانچه تفصیل آن از رزای

که بدستخط دیوانیان کرام رسیده و همراه این فرمان عالیشان فرستاده شده معلوم خواهد شد - آنرا ادا نماید - چون ضرور بود که فهمیده معتمدی را بآن صوب بفرستیم تا مقدمات مسطور را خاطر نشان آن شوکت دستگاه کند - و اعلام نماید که ما بدولت و اقبال نظر بر نور اخلاص و صدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشتند و خدمتی که ازان مرحوم بوقوع آمده این همه عنایات پادشاهانه نسبت بآن قطب فلک ایالت میفرمایم - و آن ملک را بار مرحمت نمایم - و مقرر می کنیم که بشرط استقامت بر جاده دولتخواهی و اطاعت و انقیاد احکام جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات سرکار خاصه شریفه بعد ازین ضروری از اولیای دولت قاهره بآن ملک نرسد - و در عوض مبلغ مذکور جواهر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیض بی عیب کتان نامی مثل داک سمندر و بشیر که پدر او بعنوان پیشکش فرستاده بود - و دیگر تحف و هدایا ازان امارت دستگاه گرفته روانه درگاه والا گردد - لهذا معتمد کارآگاه ملا عبد اللطیف را که از باندهای روشناس این درگاه خلائق پناه است با آنکه خدمت دیرتر تن داشت و بودن آن لایق عنایت در ركب ظفر نساب لازم بود پیش آن ایالت و شوکت پناه فرستادیم - و هر ارشادی که آن قطب فلک ایالت و ابهت را بایست نمود بزبان آن معتمد حواله فرموده ایم - بموجب آنچه درین فرمان عالیشان حکم شد - و بهرچه زبانی ارشاد فرموده ایم عمل نماید - و این پیشکش را آن چنان ترتیب داده مصحوب مشار الیه روانه سازد - که در ایام نوروز عالم

امروز در دربار آداب از مطر اسب نگردود و بغاست خواهر و خوئی
 معان پیشکش مذکور بعنوانی باشد که سحرای حزب آن نصبت
 دستگاه ازین حیثیت بود و بعضی داند که اگر توفیق بدول ام احکام
 مداومت و دادن ارشاد میروشد و گشت و پیشکش صربور را نروشی که
 حکم جهان مطاع و احب الاتباع شرب صدور نموده روانه درگاه ملک
 اشتباه که ساکنان اناللم ستمه را ملجاء و مداء امت میگردانند امواج
 فاهره و عساکر منصوبه نآن ملک خواهد در آمد در آن هنگام آنچه
 دآن ملک و اهل آن ملک برسد از بنایح اعمال خود داند *

شش پانزدهم شعبان ده هزار روپنه معمر به ازبک احداث
 مرحمت شد - مردای آن حال دروا که از ملک چاندا رابه
 درگاه جهان پناه گشته بود به تلقیم عده حلال حرارار گردیده
 هزار اشرفی بدر گذرانیده پنج لک رزیه نقد و منل روپ نگار فانی
 رساندار چاندا مذکور با مران طوائفی منلج پنجاه هزار رزیه که حال
 مشار اده از خود مهنا ساخته بود و درخی از اسوال معاهه رندیده
 که رساندار مذکور مرد سردازان امواج بحر امواج آورده و زمان چهار
 مردود و درگنها پسرش و درخی سال ندره او را بنظر انور در آورد -
 نعرمان انداس منل نمها مدور موسوم گردید و در گنها و درخی
 سال را مسلمان ساخته تحسینی را به احلام ملی و درمی را به علی
 ملی مسمی گردانیدند و هر دو را نعر رخا فاطر سپردند - رانی
 پازمندی چون رحم نازی داشت در گذشته بود مگر ریان نقد از
 ادراک شرب اناللم تحسینکاری مشکوی میدو مثال نوارش
 یابند حاندوران نمرحمت خلعت خاصه با چارمس زر درمی و

خدیج مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع و خطاب بهادری و انعام
مد اسپ از انجمله یکی از طویلۀ خاصه با یراق طلا سر بر ابراخت -
و از سواران منصبت او دو هزار سوار دو اسب - اسب مقرر فرموده او را
بمنصب پنجهزاری ذات پنجهزار سوار دو اسب سه اسب عز انخار
بخشیدند - مادی و سنگه و نظریهادر خویشگی و میر فیض الله و باقی
بیک از بک و غیر ایمان از همراهم خاندوران بهادر ادراک دولت
ملازمت نمودند - و نخستین به اضافه پانصدی صد سوار منصب
سه هزاری هزار و ششصد سوار و دومی با اضافه پانصدی ذات منصب
دو هزار و پانصد سوار و بمرحمت علم و سیرمی با اضافه
پانصد سوار منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب
رحمت خان و چهارمین از اصل و اضافه بمنصب هزار و هشتصد
سوار و خطاب قزاق خان سر بر ابراختند .

هفدهم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بسمادت ملازمت
فایز گشته و هزار اشرفی بذر گزرا نیده میل به و جراج بابت زمیندار
چاندا بنظر اکسیر اتر در آورد - و بمنایت خلعت خاصه و چار قب
طلا دوزی و خنجر مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع و دو اسب
از طویلۀ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا بلند پایگی
یافت - بهادر خان روئیده شرف ملازمت اندوخته بمرحمت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ تپچاق با زین مطلا و افزاز گردید .

بستم شهنشاه گردون حشمت منازل موضع کراره را که نخچیر
گاه مقرر حوالی برهانپور است به نزول اقدس فروغ آموک ساختند -
و در روز بعشرت مید و شکار بوداخته و بزهانپور را دست راست

گذاشته متوجه گهات گشتند - پس از رسیدن آیات جهانگشا بدواهی
دولت‌نادر حاکمان صوبه دار مالک‌ها را از دولت آزاد آمده نادر اک
دولت ملازمت مستعد گشت و هر را اشرافی بدر گذرانید و یک میل
نعمان بدشکتش نظر کمیا اثر در آورد - و مدارز حاکم و راجه سال
مدیر راجه و پرتیجراج و تهور و راهی سنگه وک در دوا و از دکیای
مالوچی بهوسله و پرموچی و دانش حاکم حدشی و گروهی از کمکیان
دگی بر راجه سار معادت ناک آستان عرش مکان بر اندوختند .

انتهای مساکر فیروزی مانر مالش

ساکر و دیگر اساد بهشکان نظام الماکیه

و افتتاح سابر قلاع ولایت بی نظام

چون ساهوی صالت خود طایفه از مدنه سال نظام الماکیه
نا آند بی نظام در حص کوالیار محسوس بود برای امقید شقارت
پژوهان آن دیار طعلی را از مدنه و مدنه او برداشته نظام الملک نام
کرده بودند - و بر حی حصول محال ملک بی مصام نصوب در آورده
درا محالقت می شتافتند - دروس حکام که حوالی دولت آزاد از
اشعه گیتی امروز ماسچه لوی و فیروزی مدور بود حکم قضا صدور
باعت که حامدوران بهادر و حاکمان و شادسته حاکم با افواج نصرت
امتراج به تمدنه و تادیب گمراهان پردازند - اگر عادلان برهنه و بی
طایع گروه مقصد را معارضه نه نمودن درین دوش با حدود طغر
امود موافقت نماید بدو متعرض نشوند - و الا ملک ادرا میر پایمال
مواکب کواکب شمار گردانند - و راجه حیسنگه و راجه پتهلداس و مدار

خان و رشید خان انصاری و مادهو سنگه ولد راو رتن و امر سنگه
ولد راحه گچسنگه و سزاوار خان ولد لشکر خان و مبارک خان
نیداری و نظر بهادر خویشگی و اهتمام خان و قزلباش خان و
سید عالم باره و نور محمد مخاطب بعرب خان و جانسپار
خان و مغولخان ولد زینخان کولکناش و قزاقخان و لطف الله ولد
لشکر خان و کرم الله ولد علیمردان بهادر و گوگلداس - یسوندیه و
مهیمن داس راتهور و هادی داد برادر رشیدن خان و خواجه عنایت
الله و جمعی دیگر از دکتیان و سرافراز خان و جوهر خان حبشی
و جگجیون پسر اراداجی رام و سادات بهکری و چندین دیگر یا هزار
سوار احدی و تفکنچی و تیر انداز که مجموعه قریب بیست هزار
سوار بودند در فوج خاندوران بهادر معین گشتند - و بخشگیری و راتمه
نویسی این فوج باسحق بیگ مغوض گردید - و حکم شد که راجه
جیسنگه با راجه بیهلداس و امر سنگه و سایر راجپوتان هراول و مبارز
خان امان با جماعت امانه چنداول باشند - و خاندوران بهادر بسمت
قلدهار و ناندیر که بملک گلکنده و بیجاپور پیوسته است رفته
اقامت نماید - و بتاخت و تاراج پرداخته حصار اودگر و اوچه را که
از قلاع متین است محصور سازد - بهادر خان زوهیله و سید
شجاعت خان و شاه بیگ خان و راو مقرر سال و راجه بهار سنگه بندیله
و پرتیپراج راتهور و خواجه یرخوردار و بهیم را تهور و راجه کشن سنگه
بهادریه و بهگوان داس بندیله و اوریگ خان و حکیم خوشحال
و حبیب کرانی و رار تلوک چند و دلیر همت و سام سنگه راتهور و
جگنات را تهور و مغول ولد مرزا شاهرخ و هدین مرزا برادر مختار خان

و رازت داند اس حیال و گروهی دیگر از دکنان مالوحي و کار طلب
 حان و پندگ رای مخاطب بخادر رای و آنشکان حدشی و
 نهوحي و دتاهی ولد بهادر حي و رسم زار و هاناحي و برل زار
 و برحي دیگر دکنان و تاندان را نا حگب سغه که همراه برادر زاده
 او بودند و هزار سوار احدى از تفکدچی و تعدادی که همه اندان مرتب
 بنصب هزار سوار بودند بهمراهی خادمان معرر گشتند و هزارلی
 اس بوج برادر مدرسال و مائرا لپوتان و چلند اولی ده بهادر حان
 و طایفه اعیان معروف است و حکم شد که خادمان پهن ابر شدند
 احمد نگر مکال وطن ماهورا که در چمار کوته داشی مردنگ حدود
 احمد نگر واقع است مسخر ساحه ولایت کون را از تصرف اولیون
 آورد و هرگاه یرلغ مطاع صادر بود لحتی ولایت عادلجان از راه
 دران صلح است بهب و عارب و مران گرداند الله وردنجان و شمع مرید
 وند مطب الدن حان و مکه تار حان و راحه سنگرام و سند ابوالفتح
 و سند عبدالوهاب و منور جعفر وند معرجاج و اردکنان سمادت
 حان فتحاپوری و زار و زار و سرور حان و مرچان حان و مندنی زار
 و دو هزار ارتانان آه حان حانجان سپه سالار که همگی هشت هزار
 سوار بودند تا شایسته حان معین شدند و اینصاع قلعه دکنر و سنگمپور
 و اسک و قریبگ ندر مقوص گشت *

و هفتم رمضان مطابق بیست و ششم بهمن هر یکی از خاندوران
 بهادر و خادمان را تحلیف و حمد هر خاصه و اسپ از طوبله خاصه
 تا براق طلا و بدل از حلقه خاصه و شایسته حان را تحلیف حمد هر
 مرصع و اسپ از طوبله خاصه تا براق طلا و دیگر دنگان را در حوز

مرتبت بخلعت و احب بر نواخته رخصت فرمودند - احمد خان
نیازی با فاضله پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار
سوار - و حسن نبیرا یاقوت خان که بخطاب خانی نیز سر بلند گردید
بمنصب در هزار و پانصد سوار - و از اصل و اضافه قزلباشان
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبارک خان نیازی
بمنصب در هزار و دو هزار سوار - و هر یکی از اختتام خان و همت
خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و منل خان
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و بهیم رائه پور به منصب هزار
و پانصدی هشتصد سوار - و اوزبک خان بمنصب هزار و هزار سوار
هر افر از گشتند - سنگرام زمیندار کنور بمنصب هزار و ششصد سوار
نوازش یافت - و چون عمارت درلخانه درون حصار مهاکوت انجام
پذیرفته بود بیست و یکم خاقان گیتی ستان کنار حوض قتلو را که
در کوهی دولت آباد است و بقرط صفا و طیب هوا و لذت ما
بهترین مواضع آن نواحی است بقروغ نزول نورآگین ساختند •
بیست و چهارم آفتاب جهان قاب سپهر خلافت حصار آسمان
سار دولت آباد را که صفت متانت و صفات و ارتفاع آن باشکوهی
دیگر صنایع گزارش یافته بصعود میمنت آورد رشک افزای
نه فلك گردانیدند •

بیست و ششم پهدار خان از ایلیچپور آمده به استلام سده
منبه رخ برانروخت - و هزار اشرفی نذر گذرانید - چون بمسامع حقایق
مجامع رحید که از جمله حصون نظام المملکيه که در سمت قلعه چابدا
و دهرپ واقعست شش قلعه را مردم ماهوی مقهور و در قلعه

را به وحل نایکوزی که به اصطلاح اهل دکن قلعه دار را نامند و شش قلعه دیگر را قلعه بزرگها متصرف اند - و ده استظهار حصانت و استحکام آن گرد مساد در انگیخته زبردستان پرگانات نواحی را ایداد مبرسانند - به الله وردیخان که همراه شایسته حاکم رخصت یافته بود یرایع حلال بصدر پیوست که نایکه تاز خان و دو هزار سوار از جمله هشت هزار سوار موج شایسته خان به انصوب شده اند قلعه مذکور را مستر سازد - درین ماه مبارک بدستور معهود داس امید مستحقان نعطای بی هزار روپیه برآورد •

پنجم سوال از عرصه داشت شایسته خان معروف گشت که احمد خان نزاری قلعه را مسلح را از تصرف مردم ماهو برآورده بسوزد تسخیر در آورد - ماناخی بدانگردگنی مانعام ده هزار روپیه دهن سرامار گردید •

هفتم اردیبهان بهر چهار و برادر حرد او و میام دودا که از بدر گاد مس تن دم حانی بدر برده خود را بولایت گلکنده کشیده بودند - و تطب الملك قید نموده همراه کس خود بدر گاد حواتین پناه فرستاده بود رسیدند - شهشاه حق آگاه برادر حرد اردیبهان را بهیروز خان ناظر پیورده مرمان دادند که او را سعادت املام رسانیده با بهر نکر صاحبیت که سابقا دار حواله شده نگاه دارد و در مات اردیبهان و میام دودا که کتان حال بودند حکم شد که اگر شرف املام دریابند بحال امان دهند - والا عماما رسانند - آن دو حسران گرامی از شقاوت خدای هدایت پذیر نگشته بجهنم پیوستند •

هشتم بهرحی مرزبان نگانه از وطن آمده در کت تلذیم عتقه والا

دریاست - چون از اطوار راستون^۱ عادلخان واضح گردید که پریشانی
 دماغش در تیراید است و قدر مطاوعت و متابعت بندگان درگاه
 آسمان جاه که وسیله نجات اوست نشناخته باغوازی دشمنان دوست
 نما مواد زوال ملک و مال خود سرانجام داده قلعه دار اود گیرد
 اوست را بهانی زوی فرستاده است و خیریت خان را با گروهی
 جهت محافظت آن دو حصار استوار تعیین نموده - و ساهوی سیه روز
 را مستمال ساخته و ندوله را با جمعی بمعارضت او معین گردانیده
 شهنشاه اسبمپناه که مواعقی غضبش ارکان مستقیمه زمین را بدزلزل
 در آورده درین تاریخ سید خانجهان را نیز با سپه دار خان و رستم خان
 و شاه نوازخان صفوی و مرتضی خان و صف شمن خان رضوی و رازگون
 و خلیل الله خان میرآتش با پانصد سوار برق اندازد نودر پسر میرزا
 حیدر صفوی و مراد کام ندیر^۲ میرزا رستم صفوی و شیرخان ترین واحدا
 مهمند و هریسنگه و اتهور و قلعه دار خان و راجه بهروز وک راجه روز
 امزون و سید لطف علی بهکری و جیرام وک راجه انوب سنگه و خواجه
 ابو البقا و یعقوب بیگ وک شاه بیگ خان کبلی و اندر سال ندیر^۳
 راورتن و عبد الهادی پسر صفدر خان اسمعیل اتائی - و از دکنیان
 والی محسندار خان و منگوجی و حسن خان وک فخر الملک و شراره
 راد وکر شناجی و جسونت راد و جوقی از منصب داران دیگر که
 که مجموع ده هزار سوار بودند برای مالش آن کوتاه بدین ضلالت گزین
 مرخص ساختند - و سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه و شمشیر
 خاصه و اسب از طوبله خاصه بایراق طلا و قیل - از حلقه خاصه و
 بعضی از بندها به خلعت و اسب و برخی به خلعت و برخی به

اسپ نوارش یافتند و درمان شد که خان مشايرالدين و حاکم دوران بهادر
و حاکم زمان امواج سه گانه از همه جانب قوايت عادلان در آمده
و بدوله را کمک معاهدت ميان فرستاده از منان پرداخته ملک بنجابور
را مباحثه های بي در پي ويران سازد - در بعضی اگر عادلان از
عدولگی عقلت بیدار گشته ده گراي اطاعت شود دست از بمارتار
داشته آسپي ندو برساند - و الا در استبدال آن خطا اندیش
نکوشد •

ياد دهم از عرصه داشت شايسته خان دعوى اربع رسيد که صالح
بيگ نظام المملکيه که بهان حصص که در رک که ده نروى طابع اظهار
پندگی و اسرار دولتي خواهي نموده مردم حاکموى مقهور را که دران
حصص بودند نقيد در آورد - و ملعه را با برگشت مواهي نه اولياي
دولت اند مقرون باز گذاشت - درين تاريخ عثمان رهيله از اصل و
اصابه منصوب هراري دات و هفصه سوار معنجر و مناهي گشت •

گذارش نوروز کبهان افروز

روز پنجم شده دوازدهم شوال سنه هزار و چهل و پنج هجری بم
ر سپري شدن سه ساعت محرمي سر بر آرای آسمان چارم پرتو
متمثال در ساخت چمن انداخته امشده طبعان نبات را به اهتزاز
در آورد شهشاه انرمال بحر امصال اورنگ گيتی ستايي محلوس
سعادت مانوس نلند پایه ساخته جهانى را کامياب مطالب
گردانديد - منصوب مهين گوهر بحر حلاوت پادشاه راده محمد
دارا شکوه به اصافه در هزار سوار دو آورده هزار دات و هشت هراري

سوار - و منصب هر کدام از دروید ارچ حلقنت پادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر و محمد اورنگ زیب بهادر به اضافه هزار سوار ده هزاره ذات و شش هزار سوار مقرر گشت - بر اجه گجسنگه اسپ از طریق خاضه با زمین مطلق عنایت شد - ملا ققیا سفیر قطب الملک به استلام عتبه جلال مربر افرخته دو فیل مست و سه ماده فیل با نبذی جواهر و مرصع آلات پیشکش قطب الملک که قیمت مجموع یک لک و بیست هزار روپیه شد بنظر انور در آورد - و بمرحمت خلعت نوازش یافت *

شانزدهم حاجی محمد جان قدسی را در جلدی تصدیق که بمذح پادشاه فلک پایگاه محلی ساخته بود بزر برکشیده مبلغ وزن را که پنج هزار و پانصد روپیه شد بار - مرحمت نمودن - درنگ خان کلونت را که بقدم بندگی مباحی است و در نیکو بندگی از همسران امتیاز دارد نیز بزر سلجیده مبلغ چهار هزار و پانصد روپیه همسنگش بار عطا فرمودند - غرق ذی القعدة مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف بود راجه رایسنگه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره ذات و پانصد سوار - و مرشد قلیخان باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب در هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار - و خلیل الله خان به اضافه پانصدی ذات بمنصب در هزاره هشت صد سوار و سیورام گوریه اضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و بتیولداریه دهکده هیره سرخرازی یافتند - و کیبان مرزبان ولایت چاند ابدالت طالع دولت استلام آستان جلال دریافت - و سه فیل بطریق پیشکش گذرالید - و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ

تارک نحمدی در امر احب شایسته امپ که حوائج کوچک و -
 مدهاشم که از مازاد العیور فرسیدل پیشکش از سالک داشته مون از نظر
 اکسیر اثر گذشت - همه را بعد الله حان بهادر و نور حاکم کشیدند
 بهر یکی از امور الله رد عدد الرحمن حامدان و محمد زاهد کوکه و حکیم
 صیاد الدین حوش سنی العما حام پنجهار از روپنه سعاد شد -
 از روز روز تا روز شرف از پیشکش پادشاه راندهای محب بیدار و
 امرای نامدار از حوهر و مرصع آلات و دیگر اشنا متاع ده لک روپنه
 بدو برائی رسد - از جمله پنج لک روپنه از معین الدوله *

چهارم میزبانو الحس و قاضی انوسعد که عادلان بعد از روانه
 شدن انواع ماهره بلهب و عازت منجاپور از حواب مستی در آمده ایدان
 را درگاه گیتی پناه فرستاده بود و سلسله آسمان حاکمان سعادت تعبدل
 سده سده در نامه پیشکشی مشتمل در حوهر و مرصع آلات و عرصه داستی
 مدنی از کمال تصرع و انبهار که عادلان ارسال داشته بود گذرایدند
 هفتم بهرخی رسیدن درگاه رحمت عنایب بموده نکمک الله وردن حاکم که
 لشکرون حصار دهرپ و حرآل معین گشته بود مرخص گردایدند -
 راحه دینی سادکه که از اسبق و لایب اوید حقه که در جدول او مقربودن
 خاطر فراهم آورد و رانگ درگاه گیتی پناه شده بود در لب ملازم
 اندر حاکم - و عنایب خلعت و کلاه مرصع و امپ معجز گشت -
 و لرد سید حاکمان دستور پی نام - جعفر ولد الله وردن حاکم مرسلگدو
 پسر کلان نکر محنت مردود را ناسود آگری بهادر نام از طایفه امانده
 که مرسلگدیو را برد بهاول نام مقبول می برد معین ساخته نه پیشگاه
 حضور آورد و حکم شد که مرسلگدیو را پس از در نامت شرف اسلام

بحسن قلی مومون ساخته حواله معتمد خان نمایند - و سوداگر را
ببازار رسانند •

یازدهم کیبا زمیدار چاندا بمرحمت خلعت و کپیه مرصع
و تختی مرصع آلات میاهی گشته بوطن مرخص گردید -
حقیقت سفیران پادشاهی که برای هشیار
ساختن عادلخان و قطب الملک از مستی باد
نا بخردی و خود پرستی رفته بودند آنکه

چون مکرمتخان بنواحی بیجاپور رسید و عادلخان دانست که
اگر از اطاعت اولیاء دولت کردن خواهد پیچید نایره قهر جهان روز
خاقانی خرمن زندگانی او را خاکستر خواهد ساخت - و تند باد سخط
جهانبانی بنیاد امن و امانی او از بیخ خواهد برافراخت -
ناگزیر اظهار هواداری و خدمت گزاری نموده از درانمان و ابلی
درآمد تاموضع ارکبیریا که پنج گروهی شهر است به استقبال یرایع
قدرتوان و تبرک خلیفه دوران شمامه آئین تسلیم و دیگر آداب
پندگی و تعظیم بجا آورد - مکرمتخان را باعزاز و اکرام به بیجاپور برده
در تقدیم مراسم ضیامت کوشید - پس از چندی چون مکرمتخان
دریافت که عادلخان بظاهر از خوف صدمات عساکر ستاره شمار
ابراز اطاعت و انقیاد می نماید و بیاطن از شرارت انگیزی و نژده
آمیزي نامی مدار علیه او می خواهد که فرصت یافته سرعصیان از
جیب طغیان برآورد - این معنی را عرضداشت نمود - بعد از وصول
عرضداشت بدرگاه معلی فرمان شد که افواج قاهره بتاخت مصانات
بیجاپور پیش از پیش سعی بود و بقتل و غارت بپردازند - و چون

عدد الطیف بحوالی گنجد رسد - طاب الملك سعادت یاروی
 پنج گروه درم بدیره پیش آمد و تبدیل مرماں قضا حریان و
 تدرک حافان ممالک ستار را از اسباب استعزاز دولت دانسته تارک
 اختیار تسلیماص عنایات شاهنشاهی مرا مراحب - و عدد اللطف
 را با احترام تمام همراه خود شهر آورد اری رو که پندشکاران تقدیر
 مواد رستگاری او از حلقه مبارزان ضروری نشان اماده ساخته بودند
 و در دله دور رس او کشاده پدیرای اوامری که در مشور دولت
 مثبت بود گشته خطبه را نامی سامیه خلعتی راشدن والقب
 دامیه بادشاه عدل آئین بلند آواز گردانید و مکرر هنگام خطبه
 خواندن حاضر شده ناهشادن در رفتار دادن خلعت به خطیب
 سرمایه سعادت اندوخت - و سکه را نام سامی خدیو هفت اتم
 مرس ساخته یکی از رزمسکوک در نگاه واقار سال داشت - و ده تپیه
 پیشکش معدن گردید •

در ارم لغو مذکوره بطر اندس در آمد اریک دولت و اعیان
 سلطنت صدای تهنیت معرق رسانیده امامت مراسم تسلیم
 نمودند - تا این عهد میهمان عهد هیچ یکی از طاب الملك را
 توبیخ چندی اطاعت و خواندن خطبه بر روی عاید طبعه مدینه
 سینه زدن گذشته بود - ایرد تعالی همکن را در سایه لوی
 دیں پروری و حق گستری این خدیو خدا پرست داشته از مقرر
 دعای و مصرت صلابت مصئون دارد •

الذین بکارش تنمّه اس احوال بحالی خود گذاشته نگذارن
 متوحاتی که به امداد حقوق آسمانی و اقبال حصرت

صاحبقران ثانی مرداران ظفر نشان را روی نموده می پردازد
 چون الله وردیخان بعد از ورود یرلیغ جهان مطاع بصوب قلعه
 دهر ب راهی گشت اول پیای حصار چاندور در آمده آن معقل
 زمین را که بر فراز کوهی مرتفع واقع شده در قلاع آن دیار بمتانت
 شهرت دارد محاصره کرد - و بفرادران جد و جهد شانزدهم شوال
 آنرا مفتوح ساخته کلید قلعه را بدرگاه خواتین پناه فرستاد - و گردن
 کشان آن ولایت از نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض
 زوال یافته حلقه فرسان پذیروی در گوش کشیدند - ابتدا کنیهر را و
 قلعه دار انجراهی که آن نیز بر قلعه کوه اساس یافته و حصانت
 آن افزون از حصن چاندور است زینهار خواسته الله و یردیخان را
 دید - و نوزدهم شوال آن دژ استوار را بالوازم قلعه داری به بندهای
 پادشاهی سپرد - الله و یردیخان برای استمالک دیگر قلعه داران کنیهر
 را در دو هزارمی ذات و هزار سوار منصب تجویز نموده پلچاه هزار
 و پیمانه نقد از خزانه عامره داد - و جمعی بحراست قلعه گذاشته بتسخیر
 حصار کابجه و مانجه که بقلعه دار دهر ب تعلق داشت روانه گردیدند
 بیست و یکم شوال بان مویل متبع رسیده مداخل و مخارج
 آنرا دیده از چار جانب به ترتیب ملچار و تعدین دلیران نبرد کار
 پرداخت - یکم تاز خان را با گروهی صحابی دروازه - و غضنفر
 پسر خود را باطایفه شمالی قلعه نگاهداشته - حسن علی پسر دیگر
 را با جمعی جنوبی قلعه معین گردانید - و سرور خانرا (ن) باچندی

عقب قلعه مشاهده خود در جانی که از اسباب حموری از ملجأها تواند
گرمت مرود آمد - و قرار داد که همه یکدل بوده محصور اجتماع
آزای کربا از اطراف یوزس نمایند - پس از آنکه صدای بغیر بلندی
گرا شد - نهادن از هر طرف قلعه دریدند و با آنکه تعدک و مان
و تنگهای کلاں از مرار حصار رتزان بود - معون تائیدات ربانی خود را
پائین دیوار رسانیده از کل ثبات محصور منتر لرل گردانیدند -
در وقت که علل تکمیل میبایدان دس - و ولولت تهلل مبارزان
حصارت آنی - قلعه مشیل حصارت گرس را در گرداب اضطراب
انداخته بودند کدھر راو قلعه دار استوائی که در همدانی
دولت عاشیة بغدادی مردوش گرفته همراه الله و بر دیکان بود
محاصر قلعه پیغام داد - که اگر حصار را ناولیای دولت پایدار
و گذاردن من متکفل رستگاری شما می شوم - نگهداران رهائی
خود را از حدک شران ویشة وعا محصور در مپرس قلعه
داندند با گردن آمار طلبند - کدھر راو نرادر خود را درون رسانده
بمهد و پیمان حارمان قلع را مطمئن گردانیده برد الله و بر دیکان
آورد - و آن هر دو قلعه متصرف اولیای دولت در آمد - و همچنین
قلعه دوله و حوله و اهورست و گول و سومرا و اچاگر و دیگر حصون
مسلک آن سرزمین که همه در مرار حمال واقع شده و قتال حبان
کشای حادابی مریدی و آسانی محصر گردید - و حصن راحه پدر
که حمعی از حویشان بی نظام نگوینده مرحام آنجا بودند - و قلعه
شیلان برای محافظت آنها مواواں سعی و کوشش محامی آوردند
و مدت دو ماه در محاصره دلبران رزم پرست بود - با آنکه حصار

قواعد آن افزون از قلعه افجرائی است - واسطه محرم بمدد گاری
 عنایت ابزدی مفتوح گشت - و خویشان بی نظام بقید اسر
 بهادران ظفر انجام در آمدند - الله ویرد بخان از فتح قلاع مذکوره
 فارغ گشته خود را حوالی حصار دهر ب که بمنزله استحکام و ارتفاع
 شهر آن دیار است رسانیده همت بر تسخیر آن بست - بهوجبل
 پاسبان قلعه از شنیدن فتوحاتی که بقواتر و توالی دست داده بود
 هراسان شده و تاب مقاومت انواع قاصد در خود نیافته کسی نزد
 الله ویرد بخان فرستاده پیغام کرد - که اگر یک لک روپیه در
 وجه انعام و منصب و جاگیر لایق مرحمت شود قلعه بی محنت
 پیکار بارلغای دولت حواله می نماید - از آنجا که ایام بارش نزدیک
 رسیده بود الله ویرد بخان دست از قبل باز داشته ملتزمات او را
 بدرگاه جهان پناه معروض داشت - و در آن نواحی منتظر حکم
 بنشست - بعد ازان که مضمون عرضه داشت بسمع اقدس رسید
 فرمان شد که بهوجبل را پس از سپردن قلعه تسلیم منصب هزارگی
 ذات و هشتصد سوار فرموده یک لک روپیه نقد بدعد - مشار الیه
 بیست و پنج محرم آن دژ نلک رفعت دشوار کشا را که تسخیر
 آن بی مدد گاری اقبال پادشاهی میسر نبود به الله ویرد بخان
 سپرده تسلیمات غزایات خانانی بتقدیم رسانیده در سلک بندها
 منسلک گردید - شایسته خان در روز پیش از نوروز بسنگم نیر رسیده
 برگزانت آنرا از تصرف پسر ماهوی سیه رو و دیگر ضلالت پیشگان
 بر آورد - و مقاهیر را ازان ولایت اواره دشت ابدار ساخت - و چون
 آگاهی یافت که بسمت ناسک شناخته اند - شیخ فرید ولد قطب

الدین حان را ده تپاله داری آنجا تعمیر نمود تا برعائلی آن
 سرزوروم زحمتی نرسد - و احمد حان بیاری را دندوری و احداث
 مهمند را بانکواله بحسب صدف پرگنات و مرام آردن کشاورزان وسایر
 رعایا که از حور و ستم مردردل و هیبت عساکر منصوره پراگنده
 شده بودند معینی ساخت - تازه تسلط و استماله سرگرم رزاعت
 سارند - و در استحکام قهاسحات کوشیده سعی نمایند که در محال آن
 ولایت احتلال راه نیاند - معهوران محمود و سندن شیخ ورد از ناسک
 بصوب کوکس رفتند - شایسته حان پس از آگاهی برین معنی نامر
 سرکردن قادیان یمنی الدوله را با هزار و پانصد سوار نصف سرکار
 حدیر و قادیان محادیل روانه گردانید - در دود پربیع مطاع شایسته
 حان سید - که چون از انظام و انتماق سنگمید و توانع آن خاطر
 جمع نموده و دواخی احمد بکر حالی امتا ورد خود را ناسک
 نرساند - او بموجب حکم ملا توفیق ناهمد بکر راهی گشت چون
 در انسانی ره نوردی از دوشته نامرد ریاست که مشار الیه در انتر پسر
 ساهو و سایر شقارت اندوزان حاسب کوکس رفته و در حدیر قلبلی از
 ادبار زدگان مانده اند - دوازان پانصد سوار از قادیان یمنی الدوله
 سر داری سید علی اکبر (ن) بحاری بطرف حدیر مرستاد - ایدان بدان
 حاسب رفته شهر را از مردم ساهو مقصوف گشتند - و باقر حدیر معهوران
 در ماهوایی شیدیه بقصد مالش روانه شد - درینوقت پسر ساهویی
 رفته حو برد پدر تیره اختر که در حوالی چمار کوده بود آمده

گروهی را همراه گرفت و بسمت حصار جنیر که عیال آن خسروان
 مثال در آنجا اقامت داشت روانه گردید - بعد از آن که نزدیک جنیر
 رسیدند فوج پادشاهی از شهر بیرون آمده بمقابل و مقاتله پرداخت -
 و از جادین جمعی مقتول و مجروح گشتند - شایسته خان
 برون ساجری رانق گشته هفت صد سوار از همراهان خود
 کمک دلبران عرصه شهادت تعیین نمود - مستخران سر راه گرفته
 هر چند خواهند که بامروختن نایره قتال جماعه مذکوره را از
 کمک باز دارند - سواران لشکر فیروزی داد شجاعت داده بشهر در
 آمدند - و باتفاق یکدیگر شهر بند را مستحکم گردانیده نگذاشتند که
 آن مردود بشهر در آید - و بی هم اخبار احاطه نمودن طایفه
 ضالقه شهر را و فرزندی عسرت خود از کمی آذوقه و نایابی گاه و هیمة
 بشایسته خان نوشته استمداد نمودند - خان مزبور با آنکه اکثر
 کومکیان و تابینان خود را باطران فرستاده بود و قلیلی با خود
 داشت بسرعت تمام بجنیر رسیده مقاهیر را مغلوب و منکوب
 ساخت - و تا کنار دریای بهونره تعاقب نموده جوتی را به تیغ آبدار
 و سنان آتشبار معدوم گردانید - و قرین نصرت بخیر برگشت - و
 از آنرو که حصن جنیر در کمال مقاومت است و تسخیر آن بدین
 صایقه جمعیت مبسر نمیگشت باقر را از کوکن طلبیده بمحافظت و
 مراقبت شهر و ولایت جنیر برگماشت - و در اندک وقتی سنگمیر
 و جنیر که با هفده پرگنه از مضافات آن در کرور و شست لک دام
 جمع دارند داخل ممالک محروسه گردید - و شایسته خان حسب
 احکم بیست و پنجم ذی الحجه بدرگاه آسمانچاه روانه شد - و خان

دوران بهادر چون نهمه‌ها را رسد مطابق امر حاکمانی تحریک و
اراده را درگیر را و همه همّت ساحده تحریک در آمد و بواسطه
حفظ مردمی و نگه‌داری رسد از دست اداری محاکمات
تهانه بشانده قطع مراحل نمود *

هشتم شهر شوال در یک گروهی حصار اردگر و ولع و صا و عا
پرتو ورود امکنند که چون عا احوال در بدو رسد از امر پادشاهی و
ارسال پنداشش تعلل می‌ورود و هند حاکمان را با موحی از بهادران
باسوس حو تعدی نموده معرور فرموده ام که حال مذکور از سمب
سولا پور و حان زمان از طرف ایندا پور ملگ او در آمده فلهب و
عارب بپردارند - ناند که او معرار حبت و در روانه شده محال آنحدود
را ویران دارد حال دوران بهادر احوال و افعال لشکر را با حمانه
که از رویی مراکت تاب همراهی نداشتند در کنار آب و بحره
گذاشته ارائل شب نوروز سوار شد و پس از پیروی شدن پنجم
گهبری از روز حوائی قصه کلان که معمور قریب محال آن ولایت
امب رسیده بر مردم قصه که از وصول سوک منصور عامل بودند
تاحت برد - و مردم در هزار آدم را طعمه شمشیر نژدها بفرگردانده
و جمعی را ناسیری گرفته مرالان اسباب و اسوال و مواسی ندست
آورد - از آنجا که برای پور که یک و نیم گروهی از قصه و انصاف
رفته بدرعدل و امر پرداخت و از آنرو که لشکر گرانبار عظیم
بود شب هنگام همانجا توقف کردند روز دیگر دهالکی رست - و
عنام را با چندی در حصص دهالکی نگاهداشته و آنرا نگاه فرار داده
عنه و نگاه بدار گرد آورد و بعد از شش روز با شتران حو بخوار در

مکاناته که ده، گروهی بهالکی و دو گروهی بیدر است - و بآبادی و
 عمارت شهرت داشت - تاخته و تا کنار قلعه بیدر شتافته اثری از
 آبادانی نگذاشت - چنانچه در عرض سه روز بهیچاه محل معمور آن
 ولایت پامال عساکر فیروزی مآل گردید - و بر ساحل آب و نجره
 برای آلودگی دراب یک مقام کرده در سه روز باز بهالکی آمد
 در وقت حشری از مقاهیر که همراه بهلول مخدول و خیریت خان
 بیجاپوری هم رندوله و یاقوت نبیرا یاقوت حبشی که به پیکار و ج خان
 دوران بهادر معین شده بودند نزدیک بیدر منزل کرده در هزار سوار
 نبرد گزین را به حوالی لشکر منصور فرستادند - همین که سپاهی غنیم
 نمایان شد راجه جیمنگه هراول این فوج با گروهی از مبارزان عرصه
 ناورد بر مقاهیر حمله آورده بمدمات کوه شکن برار انداخت -
 خان دوران بهادر از بهالکی کوچ کرده بدیوسی که سه گروهی
 اودگیر است آمد - و غنایم و بنه و بار را مصحوب جمعی بنادیر
 راهی ساخته تا معارفت آنجماعه همانجا دایره نمود - و بعد برگشتن
 آن طایفه از دیونی بصوب بیجاپور متوجه گردید - و جمیع محال
 آن ناحیت را بتخت و تاراج خراب گردانید - درین میان غنیم
 فرصت دستبرد نیافته از دور نمودار میگشت - و از سطوت دلبران
 جنگ آزما راه گریز می سپرد - تا آنکه افواج قاهره، کشائی گلبرگه
 گذاشته بر سلطان پور و هیراپور که از قصابات عامره عظیمه بودند
 تاختند - و غنیمت بسیار بدست آورده در هیراپور نزول نمودند - و
 چون عساکر منصور از هیراپور بکنار آب بهونره روانه شدند مقهوران
 نزدیک آمده شوخی آغاز نهادند - خان دوران بهادر خواست که

از در بدرل مرود آورده و لشکر تورک ساحته در گروه امداد چاره ندارد -
 برخی جوانان کار طلب مانند عرب خان و خواجه عیادت الله و
 سلطان یار و اسمندیار پسران الله یار گویند ملعب بهمت خان و
 اهتمام خان و حسینی در طلب مخالف جلو انداختند - و راجه
 حیدر سکه کمک نمود - خان دوران بهادر توبه صاحب ندیده مدار
 خان را بر اردر گذاشت و خود بپیر از عقب و سیده آمد - و مقام پیر
 را از میدان برداشته و گروه اندوه از هم گذرانیده اسب بسیاری معین
 گرمست - و قریب متج و نصرت معمر مراحتت کرده برای آسایش
 حیول یک روز معام کرد و اراضی در دروین تغییر از آن که در آمده
 گروهی بنیچاپور است رست - درینجا از نوشتن مکر متجان بطهور
 پیوست که بنیچاپوربان تالاب شاپور را شکسته مردم آن قصه و دیگر
 مصداق بنیچاپور را درون حصار در آورده اند - و درس نواحی آب و
 آذوقه پیدا بدست - خان دوران بهادر مصوب بغلی و دیگر محال
 قبول سبزه یادت حشبی که کمال آبادانی داشت روانه گشت -
 و شب در رایس پور گذرانیده هنگام طلوع بپیر اعظم «وار شد - پس
 از لوردیدن چهارده گروه در کمالپور (ن) تاحته مرازان غله و حر آن که
 در آن قصه بود بدست آورد - و از دملپور چهار گروه پیش رفته
 (مطاع ریحان سولاپوری را عارت نمود - و ولایات معمره عیدم را تا
 سرحد مظرب الملک و مران ساخت - و بمص سلطان پور و هیوا پور
 درگشته یکی از معتمدان خود را تا محمد تقی که از جانب

قطب الملک نزد او آمده بود برای تاکید روانه ساختن پیدشکس
 همراه عدد اللطیف - غیر بگلکندده - بجایپور و تلنگانه تا معارفت کس
 فرستاده - برکنار آب و فجره میان حدود گلکندده خود توقف گزید -
 درین اثنا خبر آوردند که فوج مخالف که دوازده گروه عقب افراچ
 قاهره بود بمک گروهی که بسرکردگی وندوله در برابر سید خانجهان
 تعین شده اند راهی گشته - خان دوران بهادر اردو را بتحصار کوتکر
 که از توابع تلنگانه است فرستاده در آن روز شانزده گروه نور دیده -
 در دیوار برای فراهم شدن حماة که از دنبال می آمدند فرود آمد -
 صباح آن بیست و چهار گروه رانده و از گهاٹ اودگیر گذشته سه گروه
 بصوب اوسه رفت - و خیر برگشتن مخدیم که در آن نزدیکی بود شنیده
 شب همانجا منزل کرد - روز دیگر آگهی یافت که وندوله نیز از
 محاذی لشکر سید خانجهان برخاسته راه سولاپور پیش گرفته است -
 در خلال این احوال فرمان قدر توان وارد گردید که چون عادلخان میر
 ابو الحسن و قاضی ابو سعید را بدرگاه خلایق پناه فرستاده اند اس
 حصار اوسه و اودگیر کرده بود - حکم شد که این در قلعه از انرو که
 داخل قلاع بی نظام است بار عنایت نمی فرمایم - و درینوقت از
 عرصه داشت مکرمتخان موضوع پیوست که او ازین خواهش باز
 آمده بر انقیاد احکام مطاعه مصمم گشته است - باید که دست از
 خرابی ملک او باز داشته بکشایش حصن اوسه و اودگیر بپردازد -
 بنابراین بیست و سیوم محرم محاصره قلعه اودگیر پیش نهاد همت
 گردانیده بدان صوب روانه گشت .

گذارت بقیه این احوال در محاش خواهد نمود الحال .

دستوردهای سید صاحبان فرعی نگران *

بخار مشار الیه دست از انکه از سمت شاه گدّه و نیز دهارور رسید نده
و باز در آنجا گذاشته نه ترتیب امواج پرداخت - حدود در قول حای
گرومت - بموجب حکم شاه نواز خان صفوی قوش بیگی را مردار
موج هرارل ساخته راوگرن بهورتید و نودر ولد مرزا حیدر صفوی
و مراد کام بدیرک میرزا رحتم و هریدسنگه راتهور و قلعه دار خان و
حیرامولد راده ابوب سگه و جماعت دیگر از منصبداران و اعدیان و
تعلکچی و تبرانداز را همراه او مقرر گردانید - و در پرامعار رستم
خان را با اهداد مہمد و راده بهروز بهمر راجه روز افزون و خواجہ
عبد الهادی ولد صدر خان و برخی دیگر منصبدار و چندی از
اعدیان برق انداز - و در حوزاعار مرتضی خان را بشیر خان ترین
و راده رام داس و تانیدان صف شمس خان رموی که بسبب ضعف
و بیماری با پد در دهارور مانده بود و ظایف از منصبدار و اعدی
و تعلکچی و تبرانداز معین ساخت - و چنداولی بمہدا سپہدار
خان باز گذاشته حلال اللہ خان میر آتش را با مردم توپخانه و راجه
دیدنی سگه و سید لطف علی بہکری و جمعی دیگر از منصبدار
و اعدی همراه او مقرر گردانید - و از دهارور سایاھی و کشنابی
شرزہ را را با حوتی دکنیان برای کشایش سرانہوں تعین نمود -
ایمان بیست و ششم شوال یک ماہ خود را حوالی قلعه رسانیدند
و عدہ نامی کہ از قبل رنجان سولادوری پادشاهی آن محکمہ می
نمود - و بیرون حصار در باغ امده نشسته بود از مشاہدہ گرد لشکر
منصور سراسیمہ شدہ با چندی جانب قلعه دیدند - درین میان لختی

که دم از تبع میزدند بدم تیغ بهادران جان میزدند - بقیة الصیف زخمها بر داشته یا عنبر درون قلعه در آمدند - دلیران لشکر ظفر طراز امپی چند گرفته باحاطة قلعه پرداختند - و روز سوم آنرا مسخر گردانیدند و ادوات قلعه داری از توپ و تفنگ و دیگر اسباب جنگ با آذوقه بتصرف در آورده عنبر را پیش سید خانجهان آوردند - آن نوین شجاعت آئین او را باستعفای دکنیان مطلق العنان ساخت - و کشاجی شرو را با جماعه رعد انداز در تهاذه سرادهم گذاشته خود بصمت دهراحمیون راهی گردید - و در اثنای راه نوردهی بر سه محل آباد تیرل ریحان و ولاپوری تاخت برده گروهی را که از قریات نواهی در آنجا جمع شده بودند باسیری گرفت - و مواشی و آذوقه بمیار بدست آورد •

بیست و نهم شوال بدهراحمیون رسید و امتعه و حبوبی که مردم آن مکان از باس مبارزان فیروزی نشان گذاشته فرار نموده بودند همه را غارت نمود - در آنجا ابو البقا برادر زاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را باجمعی از قایمان خود و طایفه تغنگچی به تهاذه داری گذاشته روز دیگر بقصبة کانتی که شش گروهی قلعه و ولاپور است رفته حصار آنرا محاصره نمود - حصار نشینان بانداختن بان و تفنگ پرداختند - خان مشار الیه باستناد علمایت یزدانی که مفتاح شیون مشکله است - و اعتماد اقبال خاتانی که مصباح امور مظلمه - بر در قلعه گردید بعد از ملاحظه ممر همراهم را بیورش در آورد - مبارزان ظفر آئین حصار را مفتوح ساخته حصن گزینان را به تیغ خون ریز از هم گذرانید - و همگی توپ و تفنگ و

دان و سرب و تاروب و آذوقه را به خدمت گرفتند - بعد از تسخیر این
 محکمه در قصه دیوانو تلخت و هرچه از اسباب و آذوقه در آنجا
 یافت مرگرفته سمت ماهوره راهی گردید - دریندول جمعیتی از
 موح مقاهر که عادلان به مردم مید حاکمان سرگردگی و بدولت
 خدشی فرستاده بود نمایان شدند - و دانی چند مرده را
 گریز سپردند .

پنجم دی القعه در حلس سواری امواج قاهره ادبار زدگان
 شوحی نموده موح چنداول در آویختند - شاه نواز حان سرگرد موح
 هر اول نمک شذافه با سپهدار حان و رستم حان که ایمن بیرنمدند
 چنداول رسانید تا و سر و شیر برداخت - و تا در گروه نه مان و
 تعنگ و دیگر آلات جنگ هنگامه پیکار گرم بود - مید حاکمان
 دلیری مقهوران دیده مرتضی خان را نصیامت اردو معینی ساخت
 و مردم حوک را در عمل گذاشته با طایفه رزم آرا به شاه نواز حان
 و دیگر مبارزان پیوست - و شیوه قاصد عدم شکسته جماعت کثیرو را
 کشته و حسته گردانید . چنانچه بدولت سرآمد شفاوت اندران
 زخمی شده از زین نرزمین افتاد - و یکی از وقتا امپ با و رسانیده
 از میدان فرآورد - از لشکر میروزی در برخی بدلاوری حان در
 باخند - و گروهی بگونه حراحت چهره شجاعت برآراستند - مید
 حاکمان دهزارهون درگشته تا واسط دی القعه در آنجا سر
 بود - و چون آگاهی یافت که مقاهر دیگر ناره فراهم آمده ازاده
 مردم دارند لحتی از اسباب و مراکب تنهانه دار دهزارهون سپرده
 چهاردهم ذی القعه نمائش گروه صلاحت پزوه راهی گردید - و

هفت کرده رسمی قطع نموده بعد از یک بهر روز نواحی برگشته
 توپانپور لشکر مخالف را دریاست - رندوله که با وجود زخم صف
 آرا بود باویزش در آمده آتش قتال مشتعل ساخت - و فرهاد پدر
 آن بد نهاد با حشم عادلخان و دیگر اویاتس سپه دارخان در آویشت -
 سپه دارخان با همراهان خود و جمعی از تابانان سید خانجهان که
 درینوقت خان مذکور بمعاونت او فرستاده بود بران مقهور حمله
 آورده نزدیک یلک کرده بعقب گریزانید - و عصاة دیگر تا در بهر
 روز باغزاة بصرت شعار صحره آرای بیکار بوده جوقی را بکشتن داد
 از عرصه نادر گریختند - و از اینجا که درین نزدیکی آب و آذوقه
 نبود سرکرد عساکر ظفرلوا بدشارا سیون مراجعت نموده مقرر
 ساخت که بنه و بار را در سرادھون بگذارند - و از وسط اوسه و نلدرک
 گذشته بسمت گلبرگه راهی گردند - و مواضع معموره آنحدود ویران
 سازد بدین قرار داد بنه را در سرادھون گذاشته بیست و دوم
 ذی القعدة برة نوردي در آمده و قری و محال آن نواحی ہی
 سپر مواکب فیروزی گردانید *

شره ذی الحجہ ستاره موختگان بده از سه بهر شب نزدیک
 اردو که در گروهی اوسه بود آمده بیان اندازی پرداختند - و
 همین که دلاوران جنگ آزما از صلیبار معسکر انبال برآمدند
 مرددان ثبات نورزیده هر طرف متواری گردیدند - روز دیگر
 هنگام کوچ نمایان گشته بسپه دارخان و راجه دیبی - نکه آویزش
 نمودند - و چون جنگ در گرفت خلیل الله خان که طرح بود خود
 را بسپه دارخان رسانید و سید خانجهان نیز گروهی را بمظاہرت

او بستاد - عاریان عسکر منصور داد نبرد داده مقهورانرا از میدان
برداشته و قتل و کرب و تعاف نموده جمعی را مقتول ساختند -
درین اثنا مید حاکمان بر قلب مخالف تاخت و باندک تردد
منهزم ساخته نراه قرار انداخت - و رستم خان و شاه نوار خان نیز
علیم خود را با تخته و چتره دستی شکست دادند - سید حاکمان
از دوردگاه برگشته مسقط و برای آتوقایم و رستم ایام بارش مصوب
و میرزوانه کردند و مرمت آنکه اگر در راه از معاصر آگهی باند
مالش سرا داده ملک پادشاهی در آید - و هر جا حکم شون
برسات نگذرانند *

یازدهم ذی القعدة بعد از کوچ کردن معارضان از هشت گروهی
برآمده و حسارت زدگان از عقب آمده ظاهر گشتند - شاه نوار خان
که هراتی ادواج حضرت امیراج نر او مقرب بود سید حاکمان پیدام
داد که عدم بدال چند اول گرفته نزدیک است که جنگ در
پیوندد - و امروز چندانی من اعتقاد منکم - چون مخالف بسیار
مرد سردار لشکر قبول کرد - پس از او دیدن یک گروه مقهوران
بعوض شاه نوار خان در آویخته مصوبان نوار پرداختند - داوران
طغر آندس در نانداحتس گجبال و تعلق و نوار عرصه پنگار را کره
نار گردانیده تایک پیر کارزار نموده - سید حاکمان چون دریافت
که مردودان در میدان پایم کرده اند شاه نوار خان ملحق گشت -
و از میمنه جلال الله خان با سعد لطف علی و مردم توپخانه و
از میسره مرتضی خان و سیورخان قوس با همراهان خود رحیده
برداشت سید حاکمان صلیب داوران را نراه نوار انداختند - درین

انغا کهیلوجی بهونسله و ربحان مولابوری بفوج رستم خان که در پس
قول بود در آویختند - سپهدار خان با جمعی از همراہان بکمک
شمارندہ بتلاشهای نمایان طایفه ضالہ را پراکنده گردانیدہ آخر کار اشرار
تیرہ روزگار گروهی را در میدان پیکار غریق آب تیغ خون بارشگر جرار
گذاشته بادیدہ پیدمای فرار گشتند - و بہزاران یاس و یاس صراحت
کردند - عسکر منصور قرین ظفر معدودت نمودہ نخست برادر ہون
بعد ازان بکنار آب و بحیرہ و از اینجا بدھار در آمد *

کیفیت استنباطی خانزمان بر سر گشتگان ہوادئی بغی و طغیان
آنکہ او پس از دستوری از درگاہ و لا باحمد نگر آمدہ برای گرد
آوری آذوقہ روزی چند اقامت نمود - و بیشتر احوال و ائقال
در آنجا نگاہداشتہ بہ ترتیب صفوف پرداخت - خود در قول جای
گرفت و فوج ہراول بہ بہادر خان و برانغار بسید شجاعت خان و
جرانغار بشاہ بیگ خان و چند اہل برادر سال استحکام دادہ
بصوب جنیر روانہ شد و چون بقریہ ایکولنیر کہ شش کورہی
احمد نگر است رسید آگہی یافت کہ ساہوی زشت خو با میثاجی
بہونسلہ کہ حصن ساہولی در تصرف داشت مصالحہ نمودہ حصن
مذکور را متصرف گشتہ است - و او را بجنیر ہمراہ آوردہ میخواہد
کہ از راہ پارگانوں بسمت پریندہ بشتابد - بنابراین از ایکولنیر
بحرکت در آمد - و پانزدہ کورہ قطع نمودہ در موضع راجپور کہ از
توابع جنیر است دایرہ کرد - صیاح آن نوزدہ کورہ نور دیدہ متصل
موضع پارگانوں معسکر گردانید - ساہوی مفسد کہ آن موضع را
برای فرود آمدن خود برگزیدہ بود از وصول انواج قاہرہ بہمت

پارگانو گذاشته براهی که میان کوه و جفکل واقع است و بیجا
و بیمنه منتهی میگردد راهی گشت - پس از چندتی بیرخانزما
ظاهر گردید که آن مقهور از آب بیوزرا عبور نموده بنوهندکو که
مضامات برکنه پوته و طعنات ولایت عادلخان است خود را رساید
از اینجا که حکم اقدس بقفاز پیوسته بود که اگر آن فتنه گرا بولیه
عادلخان در آید او را دنبال نکند - و صورت حال بدرجه خواتین
معروض داشته تا وزود یرایع قدر توان صفتظر نشیند - آن نب
آزای جنگ آزما بکنار دریای بیوزرا رفته مرود آمد - و عز
داشتی منتهی ازین ماجرا به پایه مرور خدمت مرشداده باستماله
رعایا و بیوزگان و معمور ساختن محال کثیر الاختلال حوالی
پرداخت - و بهادرخان را با گروهی بصفت محاضمت قطل
محال از دست انداز ساحوی محتل که مقاصله پیست گرا
رحل اقامت امکنده بود گذاشت - و شاه بیگلخان را به تسه
حصار چمار کونده تعیین نموده مقرر ساخت که آسرا برکشوا
در آسجا باشد - خاں مشاوالیه بیچاره کونده رفته قلعه را محاصره کرد
اگرچه حصار نشینان تا حد بیروز در مردان تنگ و دان مسام
بلیفه بکار بردند اما انجام کار از غلبه مبدول قلعه کشا مضطرب شا
زینهار طیبیدند - شاه بیگلخان امان داده قعه را بتصرف در آورد
خانزمان از دریای بیوزرا بصفت حرکت نموده خواست که تا رسید
منشور امر و نهی بضبط مرکز جقیر به پردازد - درین میل یرید
مطاع وارد گردید - که چون شایسته حان مامور گشته که از سگمذ
بجذیر شتامنه مرکز مذکور بصیطة تصرف لولیلای دولت روز انزد

ر آورد - و اگر تواند حصن آبرافیز مفتوح سازد - او بدان صوب
 رود - و همچنان که رسید خانچه‌هان و خان دروان بهادر بموجب حکم
 ملی از سمت پرینده و کتی بولایت تادل خان در آمده بنهب و
 غارت آن ملک پرداخته اند او نیز بولایت مذکور داخل گشته در
 آن ساختن محال معمره آنجا و تادیب ساهو و جمعی که عامل
 آن بکمک آن داوران طالع مرگاده سعی نماید - و خانزمان بکنار
 بهونرا برگشته برخی احوال ثقیله خود و همراهان بهادر خان
 و اله نمود - و هردوم شوال داخل ملک عاداتخان شد - و بهر قریه
 محال آباد که میرید بتاخ و تاراج خراب میگردد انید .

بیست و ششم شوال ماهین گهات در دابائی آمد - و زمانی
 غف نموده و لشکر گذرانیده پانصد کس از تابینان خود را در آنجا
 گذاشت - باشد که مقاهیر دلیری نموده پیش آید و بر مبارزان
 رگه و غا دستبرد می نمایند - و خود جانب بالا متوجه گردید -
 این که نصفی از راه قطع نموده جمعی از مقاهیر نمایان گشتند
 زان نبرد جو که در کمینگاه بودند بیرون آمده جلو انداختند -
 زمان نیز علان بر تاخته بر آنها تاخت - و فساد پیشگان را بضرب
 و سنان برداشته نزدیک دو کوه تعاقب نمود - و جوتی را بنزخه‌ها
 خاک ناکامی و طایفه را بزنندان مدم انداخته بار در پیوست -
 ن اژدا حشری از لشکر ادبار بر او - تر سال که عقب خاند زمان
 آمد نبرد آغاز نهادند - آن قانوس پرست به نیروی حماست
 هی را هلاک گردانیده بعسکر نصرت قرین ملحق گشت - درین
 و دار برخی از راجپوتان نیز مقتول گردیدند - صباح آن خانزمان

با لشکریان از کذل ۴۰۰۰۰ نفر نمود - و بیست روز مواشی کولاپور رسیده قاهره
و قصد را محاصره کرد - و هرچند اهل حصار نابرآ بدکار برادر و خنده
بمدانعت و صمانعت پرداختند اما از سطوب شیوان جانستان
همه پولاد پوست آهش کشای

کین کش و دیویند قلعه کشای

که از اطراف مستولی گشته بودند حصار را قصد در محاصره اش
کشایش یافت - و گروه انبوه دیگری بیستای مگونسار گشته جمعی
کثیر بقید اسیر بهادران کشور گیر در آمدند - حاکمان قرین فیروززی
در آنجا مرد آمد - درینولا خبر آوردند که بسیاری از سکن مواضع
آن مواشی در حلی مس بلند و قد که در همان نژد یکی بود گرد
آمده اند - و عیال و اموال و مواشی همراه دارند - سرگرد لشکر
بهادرخان و شاه بیگ خان را بمالتش آن گرامیان تعیین نمود -
مجاهدان میزویی بشان پدای مودعی شهامت برآں کوه شامیج بر
آمده گروهی را بشمشیر صاعقه کردار از هم گذاریدند - و نزدیک
در هزار آدم صیرب با صیری گرفته و مرادان مواشی و اموال و
احباب بدست آورده مواجعت کردند - و چون خاتمان از کولاپور
روانه شده بساحل دریای گشن گنگا رسید ساهوی مسان خو با
جمعیت خورد و نمود شقاوت نمود بلکاپور محاذی امواج قاهره آمده
تا سه روز ببال اندازی پرداخت - درین میان قانونانته با دلبران
مزم گرامی آویخت - و پای قباب از دست داده میگریخت -
خاتمان شاه بیگ خان را با جوقی از راهپوتان بر اردو گذاشته
بقصد آنکه بر پلگاه مقاهیر برسد نصف شب راهی گردید -

و در آغاز - طوع و غیر اعظم تاخت برد - ازان جا که مقهوران پیش از رسیدن خانزمان اکثر احوال گذرانیده بودند - و خود بمبار ایستاده درین وقت سختی آریزش نموده راه فرار - پرندند - مبارزان لشکر اقبال طایعه را بقتل آورده و برخی از اسباب که مخازیل فرصت برداشتن آن نیامتنند بنذیمت گرفته برگشتند - روز دیگر هنگام کوچ عساکر منصوره که مجاهدان عرصه نادر جوق جوق برجا ایستاده انتظار کوچ اردو می بردند لشکری گران از ضلالت پیشکن بر فوج بهادر خان و سید شجاعت خان که نزدیک هم بودند ریخته جنگ مشغول گشتند - پیکار گزینان ظفر آئین بتلاشهای دست بالا جمعی را ره - پرفنا گردانیدند - و هنوز در زد و خورد بودند که شاه بیگخان از جانب یمین تاخته اشرار را بباد حمله از پیش برداشت - و مانند بنات النعش پراکنده ساخت - خانزمان با ساید لاوران (زانجا) شناسه بلده مرج را که از مشاهیر بلاد بلچاپور است غارت کرد - و ازان مکان بخش روزی ده نوردهی بر رای باغ که از باستانی شهرهای آن ولایت است تاخت برده غنایم مرفوره بدست آورد - و ده روز در رای باغ گذرانیده معاودت کرد - مخذولان از گمراهی و خرد تباهی عقب مجاهدان راهی گشته گاه گاه بانداختن یان آتش در دردمان خود می افروختند - سر کرده لشکر بفاصله هشت کروز از مرج عبور نموده بر ساحل هری منزل گزید - و ازانرو که گروهی برای گرد آوری علف و همیشه منتشر گشته بودند با امواج نصرت امتزاج بجهت محافظت اجتماع بیرون اردو ایستاده ماند - درین اثنا خسارت زدگان بی

آزرم بفرج شاه بیگ جان در امعاده حدال بفرمان می دند حارمان
از دیور حماسه و مللی تاحت - شاه بیگ جان بفرار جانب
شمال حمله آورد - و عظم را فر داشت و جمعی را طعمه شمشیر
گردانیده تا دو کوره تعاقب نمودند - راسته که مستعدیل مالش مسرا
یافته بودند دیگر تا دیور را گرد لشکر نگذاشتند در دیورا که کنار آب
دیورا معسکر امواج فائزه بود یرلنغ قضا بعد ورون نمود - که چون
از عرصه داشت معسکر جان بمصامع شادرمصامع رسند که عادل جان
از عاندب دخی و عاندب گریه قبول احکام و احب الانعان نموده فرار
داده اسب که پندشکشی از خواهر نمیده و مرصع آلاب و ایبال کوه
شکوه مواری نیست لک رومده مصحوب جان مرور بپایه مرور
حکام روانه سار - و مقرر صاحب که اگر ساهوی بده نحت از
شقارب اندووی دار آمده حصی حنرا را تا دیگر حصور ولایت بی
نظام که در تصرف دارد باولنای دولت گردون صوات وا گذارد
از را بوکر کند و الا در کشون قلع مذکوره و نادیب آن تده رای
فته آماد باهاتی هوا خواهان اس سلطنت اند اعتصام نکوشد - باید که
بمحرک رسدن مشهور سعادت گمشور بدرگاه حوامس بده راهی گردد -
تا از را مشاهه در باب قسطنتر حصار حنرا و غیره و تدمه ساهوی
تیره احنر تدبیرات صانده ارشاد فرموده مرخص گردانیم -
حارمان بعد از وصول مرمان مدرتوان روانه آستان ملایک اشیان
گردید •

نستقم دمی القعدة مرص اندس رسد که موحی از تابیلان جان
حانان سپهسالار که حسب الحکم نگشودن حصی انکی و تنکی

واله و پالعه که هژده گروهی دولت آباد واقع شده فرستاده بود قلاع
مذکوره را مسخر گردانیدند - بغازم اقبال جهان کشای خاتانی را
که چندین حصون متین و قلاع رصینه که بیشتر برجبال شامه
اساس یافته و از رفعت شرفات اندیشه را بدان راه نیست و هم از آن
آگاه نه بکمر کوششی قسیر پذیرمت *

چهارم ذی الحجه اعظم خان بصوبه داری احمد آباد از تنبر
سیف خان و اعتقاد خان به تیول داری مرکز جونپور از تنبر
باتر خان نجم ثانی سرانراز گشتند *

هفتم وقاص حاجی که برسم سفارت از قبل نذر محمد خان
آمده و مشمول عنایات حضرت شامشاهی گشته معارفت نموده
بود - و پس از رسیدن بلخ از وطن مالوف دل برگرفته روی نبلیز
بدرگاه سلاطین طاف آورده - با محمد مومن پسر خود و حاجی
محمد یار و خدا قلی بتقبیل عتبه ملک رتبه سر بلند گردید - و
بخلعت و خلجی مرصع و یک قبضه شمشیر طلای مینا کار بمنصب
هزاره ذوات و هشتصد سوار و عنایت اسپ با زمین مطلا و فیل و
بیدست هزار روپیه نقد سر بر امراخت - و حاجی محمد یار بخلعت
و شش هزار روپیه - و خدا قلی بخلعت و پنج هزار روپیه - و محمد
مومن بخلعت و چهار هزار روپیه نقد - کامیاب شدند - و هر کدام
بمنصب در خور نوازش یافت - مالیانه حکیم مومنا از اصل اضافه
هژده هزار روپیه مقرر شد *

دهم عید اضحی مژده نشاط رسانید - پادشاه دین پناه بعد از
لدای نماز برسم قربان پرداختند - و از اصل و اضافه سعادت خان

مجلس هزار و پانصدی هزار و دویست هزار - و عدد الرحمن زاد
 شیرخان رو هیله دمجلس هروی ششصد هزار - و امدار گشتند -
 چون عادل خان پس از فرمان پدیری و اطاعت ازلیای دولت
 التماس شدیه مقدس و عهد نامه نموده بود - تا هم تارک اعتمادش
 زیست گیرد - و هم ملک و مال از راه و عارت و سایر گردون
 متأثر اص پذیرد - دروس تاریخ حدیث کرم پرور مهر گستر از دهور راس
 شده اقدس را که نذیس محلی در ورسد بود نا آورده مرورند
 گرانها و یک مصله دقوپ مرصع و عهد نامه مطور ندیش پنجاه
 سدارک مصحوب محمد حسن سلور که نا معر انوالحسن و قاصی
 ادو سعید و شبح دندر که دهوان و مالیت از نیکاپور آمده بودند
 دستوری یامد - بعد از آن حمایت نموده فرستادند - و معراوالحسن
 در محنت خلعت و اسب و قل و یارده هزار روده - و قاصی ادو معدله
 خلعت و اسب و ده هزار روده و شبح دندر خلعت و اسب و
 پنجاه هزار روده بوارش یامند *

نقل فرمان عالیشان مشتمل بر عهد که چون کاج ملک پایدار است و مانند سد سکندر استوار

امارت و ایالت پناه - بصفت و شوکت دستگاه - بقاره در دمان
 عرد ملا - عمارت حاندان محمد و اعتلا - صدر آداب حدر حوالی -
 مطهر اسباب هوا حوثی - مدو متحصصان حمایت کیش - خلاصه
 مخلصان صلاح اندیش - جوهر مرآه و صغوب - مروج بامیه
 دولت و رعیت سرا دار صدوف حمایت و مراحم بیکران - شایسته

و فور توجهات و تنظفات نمایان - المختص بمواعب احاک امان -
المختص بمزید انضال و التحسان - عادل خان بیگلر الطاف
پادشاهانه و شریف اعطای شاهنشاهانه مفتخر و مستظهر گشته
بداند - عرضه داشتی که درین ایام بدرگاه خلافت پناه ارسال داشته
بود رسید - و از نظر اشرف اقدس ارفع اعلی گذشت - چون از
نمیوای آن عرضه داشت و فور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت
آن عدالت و شوکت پناه مفهوم میشد - و از خطی که درینو
بوکالی خود نوشته بود و آنها با اعتضاد سلطنت و فرمان روائی -
اعتماد خلافت و کشور کشائی - نص خاتم شجاعت و بختیاری -
آب گهر جلالت و کامکاری - عقد کشای معاهد ملک و دولت -
سپه آزادی مواکب فتح و بصرت - صاحب الشوکه و الاحشام -
واجب العز و الاحترام - منتخب دانش و ری و دانائی -
فهرست مجموعه بیدش و بینائی - شناسای رموز اہمیت - نگاہبان
قوانین معدلت - قدره خواتین سمو المکن - عمده امرای رفیع
الشان - مبارز الملة یمین الدوله میروزی دثار - خانشانان سپہ سالار -
منومل شده آنرا بسپہ سالار عالیقدر دار داده بودند - و قصد الاخلاص
سپہ سالار مضمونش بعرض اشرف اقدس اعلی رسانید - و از عرضه
داشت در لزوم بلا اشتباه معتمد درگاه آسمان چاہ مرید فدوی
مکرمات خان بیزکه مقارن این حال رسید چنان ظاهر شد که در هر باب
هر چه بآن مورد الطاف بیکران حکم فرموده ایم قبول نموده و بطریق
اطاعت و اقبال را اختیار کرده بنابرین تقصیرات گذشته آن مہبط
اعطای نمایان را بعفو و اغماض مقرون ساختیم - و مجددا در مقام

عدالت و مرحمت نصرت فآن عدالت مرتبه در آمدم اگرچه
 پیش ازین هم ما به دولت و اعدال چه بواسطه احصاء خدمات عادل
 حان مرحوم و مقام شهای آن معذور چه بحسب احصاء و ارادتی
 که آن عدالت ما را صمیم قلب خود خدمت ما دارد بخواستیم
 که از ما دست فآن امارت و ایالت دستگاه اصلا بخدمتی مظهر رسد
 و حرانی بملک آن حشمت آیات راه یابد - اما چون مردم کوته
 اندیش آن بصعب دقت غم گردانیدند - سرور شد که باین مقدار
 حرانی که بملک آن عدالت پناه درین وقت راه یابم راضی
 بشویم - بهر حال چون رود از این راهی که مردم کوته اندیش آن شوکت
 ابتداء را فآن راه برده بودند برگشت - و بدون خود را مهمید و ملوک
 طریق مستقیم ندگی و اطاعت این درگاه آسمان حاض اختیار نمود -
 و در هر باب آنچه حکم مرموده بودیم قبول کرد - ما بیدرند دولت تمام
 ملکی که از عادلحان مرحوم فآن عدالت مرتبه رسید فآن زنده
 محضان مرحمت مرمودیم - و از ملک نظام الملک هم محال
 و بگو و قلمبائی که در آن محال واقع است و قلعه سولاپور و محال
 متعلقه آن که ما آنرا بدولت ساده از عادلحان مرحوم گرفته بنظام
 الملک و ملک علیر داده بودیم و قلعه پرنده و برگدات متعلقه آن
 و برگد بهالکی و برگد حیت کو تا و از ولایت کوکس آنچه به نظام
 الملک متعلق بود و قاعی که در ولایت مذکور واقع است و برگد
 چاکند را که محصوره پناه برگد میشود و قریه نیست لک و در
 حامل دارد بموجب تفصیل ضمن فآن شوکت ابتداء مرحمت
 مرمودیم - و مقرر نمودیم که سایر ملک نظام الملک بممالک

محمدرسه منضم بوده باشد - و تا وقتی که آن عدالت پناه و اولاد و
 احماد آن حشمت دستگاه بشروطی که در کدیل این فرمان عنایت
 عنوان که بمقتضای عهد نامه ماست مرقوم گشته عمل نمایند اشاء
 الله تعالی هرگز ضروری از ما و از فرزندان برخوردار کامگار نامدار
 عالمقدار ما و از اوایای دولت قاهره ما به ملک آن عدالت پناه
 نخواهد رسید - و این معنی نسبت بعد فعل و بطنا بعد بطن و قرنا
 بعد قرن برقرار و پایدار خواهد بود •

شرط اول آنست که آن عدالت پناه سر رشته مریدی و خلص
 را از دست ندهد - و آنرا محکم داشته باشد - و احکامی که درین
 فرمان سعادت نشان مرقوم گشته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه نداده
 خلاف آن ننماید - لوازم آنرا همیشه بجای آورد - و از خلاف آن
 محترز و مجتنب باشد •

دیگر آنکه قرار دهد که اصل و مطلقاً نظام الملکی در میان
 نباشد و هر نظام الملکی که صادره باشد عادل ختمی شود - و مردم
 آن عدالت پناه مطلقاً متعرض محالی که از سابق و حال درین
 مورد بمالک محرومه منضم شده است نشود - و آسیبی بآن
 محال نرسانند - و از حدود متعلقه خود که درین مرتبه قرار یافته
 تجاوز نمایند - و پیشکش بیست لک روبیه را که از نقد و جنس
 درین مرتبه آن عدالت پناه قبول نموده مصحوب فدایی مکرمتخان
 بزرگوار بدرگاه والا ارسال دارد - و چون در هر باب آنچه بامارت پناه
 ارادت و عقیدت دستگاه - عمده اکرام عظام - سلاطین امجاد کرام - زبده
 مخلصان صلاح اندیش - قدره متخصمان سعادت کیش - قطب

الملك حكم شده بود از روی كمال احلاص و مددگي قبول نمود - و
 از زمره مستخدمان مد اعتقاد برآمده در سلك مرتبه حاجيه اهل
 سنت و جماعت در آمد - و بروشي كه خطه را در ممالك مسخره
 ماسامی ماسمی خلعای اربعه را شدیس مهديين رضوان الله تعالى
 عليهم اجمعين - و القاب ماسمی ما مرس ساخته میشوند در ولايت
 خود در رأس مدایر دهند آوژه گردانیدن - و و حوه دراهم و دینار را
 در آن ملك تمام ماسمی ما زمس و ریم داد - و قریب پنجاه لك
 روپیه پیشکش كه بعد از حلوس اقدس مقرر در موده بودیم ارسال
 داشت - و این معني مقتضی آن بود كه آن قطب ملك ایالت را
 رعایتی در مایم - بنا برین مقرر در مودیم كه از حمله چهار لك هون
 كه هر سال حسب الحکم الاشرف بطام الملك ممداد دولت هون
 را هر سال بسركار خاصه شرفه راصل سازد - و در لك هون دیگر
 نآن قطب ملك شوكت معاف باشد - می باید كه آن عدالت پناه
 هم كه گلاں ترس دنیا داران دكی - و واس و رئیس آنها - و بحای
 مراد در گلاں آن قطب ملك ایالت است اصلا و مطلقا در مقام رسانیدن
 ضروری بملك آن قطب ملك شوكت بشود - و متعريض مجال متعلقه
 از نگردد - و تملیف دادن چتری از نقد و جنس نآن قطب ملك
 ایالت نكند - و بهمان داد و ستد یادگاری كه از قدیم ازیام میانه
 آبای آن عدالت پناه و قطب ملك ابهت متعارف بوده
 اكنه نماید - و این مقدمه را بیز از شرایط این قرار داد داند -
 ساهد و در بحال سولای روی را چه نسبت آنكه تقصیرات از آنها بتوابع آمده
 و چه بواسطه التماس آنعدالت پناه باین درگاه و از راه نخواهیم داد

و چون در باب دیگر مردم آن عدالت پناه چنین مقرر فرموده ایم که بهیچ یکی از آنها نه قول بدعیم و نه آنها را بطلبیم - هیچکس از شاهزاده‌های والا گهر کامکار نامدار عالیمقدار و امرای فیروزی شمار ما نه بآنها قول دهند و نه آنها را بطلبند - می باید که آن عدالت پناه نیز اگر بنده ازین درگاه معلی از بی - مادتبی خود خواهد که ازین درگاه والا محروم گردد و فرار نموده پیش آن عدالت پناه برود - آن شوکت دستگاه او را نگاه ندارد - و این مقدمه را نیز از جمله شرائط این قرار داد و عهد این مرتبه داد - و چون ساهوی مقهور جای دیگر ندارد ظن غالب آن است که نوکر آن عدالت پناه خواهد شد - و منقاد آن عدالت پناه خواهد بود - درین صورت بساهوی مذکور بگوید که قلعه جنید و قلعه تربنگ و قلعه راج دیو هیر و قلعه ترنگلواری و قلعه بیم گرا که بتصرف اوست بزودی خالی نموده حواله بندهای درگاه والا نماید - که مابعد دولت حکم فرموده ایم که هیچکس متعرض مردم ساهو و اهل و عیال آنها که در قلاع اویند نشود - و سواى توب و غیره که از لوازم آنقلاع باشد بگذارند که آنها بهر جا که می خواهند ببرند - و اگر بالفرض و التقدير ساهوی مقهور نوکر آن عدالت دستگاه نشود آن شوکت پناه او را در ملک خود راه ندهد - و اگر بملک آن عدالت پناه در آید او را دستگیر نماید یا زده از ملک خود برآورد - و به بندهای پادشاهی تنبیه آن مقهور باز گذارد - تا بندهای درگاه خلایق پناه آن مردود را مستاصل سازند - و خاطر ازان مفسد بالکل جمع نمایند - مانند معامله قلعه ار - و او دیگر که قلعه داران آنها نظام الملکی اند اگر

آنها هم مطمع آن عدالت پناه نامه را بآنها بفرستادند گفت که آنها نامه را با قوت و غرور که لوازم قلاع است حواله بدهای پادشاهی نمایند. و اهل و عیال و مال خود را که در آن دفعه داشته باشند بفرستند که خواهند نبردند و اگر مطمع آن شوکت انداز داشته باشند پس عرصه داشت نماید تا به بدهای پادشاهی بفرستیم که آن دلاور را به عدالت الهی بدارند و بپایان بکشند. میدادند که آن عدالت پناه نامه را که تمام این شرائط و عهود را در صحنه بدو میدادند و رقمی بکسر خود نکرده و مهر خود رسانیده هر طبق آن در حضور مدعی مکرمت حال دسم بمصطفی صمدی و مرقان حمید یاد کرد. و آن نوشته را بدو می مکرمت حال بدهد که همراه پدشکش و عرصه داشت آن عدالت پناه نامه آورده از نظر اشرف بگذراند. این فرمان مکرمت حال را که مشتمل بر عهد و قول مامت و ان شاء الله تعالی این عهد و قول همیشه مدست در ثبات و استوار خواهد بود و تعمر و تبدل نخواهد آن راه نخواهد یافت. بدست خط حاکم و نشان پادشاه مبارک مرسد و مودیم و خدا و رحمت خدا را شاهد این امر است. و حاکم الدماس آن عدالت پناه نامه مودیم که خلاصه این مصلحت مکرمت آئین را بر لوح طلائی که در ثقات ثانی لوح محفوظ خواهد بود محفوظ گردانند و قوی که لوح مینا شود و بدو مکرمت حال با پدشکش بدرگاه معلی ببرد آن را مصحوب بید ابو الحسن و قاضی ابو سعید خواهند فرستاد. می ماند که آن عدالت پناه نامه در این عمارات و مراحم نمایان پادشاهانه ما را که هیچ یکی از انای آن شوکت دستگاه را این قسم عذایب ما روزی نشده بود نداد. و

و یامنببت تمام و اطمینان تام که باز قمرن نعمتهاست و از درایت
ما آن عدالت بنده را حاصل شده در ملک خود بفراغت و عشرت
مشغول باشد - و شکر این نعمت را بجا آورد تا عنایت ما نسبت بآن
عدالت مرتبت پیوسته در تزیید و تضاعف باشد - که الله تعالی
در قرآن مجید می فرماید لَنْ شُكِرْتُمْ زَوْدًا لَّكُمْ وَلَنْ كُفِّرْتُمْ اِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ - و ما که سایه خدائیم اقتدا نسبت الهی نموده
چنین می فرمائیم و بمقتضای آن عمل میکنیم .

نقل مرضه داشت عادل خان که پس از انتخاب

بعنایت شبیه و وصول عهد نامه بدرگاه والا

ارسال داشته بود *

مرضه داشت بنده فدوی بر شاه راه عقیدت مستقیم - محمد
بن ابراهیم - ذر و وار بموقف عرض ایستادهای پاینده سرپر خلافت
مصیر املی حضرت خانانی سلیمان مکنی حضرت صاحبقران ثانی
میرساند - که فرمان عالیشان قضا قوان - و شبیه بی مذل و نظیر
پادشاه پادشاهان - و شمشیر قبضه مرصع مرحمت حضرت صاحبقران
که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سلدوز مرسل گشته بود
با عهد نامه پایدار استوار بواسطت و وسیله معتبر درگاه حضرت
صاحبقرانی - معتمد بارگاه سلطانی فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمتخان
(مصرع) بساعتی که تولا بدر گذد تقویم .

فیض ورود و شرف نزول بخشید - و سر این مرید حلقه بگوش -
و متقد غاشیه ارادت بردوش - را باوچ رفعت و سمایی

عرب رسانید - مراسم استقبال و تعظیم و تسلیم نجا آوردن - بچه
 زبان شکر این عطیۀ عظمی نماید و کدام ادا از عهد این
 موعدت گذری در آید - دعای آن حضرت ورد شما روزی و ذکر
 محمد و طبعه ارباب خود ساخته لمحه بعقلت نمگرداند - روز
 دوم وصول مرغان عالیشان که دوشنبه و بدست و پنجم شهر
 دی الحجه الحرام باشد حی مرالده رحمت ملتزمت سراسر
 سمات پادند - و این مرود از منتخب حواهر و مریع آلات و دیلانی
 که داشت پندشی بقدر وسع و امکان خود ترتیب داده همراه ایشان
 روانه درگاه والا ساخت - بعد از دریافت سعادت استلام عهده والا
 شرح حال و ارادت و اعداء درستی که در خدمت اقدس دارد و
 حال مذکور برآمی العنی مشاهده نموده اند در حق مقدس خواهد
 رسانید - محمد همی ملدور که در همین شب متوجه درگاه ملک
 نارگاه شد آنچه در مجلس از صدق ارادت و صفای فقیدت مشاهده
 موهمی البه شده ناسد یعنی که در عرض آن متصرف خواهد گردید -
 حایه چتر معلی در معارف عالم و عالمیان پاینده داد - عاهد لجان
 عرایضی که بپایه سرمرحله مبعرستند این ابیات عواص بحر
 معرفت حواحه حادث شیرازی در دور آن تاب روز نر می نگار

• نعت •

حورا بحر بهان حمائل برانیم • یعنی علام شام و سوگند میخورم
 گردید نام شاه جهان حرر حارص • و از این حخته نام بر اعدا مطعم
 شکر خدا که از مدد تحت کارساز • کلمی که خواستم ز خدا شد میسر
 راهم برن بومع رلال اینصرت که من • از حام شاه حرره کش حوص کوثرم

من جرعه نوش بنم تو بودم هزار سال • کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم
 شاهامن ار بعرض رسانم سر بر فضل • مملوک این جنایم و مسکین این درم
 گردانرت نه بشود از منده این حدیث • از گفتۀ کمال دلیلی بیارم
 گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر • آن مهر بر که انکس آن دل کجا برم
 بر من فتاده سایه خورشید سلطنت • اکنون فراغت است ز خورشید خارم
 نامم ز کارخانه عشاق محبوبان • گر جز صحبت تو بود شغل دگرم
 ای شاه شیر گیر چه کم گردن دار شود • در سایه تو ملک قناعت میبهرم
 عهد است من همه با مهرشده بود • در شاه راه سمر ازین عهد نگذرم
 و ختم کلام بدین مصراع می نماید

• ع • پادشاهان جهان بکام تو یار •

دوازدهم نور الله باصافه پانصد سوار بمقصب در هزار دویست
 سوار سر بلند گردین •

پانزدهم بمیرزا ابو الحسن ولد میرزا رستم صفوی ده هزار روپیه
 و بمیرزا نودر ولد میرزا حیدر بن میرزا مظفر صفوی پنجاه هزار روپیه
 عنایت شد •

دوم محرم شایسته خان که بفرمان والا از تنظیم و تنسیق سرکار
 سنگمذیر و جنبر را پرداخته روانه درگاه عرش اشتباه گشته بود باسلام
 سده سنیۀ سر برافراخت •

پنجم سید خانجهان که بعد از افتیاد عادل خان فرمان طلب
 او صادر شده بود شرف ملازمت اندوخته هزار اشرافی بصیغۀ نذر
 گذرانید - رستم خان و سپهدار خان و شاه نواز خان و خلیل الله خان
 و دیگر بندگان نیز همراه او سعادت آستان بوس دریافتند - سید

محمد ولد خان دروازه بادر منصب پانصدی پانصد سوار
بوازش یاب - در مشرق اولی این ماه مطلع مقرر مستحقان
عطا شد •

ندست و پنجم حاضران که نامرحامانی ده و ناز را با کومکین
خود در احمد نگر گذاشته روانه حضور شده بود نقلندم عقدت خلل
چهره طالع بر امروخت - و از پندشاه عذایب بخلعت خاصه و
حمد مرصع نا بهولکذاره و شمشیر مرصع و اسب ار طولنگ خاصه
نابراق طلا و خطاب بهادری کامیاب گردید و در همان نزدیکی
نکشودن حص حنیر و حرآن و ماش ساهوی معسد دهنوری
یاب - حکیم حوسحال بخدمت تحشیرگری این دوح معدن گردید •
ندست و بهم راز ستر سال ناصانه هزار سوار منصب سه هزار
سه هزار سوار و شیخ الهدیه ولد کشورخان ناصانه پانصدی پانصد سوار
منصب هزاره هشتصد سوار سر امرار گشتند •

عرا صفر شیخ عبد اللطیف سعیر از گنبدده مراجعت نموده
نادراک سعادت ملازمت ماسرگشت - و مطلع چهل یک روز بیه نقد
و حدس از حواهر گران بها و مرصع آلات و صد بدل برو ماده اران
میان ده میل نابراق طلا و در نابراق نعره و پنجاه اسب عربی
و ترامی نازدهای مرصع روس و سیمین و دیگر اشیای نفیسه که
قطب الملک مصحوب شیخ مشارالیده و شیخ محمد ظاهر بوکر
معتمد خود بطریق پیشکش ارسال داشته بود نا محلی ناطق
بپذیرانی اواسر و نواهی پادشاهی بخت و مهر قطب الملک
بمطراکسیر اثر در آورد - و مرصع دو یک روز بیه از نقد و حدسی که

قطب الملک در مدت اقامت از در آنجا بار داده بود : و آن
پیشکش گذرانید *

نقل انقیاد نامه قطب الملک

تعبید نامه مرید موروثی نیک خواه - مهملص و فدربی بلا اشتباه -
عبد الله قطب الملک آنکه - چون بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی ظل
- بمای خلیفه الرحمانی سلیمان سکونی صاحب قران ثانی خلد
الله ملکه و سلطانه - و انصاف علی العالمین بره و احسانه - که هزار جان
گرامی ندای نام نامی و لقب سامی آن حضرت باد - از روی کرم
و ظری و رامت جبلی این ناحیه مقرر را بشرايط ذیل نسیه بعد نسل
و بطنا بمد بطن باین نیاز مندرگاه جهان پناه مرحمت فرمودند - این
مرید موروثی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مینماید - که همواره
درین ملک خطبه چار بار با صفا را چنانچه اسم سامی هر یک از آن
اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صریحا در آن مذکور شود
مزون بنام نامی و لقب گرامی بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی ظل
مبشانی در جمع و اعیاد لا ینقطع می خوانده باشند - و هرگز
پیرامون روشی که سابقا خوانده اند نکرند - و پیوسته بر زر
سرخ و سفید سنگ مبارک که از درگاه عالم پناه کنده نرسداده اند
می زده باشند - و نیز قبول نمودم که از ابتدای سنه نه جلوس
مقدس مبلغ دو لک هون را که هشت لک روپیه می شود از جمله
چهار لک هون بابت نظام الملک سال بسال بی عذر و اهمال بسرکار
خاصه شریفه واصل سازم - بدین گونه که اگر پادشاه زند و والا گوهر

بلند احترام نظام بخش صوفی دکن باشد بخدمت ایشان فرستم
 و الا بهرنگ از عهدهای آن دولت اند اتصال که بر داشت صوفی
 مذکور برای رزق از معوض باشد برسانم - و هشت لک روپیه از
 حمله سی و در لک روپیه پیشکش که تا آخر سده هشت نالمقطع
 نویس بیاورند درگاه مقور شده بود باقی مانده بپای دو لک هون
 سال متصل که سده به حلوس مبارک باشد درگاه معلی فرستم -
 و آنچه تعارف قدمت حواهر و ملا و امپار و عمرها موافق بیست
 حضور اشرف بخدمت بهیمب گنگانده از پیشکش حال مشخص شود
 این مورد موردی تعهد می نماید که لا عذر واصلی بخرانده عامه
 سازد - و در سنوات آینده هم اگر جمعی در حمله زر پیشکش مرستاده
 شود همین طریق مملوک باشد - و بعد ازین همیشه با اولیای
 دولت عظمی از صمیم قلب بکریک و موالف و ممالعان که اسم
 بی مسمانی بیش نیستند از ته دل دشمن و مخالف داشم ناراستی
 و روح این بیاورند در تعهدات مذکوره طاهر و ناهر گردد و در حضور
 و معیت پناه مصالح و کمالات دستگاه مولانا عبد اللطیف برقرار
 صید دست گذاشته بسم یاد کردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام
 از من هر برد - و اگر خدا بخواهد باشد مصدر خلاف آن کردم
 ادایای دولت قاهره در انتراج ملک من محقق خواهد بود - طریق
 عهدهای دولت که صوفی دار دکن باشد آنکه چون همپشمان بخدمت
 پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و مددگی درگاه حهاب
 پناه کمر بدارت من چیست بسته اند اگر احیاناً عادلانه بعد از
 معارفت و ارباب عالیات از کوفه اندیشی و با عاقبت بدلی دسم

تضارل بملک این نیازمند دراز کنند ایشان در دفع شر آنها از من
و ملک من صمد و معاون باشند - و اگر باوجود آنکه این نیازمند
طلب امداد و اعانت نماید و صوبه دار دکن بتغافل بگذراند و
عادلخانه به منف و تعدی از من نیازمند مبلغی بگیرند آن مبلغ
درین هشت لک روپیّه پیشکش هر ساله میجری باشد - این چند
کلمه بر سبیل حجت نوشته شد - تحریر فی التاریخ شهر ذی الحجه
الحرام سنه هزار و چهل و پنج •

لله الحمد که مهم مملکت کثیر الفسحت دکن انجام پذیرفت -
و بسیاری از فتنه پژوهان پذیرای اطاعت گشتند - و یثتی که از
صوب صواب و سدان منحرف گشته طریق خطا و فساد می پیمودند
بظلمت آباد نیستی شتافتند - نخست قطب الملک حاکم گلکنده
به نیروی طالع دولت متابعت و انقیاد دروخته مشمول عواطف
بی کران شهنشاه ممالک ستان گردید - بعد ازان عادل خان حاکم
بمجاپور که در آغاز کار باغواهی دیو پندار - و اضل شقارت اندوزان تیره
روزگار - عواقب امور بنظر در نیاروده باندیشهای فاسد و ارادهای
کاسد از سعادت فرمان پذیری باز مانده مواد استیصال و اسباب
زدال خود - را انجام میداد - تاب مقاومت دلاوران نبرد آئین
نیاروده بمسلک مطاوعت در آمد - و مناشیر قضا تاثیر
خانان اقلیم کشا را پذیرفته مبلغ بیست لک روپیّه از نقود
و اجناس نفیسه که گذارش خواهد یافت بعنوان پیشکش
روانّه درگاه 'عرش اشتباه گردانید - از شگرتی اقبال خاقانی در
اندک وقتی چنین فتوحات مشکله بلویای دولت قاهره روزی

شت - و مدالع گروامند از پیشکش دولتمندان دکن و سروربانان
گوندراوه نا آنچه از دنان و اموال چهار فکوهیده کردار گذردن بوزن
عراق بصرف شعار گرفته بودند - همگی نزدیک دو کروڑ روپيه بود که
درست ششصد و هشتاد هزار تومان عراق و هشت کروڑ حانی رانج
ماوراء النهر است - بحرانده عاصره رسید - و برای ثامده و تددنرات
صانده حدبو آگاه دل و تردنرات شیران آهن گسل مملکتی که درانام
آبادانی قریب یک کروڑ روپيه حاصل داشت نا معادل مدهه و
موانل مدهه که تفصل انصاح آن وحد و هندی که در آن فکرومده
گذارده آمد علاوه ممالک مجرومه گشت - طالب کلیم انمعنی را
چه بیکو سرائیده •

• نظم •
شاهان محتسب کشور انبال گرم • تدب رعندو ملک وسرومال گرم
چل قلعه ددیکسال گرمی که بکشد • شاهان نتوانند نچل سال گرم
لله الحمد که ولایت دکن که از زمان حضرت عمرش آشنایی انارالله
درهانه تا اس عهد مملکت مهده که قریب بلحا مال پیری گشته
همواره مورد عساکر گیتی پندما بود - و همیشه استقام به بانه نیم
دست عالم آزار همب کشور کشای شاهدشاهی کشادش پیام -
و نعرهی و حسننگی مطابق حواش اولنای درلب تاهره تیسر
پندومت •

• نظم •
همیشه تانه رتانه در مهر و نازت اسر • دهان عیچیه گل را صدا بخنداند
لب مرادش ارحدده تنج مسده مداد • که حصم را سرحدده اش بگراند
پوشده مماند که از رنگ آرای انبال پخش از حلوس معدس درمار
ندین مملکت تشریف درموده بعله و استقله ددیا داران این سرزمین

شورش آئین را از غفودگی غفلت بر آورده و مگرای اطاعت و
 اعتقاد گردانیده بودند - و متنفذ پڑوهان و فساد پیشکانرا مالش
 بسزا داده بر بقع تبعات در آورده پیشکشی شایسته گرفت - شرح
 نهضت اولی آمده چون از بی رشیدی و کارنشانیی شاهزاده پرویز
 که با عبد الرحیم خانخانان و خان عالم و خانجهان و مهابتخان و
 شاه نواز خان و عبد الله خان بهادر بل تمامی امرایمهم دکن معین گشته
 بود - و مدتی دراز در اینجا اقامت داشت کار ابتدرشد - و دلایا داران دکن
 باهم منفوق گشته بپیگیری ولایت بالکهاست راحتی قلعه احمد نگر
 متصرف گشتند - و چاره کار منحصر در تعیین این بزرگ کرد
 پروردگار شد - لاجرم حضرت جنت مکانی اعلیٰ حضرت را که فتح رانا
 نموده آمده بودند بعنایت خاصه و چارقب مرصع که دورگریبان
 و سرآئین و دامانش بآلای آبدار مطرز بود و خلجی مرصع باپهلونگاره
 و شمشیر مرصع و دواسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دیگری با
 زین طلا و فیل خاصه باایراق نقره و ماده فیل برنواخته و بغطاب
 شاهی که درین دردمان عرش مکان تا امروز بشاهزادهای مرحمت
 نشده اختصاص بخشیده بر منصب آنحضرت که پانزده هزارمی ذات و
 هشت هزار سوار دواسپ سه اسبه بود پنج هزارمی ذات و دو هزار سوار در
 اسبه سه اسبه افزودند که مجموع منصب بیست هزارمی ذات و ده
 هزار سوار در اسبه سه اسبه باشد و خوانی چند مشکون بآلای و دیگر
 جواهر از ملبوس خاصه نزی آنحضرت آورده نموده اند - که آنچه خوش
 آید بردارند - پادشاه والا گهر تسبیح مرواریدی که لعل و زمرد نیز
 دران منظوم بود و حضرت عرش آشیانی مکرر بر سر تاجور خویش

بسته بودند و در تبرک نامش گریه می آن نمود در کردند - حضرت
 حبیب مکانی آنرا یک مسجد دیگر که در گوش مبارک خود می
 انداختند و یکایک روپیه نمیدادند و مرخص نمودند - و
 روز جمعه سلج شوال سال هزار و نصد و پنجاه هجری مطابق
 دهم آن ماه از احمد بن منصور مرخص ساختند و به باب
 حار یرلج رفت که سراولی ساه رانده پرویز نموده بحساب الهیاد که
 در قبول او بود رو به سار و معبر گشت که حضرت حبیب مکانی
 نماید و که مکل دلگشی است و هوای خوشی دارد خاصه در آنام
 فرماست تشریف فرمایند - و اعلی حضرت نجفیه و مبارکی نا
 قلیلی از امرا که از رکاب طغر اندساب حضرت حبیب مکانی به همراهی
 موکب اقبال نامرد گشته بودند از راه چنتور و مندور عارم معصوم
 گشتند - چون این سرزمین مسرحد را از سرسلگه متصل بود و
 از خلوص نمودن و روح عدت و حق گذاری عذاب و سپاس
 داری نوازشات اراده اسلام عتبه ملک مرید نموده - از مهربانی و
 مروتانی بحسب مرید عزت و اعتبار او که دستگرفته اعلی حضرت
 بود رای زانان را دستوری دادند - که خدمت سراسر سعادت بیارزد
 زانرا بر دامت رای زانان در مقام انتباه که فزون کوهستان است
 موکب منصور پیوست و دولت گزین نام - و پس از تقدم
 مراسم ندگی لختی حواهر و صوغ آلا و ابدان و فلان بطریق
 پیشکش گذارنده از پادشاهی او را رعایت خلعت ماحر و حمر
 مرصع با بهولنداره و شمشیر مرصع و دو اسب از طویلانه خاصه یکی
 عراقی دیگری زاهور فارس طلا و مطلا و بدل از حلقه خاصه نایران

نقره و ماده نیکل مرا مرازی ساخته و خست انصراف دادند - و
 چکات سنگه پسر کلان نخستین پسرش را با هزار سوار در رکاب نصرت
 نصاب گرفتند - و از همین نواحی علامی افغانها و رای رابان را
 با دکلای عادل خان نزد او و مدیر یکی مخاطب بمعتمد خان و رای
 جادو داس را پیتس قطب الملك برسم سفارت فرستادند - و نشان های
 والا مشتمل بر ترغیب و ترهیب نگارش یافت - که اگر ولایتی که در زمان
 حضرت عمرش آشیانی و نخستین سال جلوس حضرت جنت سکنی
 پارلیامی دولت متعلق بود باز گذارند - و سر بر خط فرمان پذیری
 نهند و من بعد از جاده اطاعت و انقیاد انحراف نبرزند - و پیشکشی
 از جواهر و مرصع آلات و دیان بگذرانند - از مدامات اسراج قاهره آمن
 خواهند بود - والا آماده هلاک باشند - و بنفس مقدس شکار کمان
 قطع مسامت می نمودند - چون از آب نبرده عبور واقع شد خانخانان
 و خاشاچان و مهابت خان و شاه نواز خان و عبد الله خان بهادر
 و راجه سورج سنگ و راجه بهار سنگه خلف راجه مانسنگه و داراب
 خان و راجه برسنگه دیو بندیل و دیگر امرا و منصبداران کومک
 آن صوبه برسم پذیره شتافته سعادت ملازمت اندوختند *

روز در شبده پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و بیست و ششم
 هجری مطابق بیست و سوم اسفندار شهر برهانپور بقدرم ظفر
 لردم رونق خلد برین یافت - در همین تاریخ حضرت جنت مکانی
 بشادی آباد ماند و نزول اجلال فرمودند - از آنجا که باس این
 شایسته ارننگ ظل الهی آرام از دل های کچکرایان برگرفته بود
 و هراس این قهرمان الهی خاطرهای نخوت مندان در گرفته -

عادلخان که با حال نشان هیچ شاهراده را استقبال نه نموده بود -
چون نجاتش رو نه دیداری داشت پس از آنهمی در رمبول علامی
درای رایان نخواستی بخاپور مقدم ایمن گرامی داشته تا ار کبیره
که بدیج کردهی بخاپور است باستقبال نشان عاطفت که محل امن
و حرر خان او بود شقامت - و مقرر حالت که آنچه از ملک
پادشاهی فصرف در آورده تا بلند احمد نگر و مقالید سایر
قلاع تسلیم نماید و پیشکشی شایسته از خود و دیگران یا داران
دکن سرانجام داده و پیچ سرور سلطنت درستند - و شاه راه
مطامعت مسالوک داشته دیده از دایق ندگی و خدمتگذاری
برو نگارد و هواره مراتب اخلاص در نخواستی را پاس دارد -
و بر طبق تمهید پانزده لک روپیه شش لک روپیه نقد و نه لک
روپیه حواهر نمیده و مرصع آلب زرینه و پنهان اسپ عربی
و عربی براد و پنهان و بل کوه بهان نرسه پیشکش مصحوب
ایمان ارسال داشت - و کلید احمد نگر و عمده حواله نمود - و قطب
الملک بپررهم پذیرد و دیگر ادا ف تقدیم رسانید - و پیشکشی
از مواد حواهر و مرصع آلب گران ارز و دنان نامی و اسپان عربی
و عراقی که قیمت مجموع آن هم پانزده لک روپیه بود سامان نموده
با مرستانهای آستان بالا روانه ساخت - و مهمی چنان دشوار
بطرری چیدن آسان در عرض هفت ماه از روز رسیدن نه برهاپور
انجام پذیرفت - حاکم کشورستان پس از مرودت دولتخواهان
از برد عادل خان و قطب الملک هاندیس و برادر احمد نگر
را نخواستگان صاحب موده خوانه فرموده شاه نواز خان حلف

ار را با دوازده هزار سوار بخبرداری محکم مقتوحه تعیین نمودند -
 و نگهبانی در یکی از پرگنه‌ها بقرار داده کرور دام جمع داشت و چندین
 پرگنه در آن در وقت دکن نیستند؛ قطع آن و قلعه احمد نگر
 و دیگر قلعه و تهاجمات بعهده یکی از امرای جهادیت دار مقرر
 ساختند - و سوائی دوازده هزار سوار که با شاه نواز خان تعیین
 فرمودند هزده هزار سوار دیگر که مجموع سی هزار سوار باشد
 و هفت هزار پیاده تفنگچی بکومک خان‌نشینان معین گردانیدند -
 و چون خاطر نظام ناظر از نظم و نسق آن دیار فراغ یافت رایات
 اقبال بصوب ماندو نهضت نمود - و راجه بهیم که باجوتی بنادیب
 مرزبانان گوندوانه از برهانپور مرخص گشته بود مراجعت نمود
 در اثناء راه بموکب اقبال پیوست - و ولک روپیه نقد و شصت
 فیل از زمیندار چاندا و یک لک روپیه و سی فیل از زمیندار
 جابنا آورد - و بهیم بیگ میر بخشی که با موجی به تنبیه بهرجی
 زمیندار بکلانه دستوری یافته بود درین وقت ار را با انیالی که داشت
 به پیشگاه حضور رسانید - و چون پس از طی مراحل حوالی ماندو
 بهیم سرادقات اقبال گشت - مهین پور عظمت بادشاهزاده محمد
 دارا سکوه که سعادت پذیر خدمت جد امجد بودند بحکم آنحضرت
 با جمیع امرای ذی شان باستقبال شفاخته احراز سعادت ملتزم
 نمودند - و بعد از یازده ماه و یازده روز یازدهم شوال این سال موافق
 هشتم مهر ماه بساعت مختار اعلی حضرت ملازمت والد ماجد
 نمودند - حضرت جنت مکنی بی اختیار از جا برخاسته و قدمی
 چاند پیش گذاشته در آغوش عاطفت کشیدند - اعلی حضرت هزار

مهر بطریق بدر و هزار دیگر در سبدی تصدق گذرانیدند - و درین
 روز میل مرداک را که به قمری اقبال عادل خان بود و مشار الیه
 اسرا معلوان پیشکش به علیحضرت مرستاده بود دایراق طه و ماده و میل
 و در میل نچه و نورس صلح و قچه هزار حواهر و مرصع آلات بدیده که
 از احمده لعلی بود قریب ده هجده تانگ وزن که باین کلانی لعلی
 در سرکار پادشاهی نمود چنانچه حضرت خدمت مکانی فرمودند که
 تا امروز لعلی زیاده از دوازده تانگ به طور در بدیده و رای رایان
 دو لک روپیه نقد که عادلخان بار داده بود از بیجاپور بکوه مرستان
 آورده بملع سرور خریده در وقت ملازمت امینحضرت پیشکش نمود -
 و بیلیم بادر تمام عمارتی نوین هفت تانگ و قیمت پلخان هزار روپیه
 که مان وزن و قیمت بیلیم در سرکار پادشاهی نمود - و یکا تظمه
 الماس نفیس و یک دانه مروارید عظمی تقدیم و یک زمرد نو
 بادر مدظر امور در آوردند - حضرت خدمت مکانی خدو نشاتین را
 بحضرات والای شاه بهان موارث فرموده فرمیدند این بهان اقبال
 که بیست هزار ری ذات و ده هزار سوار دو اسب و ده اسب بود ده هزار ری
 ذات و ده هزار سوار دو اسب سه اسب و اسب و اسب - که مجموع مدصب
 سی هزار ری ذات و دهست هزار سوار دو اسب سه اسب باشد - و خلعت
 خاصه و چار تب که در گردن و سر آستین و دور دامان آن مروارید
 قیمتی داشت و خلعت مرصع با پهلوانکار و شمشیر مرصع با مرصع
 پردله که در منج احمد مگر بدست افتاده بود و حضرت عرش آشیانی
 بحضرت خدمت مکانی مرصع فرموده بودند و یک لک روپیه
 قیمت داشت و لعلی که عالیجناب خلد ایاب حضور مرصع

مکانی والدۀ ماجدۀ حضرت عرش آئینانی هنگام ولادت حضرت جنت مکی رو نما آورده میدادند با در سرور بود کلام عزایمت نمودند و بصفت اعلا مرتبت و اسنای منزلت آن عالی گهر از جهرو که فرود آمده از خواشای نثار یک خوان جواهر بدست جود پیوست بر تارک مبارک افشاندند - و ترفندی عمر و درلت و جاء وحشمت این شایستۀ دیهیم و تخت از حضرت احدیت مسالت نمودند - افکاه بر فیل سرناک که بمس قوی هیکل و قنومند و خوش ترکیب و سربلند بود و از امراء نوع خود کمال امتیاز داشت سوار شده بدرون غسانخانه رفتند - و بفشانیدن نثار از زمین و یسار جیب و دامان خلقي بر آوردند - و آنرا بنور بخت موسوم ساخته سرآمد جمیع انبیال خاصه گردانیدند - و قیمت یک لک روپیه قرار یافت - و از آن روز باز مقرر شد که اورنگ نشین فرمان دهی همواره در محفل مقدس متصل سر بر والا بر ساندلی جلوس میدنموده باشند - و اعلی حضرت پس از روزی چند پیشکش را که هورده خوان جواهر و سرمع آلات بود و در صد فیل سه بایراق طلا یکی نور بخت که سابقا مذکور شده در مین هنونت سیومین بخت بلند و قیمت هر کدام یک لک روپیه شد - و اگرچه هنونت و بخت بلند از نور بخت بلند و عظیم جثه بودند اما نور بخت بحسن صورت و تناسب اعضا امتیاز داشت - و نه فیل بایراق نقره و صد اسب عربی و عراقی سربازین سرمع در صحن دولتخانه خاص و عام ماند و بترتیب و آئین که دیده روزگار ندیده از نظر اقدس حضرت جنت مکانی گذرانیدند - و قیمت مجموع بیست لک روپیه شد - و سوای پیشکش دو لک

رونده خواهر و سرجمع آلات که از اسحهاء لعلى بود حوتش رنگ دعایست
 بهمس نورس پلج و دم تافک که دمب آن پلجاء هزار رزیده سد
 بدور محمل و شصت هزار رزیده خواهر و دگرنگمان بطریق از معای
 دادند - که مجموع دمب و دو لک و شصت هزار رزیده موافق
 هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران و عرب صد لک خانی رائج
 مازاد اُمهر باشد *

بغا بهصفت ثابته آباء

چون همگی دمانداران دکن پدما بکروئی و بکوائی بسته در
 محالعت اولیای دولت هم دانسان گشتند و درمب پنجاه هزار
 سوار به هندک احمداعی تاشهر نرها پور رسیده آنچه مملکت دکن
 داخل ممالک مصر و دود چه از صوغ دکن که احمد بکرو و حاجی
 آن باشد و چه از بالا کجات و پادان گهاب درار و ولایت حادیس منصور
 در آورده نرها پور را محاصره نمودند - و جمعی از آب درنده گذشته
 به بهب و عارب ولایت ماندو که از مصاصات صوغ مالوه احب
 پرد احمدک - و عدد الرحم حانجان صاحب صوغ آنجا که نا کومکدان
 آنصو و حصار دشمن و قلعه گرس دود عرصه داشت نمود که اگر پهل
 حصرت عرس آشنایی که از فتح پور بلغار فرموده در ده روز بکرات
 رسیده حان اعظم و دگر رندها را ارتنگهای محاصره منبر امان و گجراتدان
 رهائی بخشیدند و فرمان رسد و تدارک فرمادند حان کشیمی
 رندها شد - و الا از دافوس پرمتی و حممت درستی نائن را چو رنده
 اهل دمنال خود را جوهر که عذاب است از کشتن انجان از راه
 اضطرار نموده آن بدوی و دیگر رندها حان جویشتر را بدای کار

آن حضرت خدادیم ساخت - حضرت جنت مکتبی در اثنای
نمادای نزهتگاه کشمیر عریض داشت - طالع نموده و بخدیو اقبال
داده فرمودند که از جوهر ذاتی و دلیری جبلی و نظرت بلند و همت
ایمان پیوند فرزند سعادت مند چنین متوقع است که بآئین جد
امجد ذریعه رستگاری جهانی و وسیله زندگانی عالمی گردن - و ملک
از دست رفته بنصرف در آرد - و جزای کردار نکوهیده حکام دکن
در کنار روزگار شان نهد - خاتان عدو بند کشور کشا به شگفته روزی
و کشاده پیشانی پذیرای حکم معلی گشته بموقف عرض رسانیدند
که سعادت این فرزندان که مصدر خدمتی گردن که بکارهای حضرت
عرش آذایی مشابه باشد - و موجب خشنودی و رغبت حضرت
و مقرر شد که پس از معارفت بدار السلطنه لاهور عازم مطلب گردن -
چه اکثر ملازمان اعلی حضرت با رای رایان مشغول تسخیر حصار
کنگره بودند - و چون در اوایل دی ماه این سال روزی که رایات
جهانکشا از کشمیر مراجعت نموده بدار السلطنه لاهور نزول اجلال
فرموده رای رایان بعد از کشایش این حصار دولت ملازمت دریافت
رخصت اعلی حضرت را بصوب دکن موجب توقفی نماید - حضرت
جنت مکتبی غرض شهر صفر سده هزار و سی هجری مطابق چهارم دی
ماه خلعت خاصه با چار قب مرصع که دور گریبان و سر آستین
و دور دامان به لالی آبدار زینت یافته بود و خنجر مرصع و شمشیر
مرصع و در اسب سر آمد اسپان خاصه یکی عربی با زین مرصع و دیگر
عراقی با زین طلا و نیکل خاصه فتح جنگ نام یابراق نقره و صافه نیکل
عذایت نموده از دار السلطنه لاهور رخصت فرمودند - و رای رایان

که ندارد گی. • صدر پنج ولعه کاکره شده بود لحامت و اسب و مدل
و حسب التماس اعلى حضرت خطاب راحه بگراما حید - رزاحه
بهدم و امصالحا و چندی دیگر محکم و اسب - و نردی محکم
تلها نوارش یافتند - و مقور گشت کد پس از انجام مهم و حصول
ببروری موی چهل کرور دام سائق که سی و هشت کرور طلب
منصب سی هزاره دت و بیست هزاره سوار در آید به آید بود
و دو کرور انعام ده کرور دام دیگر از محال دکن و هندوی پنج تن
گردد - که مجموع پنجاه کرور دام بوده باشد - و عند الله حال بهادر
و حواحه ابوالحسن و لکمر خان و سردار خان و سید نظام حلف
میران بهار صدر و معدد خان بخشی و راعه بویس لشکر منصور
و جمعی دیگر ر بندغا و گروهی انوره از برق اندازان سوار و پناده
پانزده تن در خدمت جد و امال معر گشتند - و پنجاه لک روپیه
از حراجه همراه ساختند و چون ظننت معده از سعادت اندی
و هدایت مردمی سرشته اند و داب اندس به حاس و مکارم محکم
گشته حدبو بساتس که از شرب داده که باعث آن رضا خوئی
حضرت حذب مکانی بود منظر و منادی بودند هرگز بی باغی
و ضرورتی مرتکب نمی گشتند و در اناه حش تکلیف حضرت
حذب مکانی ارتکاب می نمودند - همواره همب آسمان پدید برای
ترک آن خردای سب بود در قوس که متوجه تسخیر ممالک
دکس میشدند انهار مرصه نموده بعض حضرت حلت مکانی
رسانیدند - که سعوت مهم دکن بر حضرت واضح است این مرتبه
معامله دسان سائق بیست لک نواتس از آن دشوار تر است -

خواهش آراست که چنانچه حضرت ذبیحی سقانی فردرس مکایی
 هنگام توجه سوار شد رافا سانکا که با لشکر گران با آن پادشاه دیدار
 معرکه آرای مبارک شده بود از شرب خمر توبه نمودند - و بیمن
 نیت حق گرا امداد آسمانی رسید - و فتح و فیروزی نصیب گردید
 این مرید نیز در انتهای سال حال که انجام قرن اول عمر است
 و حی سال قمری تمام میشود از ارتکاب باز آید تا ببرکت آن بر
 اعدا ظفر یابد و پیش قباء و ولای نعمت سرخ زرینی حاصل نماید
 درین باب از حضرت التماس اجازت دارد - آنحضرت تلقی
 بقبول نموده و تسعین فرموده برگذارند که حق سبحانه و تعالی
 گرامی فرزند را درین نیت راجح دارد - و توفیق کرامت کند -
 خدیو خدا شناس در بیست گروهی کهاتی چاندا روزی که جشن وزن
 قمری انجام سال سیم و آغاز سال سی و یکم از عمر این طراز بر
 کنار آب چنبل منعقد شده بود شرابها را در آب مزبور ریختند -
 و اسباب بزم باده از ساغر و صراحی و دیگر ظروف مرصع و اوانی
 طلا شکسته بفقرا و اهل استحقاق قسمت نمودند - زهی توفیق و
 خبی سعادتی که باذن و فیاض اسباب عیش و کامرانی و فرادانی مراد
 تنعم و شادمانی از کمال شناسائی در عین برفائی و هنگام استیلا
 شهوات و استیغای لذات

• مصراع •

نفس خود کام رام گردانند

چون حوالی اجین مضرب خیام فیروزی شد از عرصه داشت مسجده
 تقی فوجدار مالوه که حراست حصار ماند و نیز بعده از بود بمسامع
 علیه رسید که منصور خان فرنگی با قریب هشت هزار سوار دکنی

از آب برده گذشته و اطراف قلعه سوخته دست بهما و عارت دراز
 ساخته است پادشاه درونی حواحه ابوالحسن را برسم منملای
 با چهار هزار سوار از ندهای پادشاهی و مردم دنگ مدو بخشی
 خود را که هزارانی حواحه مدو مقوس بود داهرار سوار از ملارماں سرکار
 خود دستوری دادند - و حکم شد که محمد تنبی که داهرار سوار در
 قلعه است پس از رسیدن حواحه بمابدو باز پیوسته اتفاق عدم را
 مائش دهد - دلاوران رزم حو نمائی ابدال عدومال مقادیر را
 مکرر شکست داده از آب برده گذر دهند - چنانچه عدم را محال
 آن نماید که مابدو برده و برها پدر توقف تواند نمود - و سوار
 نموده باشکرگان خود که در دواخی درها پیور بود پیوست - و سوار
 موج مدو پیور بر کنار آب میسرور دایره مدوده حقیقت معروض
 داشتند - برامع شد که تاوصول موکب چپانکشا همایا امانت
 گیرند - و اعلام طغر التمام کوچ بر کوچ نره روزی در آمد *

و دست و دهنم رنج آخر سال هزار و ستم که روز نوروز بود
 شادی آنان مادی بود طغر آمون زلف تیره یامب با آنکه همگی
 امرای تعدات موکب ابدال بر حده بودند و در رکاب سعادت
 چندان حو میزی بود و عراض حالتیان و دیگر دولخواهان ظاهر
 دس متواتر رسید که عدم عاصب و حتم باستظهار گذر ناد بحوب
 در سرئی معر حه داده حیره و حیره گسسته است - اگر تا لاحق شدن
 امرا بمعسکر ابدال در مابدو امانت فرمانند مصواب ابر است
 و اکثر دولت ا درازان حضور بیر درین رای موافقت داشتند - اما
 شهسوار مصهار مدروزی که مطمح نظر حق دیدش تاندد مدو

آسمانی است - قلت موافق و کثرت مخالف را دزنی نهاده پس از توقف چند روزه که بجهت قسمت اسلحه و توزک امواج در ماندن واقع شد شب دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی مطابق شانزدهم فروردین بصوب برهانپور مهست فرمودند - و روز شرف بر ساحل آب نریده دایره شد - در همین روز عبد الله خان بهادر با در هزار سوار از خود و همراهان از کاپی که در تیول او بود رسیده شرف ملازمت ادوخت - و درین منزل ترتیب امواج هنگام سواری بدین نمط مقرر گردید - فوج قول بذات اقدس زیب و آرایش پذیرد - فوج هراول بهرداری عبد الله خان بهادر اعتضاد یابد - هراولار بیواجه ابوالحسن معتظهر گردد - جو انغار بر اجه بکرماجیت قوت گیرد - تا عبور موکب گیتی نور از آب نریده خانچانان از بیم شنیدم برسم پذیرد نتوانست شتابت - و چون نوزدهم جمادی الاولی مطابق بیست و سیوم فروردین حوالی برهانپور مخیم سرادق عظمت شد خانچانان باندیشه آنکه بمبادا غنیم عرصه را خالی یافته از طرفی بشهر برهانپور در آید کومکیان را در اینجا گذاشته تنها آمده احراز سعادت ملازمت نمود - و در ساعت بجهت محافظت شهر رخصت انصراف یافت *

روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاولی مطابق بیست و ششم فروردین شهر برهانپور بقدم میمنت لزوم آسمانی پایه گشت - و تمامی بندها دولت ملازمت دریافتند - و خانچانان و کومکیان و سکنه - شهر که دل از جان برداشته بودند و از ناموس مایوس گشته حیات تازه و نشاط بی اندازه ادوختند - و چون غنیم

داده گندم دار خود و موی لوی طغر انما از حواسی شهر درجاست
 و در اینجا دور که پنج گروهی درها چور است رخل انماست اندام
 حدبو انبال از حاسنان و عند الله حان و داراب حان مور حاسنان
 و حواحه الوالحس کنگش حواهند - حاسنان که از رمان حصور
 عرش آسانی تا امروز حاسنان و مهسالز و انانوی حصور
 حعب مکانی بود معروف داشت که ازین رهگذر که میآید
 بود و اندلی تمام دارد و تا امام تارش در ماه بدش نماده
 و درین مدت در سبب شدن حرارت تودن دشوار است اگر
 لسكر منصور امواج معاهدرا از آب عادل آباد که هعب گروهی
 نرهانیور است و ندرای نوره ران دن روزگار گذرا ده هماغا
 تومع نماد بعد از سپری شدن درشکال نوبتی ارد میعال
 ندادگهاست برآمده نسمجر آن ملک مرداحده خواهد شد - عند الله
 حان بهادر و داراب حان و حواحه الوالحس تصور است این رای
 نموند و معروف داشتند که حابعی مهسالز محص حواس
 و عن صلاح - نرزن عرب دهم حداد که کند هم بر آسمان
 می اندازد رعب که آنچه ندها را بمقتضای درخواهی در حور
 دایش محاط رسد بموقع عرض رسانند احوال هرچه رای
 دورین ما بقاصا کند انشاء الله بفعل خواهد آمد و چون اطاعات
 تعدمانان صوبه دکن در تصرف عدم بود و ازین رهگذر پرنشانی
 تمام احوال آنها راه انقه حکم سک که طلب آنها بعد حساب نموده
 معروف دارند و متصدیان حواء و حده طلب نموده سپاه در حصور
 اندم تن کنند و نداد مقدس از مسکوی انبال برآمده با رع

شب بعطای زر سی پرداختند - در عرض سه روز مبلغ سی لک رپیه که صد هزار تومان عراق و صد و بیست لک خانجی ماوراء النهر باشد به بندهائی که ازنی جاگیری در کمال عسرت و صعوبت میگذرانیدند عنایت فرموده سامان بخشیدند - درین ایام سم گانه جز آن قدر وقت که بادای صلوات و تناول نعمت خلصه ونا کند اوقات بکار دیگر سوای زر باشی صرف نمیشد - و سی هزار سوار مکمل که از جمله آن هفت هزار سوار گزیده خوش اسپه تمام یراق از سرکار اعلی حضرت بود و باتی لشکر پادشاهی تزرگ - اختم پنج فوج هر فوجی شش هزار سوار خونخوار خنجر گذار بسر کردگی پنج سردار - داراب خان - عبد الله خان بهادر - خواجه ابوالحسن - راجه بکرماجیت - راجه بهیم - قرار دادند - و خانخانان را در خدمت نگاهداشتند - تا کار شکنی و تزییر و تزییه و توالد کرد - و چون برای سرداری کل لشکر یکی ناگزیر است تا همگی بندهای عمده نزد او فراهم آمده صلاح کار برگزینند - و در مصاحبت و تفککش همداستان شوند با شلیقی کل بظاهر بر داراب خان مقرر شد - و در حقیقت بر راجه بکرماجیت - چه مدار کار برو بود - و خزانه با او .

و شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق بیست و نهم مردردین بعد از انقضای سه روز از روز دخول جمیع امرا و اعیان و سایر بندها را بقدر مرتبه بخلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب و نیل بر نواخته دستوری دادند - و در چربیده ساختن این انواع اهتمام تمام بکار بردند - و اوشاک فرمودند که غنیم

مرصت خنک قرانده که اهل این دیار برگریزی نامند نداده و
بهیئت اجتماعی جلو و بررسیده و بضرب تیغ و سنان برای قرار
انداخته بنگاهشی بد دارند - و در اثنای تعاقب بقتل را سردمار از
روزگارش برآرد - و چون مدتی که صاحب مدار و اختیار بود در حقیقت
نظام الملک او - و با نظام الملک جریانی نه - چه همواره او را در
قید نگاه میداشت گاهی در مجلس می آورد و خود دست بسته
پاش او می ایستاد - و دیگران مصفی در میمن و مدوی در یسار
می ایستادند - نه او را یاری نگاه بجانب کسی - و نه ایشان را
محال نظر مدوی او تا بحرف و حکایت بچه رسد - پنجاه هزار سوار
بسرمداری یاقوت حال حمشی سپه - امار خویش که اصطلاح دکنیان
بیستی خوانند همین ساخته بود - همین که سران امواج بحر امواج
از آب برهادرپور که به پنهانی موسوم است گذشته - و مطابق ارشاد
اندس نائن شایسته امواج بر آراسته - یک گروه بوزدیدند -
سجدرگی و خیرگی مغرور مغربی و کثرت نمودار شده هفگمگ آویز
و سنبز قزاقان که شیوه دکنیان است گرم گردانند - و آتش پیکار
زبان بر کشیدن - هوا از دانهای عظیم گره نار گشت - و زمین از هم
ستوران در لرزل نثار سیماب - داوران عرصه هبجا و شیران
پیشه و عا بطریقی که از پیشگاه پادشاه حقیقت آگاه دور بین صواب
گزین هدایت رفته بود سر پنجه حلاوت کشاده - و تیغ حور آشام از
میان کشیده - برق دار صاعقه کردار حلو انداختند - و حملهای کوه
شکن غنیم را برداشتند - مخالف از بهیاب سطوت بهادران و بیم
صولت دلیران روی حمیت از معرکه کارزار بر قامت - و بیل

زانسانیه بر روضه ساز روزگار خود کشیده راه قرار پیش گرفته است . بدست
 گرفتاری شدند آن گروه دلاور . چو لشکر پیر دم سلورده از پیش سوار
 یکی پیاده آمدند تا جان آورد . کلاه آن دگر تا سر آسان برد
 امواج ماهره تماشب رسیده از آب عادل آباد که خانه امان مهر و روض
 داشتند بود که اگر در مرض دو راه تا رسیدن برسات غنیمت را ازین
 آنها گذرایند آید کار عذابی بدو قوم آمده باشد . گذرانیدند . و از
 مخالف جمعی قتل . بدوی اسیر گشتند . و فرزندان احباب و شتر
 و بالایی و شاهها بدست و از آن امان . و بدین کار است بدست ازان قضا
 و قدر لشکر سلور در روز در اندامی طای مراحل و قطع منازل
 شاهان را مالش پسرا داده جمعی مقتول و برسی ماسور
 میگردد لرید . و باز برادران و پادشاهان آن چنان تلک شد که بدست آید
 و از منظر کشیده هر دریغی بطریق شتابست . و هر بدوی بگهائی
 برآمد . لشکر اقبال ششم روز از دهانست برمال گهاب دیول میانو (که
 شاهزاده پرویز را آن لشکر گران و حشر به گران و فوئیدان عظیم الشان
 سئل بدست اقبال و شاه اعظم و سرزاد حاتم و راجه مانسلکه و سهاست
 شاه و عهد الله شاه و دیگر سوار و سواران و اسرا و اعیان بل کل
 لشکر باند . اهی در مرض دو راه بدست اقبال و سید . و از اسرا
 زانم برگشته و تمام ملک ااکمات را بطریق ساج بقدرک غلام
 داده بدو پادشاه (بدست خود) بر شد . و چون بیکر کسی که اداستگاه
 سادر تیره اختر بود و آرا بعد از شمس دادی دهد الله شاه بدست
 آنان مودوم ساخته سختی بدید و بدیعی بدید در هدایت و آبادانی
 آن ارادان کوشش و جد و جهد بیکر برده بود رسید . و سادر از سدر

حوش و قلمه دولناد پناه بود امواج فاهره سه روز در کهر کی بوده
 عمارات شهر و نظام الملک و عمده محاکم سعاد در اسر ساخته رو
 نه پش گذاشت - تا از اسرا ملک آباد و معمور نظام الملک که
 ولایت سده ممد و ناسک و آن بواحی داشت و هرگز مدم لشکر پناه شاهی
 مدائن بر سنده در شده عدل و اسر و مهم و عارت حراف مطلق
 سار - ادبار پزدها در حدس و نبودی معب آرا گشته دار نمجارد
 پردا حنند - سپاه طغر لوا داد مردی و مردانگی دادند و گروه اندوه
 از مخالف نکوی مستی سعاد - ممد اردند بدرنگی افعال و اسبیه
 و موزجی "کادان" و شکستهای فاحش پی پی لشکر نکست
 اثر خود - چاره کار منحصر در اطاعت و انعام اولنای دولت
 حارود طراز دانسته تقدم عمر و انکسار راه حمال و مدام پندون
 و طلب عفو و رحمت گشت و کلامی معتمد بود راحه بکر ماحدث
 مرسانه الدماس نمود - که حصر در محقق مهم دکن عادلان
 را مشمول عواطف و عنایات ساخته در قول او اعتماد فرمودند -
 امدوار است که اس فار داع علامی در فاعله اعتماد اس خاکسار
 کشد عهد می نماید که من بعد بهیج وجه سر از حظ مرمان
 پدیری نه بلیچد در دفع اطاعت و ملاک عمودیت در گرس داشته
 باشد - و از ملک پادشاهی آنچه از تصرف در آمده باتمام دارلنای
 دراب فاهره تسلیم نماید - پس از آنکه جمع از عرصه داشت
 راحه و مسامح دعا یق محام رسد حکم شد که پدیرائی ملتس
 مشروط آنست که هر سه دنیا دار دکی پنجاه لك روپنه نصف نقد
 و نصف حاس از حواهر و مرصع آلات و اعیال و دیگر تحف و

نقایس و از آنجهله بدست لک روپیه عادلشان و هزده لک روپیه
قطب الملک و درازده لک روپیه نظام الملک بطریق پیشکش
ارسال دارند - و محال مشترکه که در تصرف نظام الملک است
و جمعی چارده کرور دام بامغیای سلطنت متعلق باشد شرحش
آنکه در عهد دولت مهد حضرت عرش آشیانی تختی برگدات بالکل
داخل ممالک محروسه شده بود برخی ازان در تصرف اولیای
دولت آسمان دولت بود و پاره بدست نظام الملک و از آنرو که
بار اول در حدیقه دیاداران دکن باهم متفق گشته ولایت بالاگپات
و قلعه احمد نگر متصرف گشته بودند - و خدایو ارزنگ و دیپیم
بدکن رسیده و ازینان انتزاع مملکت نموده سی لک روپیه پیشکش
گرفته بودند - قرار چنین بماند بود - که آنچه در زمان حضرت عرش
آشیانی مفتوح گشته بود به بندگان پادشاهی تعلق پذیرد - شرکت
درین محال باقی مانده بود - درینولا حکم فرمودند که محال مشترک
بالکل داخل ممالک محروسه باشد - و چون غنیمت یوزد حکم اقدس
شرف اندوز گردید - از اینجا که دل از حیات برگرفته بود و دست
از نباتات شانه بقبول و ادعای آن منت بر خویش نهاده معروض
داشت - که محال مشترکه با اولیای دولت می - یارم و درازده لک
روپیه حصه نظام الملک بلا توقف میرحانم - قطب الملک نیز از
گفته من بیرون بدست - اگر عادل خان در دیاید و سرقاپی نماید
و وحی بسرکردگی راجه بکرم اجیت دستوری یابد - که این غلام همراه
بود ولایت ادرا پی - پیر مواکب خواهد گردانید - و زیاده بر آنچه
حکم میشود از خواهد گرفت - بعد ازان که اینمعنی بموقف عرض

اظهار اندس در آمد از پیشگاه حضور حکیم عند الله گیتی مرد
 عادلجان و قاصی عند العرفز مرد مطب الملک و کهتر داس دراز
 واحد نکر ماحدیت پدش نظام الملک برای آوردن پیشکش معین
 گشتند - و چون بلخاه لکساروپیه تفصیلی که گذارش بامت مصحوب
 مرستاده های درگاه نا ونگاهی ایثار تا حقار قدس رسید - نادشاه
 گیتی حقار عرصه داشت مدارکناه اس منج عظیم مصحوب رسید
 عند الله ولد سند فاسم من سند محمود جان تازه که بعد از فوت
 عمش سند علی اصغر مخاطب مدف جان من سند محمود جان
 بالتماس اطمینان حضور جهانگیری از پیشگاه عبادت حضرت جدت
 مکانی مخاطب مدف جان سرامراری دفته بود نخدمت حضرت
 حسب مکانی مرستادند - از اورد که احتیاج معاملات سلطنت نا
 حضرت نموده بود - و شیون دوله محفل گشته - و متکفل مهمات
 برهمه دینی شقارت از احصای اعلی حضرت که - رمایه سعادت
 دینی و دنیوی و پیرانه درکات روزی و معنوی است - بی بهره
 بودند - آنچه در برابر اس کار شکر که نقائید در الحال و اقبال
 عدو مال و تدبیرات صادر و امکار ثاقده و ترددات بمان حدو
 ممالک ستر - و صرف میوه و طعم رماح جان جهان - تبصیر
 پدبرفته - حیرت امرای دیده دران آرمون کار - و ناسخ کارنامه های
 رستم و اسقندار اسب - و امروز شهشاه دران نا کمال قدرت و
 دستگاه و روزی مکتب رجا - و ظهور فتوحات بزرگ و تسخیرات
 بزرگ - نا مهابت میوه رمایند - از احسان و تحسن و ستایش و
 آفرین متوقع بود خلوه ظهور بیامت .

ار تفاع رایات فیروزی سمات از دولت
آباد بسمت ماندو و نگارش دیگر سوانح

چون خاطر ملکوت ناظر از تسخیر قلاع دکن و قلع و قمع مفسدان
و پرداخته آمد - و عادل خان از توقف موانع اقبال باندیشه آنکه
مبادا کشایش بیجاپور نیز مرکز طبیعت اشرف باشد خایف
گشته مکرر بوسیله ادلیای دولت گردون صولت معروض داشت
که اکنون که مهام ایستادن دشوار صورت یافته و حصنی چند که
آنها ساهو و غیره متصرف اند من تکفل تخلص آن مینمایم - اگر
الویه ظفر طراز بمسئور سرپر خلافت راعی گردد باشد که رعایا و
برایا بکار خود که ازان باز مانده اند بپردازند - خاتان زمان از نور
رافت و فزونی شفقت که فطری و طبیعی این برگزیده آهی
است هفدهم صفر مطابق سیم تیر در ساعت مسعود با دلی حق
گزین و خاطری نشاط آگین بصوب با صواب ماندو که در موسم
برسات بفرزنی گل و - بهزه روح افزای نظار گیان میگردد مراجعت
فرمودند - یعزیمت آنکه تا - پری شدن ایام بارش و مسخر گشتن
بقیه حصون که خان دوران بهادر و خانزمان بهادر بگرفتن آن
سامور بودند - و دنع ننگ ساهو و برخی خلافت پدشکان دیگر - بهیر
و شکار آن مکان نزهت نشان عشرت افزای خاطر اندس باشد -
درین تاریخ مکرمت خان از بیجاپور آمده بتعبیل تنبّه و الارخ بر
انروخت - و پیشکش عادل خان از جواهر نفیسه و مرصع آلات
نزدیده و فیلان گره نهاد و امپان تازی نژاد و دیگر نوادر اشیا و نقود
بنظر انور در آورد - املی حضرت از جمله این اقبال نیل امان الله

نام را که در بلندی و تومندی و زیباترین امیال عادلان بود پسند مرمودند - و خان مشار الیه از خود میرپیشکش دراک روپیه از قسم جواهر و غیر آن گذاریدند - و از حقه در قیل که عادل خان بار داده یکی که به مگوئی معطر و تعاسب اعضا متصف بود به شرف پذیرائی رسیده داخل امیال خاصه گردیدند - و مثل دیگر بار بنیامت شد - و حکم مرمودند که ولایت بلخاپور در عادلان مسلم داشته حصار پرورده را که پیشتر نظام الکسا متعلق بود و قلعه دار بحرص زر آنرا عادلان داده با لواحق بار واکدارند - و ولایت کوکس که بر ساحل دریای شور طوقی واقع شده - و مصف نام و نیمه به بی نظام تعلق داشت - بایدمندی نظام که مشتمل بر بندر حبول و قلاع متین است بزرگوار مرحمت شد - و چون عادلان میان نامی خود را روانه درگاه والا ساخته معروض داشته بود که قیل خوب لرد من نموده - از روی عاطفت دل سونها نام قیل از حلقه خاصه با یراق مقره و حل محمل زر و نعت و ماده و هزده تقویر پارچه گذارائی از محمل زر نعت و غیر آن مالوح زرین که عهد نامه والا از منشآت علامی اصل حال برای مرقسم بود همراه محمد زمان مشرف اصطدل مرستادند *

موانع عهد نامه

ایالت و شوکت پناه - عدالت و بصیرت دستگاه - زنده ارباب درل - عمده اصحاب ملل - حلقه مردان - عادلان - نومور عیایات با دشمنان معتقد مستطهر بوده بداند - که چون دریدولا

آن عدالت پناه بداریم بشت اختیار بندگی و اطاعت نمود - و عرایضی که دلالت برین مراتب مینمود ارسال داشت - تقصیرات گذشته آن عدالت پناه را عفو فرمودیم - و در مقام عنایت در آمده تمامی ملکی که از عادل خان مرحوم بطریق ارث یافته بود برر مسلم داشتیم - و از روی مرید نوازی از ملک نظام الملک نیز محال و نکو و قلعهائی که در آن محال است و قلعه مولپور و محال متعلقه آن و قلعه پرینده و چارده محل متعلق بدان قلعه و ولایت کوکن با قلعهائی که در آن است و برگنه بهالکی و جیت کوبا و چاکنه را بآن عدالت مرتبت عنایت نمودیم - و مقرز شد که سایر ملک نظام الملک بممالک محروسه منظم باشد - اما این عنایات مشروط است بآنکه نظام الملک و نظام الملکیه اصلا در میان نباشند - و آن عدالت پناه متعرض محال که از سابق و حال درین سرحد ضمیمه ممالک محروسه گشته نگردد - و از حدود خود که درین مرتبه قرار یافته تجاوز نماید - و اگر بنده از درگاه والا از روی بی سعادتی فرار نماید او را در ملک خود جای ندهد - خدا و رسول خدا را شاهد اینمرااتب ساخته حکم می فرمائیم که مادام که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد او بشرط مذکوره عمل نمایند و خلاف آن نکنند انشاء الله تعالی از ما از فرزندان کامکار نامدار برخوردار ما و از امرای عالیقدر ما ضرری بملک آن عدالت پناه نشواید رسید و خلاف عهودی که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح محفوظ است منقوش گشته بعمل نشواید آمد - و این قول و قرار نسل بعد نسل همپو صد مکندر اکتوار خواهد بود - تحریر فی تاریخ بیست

و هیوم شهر ذی الحجه سده هزار و چهل و پنج هجری مطابق
 بهم ماه خرداد سده بهم خلوس معتمد .

انالت و لقب دکن که شصت و چهار قلعه دارد پلنگاه و حه در
 حمال مرتفعه و یارده موروی رمی - و مشتمل است بر چهار صوبه
 یکی دولتا دان نا احمدیگر و دیگر محال که آفرا صوبه دکن نامند
 و حاکم مشن اس ولست که بطام الملک تعلق داشت سابقا
 احمدیگر بود و دوزان دولتامان گشت - دوم قلنگاه - و اس در صوبه
 بالنگهات واقع شده - سوم حاندیس که حصار آن ناسیر و شهر
 برها پور که چهار گروهی قلعه مذکور است شهرت دارد - چهارم
 دراز که الچپور حاکم مشن آن است و حص مشهور واحدی الچپور
 کارل است که بر مرق کوه اساس مانده و محصلت و رصانت از دیگر
 حصون آن ملک امتدار دارد - و صوبه دوم نالک و از رخی چهارم
 پایا نگهات آاد است - و جمع هر چهار درازا نام است که موافق
 دوازده ماه پنج کرور ریپده باشد پادشاهران کنگار تحت بیدار
 محمد از ملک ریب نهاد معوض گردند .

بیستم صومطابق عرف اسردان آن نور خدیده خدمت را لمر حهت
 خلعت خاصه نا چاروب و حمدفر مرصع ناپهولکناره و شمشیر مرصع
 و صد است عرانی و صد قرنی و ماسعد نام عیل خاصه نا مانده بیل
 و دولک ریپده بعد سر لند گردانیده از حوالی دولتامان مرصص
 ساختند - واعتماد پنج دلاخ ده گانه که از حمله چهل قلعه ملک بی نظام
 ساهو و دیگر مسان پیشگان منصوب بودند و امواج ناهره آنرا در محاصره
 نا سایر تبول دازان هر چهار صوبه بهمراهی آن احترم ملک معالی

معین شد - سید خانجهان را بعفایت خلعت خاصه نوازش فرموده فرمان دادند - که تا خانزمان بهادر از تسخیر حصه و جزیر و غیره فارغ گردد آن نویدین بلند مقدار بخدمت پادشاه زاده بختیار قیام نماید - و خاتان سلیمان مکان باعساگر ظفر نشان از راه گهات تواندا دور نهضت نموده موضع کزاره را که از مضائنات برهانپور است و در ضایت نراحت و دلکشائی است بغزول میمنت وصول سعادت آموه گردایدند - و بواسطه ریزش ابرو و فزونی گل ولای و طنین دریای تپتی دران موضع روزی چند توقف فرمودند .

گرفتار شدن بایستغر جعلی و بیاسا رسیدن آن تیره اختر

تفصیل این اجمال آنکه یکی از شوریده سران فتنه اندوز خود را بایستغر که در جنگ داشدنی ساقر لشکر بود و بعد از شکست آن برگشته روزگار جانب قلمه کولاس که به قطب الملک تعلق دارد گریخته بمختلف انف درگذشت - نامیده - و پسری سلطان دانیال مرحوم بر خود بسته بخیالهای تباه و فکرهای کوتاه ببلخ رفت - والی بلخ او را در نسبت این دردمان والا شان صادق پنداشته باراده پیوند اعزاز نمود - چون درین دعوی صدق آن کاذب یقین نه پیوست ازین عزیمت باز آمد - آن حیل ساز کذب پرداز از بیم آنکه مبادا پرده از روی کار او بر افتد و موجب زموائی گردد اظهار آشفتگی از نسخ اراده مذکور نموده بصوب ایران شتامت - والی ایران اگرچه او را نزد خود نطلبید اما بگمان آنکه شاید دعوی او نردغی از راستی

داشته باشد لحتی تکلیفات رسمی پرداخت - و از آن روز که آن خطا
 اندیش در قامت که درس سرزمین کاوش روانی نخواهد گریب
 بهر از آن پیرشانی و سرگردانی معدود و روز و شب - و پس از یزی
 کلم و باکم به تده آمد - از آنجا که احس موعود آمد و سمعوتش
 بدینک رسیده بود درینجا بفر این دعوی از - و برزد - حواس
 حاس صوبه دار تده بعد از آگهی آن بکوه دده حال حصار مآل را
 مسلسل ساخته روانه درگاه آمل حاه گردانید چون مدارگاه حلال
 رسید وقاص حاجی که از او در فلج دیده بود ساخته حقیقت
 نعره مقدس رساند - از پیشگاه حاکم دای استعمار روست که
 وقاص حاجی را می شناسی گفت می شناسم و اشاره بدو کرد -
 بموجب حکم عالم آرای نظام پندار دوش آن مدهوس با نکریدی را از
 نار سرش که دیو حانگ اکایب بود مدک ساختند - و او را سرای
 کردار با صرا رساندند *

بهم ربیع الاول آنا اصل قنولدار مروده مقرمان طلب از صوبه
 گجرات آمده شرف مزارع ادوحت و ممرحمت خلعت واسپ
 و خدمت دیوانی دکن معافی گشته مریض گردید - در احپ
 از طوبله حاصه نارس طلی معن کار و ساده مصحوب او بدادشاه
 راند والا گهر محمد از رنگ ریب بهادر عباس شد *

شب دوآردهم مبلغ مقرر نعرا عطا فرمودند - مردای آن
 به پیشکاری ابدال از درنای تپنی مرگشتی گذاره مروده ساحل
 آسرا محط سراق حاه و حلال گردانیدند - شصت اسپ عراقی
 با برخی اشیای نفیسه که وزیر حان صوبه دار دار السلطنه

ظهور بعلوان پیشکش ارسال داشته بود بنظر اکسیر اثر درآمد •
 نوزدهم پادشاهزاده اقبال مند مستند دارا شکوه نیل از حلقه
 خامه با ماده نیل عنایت شد - میر خان ولد قاسم خان نمکی
 بخلعت و اسب و تهنه داری بپیر عز امتیاز اندوخت •
 بیست و سیوم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمرحمت
 خلعت و جوده مرصع با پهلوانه سر بر ابراخته بصوبه بهار که
 حکومت آن بدو منوط بود دهنوری یافت - سیف الاء عرب بخلعت
 و موجوداری چوبه مفتخر گشت •
 بیست و ششم کنار آب نبرده مضرب خیام گردون احشام گردین
 صباح آن بفرخی و فیروزی ازین دریا نیز بر گشتی عبور فرمودند •
 بیست و نهم دولتخانه شادی آباد ماند و را بفر قدوم سعادت
 لزوم رونق تازه بخشیدند •

خجسته جشن قمری وزن

روز در شنبه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چل و شش موافق
 هفدهم شهریور جشن قمری وزن انتهای سال چل و ششم و ابتداء
 سال چل و هفتم از زندگانی جاودانی مژده شادمانی با قاضی
 وادانی رسانید - در آن مظهر الطاف سبحانی بطلا و دیگر اشیای
 معهوده منجیده آمد - درین روز فرخنده یغواب ملک قباب بادشاه
 زاده جهانیان بیگم صاحب دولک روپیه - و به مهین گوهر بحر
 خلافت یک لک روپیه - و به ثمره شجره سلطنت محمد شاه شجاع
 بهادر هشتاد هزار روپیه - انعام فرمودند - رستم خان بعزایت خلعت

خامه و اسب از طویلک خاصه با زیر صطه حرادر از گشته بهمنهل که
 در خاکیر از مقرر بود مرخص گردید - شاه نواز خان باصافه پانصد
 سوار بمنصب چار هزاره ذات و دو هزار و پانصد سوار - و حسن
 ندیر باقوب خان باصافه هزاره پانصد سوار بمنصب سه هزاره
 هزار سوار - و دتاجی باصافه هزاره ذات بمنصب سه هزاره
 سوار نوارش یافتند - کلیان بهالا که رانا حکمت سنگه اورا بتمیزیت
 گذاری متوجّهات تاره با پیشکش مرسانه بود - و لختی از حال
 او در تضاعف سوانح سال هفتم نگارش یافته - دولت ناز اندوخته
 پیشکش گذارید - چون مهال چند حوهری که حسب الحکم درای
 انتخاب و قیمت حوهر پیشکش همراه عداللطیف نگارنده رفته بود
 در روز پذیره شدن مطب الملک مرمان و در توان و تبرک خادان زمان
 را بگین یاقوب مادر دیمنی در خدمت او دیده و عداللطیف از شنیده
 روزی که پیشکش او از نظر او گذشت عداللطیف و حوهری
 مذکور حقیقت آن گراسایه گوهر معروض داشتند - بملامی اصل
 حان که همواره عرائض ملته سانش بمرص مقدس میرساند حکم
 شد که باو بمویست تا آن انگشتری بفرستد - مطب الملک پس از
 وصول نوشته علامی انگشتری مذکور که یاقوتش نوز درازده رتبی
 است و کمال حرش رنگی و تمام عیاری دارد به پیشگاه حضور
 مرساند - و بواسطت علامی از بطر اشرف گذشت - و پهنیدند
 خاطر خورشید مآثر گردید - و پنجاه هزار روپیه دیم قرار یافت -
 و عوض پنجاه هزار روپیه که از قیمت پیشکش او کم آمده بود
 محسوب گردید - شیخ محمد ظاهر میرقطب الملک بعنایت خلعت

و امپ و انعام درازده هزار روپيه - و محمد تقی و غیره که همراه او آمده بودند بخلعت و امپ و هشت هزار روپيه - عز افتخار اذن و خسته رخصت انصراف یافتند - و از اینجا که قطب الملك از رسوخ بندگی التماس شبیه نبیه و فیل دموده بود - شهنشاه مهر گستر شبیه مقدس که بندش از لایق متعالی بود و با آویز و سروارید گران بها و فیل از حلقه خامه ظفر نشان نام با یراق نقره و جل منممل زربفت و ماده فیل و هژده تقویر پارچه نفیس و زرین لوحی که بنقش عهد نامه نگارین بود مصحوب خواجه طاهر گرز بردار و شیخ محمد طاهر حاجب قطب الملك عنایت نموده فرستادند - و چون خواجه طاهر در برهانپور در گذشت حکم شد که خواجه محمد زاهد ولد خواجه محمد رفیع که از خاندان درگاه است اشیای مذکوره بقطب الملك برساند *

نقل عهد نامه

ایالت و شوکت پناه - عظمت و حشمت دستگاه - عمدت ارباب دول - قدره اصحاب ملل - زنده مخلصان ارادت کبش - قطب الملك بعنایات بی غایات پادشاهانه مستظهر و مقتدر بوده بداند - که چون درینولا آن قطب نلک ایالت بیادری بخت اختیار بندگی و اطاعت این درگاه آسمان جاه تموده خطبه را که مرزین بنام نامی خلفای راشدین مهدنین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و صحابی بانقاب سامیه ما بود در ملک خود بر رؤس منابر بلند آرازه گردانید - و رجوع دراهم و نانیر را بسکه مبارک ما آراسته و پیراسته ساخته

قرار داد که همیشه بهمین صورت در تمام آن ملک حفظه میجوید
 باشند و روز را سکه مدارک ما مسکوک می موده یابند و پیشگامی
 که هر روز مرموده بودند درگاه والا ارسال داشت - و قبول نمود که
 از حمله آنچه بظام الملک م داد هر سال دو لک هون که هشت
 لک روپیه باشد بمرکار خاصه عرضه رساند - ما رس ما تقصیرات
 گذشته ادوا عه مرمودیم و ملکی که در تصرف آن همدا ارباب
 دول است برو مقور و مسلم داشتیم جدا و رسول جدا را شاهد این
 مراتب ساخته حکم می فرمائیم - که مادام که آن طب ملک ابالت
 و اولاد و احماد از بشروط مذکوره عمل نمایند و خلاف آن نکنند -
 ان شاء الله تعالی از ما وار مرمودان نامدار در حدودار ما و امرای
 مالیه مقدار ما ضروری بملک آن مرید بخواهند رساند - و خلاف عهودی
 که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح محفوظ است منقوش
 گشته بعمل بخواهند آمد - و اس قرار مسه بعد مسل همچو بدهندگان
 استوار بخواهند بود - هفتم شهر ربیع الثانی سده هزار و چل و شش
 هجری مطابق هفدهم ماه شهریور سله به خلوس مقدس
 سمت تحریر یافت *

سواد عرضه داشت قطب الملک که در مپاس

گذاری عنایات مرموده ارسال داشته بود

عرضه داشت محصل صادق الاعتقاد - و مرید موروثی و دروب
 نهاد - عند الله قطب الملک - تحفه دعائی که گروینان ملاطی
 را استقبالی آن رسید - و هدیه ثنائی که لمعات شوارق آن بر عالم و

العالمیان پرتو اندازد - اتحاد درگاه آسمانیها - را هدا به بارگاه عرش
 اشتباه اعلیٰ حضرت - کیوان رفعت - فریدون حشمت - گردون
 بسطت - سلیمان جاه - عالم پناه - مهر رخشان - پیر سلطنت و جهان
 بانی - ماه درخشان آسمان خلافت و کشور - ثانی - سلطان سلاطین
 الآفاق - خاقان خواجه العصر بالارث و الاستحقاق - مالک ممالک
 اقالیم مدیعه بالطویل و العرض - جالس سریر الایمان جلالک خلیفه
 فی الارض - خسرو سلیمان فر فرشتگان داد - و دارای خورشید رایی
 سکندر استعداده - ناصب رایات عالیات فتح و ظفر - رافع اعلام
 نصرت فرجام سلطنت هفت کشور - معمار خاندان دولت و دین -
 مصداق کرمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین - خدایگان عرصه
 عالم - واسطه امن و امان زمره بنی آدم - پادشاه سلیمان اقتدار -
 مسیح آنا - افضل و اکمل خوانین روزگار - ادام الله تعالی مآثر
 سلطنته و خلافته - و حشمته و اقباله علی صفایح الشهور و السنین -
 و اشاع احکام عدلته و بصفته و ایلته و جلالت فی السموات و الارضین -
 بجهاد محمد سید الاولین و الآخیرین - گردانیده - بعرض ایستادگان
 مجلس خلد برین - و بسمع بار یافتگان محفل فردوس قرین -
 میرساند - که همایون توقیع رفیع منیع - و گرامی فرمان جهان
 مطاع عالم مطیع - که از موقف مرحمت و ذره پروری - و مقرع طوفت
 و مرید نوازی - بنام این قدوسی صادق الاراده شرف نفاذ یافته بود
 و در ضمن هر حرف آن عنایتی - و در طی هر سطر آن مکرمتی
 اندراج داشت - مع لوح مبارک همایون - و صفحه ذهاب مرحمت
 مشحون - که بالخلاف - نمودن لوح محفوظ خالق بیچون - و بمناقب

مردوشت کایمات از وصفا تغییر و تبدیل موصوف و مامور - بود -
 و شدید می شده و بطریق مبارک که از درکات وصول موصوف
 آن عطیة عظمی - و مناس و زود - مسعود آن موهبت گذری محس
 مراق و مادی مراحب وصال حار و ادنی تبدیل یامس - و نکایت حرمان
 مقرر موصوف موصوف الدور - سعادت نقای و امر المورور - مدخل
 شد - و مصحوب سیداد و عورت دستگاه مودة السادات الحلاء حواحه
 زاهد ارسال یافته بود * مصراع *

سعادت می که قولا بدو گد نقرم

کاوچی الممرل من السماء لمیاس و زود سراسر مسعود تارک معافور
 و مرق مصادات این مرید مردوشتی را عرش موصوف گردانید - و عقیب
 و بل طفر و شان که می شایسته تکلف و عاقبت تصاحب تا عاقبت میلی
 نایس حس اندام و خوشحوشی و دایس لطافت ترکب و تناسب
 اعضا و نکو منطری نظر اس قدری در بناسد است - و یحتمل
 که تا حال واقع نشده باشد که نایس مثنائ و ملی از و لحنه والا بهیچ
 یکی از مردمان ثانی الاراده عنایت شده باشد - مع بعضی تفرکات
 دات الدرکات که بموجب حللهای حدان - و رشک لغایس حدان -
 بود - مرق عورت را نارج درلت رسانید - شکر نعم و سپاس آلاء
 محصور در اعتراک معجز و قصور میداد - چه اگر حواهد که اداء
 شکر یک لطف از الطاف گوناگون و تعقدات از حد و حصر بیرون
 که در صحن مرام عالی شان عظومت عفو و بسدت نایس مرد
 صادق الاعتقاد مدح بود نماید - سالها از عهد آن نمیتواند
 برآمد - و اگر در مقام سپاس یک عنایت از عنایان مذکور فوق

در آید . عمر نوح و امتداد زمان بآن کفایت نکند . • بیت •

اگر سالها عذر لطف تو خواهم • برون نایم از عهد آن کماهی
همان به که آنرا بلطفقت گذارم • نعم لطفقت از خود کند عذر خواهی

چون علامات طلوع آن کواکب درخشان از مشارق عاطفت واحدان
سمت ظهور یافت - علی العادة المستمرة که لازمه ارادت و وظیفه
بندگی این مرید موروثی است - بافندام استکانت و خضوع استقبال
کرده بوظایف تعظیم و تکریم و مراسم ادب و تسلیم قیام نمود -
چنانچه شمه ازان شاید از عرضه داشت سیادت و عزت دستگاه
مومنی الیه بر استادان پایه سریر اعلی بمنصه ظهور رسیده باشد -
و امیدوارست که بعد از وصول مشار الیه بسعادت استقام درگاه
خلایق پناه حقیقت صدق ارادت - و خلوص عقیدت - و انقیاد
احکام مطاعه - و پیروی اوامر لازم اطاعت - این قدری صادق الراه
بمسامع جاه و جلال رسد - و بآن وسیله مجددا در سلک مریدان
خاص و فدویان قوم الاختصاص در آید - و بعضی اشارات ذات
البشارات و احکام مطاعه لازم اطاعت که در مطامع آن منشور انبال
شرف تحریر یافته بود بنقریر دلپذیر سیادت و وکالت آیات مشار
الیه و عزت و فضیلت نصاب شیخ محمد طاهر که بیارزی بحث
بسعادت آستان بوس آن درگاه آسمان جاه استسعاد یافته مشمول
مراحم معارفت نموده بگوش جان و جنان رسید - و همه را سمع
و طاعة از صمیم قلب تلقی بقبول نموده توفیق امتثال اوامر مطاعه
را در هر باب از درگاه احدیت سایل است - و قیل گیموتی که در
فرمان نضا جریان در باب آن اندراج یافته که هر آمد فیلان نامی

این مدریعت و بی التواغ بدل نامی حر آن مذاشت بموجب اشارت
 والا که در تصامیم و زمان قدر توان موقوف لحظ مقدسی بمط که بد م
 شده الماک ساندوران مهتر - رف مدور یامده بود و فعل آن مدطر
 این مدوی در آمد بدل از درون این و زمان عالیشان روانه درگاه
 آسمانجا شده است بمعمل که داخل مدلیان معنی شده باشد
 با انکه اطاعت بعمل آمده لغز چون حالی فرستادن عرصه داشت
 معاصم مدو - و تحفه که فال فرستادن باشد بر مدوی همانده
 حضرت داشت که چه کند چنانچه سعادت و کالت پناه موصی الله
 بعرض خواهد رساند درین اینا پیش بعضی بخار الماسی که
 درون الماس مافوق بود و آت و رنگ بران رحمان داشت - و
 صاحبش مدعی آن که الماس کهفه است بهم رسیده اگرچه ظاهر
 است که الماس نام بر هرچند که حوس آت و رنگ باشد لغات
 آن خازن که دنیا فرستاده شود اما محکم ماله ددرک کلاه لادریک
 گنه حورده بر ارسال آن خسارت نمود لطف کردم و کرم عظم مدور
 حواحه رب آن خواهد شد رسیده برک ادب می نماید - ظل
 ظلیل سلطنت و حلافت و عظم و فرمان روای بر معارف عالم
 و عالمان پاینده داد .

چون دعوی مقدس رسد که در پیشگاه نواحی حصص مایندو
 سدر سوار فراهم آمده بسال آن مکل و ده موردان ادا میفرمایند -
 و درون حصار در آمده آسم می رناید - چنانچه مکنده مایندو
 در گذاردند که در اندک وقتی افروز از دوسب کس گرفتار
 چنانکه آن حار سکران حور حوار گشته اند حانان مهر گستران

صوب توجه نموده بذات اقدس هشت قلعه شیرتار توپ جنگ را بتفنگ شکار فرمودند - و شیر بچه را ماترمان و کاب اقبال زنده گرفتند - ساکنان آن سرزمین از اصرار سباع مذکوره رهائی یافته زمزمه دعا و فزونی عمر ابد اتمای پادشاه شیر شکر بفلک دزار رسانیدند *

ششم جمادی الثانی تربیت خان بعنایت خلعت و علم راسپ سرافراز گشته بمالش مرزبان جیت پور که از فتنه گرائی و تبهه پستیجی برة زنی و شقارت اندوزی می پرداخت - دستوری یاست - درین تاریخ پیشکش معتقد خان هشت فیل که از او دیسه ارسال داشته بود بنظر اکسیر اثر در آمد - و از انبیا مزبوره يك فیل بگوهر اکلیل خلافت مهین پادشاهزاد و الا قدر مرحمت شد *

دوازدهم تربیت خان بادرآک شرف ملازمت مهابی گشت - و رمیندار ولایت جیت پور را که تاب خدمات کنداوران نصرت شعار در خود نیامده از راه انکسار پیش آمده بود همراه آورده بمساعات آستان موس نایز گردانید - اسان بیگ از اصل و اضافه بمصوب هزاره سوار و خدمت قلعه داری حصار قلعه دار سر بلند گردید *

چون موسم بارش منقضي شد اعلام اقبال شانزدهم از راه اوجین و گهاتی چاندا بصوب دار الخلافه نهضت فرمود - قذائفخان را بمرحمت خلعت و اسب با زمین مطلا - و امر از گردنیده بگور کپور که در اطاع او مقرر بود رخصت فرمودند - از آنجا که از عرضداشت وزیر خان به سامع جلال رسید که میرزا خان ولد شاه نواز خان بن

عند الرحمن حاکمان که خدمت مورخان را نگه داشتند و مقصود بود
 از شوریدگی دماغ اندر گرفته - بداران و خاص حاجی را بنمایند
 خلعت و حرم مرصع و نجیب لزوم مروجی جمعیت برای صفا
 محال کوهستان ناصاف هر از دات و هزار سوار و در حصص سوار
 بمصوب در هر از دات و دو هزار سوار و خطاب شاه ملی حان
 و هدایت علم و اسب و فچاق ر بدل بلند پایگی بخشیده بخدمت
 مذکور معنی گردیدند *

نهم و چهارم را با حکم سنگه را بفرستادن سر پنج مرصع
 و شمشیر مرصع مصحوب کلدان بهالا که از جانب زانا درگاه حوایین
 پناه آمده بود مصحوب ساختند *

درس امام مسمیت انظام نه مریگی افعال حاکمانی حصار
 از گذر و قلعه ارسنه معنوج کردند بخدمت این مقال آنکه - چون
 حاکموران بهادر فرمان و لا بعد از انعیاد سادحان بنسحر فلاح
 مذکور معنی کردند بخدمت پیادانان هردو قلعه پنجم دان که
 اکدن که همگی حصون و دلائل بی نظام از شکری افعال گیتی
 آزادی شهشاه اولدم کشا مستخرج شده و عادلان از حواش باروای
 اس در قلعه باز آمده اولی آنکه قلعه را فارلانی دولت ماهر
 واگذارند و الا عن حرم هردو حصار بکسر و مهر معنوج خواهد
 شد و حان و مال شما عرصه تلف خواهد گشت - آن عاصب
 مشناس بی اساس مآل کار بطرد در بدآورده باند حکام مرج و قاره
 پرداختند - حاکموران بهادر در بخشیده بخدمت و پنجم محرم در
 جوان قصه اردگیر دایره نموده بعد از ملاحظه در حصار تقسیم

ملیچا پر داخت - نظر بهادر خویشگی و اهتمام خان و پهلوان درویش
 سرخ را درون قصبه میافسید دروازه جنوبی - سرانراز خان دکنی د
 هزارار خان ولد لشکر خان و چندر من یندیل را مقابل دریچه قلعه
 که میان جنوب و مغرب واقعست - و تابندگان مبارز خان و حسن آقایی
 روسی با طایفه برق انداز و زلفی آهون زن را غریبی حصن که نقب
 پذیر بود معین ساخت - و مقرر نمود که هرگاه ملیچا گزینان را
 بمک احتیاج آمد - تابندگان خود را بفرستد - دلیران کار طلب
 بدستیار می حماسه و پایمردی جلالت ملیچاها پیش برده شروع
 در کندن نقب نمودند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار
 نشینان را پای ثبات از دست رفت - و سید مفتاح حبشی پاسبان
 قلعه مضطرب گشته بخاندوران بهادر پیغام داد که اگر مرا در سلک
 بندهای درگاه خواقین پناه منخراط سازند قلعه را می سپارم - خان
 دوران بهادر با آنکه ملتزمات او را قبول نمود آن کوتاه بین آرزوهای
 دیگر که شایستگی پذیرائی نداشت در میان آورد - خان مشار الیه
 نقبی را که سر بپای برج شیر حاجی کشیده بود آتش زد - اگرچه
 تمام آن برج که دورش نزدیک صد گز بود با توپ و منجنیق و
 دیگر ادوات پیکار که بر فراز آن بود پدید - لیکن ازان رو که خللی
 بقواعد حصن ارک راه نیافت سردار لشکر فیروزی دران روز دلاوران
 نبرد آئین را از بورش باز داشته بمفتاح گفته فرستاد که اگر از
 عاقبت بینی و خرد گزینی حصار بارلیدی دولت پایدار بسپارد
 بجان امان می یابد - و الا زود باشد که طعمه شمشیر آتش افشان
 قنده نشان مبارزان ظفرشان گردد - سیدی مفتاح از طغیان هراس

حر اقطاع چاره پیاخته بود حال دوران بهادر درآمد - و در پانصد
هشتم حمادی الاولی که از آغار محاصره تا این وقت سه ماه و کسری
گذشته بود قلعه را با اسمعیل بعیره ابراهیم عادلخان که در اسکا مسجد
بود و محمد عادلخان برای گرمی از لطایف الجبل مدی را
مستمال میگردانند به پندهای نادرشاهی سپرد - و چنان حصار
استوار که در ورق کوهچه از سنگ و ساروج در کمال متانت اساس
پایه و سوای حدتی زرب که در دور آن کنده اند حدتی دیگر در
سنگ پدید آمده از مواد مروجی رسالت آن در زمین گشته است -
و کمتر مدتی محصور گردید - اسمعیل پسر درویش محمد است و
بجستنی پسر ابراهیم عادلخان و همشیره زاده محمد قلی قطب الملک
چون ابراهیم عادل حال میخواست که پسر دوم او محمد حاشی
گردد و دولت نام عامی کلاوتی که در نوکری او اعتبار تمام یافته
قلعه دارینجا پرور شده بود و در مرض موت وصیت نمود - که بعد از
محمد را بسوی بردارد - پس از آنکه ابراهیم از چهار گذشتی در
در گذشت و محمد تر مسکن حکومت شست - درویش محمد را
دادند گردانید - زبان درویش محمد اسمعیل را که در آن ایام شش
ساله بود مصحوب چندین پنهانی بود می نظام مرستادند - باشد
که از چنگ دشمنان رهائی ماند - و با دم آمده مدان رسیدن
اسمعیل شهرت پذیرد و خاطر عادلخان از آن تحیرات گیرد ندیده
پیش میدی سقاج قلعه دار اردگر روانه ساخت - و مدت ده
سال اسمعیل را در اسارت بردان نگاه داشت - و در سن و سالی که حص
اردگیر مغنوع گردید او را حواله نمود - حال دوران بهادر مدصب

سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و حطاب حمتش خاں برای
سیدی معتاج از درگاه حهاں پناه القماس نموده بقلعه اوسه که در
اثنای قتل حصص اردگیر مان مکمل رفته بود از ترتیب ملچار رشید
حاں را ناگروهی جنگ آزمای نبرد گرامحاصره گذاشته بود
شمامت - و به بهوجراج قلعه دار گفته بودند که اگر بتارگی از
تسخیر قلعه اردگیر عدوت گرفته بی محنت کارزار حصار را گذارد - از
دستبرد بهادران قلعه کشا رهائی خواهد یافت - و الا بکیر اعمال
با شایسته گرفتار خواهد آمد - چون از قبول اینمعنی خبری بخاں
دوران بهادر رسید - بیگار گردان نصرت آئین را اشارت نمود تا در
تسخیر آن سعی نمایند - با آنکه از بالای قلعه توپ و تئنگ پی هم
می انداختند شیران بیشه و عا در اندک وقتی ملچارها بحندق
بردیک رسانیده از هر جاد نقمها درآیدند - درویشان را از دیدابن
حساب ارکان استبداد متزلزل گردید - و از این پزوهی زیهار
طلبیدند - بهوج راج قلعه دار که تشتت خاطر او از همگان افزون
بود حرمپردن حصار راه نجات نیافته بخاں دوران بهادر گفته
درستاد که قلعه را می - دارم بشرطیکه اسان نامه داده مرا در زمره
معدن درگاه والا در آورید - و بعد ازاں که خاطرش مطمئن گردید
بدست و بهم حمادی القولی که از ابتدای محاصره تا این تاریخ
سه ماه سپری گشته بود خاں دوران بهادر را دیده حصار سپرد -
مر کرده عساکر دیروزی هزاری ذات و پانصد سوار منصب برای
او تحویز نموده بدرگاه عرش اشتعا معروض داشت - که از نظم و
نسب قلعه خاطر فراهم آورده و اهتمام حاں را که بقدم بندگی این

درات آسمان صوات معصراست پاسبانی آن دار گذاشته عدل
 معاودت نر تانت - پس از رسیدن عرائض حان دوران بهادر پیاده
 سرور گردون نظیر درمال شد که مطابق نیمروز حان مشار الله هر دو
 قلعه دار را در ولایت قلمگده جاگیرتی نمایان و از پیشگاه عیال
 حان دوران بهادر را خلعت خاصه و اسب از طوقه خاصه با پیران
 طلا و عدل از خلعت خاصه با تراق نعمره و ماده عدل مرحمت نموده
 مرستادند . معل حان ولد رس حان گوکه با صاف پانصدی دات و
 پانصد سوار به نص در عرائی دات و هزار و پانصد سوار و قلعه
 داری او دگر دوارس پاسبان .

آغاز دهم سال

فرخنده مال ازدور اول جلوس مقدس
شهینشاه بیهمال و بادشاه با فرواقبال

روز جمعه ثمره جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و شش مطابق
نهم آبان ماه دهم سال فرخ فال از جلوس اقدس سربر آرای
خلعت و جهابدایی آغاز شد - و ابواب مسرت بر روی روزگار باز
نشاط آئینی تازه گرم - و عشرت رونقی بی اندازه •
دوم ساعت اوچین بنزول اعلام نصرت فرجام منور گشت -
میر فیض الله مخاطب برحمت خان را خلعت و علم مرحمت
نموده بسرکار بیجاگده که در قبول او بود دمتوری دادند •
دوازدهم موقع کبچوری از مضامین برگشته رامپور مخیم اقبال گردید
چون موضع مذکور وطن راهتیی سنگه بود یک فیل بعنوان پیشکش
گذرایند - و عنایت خلعت سربر ادراخت •
شانزدهم نواحی پرگنه خیرآباد دایره شد - و از اینجا که گذار
اردی گیهان پوی از پرگنه پلائیچه که در اقطاع مادهو سنگه امت
واقع شد - موهن سنگه و ججهار سنگه پسران او دولت ملازمت
اندرخته یک فیل پیشکش نمودند - و هر دو بمرحمت خلعت
و اسب سرافراز گردیدند •

بیمت و یکم منداور از توابع پرگنه بروده مرکز رایات جهانکشا

گشت - بهار - ملکه ولد را مستقر حال که وطنش مردیگ بود بدرگاه والا
آمده یکا میل پیشکش نمود - و دعایت خلعت و اسب
بوازش یامت و

تعیین افواج طغر امتراج بر مرزبان دهندهیره

چون از پیشگاه عنایت خاقانی ولایت دهندهیره بسورام ولد
ملرام پسر کلان راحه گرهال داس کور سرجمت شد از ما جمعیتی بر
ولایت مذکور رفته اید و دوس فرستادار آید و حدرا و قهرا از اینجا برآورد
و ولایت را بتصرف در آورد - و پس از چندی فرستادار سرور
حشری مراهم آورده و قصد پیکار برسیورام آمد - و از روی احمقانه آن
ملک را دیگر ارا متصرف گشت - بدینرا راحه پتهلداس نقادیس
آن بقیه سرواژو اثر ماسور گردید - و حسب التماس راحه معتمدخان
و سیورام مذکور که برادر زاده راحه پتهلداس است و سید محمدالحاحد
امرویه و حیدرام ولد راحه انوب ملکه و راحه مهرور ولد راحه زوراقیون
و حواحه ابوالمقار برادر زاده عبد الله خان بهادر میرور جنگ و میدان
چادر و هر سه ملکه را در ارتش و شتاب خان پسر ملک ملی و امردیگ
ولد شاه رنگ خان کللی و دادار رنگ قدمی و سید سعادت الله
حاحی پوری و شمس سوار احدی کماندار و برق انداز بهمراهی
معین گشتند *

و بدین و پنجم راحه پتهلداس و معتمد خان و دیگر معتمدان را
در حوز مرتدت خلعت و اسب عنایت داده بدان صوب مرخص
گردانیدند - اگرچه شهنشاه ملک نارگاه پیش از جلوس مبارک

در اثنای نهضت الربیة ظفر پیکر از جنیر بدارالخلاوة اکبر آباد زیارت
مقتدای ارباب تقید و اطلاق - پیشوای رمز شناسان انفس و آفاق
رهنمای سرگشتگان بادیة یقین - خواجه معین الملة والدین - دریافته
بودند چنانچه در تضاعیف و تابع پیش از جلوس مقدس گذارده آمد
اما چون بعد از نور بمرتبة خلافت الهی این معنی جلوه ظهور نیافته
بود - خاتان حقیقت امامس بمتابعت نیاگان بزرگوار که پس از
اورنگ نشینی بر تربت جنت رتبت آن واقف سراسر کونی و آلهی
رفته استمداد فتوح نموده اند بصوب اجمیر متوجه گشتند *

هفتم شهر رجب بآن شهر کرامت بهر ورود سعادت آمود فرموده
دولتخانه والا را که بر ساحل تالاب آنا ساگر ترتیب یافته به نزول
اقدس فروغ آگین گردانیدند - حضرت جنت مکانی بریند این
تالاب دلپذیر عمارتی از سنگ مرمر بنا نهاده بودند - بفرمان سریر
آرای جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی جهروکه دولتخانه خاص
و عام در نهایت دلگشایی و روح افزایی انجام پذیرفته است - قریب
سه لک روپیه صرف این عمارت شده - از نصف کمتر در ایام
دولت حضرت جنت مکانی - و پیش از نصف درین عهد سعادت
مهد - پایان روز از دولتخانه معلی تا مزار خلد آثار آن آمود
اصحاب تحقیق از روی ادب پیاده رفته رسم زیارت بتقدیم رسانیدند
و مبلغ ده هزار روپیه بحدنه و مستحقین آن مکان فردوس نشان
عذایت کرده بمسجدی که در ایام مراجعت از جنیر حکم بنای
آن صادر شده بود و پس از جلوس مقدس بصرف چل هزار روپیه
باتمام رسیده تشریف فرمودند - و بعد از نماز شام بدولتخانه والا

معاونت نمودند - فی بدلی خان گیلانی تاریخ انجام این مقام
میتوان انتظام

• • • • •
قلعه اعلی زمان شد مسجد شاه جهان •

در ازدهم راج کفر پسر متکه رانا جنگ سنگه بدرگاه عریض اشتباه
آمد دولت تقابل آستان سلطانین • طاب اندوخت - و ده اسب
پیشکش گدراوید - و ممرحمت خلعت و سرپنجه مرصع و مالی
مروارید سرافراز گردید - عرضه داشت خانرمان دهادر مشتمل بر
مژده تسکیر حصار جنید و حرآں و تمشیت پذیرفتن مهام دکن و دفع
مسان دکنیان پدایه سریر ملک بطیر و حیده اولیای دولت ابد قرین
را مشاط آگین ساخت - تعصیل این اجمال آنکه خان مژور بعد
از آنکه از درگاه اسرار جاه مرتبه دیگر رخصت شده بمومکینان و
تأییدات خود ملحق گشت - و آگاهی یافت که ساهوی ضلالت خو
بدوگری عاتلکان تن در داده نمی خواهد که حصن جعفر و دیگر
حصون راه پندهای پادشاهی نماید - و عاتلکان ردوله را نرسند
که در قلع پدید ساهوی شقارت مهادر و تحلیص ملامی که در تصرف
آن بد بران است تا هوا خواهان این سلطنت جاوید طراز یکدل بوده
از صواب دید سرگرد اوواج قلعه بیرون فرود - میفرستاده مداخل
و مخارج حصار بنظر در آورد - و مهادر خان را با کار طلب خان و
راوتی سنگه و اورنگ خان و حیدر میرزا و قریب هزار سوار رانا جنگ
سنگه و هزار پیاده برق انداز تعیین نمود تا محاصره قلعه پردازد - و
حاضر از تقسیم ملجاری و تهیه مواد محاصره و پرداخته باراد
استیصال ساهوی حصار مآل که در حوالی قصبه پونه انامت

داشت برهنه در آمد - و بکنار دریای کهورن دی رسیده از کثرت
 بارندگی و طغیان آب نزدیک یک ماه توقف کرد - همین که آب
 رو بکمی آورد از آن رود خانه عبور نموده بر کنار آب ایندان قریب
 بلوگانو فرود آمد - ساهوی مدبر که عقده کوهی لوعکانو بود - بمجرد
 شنیدن این خیر بکوهستان کهندهانه و نورند گریزان گشت - و چون
 میان افواج قاهره و آن مردود سه دریای کهن ایندان و مول و مونه
 طغیان داشت - و نیز رندوله پیش ازین بشانزمان نوشته بود که
 مقالید سایر حصون بی نظام را از ساهو گرفته میفرستم - تا نوشته
 من نرسد پیش نیائید - خانزمان بهادر نزد رندوله کس فرستاده
 در باب تعاقب آن بد عاقبت مشورت خواست - و بعد از رسیدن
 نوشته رندوله مطابق اراده او از دریای ایندان گذشت -
 و سه فوج از دلاوران نبرد جو ترتیب داده کار فرمائی یکی
 بخوش و دوم برادر سوسال و سوم به پرتیراج مقرر گردانید
 و راه نور گها که وسعت و آبادی داشت پیش گرفت - درینولا
 ساهوی فساد جو بسرعت هرچه تمامتر از کتل کونبها عبور نموده
 بولایت کوکن در آمد - و به تپانه دار دندان راجپوری و دیگر سرزبانان
 آن نواحی پناه برد - باشد که او را چندی جای دهند - چون
 زمینداران مذکور از مآل اندیشی آن نکوهیده فرجام را بناکامی
 تمام از حدود خود راندند - ناچار معارفت نموده از کتل کونبها فرود
 آمد - درین اثنا عسکر فیروزی از آن قتل گذشته داخل ولایت
 کوکن گردید - و رندوله نیز خود را نزدیک کتل رسانید - آن قیره
 رای ابدار گران حزم از دست واهشته باسیده - ری جانب

ماهولی مرز نمود. خایرمان نهادن مر این معنی آگاهی یافته هر چند
 اردر بفشاره نگذاشته بود. و رندوله هم لشکر نه پیوسته - در توقف
 مصلحت ندیده مقامش در آمد - بشود که آن سده روی قباد خرد
 بهامدی مرشد - و از اتصالات حصه بهمان مسلکی که ساهو می بودند
 بر اثر آن و ازین اثر راهی گشت - درین وقت خرد اردند که آن
 گمراه نامه سپاه در حصار مورخس که میان کوه و جنگل واقعست
 و از اینجا پائیده کوه مسامت دارد مرود آمده می خواهد که لحتی
 توقف نموده روانه گردد - سرکرد لشکر مصرت طراز خلور بر سر کوهی
 قلعه رسیده مر مرار گریه بر آمد - و سپاهی اندازد تا شنیده با
 آنکه از دشوار بهمانی راه و کثرت گل ولای قلیلی بار و میدد
 بودند به نیی آمده بطرف عینم رو آورد - ساهوی مقهور از سطوت
 دلیران کار طلب مغلوب هراس گشته برخی از احمال و انقال را
 محملی روانه ساخت. و قومه را گذاشته خود بهراز عقب راهی گردید
 اندکی از راه قطع نموده بود که مبارزان دیگر بزره در رسیده اساس
 هستی بسیاری از مقامه بر تاب تبع حوس آشام بر انداختند - و نگرود
 آذری اسفانی که آن مقهور گذاشته پراه مرار شامت پدر احقه قریب
 دواره کرده تعامب نمودند - چون از مریح سرما و مرادابی کردن
 در گل ولای نا مراکب اکثر مصعداران و تائبان خایرمان بیدری
 حرکت نهاد ساهوی و ساد خود مرصت عذیمت شموله همراه
 جمعی از چنگک بهادران سرعام صولت بهراران حان کنند دهانی
 یافت - دلیران ببرد آزمایند و بار و اسب و شقران او را با بقاره و چتری
 و پالکی و شاهای خویش بی نظام که او را نظام الملک نامیده

باخود میگردانید بدست آورده قرین فتح و نصرت مراجعت کردند -
 و شب هنگام در مکاتی که گل ولای کمتر داشت دایره نمودند - و از آنرو
 که خیمه های عسکر منصور نرسیده بود خیم آن گم گشتگان بادیه
 فرار را که بغنیمت گرفته بودند برپا ساخته بآسودگی گذرانیدند - و آن
 ضلالت اندیش در يك شبانروز خود را بپای قلعه ماهولی رسانیده
 نخست خواست که بسمت تربنگ و تربکلراری برود - لیکن از بیم
 آنکه مبادا در راه بدست غازیان لشکر ظفرگرفتار آید همانجا اقامت
 نمود - و جمعی را که همواره با او طریق مرانقت می پیمودند
 نگاه داشته باقی را مطلق العنان گردانید - و خود با پسر تیره اختر
 و قلبلی از اسباب و اموال که همراه او بود باران تحصن بقلعه درآمد
 خانزمان بهادر درازده گروهی ماهولی این خبر شنفته با وجود
 صعوبت راه در يك روز پدای حصار رسید - کشکچیان پائین قلعه
 و طایفه که بغراهم آوردن آذوقه می پرداختند از مشاهده لشکر نیروزی
 مضطرب گشته گریختند - و تمامی آذوقه با مطایا بتصرف غزاة
 امواج قاهره درآمد - سرکرد لشکر اقبال ملیپارهای محاذی دروازه
 کلان قلعه را بر اجه بهار سنگه بندیده سپرده بر محصوران راه آمد شد
 باز بست - پس از چندی رندوله نیز در رسیده برابر دروازه دوم که
 از دروازه نخستین تا این در بواسطه کوه و جنگلی که در میان واقع
 شده هفت کوه مسافت بود ملیپار ساخت - بعد از آنکه از هر دو
 جانب کار بر حصار نشینان تنگ شد ماهوی ادبار آثار مکرر
 بخانزمان بهادر نوشت که قلعه را می سپارم بقرار آنکه مرا در زمره
 بندگان درگاه خوانین پناه درآورید - خان مشارالیه پاسخ میداد که

اگر زهائی خود می خواهی با عادلخان مبار که مرصا چندین
 رفته - و الا رود باشد که مادرش شمشیر مداران قلعه کشا کاج زندگانی
 ترا حادثتر گرداند - او باچار بمغاصب عادلخان تن در داده العباس
 عهد نامه عادلخان نمود - پس او و صول عهد نامه از خود تداوی
 آرزوهائی که به درخور حوصله کوتاه او باشد در مرصا آورده از آنچه قرار
 یافته بود برگشت و چون امانتلی شتران دیشته و عا روز بروز برآید
 مهان و مردنک رسد که حصار کشایش پدید - ماهوی مجدول از
 قلعه درآمده در کمرکوه زندوان را طلعه در راه و حوس بی
 نظام را باو سپرد - و پدرانی نوگری عادلخان گشته مقرر ساخت که
 حصص حنیر و عدیه را به بدهای درگاه آسمان حاه حواله نماید -
 صلاح آن طوماری مشتمل بر بعضی ملتمسات مصحوب قاصی
 ابوسعید که عهد نامه عادلخان آورده بود و وکیل خود در حاکم
 بهادر مرستان - از او که حکمی در باب حاکم مرصا بهادر برآمده
 بود حاکم مرصا جواب آن را موقوف دانسته قاصی ابوسعید را از حصص
 نمود - و بغل طومار را با عرصه داشت خود روانه درگاه والا گرداند
 و بعد از ورود برلغ مصافق منضم پدرانی ملتمساتش آن دل
 پای داده را مطمئن ساخت - ماهو جمعی را از معتمدان خویش
 همراه قاصی ابوسعید با دوستجات مشعر در سپردن حصص حنیر و
 دیگر حصص متدیده مثل ترنگ و تورنگلوازی و هروس و خود
 و خود و شرسا نارغاء دولت فاهره پیش حاکم مرصا بهادر مرستان
 سردار امواج میروزی پس از رسیدن این جماعت برای پاسداری
 هریک از قلاع مذکوره یکی از بندگان پادشاهی را ناگروهی از

سوار و پداده همراه مردم ساهو تعیین کرد - و قدغن نمود که زرد
بدانصوب شتافته قلاع را بتصرف در آورند - و خاطر از انجام این مهم
فراهم آورده ردی چند دران قواحي بجهت خویش بی نظام که
ساهو او را برندوله داده بود و رندوله در باب سپردن او بهواخواهان
ملطفت ابد اعتصام بمادلخان نوشته منتظر جواب بود - اقامت نمود
درین اثنا نوشته بمادلخان که منبئی از دادن خویش بی نظام بود برندوله
میرسد - و رندوله او را حواله خانزمان بهادر نموده با ساهو به پنجپور
راهی میگردد - خانزمان بهادر ازانجا بسمت دولتاباد معادرت
کرده بملازمت بادشاهزاده بخیمیار محمد اورنگ زیب بهادر رسید •
اکثون بمکارش تخته احوال خان دوران بهادر و فتوحاتی
که بمن اقبال خدایی پس از انفتاح حصن ارسه و اردگیر
او را دست داده پی پردازد

چون خان مشارالیه شنیده بود که قطب الملک فیلی دارد
گجتموتی نام که بحسن صورت و لطف سیرت سرآمد ایال اوست
و فرمان طلب آن نیز از پیشگاه خلافت صادر گردید بدایران از تسخیر
حصار ارسه و اردگیر و پرداخته بکومگیر که سرحد ملک قطب الملک
است رفت - و به ترغیب و ترهیب آن فیل را بابیست و پنج هزار
هون که مبلع یک لک روپیه باشد بصیغه فعلبندی از گرفت -
و ازانجا بنغور دیوگده آمده حصار کتلچهر و آشته را که از توابع پرگنه
کرماندگان و برار است - و جمعی از گوندان فتنه پرست آنرا در
تصرف داشته اطاعت حکام و صوبدار نمی نمودند - مفتوح گردانید
و کنگ سنگه بیس را نزد کویان مرزبان دیوگده فرستاده پیغام

داد . که اگر می خواهی که از دست اعدای مهادران کشور گذر محروس
 مایی خود را با پیشکش سامسته دریاں والا عن مریم اساس
 و بدکایت از پا خواهد در آمد پس از آنکه عداکرمصوره ملک
 مدبری ناگدور رسد کدک سنگه نا وگ ل او آمده حاندوران مهادرا را
 در دواب و طاهر شد که دود سودا بدماشش دریده است - و نا
 مرور در سرش پلچیده و بداسچه حاندوران مهادر دریاں کدک سنگه
 حواله نموده بود تن در داده میخواهد که بهر و ترور نگذارد
 حان مدکور ناگدور رسده کشایش حصص آنرا که بمذاب و اسنوازی
 از دیگر ملع و دواب کوکنا امدهار داشت وحه همب گردانیده فقرتمب
 ملچار و تهنگ دیگر مواد ملعه کشائی پرداخت و تذکرات صایه
 و آزایی نموده در عرصه پنهانوار ها نکمار حدق رسانیده موایم
 عریمت حصار بشندان را مترلزل گردانید و اگر در مقامهیر که بمصائب
 ملعه معرور گشته آتش متده می امروختند از در استکامت در آمده
 و زیمهار طالعندند - حان دوران مهادر گفته مرستاد که اگر رخنکاری خود
 میخواهند همگی احصاب و اسلحه و دواب را درون ملعه گذاشته بیرون
 آیند - از آنجا که احصاب هلاک شان آماده شده بود - و انواب و وال
 کشاده - از مدول امدهاری سر برتامده در استحکام ملعه کوشش نمودند
 سرکرد لشکر پهلوان درویش سرج را اشارت نمود تا در حدق حصار
 که عرصش هشت دراع بود و روزا ده عدد محکم در دست - مهادران
 لشکر اسلام از آن عبور نموده ملعه را گرد گرفتند در حلال این احوال
 کیدنا رمدهار چابدا که نطلب حاندوران مهادر از ملک خود راهی
 گشته بود نا هزار و پاصد سوار و - هزار پانده آمده همدان هزار

رویه مهمانی گویان گذرانید - و هنگام زمیندار کنور نیز بسکم
 اقدس نزدیک در هزار - سوار و پنج هزار پیاده از سپاهی و بنماچی
 و مرزبان اسباب و مواشی که در اثنای راه نوردی از اهل رتبت کوکبا
 که هنگام مرور امواج قاهره گریخته در شعاب جبال و اسکان معضله
 فراهم آمده بودند گرفته بود همراه آورده بلشکر قیروزی پیوست -
 و پس از آگاهی بر حقیقت محاصره و انجام پذیرفتن نقبه ای - گانه
 که بکار فرمائی پهلوان درویش بروی کار آمده بود بخان دوران بهادر
 گفت که اگر بالفعل پرابدن قلعه متوقف دارید یکمرتبه آن شوریده
 سرنا بخرد را آگاه میگردانم - باشد که از گران خواب غفلت بیدار
 گشته ره گرای اطاعت شود - و باتفاق کدبا کس نزد کوکبا فرستاده
 باند رزهای کبرا و مواظ هوش افزا بر سر انقیاد آرد - او وکیل خود
 را با طوماری که اسمی یک صد و پنجاه میل نر و ماده دران مندرج
 بود پیش خان دوران بهادر فرستاده التماس نمود - که اگر دست از
 محاصره باز داشته مرا امان دهید آمده امیال مذکوره می گذرانم -
 مخاندوران بهادر پاسخ داد که رهائی او منحصر دران است که حصار
 از متحصنان خالی گذاشته با فیلانی که داخل طومار کرده فرستاده
 است بیداید تا جمعی برس کشک درانجا بنشانیم - چون وکیل
 کوکبا بگذاشتن قلعه راضی نشد دلبران ناموس پرست نقب ملچار
 پهلوان درویش را آتش داده يك برج قلعه را با جماعه متغیر که
 بر مرز آن بودند پرابدند - ازان پس در نقب راجه جیسنکه که
 بدای برج کلان سر کشیده بود آتش زدند - اگرچه از کمی باروت
 نپرید اما خلل فاحش بقواعد آن راه یابست - نقب سیوم که اهتمام

آن پسر پادار خان تعینق داشت چو در اردوخته آمد یک برج و لختی
از دیوار با جماعه صحابیل پیوید - و راهی و صیغ واگشت - مبارزان
بیکار هژده خصوصاً - پادار خان و راحه جی صنگه پیاوردی شهامت
بقلعه در شده تمامی مقهوران را از هم گذرایدند - و دیوچی قلعه
دار زنده گرمتر آمد کویا از شگرمی ابدال حضرت شاهنشاهی خود
را در معرض تلف دانسته روز مبارک دو شده بیست و نهم شعبان
پاسزده گروهی دیوگده آمده خاں دوران پادار را دید - و صلح یک
لک و پنجاه هزار روپیة نقد و همگی میان خود را که از سر و ماده
یک صد و هفتاد بود پیشکش سرکار واک کرده مقرر نمود که بعد
ازین از مملکت تویم خدمتگذاری و منہج مستقیم فرمانداری
بر نیاید - و در هر سه سال چهار لک روپیة بشارت عاصره برساند -
چون آثار روح کویا در بندگی این دولت بلند صولت بطهور
پیوست حال دوران پادار حصن ناگپور را باو باز گذاشت - و باجلود
نصرت آمود بنواحی کالی بهیت رسیده از بهیم سین مرزبان آسما
که درین هنگام برهمونی طالع دولت عبودیت خاں ممالک متان
دریامده بود یک میل با ماده میل بعقول پیشکش گرفته بدرگاه
خواقین پناه راهی گردید •

پانزدهم رجب الوند ظفر پیکر از خطه فیض احساس اجمیر
بصوب دار الحکمه اکبرانک بهضت نموده ماحل تالاب جوکی را
فروغ آمود گردانید - راحه گجمنگه پمرحمت خلعت خاصه واسپ
از طویل خاصه بازمین مطلا و میل - و راج کنور ولد رانا جگت منگه
بخلعت وکهدوه مرصع و شمشیر با یراق طلایی میتا کار و اسپ و مدل

و چندی دیگر از راجپوتان نامی مثل راولپوری چوهان و راجت مانسنگه
جوندات و غیراینان نیز که همراه راج کثور بودند بخلمت و اسپ
سرافراز گردیده دستوری یافتند - و برانا جگت سنگه یک نیل
مرحمت نموده براج کثور حواله نمودند که به پدر برساند •

هزدهم ساحت قصبه مغرایک که در تیرول راجه جیسنگه مقرر
بود بنزول اندس رونق و بها یافت - و پیشکش راجه امپی چند
و یک نیل و بیست هزار روپیه نقد بنظر انور در آمد - امپی حضرت
از شمول رافت اسپ و نیل پذیرفته نقد براجه بخشیدند • شاه
بیگ خان باغمانه هزاروی ذات بمنصب چارهزاری سه هزار سوار
و خدمت قلعه داری حصار جنیر سرافراز گشت •

بیست و پنجم علامی افضل خان و مکرمت خان با عمل دفتر
و کار خانجات زاید از راه راست بدارالخلفه مرخص گشتند - و رایات
فیروزی بنشاط اندرزی شکار بصوب باری برافراخته آمد •

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه مقرر باصحاب نیاز عطا شد •
غره شعبان ملتفت خان ولد اعظم خان بعنایت خلعت و از
تغیر عبد الرحمن پسر صادق خان بخدمت عرض مکرر نوازش یافت •
هشتم منازلی که برکنار قالب باری در عرض در سال بصرف
یک لک و چهل هزار روپیه انجام پذیرفته بغرقدرم شهنشاه فلک
بازگه رشک افزای خلد برین گردید - چون از سنگ سرخ در کمال
دلگشایی اتمام یافته بود بآل محل موسوم گشت - درین تاریخ
سیف خان صوبه دار اکبرآباد بادراک دولت ملازمت مربرادراخت
راجه پنهلداس و معتمد خان و سایر بندهای پادشاهی که بمالش

زمیندار دهنده میره دستوری یافته بودند و پس از رسیدن آنجا
 حصار شهر آرا که در مهایت استحکام و مناعت بود محاصره نموده
 قلعه نشینان را در مصدق اضطراب انداخته - و ناگزیر هرزبان آن
 ولایت زینهار طلبیده معتمد خان را دیده بود - و ولایت را باولیان
 دولت قاهره را گذاشته - بتعبیل پتعه جلال عز افتخار اندوختند -
 و معتمد خان زمیندار مذکور را با یک دیل که از فرسیدل پیشکش
 گرفته بود به پیشگاه حضور آورد - اعلیٰ حضرت چنان تشریف آورده
 حکم فرمودند که در قلعه حنفیه محبوس دارند *

شب پانزدهم که لیله البراءه بود ده هزار روپیه مقرر به نیازمندان
 مرحمت فرمودند *

وصول موكب معلى بدار الخلافه اكبر اباد

و گذارش مجلس شمسي وزن

فرارند! چتر جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی روز پنجشنبه
 هژدهم از باغ نور منزل بر ویل کوهسار آسمان و متار مدار الخلافه توجه
 فرمودند - و بهزاران خجستگی داسل ارک گشته ایوان عرش مکن
 دولتخانه خاص و عام را که برای فرخنده مجلس وزن شمسی انقیادی
 سال چهل و پنجم و آغاز سال چهل و ششم از عمر ابد طراز بسا
 فردوس برین ارایش یافته بود نور آگین ساخته بر سر بر ملک نظیر
 که به تخت مرصع زبان زد روزگار است جلوس نمودند - این ایوان
 بجای ایوان پارچه که در زمان پیشین و چندی درین دولت آید
 قرین نذر برای جبهه دولتخانه خاص و عام می کشیدند - و ایوان

چوبین که آن نیز اگرچه برای پناه حصار این محفل مفید هم
 درین سلطنت خدا داد بنا یافته بود اما چون مناسبتی باین عمارات
 رفیع نداشت برداشته بکار پردازید مهندسان بدیع آثار بدرازی
 هفتاد و شش ذراع و پهنای بیست و پنج و نیم از سنگ سرخ
 که آن را بصاروج مرمر سفید ساخته رشک انزای تدبیر صبح
 گردانیده اند - و دیگر تکلفاتش بگذارش در نیاید بظاق جوزا
 و طاق ثریا مرمر ابراشته * نظم *

خم طاق بلندش چون مه نو * ز رفعت با فلک پهلوه می رود
 چو با مش سرسوی بالا برانراخت * زمین را آسمان دیگر انزود
 چهاروگه دولخانه خاص و عام پیشتر چندان تکلفی نداشت - درین
 اوان سعادت عنوان که همگی مستقبات روزگار رو بعدم کشیده است
 و تمامی مستحسبات بارچ کمال رسیده - آن را از سنگ مرمر که در
 هرچار دیوار آن احجار ثمین رنگارنگ پرچین کرده و آسمانه آن را بطلا
 منبت ساخته نمودار سقف آسمان گردانیده اند - بنا نمودند - چینی
 خانه این نگارین خانه که ظروف مرصع دران منصود است مظهر
 صبح عالم انروز است - و عقب چهاروگه نشیمنی است رو بدولخانه
 خاص که جدران و سقف آن از سنگ مرمر است و تمام این خانه
 بیرونه پدالی که در جلا و صفا بهتر از چونه سنگ مرمر است آئینه نما
 اگرچه در آغاز جلوس میمنت مانوس از دین پروری و حق پرستی
 کانه برآیا را از سجده که عبادتیهست مخصوص آمریدگار جهانیان باز
 داشته بجای آن زمین بوس قرار داده بودند چنانچه گزارده آمد
 لیکن چون بسجده مشتبه بود بادشاه حق آگاه درین روز آنرا نیز

معاینه نموده بحای آن تسلیم چهارم معرور گردانیدند و حکم شد که در برابر عداوتی که از پیشگاه عوطف شاهشاهی پرتو ظهور دهد تسلیمات چهارگانه بجا آید . و مداشیر قضا تاثر بباطمان موصحات صادر گشت که هرگاه بوزن حکمی یا رموز عداوتی از عداوت حامانی سر بر اندازند همین طریق مملوک باشد . و از دولتخانه خاص و عام بدولتخانه خاص تشریف برده منازل آنرا که حسب الحکم هنگامی که سرزمین دکن بملاحظه زبات ایلیم کشا معرور بود مرتب ساخته بودند بروج آمون گردانیدند . پس از لحظه بمشکوی معلی که بیشتر عباراتش محدود اجماع پذیرفته شرف قدوم ارزانی داشتند . او حمله مدانی دولتخانه خاص حانه ایست ظنی از سنگ مرمر و بطول پانزده گز و عرض نه دوازده پادشاهی که درازای آن چهل ادگشت . سمت دیوار اس حانه را نگواگون مقوش بر راسته نطه مرمر گردانیدند . و دو جانب آن دو شاه شدن هر یک سقف بنم کاسه که باقسام رنگ آمیزی و انواع تکلف آرایش یافته است در کمال ریاضی واقع شده . اگرچه سقف اس حانه را بملاحظه سنگی چوب پوش ساخته اند . اما بروی آن تنگهای سیمین گرفته بوسی طلا صلب گردانیده اند که گوئی لوازم حور شد است از سینه صخری تان . یا اشعه حام حمشندی در بساط کابردی در حشاش . و پیش آن ایوان دست مرمر و کوه کشته که بحای ایوان پیشین مطابق طرح تاره نوعی که حیرت انرا بی دشوار پدیدان باشد سراپا از سنگ مرمر بطول دست و شش دوازده و عرض یازده دو متوبه بنا نهاده اند . متی آرازه اس ایوان

منبت است و حاشیه پرچینکاری عمیق و مرجان و سقفش
مانند سقف خانه طینی • نظام •

زهی فرخنده قصری گز لطافت • چهار نسخه خلد برین است
بزیب امروزی و زیمنت فزائی • توکویی آسمانی بر زمین است
و زیر این عمارت رفیع البیان منبع الارکان ده خانه ایست روح اوزا که
در دیوار آنرا بعضی جا آئینه بندی نموده اند و برخی بطا و گونا
گون رنگها بر آراسته - این خانه دو حوض دارد یکی بآبشار چادری
مملو میگردد - و ازان فهری بطول یازده ذراع و عرض یک منسوب
گشته در حوض دیگر که ازان وسیع تر است می ریزد - صحن ایوان
مذکور بطول چهل و یک گز است و عرض بیست و نه که در زیر آن
خاها ساخته اند و دران خزانه اشرفی است - غربی صحن مزبور
چبوتره است از سنگ مرمر که در تابستان پایان روز و شب هنگام
بران جلوس میفرمایند - و آن مشرف امت بر صحن روی زمین
که بطول شصت و شش گز است و عرض پنجاه و پنج - و شرقی آن
تختی امت از سنگ مسک مشرف بر دریای جون و سه طرف صحن
پائین عمارات عالیه و وظیفه از سنگ بر افراشته شده که دران اکثر
گنجینه جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه است - جنوبی این صحن
منبت نشیمنی است چتر آما از سنگ مرمر بر چار ستون در
نهایت تکلف و صفا و دران زرین ادرنگ سدره آهنگ بجلوس
مقدس بلند پایگی می یابد - محاذی ایوان در تختخانه خاص
ایوانیست بطول بیست و پنج گز و عرض پنج و نیم و متصل آن
حمای مشتمل بر منازل متعدده که بر دریای جون و چمن پای

حیروکه در سن و همگی نباتیں آن طرف آب اشراق دارد - و صنعت گران خادو طرار - و همدوران شگرف پردار صنعت پرچینکاری و آئینده بندی و سمیت و دیگر صاعیج عجمه در درون و بیرونش چنان پرداخته اند که با لمر بطور دورنمای دشوار گیرش است - و خط خانه کس حوصی است پنج در پنج مانند آئینده دل صافی صمیران روشن - که در اطراف چهار گانه آن نوارها درخوش است و دریا سوی رحمت کس و سرد خانه و گرم خانه موازای حلی چنان تعدیه یافته که تمام روح خانه و ریاض مذکوره در نظراست - طاق و در حمام بدر شدشهای حلی زیب امروز دیگر ندایع گردید - در زمان دولت حضرت عرس آشنایی نو شاه برجی که متصل دولتیانه خاص اسب مختصر خانه بود از سنگ مرمر و پیش آن ایوانی هم ازان - سنگ و حراش عمارتی از سنگ مرمر بنا یافته بود - در مرمان روانی حضرت حمت مکایی اطراف سه تاله آن ادوابها از سنگ مرمر بر امراحتند - درین مهد میبست عهد چون عمارات مذکوره پدید آمدن طبع دشوار پسند شهشاه حوال پرور هنر گستر که دمن بیت عالم آرا

• بیت •
 زو نقش دست امی گیس طاق را • عمارت گری کرد آفاق را
 دیقناد آرا میدم گردانند - و عمارتی دیگر از سنگ مرمر در
 دهایت دلشانی مشتمل بر مژمن خانه نقطر هشت ذراع که
 اصلاح پنجگانه آن مشرف است برود خانه ارادین بهایت رنگین
 و دل نشین و در سه صلع عربی آن سه شاه نشین است در مهایت
 زینت و پیش آن ایوانی اسب سرچشمه اساس پذیرفت - تمامی

این عمارت از درون و بیرون پرچینکاری است باصناف احجار - میان عمارت میل و شاه برج دو خلعت طیفی محلی به گوناگون نقوش طلا واقع شده - و دران ایوانی است دو رویه از سنگ مرمر که آنرا نیز بزر نقاشی نموده اند - آرامگاه که مقدس منشایی سعادت و مهبط برکت است ایوانی است از سنگ مرمر بدرازی بیست و شش ذراع و پهنای ده و نیم که بحد دران تا کرسی امیاطین مبنی است - و چادول آن پرچینکاری با حجار ملونه - و سقفش مفرج بهرمایی که مبنی آنرا نیز بطلا اندوده اند - عقب این ایوان رفیع بنیان خاشه ایست طیفی از سنگ مرمر بطول پانزده گز و عرض هشت و نیم گز - که سقف و دیوار آن در رنگ دیوار ایوان است و بصورت تماثل نمودگی از منازل آسمان - و دو جانب آن در شاه نشین است در وسط این منبر اقبال و شاه برج بنگله در سن مبارک است از سنگ مرمر - که مطلع آفتاب خلافت است و آنرا بنقوش طلا زینت امزا گردانیده - بر پشت بام آن الواح طلا چنان تعبیه کرده اند

• خ •

که خلق زان بدو خورشید در گمان افتد

در صحن آرامگاه معلی که هشتاد گز مربع است حوضی است بطول پانزده گز و عرض نه - و دران پنج قناره درجوش • بیت •
درخشنده حوضی چولوح ضمیر • چو آئینه عقل صورت پذیر
زالش بر روشن دلی چون بصر • بهر قطره اش مایه صد گهر
پیش آن ابشار یست چادری و بر روی آن باغی است - خلد آسا
که چار چمنش باقسام ازهار و انواع ریاحین مستحون است چبوتره

میان دایع و حیواناتهای آنها همه از سنگ مرمر ساخته اند •
 اکنون بدکشتی منازل مردوس مشاکل توان ملک نقاب
 والا حداب ملکه دوران بیگم صاحب می پردازد

پهلوی آرامگاه گردون خانه ایوانی است معشش مکنوناگون نقوش
 در کمال ربائی و تکلف - و قرعۀ عمارتی که مدان شاه نرج و
 آرامگاه مقدس دایع شده - و پس ایوان طبیبی خانه در رنگ آمیزی
 دسان ایوان شرقی - در محلی این معادی بدگلۀ ایست مشرب
 مردربانی حور مرینۀ بدگلۀ مدارک - و دو خانه آن دو حجره امت
 زبسا ابرا - حدر و معوب و اساطین بدگلۀ و هر دو حجره طه اندود
 و نقوش آموذ امت - پیش نام این منازل سه گانه نالواج طه
 آرایش یافته -

تا زمینی را طبعیت احب آرام • تا زمان را گذشتن امت آئین
 از زمانش خبر داد دعا • و ز زمیانش بهر داد آمین
 عالمش بداد داد و دهر عام • ایردش یار داد و چرخ معین
 مورد هم بعد از پیروی شدن یکا بهر و یکا گهزی از روز جمعه
 که با اختیار انجم شناسان ساعت وزن مدارک بود حادان بحر نوال ابر
 اوصال را در دولتحانۀ خاص و عام مظه و دیگر آشیان نائین مقرر
 سجیدند - و آرزو مددان جهان کامیاب گردیدند - در بی روز حسنه
 پیا د شاه راند کامکار ستوده اطوار خلعت زرنگار عنایت شد - و امرای
 ذوالاقتدار و دیگر بندهای احصا شعار بیدر در حور مرتعت نمرحمت
 خلعت نوارش یافتند - سعید حال باصافه هزار سوار منصب
 پنجه رازی پنجه راز سوار دو اسپه سه اسپه - و راحه پتله داس

باضافه هزارى ذات و هزار سوار بمنصب چار هزارى سه هزار
 سوار بمنابت ولایت دهندهیره برای توطن - و معتمد خان
 باضافه پانصدى ذات بمنصب چار هزارى هزار و دویست سوار -
 و نجابت خان که در همین روز احراز شرف ملازمت نمود باضافه
 پانصد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار - و میرشمس
 باضافه پانصد سوار بمنصب در هزار و پانصدى دو هزار و پانصد
 سوار - و فوجداری و تیول دارى برگشته برده - و پردلیخان باضافه
 پانصدى ذات و هزار سوار بمنصب دو هزارى دو هزار سوار و خدمت
 تپانه دارى بنگش پایان از تمثیر راجه جگت سنگه - و از اصل و
 اضافه خلیل الله خان قرادل بیگی بمنصب دو هزارى هزار سوار -
 و هریکی از سعادت خان و اکبر قلی سلطان کبیر بمنصب هزار و
 و پانصدى هزار و پانصد سوار - و عرض خان قاتشال بمنصب هزار
 و پانصدى هزار و دویست سوار - و افتخار اندوختند - بهمن بار
 ولد آصف خان خانخانان سپهسالار بمنصب پانصدى ذات و دویست
 سوار مفتخر و مبادی گشت - بهادر خان روئیاه باسلام آستان
 معلی فرق مباحات برادر اخت *

بیست و پنجم بمزار فیض آثار حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
 شریف فرمودند - و هنگام مراجعت منزل بادشاهزاده فرخنده سیر
 محمد شاه شجاع بهادر که مزاج گرامیش از منهج اعتدال منحرف
 گشته بود بمقدم نبض توام سعادت آما گشت - آن والا گهر مراسم
 پا انداز و نثار و لوازم پیشکش بجا آورده مشمول عواطف
 شهنشاهی گردید *

دست و هفتم بهادر خان و مرحمت خلعت و اسب عربی از طرف شاه نامه نا رس طایفه پادگانی یافته تصویب قنوج مرخص شد -
 مرشد علیخان بعد از خلعت و مدد عراستدار اندر حقه بهترا و
 مهاس که خدمت و وحدانی آن بدر موقوف بود دستوری یافت *

دست و نهم در جانب مختار خواهر و مرصع آلات شصت هزار روپیه و اصابه ایشی چهل هزار روپیه و شصت هزار روپیه نقد که حمایه یک لک و شصت هزار روپیه باشد برسم ساختن بستر شاه قوارجان صوفی که پندش ازین کرمه محمدی ارزا برای نادر شاه داده تحت نادر محمد ازینک دم بهادر خطه موده بودید مصحوب صوفی خان صدد و میر حمله میر بخشی و مکر مختار منور سامان و جلالت الله خان مرستادند *

دست و یکم رمضان الله وردیخان را و مرحمت خلعت و اسب نامه نا رس مظفر و بیل و وحدانی سرکار لکنو و دیواره برخواستند *

صلح ماه مدد الرحمن بدگه نادر عند الرحمن بی اتالیق عند المومر مختارین پسر بدر محمد خان والی قلع نادره بدگه آستان سلطان مطاف از بلخ آمده نقلند عند ملک و نه تارک محمد مدنی بر ابراهیم و یکصد تار طومار و سه تهر اسب و همین مقدار شتر دعوی پوشکش گذرادند - اطلاق حصص ارزا و مرحمت خلعت و حشر مرصع و شمشیر نا راق طائی میدانکار و منصب هزارینی ذات و شصت هزار و بیست و پنج هزار روپیه نقد کامیاب گردانیدند - و حدیو حق آگاه تمام این ماه تصوم گردانیده سی هزار روپیه مقرر نارباب استحقاق بدل نمودند *

روز جمعه عمره شوال که عید فطر بود بعیدگاه تشریف فرموده
 در محیی و ذهاب دامن امید آرزومندان راگران بار عطایا به اختند •
 مردم انصباب ماده دموئی براسافل اعضای صحت انتهای
 خدیو عالم و خداوند بنی آدم که • ع •

علامت همه آفاق در علامت اوست

سبب الم شدید گردید - و بنجویز پزشکان آزمون کار و معالجان
 میدهنت آثار در مرتبه خون کشیده شد - بادشاهزادهای کامکار و
 امرای نامدار مبالغ گرامند برسم تصدق باهل استحقاق رسانیده جایید
 زندگانی آن سرمایه امن و امانی جهانیان - و پیرایه مسرت و کامرانی
 عالمیان - از درگاه شفا بخش حقیقی مسالت نمودند - و بالطف خفیه
 و جلایه حکیم مطلق طبیعت اشرف باعبدال گرائید - و مدت نوزده
 روز که ایام وجع و نقاهت بودند در دولتخانه خاص و عام تشریف
 فرمودند - و نه در دولتخانه خاص - گاهی لختی از خاصان پیشگاه
 حضور را در خوابگاه مقدس طلب فرموده بشرف کورنش میفرمانید
 و بعواطف ملکانه تسلیه بخش خواطر پرموده و دلهای آزرده
 این گروه اخلاص پزوه میگشتند - و از اینجا که همت پادشاهانه
 یرفاهیت کانه انام مبذول است اکثر اوقات علامی افضل خان
 را درون طلبیده مهم ضروریه ملکی و مالی را سرانجام میدادند
 • نظم •

تا بر بساط مرکز خاکی زروی طبع • زردی زعفران نشود سبزی دواب
 بادا جناب حضرت از مرجع جهان • بگرفته حادثه زجناب روی اجتناب

نکارش نوروز جهان افروز

روز جمعه بیست و دوم شهر شوال حله هزار و چهل و شش هجری
 بعد از انقضای هشت ساعت و نیم و پنج دقیقه و هفت ثانیه
 بحوسی آفتاب جهان تاب رحمت ده هفت اشرف کشید - اورنگ
 آرای خلعت پس از نوزده روز که عارضه حمامانی آن صحت
 امرای روحانی چه مرا قیصر داشت - درس ساعت مسعود و ازان
 محمود از آرامگاه مقدس بیرون آمده بر تخت مرصع حلوس
 فرمودند - کامرانی را آب و مژه نحو آمد - و باکشی را سنگ بر سر
 پادشاهزاده های تحت بندار و منع مقدار و امرای نامدار و دیگر
 بلند های احلاس شمار منافع گرامند فرم تصدق و نثار گذاریدند
 و بهایی کام اندوز گردید - و شعری پایه حرر اطن تصاید عرا
 تعرض ادس رساننده از دریا نار عنایات حامای صلات گرانمایه
 اندر حثند - درس روز مبارک بحسب پیشکش جواب گردون قذاب
 بادشاهزاده جهانل دنگ صاحب از حواله گران بها و مرصع آلات
 و دیگر مواد اشیا که از مجموعه تختی بود درس صدایع مدنکاری
 آراسته و قیمت مجموع دواک و پنجاه هزار روپیه شد بطر انور
 در آمد - و عمر قبول یادت - پس ازان پیشکش درازی سمای عظم
 و حلال پادشاهزاده های حنوده حاصل محمد دارا شکوه و محمد شاه
 شجاع بهادر و مراد بخش مشتمل بر حواله نمیده و مرصع آلات و
 اشیاء نفیسه از بطر اندوز گذشت - صباح آن عمده اصل چان حواله
 قیمتی و دیگر امتعه پیشکش نمود - و منافع یک لک روپیه شرب

پذیرائی یافت - شایسته خان هم پیشکش شایسته بنظر الکسبر در آورد - میر جملہ میر بخشی نیز لالی شاهوار یا دیگر جواهر که قیمت همه یک لک و شصت هزار روپیہ شد پیشکش کرد - چندی دیگر از اولیای دولت نیز در خور مرتبت پیشکش ها گذرانیدند . روز مبارک دوشنبہ بیست و پنجم خاندوران بہادر بتقبیل سدہ سنیہ چہرہ سعادت بر اتروختہ هزار اشرفی نذر گذرانید - و اسمعیل نبیرہ ابراہیم عادلخان را کہ بعد از کشایش حصن اودگیر بدستش افتادہ بود بہ پیشکاه حضور آورد - فرمان شد کہ اورا موظف ساختہ در حصار دار الخلامہ اکبر آباد نگہدارند - راجہ جیسنگہ و مبارزخان افغان و امرنگہ پسر راجہ گچسنگہ و مادھو سنگہ ولد راورتن و گروہی دیگر کہ ہمراہ خان مشار الیہ بودند نیز بدولت استقامت تہہ والا نایز گردیدند - خان دوزان بہادر پس از اصرار شرف ملازمت مراسم میمنت در بست فیل بابت کویا و غیرہ با ہشت لک روپیہ نقد کہ مرزبانان گوندوانہ و جزآن لختی برسم پیشکش پادشاہی و برخی بار دادہ بودند بنظر اقدس در آورد - لک روپیہ قیمت فیلان شد - و از جملہ انبال مذکور فیل گچموتی نام کہ خان مشار الیہ حسب الحکم از قطب الملک گرفتہ و مبلغ یک لک روپیہ از جانب خود بر یراق طلائی آن صرف نمودہ بود چون برشاقت پیکر و نکوئی منظر و لطف خو اتصاف داشت بہ پادشاہ پسند موسوم گردید - و یک لک روپیہ قیمت مقرر شد - شگرف کاری تائیدات رحمانی - و نیرنگ پردازی تقدیرات آسمانی - و کار کشائی انبال خاقانی - و گیتی پیرائی توجہات جہانبانیست -

که پیشگامی ندس کیعبت و کمیت در اندک وقتی گرفته آمد -
 والا از عهد دولت مهد حضرت عرش آشیانی انار الله درهانه تا
 این زمان منعمت شاهی هیچ یکی از مؤلفان والا مکتب یک مرتبه
 چنین پیشکش معانی از گردن کشان نگرفته - حافظان قدر دان حان
 دوران بهادر را که خواهر احسان و مردانگی از درس ترددات مرد
 آرما برومی دیگر داشت - در حلدوی این متج مرحمت خلعت خاصه
 ما چارقب طلا دوری و حنجر مرصع و شمشیر مرصع و ناعانه هراری
 ذات و هزار هزار در آنچه به آنچه به منصب شش هراری ذات و
 شش هزار هزار در آنچه به آنچه به تلکواه آن ده کرور و هشتاد
 لک دام است که در آورده ماه آن نعمت و هفت لک روپیه باشد
 و مخطات بصورت جنگ و عطای دو امپ از طریق خاصه مازس
 طلا و مطلا و مدلی از خلعت خاصه با یراق نقره و حل محمل زرینعت
 و ماده مدلی پادشاه و راتر بهادری - و پرگنه شجاع پور را از حالص
 شریعه مر آورده در طلب اصانه از عداوت نمودند - و از ننده پروری
 و پرورده نواری در زبان حقیقت فعلی رست که درس مهم اگرچه
 اکثرند ها مصدر مساعی حمیله گشته اند اما ترددات پسندیده و
 تدبیرات گردیده آن مدرسی حان شاهی در همه مرست دارند - حان
 مومنی ایله در ارای اس نوازش والا لوازم امتکانت و مراسم پداس
 نذقدیم رسانیده معروض داشت - که بعددکاری اتفال روز ابرو و
 کارگذاری دولت اند مقرون چنین امور دشوار کشای دیرترا
 نکمتر وقتی تیسیر می پذیرد - و الا از دست و نازوی این مررمایه
 چه آید که در حور پذیرائی ننگال این درگاه حواقین پناه شاید -

و از نیروی این کهن مایه چه کشاید که در جنب تربیت و عطوفت
 خاقانی بنماید - ایرد کورساز جهان پرداز ادوار خلافت این پادشاه
 بسیار بخش کم پذیر را که در نظر خورشید اثرش دنیا بسد آخرت
 دمی و وزنی ندارد تا بتسخیر این قلاع و تفتیح این ممالک چه
 رسد - و با این بندگان اخلاص گزین ارادت آئین را بفتح قلعه و
 ضبط شهری مشمول اعطاف ملکانه و الطاف پادشاهانه گردانیده عز
 اعتبار و شرف انتخار می بخشد - همواره تابان و درخشان دارد -
 راجه چیسگنه نیز بعنایت خلعت خاصه و کپوره مرصع با بهلولکثاره
 و باضامه هزار سوار به منصب پنج هزاری سوار و به رحمت تیول
 پرگنه چانسواز توابع صوبه اجمیر که متصل وطن او واقع شده و داخل
 خالصه شریفه بود واسپ قیپاق از طوبله خاصه با زمین مطلا سرافراز
 گردید - و هر یکی از امر سنگه و مادهو سنگه بخلعت و منصب سه
 هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه و عنایت اسپ با زمین نقره
 مباهی گشت - سیدی مفتاح حارس حصن اودگیر که بقلا وزنی
 طالع در زمرد بندگان درگاه خواقین پناه منضم گشته از پیشگاه خلافت
 بخطاب حبش خان عز انتخار یافته بود - با خان درران بهادر
 نصرت جنگ آمده سعادت تلذیم آستان ملایک آشیان اندرخت
 و یک فیل پیشکش گذرانید - در همین تاریخ سید خانجهان از
 دولتآباد آمده سعادت ملازمت دریامت - و هزار اشرفی نذر گذرانید -
 جعفر خان جواهر و اتمشه نفیس پیشکش کرد و متاع یک لک
 روبیه پذیرائی رسید - و باضامه هزار و دات به منصب پنج هزار
 دات و سه هزار سوار سرافراز گردید •

بدست و ششم سرمر آرای حاکمات ما گواکب ثوابت ملک سلطنت
و محدراب تدقی عصمت بمنزل یمنی الدوله تشریف فرموده آن
یونیس والا مقدار را بصورت عواطف درمواختند - و متاع پنج لک
روپیه از حمله پیشکش یمنی الدوله که بعد از ادای ثوارم یا انداز
و نثار از حواهرگران بها و مرمع آلات و اصناف اعیانه و دیگر نقایص
بنظر اقدس در آورده بود شرف قبول یافت - و همانجا نعمت خاصه
تعالی فرموده هنگام مرور نخستین آفتاب دولتخانه معلی رانه پرتو انوار
حاکم مروج آگس ساختند درین روز در مسرب اندوز آبچه از
پیشکش نادرشاه زادهای والا بزراد و یونیدان احلاص بهاد بشرف
قبول رسید سی لک روپیه بود •

سوم دی القمده بحال دروزان بهادر بصورت جنگ اسب از
طوبله خاصه با رس طلا مرحمت شد - ملاک حان ولد صادق حان
از اصل و اصنام بمنصب در هزارگی داد و هشتصد سوار سر بلند
گردید - مدراعظم کشمیری دهمنصب پانصدی دیست سوار
سرادراری یافت •

چهارم مرلش حان ناصافه پانصدی دات و پانصد سوار بمنصب
ده هزارگی دو هزار سوار و نهباندارگی پاتهری - و قراق حان اوژیک
ناصرافه پانصدی دات و هشتصد سوار - و از اصل و اصنام امحق دنگ
دیوان سرکار نواب عالمان مآف محدرافه نواب ایت و حلال دنگم
صاحب بمنصب هزارگی دات و صد سوار وزارت نامتند - و حسب
آلاتماس حان دروزان بهادر بصورت جنگ مبارک حان دیاری درمرحم
علم و مقارنه - و راحه دندی جنگم نعبایت علم و مقارنه سرمر ابرلحند •

دوازدهم مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف بود راجه
 پتهلداس بخلعت و اسب از طویلک خاصه با ژبن مطلا سربلندگشته
 برلایت دهندهیره که بطریق وطن بار مرحمت شده بود رخصت
 یافت - خان جهانخان کاکر باضافه پانصدی ذات ششصد سوار بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار - و یکدل خان خواجه مرا که دیرین
 بند درگاه معلی است و به تحویلدارئی لباس خاصه و جواهر خاصه
 سراراز - از اصل و اضافه بمنصب هزارئی ذات و در بهشت سوار سربلند
 گردیدند - باقیای نامی که در شعر طبیعت روان دارد - و تصانیف
 فارسی او از آملش نعمات هندوستانی تاثیر فرزان - قصیده که در
 مدح شهنشاه چو گستر گفته بود بمسامع جاه و جلال رسانیده
 بفرمان خانان سخن پرور او را بزر - نچیده مبلغ هم سنگ را که
 پنج هزار روپیه بود بار دادند •

از سوانح این سال کشتن وقاص حاجی مخاطب

بشاه قلی خان فوجدار دامن کوه کانکرة بهوپت

ولد سنکرام مرزبان جمون را با گروهی از قبیلہ او

بدان این مقال آنکه چون شاه قلی خان بهوپت را که در زمرة
 بندگان درگاه آسمان جاه در آمده همواره کومکى فوجدار پرگنات
 دامن کوه قلعه کانکرة می بود و پس از چندی باضلال دیو نفسانی
 رهگرایی نساد گشته در ادای خدمات قاصر شد - و آثار خبیث
 طبیعت فتنه آمای آن ادبار انتها روز بروز ظاهر - چنانچه از بیم
 و هراسی که لازم دورنگی و ناسپامی است هرگاه نزد فوجدار میآمد

جمعی کثیر همراه می آورد - نزد خود طلبدند - آن شقاوت پژوه
 باحوثی ارعشده و گروهی دیگر از سوار و پیاده و احدیوت کما دارد
 تعلکچی ناراده شورش انگیزی رسید - شاه قلعه را از اطوار آن
 بکوهیده آثار ایستادی دریافته طایفه را که حوالی خانه از منزل
 داشتند درون حصار مرد در سرای خود مستعد بیکار نگاهداشت -
 بهیبت پس از رسیدن بدو خانه حال مریدان و من جماعه که انتظار نبرد
 می کردند بیقراری داشت که مکنون همراهِ فرومی رزق افتاده باگرس
 از مال کار چشم دار بسته آتش کارزار بر امروخت - مداران از سه
 هزار روز تابان شدن آفتاب گیتی امروز داد حماست داده کاج
 هستی بسیاری از کفار اشرار نمایه تبع و شعله منان خاکستر
 ساختند - و بهیبت بر در اثنای زد و خورد امروز دهنده جهنم گشت
 و از عمارت لشکر منصور منور علی اصغر محشی کاکره و برخی دیگر
 پدایه شهادت رسیده زندگی ابد اندر خندد - پس از آنکه این صاحب
 از عرصه داشت شاه قلی خان بعرض مقدس رسید او را بهمنایت
 خلعت و نقاره و بیل سر امراز گردانیدند - چو دار الحکمه انواران
 بر ساحل دریای خون که اکثر آن بصب آب کند پست و بلند است
 آسایان یافته - و در سر اعاز معه و بی بطرح آباد گذشته پیش دروازه
 قلعه ارک که دولت سرای نانشاهی و همگی کارحاجات سرکار والا دران
 است مسکنی در محراب حلوحانه بود - و هربام و شاه که هنگام طلوع آفتاب
 جهانتاب خلافت و ظهور ماه شب امروز سلطنت است و درین دور وقت
 خلقی سعادت مار و شرب گورنش دومی یابند از کثرت از نعم مردم
 منادی می گشتند بتحصیص در اعیان و دیگر ایام سور و سرور و

و اوقات سواری مقدس که از هجوم خیول و فیول و خدم و حشم
همگنان بیم جان داشتند - و نیز مسجدی که شایسته این مصر
جامع باشد نبود - و خاقان ممالک ستان که همت والا نهمت را
بر اکمال نواقص و اصلاح مقاصد مصروف دارند درین ایام که از
دولت آباد مراجعت نموده دار الخلافه را بیورود مسعود میمنت آمود
گردانیدند پیش دروازه قلعه رو ببازار کلاں چوکی بطرح مذمن
بنفادای که قطر آن یکصد و هفتاد ذراع پادشاهی و در هر ضلع
طویل چارده حجرة و ایوان و در تصویر پنج چشمه دکان باشد
طرح انگذند - و فرمان شد که غربی چوک مذکور مسجدی
منیع البنیان رفیع الزکون بطول یکصد و سی ذراع پادشاهی که
بر سمت قبله سه گنبد داشته باشد و در اطراف سه گانه پنجاه و
و سه طاق - ایوان و صحن آن هشتاد گز در هشتاد از سرکار خاصه
شریعه بنا کنند - و چون نواب گردون قباب خورشید احتیاج قدسی
نقاب پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب که احرار مذوبات اخروی و
اکتساب مبرات دنیوی شیعۀ رضیۀ آن مالکۀ زمان است التماس
نمودند که این معبد منیف و منسک شریف را که باعث بقای
ذکر جمیل و حصول اجر جزیل است بنا نمایند - مقرر فرمودند
که عمارت این پرستش گاه را از پیشکاران سرکار آن نور حدیقه
جهانبانی بانجام رسانند - و سوامی منازلی که بمسکر اقدس تعلق
داشت خانه چندی از مکنه شهر که زمین آن داخل مسجد شد برخی
را ببهای ده پانزده خریدند - و لختی را منازل عوض داده مالکان
انرا خورسند گردانیدند •

شب هفدهم که تاریخ ارتحال حضرت مهد علیا ممتاز الزماني
 بود بحکم خدیو جدا آگاه گروهی از فضلا و حفاظ و قراء و دیگر
 ارباب معادت و اصحاب تقی در مزار فیض آثار آن مطرح انوار
 الهی و مرهم آمده به تصدیق و تهلیل پرداختند - و خاقان حق پرور
 بنا پادشاه رانهای رابع مقدار و مؤیدان والا اعتبار بآن مکان خلد
 نشان تشریف برده - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بجماعت مذکوره
 عطا فرموده بعد از یک بهر بدولتخانه والا مراجعت نمودند -
 و مردای آن مرتد مطهر ملعونه مراحم سبحانی دیگر باره پدرو ورون
 شهشاه دیس پناه معور گردید - مخدرات مشکوی دولت که درین
 وقت معادت حضور در مانده بودند بیص اندرز زیارت گشتند - و
 مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بمستحقاق قسمت شد *

بیست و دوم در محفل اقبال منزل سخنی از سحت گیری و
 سازگاری دیوان پیکمی از سوچات در میان آمد - از رامت کامله و
 عاطفت شامله هر زبان حقیقت بیان رمت که کارهای مراخانمی
 دیدای بی مسامحه و معامله متمشی نشود - و بسا باشد که مهمات
 حلایه و معاملات ندیده از ترک مدارا و عدم موااسا اختلال پذیرفته
 سب توزع خاطر و تشمت جمعیت متکلفان گردد - سخن طراز
 باستانی حامط شیرازی این معنی را بشیوا زبانی در قالب
 نظم ریخته

* ع *

سحت میگردد جهان بر مردمان سحت کوش

چنانچه در زمان خلافت امیر المومنین - و یعسوب الموحدين -
 کرم الله وجهه - بطور پیوسته - چه مطمح نظر آن برگردند

الهی در احکام دین و از امر شرع متذین حق معض بود -
و در بعضی امور انماض عین هر چند ناگزیر بودی نفرومودی - و
این باعث شورش عظیم گردید - تا آنکه رفته رفته کار بمحاربه و
مقاتله که تاریخ نامها از آن باز گوید کشید - درین اثنا صفار خانان
نبوت - نقاره دودمان فتوت - حید جلال بخاری بعرض مقدس
رحانید که امیر المومنین میفرمودند که دنیا بدو پایم است
حق و باطل - من خواستم که بپای حق آنرا قایم دارم - از پیش
نرفت - پرده کشای غوامض اسرار یعنی خدیو در برین گذارش
فرمود که بر تقدیر صحت این نقل باید که شیخین معظمین که در
حمیع شیون پیرومی طریقه انبیه نبوی می نمودند در حین
خلافت خود ارتکاب باطل نموده باشند - بل اشرف موجودات و
اکرم مخلوقات نیز - و دیندار حق گذار چگونه بپذیرد که در زمان
صدق نشان این برگزیده های ایزدی باطل روانی گیرد - اگرچه
برخی از دانشوران که بدولت حضور کامیاب بودند در خور دانش
خوبش درین باب توجیهات باز نمودند اما پسندیده طبع اشرق
نیفتاد - و خلیفه حق که گرامی فطرت دقیقه سنجش لوح محفوظ
رشاد است - و سامی فکرت صواب آهنگش جام جهان نمایی سداد
بمصباح این بیان وجیه و توجیه نییه ظلمت اشکال از دلها برگرفت
که همانا بیمن وجود فیض آمود اکمل کائنات انضل مکونات
سرایای قلوب از رنگ خلاف مصفا گشته بود - و صفحات طبایع
از غبار اختلاف معرا - جهانیان اقوال و افعال آن قافله هالار
هدایت و شمع شبستان رسالت را که حق صرف و صواب تحت بود

مرماید حصول مآرب پیدا شده از شاهراه قناعت بر بیامدندی -
 و هم چنین در عهد صدیق و عاروق چون نمایان قرب زماں خاتم
 الانبیا آثار پذیرائی حق و گیرائی صدق در دلها بود هیچ یکی
 سر از اطاعت بر نمی تافت - بعد از روزگار سعادت اطوار این
 معوس قدسیه زمانه از عدالت و سویت که انتظام جهان و التیام
 جهانیان نای باز بسته است دور افتاد - چنانچه حادثه قتل
 ذبی الدورین و خون ریزی و فتنه انگیزی که در خلافت ملی کن
 ابی طالب کرم الله وجهه بر روی کار آمدن ازان نشان میدهد -
 حاصران بساط تقدس از روع این اشکال و دفع این اعمال بیایش
 ظل الهی بآئین رسانیده مراسم دعا و لوازم ثنا پرداختند •

بیست و چهارم اتمام حاس حارس حصن اوسه را بمرحمت
 مقاره - و معول حاس ولد زمین حاس مکماں حصار اوردگیر را بعنایت
 علم - سر بلند گردانیدند •

سلج ماه احقر برج جهانی پادشاهزاده محمد اوردگ زیب
 بهادر که عمرها والا از دریا باد برای اودواج میمنت استخراج
 روانه پایتخت سرزمین بطور گشته بودند در ناع دور منزل نزول
 نمودند - شهشاه مهر آئین از عواطف پدری این زبانی طالبی
 آسلی را مرقوم قلم اعجاز رسم ساخته برد آن والا گوهر فرستادند
 • نظم •

نامروده اگر زود در آئی چه شود • یا تاخته پیش از خبر آئی چه شود
 زود آمدنت بطر بشوقم دیر است • از زود اگر زود تر آئی چه شود
 عرق دی الحسنة پادشاهزاده کماں مراد بخش با یمن الدوله

و خان دوران بهادر نصرت جنگ و علامی افضل خان و حید خان
جهان و شایسته خان و جعفر خان حسب احکام آن بخت بیدار را
بسماعت کورنش رسانیدند - خاقان دوران آن درة التاج سلطنت را
در آغوش عاطفت کشیده بعنایت خلعت خاصه و دیگر مراسم
تفقدات پادشاهانه نوازش فرمودند - پادشاه زاد بخت بیدار هزار
اشرفی بر سبیل نذر و همین مقدار بعنوان نثار گذرانیدند - در باب
خوبش بی نظام که ننگه پژوهان دکن برای گرمی هنگام شورش
و فساد او را نظام الملک نامیده بودند و خانزمان بهادر از ساهو گرفته
نزد پادشاه زاد فرخنده سیر آورده بود - و در رکاب آن ثمره شجره
مفاخر و معالی بدرگاه آسمان جاہ آمد - فرمان شد که حید خان
جهان او را با دو نظام الملک دیگر که یکی در سلطنت حضرت عرش
آشیانی هنگام کشایش حصار احمد نگر بندست آمده بود - و درم
در فتح دولتآباد که مخصوص این دراست خدا داد است - در دژ
استوار گوالیار نگاهدارد *

دهم عید اضحیٰ نوید کامرانی رسانید - پادشاه دین پرور بعیدگاه
تشریف فرموده نماز را با نیاز ادا نمودند - و پس از معاودت
بدرتخانه معلی سفت قربان بتقدیم رسید - و در ذهاب و ایاب
جهانیان بزر نثار کام دل برگرفتند *

چهاردهم پادشاه بنده قواز راجه جیسنگه را که در مهم دکن کارهای
نمایان ازو بروی کار آمده بود بمرحمت خلعت خاصه و فیل نوازش
فرموده دستوری دادند که چندی بآنبیر که وطن ارست رفته از
محنت سفر با - ودگی گراید - و چون در سرزمینش قیمت اسب

تا هزار روپيه حاده ران رسیده بخت مادیان برای نجات دار علمایت
 شد - از عرائص و هائغ نگاران حدونی ممالک تعرض اندس رسند که
 حاضران بهادر و امراض متبادله که از دیر دار قادی بود در دولتادان
 و حب حیات در دست حاکمان مهر گستر که صورت بهرانی و معدنی
 قدر دانی اند مرارتحال آن حاده ران قدری که بحسن عقدت و
 لطف ارادت منظور نظر اگر بر اثر بود تاسف نمودند - مدار و حان
 داماده پانصدی ذات نمصص چار هزاری سه هزار و پانصد هزار -
 و رشده حان انصاری داماده هزاری دات نمصص چار هزاری سه
 هزار هزار و سر و حان داماده پانصد هزار نمصص دو هزار و
 پانصدی دو هزار و پانصد سوار - و نظر بهادر خوبشگی داماده
 پانصدی دات نمصص دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
 و سدرام و مدد دار گذرو داماده پانصدی دات نمصص هزار و پانصدی
 ششصد سوار و از اصل داماده سهراب حان نمصص هزار و پانصدی هزار
 سوار - و آگاه حان نمصص هزاری درست سوار - مداهبی گشتند -
 دروس قاریج حدنی را خلعت و حمد هر مریع در مواجته بایران
 فرستادند - و ششصد مریع و متکای مریع که دامت مجموع پانصد هزار
 روپيه بود باز حواله نمودند - که بشاه صفی رساند - و نامه از مدشات
 علمی اصل حان منضم منقوحاب نگین و بناسا رسیدن چهار که
 سوادش درس نگارن نامه قدست می شود مصحوب او ارسال داشتند *

نقل نامه

حمد بیکد مر حدائی را که حبیب حون را بقدر حیات عیدیه

برگزید - و بتائیدات لاریبیه اختصاص بخشید - و بخطاب مستطاب
 (انا فتحناک فتحاً مبیناً) مستبشر - و بنص قانع (و ینصرک الله
 نصراً عزیزاً) مستظهر - گردانیده - سطلین معدلت آئین را از برکت
 متابعت آن مرور انبیا و مرسلین برتبه عالیّه حروری و ظنّ الهی
 رسانید - و به تبیین آن ذات مقدس فیض گستر - و صفات کمال
 حق را جامعترین مظهر - ابواب فتح و نصرت را بر روی آن گروه
 صاحب شکوه کشوده بچنود (لم تروها) بر اعدا مظفر و منصور -
 و بمقام کثیره (تاخذونها) خزاین آن طبقه عظیم الشان را مملو
 و معمور - ساخت - و صلوٰه بیعد بر قایل (نصرت بالرعب مسيرة
 شهر) طی رؤس الاشهاد - و مانع ابواب سده شدان - بمقالید تائید خالق
 عباد - که در مضمار نبوت تصدات - حق از انبیا و رسل ما سبق
 ربوده - و بقوت (انا نبی بالسیف) اعدای دین مهین را مغلوب
 و مغلوب نموده - و بر آل ولایت مآل آن مالک ملک کمال که مالکان
 ملک ولایت اند - سیما بر اهل بیت آن قدسی جناب - که طهارت
 ایشان ثابت بنص کتاب - و محبت آن طایفه عظیم الشان اجر
 رسالت مدر نشین دیوان یوم الحساب است - و بر اصحاب قدیمی
 مکان - آن نبی مبعوث بانص و جان - خصوصاً بر خلفای راشدین
 مهدیین - رضوان الله علیهم اجمعین - که آیات فرقان مجید ناطق
 است بعلوم شان - و احادیث مخیر صادق شاهد امت بسمو مکان -
 آن بزرگان - بعد از ادای حمد و صلوٰه و ارسال سلامی که ساکنان
 جنان آرزوی رسیدن بغیض آن - و اهدای دعائی که قدسیان اجابت
 را مهیا بهر نثار آن داشته باشند - مشهود ضمیر انور - و خاطر فیض

گستره عالی محصوره والا رتبت - و بیست افرای سرور سلطنت روشن
 افرای صلح عظمی - بلند سازنده رتبه امثال - مالی گرداننده
 دودخانه حلال - ثمره شجره مصطفوی - دور حدیه مرقصوی - دودمان
 رمیج مکان صفوه را صفوت - حاندان عظم الشان ملویه را علور تبت -
 حواری کمار را مله - سلاطین قاصدار را علاه - گلشن دولت را
 درویش دهل - مهمل شوکت را صنی قمری دلال - آسمان سلطنت را
 حور رشید - زمین عظم را حمشد - دایره کمانی را قرة - فاصه
 فامداری را عره - شاه حم حاه - مرید ملک دارگاه - گرداننده می
 آید - که چون ظاهر بود که آن سردار نجیب و قاجار از اجتماع
 اخبار متوحاشی که اس قمار ملک درگاه صمدیت را روی داده
 انتهای تمام حاصل میگردد - چه مقتضای بیگانی و دوستی آن
 است که از اطلاع هر حصول اسباب معرفت در دست خود مسرور گردند
 لهذا مودت این صحبه و واسطه آن رسیده بعضی از تحریکات را
 که در این امام حکیمانه مرحام فصلب گشته اعلام نموده می شود -
 شرح این مقال در حدیث احوال آنکه - پیش نهاد خاطر ملکوت
 باطر چغیر بود که تماشای قلعه دولندان که مساجد هفت اهل
 و مساجد روی زمین نامتعارف آن حصص حصص معتبر اند - و آن
 قلعه را در مذات می بطور آفاق و در دوعت قمری طاق ده رواق
 میدادند - و در این مردکی معون عنایب افرای نصرت اولیای
 دولت قاهره در آمده - از دار الخلافه اکثر امانه بصورت دکن به دست
 واقع شود - و در آن صحن طبع چندی از ملک نظام الملک که نصرت
 در لیامده مفتح گردانند - و معاملات آن سرحد را آسپهان انتظام

دیدیم که خاطر از مهمات آنطرف بالکل جمع گردد - و دیگر احتیاج
 توجه بدانصوب نماند - و الحق بعد از مشاهده آن حصار ظاهر شد
 که آنچه در توصیف آن مذکور می ساخته اند بیان واقع بوده -
 و معلوم نیست که قلعه دیگر بدین آئین بوده باشد - اگر آن قریه
 در سرحدی که بملک آن فرزند نامدار کامکار فلک اقتدار اتصال
 دارد واقع می بود آن را بممالک محروسه آن مهر مظهر سلطنت
 و عظمت منظم میساختم - تا تماشای خلقت غریب و صنعت
 عجیب آن میسر دهند - چون آن فرزند کامکار را دیدنش میسر
 نیست صورت آنرا فرستاده آمد - تا ازان بر غرابت بهیئت و
 قدرت صنعت آن اگهی پدید آید - اتفاقاً در اثنای اراده این
 نهضت بظهور پیوست که راجه چهار سنگه بنده که او و راجه
 نرسنگه دیو پدر او آن قدر رعایت ازین دولت ایندی الاتصال یافته
 بودند که بحسب ملک و مال از اقربان و امثال امتیاز تمامی آنها
 را حاصل شده بود - از غایت شقاوت و نهایت جهالت قدر این
 همه نعمت که ببرکت این دولت عظمی بهم رسانیده بود ندانسته
 بملک بسیار و مال بیشمار - و کثرت ییاده و حوار - و قلاع استوار
 و قلبی زمینهای آن مرز و بوم - و انبوهی بیشهای اطراف مساکن
 آن قوم شوم - مغرور گشته سالک مسلک طغیان - و نا هیچ منہج
 عصیان - گردیده - سنوح این قضیه باعث شد که رکضت بسمت
 دولتآباد از راه ملک آن کافر نعمت بوقوع آید - تا خاطر درینضمن
 ازان مهم که متضمن اکتساب فضیلت جهان و مستلزم تحصیل
 ثواب غزا ست بزودی جمع شود - لهذا رایات اقبال بتاریخ هشتم

ماه مهر سنه هشت مطابق هردهم شهر ربيع الثاني سنه حواری و
چهل و پنج از دار الحکومه اکثر امانت مصوب دکی صمدی صمد شد - و از
سنه طرب سنه دوح دکی سردارین عمده سادات ربيع الدرجات -
رند حواری مدح الرغبات مؤتمن الدوله العائده -
معتد السلطه العائده القاهره محصل فی ربو رنگ عند الله حان
دهادر مدور جنگ و دیگرسه بهر کودکی خلاصه سادات عظام -
بغاوه امرای کرام - دکی سلطنت عظمی اعتقاد خدمت کبری
ابواب عنایت و اصناف مرحمت را در حور - حان ددران بهادر -
و دوحی دیگر مسری سادات و امارت مرتب شجاعت و شهادت
مدعی عمده امراء و مدح مکن مورد مراحه پیکران - و دهم
رمان - مدد حالشان - تعدد نمودیم و بهر اشی هر یکی ارس
سرداران والا مکن حمی از بدعه را که شدراں بدش و دلیبران
معركة هتک اند مدور ما حاتم اس هر مه حید محبت تقدیم این
خدمت را که نامش اندر دبی عورت و مرتبت در دنیا و دوح
زبانتی ثواب و دحه در عقی است مور عظم دانسته لا توفع
و باحتر از روز شوق تمام شروع درار نمودند - و دوحی که در هنج
اندیشه میگذشت آن بدش را نصرب ترو بدش از بدش و بدش
بر کردند و بدش را که از دوح عمده آن ملک بود - و تحصانت
و متان شهر تمام داشت و در دبی رمان مقتضی آنکه
تسخر هر یکی بعد از مدد مدنی بمحاصره صورت گرفت -
بعون عنایت الهی سر سوار پی معنوج گردانند - آن باور بد مرحام
قاب مدد مدد لشکر مدور پی اثر اسلام بیادرد درار بر درار

اختیار نمود - و از میان ولایت گوندوانه بجایب دکن روانه شده -
 باشد که خود را دنیا داران آنجا رساند - و بوسیله شفاعت آنها بجان
 امن یابد - اموال قاهره اسلام با یلغار تعاقب نمودند - و با وجود
 آنکه فاصله بسیار بود خود را در سرحد ملک قطب الملک بآن
 مالک سبیل غوایت رسانیدند - و آن سرگردان وادی ضلالت را
 با پسر رشید جانشین و اکثر همربان او بجهنم و اصل گردانیدند -
 و اهل و عیال او را از صغیر و کبیر اسیر ساخته سرهای آنها را با
 اساری باسرها بدرگاه صلی فرستادند - و آنچه از نقد و جنس
 از حواهر و مرمع آلات و فیل و اسب و غیره همراه داشت به دست
 لشکر طغر اثر در آمد - و سوای جنس صداک روپی نقد از مال آن
 مقهور بخزانه عاصره واصل شد - و بتخانها بمساجد مبدل گردید -
 و اذان نعم البدل صدای ناقوس آن بد کیشان گشت - آن عمدهای
 دولت ابد پیوند مظفر و منصور در نواحی شادی آباد معروف
 بماندو به سعادت ملازمت مستعد گشتند - هر یکی از آن ارکان
 دولت عظمی را با دیگر بندهائی که درین مهم با آنها بودند در
 مخور سعی و کوششی که از آنها بظهور رحیده بود مشمول عواطف
 پادشاهانه و مراحم شاهنشاهانه گردانیده کوچ بر کوچ بجایب
 درلقاباد متوجه گشتیم - و چون برخی از او بایش نظام الملکیه با
 رحوت گرفتاری نظام الملک و محبوس بودن او در قلعه گوالیار
 و اعتماد استحکام قلاع و حصونی که در تصرف آنها مانده بود باد
 غرور را بدماغ بی مغز خود راه داده از خویشان دور نظام الملک
 شخصی را که در یکی از آن قلاع محبوس بود بر آورده بجای نظام

الملك اورا اعتبار نموده دست آویز متقه انگیزی خود ساخته بامداد
 عادلجان که قوت و قدرت او از سایر دنیا داران دکن بیشتر است
 دران سرحد مدار متقه و مساد برانگیخته بودند - و هرگفت اطراف
 و اکتاف آن قلاع را بتصرف خود در آورده - پس از رسیدن موکب
 چال بحوالی دولت آباد مقاریج بیست و ششم ماه دهم مطابق هفتم
 شهر رمضان المبارک سه موج یکی سردار جمی رکن السلطنه العظمی
 خان دران بهادر - و دیگری سرکردگی عمده امرای رابع الشان
 سید حاکم - و موحی دیگر بدانشلیقی نایز مرتبه امارت - فارس
 مضار شجاعت - سرور الطاف بیگلر - مشمول اعطاف نمایان - عمده
 الملك خان زمان بهادر - در سر آن مبداء باعیه بقیه نظام الملكیه و
 عادلجان که از روسه حرد سالی و کم حردی توبیق آن بیاست که
 به توقف و تأخیر طریق بنگدی و برمان برداری را مملوک دارد
 و مع هذا ارتکاب امداد آن ارباب مساد نموده تحریک آن جماعه
 وحید الماعدت نرس مملی میگرد تعیین نمودیم - بمحور روانه شدن
 عساکر منصوره آن مبداء باعیه تاب مقابله و مقاتله در خود نیامده
 ازان ملک برآمده بملک عادلجان در آمدند - بندهای درگاه والا
 ملک را پاسرها متصرف گشته بملک عادلجان که حا داند بقیه
 نظام الملكیه را در ملک خود ضمیمه دیگر تقصیرات و زلات خود
 نموده بود در آمدند - و اکثر ولایت معمور اورا بقتل و بند و تاخت
 و تاراج و بهیم و عارت خراب مطلق ساختند - خان مذکور بعد از
 مشاهده این حال حصران مآل از خرابی ملک خود بحرانی حال
 چون استدلال نمود - و متیقن او گردید که این معنی مملیه بحرانی

خانۀ او میشود - و حال او همچو حال نظام الملک میگردد علاج
از در انکسار در آمده از افعال قبلی گذشتۀ خود فادام و پشیمان
گشت - و عرایض مشتمل بر التماس عفو گناهان و مستدعی
بر قبول احکام قضا جریان مصحوب رسولان چرب زبان و معتمدان
کاروان ارسال داشت - و هر حکمی که بار فرموده شد آنرا بقبول
تلقی نمود - و بیست لک روپیۀ پیشکش از نقد و جنس از جواهر
نفیس و مرصع آلات قیمتی و فیان کوه پیکر فرستاد - به مقضای
(اذا ملکت فاسم) رقم عفو بر جویندۀ زنت او کشیده حکم نمودیم که
عساکر منصوره دست از خرابی ملک او باز دارند - و قطب الملک
که آن قدر قوت و قدرت ندارد که ارادۀ مخالفت بخاطر راه دهد و
در انقیاد احکام تاخیر نماید به توقف و تاخیر سالک صراط مستقیم
اطاعت و انقیاد گشته شیوۀ ستودۀ بندگی را مرعی داشته لوازم
آنرا کمایابنی بجای آورد - و مبلغ چهل لک روپیۀ را نقد و جنس
از نغایص جواهر و نوادر مرصع آلات و یک صد فیل بدرگاه آسمان
جاء ارسال داشت - و چون خاطر از معاملات دکن بالکلیه جمع شد
حکومت چار صوبۀ عمده را که صوبۀ دولقباد و برار و تلنگانه و خاندیس
باشد - بفرزند سعادت مند کامگار نامدار - موید منصور اختیار - تره
باصره دولت - غره نامید سعادت - تازه نهال بوستان خلافت کبری -
نوباره گلستان سلطنت عظمی - نور حدیقه حشمت - نور حدیقه
شوکت - گنجینه سلطنت را گرانمایه در - بادشاهزاده محمد ارنگ
زیب بهادر - مقوض فرموده آن عالی نسب را دران سرحد گذاشتیم
و مقرر نمودیم که عمده الملک خانزمان بهادر و سایر جاگیر داران

تسخیرات جمیع و غنائیم عظیم ردزی گردانند - توقع آنکه آن زبیب
 بر سر سلطنت و کامکاری نیز شیوه مرضیه ارسل رسل و رمایل را که
 رافع حجاب بیگانگی و مثبت دعوی یگانگی است مرعی داشته
 بنگارش اخبار مسرت آثار فتوحات تازه که آن تازه نهال گلشن جلال
 و اقبال را روی دهد مسرت بخش خاطر دوستی گزین این نیازمند
 درگاه بی نیاز گردند - و چمن صودت را فطرت تازه و گلشن صحبت
 را حضرت بی اندازه دهند - از عرضه داشت مبادت و امارت
 مرتبت مزارع عواطف بیکران مقدرخان که در انانای تحریر این
 رتبه رسید چنین ظاهر شد که آن مبادت و امارت پناه بخداست
 آن فرزند کامکار مشرب گشته و مشمول عنایات آن نامدار شده -
 و ظن غالب آن است که تا رسیدن این نامه درانجا باشد - این صحیفه
 الوداد را مصحوب مہتمد شجاعت شعار حسینی ارسل داشته شد -
 که باتفاق خان مشار الیہ بگذراند - حرفی چند در فرمانی که بنام
 خان موسی الیہ صادر شده و همراه این نامه فرستاده آمد مرقوم
 گشته آن مقدمات را ازان مبادت و امارت مرتبت خواهند شنید -
 همواره بر سر سلطنت و کامکاری متمکن بوده معدلت پیرا
 و نصفت آرا باشند *

نگارش جشن کدخدائی بادشاهزادہ

ستوده سیر محمد اورنگ زبیب بہادر

بدست و نہم شعبان این سال یک لک و شصت ہزار روپیہ از
 جواہر و اقسام اقمشہ نفیسہ و نقد از ہواک خاصہ شریفہ برسم ساچق

مصیوب موسوی حاکم صدر و مرحومه میر بخشی و مکرمت خان
میر سامان و خلیل الله خان و چند نفر از پسران مشکوی ابدال
نجاته سلاطه دودمانی میادند شاه هزار خان حاکم منورا رستم صفوی
که صیغه کریمه او را پادشاهراجه تحت دندار محمد از رنگارنگ
نهادر خطه نموده بودند احوال یافته بود چنانچه گذارش یافت -
در بمبوه که ساعت حکمت عمده نزدیک رسد از اسب که سوار از دراج
مهرین حاکم حاکم ناساها را ده محمد دارا شکوه و دریمین پور
ملطوب ناساها را ده محمد شاه شجاع نهاد را بواب ملک حاکم بیگم
صاحب تزیین داده بودند حد و اثر دست دریا دل نال قدره
مظہرات حاکم مرمودند که لوازم این حش حکمت از سرکار اقدس
سراجام خواهد یافت *

و پانزدهم ذی الحجه سال هزار و چهل و ششم هجری رند وزن
آب بهال چمن ابدال ده لک روپیه نقد نان والا گهر ابدال مرمودند
تا ابدال این طوبی مرچنده را از حواهر نمیده و مرصع آلات و طلا
آلات و نقره آلات و عطرها و گوناگون ادمه و مرشها و ساطها و نورها
و حلقها و دیگر لوازم کارحاجات آماده نمایند *

شب در ششم دست و دوم این ماه مطابق بیست و نهم اردی
بهشت ارجانه صغاره حاکمان صغوت شاه هزار خان نائین پسندیده
حاکم آوردند - و بر مرچ امرای حاکم ابدال در دولتی حاکم حاکم منعقد
گشت - و اسام آتشباری که از حاکم شاه هزار خان آورده بودند
ابروخته عرصه ردی زمیں را شک سپهر بریں گردانیدند - و حسب
التکم الاربع یمین الدوله آصف خان و دیگر امرای عظام دران

مجلس انشاؤ آگین نشست - و رسم حفا بندهی بتقدیم رسید -
و فوطهای زرکش داده آمد - و خوانهای بان و انواع تنقلات و عطریات
به نیکوترین طرز در آن محفل چیدند - از نغمه و ساز مطربان
محرپرداز عبتی و طرب را روز بازاری و سرور و انبساط را سرورکاری
دیگر شد - بگوش آسمانین جز صدای کمرانی نمیرسید - و سامعه
زمینیان جز آرای شادمانی نمی شنید .

شب سه شنبه بیست و هیوم که پیش از ظهور تابشیر صبح
بپارگری ساعت عقد مبارک گزیده ستاره شماران بود بفرمان گیتی
خداوند در درج عظمت بادشاهزاده مراد بخشش و یمین الدوله
با دیگر نوئیقان بمنزل بادشاهزاده جوان بخت که در ایام سعادت آغاز
میمنت انجام بادشاهزادگی اعلی حضرت نشیمن اقبال بود و برگذار
دریای چون مبنی گشته و بعد از جلوس مقدس بآن نامدار
عناایت شده است رفته آن اختر برج حشمت و جلال را از راه کنان
دریا بدولتخانه اندس آورده بشرف کورنش رسانیدند - خاتان زمان
آن غره ناصیه دولت را بعنایت خلعت خاصه با چارقب طه دوزی
و دو تسبیح درر نمیند و جمدهر مرصع با پهلکناره و شمشیر مرصع
با پردله مرصع و در اسب عربی و عراقی از طویل خاصه با زین
مرصع و طلائی مینا کار و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و جل
مخمل زربفت و ماده فیل مشمول عواطف گردانیده بدست جود
پیوست برق آن گوهر دریای ابهت را بهمه لای آبدار که در آن لعل
و زمرد نیز منتظم بود زینت بخشیدند - بادشاهزاده ارجمند سپاس
عنایات و مراسم تهنیمات بجا آوردند - فرمان شد که بادشاهزاده

برای تدارک مراد محش و بیمی الدوله و دیگر امرای بلند مکل در
گراسی خدمت آر دره القاج شوکت حوار شده منزل شاه نوارخان
فرود - دو روز دیدن سلامت نگارش اقسام آتشباری که این شب
مدارک بعروج آن روز مسرت شده بود پای چوبیس حامه لنگ است -
و عرصه بیان برای گذارش آن تنگ - اواخر این شب سعادت آمد
اطل حصرت از دوز شفق برای مومنان قره پامره جهانبانی در
سعیده دولت تشریف مرصده منزل شاه نوارخان را بر قدم میص
لرزم آسمانی پایه گرد آیدند - و در حضور مراکز روز آن دو گران
مابه گوهر در سنگ عقد ازدواج انظام یافتند - و چار لک روپیه
کلیس مقور گردید - زمره تهنیت و طعنه عشرت از حلیص
حاک نواح املاک رسد و نوای مراکز و ادای مرادیر زمین و
زمان را در گومت - مریخ ادای لریگ خلافت اراں محفل انتهای
گشتی حوار دولت نوای والا مراحت نمودند - ایرد دیهال ایام
روز این پادشاه کام محش و اعوام مرز این شهید شاه ملک رحش
قاوم شادی درجهانی و اثر آنانی درجهال است متواتر
و متوالی دارد

• بیت •
مدام تاغمی امروز ناشداری • همیشه تاغمی امسال باشد از می بار
نقاش داد و سرش منور روزگار کام • ملک سعادت دولت روی و دارو بار
طالب کلیم تاراج این گریس پیوک را ندی گونه لاس نظم داده
• بیت •

جهال کرده سامان نرم نشاطی • که گلدانک عیشش نگردون وحیده
قران کرده معدن رزین سال قرانی • موج حیر و مرحدده دوران بدیده

ز پیوند این گلبن باغ دولت • زمانه گل عیش جاوید چیده
 فلک رتبه اورنگ زیب آنکه ایزد • هزارار تائید غیبیش دیده
 نهال بررومند بستان دولت • که اقبال در سایه اش آرمیده
 خرد بهر تاریخ تزیین گفتا • دو گوهر بیک عقد دوران کشیده
 از آنرو که رسم مقرر هندوستان امت که پدر عروس در مجلس عقد
 حاضر نمی شود شاه نواز خان در آن شب شرف حضور اقدس در
 نیامده پیشکش بگذرانید - و روز یکشنبه بیست و هشتم جواهر و مرصع
 آلات و دیگر امنعه بنظر کیمیا اثر در آورد - از انجماء متاع یک لک
 روپیه شرف پذیرائی یافت *

روز مبارک دو شنبه بیست و نهم خاقان سلیمان مکن بمنزل
 گوهر درج جهانبانی بادشاهزاده محمد ارزنگ زیب بهادر تشریف
 فرمودند - و آن کامگار جوان بخت بتقدیم مراسم پا انداز و نثار
 پرداخته انواع جواهر و مرصع آلات و گوناگون ائمه برسم پیشکش
 گذرانید - و بحکم والا بیمین الدوله آصف خان خانانان سپهسالار
 در تقوز پارچه و شمشیر مرصع - و بعلامی افضل خان و خاندوران بهادر
 نصرت جنگ و عید خانجهان خلعت با چاروب طه دروژی و به لشنی
 دیگر اربابای دولت خلعت با فرجی و به بسیاری از بندهای رو
 شناس خلعت تنها عنایت نمودند - نویتان با تمکین و بندهای
 اخلاص گزین نخست در جناب اقدس پس از آن بتکم مقدس در
 خدمت آن رال گهر تسلیمات عنایت بجا آوردند *

چون گره شقارت پزوه بندیده که طینت اینان آمیخته شورش
 و فساد است باوجود کشته شدن جیحار تیره روزگار و قمع بنیان

دوگر اشرار عدوت فرنگی و پرتیج را نام طفلی را که از اولاد آن
 دو مراد بود و از معرکه بدر گزیده بودند دست او بر مقله ساخته
 سر عصار مرداشند و دست طعن او آزار بر دستن آن ملک
 دراز کرده لحتی از مراد حراب گردانیدند - دوس روز حان دوران
 نهاد و بصر حاک را^۱ نمایند حلع در اسپ از طوبی^۲ خاصه
 با رس طلا و صفا و میل از حلقه خاصه عدایت مرموده از پیشگاه
 حلام مرخص گردانیدند - و مرمان شد که از استیصال آن صلالت
 اندیشان و اپرداخته بصوب مالوه که در قبول اوست برود - و از آنجا
 که حان زمان نهاد در دولتاناد رحب همتی در بسته بود چنانچه
 گذارش نام - در همتی قارمچ شایسته حان حلع پیوه سالار را
 دستوری^۳ شده مقرر مرمودند که پاتش از وصول بادشاهراد^۴ والا
 قدر محمد اورنگ زب نهادر بدولتاناد شنانده میانه نظم مهام آنجا
 قیام نماید - و از سواران منصوب^۵ ار که پیکراری دات و پیکر^۶ را
 سوار بود در هزار سوار دو اسبه^۷ سه اسبه^۸ گردانیدند *

ناما رسیدن پرتاب احبیه با احوان شفاوت آثار

گذارش این ماحرایی عدوت آنرا برسم احوال آید که پرتاب مقهور
 بیمن ندگی و پرستش درگاه خواهر پناه حکومت سرزمین منده
 گریز خود که از دیر باز آرزوی آن داشت یافته بود - از آنجا که مال
 کلر آن برگشته زرگار نگهیدد بود هرهری^۱ تحت رسد و دشمنی
 خرد شمعده سرار اطاعت و مرمان پندری مرقامت - و نامداد مراد
 ادبار و احصاد مصال^۲ح سوار پردلح^۳ - پس از آنکه حقیقت صلاب

و جهالت از بعضی استادهای پایه سرپر خلافت رسید فرمان شد
 که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با تعینات صوبه بهار بمالش آن
 بد کردار آشفته روزگار ببردازد - خان مزبور بموجب حکم جهان
 مطاع ارامط جمادی الثانی با همگی تاینان خود و مختار خان
 تیولدار ملگیر که از مضامین آن صوبه است و دیگر بندهای
 پادشاهی متوجه قلع آن مفسد و تسخیر ولایت او گردید - درین
 اثنا فدائی خان از کار پزدهی بی آنکه باو حکمی رسد از گورک پور
 که در تیول او مقرر بود نزد فیروز جنگ رسید - فیروز جنگ با اتفاق
 دلبران شیر آهنگ استیصال مقادیر وجه همت گردانیده نخست
 حصار بهوجپور را که حاکم نشین آن سرزمین است - و پرتاب
 و اژون طالع در اینجا متحصن گشته بود محاصره نمود - از استواری قلعه و
 ابوهی جنگل دشوار گذار و فزونی تفنگچی و کمانداری محاصره
 تا شش ماه کشید - و از جانبین هر روز بتوپ و تفنگ هنگام قتال
 گرم میگردد - آخر کار بتدبیرات صایبه عبد الله خان بهادر و جد
 و جهد دلوران نصرت نشان آن مکان منبع باحصنی که از نحوست
 طالع بشکل مثلث بر ساحل رود بهوجپور بنا نهاده تریپاک که
 عمارت از سه برج است نام کرده بود و یازده قلعه دیگر که دران
 نزدیکی بود مفتوح شد - و جمعی کثیر از طایفه فابکار طعمه ثعبان
 سنان و لقمه ضرغام حرام گشتند - و بسیاری بقیه اسار درآمدند
 ناگزیر پرتاب فتنه گرا باعیال و برخی دیگر خود را از باس دم شمشیر
 و خم کمند هزیران معرکه هیجا بیانی که درون قلعه بهوجپور ترتیب
 داده بود انداخت - و بعد ازان که جنگ آوران لشکر منصور تعاقب

نموده حاسب باغ شتاتمقد ناهمرهاں از رخنه دیوار باغ درآمده
 بجایه که میان قلعه در نهایت استحکام حائزه بود پناه برد - اتعاده
 مطهر بیگ و مردیوں بیگ دو پسر محمد مار دنگ ملقب بر مر
 دسب حان نالحتی از پرد آرمایان او را دران حانه امکاشته پایی
 مردی حسانت بدشتور در آمده بودند - دریدو که آن شقاوت عتلا
 ناحمسی از عمق معرود جنگ درمی پذیردند - و آن دو ناموس
 حوی شکاعت خو داد بدرد داده مردانه شریعت شهادت می چشند -
 و بدی دیگر رخساره دلیری نگلوته خراش می آرایند - معاییر
 دروازه حانه را بسته درانجا متحصص گشتند - و امواج فاهره پاشده
 گوب خود را رسانیدند - مختار حان که مقدمه اس لشکر بود
 محادی دروازه ملچار صاحب و حوتی از بهادران رزم پرست سه
 حاسب دیگر را گرد گرفته مکارزار پرداختند - هر چند پرتاب حمله
 می آورد تا درصحن آرمه راه گریزد دست آورده بدرود - شیران
 بدشت و عا نصرب شمشیر او را بار گردانده چندی از همراهش را
 روانه بهم می ساختند - از یک بهر روز دروشده هشتم دی الحجه
 قاصبح روز دیگر جنگ قائم بود - حو آن مقهور درامت که
 معقریب گرفتار خواهد آمد نائین مقرر حبال کفار قرار جوهر کردن
 و کشته شدن نبود داد - الحام کز از شتر دلی و زده مدشی قاب آب
 شمشیر مدارد - و از طعیار تشنگی و مقدان آب مصطرب گشته بعد الله
 حان بهادر بیعام داد که پناه شما آورده ام اکنون در کشتن و گذاشتن
 اختار شما راست - و برسم معهود رنهار حویان از اسلیحه و لباس
 برهنه شده انگیز برست - و دست زن خود گرفته بواسطه یکی از

خواجۀ - رایان معتمد فیروز جنگ نزد آن نوین والا مکان آمد -
 فیروز جنگ اورا با زنش مقید ساخته سایر ضلالت اددوزان را که
 همراه آن خسارت زده طریق وفات می پیموشتند بگوی عدم فرستاد -
 و فیل و ماده فیل و فروان اموال پرتاب و دیگر مقایر بدست
 غزاة دین و کماة ظفر آئین اقداد *

مرء محرم چون این ماجری از عرضه داشت فیروز جنگ
 بمسامع جلال رسید - حکم قضا نفاذ صادر شد که پرتاب مخذل را
 پیاسا رسانیده زن او را با اموال خود متصرف شود - فیروز جنگ
 بعد از ورود یرلیغ جهانکشا اخی از غنائیم بگذاوردان نصرت شمار
 وا گذاشته زنش را مسلمان ساخت و بفکاح نبیره خود در ارد - دوم
 شانزده فیل با یراق نقرة و بیست و چهار ماده فیل و پنجاه اسپ
 تا بکهن ابلق و دیگر رعایب ولایت بنگا که اسلام خان صوبه دار آن
 ملک بعنوان پیشکش ارسال داشته بود از نظر اندر گذشت - ده هزار
 روپیة مقرر این ماه بمحتاجان و بی فوایان عطا فرمودند - چون
 بعرض اقدس رسید که باقرخان نجم ثانی ناظم صوبه الهاباد باجل
 طببعی در گذشت شهشاه فلک بارگاه بیست و چهارم سید شجاعت
 خان بن سید جهانگیر بن سید محمود خان باره را بمرحمت
 خلعت برنواخته به تفویض خدمت صوبه دارمی آنجا بانقد پایگی
 بخشیدند - و بجهت نا گزیر بودن فزونی جمعیت برای نظم صوبه
 باضافه دو هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار سرانراز
 گردا میدند - و بمنزایات اسپ توپچاق بازمین مطلق و فیل سر بر افراخته
 دستوری دادند *

یازدهم سفر که روز تیر از ماه تیر بود جشن عید گلانی ترتیب
یافت. پادشاهزاده‌های کامکار و یمین الدوله صراحیه‌های مرصع و دیگر
امرا و ملصبداران صراحیه‌های میناکار و زرین و سلیمین پراز گلاب
و عرق بهار و عرق نلند از نظر امور گذرانیدند. پرتیپراج راتپور از
اصل و اضافی بمنصب دو هزار و هفتصد سوار و از گشت
چهاردهم بعرض مقدس رسید که امانی نوکر مختار خان
که منهد فبط تیون او بود هنگام تفقدیم «کتابچه» شاه شیر کین آخته
برو انداخت او بهمان زخم جهان را پدید کرد. و گشده را حصار از
هم گذرانیدند. اگرچه مختار خان هم چنده‌ری بآن زیاده سر
واردن اثر رسانیده بود اما کلر گردید.

پانزدهم بحالت خان ولد میوزا شاه باصاف پانصد سوار
بمنصب سه هزار و سی و دو سوار مفتخر گشت. و از - واران ملصب
سرشد قلی خان و حیدار مهترا و سپاهن که دو هزار و پانصدی دو
هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سه اسبه
را بمرحمت نقاره بنز میاهمی ساختند.

بیست و پنجم سید خان جهان بمنابت خلعت خاصه فرق
عزت برار اخذ دستور می گوالیار که در اقطاع او بود یافت. و سید
الرحیم بیگ برادر عبد الرحمن اتالیقی عید العزیز سپهین خلف
نذر محمد خان باغافه پانصدی ذات و دو صد سوار بمنصب هزار
و پانصدی و هشت صد سوار سر بلند گشته بحایکیر خون که در صونه
بهار قلخواله یافته چون مرخص شد. درین هنگام که میض امضال
سماس کوه و هامون را بسپزهای گوناگون آرایش بخشیده است.

و باغ و راغ و بفرزنی خسارت و نصارت پا لغز نظر تماشاانین
گردیده - خاطر اقدس بسیر و شکر باری که درین موسم روح
انرا میفروشا میگردد عشرت گرا شد - و سیوم ربیع الاول بدانصوب
توجه فرمودند - و ازان رو که میلاد سعادت نهاد آفتاب فلک
رحالت - انجمن افروز هدایت - علیه و علی آله افضل الصلوات -
و اکمل التحیات - نزدیک رسیده بود بموسوی خان صدر حکم شد
که دوازده هزار روپیة مقرر بمستحقین برساند •

دهم این ماه فرازند اکلبل کمرانی قرین هزاران فرخی
و شادمانی ظل جهانبانی بر ساحات باری انداخته منازل آنرا
بنزول میمنت موصول فروغ آگین گردانیدند - و هشت روز بنشاط
نخچه برپداخته و در قلعه شیر و بیست نیله کار و شصت آهوبه
تفنگ شکار فرموده بافر سرمدی و دولت ابدی بصوب دارالخلافه
مراجعت نمودند - درین ضمن سیر و شکار رو بهاس و فتح پور نیز
مبشرت انرا گردید •

بیست و دوم دارالخلافه بلوامع ریات جهانکشا بر انروخته آمد •
بیست و سوم از عرایض منہیان صوبه تته بعرض مقدس رسید که
در شهر و قرای قریبه دریای شور دوازده پهر متوالی بشدت تمام باران
باریده بسیاری از منازل و مبانی را خراب گردانید - و فرادان آدم
و اقسام دراب هلاک گشتند - و هبوب ریاغ عاصفه که نمودج باد عاد
بود اشجار بلند تنومند را از بینج برکند - و تلاطم امواج فزون از
شمار ماهی بر کنار انداخت - و قریب هزار سفینه خالی و حبوب
آمد از موج دریا فرونشست - و ازین ممر خسارت تمام بخداوندان

سغان راه یامت - و بر هر زمینی که از شورش داد آب دریا افتاد
شوره زار گشته زرامت بدیر نماید *

گداوش جشن قمری وزن

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و چهل و هفتم هجری
مطابق عرق شهر یوز برم شادی آمای ستمقت اندامی قمری وزن
احتتام سال چل و هفتم و امتناح سال چل و هشتم از عمر حاودانی
حضرت خاقانی دلها را نشاط آگیز ساحت - و نائین هرسال وزن
اقدس بطلا و دنگراشیا و رسم بذار تقدیم رسیدن - درین روز خسته گوهر
درج خلعت نادر شاهزاده والا مرتبت محمد دارا شکوه را باصافه سه
هراری ذات و هزار سوار بمنصب وارد هراری ذات و نه هزار
سوار - و هر کدام از سرو دودمار معاصر محمد شاه شجاع بهادر و
بهال چمن انبال محمد اورنگ زیب بهادر را - با مرایش دو هراری
ذات و هزار سوار بمنصب درآورد هراری ذات و هفت هزار سوار
بوازش فرمودند - و از آن دو که اختر برج ملک معالی مهین پادشاهزاده
والا گهر را اتمانگر مرحمت شده بود درون درز مسرت امروز این
دو اختر برج خلعت را فیض بدین مقامیت سر بلند گردانیدند -
شجاعت خان نظام صوبه الیهان که بمنصب چارهراری چار هزار
سوار سر امرار است در هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر
گردید تا صط این صوبه که زور طلب امت کمایه معنی نمایند - باقی
حان بخلمت و باضافه هراری ذات و هزار سوار بمنصب دو هزار
ذات و در هزار سوار و بمرحمت علم و موجوداری اسلام آباد و چپتره و

اسب و نذل - و سراندا از خان باضافه پانصدی ذات و هزار و دربعث - سوار
و بغر جدرای مرکز لکله و ویدوار از قذیر الله و یرد بخان و عذایت
علم - ریافت گردیدند - نور محمد عرب سلقب یعرب خان باضافه
پانصدی ذات و هفصد سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه بمنصب
دو هزار و هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه سه
اسبه و بخدمت حراست قلعه فتح آباد معزوف بدشاور و
مرحمت علم - و محمد حسین برادر همت خان بمنصب هزار و
هزار سوار از اصل و اضافه و خدمت محافظت قلعه ظفر نگر نوازش
یافتند - جان سپار خان بخدمت بخشگیری احدیان سرانراز گشت
چون درین حال امساک باران جهانیان را درمجبور اضطراب انداخته
بود پنج روز پیش از وزن مبارک بحکم خدیو گیتی پرور دوحه ریاض
سیادت - شعبه انهار کرامت - ذوالمجد و الکمال سید جلال - و قاضی
محمد اسم - و ملا عبد السلام مفتی عسکر - و شیخ محب علی
سلیمی و مظهر بدایع شیخ ظفر - و گروهی دیگر از اصحاب طهارت
و تقی نماز استقامت درون مدینه بزیان تضرع و ابتهال از ایزد بینمال
ضمائم انصال مسالت نموده بودند - اگرچه بقدر بارانی بارید اما
لب تشنگان نبات را سیراب نساخت - روز جشن مقدس که روز
نشاط عالم و تاریخ انبساط عالمیان است بیمن نیت عالم آرا بحر
عواطف ایزدی بجوش در آمد - ایر و رحمت دریا بار گردید - زمانه
و زمانیان بدین ترانه مترنم گشتند

• انبات •

که از نراقبال شاه جهان • جهاندار جم حشمت کامران

همیشه جهان یار در خرمی • نهاد بکف ساغر بیغمی

دهم میر جمله میر بخشی که لختی از احوال او گذارتن یافت .
 بلاوه و مالچ رحمت هشتی ازین جهل بر بخت - محمد قلی قطب
 الحاک حاکم گنکده از دوام از کتاب مدام همگی مهمات ملکی و معاملات
 مالی بمیر و گذاشته خود یار نمی پرداخت - پس از آنکه فوت
 حکومت از که پسر نداشت در برادر زاده اتی سلطان محمد رسید
 او از رشد و کرداری بمصالح ایالت پرداخته میر را از مرزین خود
 بر آورد - و میر بصوب صافهان شتافت - جمعی از تصور همبستگی
 احوال او چنانچه باید در بیامده بحدمت حضرت جلالت مکانی
 معروض داشتند - آنحضرت مرمانی بظط مقدس نوشته میر را طلب
 فرمودند - از آنجا که از دیر باز آرزوی این سعادت داشت در ایام
 سلطنت شاه عباس از امهال مرار نموده بمقامت حضرت جلالت
 مکتبی آمد - و بکمره ادبی بمرتبه میر - ماسی رسید - و درین
 دولت گردون صولت نیز بوسیله دیرین بندگی بهمان خدمت
 سرامراز شد - و روزی چند بمیر بخشی بود - اگرچه در بیادت مرتبه
 بلندی داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار مهیه بصیده نداشت - و
 بد اعتقاد و بک بود - خال بده پرور معتمد خان بخشی درم
 و نظر بخدمت بمرحمت خلعت برخواخته بمیر بخشی
 گردانیدند - و تربیت خان را بمعایت خلعت و باصافه پانصدی
 ذات و در بخت سوار بمصوب در هراری ذات و هزار و دویست
 سوار و ده بخش دیگری درم مقتدر ساختند .

درازنهم آخر روز شهنشاه ملک یارگاه از وفور و امت بمقرل جعفر
 خاں که بر کنار دریای جون تازه اساس یافته تشریف فرمودند .

و پیشکشی که خان موسی لیده پس از اقامت مراسم پاننداز و نذار
 بنظر اقدس در آرد پذیرفته و بقماشای مهتاب پیرداخته بعد از
 بهری شدن یک بهر شب بدولتخانه اقبال آشیانه مراجعت نمودند •
 بیست و سوم بعد از اتمامی در و نیم گهزی بهمانتی که مختار
 ستاره شفاان بود گوهر بحر خلعت بادشاهزاده محمد آرنک زیب
 بهادر را بمرحمت خلعت خاصه و سربلج سواریدن و زمره بیش بها
 و تسبیح لانی گران ارزو خنجر خاصه و شمشیر خاصه و صد اسب
 عراقی و ترکی از آن میان در اسب از طویل خاصه با زین طلای
 میناکار و طلای ساده و فیل از حلقه خاصه با براق نقره و جل مشمل
 زربعت و ماده فیل مشمول عواطف ساختند - ولایت بگلنه که
 باعبدال آب و هوا و کثرت معموری شهرت داون و در وسط ملک
 بادشاهی واقع شده و از یک جانب بخاندیس دکن و از سمت دیگر
 بتوابع سورت و گجرات پیوسته است و کامری بهرجی نام اربا آرا
 در تصرف دارد بالتماس آن کوکب سماء عظمت نیز عذایت شد -
 و حکم فرمودند که بدولتآباد رسیده فوجی از دلیران کارزار بتسخیر
 آن ولایت بفرستند - و از مرط عاطفت فائده خوانده مرخص
 گردانیدند - غیرت خان برادر زاده عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
 بخلعت و باضافه هزارگی ذات و هزار و دویست سوار بمنصب دوهزار
 و پانصدگی ذات و دوهزار سوار و خدمت نظم صوبه دار الملک
 دهلی از تغییر اصالت خان و مرحمت امپ - و آگاه خان خواجه - را
 بخلعت و از اصل و اصافه بمنصب هزارگی ذات و هزار سوار و خدمت
 فوجداری این روی دریای چون تارک افتخار برانراختند - چون

ایفای عهد و ادای نذر و تکذیر حیرات و توویر صبرات و تمکد
 حال ضعف و روع احتیاج مقرا همواره پیش بهاء همت نالی خدیو
 خدا شناس است از حمله مبلع پنج لک دریده که بعد از ادرنگ آرائی
 نذر نموده بودند که بعد از مکه معظمه و مدینه طیبه و سادات عظام
 و شرفای کرام و منواریان و محتاجان آن در بقعه شریعه رسانند دو
 لک و چهل هزار دریده مصحوب حکیم محمد علی النعمان و ملا خواجه
 حال دآن دو مکل مندرک سابقا ارسال یافته بود - چنانچه در آخر
 سال چارم گذارده آمد - دریدو مبلع شصت هزار دریده دیگر همواره
 حکیم ابو القاسم محاطب محکیم الملک که از پرشکن محرم و بعد گان
 معتمد این درگاه است - و از سادات پژوهی رخصت - هر بیضا اثر
 حاکم گرفته - روانه ساختند - تا دران درموطن ملک مسکن مستحقه دین
 قسمت نماید - و با عظم خاں صوبه دار گجرات یرایع شد که بصواب دید
 حکیم مبلع مرور را متاع باب بر عرب خرید نموده تا موسی الیه بفرستده

رفتن ظفر خان صوبه دار کشمیر به تسخیر و ثبت

در عهد دولت حضرت جنت مکانی که همواره تمخیر ولایت
 مذکور پیش بهاء همت علیا داشتند هاشم خان واد قاسم خاں میر
 بحر حاکم کشمیر بفرمان آن حضرت موافق و پیاده بسیار از سپاهی
 و زمیندار گرد آورده هر چند دست و پا زد که دران ملک درآمده
 کاری تواند ساخت صورت فکرمست - و آخر کار جمعی کثیر بکشتن
 داده و خسارت تمام کشیده برگشته بود - درین هنگام که آواره جهان
 کشانی و کشور گیری عساکر منصوره ارکان ینیان گردن کشان و متنه

گران روزگار را مصداق کریمه - جملة احوالها ساقها - گردانیده است
 حکم شد که ظفرخان حارس کشمیر با لشکر آسیا بدان صوب شتافته
 ولایت مزدور را مسخر گرداند - او بقیه این مصداق برداشته قریب
 هشت هزار سوار و پیاده از بندهای پادشاهی و تائینان خود و
 مرزبانان آن قزاقی، مراهم آورده از راه کرچه برونوردی در آمده
 و عقبات معضله این راه دشوار گذار را که بتفصیل گذارش خواهد
 یافت پیموده - در عرض یکماه به شکردر نام پرگنه که - آغاز ملک
 ثبت است و این طرف آب نیلاب - رسیده نزدیک حصار
 علی رایی دایره کرد - علی رایی پدر ابدال مرزبان حال ثبت
 بردو سر کوهی پس بنند طولانی در حصار استوار برانراخته -
 بلند تر آن بکهر پیوچه زبان زد گشته است - و دیگری که پست
 است به کهنه - هر کدام رایی دارند

• ع •

چون گلوگاه نای و سینۀ چنگ

و راه آمد شد قلعه نشینان نزد هم بر فراز کوه واقع شده - ابدال در
 حصن کهر پیوچه متحصن گشته بود - و محمد مراد نامی را که وکیل
 و راتق و مناق مهمانش بود بصرانت قلعه کهنه باز داشته و عیال
 و اموال را در حصار شکر که آن روی نیلاب بر فرق جبلی رفیع
 اساس پذیرفته است نگاه داشته - ظفرخان از رغبت و متانت هر دو
 میانه مصلحت در محاصره و پیکار ندیده چنین اندیشید - که
 سپاهی و رعیت ثبت را که از فاهنجاری ابدال دل آزرده بودند
 بهدارا و مواها جانب خود بکشد - و جوتی برای کشایش حصار
 شکر و اسیر کردن فرزندان ابدال معین نماید - چه همگی مدت

امامت مسکرمندوز در آن سرزمین ناشی از دو ماه بیست - و اگر
 زیاده بزی توغف واقع شود از مروجی ترب راه در آمد مسندون
 میگردد - بنا بر آن مدرمحرالدین را که نوکر معتمد از بود با مرهان
 دیگر بلوچ و بر دیک چهار هزار سوار و پیاده در قلعه شکر مرستانه
 خود قلع اندال پرداخت - و حص حوهر رانده اندال را با دیگر
 تانسان که در رسته اندک درگاه آسمان حاه منتظم اند و بخشی
 از زمینداران کشمیر که با سکن آن سر و دوم آشنائی داشتند برای
 داشت که در عهد و ترمیم این گروه را بشاه راه اطاعت و
 اقیان و همون کردند و برخی سد مدخل و محارج آن در
 حص حصین درگماشت - مدرمحرالدین ساحل دریای بلب
 رسیده کشتی چند توفیق داد - و چون مدد پرهان شد
 دوزی سر راه کشیده گری از تعلیقات بقصد بار داشت
 اواج قاهره عقب آن بشاده بودند مدرمردیک دو هزار آدم
 ندالت جمعی از سنده آن ولایت نصف شب روانه ساخت - تا
 سمت پایان آب شتافته راه را از دست صلاب دشمنان در آورند -
 دوزان جنگ حو طی مصامت نموده نعت در طبعه صاله میکنند -
 و مریقی را در خاک هلاک انداخته بقدر السیف را ده سپر و رار
 گردانیدند - میر از بلب گذشته بپای قلعه شکر آمد - و بسر اسام
 هوان قلعه کشائی پرداخت - روز دیگر در لب پسر اندال که پانزده
 ساله بود و با حشری حرامت حصار تقدم میرساید عمرا لشکر
 میروزی را کم انکشته با همراهم دادار بدال بیرون آمد - میر مرهان
 بیک پس از آگاهی سرعت هرچه تمامتر خود را تکرکوه رسانیده

سر راه گرفتند - و قایم در حرب بر امریخته بسیاری را از هم گذرایدند -
 از لشکر ظفر اثر نیز مرهاد بیگ بلوچ مجروح و چندی از نوکران ظفر
 خان مقتول گردیدند - شقاوت منشان رعائی خود در گریز دانسته
 جانب قلعه برگشتند - و دلاوران تا دروازه صوب شکرور تکامشی
 نموده بیرون آن ملچار ساختند - و از آنرو که غلبه عسکرانبدال
 رعب تمام در دل پسر ابدال انداخته بود آن نکوهیده مثل پای
 ثبات از دست داده بفرار آمدن عیال پدر مقید نگردید - و از سیم
 و زر هرچه توانست با خود گرفته شب هنگام از در دیگر که جانب
 کاشغر بود بدر آمده بدانسو راهی شد *

بیست و نهم ربیع الاول که فروغ صبح عالم را در گرفت - و نور
 تابش بر پرد ظلمت از روزگار برگرفت - میر برقرار آن نابکار آگهی
 یافته باجمعی بقلمه در آمد - اما از نهیب و غارت همراهم ضبط
 اموال نتوانست نمود - و عیال ابدال بدست آورده طایفه را بدنبال
 پسرش فرستاد - ایشان بدو فرسیده لختی از طلا و نقره که در راه
 افتاده بود گرفته برگردیدند - ظفر خان از استماع فتح این در قوی
 بنیاد مستظهر گشته در کشایش حصن کهره وچه و کمپنه جد و
 جهد فرایزش گرفت - و باشاره از جماعه از قطان تبت که بلشکر
 ظفر پیوسته از روی بندگی درگاه والا داشتند حراس قلعه کمپنه را
 که از قلت آذوقه مضطر گشته بودند - با فدرزهای کبرا طریق
 رستگاری باز نموده از ابدال برگردانیدند - و کورمین (ن) کشتواری

و شادمان پهلوی وال اندال را به خدمات سپارست و مقالات
مصالحات از اهتمام استحکام دلمه کهچده عامل ساختند - طعرحان
دموحت مرار داد ششم ربع الثانی روز بلخشدن موحی نا آدم حان
تدنی برادر حرد اندال که در زندگی پدر خویش علی زلی در عهد
دربل حصر و حبس مکانی هنگامی که اعتقاد حان نظم صوفیه
کشه در می برد احب شروع نمود در دلمه و از آن نارتا امروز
بیمس مددگی این آستان ملک نشان کامیاب مقاصد است - و محمد
زمان خویش خود را فرستاد کهچده مرستان - حارس آن با سایر دلمه
نشانان فرآمده دلمه را چپرد اندال از مخالف مردم و سپردن
دلمه را سارون و مرزبان دلمه و دلمه افتاده حر رینهار چاره دلمه -
ناگرم حص کهره وچه را وا گذاشته بواسطت شادمان پهلویوال
طعرحان را دید - روز دیگر سرکرد لشکر نا حوقی از نندهای
نادرشاهی و تانیان خود اندال را همراه گرفته دلمه کهره وچه مرست
و خطه حان ممالک حان خوانده بمعمر مدروزی برگشت -
و مرصه دلمه مدی از خدمت تحسین قلع که بیمس انال دشمن
مال شهشاه ملک نازگاه بودی و آمایی تدسیر بدلمه نباید مرص
حاجت روانه صاحب - درین اثنا مدرمحر الدس بدر نا موحی که
همراه از رفته بود و عیال و سایر خدمتدان اندال و دولک و پند که
دست یعمایان ناں نرسیده بود سالم و عام مراحتت نمود - از
مدربگی تانیانات آسمانی که در نازک اولدای دوله قاهره آنا مانا
خلو طهور میدهد آنکه دلمه و مرزبان حذب چک و احمد چک
که در زمان حکومت اعتقاد حان نصب شورتس انگیزی و رفته

آمیزي از کشمیر بصوب تبت گريخته بودند و درين هنگام ابدال
 اينان را بکشمير فرستاده بود تا يانگيختن کرد نصاب مپاهدان را
 پراکنده خاطر سازند بقيد اسر ظفر خان در آمدند - و حبيب چک
 ديگر که در صوبه دارى ميرزا علي بيگ اکبرشاهي باديۀ ضلالت
 نورديده به تبتيان پناه برده بود با فرزندان و خويشان خود امان
 جسته نزد ظفر خان آمد - خان مشار اليه بانديشته آنکه مبادا از
 ريزش برف راهها بسته شود يا مفسدانى که بتحريرص ابدال جانب
 کشمير رفته اند دهند بر انگيزند بي تنظيم و تضييق ولايت رفتن
 اموال ابدال را با تبعۀ او و ديگر شقاوت گزيبان آن ملک و چکان
 مذکور همراه گرفته و ملک تبت را بعهده محمد مراد و کيل ابدال
 وا گذاشته بکشمير مراجعت نمود *

بيست و نهم ربيع الثاني چون حقيقت مراجعت او بعرض
 مقدس رسيد يرليخ قدر نفاذ صادر شد که بعد از تسخير ملک و
 تفدييح قلاع و ابل شدن مرزبان آن ولايت و بدست آمدن ديگر ادبار
 پزوهان بى ضبط مملکت و نظم حال رعيت بسرعت برآمدن و ملک
 را بوکيل ابدال پيش از آنکه خاطر از انقياد او فراهم گردد سپردن
 پسندیده خرد در بين و راى صواب گزين نبود *

از تشابک انصاف اقاريل و تعانق افغان احاديث شرح

معويت راه تبت و کيفيت آن ملک مى نمايد

تبت در صمر عام دارد يکي کرچ (ن) و ديگرى لار که ظفر

جان بدس در مسلک آمد و شد نموده - اگرچه مسافت راه کرچ
 چهارمایل از راه از امروا است و بیشتر آن در کوههای بلند و فلهایی
 تنگ که از آن یک سوار پیش نگردد واقع شده - اما چون بصورت نادر
 دروب و سرما کمتر دارد ازین راه رود نه تنگ مدرسد - و راه از
 هرچند نه تنگ نزدیک است اما از کثرت و درام دروب و یخ بعسرت
 تمام نوردیده می آید - و درین راه جدلی است فادح بازتغایع بزم
 کرده که - راههای آن را یخ در گرفته است - و در مرز آن میاه جاریه
 مرادان - ره نوردان از آن مصوب مرگدند مدرلی چند ازین راه مسافت
 هواربی قاسمی قطع می شود اندک سی کوهی کشمیر کنلی است
 که سفر گرمان جهان بدما بحدی و دشواری آن کمتر نشان دهند -
 در زمست دو برابر همزیچال است چنان بعد که صعود و هبوط آن
 سواره میسر نگردد - و ازینرو که درین در طریق آورده مرادست
 نمی آید طنز جان و شمرهان از چندان آورده برگرفته بودند که تا
 معادیت کشمیر کفایم نمود - ملک تمت که همگی بیست و یک
 پرگده و سی و هفت قلعه دارد از مرزین کوه و تلمی عرصه معایت
 کم رزاعت است - و از ح و ناف بیشتر حو و گندم در اینجا می رویند
 اگرچه صط آن رویت چنانچه نامد شده بود تا بر حقیقت حراج
 آن قرار واقع آگاهی یافته شود - اما چینی شفته آمد که محصول
 مال کامل آن مرز در یک لگ و روده بیست - دران دیار حوی
 آبی است که در یک حوی آن قراصلی طلا هم میرسد - نزدیک (ن)

در هزار تو؛ طلا که از کم عیاری توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد هر سال از اجاره آن حاصل میشود - اکثر اثمار سرد - پیری مانند زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور در آن سرزمین لطیف و شادمان است - میوه‌هایی دارد که درون و بیرونش سرخ است - توت و چنار و زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور در یک موسم میرسند .

از آنجا که برازنده اورنگ جهانپانی - حضرت صاحبقران ثانی پادشاهی مقامات ارباب تقی - و کلمات ائمه هدی - و اجتماع حکایات عدالت سمات رامان لوی ساطعت - سالکان مسالک دولت - سیما برازنده اورنگ و دیهیم - خادان هفت ائیم - ثالث القطبین - حضرت صاحبقران نور الله مضجعه - که همواره اقتدای آداب رضیه و اقتضای اطوار بهیمن آنحضرت را مرقاة مدارج دین و دولت - و میزان قوانین ملک و ملت - میدانند - توجه تام دارند - و زری دانشور - و ندمای سخن گستر - همیشه دل نشین داستانهای باستانی بشیوا بیانی گذارش میدهند - درین ایام از کتاب رافعات حضرت صاحبقرانی که بزبان ترکی بود - و میر ابو طالب تربتی از کتابخانه والی یمن بدست آورده پیارمی ترجمه نموده - داستان نصایح خرد امرا که آنحضرت هنگام تعیین میرزا پیر محمد خلف میرزا جهانگیر بامارت کابل و غزنین و قندهار و غیره فرموده بودند و در آن کتاب مندرج است بعرض مقدس رسید - نسخه ازان بسرو جویبار خلافت بادشاهزده محمد اورنگ زیب بهادر که بنظم مهمام صوبه دکن پیش ازین بچندین روز مرخص گشته بودند از کمال رانت و نروزی عاطفت فرستادند - و بامر خاقانی درین هدایت

نامه بدر برای هوتس اسرائیلی خوانده کل اندراج نامت •

نقل داستان

دو روزه وقت لحاظ رسد که نذیر کلمستان و حدود هندوستان و مواجی عربی و ناحتر و مدهار کاردای مرصاده اند که بنظم آن در انبیا مسیحی تواند پرداخت و دل مصلحت اندیش بران شد که یکی از امیرانهای کامکار معوض گردن - باز اندیشه رسد که منادا هوای سلطنت و استقلال از کج دماغ او سر برزند چه حاجی آست که اگر معوضی تعویض دند اس حلال مجال معوض نشوزاند تا نامبرزاده چه رسد لختی در قایل بودم که دل پرتو افکند که اگر تذکری تعالی مرا سلطنت اوزایی داشته کرا بار که لمخالفت گراید و الا از بدوی بازو چه کشاید درس ابدا کذاب بوستان برحم مال ترکشودم اس امانت در آمد • ییب • چو درامت نه بکشد سپهر فلند • بناد نمرد انگی در کمد نه سختی رسد از معوضی نمود • نه شعران سر بکشد خوردند و در حد گشتی آنجا که خواهد بود • اگر نا خدا حاتم بر قن درن مرا از اس اشعار آمدار طبعش شکست • محود گفتیم که سرحد هندوستان تا آب - مد و عربی و کابل تا حدود مدهار که مملکت سلطان محمود عربی است گرفته آنکه یکی از فرزندان سپاهم - اگر احیاناً راه نمی در آید و درس مراید ملد کند من خواهد بود - نه نصیحت حسد عیر - من درس اراده زامیچ گشتم و انال آن حدود نامبرزاده پدر محمد معرر گردا یدم - و چون مرا و سر درازان

توسعات و تشونات و هزار جات فراهم آمدند - اورا طلب دیشتم و کلاه
خود بر مرق دی گذاشته فرجی خاصه پوشانیدم - و بگفتم که ترا
به پنج چیز مامور میگردد ام - اول آنکه چون به دستگاه سلطان محمود
غزنوی بر شیني و برل مملکت فرمان فرمای شوی مرا و خود
را فراموش نکنی و از پایت خود در گذری - دوم از حال همسایگان
ملک غافل نگردی - سیوم در ضبط مملکت و رعایت رعیت
تداخل نوری - که تگری تعالی بجهت آگاه بر احوال زیر دستان
و مظلومان آگاه بایم ملک خود را بمعاضه فرموده - چهارم در نظم
لشکر بکوشی - و هر که بتو در این نگاهداری که تگری تعالی برات
روزی اورا بر تو نوشته - و سپاهی را رخصت فدهی و اگر دستوری
طلب و بدانی که در سپاه گری چنانچه باید هست باحوال او
چنان پردازی که بغراغ بال بخدمت قیام نماید - چه سپاهی جان
خود را مدفروش و سر بازی میکند - و بدان که حصار ملک سپاه
است ده دستگاه - پنجم دین مصطفوی را (دوق) بخشی - و بر خلف
اوامر و نواهی الهی کاری نکنی - که قوام دولت بدین باز بسته
است - و با سادت و علما و صلحا معاشرت نیکو نمائی - و از اشار
و انزال اجتناب رزی - و در همین مستغل گروهی از نوئیلمان را با
لشکر گران همراهی تعیین فرمودم - و امیر قطب الدین ابن عم امیر
سلیمان شاه را دیوان بیگی - و اسلام خواجه پسر ایلچی خواجه برلاس را
میردوزک - و پرات خواجه کوکلتاش را صاحب اسرار او گردانیده امر
نمودم که در مجلس او از امرا میر موسی و عالی غانچی و امیر بهلول
ولد امیر درویش برلاس و تیدمور خواجه پسر آیدوغا و حسین موفی پسر

عمیات الدین ترحال و حمیدی حواحه خویش امیر عباس بهادر و
 اتمال شاه مرغوحی و شمس الدین پسر اوج قرا و موج تیدور قلعه
 میشینند - و از هر یکی سخنی که در مکتوب صمیر او آگهی دهد -
 پرسیدم - امیر قطب الدین پامچ داد که اگر پشت من قائم باشد
 بر شام چوب محورم و گفت که پشت و پناه من امیر است دیگری را
 دشنام - اسلام حواچه باز نمود که اوضاع حاکم یکدست است اگر در گردد
 خانه خراب شود - و نرات حواحه سرگدار که چراغ یکی است که مقرر
 آن را می نورزیم - و ما چراغ امیر را امروخته میدادیم و در سایه
 آن زندگی میدادیم - امیر علی خانچی ادا کرد که ما را بعد از امیر
 زندگانی میداد - و هر یکی لوازم احلاص و اطاعت و اختصاص و
 ندامت خویش ظاهر میکردانید - در بدو امیر زاده معروف داشت
 که اگر بر امیر عصیان ورزم سر از حکم نگری تعالی در تافته فاشم -
 و دین خود را در ناحیه گفتم چهارم حصه ممالک خود را بدو
 ارزانی داشتم ام برادران از حقد و حسد در چاق تو سخنان خواهند
 ساخت ناید که پوخته آثار مردودی و حاکماری از تو ظهور پیوند -
 روی را در آفتاب عاطفت کشیده مرخص فرمودم *

چون مهر عشیة از مدین خلوت آگهی خلوس سعادت مابوس دروی
 از ادوار جهاندا بی مقرر گشته - و مرماس اعدس و نایع هر دروی
 خلوتی - اکنون که - و اینج نخستین دور حاکمت این پادشاه دین
 پرور - شهنشاه داد گو - که اینزد کام بخش اوقات کامکاریش چون
 احوام دهور باهم پیوسته دزدان - و ساعات مرماس گرایی مانند ایام
 شهر از هم ناگهسته - بفرخی و حسنگی صورت رقم پذیرفته -

خاتمۀ این مجید مخلص را که فاتحۀ اندر ار فاستقامتی یاد به تلمیق
 مناصب دراری سماء خلافت - لای دویای جلال - انوار باصره
 عظمت - از دار حدیقه ایهت و نویدان واک مکن - و سایر منصبداران
 و پانصدی منصب و ترقیم فیدی از احوال فیض اشتغال مبارزان
 نفس شکن - و مجاهدان ریاضت فن - و علمای دانش گستر -
 و حکمای عیسی اثر - شعری سخن طراز - نگارین میگردد اند *

مناصب لالی بحر خلافت دراری سماء جلال

پادشاه زاده محمد دارا شکوه نخستین گوهر دریای عظمت پانزده
 هزار و نه هزار سوار *

پادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر دویمین گوهر سماء ایهت
 دوازده هزار و هفت هزار سوار *

پادشاهزاده محمد ارزنگ زیب بهادر سیومین درو جوینار
 سلطنت دوازده هزار و هفت هزار سوار *

پادشاه زاده مراد بخش چارمین نتیجۀ دودمان دولت پانصد
 و پیمه روزینه *

نویدان و الامکان و امرای عالیشان و دیگر

منصب داران

نه هزار و

یمین الدوله آصفخان خانخانان سیه سالار نه هزار و نه هزار سوار
 در اسبده ده اسبده *

هفت هزاری

مهاکت حان حاجانان هفت هزاری هفت هزار سوار در امپه
سه امپه - ماه حمدانی اولی سال هفتم از خلوص معدس در
برهادرور هکرای سهر آخرت گردند *

حاجانان لودی هفت هزاری هفت هزار سوار در امپه سه امپه
دست و ششم صفر سال دوم از اورنگ آرائی حد نورمان مطلق
دست و دوم مهر برهمانی شهاب اندی از آستان انبال
در بر تافته خاک دراز مرقق روزگار خود پنجهت و زرد شده
عمر رحمت سال چهارم موافق پیردهم بهمن علف تنع مداران
مروزی انما گردند چنانچه معدصل گذارش باب *

شش هزاری

حان دوران نهادن بصوت حدک شش هزاری شش هزار سوار
در امپه سه امپه *

حواکه ابوالحسن شش هزاری شش هزار سوار دهم رمضان
مال ششم از خلوص اندس و دهعت حداب سپرد *

اعظم حان شش هزاری شش هزار سوار *

معد الله حان نهادن مرور حدک شش هزاری شش هزار سوار *

انبل حان شش هزاری چار هزار سوار *

پنج هزاری

سند حان حبان ناره پنج هزاری پنج هزار سوار در امپه سه امپه *

حان زمان نهادن پنجهزاروی پنجهزار سوار در امپه سه امپه - چهاردهم

دی الحده سال دهم در دولدانان برحمت حق پیرسب *

اسلام خان پنجہزاری پنجہزار سوار سے ہزار سوار دوا سپہ سے اسپہ •
 سعید خان پنجہزاری پنجہزار سوار سے ہزار سوار دوا سپہ سے اسپہ •
 شایستہ خان پنجہزاری پنجہزار سوار دو ہزار سوار دو اسپہ
 سے اسپہ •

قاسم خان پنجہزاری پنجہزار سوار دو ہزار سوار دو اسپہ سے اسپہ •
 سال پنجم در صوبہ داری بنگالہ داعی حق را لبیک گفت •
 وزیر خان پنجہزاری پنجہزار سوار دو اسپہ سے اسپہ •
 رانا جگت سنگھ پنج ہزاری پنج ہزار سوار •
 راجہ گجسنگھ ولد راجہ سورج سنگھ راتہور پنج ہزاری پنجہزار سوار •
 راجہ جیسنگھ کچہواہ پنج ہزاری پنجہزار سوار •
 رستم خان دکنی پنج ہزاری پنج ہزار سوار •
 سپہدار خان پنج ہزاری پنجہزار سوار •
 شیر خان تونور پنجہزاری پنج ہزار سوار - سال چارم در صوبہ داری
 احمد آباد ازین جهان بگذشت •

رادرتن ہادا پنج ہزاری پنجہزار سوار - سال چارم در بالگہات
 رخت ہستی بر بست •
 راجہ جیہار سنگھ ولد راجہ فرسنگدیو بڈیلہ پنجہزاری پنجہزار
 سوار - آن کانر صاحب را در سال ہشتم بجزای کردار خود بگزشتار
 آمدہ بکوی عدم فرورفت •

دراقت بخان حبشی پنجہزاری پنجہزار سوار - در رمضان سال ششم
 برہمنوی ادبار قرار نمود - و بیست و چارم ذی القعدہ سال
 مذکور در درلقاباک طعمہ بہنگ شمشیر مبارزان لشکر ابدال گردید •

مالوجي برادر کھیلوجي دکني - پنج هزاری پنجہزار - وار •
 اوداجي رام دکني پنج هزاری پنج ہزار سوار - سال ششم - پوری گشت •
 بہادر جی ولد جلدن رای دکني پنج هزاری پنج ہزار - وار سال
 ہشتم پیمانہ عمر او لب زمر گردید •
 میرزا عیسیٰ نورخان پنجہزاری چار ہزار سوار ہزار سوار دراپہ
 سے اپہ •

اعناق خان پنجہزاری چار ہزار - وار •
 لشکر خان پنجہزاری پنج ہزار - وار •
 رحیم خان ولد آدم خان دکني پنجہزاری چار ہزار - وار - سال چہارم
 در گشت •
 جعفر خان پنجہزاری سے ہزار - وار •
 میر جملہ پنجہزاری در ہزار - وار - دہم ربیع الثانی سال دہم
 بساط حیات در مورید •

چارہزاری

سید شجاعت خان بارہ چارہزاری چارہزار سوار در ہزار و پانصد
 سوار در اسپہ سے اسپہ •
 قلیچ خان چارہزاری چار ہزار - وار •
 سیف خان چارہزاری چار ہزار - وار •
 صادق خان چارہزاری چار ہزار - وار - دہم ربیع الثانی سال ششم
 رخت ہستی بر بست •
 باقر خان بیچہزاری چارہزاری چار ہزار - وار - سال دہم در
 صوبہ آلہ آباد در گشت •

الله ویرد بخان چار هزاری چار هزار سوار *

معتقد خان چار هزاری چار هزار سوار *

دربا خان رو هیله چار هزاری چار هزار سوار - سال سیوم از برهانپور
مرار نموده بخانیجهان مقهور پیوست - و هفدهم جمادی الثانی
آغاز سال چهارم جگراج پسر راجه جیجهار سنگه بندیده اودا در
سرزمین خود بقتل رسانید *

بهادر خان رو هیله چار هزاری چار هزار سوار *

دلادر خان بریج چار هزاری چار هزار سوار - سال چهارم درگذشت *

شیرخواجه چار هزاری سه هزار و پانصد سوار - در سنه احدی
و دیهت حیات سپرد *

مبارز خان رو هیله چار هزاری سه هزار و پانصد سوار *

راجه بهارت بندیده چار هزاری سه هزار و پانصد سوار - در سال
هفتم سپری گردید *

راجه پتهلداس چار هزاری سه هزار سوار *

جان سپار خان صوبه دار الله آباد چار هزاری سه هزار سوار - در نخستین
سال جلوس والا بگذشت *

شاه بیگ خان چار هزاری سه هزار سوار *

مرتضی خان ولد میر جمال الدین حسین آنجو چار هزاری سه
هزار سوار - سال دوم در صوبه داری قنده مراحدل زندگی در نوردید *

سید دلیر خان باره چار هزاری سه هزار سوار - در سال ششم اربین
عالم انتقال نمود *

ندائی خان چار هزاری سه هزار سوار *

• رامرار خان چار هزاری سے هزار سوار •
 رشید خان انصاری چار هزاری سے هزار سوار •
 زو سوز بهورقیدہ چار هزاری سے هزار سوار - در حال چہارم
 پیری گشت •

• رامرار خان دکنی چار هزاری سے هزار سوار •
 حکمدورای برادر دادوں رای دکنی چار هزاری سے هزار سوار -
 در سال پنجم عنصری پندوس از ہم گسیخت •

• شاه سوار خان صفوی چار هزاری دو هزار و پانصد سوار •
 مقدر خان چار هزاری دو هزار و پانصد سوار •
 همپورای دکنی چار هزاری دو هزار و پانصد سوار - در سال
 ہفتم پیمانہ زندگی از برآمد •

• سجدار خان دکنی چار هزاری دو هزار سوار •
 معتمد خان چار هزاری هزار و دویست سوار •
 موموئی خان صدر چار هزاری ہفتصد و پنجاه سوار •
 سے هزاری

• محانت خان ولد مرزا شاہ رح سے هزاری سے هزار سوار •
 جہانگیر قلیخان سے هزاری سے هزار سوار - در سال پنجم رحمت
 حیات در نسب •

• سردار خان سے هزاری سے هزار سوار •
 زو سوز سال بیدرہ زاروس ہاد سے هزاری سے هزار سوار •
 جوہرخان دکنی سے هزاری سے هزار سوار •
 امانت خان سے هزاری دو هزار و پانصد سوار •

شمشیر خان سه هزارې دو هزار و پانصد سوار - سال پنجم ازین جهان درگذشت *

بیگلر خان ولد سیدین خان سه هزارې دو هزار و پانصد سوار - سال سیم و دیمت حیات سپرد *

صدرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خان خاننآبادان سه هزارې دو هزار سوار *

یوسف محمد خان تاشکندی سه هزارې دو هزار سوار *

مخلص خان سه هزارې دو هزار سوار - در سال دهم سفر آخرت گزید *

ترکمان خان سه هزارې دو هزار سوار - سال هفتم درگذشت *

قزلباش خان سه هزارې دو هزار سوار *

شهباز خان معروف بشیرخان روهیله سه هزارې دو هزار سوار - سال چهارم در دکن جان فشانی نموده حیات ابد اندوخت *

مرتضی خان ولد سید صدر جهان سه هزارې دو هزار سوار *

امیر خان سه هزارې دو هزار سوار *

خواص خان سه هزارې دو هزار سوار *

ظفرخان سه هزارې دو هزار سوار *

امرسنگه ولد راجه گجسنگه راتهور سه هزارې دو هزار سوار *

مانهو سنگه ولد رادرتن هانا سه هزارې دو هزار سوار *

راجه بهار سنگه ولد راجه برسنگه دیو بندیه سه هزارې دو هزار سوار - سال پنجم درگذشت *

راجه جگت سنگه ولد راجه یاسو سه هزارې دو هزار سوار *

مختر الملک ولد یاقوت بد جوهر سه هزاری دو هزار سوار - سال
پنجم ورود شد *

حسن خان ولد مختر الملک سه هزاری ده هزار سوار *

جمشید خان خویش ملکت عمر حدشی سه هزاری دو هزار سوار -
سال سوم ورود رفت *

کار طلب خان دکنی سه هزاری دو هزار سوار *

اردان بیروم ولد اودا بی رام سه هزاری دو هزار سوار *

امد خان معصومی سه هزاری هزار و پانصد سوار - سال چهارم
روزگارش دسر آمد *

واجه رای سنگه ولد مهاراجه بهیم سیسودیبه سه هزاری هزار
و پانصد سوار *

واجه ابوب سنگه سه هزاری هزار و پانصد سوار - در سال دهم
پیمانۀ زندگانی از مالا مال گشت *

پژوهجی دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار *

ملکوجی دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار *

حبش خان سه هزاری هزار و پانصد سوار *

جادون رای دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار *

سید هنر خان بارهه سه هزاری هزار سوار *

واجه منورپ کچه پواده سه هزاری هزار سوار - سال هیوم بمالک
عدم شذامت *

دیناجی ولد بهادر جی دکنی سه هزاری هزار سوار *

حکیم مسیح الرمان سه هزاری پانصد سوار *

دو هزار و پانصدی

مرشد قلی خان ترکمان دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار -
پانصد سوار دو احمده سه اسده •

میر شمس دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار •
سزارار خان ولد لشکر خان دو هزار و پانصدی دو هزار و
پانصد سوار •

غیرت خان برادر زاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دو هزار و
پانصدی دو هزار سوار •

دیانت خان دشت بیاضی در هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار -
در سال سیوم ره مورد آخرت گردید •

امتخار خان برادر سعید خان دو هزار و پانصدی در هزار سوار - مال
چهارم بهرستان نیستی رفت •

احمد خان ولد محمد خان نیازی در هزار و پانصدی در هزار سوار •
صف شکن خان ولد سید یو - باب خان دو هزار و پانصدی دو
هزار سوار •

راجہ دیبی سنگه ولد راجہ بهارته بندیلہ دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار •

الله یار خان دو هزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار •
خفجہر خان ترکمان دو هزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار - مال دوم
در گذشت •

خدمت پرست خان در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - بیست
و ششم صفر سال دوم در قبرد خانجہان مقہور جان در باخت •

نظر بهادر خوشگي دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار •
 شېخ مرید ولد قطب الدین خان گوگه دو هزار و پانصدي هزار
 و پانصد سوار •

دلار خان دکني دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار •
 شمس خان دکني (ن) دو هزار و پانصدي يك هزار و دوصد و پنجاه
 سوار • سال سیوم وخت هستي اړين جهان دريست •
 حان نثار خان دو هزار و پانصدي هزار و دريست سوار •
 دوهرازي

دقيقان قلماق دو هزارى دو هزار سوار •

شاه قاي خان اوزدک دو هزارى دو هزار سوار •

مدارک خان لياري دو هزارى دو هزار سوار •

پردليخان ولد دلار خان مريچ دو هزارى دو هزار سوار •

چگراج بديله دو هزارى دو هزار سوار • در سال هشتم همراه پدر
 به قتل رسيد •

پرتقيواج راتهور دو هزارى هزار و هفتصد سوار •

مرت خان دو هزارى هزار و پانصد سوار دو ايمده سه ايمده •

منليخان ولد زس خان گوگه دو هزارى هزار و پانصد سوار •

مکرمست خان دو هزارى هزار و پانصد سوار •

احمد بيگ خان دو هزارى هزار و پانصد سوار •

سادات خان دو هزارى هزار و پانصد سوار •

اهتمام خان دو هزارى هزار و پانصد سوار *

مختار خان سبزواري دو هزارى هزار و پانصد سوار - سال دهم
گشته شد *

راو كرن ولد راز - در بهورتيه دو هزارى هزار و پانصد سوار *

راو دردا نديره راو چاندا دو هزارى هزار و پانصد سوار - سال ششم
در مهم دولقاناك جان نثار گرديد *

رادت راي دهنگز دگني دو هزارى هزار و پانصد سوار *

بابو خان كرنايي دو هزارى هزار و پانصد سوار - سال سيوم اجل
معودش منصوم شد *

محمد زمان دو هزارى هزار و چار صد سوار *

غديرت خان عزيز الله نام ولد يوسف خان دو هزارى هزار و
دو صد سوار *

تريبت خان دو هزارى هزار و دويست سوار *

ديندار خان دو هزارى هزار و دو صد سوار - سال هشتم شربت
مرگ چشيد *

نور الله هروي (ن) دو هزارى هزار و دو صد سوار *

بهايداس كچهواهه دو هزارى هزار و دو صد سوار - سال چهارم ازين
جهان بيرون شد *

ميرزا والي دو هزارى هزار سوار *

ميرزا حسن ولد ميرزا رستم صفوي دو هزارى هزار سوار *

- مدیر تاجان خوانده نانا دام دوهرای هرار سوار - ل ششم مسافر ملک بقاشد.
- لهراسپ خان ولد بهانتجان حاکمان دوهرای هرار سوار.
- خلیل الله خان دوهرای هرار سوار.
- جان نار خان خوانده نانا دام دوهرای هرار سوار.
- احسان خان دوهرای هرار سوار.
- اکرام خان ولد اسلام خان فتحپوری دوهرای هرار سوار.
- پیروز خان خوانده سرا دوهرای هرار سوار.
- واحد دام داس بروزی دوهرای هرار سوار.
- واحد روز ابرو دوهرای هرار سوار - سال هشتم - اباب عدم مدود.
- شیرخان ترین دوهرای هرار سوار.
- نجیبخان خان دکنی دوهرای هرار سوار.
- سید عمر دکنی دوهرای هرار سوار.
- آتش خان دکنی دوهرای هرار سوار.
- ابیمرای دوهرای هرار سوار.
- سرور خان حشبی دوهرای هرار سوار.
- پندهوچی ولد اچاچی دکنی دوهرای هرار سوار.
- انعام خان دوهرای هشتصد سوار.
- سید عالم باره دوهرای هشتصد سوار.
- ملاست خان ولد صادق خان دوهرای هشتصد سوار.
- هاناحی دیوری (ن) دوهرای هشتصد سوار.

نور الدین قلی دو هزارې هفتصد سوار - سال پنجم راجپوتی اورا
بقذل رسانید *

خواجہ جهان خوانی دو هزارې ششصد سوار *

حکیم الملک دو هزارې پنجاه سوار *

هزار و پانصدی

معادت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

عوض خان قاتشال هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

همت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - در سال دهم
ودیعت حیات باز داد *

رحمت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

اکبر قلی سلطان ککهر هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

اول پوچا زمیندار دیگر پور هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

شریف خان قدیمی هزار و پانصدی هزار و دریست سوار - سال نهم
قابس ارواح قبض روحش نموده *

اسفندیار ولد حسن بیگ شیخ عموی هزار و پانصدی هزار و
دریست سوار *

سرانداز خان چیلہ قلہ ق هزار و پانصدی هزار و دریست سوار *

زین العابدین ولد آصف خان جعفر بیگ هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار - سال دوم از سرمایہ زندگی تہی دست شد *

سہراب خان دیگر پسر خان مزبور هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار *

شجاع ولد معصوم خان کابلې هزار و پانصدی هزار سوار *

مرحمت خان هزار و پانصدی هزار سوار - سال چهارم احل
معهودش در رسد •

جهان خان کاکر هزار و پانصدی هزار سوار •

سکندر برادر شهیدار خان دوسابی هزار و پانصدی هزار سوار •

زبردست خان هزار و پانصدی هزار سوار •

سید یعقوب ولد سید کمال نحاری هزار و پانصدی هزار سوار - سال
میوم عدم ادان ردت •

یاسین خان ولد شیر خان قونور هزار و پانصدی هزار سوار - سال
هشتم ده سختی منعل اخروی بروکش کرد •

سپورام ولد فلرام کور هزار و پانصدی هزار سوار •

هردیرام ولد نانکا کچپه واهه هزار و پانصدی هزار سوار - سال نهم طی
وادی بیستی مرا پیش گرمت •

متر سال کچپه واهه هزار و پانصدی هزار سوار - سال میوم در پیکار
حاکمها صلالت دثار ممدانگی بقدر حیات در راحت •

راجه دوازده داس ولد راجه گردهر کچپه واهه هزار و پانصدی هزار
سوار - سال چهارم در جنگ آن معصیت گرا حاندازی نمود •

راد منهی سنگه ولد راد در دای چندر ادب هزار و پانصدی هزار سوار •

رراجه برتاب ارجب نیده هزار و پانصدی هزار سوار - در سال دهم
بدست عهد الله خان دهادر میروز جنگ گرفتار آمده دپاداش

• نمک حرامی حسب الحکم دیاسا رسد

• خان سپار خان هزار و پانصدی هشتصد سوار •

• زبردست خان هزار و پانصدی هشتصد سوار •

سرفراز خان هزار و پانصدی هشت صد سوار *

خواجه برخوردار هزار و پانصدی هشتصد سوار *

قزاق خان هزار و پانصدی هشتصد سوار *

ذوالفقار خان هزار و پانصدی هشتصد سوار *

عبد الرحیم خان اوزک هزار و پانصدی هشتصد سوار *

میر عبد الله خویش مید یوسف خان هزار و پانصدی هشتصد

سوار - در سنه هشت به نیستی - رای رفت *

کرمسی راتهور هزار و پانصدی هشتصد سوار - سال سیوم در نبرد

خارجیان مقهور گشته شد *

بهیم راتهور هزار و پانصدی هشتصد سوار *

چندر من بندینه هزار و پانصدی هشتصد سوار *

یادگار حسین خان هزار و پانصدی هفتصدی سوار - سال ششم ملک

نیستی پیمود *

جلال ولد دلدار خان کاکر هزار و پانصدی هفتصد سوار *

جگمال ولد کشن سنگه راتهور هزار و پانصدی هفتصد سوار -

سال دوم برادری عدم در شد *

ملنفت خان هزار و پانصدی ششصد سوار *

یکه تاز خان هزار و پانصدی ششصد سوار *

ذوالفقار بیگ ترکمان هزار و پانصدی ششصد سوار - سال چهارم

در گذشت *

سنکرام زمیندار کنور هزار و پانصدی ششصد سوار *

خدمت خان خواجه سرا هزار و پانصدی پانصد و پنجاه سوار *

جمال خان موحانی هزار و پانصدی پانصد سوار •
 اعتماد خان خواجه - را هزار و پانصدی پانصد سوار - سال دوم
 درگذشت •

حکیم محمد حاذق (ن) ولد حکیم همام گیلانی هزار و پانصدی
 مد صد سوار •

قازی محمد سعید کرهریزی هزار و پانصدی دویست سوار -
 سال نهم ایام زندگیش آخر شد •

هراری

امان بیگ هزاری هزار سوار •

ارژنگ خان هزاری هزار سوار •

محمد حسین ولد یوسف نیکنام هزاری هزار سوار •

آگاه خان خواجه - را هزاری هزار سوار •

راول مرصی زمیندار ماسواله هزاری هزار سوار •

شیخ الهدیه ولد کشور خان هزاری هشتصد سوار •

لطف الله ولد لشکوحان هزاری هشتصد سوار •

ابوالبقا ولد احمد بیگ خان هزاری هشتصد سوار •

دولتخان ولد الف خان قیامخانی هزاری هشتصد سوار •

محمد صالح ولد میرزا شاهی برادر (ن) آسمان جعفر بیگ هزاری

هشتصد سوار • سال دوم راه آخرت قرا پیتس گرمی •

نوبت خان هزاری هشتصد سوار - سال نهم تقدحیات باز داد •

حسینی برادر باقر خان نجم ثانی هزاری هشتصد سوار - سال
هشتم از آشوب حوادث رعائی یافت *

شادی خان شادی بیگ نام هزاری هشتصد سوار *

ابو محمد کذبو هزاری هشت صد سوار - سال پنجم ایام زندگانش
منقضی گردید *

پیر خان مبنه هزاری هشتصد سوار - سال هفتم در احمدآباد خرمین
عمرش بباد فنا رفت *

هری سنگه ولد کشن سنگه راتهور هزاری هشتصد سوار *

چلرام ولد راجه انبرای هزاری هشتصد سوار *

محمد شریف خالوی باقر خان نجم ثانی هزاری هفتصد سوار *

لعل خان هزاری هفتصد سوار - در نخستین سال جلوس اشرف
ازین سپنجی سرای بیرون شد *

نصیب شیرانی قدیمی هزاری هفتصد سوار *

سید غلام محمد بخاری هزاری هفتصد سوار - سال چهارم بنهائخان
عدم در شد *

سید علول برادر سید کبیر هزاری هفتصد سوار - سال هفتم در دکن
بدرجه شهادت رسید *

عثمان عم بهادر خان رودینه هزاری هفتصد سوار *

جان باز خان هزاری ششصد سوار *

قلعه دار خان چیله هزاری ششصد سوار *

دیاست خان هزاری ششصد سوار *

شجاع خان ولد معصوم خان کلبلی هزاری ششصد سوار *

• عدد الرحمن ترغابی هراتی ششصد سوار •

مرتضی قلی برادر خانسپار خان هراتی ششصد سوار - سال دهم

• در دکن تکلیف بدستی حرد •

• عاقل ولد امانکر ترمین هراتی ششصد سوار •

• عدد الرحمن روهیلہ هراتی ششصد سوار •

• عدد القادر ولد احداد هراتی ششصد سوار - سال نهم خان سپرد •

• دلدرد چنگهارت هراتی ششصد سوار - سال بیوم در جنگ خانجهاں

• نانکار نگار آمن •

• راحه پیر فرایس دن کوخو هراتی ششصد سوار - سال بیوم بساط

• زندگی در پیچید •

• بهکونداس ولد راحه مرنگدیو بدبله هراتی ششصد سوار •

• کش سنگه بهدوریه هراتی ششصد سوار •

• در پیچید گوالباری هراتی ششصد سوار - سال هشتم در مهم سری نگر

• نقد زندگی در راحت •

• بهرام خان ولد جهانگیر قلیخان بن خان اعظم گولکنش هراتی

• پانصد سوار •

• میروز خان ولد زین خان هراتی پانصد سوار - سال چهارم رة نورد

• منزل عدم گردید •

• خواجه برخوردار داماد مهابتخان خانجهاں هراتی پانصد سوار •

• پرورس خان هراتی پانصد سوار - سال چهارم از اوج هستی تخصیص

• بیستی رمت •

• عقیدت خان هراتی پانصد سوار - سال چهارم دهگرای آخرب گردید •

کرم الله ولد علي مردان بهادر هزاری پانصد سوار *

حیات ترین هزاری پانصد سوار *

آقا افضل هزاری پانصد سوار *

احمداد مهمند هزاری پانصد سوار *

پهازه مل ولد کشن سنگه راتهور هزاری پانصد سوار - در سده

احدی ازین جهان در گذشت *

راجه گردهر پسر کیسو داس نبیره جتمل میرقهیه هزاری پانصد

سوار - سال سیوم در پیکار خانجهان نکوهیده آثار جانفشانی نمود *

جیت سنگه راتهور هزاری پانصد سوار - سال - سیوم بعدم گاه

شدانت *

مدر سین برادر راجه سیام سنگه تونور هزاری پانصد سوار - سال

ششم بخواب صمات در شد *

سیام سنگه - سیسودیه هزاری پانصد سوار *

محمد علي کامرانی هزاری پانصد سوار *

حسین ولد خانجهان تیره بخت هزاری پانصد سوار - بیست و ششم

مفر سال دوم علف تیغ مبارزان اشگر فیروزی گردید *

مکندر خان هزاری چارصد و پنجاه سوار - سال چهارم بدارالبقا رفت *

ترکناز خان هزاری چارصد سوار *

لطیف خان نقشبندی هزاری چارصد سوار *

اسام قلیخان ولد جان - پیرخان هزاری چارصد سوار - سال سیوم

در نبرد خانجهان مطرود جان در باخته سرخ روشی ابد

حاصل کرد *

سقف الملوک کا معنی ہزاری چار صد - سوار سال پنجم - سوار اورش
 بادش آمد •

سند - دارک ندھی ہزاری چار صد - سوار سال مہم ظاہر وحش
 از نفس بی پروا ہو •

اناکروک نہادر ہاں نورنگی ہزاری چار صد - سوار سال ہستم
 بساط ہستی در خوردند •

حکمر ہاں ہزاری چار صد - سوار سال سوم از جہاں درگذشت •
 بہادر برادر رانہ حاکم ہاں مردود ہزاری چار صد - سوار سال سوم
 در اندامی جنگ اعظم ہاں نگوی عدم فرو رفت •

سلطان نظر ولد امائب ہاں ہزاری سہ صد سوار •

محمّد یحیی ولد سقف ہاں ہزاری سہ صد سوار •

راخہ کورسٹس گستواری ہزاری سہ صد سوار •

ربا ہاں خواجہ سرا ہزاری در صد و پنجاہ سوار - سال ہفتم در
 گذشت •

مہرزا حندر ولد منیرا مطہر معوی ہزاری د صد سوار سال چہارم
 از جہاں نگذشت •

مہر برکۃ ہزاری دو صد سوار •

مہر ہاں ہزاری دو صد سوار •

مہر عبد الکرم ہزاری در صد سوار •

حکیم حو - جمال ولد حکیم ہمام ہزاری در صد - سوار •

نک دل ہاں خواجہ سرا ہزاری دو صد سوار •

سربہاں ہزاری در صد سوار سال پنجم در گذشت •

- حبیب مور هزاری در صد سوار
- میر شریف هزاری در صد سوار - سال چهارم در گذشت
- رای مانیداس هزاری صد و پنجاه سوار - سال پنجم سپری گشت
- اسماعیل بیگ هزاری صد سوار
- معز الملک هزاری صد سوار
- امانت خان هزاری صد سوار
- رای بدوالیداس هزاری صد سوار - سال چهارم در گذشت

به صدی

- راجه ماسنگه گوالیداری نهصدی هشتصد و پنجاه سوار
- سیدل سنگه ولد راجه سورج سنگه راتهور نهصدی هشتصد سوار
- قزلباش خان نهصدی هفتصد سوار - سال مبعوم در گذشت
- شرزه خان نهصدی ششصد سوار - سال هشتم در گذشت
- گوپال سنگه ولد راجه منسوب کچهاواپه نهصدی ششصد سوار
- سند دلی نهصدی پانصد سوار
- ذوالفقار خان ترکمان نهصدی پانصد سوار
- شمشیر خان ولد شیر خان ثونور نهصدی پانصد سوار
- سید مائهن باره نهصدی پانصد سوار - سال نهم در گذشت
- گوگلداس سیدسودی نهصدی پانصد سوار
- علی قلی برادر ترکمان خان نهصدی پانصد سوار
- رار هرچند کچهاواپه نهصدی چارصد سوار - در سال چهارم فرور رفت
- رای کاشی داس نهصدی چارصد سوار
- نور الله ولد میر حسام الدین آجونهصدی سه صد سوار

مرحمت خان ولد صادق خان نهصدی سه صد سوار •

ارسل افغان نهصدی سه صد سوار - سال چهارم با خانجهاں حرام دمک
بگویی عدم قرو رست •

محمد زمان ولد حاکم خان نهصدی دو صد و پنجاه سوار •

شانی پسر سیفخان نهصدی صد و پنجاه سوار •

دبابت رای نهصدی صد و پنجاه سوار •

هشتصدی

محمد عبد الوهاب ولد سید عبد الرحمن هشتصدی هشتصد سوار •

سید شهاب ولد سید غیرت خان هشتصدی ششصد سوار •

محمد عبد الواحد ولد سید مصطفی خان بخاری هشتصدی شش

صد سوار •

مهیس داس ولد دلپت راتهور هشتصدی ششصد سوار •

اختیار ولد مبارز خان روہیاء هشتصدی هشتصد سوار •

جمال ولد دلور خان کاکر هشتصدی شش صد سوار - مال ششم

کشد شد •

شادمان پگلیوال هشتصدی ششصد سوار •

نظام ولد غزنین خان جالوری هشتصدی پانصد و پنجاه سوار -

سال ششم درگذشت •

ارد شیرنبدیر احمد بیگ خان هشتصدی پانصد سوار •

سید بہار برادر زادہ سرتقی خان بخاری هشتصدی پانصد

سوار •

حیف اللہ ولد شمشیر خان روہیاء هشتصدی پانصد سوار •

- خضر سلطان کهکړ هشتصدی پانصد سوار •
- کمال الدین ولد شیرخان رودیله هشتصدی پانصد سوار •
- رای تلوکچند نذیر؟ رای منوهر هشتصدی پانصد سوار •
- لکھمی مین چوهران • هشتصدی پانصد سوار •
- سید لطف علی بهکری هشتصدی چار صد سوار •
- عنایت الله ولد میرزا عیسیٰ ترخان هشتصدی چار صد سوار •
- میرباضل مخدوم زاده هشتصدی چار صد سوار •
- صوفی بهادر هشتصدی چار صد سوار •
- حاجی محمد خواجه هشتصدی چار صد سوار - سال چهارم درگذشت •
- محمد علی خویش قبیچ خان هشتصدی چار صد سوار •
- مرخ زاد ولد جهانگیر قلی خان هشتصدی چار صد سوار - سال ششم درگذشت •
- رحمان الله پسر شجاعت خان عرب هشتصدی چار صد سوار -
- سال سوم در جنگ خانجهان مقهور جان در باخت •
- نیز خان پسر شهیدز خان کنبو هشتصدی چار صد سوار •
- تاج - روانی هشتصدی چار صد سوار •
- ازگر مین کچاواهد هشتصدی چار صد سوار •
- بهوجراج داد رایسال دریاری هشتصدی چار صد سوار •
- بهادر ارید افغان هشتصدی چار صد سوار •
- رای جگناتپه رانهور هشتصدی چار صد سوار - سال - یوم - پیری گردید •

صدر برادر شیرخان و هیله هشتصدی چار صد سوار •
 عظمت پسر خاسپان منکوب هشتصدی چار صد سوار - مال دوم
 بهزاران خوارسی کشته شد •

راجه اردبسنکه ولد راحه سیام سگه توور هشتصدی چار صد سوار -
 مال سیوم در گذشت •

بهادر بابی هشتصدی سه صد و پنجاه سوار •
 عثمان ولد بهادر خان قورونگی هشتصدی سه صد و پنجاه سوار - سال
 نهم در گذشت •

یوسف بیگ گالی هشتصدی سه صد سوار •
 بهادر بیگ ترکمان هشتصدی سه صد سوار •
 طغرل ولد شاه قواز خان بن محمد الرحیم خان حانان هشتصدی
 سه صد سوار •

شیر زاد خوبش خان عالم هشتصدی سه صد سوار - سال چهارم
 در نبرد خاسپان منکوب حاکم شاهی بود •
 لشکری ولد معاص خان هشتصدی سه صد سوار - سال ششم
 در گذشت •

بهادر ولد جاسپار خان هشتصدی سه صد سوار - در سال هفتم
 بگذشت •

سپهان سگه سیسودی هشتصدی سه صد سوار •
 راجا جوده زمیندار امرکوب هشتصدی سه صد سوار •
 میرزا مراد کام صفوی هشتصدی در صد سوار •
 دانا دل شاه قواز خان بن محمد الرحیم حاکمان هشتصدی

دو صد سوار *

میرک حسین خوافی هشتصدی دو صد سوار *

حیات خان نذیر دربار خان که در عهد حضرت جنت مکانی

بخدمت پرست موسوم بود هشتصدی دزد سوار *

مقیم خان هشتصدی دو صد سوار - سال هشتم در گذشت *

خواجه عبد الله نقشبندی هشتصدی دو صد سوار - سال دهم راه پر

آخرت گشت *

فتح سنگه سیسودی واد مهاراجه بهیم هشتصدی دو صد سوار -

در سده احدى در گذشت *

یزدانی ولد مخلص خان هشتصدی دو صد و پنجاه سوار *

بیدل خان گیلانی هشتصدی صد سوار *

شیخ عبد اللطیف هشتصدی پنجاه سوار *

هفتصدی

کرپارام کرر هفتصدی هفت صد سوار *

ستر سال ولد راد سور بهورتیده هفتصدی شش صد سوار *

سید اسد الله ولد سید بایزید بخاری هفتصدی پانصد و

پنجاه سوار *

راجه بهرز ولد راجه روز افزون هفتصدی پانصد سوار *

هادی داد برادر رشید خان انصاری هفتصدی پانصد سوار *

سید مدر همشیزاد مرتضی خان بخاری هفتصدی پانصد سوار *

سید حسن مساعد هفتصدی چار صد سوار *

نصر الله عرب هفتصدی چار صد سوار *

چشتی حان هفتصدی چار صد سوار سال پنجم در گذشت *

منج الله ولد زاحو حان هفتصدی سه صد و پنجاه سوار *

چندون بنگ خانری هفتصدی سه صد و پنجاه سوار - در سنه

احدی سپری گشت *

منیرا (۶) برادر رشید حان انصاری هفتصدی سه صد و پنجاه سوار -

سال چهارم در گذشت *

ربنیل بیگ خوش حواجه بنگ منیرا هفتصدی سه صد سوار *

احمدی گوگه هفتصدی سه صد سوار *

هگداتپه راتپور هفتصدی سه صد سوار *

محمد طاهر خویشتن شهاب الدین احمد حان هفتصدی سه صد

سوار *

عادل حان ولد قاسم حان منیرا هفتصدی سه صد سوار *

محمد بیگ انانکش هفتصدی سه صد سوار *

ناصر الدین محمود هفتصدی سه صد سوار *

سعید شیرانی هفتصدی سه صد سوار *

در برادر زمیندار پنجمت از توابع صوبه بهار هفتصدی سه صد

سوار - سال ششم در گذشت *

هررام ولد بهگوانداس کچه واهه هفتصدی سه صد سوار *

ورپ سنگه کچه واهه هفتصدی سه صد سوار *

عرب ولد بهادر حان بلوچ هفتصدی دو صد و هشتاد سوار - سال

پنجم سپری گشت *

حسن حان برادر خدمتگار حان هفتصدی دو صد و شصت سوار *

دو صد سوار •

میرک حسین خوانی هشتصدی دو صد سوار •

حیات خان نبیرک دربار خان که در عهد حضرت جنت مکانی

بخدمت پرست موسوم بود هشتصدی دو صد سوار •

ان هشتصدی دو صد سوار - سال هشتم در گذشت •

عبد الله نقشبندی هشتصدی دو صد سوار - سال دهم در گذشت •

آخرت گشت •

فتح سنگه سیسودی واک مهاراجه بهیم هشتصدی دو صد سوار -

در سده احدی در گذشت •

یزدانی ولد مخلص خان هشتصدی دو صد و پنجاه سوار •

بیدل خان گیلانی هشتصدی صد سوار •

شیخ عبد اللطیف هشتصدی پنجاه سوار •

هفتصدی

کرپارام کرر هفتصدی هفت صد سوار •

ستر سال ولد زار سور بهورتیه هفتصدی شش صد سوار •

سید اسد الله ولد سید بایزید بخاری هفتصدی پانصد و

پنجاه سوار •

راجه بهرز ولد راجه روز افزون هفتصدی پانصد سوار •

هادی داد برادر رشید خان انصاری هفتصدی پانصد سوار •

سید صدر همشیرزاده مرتضی خان بخاری هفتصدی پانصد سوار •

سید حسن مساعد هفتصدی چار صد سوار •

نصر الله درب هفتصدی چار صد سوار •

چشتی خان هفتصدی چار صد سوار - سال پنجم در گذشت •

منج الله ولد واحد خان هفتصدی سه صد و پنجاه سوار •

چندون بیگ خانری هفتصدی سه صد و پنجاه سوار - در سال

احدی سپری گشت •

میرزا (۶) برادر رشید خان اصراری هفتصدی سه صد و پنجاه سوار -

سال چهارم در گذشت •

زبیل بیگ خوش حواجه بیگ میرزا هفتصدی سه صد سوار •

احمدپری گوکه هفتصدی سه صد سوار •

حکمتیه راتهور هفتصدی سه صد سوار •

محمد طاهر حبیبش شهاب الدین احمد خان هفتصدی سه صد

سوار •

عادل خان ولد قاسم خان میر نحر هفتصدی سه صد سوار •

محمد بیگ اناکش هفتصدی سه صد سوار •

صیر الدین محمود هفتصدی سه صد سوار •

سعید شیرانی هفتصدی سه صد سوار •

دیو برای رسیدن از پنجیت از توابع صوفیه بهار هفتصدی سه صد

سوار - سال ششم در گذشت •

هرام ولد بهگونداس کچهوازه هفتصدی سه صد سوار •

روپ سنگه کچهوازه هفتصدی سه صد سوار •

عرب ولد بهادر خان بلوچ هفتصدی دو صد و هشتاد سوار - سال

پنجم سپری گشت •

حسن خان برادر خدمتگار خان هفتصدی دو صد و شصت سوار •

صف شکن خان ولد میرزا حسن صفوی هفتصدی در صد و پنجاه سوار •

کریم داد قاقشال هفتصدی در صد و پنجاه سوار •

دیوم بهادر هفتصدی در صد و پنجاه سوار - سال هفتم درگذشت •

صالح اشهری هفتصدی در صد و پنجاه سوار •

عنایت الله ولد امانت خان هفتصدی در صد سوار •

حاجی نیاز هفتصدی در صد سوار - سال دهم درگذشت •

میرزا محمد سدرز هفتصدی در صد سوار - سال سوم ودیعت حیات سپرد •

سید سعادت الله حاجی پوری هفتصدی در صد سوار •

کظم خویش رزبر الملک هفتصدی در صد سوار •

محمد رضا جابری هفتصدی در صد سوار - سال دوم درگذشت •

سید میرزا بنزویی هفتصدی در صد سوار •

بالا ولد راجه جگنات کچهواهی هفتصدی در صد سوار - سال بیوم درگذشت •

رای بنار سیداس هفتصدی در صد سوار •

حسام الدین ولد نظام الدین خان هفتصدی در صد و پنجاه سوار •

اسوز ولد سلاح خان هفتصدی در صد و پنجاه سوار •

نصر الله ولد مختار بیگ هفتصدی در صد و پنجاه سوار - سال دهم درگذشت •

سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن هفتصدی در صد و پنجاه

سوار - سال پنجم پری گردید •

عرب بیک شیخ عمری هفتصدی صد و پنجاه سوار - سال سیوم
در گذشت •

- حمل حان قرارل هفتصدی صد و پنجاه سوار •
- براست حان حواحه سرا هفتصدی صد و نسیب سوار •
- عرب ولد تاتار حان سقرچی هفتصدی صد سوار •
- مبارک حان زاد سیف حان هفتصدی صد سوار •
- کفالتان معرب محمد مقیم هفتصدی صد سوار •
- عاری بیک هفتصدی صد سوار •

شش صدی

- شمس الدین ولد نظر بهادر خوشگي ششصدی ششصد سوار •
- عاهد ولد دیروز حالوزی ششصدی شش صد سوار •
- سید مدد الماحد امروءه ششصدی چار صد سوار •
- مدد المعور ولد عرب حان شش صدی چار صد سوار •
- جعفر برادر فادر حان نجم ثانی ششصدی چار صد سوار - در سال
ششم گذشته شد •

- مدد الله دارة شش صدی چار صد سوار •
- میرزا خوش قلدات حان شش صدی چار صد سوار •
- دیروز برادر عربین حان مالوزی شش صدی چار صد سوار - سال
چهارم در گذشت •

- پیام سنگه ولد کرمسی را قهور ششصدی چار صد سوار •
- راجه لودیهای ولد راجه گرده ششصدی چار صد سوار •
- ازکریس ولد ستر سال کچهواحه ششصدی چار صد سوار •

محمد شریف قدیمی ششصدی سه صد و پنجاه سوار *

میر یوسف کولالی ششصدی سه صد سوار *

سید شاه علی ولد سید رشید ششصدی سه صد سوار *

سید سلیمان ولد سید قاسم باره ششصدی سه صد سوار *

محمد بیگ شش صدی سه صد سوار - سال نهم درگذشت *

ابو البقا برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگا - ششصدی

سه صد سوار *

سید عبد الملعم اسروهه ششصدی سه صد سوار - سال نهم رخت

هستی بر بست *

حسن قلی حلج ششصدی سه صد سوار *

یاگه ولد شیر خان قدور ششصدی سه صد سوار *

اندر سال فبیرا راو رتن نش صدی سه صد سوار *

ادهم ولد نیابت خان ششصدی سه صد سوار - سال چهارم

درگذشت *

پاینده بیگ خواجه خضری ششصدی دو صد و هشتاد سوار -

سال هفتم پوری گشت *

سلطان یار ولد الله یار کوک ششصدی دو صد و پنجاه سوار *

خواجه عنایت الله ششصدی دو صد و پنجاه سوار *

میر بزرگ نواسه سید خان ششصدی دو صد و پنجاه سوار - سال

پنجم درگذشت *

میر جعفر ولد میر حاج ششصدی دو صد سوار *

میر شاه علی ششصدی دو صد سوار *

پهلوان درویش شرح ششصدی در صد حواری *

محمد سعید پسر خوانده مرتضی حار حار ششصدی در صد حواری *

مید صادق ششصدی در صد حواری *

محمد یوسف ششصدی در صد حواری *

نادر بیگ تیمار ششصدی در صد حواری - سال دوم در گذشت *

بهرام ولد صادق خان ششصدی در صد و پنجاه حواری *

حلال الدین محمود بواسطه مخدوم الملک ششصدی در صد و پنجاه حواری *

مسعود شش صدی در صد و پنجاه حواری - در سال چهارم روزگارش

بسر آمد *

زلفی بیگ ششصدی در صد و پنجاه حواری مخدوم در گذشت *

مخدوم رستمور ششصدی در صد و پنجاه حواری - در سال مخدوم

در گذشت *

میر ناصر ششصدی یکصد و بیست و پنج حواری - سال پنجم

پیری گشت *

میرام حار حدشی ششصدی در صد و بیست حواری *

میر الدین علی برادر اسلام حار ششصدی در صد حواری *

محمد قاسم برادر حواحد انوار الحسن ششصدی در صد حواری *

بلند ولد بهروز کلال ششصدی در صد حواری - سال دهم در گذشت *

قاسمی محمد اسلام ششصدی شصت حواری *

محمد حسین حابری ششصدی ذات - سال ششم در گذشت *

پانصدی

محمد شاه یکه پانصدی پانصد حواری *

- مظفر ولد مبارک خان مورانی پانصدی چار صد و پنجاه سوار •
- سید باقر ولد سید حامد بخاری پانصدی چار صد سوار •
- محمد شریف ولد افضل تونکی پانصدی چار صد سوار •
- بهادر کذبو پانصدی چار صد سوار •
- فرسنگداس ولد راجه دراکا داس پانصدی چار صد سوار •
- چندر بهان نروکه پانصدی چار صد سوار •
- منہرا داس کچھواہ پانصدی چار صد سوار •
- ہری سنگہ ولد راو چاندا پانصدی چار صد سوار - سال نہم درگذشت •
- شیرزی خواجہ سرا پانصدی چار صد سوار •
- نادر سولنگھی پانصدی چار صد سوار •
- محمد زمان ولد بابی لڑلات پانصدی سہ صد و پنجاه سوار •
- امام قلی پانصدی سہ صد سوار •
- چلپی رومی پانصدی سہ صد سوار •
- پیر بہان زمیندار چندر کونہ بنگالہ پانصدی سہ صد سوار •
- راجہ جگمن جادون پانصدی سہ صد سوار •
- سید اختیار الدین پانصدی سہ صد سوار •
- حبیب کرانی پانصدی سہ صد سوار •
- چندر بہان زمیندار کانگرہ پانصدی سہ صد سوار •
- خوشحال پسر خواندہ میرزا رستم صفوی پانصدی سہ صد سوار •
- یوسف نڈازی پانصدی سہ صد سوار •
- جبار قلی کھر پانصدی سہ صد سوار •
- داپت ولد ماندن راتھور پانصدی سہ صد سوار - سال سیم درگذشت •

مکند حادون پانصدی سه صد سوار •

حمال پانصدی سه صد سوار - ل چهارم در گذشت •

محمود ولد یاسو میکللی پانصدی سه صد سوار •

راحمه او، یسلکه ولد راحمه مان سکه رمندر حمص پانصدی

سه صد سوار - سال نهم در گذشت •

عبد الله نجم ثانی پانصدی دو صد و هشتاد سوار •

ابوالعقا ولد شرمع حان پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

پشوتی بندر شمع ابو العصل پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

سید حسن ولد سید دلیر حان پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

حلیل الله ولد دلیر حان پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

وارث دودالداس چهار پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

فتح الله ولد مهر علی برلاس پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

میر انالیل برادر سماعت حان عرب پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

مان سبکه ولد راحمه نکوماحدث پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

دلمر بیگ پانصدی دو صد و پنجاه سوار •

سید مبارک پانصدی دو صد و پنجاه سوار سال ششم در گذشت •

مادهو سبکه سیموده پانصدی دو صد و پنجاه سوار سال

هشتم در گذشت •

سید راحی ولد سید عبد الهادی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -

سال چهارم در گذشت •

اسحاق بیگ برادر یا گار حسن حان پانصدی دو صد و چهل سوار •

سید چاوی ابرهی پانصدی دو صد و چهل سوار •

بهمنیار ولد یمن الدوله پانصدی در صد سوار *

جمال بنگشی پانصدی در صد سوار *

میر مقتدای غزنوی پانصدی در صد سوار *

نعیم بیگ ولد اخلاص خان پانصدی در صد سوار *

نجف علی ولد قزلباش خان پانصدی در صد سوار *

یسارل خان پانصدی در صد سوار *

یعقوب بیگ منقط پانصدی در صد سوار *

درد العزیز عرب پانصدی در صد سوار *

میر عنایت پانصدی در صد سوار *

خدایار ولد بلانکوش پانصدی در صد سوار - سال دهم درگذشت *

حیدر بیگ بدخشی پانصدی در صد سوار - سال چهارم

در گذشت *

مکندر بیگ ولد حسن علیخان پانصدی در صد سوار - سال پنجم

در گذشت *

محمد زمان داماد احداک انصاری پانصدی در صد سوار *

میان داد پسر جلاله پانصدی در صد سوار - سال چهارم پدری گشت *

بدینی داس ولد راجه نرسنگه دیو بندیل پانصدی در صد سوار *

نرهر داس برادر بدینی داس پانصدی در صد سوار - سال هفتم بساط

حیات در آوردید *

مدن سنگه بهدریه پانصدی در صد سوار

گروه داس برادر راجه پتهلداس پانصدی در صد سوار *

رکهناتنه زمیندار سو سنگه پانصدی در صد سوار *

هر داس جهان پانصدی دود سوار - سال سیوم در گذشت •
 در هر داس جهان پانصدی دود سوار - سال سیوم در جنگ
 خاتجهان مدبر بدلتی حان در داح •

مرتضی قلی ولد حان اعظم کوگلتاش پانصدی دود سوار •
 گر شاسپ ولد مهامت خان خاتمان پانصدی دود سوار •
 میرزا شیخ ولد سعید خان پانصدی دود سوار •
 سعد الله خان دیگر پسر سعید خان پانصدی دود سوار •
 شکر الله ولد حان زمان بهادر پانصدی دود سوار •
 سید عبدالرسول ولد سید عبدالله حان بهادر دروز جنگ پانصدی
 دود سوار •

جعفر واک الله ویردیشان پانصدی دود سوار •
 میر خلیل ولد اعظم خان پانصدی دود سوار •
 شیخ قطب ولد شجاعت خان فتحپوری پانصدی دود سوار •
 میر اعظم کاشعری پانصدی دود سوار •
 سید راهی ولد سید مبارک مانکیپوری پانصدی دود سوار •
 خواجه زین العابدین خویشتن عبد الله حان بهادر میروز جنگ
 پانصدی دود سوار •

شهاب خان ولد ملک علی پانصدی دود سوار •
 آی محمد تاشکندی پانصدی دود سوار •
 عنایت الله تنوی پانصدی دود سوار •
 حسینی پانصدی دود سوار •
 ابوالبقا ولد قاضی خان پانصدی دود سوار •

آدم ولد علي راي تيتي پانصدی دو صد سوار *

جعفر بلوچ پانصدی دو صد سوار *

نعمان بيگ حارثي پانصدی صد و هفتاد سوار *

امير بيگ ولد شاه بيگ خان کابلي پانصدی صد و پنجاه سوار *

درويش بيگ قاشال پانصدی صد و پنجاه سوار *

شيخ موسی گيلاني پانصدی صد و پنجاه سوار *

مکند داس ولد راجه گوپال داس کور پانصدی صد و پنجاه سوار -

سال چهارم در نبرد خانجهان در گذشت *

ميد عبدالغفور پانصدی صد و پنجاه سوار - سال چهارم در گذشت *

حورشيد نظر ولد خواجه ابو الحسن پانصدی صد و پنجاه سوار -

سال نهم در گذشت *

حاجي ادرار اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار *

دريا دازد زئي پانصدی صد و بيست و پنج سوار *

محمد واحد پانصدی صد و بيست سوار - سال ششم در گذشت *

عبد المومن پانصدی صد و پنجاه سوار *

حاجي محمد يار اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار *

شريف بيگ درمان پانصدی صد و پنجاه سوار *

متح ضيا نبيرك حكيم ابو الفتح پانصدی صد سوار *

ملک امان پانصدی صد سوار *

محمد تقی تفرشي پانصدی صد سوار *

عبد الله ولد سعيد خان پانصدی صد سوار *

حكيم ضياء الدين پانصدی صد سوار *

- هید نور العیاض پانصدی صد سوار •
- مدد محمد پانصدی صد سوار •
- بدیع الرمان ولد آقا ملا پانصدی صد سوار •
- محمد رشید خان دورانی پانصدی صد سوار •
- روز بهار حواچه مرا پانصدی صد سوار •
- صالح تنگ خلایق پانصدی صد سوار •
- طرف پانصدی صد سوار •
- حواچه مدد الهادی ولد صفدر خان پانصدی صد سوار •
- مدد عبد العادر مانپوری پانصدی صد سوار •
- یعقوب بیگ ولد شاه بیگخان کتلی پانصدی صد سوار •
- میر باسم سمندی پانصدی صد سوار •
- علی احمد ولد آصف خان جعفر تنگ پانصدی صد سوار - در قلعه
- دقاموسی - وحب •
- دلدار تنگ قدیمی پانصدی صد سوار •
- کریم پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت •
- حواچه هاشم ولد شیر حواچه پانصدی صد سوار •
- محسن ولد محمدرضا تنگ پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت •
- ناصر ولد ناصر خان پانصدی صد سوار - سال سوم در گذشت •
- خدمت زای پانصدی صد سوار •
- طالب تنگ پانصدی صد سوار - سال سوم در گذشت •
- عبد الرسول در بیج پانصدی صد سوار - سال هشتم در گذشت •
- رکن الدوله ولد میر حسام الدین آنکو پانصدی صد سوار •

- حسن ولد محمد خان نیازی پانصدی صد سوار •
- حکم ابو الفتح پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت •
- مقیم خویش آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار •
- هردی براین پانصدی صد سوار •
- دوستکام ولد معتمد خان پانصدی هشتاد سوار •
- شیخ معین الدین راجگری پانصدی هشتاد سوار •
- رامی سپهچند پانصدی هشتاد سوار •
- خداوند دکنی پانصدی هشتاد سوار •
- ملکوارام دکنی پانصدی هشتاد سوار •
- مشکین ولد قاتار خان جعفری پانصدی هشتاد سوار •
- محمود بیگ ولد بابزید بیگ پانصدی شصت سوار •
- حکیم عبد الوهاب ولد حکیم علی پانصدی پنجاه سوار •
- میر عبد الوهاب معمری پانصدی ذات •

نگارش احوال مشایخ و غیرهم و آن مبنی است
بر طبقات چهارگانه

طبقه مشایخ

شروع دران از سادات صحیح النسب که مودت این طبقه علیه
اجر تبلیغ فرموده است - و محبت این طایفه سنی از لوازم
ایمان - نموده میشود •

سید محمد رضوی

میتند گرامیش بخارا است - و مولد سامعیش احمد آباد گجرات -

ده پنج واسطه مطهر انوار ولایت - مطهر اسرار هدایت - شاه عالم
 بخاری قدس سره که سرقد میضی سرور او در گجرات سرار دوار عالم
 و مطاب طواب جهان است - میروند - و نصیب شاه عالم ده بدست
 ریک واسطه نامدر المرمومعدن علی بن ای طالب رضی الله
 تعالی عنه منتهی میگردند - سند محمد مصاحب وجه و مصاحبت
 زبان و سماحت ید و رجاچپ خرد و دیگر مکارم خایله و مآثر بدله
 اتصاف داشت - پخش او خلوس معدن دربار در گجرات شرف
 ملازمت دربانند مشمول عنایات شاه بود - بحسب هدیه‌گامی که
 اعلی حضرت فا حضرت خدمت مکانی تأییدات شریف مرسود بودند -
 دیگران زمانی که موکب ابدال از حیدر سمب دار الحکومه توحه
 داشت بعد ازاں که از بنگ جهاننامی خلوس مدارک پایت آسمانی
 یافت - سید از اشتداد عارضه صیق النفس بدوام حضور نتوانست
 رسید - و سید حلال حلف الصدق خود را به تهییت گذاری درگاه
 گیتی پناه در ستاده - سال هشتم خلوس میمنت مانوس مطابق
 هزار و چهل و پنجم هجری از جهان مانی معلم خاوندانی ارتحال
 نمود - در گمندی که در وزارت عمری روضه شاه عالم پیوسته است
 مدوین گردید - او در تاریخ ولادت خود ندید • مصرع •

من و دست و دامان آل رسول • ملهم گشته بود •

میان میرو

شماره بحر معروف - عوام لحنه حقیقت - بود - و در تصنیف
 فاضل و تهذیب نفس و نوریدن مراقب و معارف ایرد شناسی و
 تدبیر عوام حقایق و شرح مشکلات معارف زنده دهر و اسوه

عصر - موطن گرامی او سیدوانست از توابع صوبه ملتان - دزسلوک
 راه حق طریقۀ ابدیۀ قادریه داشت - در عقوفان شباب بدارالسطند
 آمده با نفوس توسن میجاهده فرا پیش گرفت - و قریب چهل سال
 درکنج ناکامی و زاریۀ گمدا می بفرورخ ریاضت و پرتو معرفت نشیب
 و دراز این طریق دشوار نورد را طی نموده چنان بسر برد که درین
 مدت مدید و عهد بعید هیچ یکی بر چگونگی حالاتش آگاه
 نگردید - بمرور ایام اطوار خفیه و آثار خبیۀ او برملا افتاد - و
 گروهی از طلب حق بدو گردیده صاحب مقامات منیمه و درجات
 رفیعہ گردیدند - و چون از زخارف دنیۀ دنیویہ دل برگرفته بود -
 بر خداوندان ثروت نظر تربیت نینداختی - و از مخالطت و
 میاست این طایفه دور بودی - و تا از خواهش حطام ناپایدار
 این نشاء بی مدار متنفر ندیدی تلقین نمودی - باز چون دیرین
 زندگی پیرامون تاهل و تعلق نگشت - و از فرزنی استغنا درخواهش
 برخود بسته داشت - و بآمیزش و اختلط همگان کمتر می پرداخت -
 پادشاه اسلام شهنشاه انام که از ایزد پژوهی و دید والا بدریافت
 حق شناسان حقیقت آئین فراوان توجه دارند - دو مرتبه یکی
 پیش از سفر کشمیر فردوس نظیر - دیگر بعد از مراجعت کدر سنه
 هفت و ابع شده کلبۀ شیخ را بقدم فیض لزوم مذکور ساخته اند -
 و تفصیل آن رقم پذیر خامۀ وقایع نگار گشته - دیده جهان بینش
 از امتداد زندگانی که سبب فقر قوی و تصور ارکان است نایبنا شده
 بود - چون گویم که از مشاهدۀ اشباح و هیاکل صحران پیشگاه
 خدا بینی و درزان شاه راه معرفت گزینی باز پوشیده - در سال

هرار و چل و چارم حکمرانی از محبت کده دنیا بدار الحسرت آخرت
 انفعال نبود - قدر گرامشش در موضع عبادت پوراست مردنک
 بعالم گنج دار السلطنه لاهور - مکرر در راس حقیقت قندار حضرت
 خانقانی گذشته که از مرتاضان هندوستان مهشت دشان در کس را
 مرتقی بدو حقه کمال مایه شد - مدار میرو شیخ محمد مصل الله
 که در برهانپور رحل اقامت انداخته مرهموسی سائل کل حاد حق
 طلبی اشتغال داشت - اطمینان حضرت در ایام میمنت انظام نادشاه
 زادگی بمقرل شیخ تشریف فرموده ایشان را در یافته بودند *

سید حلال

گرامی حلف سید محمد مذکور است مجاوره داکشا و
 مصاحبت روح امرا باحس خلق و لطف خلق فراهم داند -
 و علوم ادبیه را نیز ورزیده - و در مصطلحات طایفه سنیّه صوفیه
 و احوال مشایخ بالیه مدک مستحضر است - و کذا پرمی
 و پرهیزکاری متصف - از حدوث قریحت و نظم طایفه گاهی
 مصامتی رنگین و معانی دل دشان را دلباس شعر می آراید - و
 و از آنرو که نراند سعادت مبادش امام المققدن قدوة الابرار امام رضا
 می پیبوند خود را نرسائی متخلص گردانیده است در زندگی
 پدر و بعد از آن نیز مکرر بآستان توس رسیده از دریا دار عواطف
 خادمانی کلام اندرز گردیده - اکثری در ژانل وحی دیان نادشاه حق
 آگاه رفته که سید مذکور از روی نجاست ذات و شرافت صفات و دیگر
 خصایل بهیه و شمایل رصیه شایسته محبت عیص مدققت مامامت
 و سرادر آنکه همواره دومیلد دوام ملازمت سران سران سعادت کامیاب

باشد - تاریخ رانتش (وارث رسول) یافته اند - بیشتر سکن
هندوستان باین سلسله نسبت اعتقاد دارند - الحق این طبقه
سمیه منبع اولیا و منشای عرفا است - از انجمله یکی - پد جلال
ملقب بمخدوم جهانیان است - که مضجع متبرک او در بلده اوجه
واقع شده - و دیگر سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیره
مخدوم جهانیان است - و نخستین کسی که ازین قبیله بکجرات آمده
او در قریه بنوه سه گروهی احمد آباد مدنون است - دیگر سید
محمد مشهور بشاه عالم که بیرون شهر احمد آباد در رسول آباد
آسوده است - و مناقب این سه برگزیده ایزدی از شهرت داشتار
و از ظهور باظهار احتیاج ندارد •

خواجه حارند محمود

نبیره مقتدای عرفاء کبار خواجه علاءالدین عطار است - و از
دایمی اسرار انفس و آفاق •

خواجه اسحق ده بیدی صیقل

خواجه در اوان سلطنت حضرت عرش آشیانی از توران بکابل
و از اسما بهندوستان بهشت نشان آمده و شرف ملازمت آنحضرت
دریافته - و از آن باز در کشمیر اقامت گزیده است - خانقاهی
مالی در اینجا بنا نموده با گروهی از ارادت کیشان بمعبادت اشتغال
دارد - پس از اورنگ آرائی بادشاه حق آگاه حضرت صاحب
قران ثانی مکرر بدرگاه گیتی پناه رسیده - و از چشمه مار
مراحم خانانی ریاض آمالش سرسبز و شاداب گردیده موفعی
چند بطریق میور غال در کشمیر جنت نظیر بیست اوقات

گدار خواجه و در زندان و متعلقات او مرخص شده - و در روزهای
روز مبارک و دیگر ایام متذکره غیر تاعملات زجر مرخص و سعاد
کامیاب میگردد *

ملا شاه مدحشی

از پدخشان لاهور آمده ناراد سائج درمائی امرا الهی -
سائج بیدائی حقایق نامتناهی - میان صبر استعداد نام -
و نمرات صحت نور آگیش مدارل و مقامات بلند صوبیه
پیموده - او نیز سان پذیر خود فقید ازدواج دریافته - و تراویج
وحدت در ساخته - راه آمد و شد مسدود دارد - چندی پیش از
انتقال آن رهمائی سرگشتهگل وادی طلب زمستان لاهور و تانستان
نکشیر میگذراند - پس از آن مرحوم اشاره پدر در نرهب آباد
نکشیر رحل اقامت انداخت - و از آن بار در آنجا بایرد پرستی
مشغول است *

ملا خواجه

موظفش بهار است - در زمان شهاب بدار السلطنت
لاهور آمده بعد از تحصیل علوم رسمیه دست انانت نامو ازلیائی
زمان میان میرداد - و ریاضت و محاهدات پرداخته نفس خود
کام راناکامی رام گردانید - در لباس و طعام به حش و باگوار حرصند
است - و از دور و آرتنگی پیرامون تاهل دل هیچ سعدی از اسباب
تعلق نگشته - آنچه از خوارق عادات و نوارق تصرفاتش جمعی را که
تحلیله راستی آراخته اند حکایت میدمایند اگر بر نوسن نامه
بتطویل می انجامد - در دار السلطنت بادرک مجلس دیص آمود

فرازنده اورنگ جهانپانی رحیمه مسرت اندوز گردید - و چون بر
پیشگاه ضمیر خورشید تنویر خاں غیب دان پرتو انگند که احوال
سلامت اشغال او از تکلف و تصنع مبرا است بذشاط و انبساط تمام
صمیمت داشته و بگذارش نکات دلگشا و معارف سعادت افزا پرداخته
رخصت فرمودند - اکنون در دار السلطنه بدل خوشی و آزادی
بسر می برد *

شیخ بلال قادری

در دار السلطنه رحل اقامت انداخته پای تبردد بدامن
عزالت کشیده بود باندوختن مود معیشت مقید نگشتی - و
هرچه بی خواهش رسیدی پذیرفته در مصارف بکار بردی -
باخلاق ستوده همگان را از خود راضی داشت - لوح جبینش از
نقوش چین ساده بود - و مائده ضیافتش برای توانگر و فقیر
آماده - اوقات شبازاری در اراد و وظایف بسر بردی - و بسا
مقالات سعادت انزای بزرگان دین - و مقولات فیض انامی ره روان
وادی یقین - در ذکر داشت که آنرا بموقع ذکر نمودی - از فزونی
تجرب گرد تامل نگردید *

شیخ پیر

اوقاتش در کمال تعینی بسر رفتی - بتواجد شغف تمام
داشت - مجلسش اکثری برود و سرود گرم بودی - و چون از
نعمه همدستان بقدری آگهی داشت خود نیز بمشرب صوبه اختی
تصانیف بسته است - در بعضی سفرها با اردوی معلی همراهی
گزیدی - و بشمول تفقدات شاهنشاهی عز امتداز اندوختی *

معر حسام الدین دندشی

پدرش نامی نظام در اول زمان حصر بموش آشنایی
 بمدرسین آمده داخل دندهای پاشاعی گردید و بمناسبت
 خدمات شایسته رتبه امارت درآمده بحساب عامی حاکم
 اراک بخاری حاکم تارک افتخار بر امر ارجحت مولد معر دندشان
 ص - و منشاس هندوستان مدتی در سلوک مصددران
 اسلام داشت - بمراعات فایده توفیق و معاونت ساقی تان
 احداث از مدهمات مانده حسمانده بموه راویه بسین گشت -
 حلاصه اوقاتش طاعت و عبادت سپیدی گشتی و در دوروز حیم
 مصحف بودی نصب و احزاب سالک مسالک ولایت و گرامت
 حواصه عدد الدانی داسب اصل حواصه سمرقند است مولد
 کابل - در اواخر عمر بد از الملک دعلی آمده توطن گردید و نارساد
 ایرد طلعت پرداخت *

ملا محبت علی مهدی

از علوم ظاهری بهره مند است و از تکلفات رسمی و
 تعصبات عربی بیگانه - بیشتر اوقات برانحاج حواصی مسلمانان
 و احلام کفره و اصلاح محروم مصروف دارد - و تا نادراک سعادت
 حضور مستبعد بود ناصر حاکم عادل پرور داد گستر جمعی را
 که بحالیه توفیق از تکلفاتی کفر دوسعت آنان ایمان میگیرانید
 از نظر اکسیر اثر گذرانیده در اسعاف معاصد شان می کوشید - از
 خود را بگروه کوه نرکه ویدیه است از مدایل چغنا منسوب می سازد
 علی بیگ حد از در گرامی ملازمت حضرت فردوس مکی انار الله

برهانه بهندومتان بهشت نشان آمده در غزو اناغنه بپایه شهادت رسید - پدرش صدر الدین محمد در سر آغاز جوانی همراه موکب معالی حضرت جنت آشدایی به تته رفته به مقتضای آبشخور در ایما اقامت گزید - و او دران سرزمین متولد گردید - و ازین رو به سندی اشتهار یافت - در صفوسن او والدش ازین جهان رخت هستی بر بست - و او همت بر کسب علوم گماشت - بعد از آنکه مملکت سند داخل ممالک محروسه شد نوکری عبد الرحیم خان خادان اختیار نموده از سند بهند آمد - و بسی سالگی دل از تعلق بر گرفته در برهانپور منزوی گشت - پس از چندی چون بعزم زیارت حرمین شریفین سفر گزین گشته به بندر سورت رسید محبت فیض منقبت ناھج مذاھج شریعت کاشف اسرار حقیقت شیخ محمد فضل الله طیب الله ثراه دریافته ازیشان خرقة بگرفت - و بطواف مکاین مکرمین شتافت - بعد از مراجعت باز به برهانپور آمده متوطن گردید - از آنجا که بخشش بیدار بود و دولت مددگار هنگام نخستین یورش حضرت صاحبقران ثانی بصوب دکن بعد از جلوس بر اوردگ جهانبنانی بدرگاه گیتی پناه آمده شرف ملازمت اندوخت - و مدتی ملتزم ركب فیروزی نصاب بود - اکنون از پیشگاه حضور مرخص گشته در برهانپور پیرستش ایزدی و دعای درام دولت گردون صولت کامیاب است *

شیخ ابوالمعالی

مولد و منشاء از قصبه بهیره است از پرگنات دازالسلطان لاهور - در خدمت میان میر ترک و تجرید اختیار نموده - و از اهل و عیال

گمیخته - اکنون شععی که از آن ره نورانی ندای یقین مرا گرفته
مشمول امت - و پای آمد شد او کوتاه - چشم گریان و دل نریان
دارد - سیمای خالش بر سر و گذار دلالت میکند .

شعخ باطر

امش ناصر محمد امت - و احوال شعخ باطر که پدرش
ندان نامور گردانیده در همگان معروف - او مرد سلاله خاندان
نبوت تفاوت دودمان ولایت سید احمد بن سید روح الدین بن
سید جعفر شیرازست - که از اصحاب و حد و حال و ازبان
دامش و کمال بود - و در گجرات اقامت داشت - مولد و مشاهد
او طایفه طینه است - در آثار ملوک لکنی صاحب گردانده از
ایام دولت انتظام پادشاهزادگی حضرت حاکم پداهی ملوک رگاب
اندکس بوده مشمول عواطف بیکران پادشاه درویش نوار امر اعتبار
دارد - در صیغه و شتایفه پند آگین ما دیم آستین پشمش
که آن پذیرنده آمود باشد شادور می پوشد - و همواره اسلحه
فاحش داشته شهاب نعره خوانگاه مدح معاد ابروی میگرداند
و از پیشگاه الوهیت بخدمت این محتاج اوراق خلایق و معلاق
شاید نوائق خود را مامور می نماید - باوجود دونه و تعدد اسب
وفیل که از سر کاریدر عداوت شده اکثر اوقات مصحرا شتاده حرمه
گاه و هیبه بر داشته می آرد - و امرا مروضه قوت خود میگرداند -
و بسا باشد که بحاجی طعام تعلف نگذارد - تفصیل امور عجیده و
شیون عریده که ازو بطور صبرانه و در حضور اقدس پیر مکرر مودی
کار آمده مابین ماحتن مروراند از طرا آب و اشرفی و روپیده از

سفال و نبات و نمک از خاک و ماهی از مینج چوبیدن زیاده بران
است که بقالب تحریر در آید - اعلیٰ حضرت میفرمودند که پیش
ازین گاهی شیخ را در حضور اقدس تواجد دست میداد - و مرتبه
اثر داشت که اگر نشسته می بودیم بی اختیار بر می خاستیم -
روزی در محفل خلد آئین که نغمه سریان جادو پرداز بساز و آواز
پرداخته بودند - شیخ بوجد در آمد - و در اثنای آن آب طلبیده
قدری خود خورد - و باقی ببرد داد - هر کدام گذارش نمود که شهید
ذاب است - و مرتبه حضرت شاهنشاهی از راجه بکرماجیت که بنده
معتبر این درگاه بود نقل فرمودند - که او بعرض رسانید - که روزی
شیخ بمن گفت که نماز معکوس میگذارم به بین اما مترس - و
شروع دران نمود - دیدم که سیاهی محاسن او پیدایی مبدل گشت
- و باز مشاهده کردم که سرش از تن جدا است - پس از لمس
بحالت سابق باز آمد - اگرچه چندین حکایات شگرف و روایات شگفت
از اهل اعتقاد و خداوندان و داد که مدارشان بر گرمی کار و رواج
بازار شیخ است کمتر پذیرفته می آید - اما از بیدگانان دین که
غرض آلود نباشند باز می توان کرد - نویذی احوال او در مجلس
فردوس تزیین مذکور می شد - قره باصره خدمت بادشاهزاده محمد
دارا شکوه و قاضی محمد احم بعرض اقدس رسانیدند - که در دارالخلافه
اکبر آباد دیدیم که مرتبه کوزه و بار دیگر رومالی را کبوتر ساخت -
و نیز معروض داشتند که اکثری برگ کاه بدست ما داده و آن
گرم شده پدر از در آمده است .

احوال برخی از مشاهیر دزین سپاس نامه ثبت شد -

والا درس ازان محمود و رحمان مسعود که هنگام ورود ثمرات الهی
و ظهور سعادت نامتناهی است در همگی اطراف و اکناف جوان
اعظم هدوستان بهشت نشان هنگامه ابرو پر موی وجود با سود
این گروه حق پزوه ردوق ندارد *

طمنه فضلا

اصل جان - نامش ملا شکر الاء است و زاد بومش شیراز -
همگی مراتب دانش و کمال فرد منور انرا هدم همدانی و معیر
تقی الدین محمد مسالقه شعرایی اندوخته بهمن و زمان بهشت نشان
آمده در سلک بندگان حضور حرم مکانی مدسلک گشت -
هنگامی که اعلیٰ حضور در امام دانشاگردگی از خدمت آنحضرت
مهم رانا امر سگه دختوری مانده باز پدید توجه فرمودند او در
مرقه مصلحت آرازی که در رکاب دولت حدیو جهان معین گشته بودند
رحمت پامب - و به حکمتی طالع و یادری حکمت منظور نظر
مندیب شد - و در او پدید بر روی ملتئم گندی جداوند خدمت
دیوانی حاکمان جهان سر در ارجح - و مناس ترین دادش دانا
پرور داشت نواز آداب ندگی ملوک و مراسم نظم مهام کسب کرد -
و چون مدله اندال بعد از انجام مهم رانا امر سگه احرار شرف
ملازمت حضور حرم مکانی نمودند - پالده اس این جهان اتصال
لحظاب اصل حانی مامور گشت - و پس ازان که از رنگ حلام
محلوس مقدس آرایش پذیرفت - و درین آرزوی روزگار برقرار
روائی برآمد - از حووشلای و در دانی حضرت حاکمانی در

بیست و چهارم - وجبه مال دوم سرپر آرائی از تغییر ارادت خان که
آخر بخطاب اعظم خانی سراقزایی یافت چون او بصوبه داری دکن
سربلند شد بدایه جلیل وزارت کل ممالک مصر رسیده - و مرافعی
مدامصب عالیته نوردیده بمنصب نبیل هفت هزاره ذات و چار
هزار سوار مرتفعی گردید .

ملا محمد فاضل

مولدش بدخشان است در ابتدای جوانی نخست بکابل
رسیده نزد ملا صادق حلوائی تلمذ نمود - و بعد ازان پدوران رفته
فیض صحبت حلال معارف و مذکور - کشاف غوامض معقول -
ملا میرزا جان شیرازی دریامت - و فنون حکمت را از ملا محمد
یوسف کوسه که ارشد تلامذ آن سرآمده استاذ زمان بود کسب نموده
بدار السلطنه لاهور وارد گردید - و تفسیر و اصول را پیش ملا جمال
لاهوری که در عربیت یگانه روزگار بود خوانده حادی علوم تعلیمه و
تقلیه گشت - در عهد سلطنت حضرت جنم مکی بمنصب عدالت
اردوی گیهان نور عز امتیاز داشت - و در زمان خلافت حضرت
خاقانی نیز تا سال هشتم بهمان منصب مفتخر بود - اکنون در
دار السلطنه باماضی علوم اشتغال دارد - و بنقد و سیور عالی که از
پیشگاه عنایت بادشاه ابرو دمت بحر نوال برای او مقرر است بجمعیت
روافهیت تمام میگذارد .

ملا عبد الحکیم

مولد و مدشاء از قصه سیالکوت است - نشیب و فراز کمالات
پیموده - و در مضمار فضایل از همصران قصب السابق رفته - اکثر

پرداخت - او در نقون دانش یکصد و کسری از قصاید مفصّله و مطوّله دارد - با آنکه عقود زندگیش بتسعمین پیوسته است از سلامت قوی بانواع طاعات و ریاضات و تعلیم و تالیف و تصحیح بسان ایام شباب می پردازد - از اعقاب او هفت تن تحصیل علوم رسمیه نموده بافاده مشغول اند - یکی از نیاکانش در رطب ظفر نصاب حضرت صاحبقران جهان متان از توران بهندوستان آمده بود و آنحضرت هنگام معاودت او را با لشتی از اسرا در دارالحک دهلې گذاشته بودند - او دران دیار متاهل گشته اقامت گزیده - و ازان بازدار الملک وطن اجداد شیخ است - و مولد او نیز همان شهر کرامت بهرامت •

ملا یوسف لاهوری

او عالم عامل بود - کمب کمال از ملا جمال لاهوری نموده - در منقولات مهارت تمام داشت - علم تقمیر نیکو دانستی - و آرا به نیکو ترین طرزی بیان کردی - از علوم معقوله نیز نصیبی اندوخته بود - قریب پنجاه سال بافاده پرداخت - بسیاری از بهره مند گشتند - و بکمال رسیدند - هشتاد مرحله از زندگانی نوردیده انتقال نمود •

ملا عبد السلام دیوی

اصناف عربیت در زادبوم خود ورزیده چون بدار السلطنه لاهور آمد نزد حاوی معقول و منقول ملا عبد السلام لاهوری مفتی که فزون ادبیه و فقه و اصول فقه را نیکو دانستی و هشتاد سال عمر یامت - و قریب شصت سال بافاده مشغول

بود - و جمعی گذیر از امانه او بدایه فضیلت رسیدند - و در نخستین سال جلوس اقدس داعی حق را لبیک اجابت نمود - هرچه خوانده بود سره کرد و آنچه مانده بود کسب نمود - چندی بدانش آموزی متلمذه گذرانیده از ابعاد تحت بیدار خود را بآستان خواقین مکل رسانید - و در ملک مغزماں درگاه حلاق پناه درآمد، لحتی خدمت عسکر مدرّسی قیام می نمود - اکنون از مزدی سال که باعث احتلال حواس و انحلال اعصابست حسب الحکم دست اراں باز داشته در اردوی گدیان پوی مدرّس منداولات و داعی دولت اندی سمات اشتعال دارد •

قاصی محمد زاهد کلّی

بذریعه فضیلت و ورع در ایام سلطنت حضرت حجت مکانی منصب قضای کابل یافته بود - در عهد خلافت حضرت صاحبقران ثانی نیز چندی بهمان منصب قیام نمود - سال سیوم جلوس ازین جهان رخت هستی بر بست •

قاصی محمد اسلم

در صغر سن از هرات که مسقط الراس اوجت به بخارا شتاده برخی از علوم دینیّه کسب نمود - و در آماز خوانی از بخارا بهندرمغان بهشت نشان آمده مشمول مراحم حضرت جنت مکانی شد - پس از آنکه روز دینداری و پرهیزگاری او بر ملا افتاد - خدمت والا رتبت قضای عسکر بدو تعویض یافت - و درین عهد سعادت مهد از مال جلوس مبارک تا امروز خدمت مذکور بدستور مابق بامنصب (امامت نماز پادشاه دین پناه بدو مفوض است •

قاضی محمد سعید گره‌روسی

۵۰ احوال او نگارش یافت - از تلامذۀ تذکرۀ علماء پیشین میر محمد باقر مشهور به امام بود - و از فن حکمت آگاهی تمام داشت - چون بر پیشگاه خلافت ظاهر شد که در خدمتگذاری جدکار و راست کردار است - چندی بداروغگی داغ و تصحیح و اختی خدمت عرض مکرر مدتی بدیوانی بیوتات نوازش یافته بپایۀ هزارگی رسید - و در مال هشتم جلوس مقدس جهان را بهرود کرد *

ملا میرک شیخ رومی

در عصفوان شعور از هرات بهندوستان آمده پیشتر متداولات نزد ملا عبد السلام لاهوری اکتساب نمود - و در ایام یرنایی بزیارت حرمین محترمین موقت گشته پیش اکابر محدثین آن اسکن فیض موطن کتب احادیث بسند رسانید - و از انجا برگشته در زمرۀ بندگان این آستان عرش مکان در آمد - نخست بدولت تعلیم مهین کوکب اقبال پادشاهزاده کسار محمد دارا شکوه تازک اعتبار بر افراخت - و الحال بخدمت معلمی ثمره شجره سلطنت پادشاهزاده مراد بخش سر امر از است *

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

بگرد آوری علوم و حل معضلات و تحقیق دقایق و تشخیص حقایق آن چنانچه باید پرداخته بود - و حدت فهم و جودت تقریر و قوت حافظه او زینت افزای فضایلش گشته - بیشتر کتب متداوله این دیار نزد مرآمد نهار زمان ملا جمال لاهوری خوانده -

موقوفات را پیش مهرست حلال ملکات - خرید حرائل کمالات -
 یادگار حکمای یونانی - امدودج دانشوران ناستانی - میر فتح الله
 شدراری اعتقاد نموده بود - از بدداری محب و مبارکاری روزگار
 پیش او حلوس اشرف سعادت ددگی درگاه امصل پناه دریافته
 نامورکاری همین گوهر بحر حاتم مفتخر گشت و مدتی ددس
 خدمت حائل القدر شرف ادور بود - بعد ازان که چراغ ناصره
 اش کم نور گردید - پادشاه دانا یار از مراحم ملکی و عواطف
 پادشاهی محلی چند درم سدور عال ددو عذایب مرصوده دستوری
 دادند که نوطن خویش شتافته درس علوم دیدید مرابندش بهد *

مدر محمد هاشم

معروف نیکم هاشم حلف مدر محمد قاسم گیلانی است -
 مدت در ارده سال در حرمش شرف ددو موقوفات را از شیخ
 محمد عربی محدث و شیع مدد الرحمه حسانی و ملا علی ندیر
 ملا عصام الدین مشهور - و موقوفات را از میر قصیر الدین حسین
 پسر زاده میر عیاش الدین معصور و مدروا امراهم همدانی
 فرا گرفته بهدو-تاز آمد - و طب و راضی فرد سرآمد اظفا حکم
 علی گیلانی ورزیده پدیدی در احمدآباد گجرات ددو ددس مشغول
 بود - چون دانائی از در مدو فصایل خصوصاً طب تعرض اندس
 رسید - حکم شد که در همان دده خدمت صدارت و طباعت به
 بردازد - پس از انقضای مدتی ملرم ععودیت ددو سده گشته
 بامر خانانی شرف تعلیم احتر مرح سعادت پادشاهراده محمد اورنگ
 زب بهادر درامت - و اکوون در ملازم آں والا گوهر کامیاب

است - بر تفسیر ییضاوی حادیة نگاشته بنام نامی حضرت
شاهنشاهی - خلد جلال اقباله و ابد ظلال افصالة مطرز گردانیده است .

شیخ محمد

نبدیر حکیم شمس الدین گیلانی است - که از پیشگاه عنایت
حضرت عرش آشیانی بخطاب حکیم الملك مهابی بود - در مکة
مکرمه که مولد و منشاء ازست دانش اندرخته بهندوستان آمد -
و برهنه نوی طالع خود را بدرگاه آسمان چاه که مامن دانشوران
و منما خردمندان است رسانید - و چون پرهیزگاری و شایسته
کرداری او با دیگر مضایل بمعرض مقدس رسید در خور استعدادش
وظیفه مقرر نموده میر عدل دار اخلافه گردانیدند *

طبقة اطبا

حکیم علیم الدین - ملقب بوزیر خان - پس از تحصیل عربیت
لختی از کتب طب نزد حکیم داوی خوانده بفروغ کوکب بخت
پیش از ارزنگ ارثی حضرت شاهنشاهی داخل بلدهای درگاه
درش اشتباه گردید - و از مساعدت طالع و مراقبت دولت بکمتر
وقتی مزاج و هاج شهنشاہ فلک بارگاه و پادشاهزادهای والا جاد
نیک دریامته جوهر دانائی و شناسائی خود بر روی روز انداخت -
و بدین وسیله بسعادت محرمیت استسعاد یافت - و از کاردانی و
معامله نهی و خلوص اخلاص و رسوخ ارادت و وفور دیانت بمناصب
و خدمات عالیہ نایز گشته چندی بدیوانی بیوتات و برخی بمیر
سامانی و پاره بدیوانی بلند پایگی داشت - و بعد از آنکه قوایم

سراجه اندایی لکلوس حضرت صاحبقران ثانی آجایی گرای شد
 نادرشاه پیروزده نواز اورا پدانه پنج هزاره داب و سوار که از مراتب
 عتدای این دولت علما است و صود داره پمخاب که وطن گاه و راد
 دوم اوسب رسانده کامخاب صورت و معنی گردا میدد .

حکم صدر

دفع حکم محرالدین محمد شیرازی است که شاه
 طهماسب والی ایران اورا حکم صدررا محمد موسوم گردانده
 بود - و در همگنان بهمار نام اشدبار آمده نص مشار الدی تجارت
 من کلده که از حدای اطنایی عرف بود منتهی منگردن - حارث
 مذکور دولت حضور مرور کامخاب مکرر در دانه بود و بدعای
 احادیث انتمای آنحضرت طدنای دانا و پرشکل شداسا از مدینه او
 بهم رسیدند - و تا امروز من طداب دران دو دمان دای است -
 چون ریل رنگ عم از در آغار مرمان مرمانی حضرت عرس آشدایی
 از ولایت آمده دمن مدگی درگاه حوادن پداه منظور نظر عاطف
 گشته بود - حکم صدررا بدر بعضی از مصنفات اس من خودده در
 صد هزار ریازده بهدرستان آمده و برهموسی سادات اندی
 و قلاویری تحت دندار در سلک ندهای حضرت عرس آشدایی
 انساک پامده کامیاب معاصد گردید - پس ازان که شرف
 مدگی حضرت حب مکلی درنام - و استعداد و استحقاق او
 بطور احاطه - اورا مشمول عواطف گردانده بمسج الرمان مامور
 ساختند - و درن عهت منصب مهت که روز نازار مستعدان روزگار
 و دابشوران هر دیار است پایت اعتدار از روز داریتس بهاد - و بمصن

سه هزار پی سر برامراخت - و چون از فرزندی ورع دست از معالجه که احتمال مضرت نیز دارد باز کشیده بود - خدمت عرض مکرر برو مقرر گشت - و چندی بعد خدمت سر جوعه قیام نمود - و با آنکه در زمان - لمظنت حضرت جنت مکانی شرف طواف حرمین مکررین دریافته بود درین اوان فیض نشان نیز با زوی تمام مرخص گشته خود را با مکلفه معظمه رسانیده بعد از مراجعت بتهنجه گذارش پذیرفت حکومت بندر مورت بالتماس حاصل نموده بدانصوب شنافت - او همچنینکه در طب ماهر است از علوم دیگر نیز آگاهی دارد - اکثر متداولات را از شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی - و علم طب از حکیم محمد باقر بسر حکیم عماد الدین محمود در ایران اندوخته بهندوستان آمده - و در اینجا پذیر پذیرش حکیم علی گیلانی که سرآمد اطباء عهد دولت عهد حضرت عرش آشیانی بود قلمذ نموده - طبیعت موزون دارد - و بالهی متخلص ست *

حکیم ابوالقاسم

ملقب بحکیم الملک پسر حکیم شمس الدین مذکور است - در هندوستان متولد گشته - و همین جاکسب فضایل نموده - در فن خود مهارت تمام دارد - و بحلیه ورع متحلی است در عهد دولت حضرت جنت مکانی اگرچه منظور نظر عاطفت بود اما درین هنگام که غمام انعام خانانی چمن آرزوی دانشوران را سیراب دارد بصنوف مراحم بادشاهی عز اختصاص یافته بدایه والی در هرازی رسیده *

حکیم وکدا

ولد حکیم نظام ادب احمد پاشی - زاد ژنوس کاشان
 است - از علم طب بهره وافر دارد - و معالجات صانده از وقوع
 آمده - نزد شاه عباس والی ایران اگر چه قدر عرب و اعتدال داشت
 لیکن از خودی واهموار و سلوک بی همتا چون در اینجا متوانست
 ماند - و با گذر بهندوستان آمد - و درگاه گیتی پناه حضرت عری
 آشپایی رسیده دولت ملازمت اندوخت - و چون روزگار بدین
 دولت بی اندازه مشو و نمای تازه یاب - چندی در زمره بندگان
 آفتاب معلی بوده از صف پندری رحمت انصاف بطن حاصل
 نمود - و از ارحون خدمت زمان جدا شد بهای کائنات امید خویش
 - سرگردانیده روانه گشت - و معراق رفته پس از چندی زیارت
 حرمین شریفین میهن - تمام - و بعد از احراز این سعادت
 بدینجا سعادت نمود - اکنون بمیانس ندا طرازی و مدح پر داری
 خدیو آفاق اکثری منافع گرامد و درگاه آسمان حاه بدو ارسال می
 یابد - او از سخنوران ایران است - و اشعارش مقبول همگان •

حکیم مومنانی شدرازی

بطانیت معروف است - و نامش در سب موصوف - احقاق
 مهده و اطوار مرضیه فراهم دارد - پس از آنکه بهندوستان بهشت
 شان آمد بحضرت با مهابت حاکم مرافی گریده بود - و در اواخر
 عهد حضرت خدمت مکنی داخل ملتمس آستان گدوان مکن گشت -
 درین سلطنت پایدار از جوهر شناسی - به شاه روزگار در پیشگاه ماهر
 انتظام دارد - و بشمول اعطاف بادشاهی مقصی المرام است •

حکیم فتح الله

ولد حکیم ابوالقاسم شیرازی - از طب نیک آگاه است -
 و لختی دیگر دانش نیز اندوخته - اولاً نزد امام قلی خان
 پسر الله و دردی خان حاکم فارس بطبابت می پرداخت -
 بعد از گشته شدن او بقلاوزی طالع سفرگزین هندوستان گشته خود
 را بدرگاه خلیق پناه حضرت صاحبقران ثانی رسانید - و بدستباری
 معالجات پسندیده در جرگه حکمای معتمد در آمد - و معفون
 اعطاف خانانی گردید - جد او حکیم فتح الله از بیداری لخت
 بهندوستان آمده شرف اندوز ملازمت حضرت عرش آشنایی گردیده
 بود - و مدتی به بندگی آن بادشاه گردون جاء مفتخر بوده در پایان
 زندگانی بزرادگاه خود مرخص گشت - و در ضواحتی آن عنصر می
 پیونددش از هم گسیخت •

مقرب خان

نامش شیخ حسن است - در فن جراحی بسان پدر خویش
 شیخ بهینا که بوسیله بندگی حضرت عرش آشنایی نامور شده بود
 بدل ندارد - بتربیت و نوازش حضرت جنت مکاری درجه امارت
 دریامنه ملقب بمقرب خان گشته بود - درین دولت خدا داد ابد میعاد
 از انحلال قوی و اضمحلال اعضا رخصت انزوا گرفته در وطنگاه خود
 که بطریق میورغال بدو عنایت شده و خراج آن یک لک روپیه
 است چنانچه نگاشته شد در کمال آسایش و آرامش بمرمی برد •

شیخ قاسم

پور عبد الرحیم کهین برادر مقرب خان است - در جراحی

که شیوه نیاکان اوست شاگرد رشید عم خویش - از دیگر مذنون
طب بیزهره و امر یامته و ریاضی را بیگو ورزیده - بنیمن
خدمهگذاری درگاه حواری مشا امداد جمعیت آماده دارد - و ابواب
روایت کشاده •

طَبَقَةُ شُعَرَا

حاجی محمد حان - مشهدی مدسی تحصیل - درگیری العاط
و تازه آئینی مدنی در دل همگان حا دارد - و سعادت منشی و
پاک گوهری از اطوار گزیده او هویدا است - در سال پنجم جلوس
اندال ماموس و رازنده اکلیل کشور سنای حضرت صاحب قران
ثانی بهادرستان آمده در سلک مدافع گذاران اسلاک یامت -
مدنی از اشعار او برسم یادگار برمی نگارد • ابیات •

- من آن بزم که کنم سرکشی ز تبع حفا •
- چو شمع زنده سرخویش دیده ام در پا •
- دمی که بگذردم بی کرشمه سانی •
- نفس کند بدلم کار و روزه میدا •
- کسی که لذت پیکان بی نشانی یامت •
- دگر بشد ده نشان آشنا چو تیر خطا •
- به عم بسینه ده پیکان بدل به خار پدای •
- زندگی عیشی من کس مباد در دنیا •
- شمی که عقده کشایم فلحن از مویش •
- چو شمع جان بسر انگشتم آید از اعصا •

برای زیغت مزگان بدیده خواهم خون
 و گرنه بر کف دریا کسی نه بسته خدا
 بآب خود چو ز مرد کسی که سبز بود
 نه شان ابر شامد نه شوکت دریا
 دیگر

ای مرا بی رخت افتاده در عالم ز نظر
 مردم چشم مرا خاک رخت نور بصر
 خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
 که توان خواندنش از رد توان کرد از بر
 با من خسته زیگ عالمی ای پروانه
 من یکی ریخته بآل تو یکی سوخته پر
 قاهمای کرم آموخته دست تو شد
 بر سردست کسی سایه نیفتد دگر
 بحریا دست تو منشور سخا منی طلبید
 همه گفتند که بر آب نویسد محضر
 خویش را خصمت اگر در شطخون اندازد
 همچو ماعی ز تنش بال بر آرد خنجر
 مرد رزم تو گر از جوهر رستم باشد
 رخشه ییجه اش از تیغ بریزد جوهر
 گر کنی نامیه را منع نیدارد بیرون
 غنچه از شاخ چو پیکان صحبت ز جگر
 در حضور تو ستایش فتوان کرد ترا

مگرمقتت کسی آئیده را ز در زر
دیگر

زرد نه کردم من می صدراع حورش را
اول شمامدکشد مجلس چراغ حورش را
دیگر

عیش این ناع داندازد که تگدل است
کتش گل عنچه شود تا دل ما نکشاید
دیگر

هرکه امشب می می بودما منصور بیست
پارسا در حلقه مستان بشدن خوب نیست
در چوین مصلی که دلدل مسبوگلش پرگل است
گر همه پنداند عمر است خالی خوب نیست
سروشتم را قصا از دس پریشان رد رقم
هرکه دیدش گفت همه سوی دوس مکتوب دست
دیگر

در ساعر من می ظلم را خایست
میگویم و از هنج کسم پروا نیست
با گوهر اشک حوشش ساخته ام
حشم چو حداب در کعب دریا نیست

ادو طالب

متخلص نکلیم - همدانی مولد کاشانی موطن است - لداس
بطمش در قالب معامی زمانست - و ریور استعاره اش در دیگر

کنشامیدن زینت افزا - سر آغاز جوانی بشیراز شفاخته دانش آموزی
 فرا پیش گرفت - و لختی برسمی علوم آشنائی بهم رسانیده ره نورد
 هندوستان بهشت نشان که منشاء هنرمندانست گردید - اگرچه
 مدتی در سرزمین دکن و برخی در دیگر ممالک هندوستان بسر
 برده ظرفی از کلمروائی نه بسته بود - اما چون طنطنه ارنگ آرائی
 خلصرت شاهنشاهی گوش جهانیان برامروخت - و همگی هنروران
 اقالیم سیمه روی امید بدین درگاه که کعبه آمال آرزومندان است
 نهادند - باستان معلی رسیده در زمره بندگان در آمد - و بگذارش
 سعادت و بکارش مفاخر این والا دولت ابد مدت دامن آرزو گرانبار
 روانی گردانید - این ابیات مرادراست

چمن قمام فوج شد ز انبساط بهار
 بچه باده در سرچه گل بگوشه دستار
 رطوبتی است هوا را که بر نمی آید
 ز زیر شبنم مرگس چو چشم عینک وار
 کشیده رسم بر ابروی موجهه سبزه تر
 نهاده پرتو گلها حنا بدست چنار
 شود زجدول تقویم کهفه آب روان
 گداز رطوبت امسال اگر اثر در پار
 درین بهار ز طغیان آب منی بیند
 ز بحر شعر خطرها سفینه اشعار
 زمانه ساز طرب میزند چنانکه بگوش
 رسد ز زاریه عتکبوت نغمه تار

پیداله ساقی پرتونده ترا قهم است
 بکاک پای صراحی و آسوی بهار
 زماں مستی مدح و عیب زود میگردد
 کمین بادله انایست این فلز رهوار
 بشست ابرچنان کرد را زچهره خاک
 که نیست خرد سرکوی خط نشان غدار
 دمی که لشکر خود را بهار عرص دهد
 بسوی بامیده گردن گل پیاده سوار
 درین بهار محبت بدست زاب نعمه تر
 که برگ بیدون آید زبای مومینقار
 دیگر

قاشد صرّه بی اشک مناد از اطر من
 اکنون چه کنم رشته که وقتی گهری داشت
 دیگر

شیرینم و معر محفام تلخست
 عینش همه عالم ز زانم تلخست
 من هم از خویش در عدالم که مدام
 از گفتن حرف حق دهانم تلخست
 دیگر

بخواری از دهر دانش اندوخته دید
 وز بی ادبای حور ادب آموخته دید
 با تیر دلقن زماوه را کاری نیست

آفت از باد شمع افروخته دید

سعیدای گیلانی

که مجملی از احوال او بتقریبات گذارش یافت - از رسائی
طبع و روانی فکر اکثری بنظم معانی می بردارد - الفاظش
همواره دل نشین است - و مضامین نوآیندش رنگین - در
مهد حضرت جنت مکانی از ولایت آمده به بندگی عتبه فلک
رتبه سرافراز گشته بود - چون در نئون هنر زرگری و خدمتکاری
نیک ظاهر گردید - بداروغگی زرگر خانه خاصه و خطاب بی بدل
خان سرعزت برافراخت - درین زمان محمود نیز بهمان خدمت
بلند پایگی دارد - این چند بیت از اشعار اوست * بیت *

سواره آن مه زبون رکاب می آید

بچهره اشک هزار انداب می آید

بآب تیغ تو دل میکشد ز آب حیات

چو تشنه کو - وی آب از سراب می آید

کند غرق رخت ای نازنین ز تاب نگاه

بدور حسن تو از آتش آب می آید

تو مست حسنی و من مست عشق چیست حجاب

چنین دو مستی کی از شراب می آید

دیگر

از ناز چو آغاز کنی عشوه گری را

آرام بری آدمی و حور و پری را

شاید که بپین مهر زلف تو برد راه

بگرفته دلم داس ناد سحرې را
 از حبيب دلم تا نكدي دصت ستم دور
 با ماله هم آغوش كم مي انري را

ديگر

ز تاب عشق هرگه پيش از مي تاب ميگردم
 گهي از شرم آتش ميشوم كه آب ميگردم
 بروئي چو درم هرگاه حديد دلستان من
 بگرددش مصطرب چو قطره سيماب ميگردم
 نصيمي گر روز و قار زلف عنبر امشاش
 چو زلف مشکبوش گرم پديج و تاب ميگردم
 ز شوق ديدش از پاي تا سر ديده ام ليكن
 نه از بيدارم آگاه نه گرد خواب ميگردم

ديگر

اي گلشن جمال ترا صد بهار گل
 يك گل ز حسن تو شكفت از هزار گل
 مرگل چو سايه بر گل زوي تو او كند
 ترسم شود نگار چو از نوک خار گل
 گر نكدي ز زوي بوارش نكستار
 دليل كند براه تو اي گل نگار گل

ديگر

دارم ادو عاچقه دل از خدالت گلشنمي
 همچو گل پوشيده ام از حور دل پيراهني

فهرست جلد اول نادر شاه نامه

حصه اول

۱	محمد و احمد
۳	نمونه کلام
۹	گزارش ناهبث نگارش کتاب
۱۲	رايحه طالع ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان نادر شاه
۴۱	دگر آينای شاهجهان نادر شاه
۴۳	دگر امير قديمور صاحب قراي
۴۵	دگر اولاد امير قديمور
انصا	دگر ميرزا ميرزا شاه
۴۶	دگر سلطان محمد ميرزا
انصا	دگر سلطان ابو سعید ميرزا
۱ صا	دگر ميرزا شيخ ميرزا
۴۷	دگر طاهر الدین محمد ناصر فردوس مکتبی
۴۸	نعل منجمه ناصر شاه که مشعر طهر نروانا مانکا احب

- ۴۰ شرح ارتحال محمد بابر بادشاه
- ۴۳ ذکر نصیر الدین محمد همایون جنت آشیانی
- ۴۶ ذکر جلال الدین محمد اکبر عرش آشیانی
- ۴۷ بفرزند پی گرفتن اکبر بادشاه شاهجهان را
- ۴۹ ذکر نور الدین محمد جهانگیر جنت مکتبی
- ۷۰ ذکر فتنه شهریار و بلاقی بعد وفات جهانگیر بادشاه
- ۸۱ شرح احوال خواجه معین الدین قدس سره
- ۸۲ شرح احوال تخت نشینی شاهجهان بادشاه
- ۹۱ عیازت سکه شاه جهان بادشاه
- محمد ارحمنه بابو الملقب بممتاز محل زوجه شاهجهان
- ۹۳ و جهان آرا بنگم دختر شاه
- ۰ ذکر معادلات عدد (انی حامل فی الارض خلیفه) با عدد
- ۹۴ .. (شاهجهان بادشاه غازی) و دیگر ماده های تاریخی
- ۹۵ القاب سلاطین تیموریه
- ۹۶ شرح انعامات بشاهزادگان و غیره
- ۹۷ زائچه طالع جلوس اول شاهجهان
- ۹۹ شرح مراکز بیوت درازده گانه
- ۱۱۰ ذکر منع سجده برای بادشاه که منجمه آئین اکبری بود
- ۱۱۴ نقل فرمان بنام یمین الدوله آصف خان
- گذاشتن نوازشهای شاهی بامرا و منصب داران که روز
- ۱۱۵ جلوس حاضر بودند
- ۱۲۲ اسامی امرا عهد شاهزادگی که بعد جلوس پدایه و الارسیدند

- ۱۲۳ اسامی امرای عهد ساهزادگی که بدل حلوس حان در ناهدند
- ۱۲۵ اسامی ملصنداران عهد چهارگتری و عزل و نصب شان
- ۱۲۶ گذارش آغار تارمچ حلوس شاهجهانی
- ۱۲۹ خلعت شاهجهان نادرشاه
- ۱۳۵ گذارش لختی او عادات و عادات شاهجهانی
- ۱۴۲ بیان مسمم اوقات شادروزی
- ۱۵۴ معرفت اکثر آناد و عمارات آن
- ۱۵۷ احوال درنای حور
- ۱۶۱ تادیس و قدیه وانا امر سکه
- ۱۷۷ رسیدن شاعرانگان و معنی الدوله از لهور به اکثر آناد
- ۱۸۶ حش نوزر (۲) (حب سه ۳۷ ۱۰)
- ۱۹۳ عنایت حاجر پنجاه تک رویده به معنی الدوله
- ۱۹۶ رحلت نادرشاهزاده نردا نادرنگم
- ۱۹۸ ولایت نادرشاهزاده سلطان د لب امر
- ادضا رحلت نادرشاهزاده سلطان لطیف الله
- آمدن بدر محمد حان والی بلخ و نندیشان مهوس تسخیر
- کابل - و برگردیدن او و بعدی از احوال او و فرادر
- ۲۰۶ کلاش امام می حان والی توران
- ۲۱۶ احوال بدر محمد حان و امام علی حان
- ۲۲۱ تعمیر اول پیش خهروکه ..
- ۲۳۱ ایلچی مرسدان برد امام علی حان والی توران
- ۲۳۴ نقل مراسله شاهجهان نادر امام علی حان

۲۳۷	رفتن شاهجهان بشکار بسمت گوالیار و قتیبه چهار سنگه
۲۴۳	جشن وزن قمری (سلخ ربیع الاول ۱۰۳۸)
۲۴۶	تتمه داستان چهار سنگه
۲۴۸	دست باز کشیدن نظام الملک از بالاگهات
۲۵۲	آغاز دوم سال (غره جمادی الثانیه ۱۰۳۸)
۲۵۶	جشن نوروز (۴ رجب ۱۰۳۸)
۲۵۷	تفویض وزارت به علامی افضل خان
۲۵۹	وفات شاعرزاده دولت انزا
۲۶۰	تاخت لشکر خان بر بامیان
۲۶۱	رسیدن بحری بیگ سفیر شاه عباس بادشاه ایران
۲۶۲	احوال شاه عباس
۲۶۶	عفو قصصیرات خواجه مابر نصرت خان
۲۶۷	مقدمه میل سفید
۲۶۸	ذکر در زمار دار که ده بیت بیگ شنیدن یاد میگرفت
۲۶۹	مرار پیرخان خان جهان لودی
۲۸۱	رخصت بحری بیگ سفیر ایران
۲۸۲	نامه شاهجهان بشاه صفی والی ایران
۲۸۸	جشن قمری وزن (۷ ربیع الثانی سنه ۱۰۳۹)
۲۸۹	بقیه احوال خان جهان لودی
۲۹۰	رفتن شاهجهان به جنگ خانجهان و نظام الملک
۲۹۲	آغاز سوم سال (غره جمادی الثانیه ۱۰۳۹)
ایضا	جشن وزن شمسی (۳ جمادی الثانیه ۱۰۳۹)

تعمد و سرکشی در نظام الملک و حاکمان

۲۹۳

حش در روز (۸ شعبان ۳۹ - ۱)

۲۹۷

گذشتن حاد و رای

۳۰۸

۳۱۱

واری یافتن - عید حار در پشاور .

۳۱۸

مرستادن آصف حار سرداری همگی - عاکر ملا گهات

۳۲۰

حش در قمری (۹ ربيع الثانی ۱۰۴۰)

۳۲۱

تاختن اعظم حار بر حار حها حار

۳۳۲

فتح قلعه منصور گره

۳۳۴

رفت حاکمان و دریا حار نسبت مالود

۳۳۷

آغاز چهارم سال (۱۰۴۰ جمادی الثانیه ۱۰۴۰)

۳۳۸

گذشتن دریا حار

۳۳۹

فتح قلعه دهار

۳۴۷

حش در شمسی (اول رجب ۱۰۴۰)

۳۴۸

گذشتن حار حها لودی

۳۵۴

تذمه داندان اعظم حار و نظام الملک

۳۶۲

احول محط اعظم در همگی بلاد دکن و گجرات

۳۶۴

حش در روز (۱۷ شعبان ۱۰۴۰)

۳۶۵

رسیدن ایلچی ایران نزد صف شاه حها

۳۷۰

فتح قلعه سونده

۳۷۴

فتح قلعه ددهار متعلق تلنگانه

۳۸۴

دیان ممتاز محل و ذکر احوالش و دیگر ازواج و اولاد شاه حها

رحمت ایلچی ایران و حکم ماندن از در اکر آباد تا مراجعت

۳۹۷	شاهجهان
۳۹۸	جشن وزن قمری (۸ ربیع الثانی ۱۰۴۱)
۴۰۲	فرستادن نعش ممتاز محل باکبرآباد
۴۰۴	فرستادن آصف خان بدالاکهات برای تقدیمه محمد عادلخان
۴۰۸	آغاز پنجم سال (غرة جمادی الثانیه ۱۰۴۱)
ایضا	جشن وزن شمسی (۳ رجب ۱۰۴۱)
۴۱۸	جشن نوروز (۲۸ شعبان ۱۰۴۱)
۴۱۹	زنده‌یاری شدن شیرخان ترین زمیندار فوشنچ
۴۲۱	مراجعت شاهجهان از برهانپور باکبرآباد
۴۲۸	داخل شدن شاهجهان در اکبرآباد
۴۳۰	بمکتب رفتن شاهزاده مراد بخش
۴۳۱	مراجعت میر برکه که بسفارت عراق رفته بود
ایضا	رسیدن ایلچی والی بلخ
تسخیر بندر هوگلی و استیصال فرنگیان و نبذی از احوال								
۴۳۳	ساتگان
۴۴۰	جشن وزن قمری (۸ ربیع الثانی ۱۰۴۲)
۴۴۱	فتح قلعه کالده
۴۴۸	آغاز سال ششم (غرة جمادی الثانیه ۱۰۴۲)
۴۴۹	فتح قلعه کهاتا کهیری از توابع مالوه
۴۵۰	جشن وزن شمسی (۱۲ رجب ۱۰۴۲)
۴۵۲	جشن ازدواج شاهزاده محمد دارا شکوه
۴۶۰	جشن ازدواج شاهزاده محمد شاه شجاع

- ۴۶۵ مرشدان تربت حان سرد مدر محمد حان والی بلخ
 ۴۶۶ نقل نامه بنام والی بلخ
 ۴۶۷ حسن نوروز (۹ رمضان ۱۰۴۲)
 ۴۶۸ احوال حواحه ابو الحسن
 ۴۶۷ مرشدان حواحه قاسم سفارت ادراس
 ۴۶۸ بن نامه بنام والی ادراس
 ۴۸۹ مقاله کردن شاهزاده اورنگ رب امدل
 ۴۹۶ بلخ بلع د لب آباد
 ۵۳۴ رسدن چار صد اهازای وردگی در حضور
 ۵۳۶ مرشدان شاهزاده محمد شجاع نوب دکن
 ۵۴۱ حسن ورن موری (۱۱ ربیع الثانی ۱۰۴۳)

حصه دوم

- ۱ آمرسال هفتم اردور اذل (عرق حمادی الثانی ۱۰۴۳)
 ۳ حسن ورن سمسی (۲۶ ربیع ۱۰۴۳)
 ۳ بود دحدر شاهزاده دارا شکوه
 ۴ سفر ساهتیهان از اکثر آاد سهم نجات
 ۸ حسن نوروز (۲۱ رمضان ۱۰۴۳)
 ۹ رباب دحدر شاهزاده دارا شکوه
 رن ساهتیهان نکشمنر حبت نشان و احوال راه و ارهارو
 انهار و ناعاب آن

- تولد دختر شاهزاده محمد شجاع ۳۲
- نهضت شاهزاده محمد شجاع برای تسخیر قلعه پرینده ۳۳
- مراجعت شاهجهان از کشمیر ببلهور ۴۸
- جشن وزن قمری (۷ ربیع الثاني ۱۰۴۴) ۵۳
- آغاز سال هشتم از دور اول (اول جمادی الثانيه ۱۰۴۴) .. ۶۲
- جشن وزن شمسی (۳ شعبان ۱۰۴۴) ۶۷
- مراجعت شاهجهان از بلهور بکبر آباد ۷۰
- جشن نوروز (غره شوال ۱۰۴۴) ۷۷
- ساختن تخت مرصع قیمتی صد لک روپیه ۷۸
- آمدن سفیر نذر محمد خان والی بلخ ۸۸
- بدست آوردن نجابت خان بعضی از قلاع زمیندار مریدنگر و با کم مراجعت نمودن از سوء تدبیر ۹۰
- تعیین عساکر شاهی باستیصال جبهار سنگه بندیل و بکرماجیت پسرش ۹۴
- جشن وزن قمری (۸ ربیع الثاني ۱۰۴۵) ۱۰۳
- سفر شاهجهان بسیر دولاباد و غزم تسخیر دیگر قلاع نظام الملک ۱۰۴
- کشته شدن جبهار سنگه و بکرماجیت و بدست آمدن قلاع و دنانین او ۱۰۶
- آغاز سال نهم از دور اول (غره جمادی الثانيه ۱۰۴۵) ۱۲۰
- جشن وزن شمسی (۱۰ شعبان ۱۰۴۵) ۱۲۴
- فصل فرمان بعادل خان ۱۲۹
- فصل فرمان بقطب الملک ۱۳۰

۲۴۱	بدان ایوان ملکه دوزان
ایضا	جشن رزن شمسی (۱۹ شعبان ۱۰۴۶)
۲۵۰	کشتن و قاص جاجی بهریت مرزبان جمورا
		رسید شاهزاده اورنگ زیب از دولت آباد حسب الحکم
۲۵۵	بادشاه برای گنجدائی
۲۵۷	رفتن سفیر شاه جهان نزد شاه صفی والی ایران
ایضا	نقل نامه شاه جهان بشاه ایران
۲۶۶	جشن گنجدائی شاهزاده محمد اورنگ زیب
۲۷۱	بنیاد رسیدن پرتاب آجینده
۲۷۵	جشن عید روز تیراز ماه تیر
۲۷۷	جشن رزن قمری (۲ ربیع الثانی ۱۰۴۷)
۲۸۱	رفتن طفرخان صوبه دار کشمیر بتبت
۲۸۶	کفیت ملک تبت
۲۸۸	ذکر کتاب واقعات تیموری
۲۹۲	مناصب شاهزادگان
ایضا	فهرست منصب داران از نهم هزارى تا پانصدى
۳۲۸	نگارش احوال مشایخ و غیرهم
ایضا	طبعه مشایخ
ایضا	سید محمد رضوی
۳۲۹	میان میر
۳۳۱	سید جلال
۳۳۲	خواجه خاوند محمود

۳۴۷	حکیم صدرا
۳۴۸	حکیم ابوالقاسم
۳۴۹	حکیم رکنالکاشی
ایضا	حکیم مومنائی شیرازی
۳۵۰	حکیم فتح الله شیرازی
ایضا	مقرب خان
ایضا	شیخ قاسم
۳۵۱	طبعة شعرا
ایضا	حاجی محمد جان قدیمی
۳۵۳	ابو طالب کلیم
۳۵۴	سعیدای گیلانی
۳۵۸	شیدا